بسم‌الله الرحمن‌الرحیم
(دیباچه)

تاریخ جلوس [۱ ب]:

از عنایات بیغایات الهی یك ساعت نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی‌الثانی هزار وچهارده هجری گذشته در دارالخلافه آگره درسن سی و هشت سال بر تخت سلطنت جلـوس نمودم. پدرم را تا بیست وهشت سالگی‌فرزند نمی‌زیست وهمیشه‌بجهت‌بقای‌فرزند به‌درویشان وگوشه‌نشینان‌که ایشان را قرب روحانی به‌درگاه الهی حاصل است، التجا می‌بردند. چـون خواجـه بزرگوار خواجه معین‌الـدین چشتی سرچشمه اکثر اولیاء هند بودند، به خـاطر گذرانیدندکه بجهت حصول این مطلب رجوع به‌آستانه متبرکه ایشان نمایند. با خـود قرار دادندکه اگر الله تعالی پسری‌کرامت فرماید و او را به‌من ارزانی دارد ازآگره تا به درگاه روضه منوره ایشان‌که یکصد وچهل‌کروه است پیاده از روی نیاز تمام متوجه‌گردم.

تاریخ تولد:

در سنه نهصد وهفتاد وهفت درروز چهارشنبه‌هفدهم ماه ربیع‌الاول‌هفت‌گهری (ساعت) از روز مذکور گذشته به‌طالع بیست وچهارم درجه میزان‌الله تعالی مرا ازکتم عدم به وجود آورد.

حضرت شیخ سلیم:

و درآن ایام‌که والد بزرگوارم جویای فرزند بودند، شیخ سلیم نام درویشی صـاحب حالت، که طی[۲ الف]بسیاری ازمراحل عمرنموده بود و درکوهی متصل به‌موضع سیکری، که‌ازمواضع‌آگره است، بسر می‌برد ومردم‌آن نواحی به‌شیخ اعتقاد تمام داشتند، چون پدرم

به‌درویشان نیازمند بودند صحبت ایشان را نیز دریافتند. روزی دراثنای توجه وبیخـودی از ایشان پرسیدندکه مرا چند پسر خواهد شد؟ فـرمودندکـه بخشنده بی‌منت سه پسر بـه شما ارزانی خواهد داشت. پدرم می‌فرمایند که نذرنمودم که فرزند اول را بدامن تربیت‌وتوجه شما انداخته شفقت ومهربانی شما را حامی وحافظ اوسازم. شیخ این‌معنی را قبول‌می‌فرمایند و به‌زبان می‌گذرانند که مبارك باشد، ماهم ایشان را همنام خود ساختیم.

مکان تولد:

چون والده مرا هنگام وضع حمل نـزدیك می‌رسد به‌خانه شیخ می‌فـرستند تا ولادت من درآنجا واقع‌گردد بعد ازتولد مرا سلطان سلیم نام نهادند. اما من از زبان مبارك پدرخود نه‌درمستی و نه‌درهشیاری هرگز نشنیدم‌که مرا سلطان سلیم یا محمد سلیم مخاطب‌ساخته باشند همه وقت شیخو باباگفته سخن می کردند.

فتحپورسیکری:

والد بزرگـوارم موضع سیکـری را که محل ولادت من بود برخـود مبارك دانسته پایتخت ساختند. درعرض چهارده‌پانزده سال این کوه وجنگل پـر دد و دام شهری‌شد مشتمل برانواع اعمارات و باغـات ومنازل منزه وجـاهای خوش دلکش. بعد از فتح‌گجرات این موضوع به‌فتحپور موسوم‌گشت.

درتعیین اسم ولقب:

چون پادشاه شدم به‌خاطر رسید که نام خود را تغییرباید دادکه این اسم محل‌اشتباه است به‌نام قیاصره روم، ملهم غیب در خـاطرانداخت‌که کـار پادشاهان جهانگیریست خود را جهانگیر نام نهاده ولقب خودرا چون‌جلوس دروقت‌طلوع‌حضرت نیراعظم ونورانی گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم. و درایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زمان دولت جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه نورالدین نامـی متقلد امر سلطنت خـواهد گشت، این معنی نیز در خاطر بود. بنابراین مقدمات،نـورالدین محمد جهانگیر اسم ولقب خود ساختم.

مجملی ازخصوصیات‌آگره:

[۲ ب] چون‌این‌امرعظیم در شهر آگره واقع‌گشت،ضروراست که‌مجملی‌ازخصوصیات

آنجا مرقوم گردد. آگره از شهرهای قدیم کلان هندوستان است بر کنار دریای جمنه قلعه کهنه داشت؛ (که) پدرم پیش از تولد من آن را انداخته قلعه‌ای از سنگ سرخ تراشیده بنا نهادند که روندهای عالم مثل این قلعه نشان نمیدهند. در عرض پانزده شانزده سال به اتمام رسید مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه، سی و پنج لك روپیه که یکصد و پانزده هزار تومان رایج ایران و یك کرور پنج لك خانی به حساب توران خرج این قلعه شده آبادانی این معموره بر هر دو طرف دریای مذکور واقع شده.

طول و عرض معموره:

جانب غروب رویه آن که کثرت و آبادانی بیشتر دارد، دور آن هفت کروه است طول آن دو کروه و عرض یك کروه و دور آبادی آن طرف آب که بر جانب شرقی واقع است دو و نیم کروه . طول یك کروه و عرض نیم کروه. اما کثرت عمارات به نوعی است که مثل شهرهای عراق و خراسان و ماوراءالنهر چند شهر آباد تواند شد. اکثر مردم سه طبقه و چهار طبقه عمارت کرده‌اند و انبوهی خلق بحدیست که در کوچه و بازار به دشواری تردد توان نمود. از اواخر اقلیم ثانیست. شرقی آن ولایت قنوج و غربی ناگور و شمالی سنبل و جنوبی چندیری است.

در کتب هند مسطور است که منبع دریای جمنه کوهی است کلند نام که مردم را از شدت سردی عبور بر آنجا ممکن نیست جایی که ظاهر میشود کوهی است قریب به پرگنه خضر آباد.

کیفیت هوای آگره:

هوای آگره گرم و خشك است سخن اطبا اینست که روح را به تحلیل میبرد و ضعف می‌آورد و بـا اکثر طبایع ناسازگار است مگر بلغمی و سودایی مزاجان را کـه از ضرر آن ایمنند، و ازین جهت است که حیواناتی که این مزاج و طبیعت دارند مثل فیل و گاومیش و غیر آن درین آب و هوا خوب میشوند.

پیش از حکومت افغانان لودی آگره معموره کلان بود و قلعه داشت چنانکه مسعودسعد سلمان در قصیده‌ای که به مدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه مذکور املا نموده مذکور ساخته است. بیت.

[۳ الف] حصار آگره پیدا شد از میانه گرد بسان کـوه و باره‌هـای چون کهسار

تاریخ قراردادن قلعه آگره پایه تخت سلاطین:

چون سکندر لودی اراده گرفتن گوالیار داشت از دهلی که پایه تخت سلاطین هندست به آگره آمد وجای بودن خود آنجا قرار داد. از آن تاریخ آبادانی ومعموری آگره روی در ترقی نهاد وپایه تخت سلاطین دهلی گشت.

چون حضرت حق سبحانه وتعالی پادشاهی هند باین سلسله والاکرامت فرمود حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی وکشته شدن او و فتح شدن راناسانگا، که کلانترین راجه‌ها وزمینداران ولایت هندوستان بود، برطرف شرقی آب جمنه زمینی خوش انتخاب کرده چهار باغی احداث فرمودند که درکم جایی به آن لطافت باغی بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند. عمارت مختصری از سنگ سرخ تراشیده ساخته‌اند و مسجدی بریک جانب آن باغ به اتمام رسیده درخاطر داشتند که عمارت عالی بسازند چون عمر وفا نکرد ازقوت بفعل نیامد.

القاب بعد ازممات سلاطین سلف که آباء واجداد این خلف بوده‌اند:

در این واقعات هرجا صاحب قرانی نوشته شود مراد امیرتیمورگورکان است، وهرجا که فردوس مکانی به‌قلم درآید حضرت بابر پادشاه است، وچون جنت آشیانی مرقوم گردد همایون پادشاه، وچون عرش آشیانی مذکور گردد حضرت والد بزرگوارم جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی است.

توصیف میوه هندی:

خربزه وانبه و دیگر میوه‌ها درآگره ونواحی آن خوب میشود غایتا ازمیوه ها مرا به‌انبه میل تمام است. درایام دولت حضرت عرش آشیانی اکثر میوه‌های ولایت که درهند نبود بهم رسید.

اقسام انگور از صاحبی وحبشی وکشمشی درشهرهای مقرر شایع گشت، چنانکه در بازارهای لاهور درموسم انگورآنقدر که ازهرقسم وهرجنس بهم میرسد، ازجمله میوه‌ها میوه‌ایست که‌آن را اناناس مینامند و دربنادر فرنگ میشود ودرغایت خوشبوئی وراست مزگی است درباغ گل افشان‌آگره هرسال چندین هزار برمی‌آید.

وصف انواع گل که مخصوص هندوستان است:

ازحیثیت ریاحین و گلهای خوشبوی، هند را برگلهای معموره عالم ترجیح میتوان داد، چندین گل است که درهیچ جای عالم نام ونشان‌آن نیست. اول گل چنپه که گلیست در

نهایت خوشبویی [۳ب] ولطافت، بهیأت گل زعفران، لیکن رنگ چنپه زرد مایل بصندلیست. درخت‌اودرغایت‌موزونی‌است وکلان وپربرگ وشاخ وسایه دار میشود. درایام گل‌یك درخت باغـی را معطر دارد و ازآن‌گذشته‌گـل کپوره است بهیأت وانـدام غیر مکرد بـوی‌آن در تیزی و تندی به‌درجه‌ایست‌که از بوی مشك هیچ‌کمی ندارد. دیگر رای بیل‌که در بـوی از عالم یاسمین سفیدست. غایتا برگهایش دوسه طبقه برروی هم واقع شده، و دیگرگل‌مولسری که درخت‌آن نیز بسیار خوش‌اندام وموزون وسایه دار است وبوی‌گل‌آن درنهایت ملایمست، و دیگرگل‌سیوتی‌که از عالم‌گل کپوره است، غایتاکپوره خار دار است و سیوتی خارندارد. و رنگ آن به‌زردی مایل است. کپـوره سفید رنگ است و از ایـن‌گلها و گل چنبیلی کـه یاسمین این ولایت است روغنهای خـوشبوی میسازند و دیگر گلها است‌که ذکـرآن طولی دارد.

صفت اشجار:

و از درختان سرو وصنوبر وچنار وسفیدار وبید موله، که هرگزدرهندوستان خیال‌نکرده بـودند، بهمرسیده وبسیارشده و درخت صندل که خـاصه جزایر بود، درباغات نشو ونمـا یافته.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

صفت سکان‌آن بلده:

ساکنان آگره درکسب هنر وطلب علم سعی بلیغ دارند و طوایف مختلف از هردین و هرمذهب سکونت درین بلده اختیارنموده‌اند.

بستن زنجیر عدل:

بعد ازجلوس،اولین حکمی‌که ازمن صادرگشت بستن زنجیرعدل بودکه اگـرمتصدیان مهمات دارالعدالت در دادخواهی‌وغوررسی‌ستمرسیدگان ومظلومان اهمال ومداهنه‌ورزند، آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسله جنبان‌گردند تا صدای‌آن باعث آگـاهی‌گردد و وضع آن برین نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری ساختند. طولش سی‌گـز مشتمل برشصت زنگ. وزن آن چهارده من هندوستان که سی و دومن عراق بوده باشد و یك سرش برکنگره شاه برج قلعه‌آگره استوار ساخته و سر دیگر را تا کنار دریا برده برمیلی از سنگ که نصب شده بود، محکم ساختند.

احکام دوازده‌گانه:

و دوازده حکم فرمودم که درجمیع ممالك محروسه معمول‌داشته این احکام را دستور-العمل سازند. اول منع زکوه از تمغا و میربحری وسایر تکالیفی که جاگیرداران هرصوبه و هرسرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند.

دیگردر راهها[۱۴الف]که دزدی و راهزنی واقع شودوآن‌راه پاره ازآبادانی دور باشد جاگیر داران‌آن نواحی سرای و مسجدی بنا نهند وچاهی احداث‌کنند تا باعث آبادانی‌گشته جمعی‌در آن سرا آباد شوند و اگربه‌محال خالصه‌نزدیك‌باشد، متصدی‌آنجا سرانجام نماید. دیگـرهیچکس در راهها بارسوداگران را بی‌اذن و رضای ایشان نگشاید.

دیگر در مملکت محروسه از کافر ومسلمان هر کس (که) فوت شود مال و منال او را به ورثه او بازگذارند وهیچکس درآن مدخل نسازد و اگر وارث نداشته بـاشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علی‌حده تعیین نمایند تاآن وجه به‌مصارف شرعی کـه ساختن مساجد وسراها ومرمت پلهای شکسته و احداث تالابها وچاهها باشد، صرف شود.

دیگـر شراب و دلبهره وآنچه از اقسام مسکـرات و منهیه بـاشد، نسازند ونفروشند. با آنکه خود به خوردن شراب ارتکاب مینمایم و از هیجده سالگی تا حال که عمرمن به‌سی وهشت رسیده همیشه مداومت به‌آن کرده‌ام.

در اوایل چون به‌خوردن‌آن حریص بودم‌گاهی تا بیست پیاله عرق دوآتشه تناول‌میشد. چون رفته رفته درمن اثرتمام کرد درمقام کم‌کردن آن شدم و درعرض هفت سال ازپانزده پیاله به‌پنج شش‌رسانیدم. واوقات‌نوشیدن نیز مختلف بود. بعضی‌اوقات سه چهارساعت نجومی از روزباقی‌مانده‌آغاز خوردن میکردم وبعضی اوقات درشب وبرخی در روز. تا سی سالگی‌برین نهج بود. بعد ازآن وقت خوردن در شب قراردادم. درین ایام خود محض بجهت گـوارش طعام میخوردم.

دیگرخانه هیچکس را نزول نسازند دیگر منع نمودم که هیچکس‌گوش وبینی‌شخصی را به‌هیچ‌گناهی نبرد وخود نیز به‌درگاه الهی نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نسازم. دیگرحکم کردم که متصدیان خالصه وجاگیر داران زمین رعایا را به‌تعدی نگیرنـد و خودکاشته خود نسازند.

دیگرعامل خالصه وجاگیردار در پرگنه که باشند بمردم‌آن (پرگنه) بیحکم من خویشی نکنند.

دیگر در شهرهای کـلان دارالشفاء ساخته اطبا بجهت معالجـه بیماران تعیین نمایند و

آنچه صرف وخرج شده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند.

منع ذبح:

دیگر بهسنت والدبزرگوار خود،فرمودم که هر سال ازهژدهم ربیع‌الاول که روزتولد من است بعدد[۷ب] هرسالی یکروز اعتبارنموده در ممالك محروسه درین روزها ذبح نکنند و درهرهفته دو روز نیزمنع ذبح شد، یکی پنجشنبه که روزجلوس‌منست و دیگریکشنبه که روز تولد پدر منست، و ایشان این روز را بدین‌جهت به‌نسبت‌آنکه منسوب بحضرت نیر اعظم و روز ابتدای‌آفرینش عالم‌است، مبارك دانسته تعظیم بسیارمیکردند. از روزهائی که درممالك محروسه ذبح نمیشد یکی این روز بود.

دیگر بطریق عموم حکم کسردم که مناصب وجاگیرهای نوکران پدر من‌برقرار بباشد و بعد از این مقدمات بقدرحالت هرکس برمنصبها افزوده از ده دوازده کم نه و تا ده سی و ده چهل اضافه مقررگشت وعلوفه جمیع احدیان از قرار ده پانزده و ماهیانه‌کل شاگرد پیشه را ده دوازده زیاده فرمودم وبرداتیه مقرری پردگیان سرا پرده عصمت والد بزرگوارخود بقدر حالت ونسبتی که داشتند، ازده دوازده‌تا ده بیست افزودم ومددمعاش اهالی وایمه ممالك محروسه را که لشکر دعایند، یك قلم موافق فرامینی که در دست داشتند، برقرار ومسلم‌گذاشتم، وبه میران‌صدر جهان که ازسادات‌صحیح‌النسب هندوستانست و مدتها منصب جلیل‌القدر صدارت پدر من باومتعلق بود، امر نمودم‌که همه روزه ارباب استحقاق را بنظربگذرانند. جمیع گناهکاران‌که ازدیرباز درقلعه‌ها و زندانها مقید ومحبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم.

اوضاع سکه زدن واوزان زر مسکوك و اسامی سکه‌ها:

وبه‌ساعت سعد فرمودم که سکه بر زرزده ازطلا ونقره به وزنهای مختلف زرها مسکوك ساختند وهریك را جداگانه نامی نهادم. چنانچه مهر صد توله را نورشاهی، وپنجاه توله را نور سلطانی وبیست توله را نور دولت، و ده توله را نورکرم وپنج توله را نورمهر، ویك توله رانورجهانی ونصف‌آن را نورانی، و ربع‌آن را رواجی نام‌کردم و آنچه ازجنس‌نقره سکه شد صدتوله راکوکب طالع، و پنجاه توله راکوکب‌اقبال، وبیست توله راکوکب‌مراد وده‌توله‌راکوکب بخت، وپنج‌توله را کوکب‌سعد ویك‌توله‌راجهانگیری ونصفش راسلطانی و ربع را نثاری و دهم حصه را خیر قبول نامزدگردانیدم و همچنین از مس نیز تنکچات‌سکه

کرده هریك‌را بنامی‌معروف کردند وبرمهرهای صدتوله وپنجاه توله و بیست توله وده توله، این ابیات‌آصف خان را فرمودم که نقش نمودند و بریك روی‌آن این بیت سکه شد. بیت:

به خط‌نور برزر کلك[۵الف] تقدیر　　　　رقم زد شاه نـورالدین جهـانگیر

و درفـاصله مصراعها کلمه طیبه و بـرطرف دیگر این بیت که مشعر برتاریخ سکه‌است منقوش‌گشت بیت:

شد چو‌نور، زین سکه‌نورانی‌جهان　　　　آفتـاب مملکـت تـاریـخ آن

و درمیان هر دومصـراع ضرب مقام و سنه هجـری و سنه جلوس وسکه نورجهانی که‌به‌عوض مهر معمول است و در وزن ده دوازده زیاده برآن این بیت امیرالامرا قرارگرفت. بیت:

روی زر را ساخت نـورانی به رنـگ مهر و ماه

شاه نـورالدین جهـانگیر ابـن اکبـر پادشاه

چنانچه برهرروی یك مصراع نقش‌گشت وقید ضرب ومقام وسنه هجری وسنه جلوس شد.

سکه جهانگیری نیز که دروزن ده دوازده‌زیاده‌است و دربرابر روپیه اعتبارشده به‌دستور نورجهانی مقررگشت. و وزن توله مطابق دوونیم مثقال معمول ایران وتوران است.

تاریخها بجهت جلوس من گفته بودند. همه را نوشتن خوش نیامد. بهمین تاریخی کـه مکتوب خان داروغه کتابخانه ونقاشخانه که ازبنده‌های قدیم پدر منست، گفته بود اکتفا نمود.

قطعه:

صـاحب قران ثانی، شاهنشه جهـانگیر

با عـدل و داد بنشست بـر تخت‌کامـرانی

اقبال بخت و دولت فتح وشکوه ونصـرت

پیشش کمـر به‌خـدمت بسته بـه شادمانی

سال جلوس شاهی تـاریخ شد چو بنهاد

اقبال سر بـه پـای صاحبقران ثـانی

به‌فرزند خسرو یك لك روپیه مرحمت شدکه دربیرون قلعه خانه منعم خان خانخانان را بجهت خود عمارت نماید.

تفویض ایالت پنجاب به‌سعید خان و ذکر قدم بندگی او:

و ایالت‌وحکومت پنجاب‌به‌سعید خان‌که ازامرای معتبرصاحب نسبت پدرمن بودعنایت نمودم. اصل او از طایفه مغل است پدران او درپیش پدران من خدمت کرده‌اند و در وقت

رخصت چون مذکورمی‌شدکه خواجه سرایان اوستم پیشه‌اند وبرمسکینان و زیر دستان تعدی مینمایند باوپیغام فرستادم‌که عدالت ما از هیچ کس ستم برنمیدارد و درمیزان عدل خردی و کلانی منظور نیست اگر بعد از این ازمردم او بـرکسی ظلم وتعدی‌رودگوشمالی بی‌التفاتی خواهد یافت.

دیگر شیخ فرید بخاری که در خدمت پدر من میربخشی بود خلعت وشمشیر مرصع و دوات و قلم مرصع لطف نموده بهمان خدمت مقرر داشتم، وبجهت سرافرازی اوفرمودم که ترا صاحب‌السیف‌والقلم میدانیم ومقیم که پدرمن[۵ب] درآخرآن عهدخود خطاب وزیرخانی داده به‌وزارت ممالك محروسه سرافراز ساخته بودند، بهمان خطاب ومنصب و خدمت ممتاز گردانیدم، وخواجگی‌فتح‌الله رانیز خلعت داده بدستورسابق بخشی‌ساختم وعبدالرزاق‌معموری را هم با آنکه بی‌سببی وجهتی در ایام شاهزادگی خدمت مرا گذاشته نزد پدرم رفته بود به دستور قدیم بخشی ساخته خلعت دادم، و امین‌الـدین کـه در ایام شاهزادگی از خـدمت بخشیگری بیرخصت من گـریخته بخدمت پدرم رفته بود، نظر برتقصیرات اونکـرده خلعت یاتش بیگی که ملازمت پدرم راداشت باوفرمودم.

بحال داشتن جمیع خدمات به‌اهل خدمات قدیم:

و اربـاب خدمات ومهمات را ازبیرونیان و درونیان بدستوری‌کـه درخـدمت پدرمن بودند، همه‌را بحـال خودگذاشتم و شریف خـان که ازخرد سالی بـا من کلان شده و در ایام شاهزادگی او را خطاب خانی داده بودم و در وقتی‌کـه از الله‌آباد متوجه خـدمت والد بزرگوارخود شدم و نقاره وطومان طـوغ بلو مرحمت نموده به‌منصب دوهزار و پانصدی او را سرافراز ساختم وحکـومت و دارای صوبه بهار وحل و عقـدآن ولایت را به‌قبضه اختیار اوگذاشته بدانصوب مرخص گـردانیدم. پانزده روز از جلوس مبارك‌گذشته درچهـارم رجب سعادت‌ملازمت دریافت. از آمدن اوخاطر بغایت فـرحناك گشت چراکه نسبت بندگی اوبه‌من بجایی‌است کـه او را بمنزله پسر و برادر ویار و مصاحب خـود میدانم. چون اعتمادکلـی براخلاص، وعقل ودانایی وکاردانی او داشتم او را وکیل و وزیرخـود ساخته به‌خطاب والای امیرالامرای‌که درنوکریها خطابی مافوق این نمی‌بـاشد و به منصب پنجهزاری ذات و سوار سربلندگردانیدم هرچند منصب اوگنجایش داشت‌که زیاده برین مقررگردد، غایتاً خود به‌عرض رسانیدکه تا ازمن خدمت نمایانی به‌وقوع نیاید، از منصب مذکور زیاد نخواهم‌گرفت.

چون‌حقیقت اخلاص بنده‌های پدرم هنوز به‌واقعی ظاهرنگشته و از بعضـی تقصیرات و

غلط بینیها و ارادههای ناشایسته که مرضی درگاه خالق و پسند خاطر خلایق نبود، سرزده، خودبخودشرمندهوشرمسار بودندتااینکه درروزجلوس تقصیرات [۶الف]همهراعفونموده با خود قراردادم که بازخواست امور گذشته نشود. بنابر توهمی که درخاطر ایشان قرارگرفته بود امیرالامرا را حافظ و نگاهبان خود میدانستم. اگر چه نگاهبان جمیع بندهها الله تعالی است، خصوصاً پادشاهان را که وجود ایشان باعث رفاهیت عالمست پدر او خواجه عبدالصمدکه در فن تصویر بی بدل زمان خود بود و ازحضرت جنت آشیانی خطاب شیرین قلمی یافته در مجلس همایون ایشان رتبه مجالست ومصاحبت داشت، و ازمردم اعیان شیراز است و والد بزرگوارم بنابرسبق خدمت عزت وحرمت او بسیار میداشتند.

حقیقت نسبتها ووصلتها با زمینداران آنبیر:

راجه مانسنگه را که از امرای معتبر معتمد پدرم بود و او را درین دودمان عظیم الشان نسبتها و وصلتها دست داد، و چنانچه همواره در خانه پدرم بود، همشیره او را من خود خواسته بودم که خسرو وهمشیرهاش سلطان نثار بیگم که اولین فرزند منست ازوتولد یافت، بهدستورسابق حاکم بنگاله ساختم. باآنکه بجهت بعضی امورکه واقع شدهگمان این عنایت درحق خود نداشت بهخلعت چارقب وشمشیر مرصع واسب خاصه سرافراز ساخته روانه آن ولایت که جای پنجاه هزار سوار است گردانیدم. پدرش راجه بهگوان داس وپدرکلانش راجه بهار امل نام داشت. اول کسی از راجپوتان کچهواهه که شرف بندگی پدر من دریافت راجه بهارامل بود. درراستی واخلاص ونسبت شجاعت در قوم خود امتیازتمامداشت.

بعد ازجلوس جمیع امرا با جمعیتهای خود در درگاه حاضر بودند، بخاطر رسید که اینلشکر را درخدمت سلطان پرویز بهنیت غزا برسر راناکه ازکفار شدید وغلیظ هندوستان است و در عهد پدرم مکررا افواج برسر او تعیین یافته بود دفع او میسر نگشت، باید فرستاد.

رخصت فرمودن شاهزاده پرویز را باجمعی از امرا و لشکرعظیم بهمهم ملکرانا :

درساعتسعیدفرزند مذکور را بهخلعت فاخره وکمرشمشیر وکمرخنجر مرصع وتسبیح مروارید[۶ب] که با لعلهای گرانبها دریك سلك بود وهفتاد هزار روپیه قیمت داشت واسپان عراقی وترکی وفیلان سرافراز ساخته رخصت نمودم قریب بیست هزار سوارآماده مکمل با امراء وسرداران عمده بدین خدمت متعین گشتند. اول آصف خان را که درعهد پدرم ازبندههای قدیم بود و مدتی بخدمت بخشیگری قیام و اقدام مینمود و بعد از آن دیوان باستقلال شد نواخته ازپله وزارت بهمرتبه امارت رسانیدم، و منصب او را که دوهزار وپانصدی بود

پنجهزاری‌ساخته‌اتالیق پرویزگردانیدم، وبه‌خلعت و کمر شمشیر مرصع‌و اسپ وفیل‌اورا سربلند نموده حکم‌کردم‌که جمیع منصبداران خرد وبزرگ از صلاح وصوابدید اوبیرون نروند.

عبدالرزاق معموری را بخشی وممتازیك عموی‌آصف خان را دیوان پرویز ساختم دیگربه‌راجه جگناته پسر راجه بهارامل‌که منصب پنجهزاری داشت خلعت وکمرشمشیرمرصع لطف نمودم. دیگر راناشنکرکه عموزاده رانا است و پدرم او را خطاب رانائی داده می‌خواستند که بهمراهی خسرو برسر رانافرستند و درهمان ایام شنقار شدند، خلعت و کمر شمشیر مرصع داده همراه نمودم.

دیگر به‌ماد هوسنگه برادر راجه مانسنگه و رای سال درباری باین اعتبار که در درگاه ما حاضر می‌بود و از راجپوتان سیکهاوت ازبنده‌های معتمد پدرم بود علم‌عنایت شد واین‌هردو به‌منصب‌سه هزاری سرافرازبودند. دیگر شیخ رکن‌الدین افغان‌که او را درایام شاهزادگی شیرخان خطاب داده بودم ازپله هزار وپانصدی به‌منصب سه هزار و پانصدی ممتاز ساختم. شیرخان صاحب قبیله وبه‌غایت مردانه است و در نوکریی امرا یکدستش به شمشیر افتاده بود.

دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل ومهاسنگه نبیره راجه مانسنگه و زاهد خان پسر صادقخان و وزیر جمیل وقراخان ترکمان‌که هر کدام به‌منصب دوهزاری امتیاز دارند خلعتها و اسپها یافته مرخص گشتند. دیگر رای منوهر که از قوم‌کچهواههای سیکهاوت است وپدرمن درعهدخردسالی به‌او عنایت بسیار میکردند، وفارسی زبان بود و با آنکه تا به‌آدم اطلاق فهم به‌هیچ یك ازقبیله اونمیتوان کرد خالی [۷الف] از فهم نیست وشعر فارسی میگوید. این بیت ازوست. بیت:

غرض زخلقت سایه همین بود که کسی
به نور حضرت خورشید پای خود ننهد

اگر تفصیل جمیع منصبداران وبنده‌هایی‌که در خدمت تعیین یافته‌اند و حالت ونسبت منصب هریك مذکورگردد سخن به دور و دراز خواهدکشید. بسیاری از نزدیکان وخدمتگاران نزدیك وامرا زاده‌ها وخانزاده‌ها وخانه زادان و راجپوتان کارطلب درین خدمت‌بخواهشها و التماس همراهی نمودند و یك هزار احدی‌که عبارت از یکهاست نیزتعیین گشت. مجملاً فوجی‌ترتیب یافت‌که اگر توفیق‌رفیق‌شان‌گردد، با هریك ازسلاطین صاحب اقتدار مخاصمت ومنازعت توانند نمود.

مهر شاهی:

چون در ایام شاهزادگـی بنابر کمال اعتقاد مهر اوزك خود را به‌امیرالامرا سپرده‌بودم وبعد از رخصت نمودن او به‌صوبه بهار به پرویز سپردم. الحال کـه اوبخدمت راتامـرخص شد به‌دستورقدیم به‌امیرالامرا حواله شد.

زنان و اولاد جهانگیر:

پرویز از صاحب جمال خویش زینخان‌کو که که در نسبت همسنك میرزا عزیزکـوکه بود، درسال سی وچهارم ازجلوس حضرت عرش‌آشیانی دربلده کابل بعد از دوسال و دو مـاه از ولادت خسرو، تـولـد یافت. و بعـد از آنکه بعضـی فـرزندان متولد شدند و رحمت ایزدی ایشان را دریافت ازکرمسی که از دودمان راتهور است دختری به‌وجود آمد بهار بانو۔ بیگم نام.

تولدخرم:

و ازجگت گساین دختر موته راجه سلطان خـرم در سنه سی وشش ازجلوس همایون والد بزرگوارم‌مطابق سنه ۹۹۹ هجری دربلده لاهورعالم را به[۷ب]وجودخود خرم‌ساخت، رفته رفته بحسب سن دراحوال اوترقیات ظاهرگشت. خدمت والدبزرگوارم را ازهمه‌فرزندان بیشتر وبهتر میکرد و ایشان ازو و از خدمت او بسیار راضی و شاکر بـودند. همیشه سفارش او به‌من میکردند بارها می‌فرمودندکه اورا به فرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتی نیست، واین را من‌فرزند حقیقی‌خود میدانم بعد ازآنکه بعضی فـرزندان تولد یافته دراوان صبی برحمت ایزدی پیوستند. درعرض یك ماه دوپسر ازخواصان (کنیزان) تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگری را شهریار نام نهادم.

درهمین حال عرضداشت سعید خان مبنی بررخصت میرزا غازی‌که از حاکم زادهـای ولایت تته بود رسید. فرمودم‌که چون پدرمن همشیرهٔ او را به‌فرزند خسرو نامـزد نموده‌اند، انشاءالله تعالی چون این نسبت به‌وقوع‌آید او را رخصت خواهم نمود.

پیش ازپادشاه شدن بیك سال بخود قرار داده بودم‌که درشب جمعه مرتکب خـوردن شراب نشوم. از درگاه الهی امیدوارم که‌تا حیات باقی باشدمرا بدین قرارداد استقامت‌بخشد. هشت هزار روپیه به میرزا محمد رضائی سبزواری داده شدکه به فقرا و ارباب احتیاج دهلی تقسیم نماید

تفویض وزارت نصف ممالك محروسه به‌وزیرالممالك:

وزارت ممالك محروسه از قرار مناصفه به‌خان بیك که او را در ایام شاهزادگی به خطاب وزیرالملکی‌سرافراز ساخته بودم وبه‌وزیر خان تفویض فرمودم وشیخ فرید بخاری را که چهار هزاری بود پنجهزاری کردم. رامداس کچهواهه را که از رعایت یافتهای پدر من بود و دوهزاری منصب داشت به سه هزاری سرافرازساختم و به‌میرزا رستم‌پسرمیرزاسلطان حسین‌پسر زاده شاه اسمعیل حاکم‌قندهار وعبدالرحیم خانخانان ولد بیرم خان وایرج وداراب پسران‌اوودیگر امرای تعینات‌دکن‌خلقهافرستادم. برخورداد[۸الف]پسرعبدالرحمن‌مؤید بیگ‌را را چون بیطلب بلدگاه‌آمده بود حاکم نمودم‌که بجا وجاگیر خود معاودت نماید. بیت:

از ادب دورست رفتن بیطلب در بزم شاه

ورنه پای شوق را مانع در و دیوار نیست

یك ماه ازجلوس همایونی‌گذشته لاله بیگ‌که دراوان شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او را که هزار و پانصدی بود چهار هزاری و به صاحب صوبگی صوبه بهار سرافرازگردید، وبیست هزار روپیه باوعنایت نمودم باز بهادراز خساصه خیلان سلسله ماست. پدرش نظام نام داشت وکتابدارحضرت جنت‌آشیانی بود.

کیشوداس مارو که از راجپوتان ولایت میرت است و در اخلاص از اقران خود پیشی دارد بمنصب هزار وپانصدی از اصل و اضافه سرافراز ساختم.

به‌علما و دانایان اسلامیه فرمودم‌که مفردات اسمای الهی را که دریادگرفتن‌آسان‌باشد، جمع نمایند تاآنرا ورد خود سازم، و درشبهای جمعه‌با علما و درویشان وگوشه نشینان صحبت میدارم.

صوبه داری‌گجرات به قلیج خان:

چون قلیج خان‌که ازبنده‌های قدیم‌دولت والد بزرگوارم بودبه‌دارای وحکومت صوبه گجرات‌تعین‌یافت یك‌لك روپیه مددخرج‌گویان باومرحمت نمودم ومیران صدرجهان راکه از اوان طفولیت در وقتی که درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبدالنبی که ذکر احوال او در اکبرنامه به‌تفصیل مسطور است میخواندم واورا بمنزله خلیفه خود میدانستم تاامروز در مقام اخلاص‌ویکجهتی‌بود، از[۸ب]منصب‌دوهزاری‌به‌منصب‌چهارهزاری رساندم. درایام‌شاهزادگی قبل‌از وقوع بیماری والد بزرگوارم ودر ایام بیماری ایشان که آرای ارکان دولت وامرای ذی‌شوکت متزلزل گشته‌هریك داسودای درخاطر قرارگرفته بود و میخواستند که‌باعث امری

گردند که بجز خرابی دولت نتیجه نداشته باشد، در ترددخدمتگاری و جانسپاری تقصیری نکرد.

تفویض وزارت نصف ممالك محروسه به اعتمادالدوله و دیوانی بنگاله به وزیرخان :

غیاث بیك را که در دولت پدرمن مدتها دیوان بیوتات بود و منصب هفتصدی داشت به جای وزیرخان وزیر نصف ممالك محروسه ساخته به خطاب والای اعتمادالدوله و منصب هزار و پانصدی سربلند ساختم و وزیرخان را به دیوانی صوبه بنگاله و قرار جمع آنجا معین گردانیدم .

بیرداس که در دولت پدرم خطاب رای رایان یافته بود به راجه بکرماجیت که از راجهای معتبر هندوستان بود و رصد نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میرآتش خود ساختم و حکم کردم که همیشه در توپخانه رکـاب پنجاه هزار توپچی و سه هزار ارابه توپخانه مستعد و آماده سرانجام نماید. بکرماجیت مذکور از طایفه کهتریست در خدمت پدرمن از مشرفی فیلخانه به دیوانی و مرتبه امرایی رسید. خالی از گوشه سپاهیگری و تدبیری نیست. خرم پسرخان اعظم را که دوهزاری بود دوهزار و پانصدی ساختم .

چون اراده خاطر آن بود که اکثر بنده‌های اکبری و جهانگیری به منتهای مطالب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هر کس وطن را به جاگیر خود میخواسته باشد به من بعرض رسانند تا [۹ الف] مطابق توره و قانون چنگیزی آن محل به موجب آلتمغا به جاگیر او مقرر گردد از تغییر و تبدیل ایمن باشد .

صفت مهر آلتمغا :

آبا و اجداد ما به هر کس جاگیری به طریق ملکیت عنایت میکرده اند فرمان آن را به مهر آلتمغا که عبارت از مهریست که به شنجرف میزده اند ومزین ساخته اند. من فرمودم که جای مهر را طلاپوش ساخته مهر مذکور را بر آن نهند و آلتون تمغا نام نهادم .

میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ که نواسه میرزا سلیمان که از فرزندهای میرزا سلطان ابوسعید است و مدتها حاکم بدخشان بود، از دیگر پسران از برگزیده و از پدر بزرگوار التماس کرده گرفته درخدمت خود کلان ساخته او را در جرگه فرزندان خود میشمارم به منصب هزاری سرافراز ساختم بهاوسنگه پسر راجه مانسنگه را که قابلترین اولاد اوست به منصب هزار و پانصدی از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم .

زمانه بیك پسر غیوربیك کابلی را که از خردی بار خدمت من میکرد و در ایام شاهزادگی از یلداحدی به منصب پانصدی رسیده بود خطاب مهابتخانی داده به منصب هزار و پانصدی امتیاز بخشیدم

وخدمت بخشیگری شاگردپیشه بدومقرر گشت .

سبب قتل ابوالفضل :

داجه‌نرسنگه دیو ازراجپوتان بندیله که ریاضت‌یافته‌من‌است‌ودرشجاعت‌ونیکذاتی وساده لوحی‌از امثال‌واقران خودامتیاز تمام‌دارد، به‌منصب سه‌هزاری سرافرازی یافت‌وباعث ترقی‌و رعایت‌او آن‌شد که دراواخر عهدپدربزرگوارم شیخ‌ابوالفضل‌را که‌از شیخ‌زاده‌های هندوستان بمرتبه فضل‌ودانائی امتیازتمام داشت‌و ظاهرخودرا بەزیوراخلاص آراسته‌به‌قیمت گران‌سنگ به‌پدرم‌فروخته‌بود. ازصوبه‌دکن طلب‌داشتند وچون‌خاطراو بەمن‌صاف نبودوهمیشه درظاهروباطن سخنان مذکور می‌ساخت ودرین ایام‌که بنابر افساد فتنه‌انگیزان خاطر مبارك والد بزرگوادم فی‌الجمله‌ازمن آزردگی‌داشت‌یقین‌بود که‌اگردولت‌ملازمت‌دریابد باعث‌زیادتی آن‌اغبارخواهد گشت‌ومانع دولت مواصلت گردیده کاربجایی خواهد رسانید که‌بضرورت ازسعادت خدمت محروم‌باید گردید. چون‌ولایت نرسنگدیوبرسرراه اوواقع بود ودرآن‌ایام درجرگهٔ متمردان‌جا داشت[۹ب]باوپیغام‌فرستادم که‌سرراه‌برآن‌مفسدوفتنه‌انگیزگرفته‌اورانیست‌ونابودسازد رعایتهای کلی‌ازمن‌خواهدیافت. توفیق‌رفیق اوگشته‌در حینی که‌ازحوالی ولایت‌او میگذشت راه‌بروبست وبه‌اندك ترددی‌مردم راپریشان‌و متفرق‌ساخته، اورا به‌قتل‌آورد وسراورادراله‌آباد نزدمن‌فرستاد. اگرچه‌این معنی‌باعث پریشانی‌خاطر حضرت‌عرش آشیانی گردید ، غایتا این‌کار کرد که من بی‌ملاحظه‌و دغدغهٔ‌خاطر عزیمت‌استانبوس درگاه‌پدربزرگوارخودنمودم ورفته‌رفته‌آن کدورتها بصفامبدل‌گردید .میرضیاءالدین قزوینی‌را که‌درایام‌شاهزادگی‌ازوخدمات ودولتخواهیها بەوقوع آمده‌بود هزاری‌ساختم‌وبه‌مشرف طویله‌حکم شد که‌هرروزسی‌اسپ‌بجهت‌بخشش حاضرمیساخته باشدو میرزاعلی‌اکبر شاهی‌را که ازجوانان‌قرارداده این‌الوس‌است‌به‌منصب چهارهزاری‌ممتاز ساخته‌سرکار سنهبل رابجاگیر اومقررداشتم .

روزی‌به‌تقریبی امیرالامر این‌سخن بعرض‌رسانید و مرابغایت خوش‌آمد چنین‌گفت که دیانت‌و بی‌دیانتی مخصوص‌نقد وجنس‌نیست بلکه‌ازنمودن حالتی که‌در آشنایان نباشد وپنهان داشتن استعدادی‌که دربیگانگان باشد،نیز بیدیانتی است. الحق سخن درستی است میباید که مقربان‌را آشناوبیگانه منظورنباشدو حالت‌هرکس راچنانچه باشدبعرض می‌رسانیده باشند .

اندرز به‌پرویز :

دروقت رخصت به‌پرویز گفته‌بودم که‌اگررانا یاپسر کلان‌او که‌کرن نام‌دارد به‌ملازمت

آن فرزند آید و درمقام اطاعت و بندگی باشد، تعریض به ولایت او نرساند وغرض ازاین سفارش دومقدمه بود. یکی آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ماوراءالنهر پیش نهاد خاطر اقدس والدبزرگوارم بود، و در هرمرتبه که عزیمت نمودند موانع روی داد. اگراین مهم یك گونه صورتی برکند و این خدشه ازخاطر دور گردد پرویز را درهندوستان گذاشته به میامن توفیقات الهی روانه ولایت موروثی گردم. خصوصا در این ایام که حاکم مستقلی در این دیار نیست. باقی خان نیز که بعدازعبدالله خان وعبدالمومن خان پسراو فی الجمله استقلالی یافته بود فوت شده وکار ولیخان برادر[۱۰ الف] او که الحال حاکم آن دیار است، هنوز نظامی یافته است.

دیگرسرانجام مهم نیمکاره دکن که چون درعهد والدبزرگوارم پاره ای ازآن ولایت به حیز تسخیر درآمده آن ملک را به عنایت ایزد سبحانه یکباره درتحت تصرف درآورده داخل ممالك محروسه سازم. امید به کرم الله تعالی آنکه این هردوعزیمت روزی گردد. بیت :

ملك اقلیمی بگیرد پادشاه همچنان دربند اقلیم دگر

میرزاشاهرخ نبیره میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قربت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنجهزاری بود، به منصب هفت هزاری امتیاز بخشیدم، میرزا بسیار ترك طبیعت وساده لوحیست پدرمن اورا بسیارعزت میداشتند وهرگاه فرزندان خودرا حکم نشستن میفرمودند اورا هم بدین عنایت سربلند میساختند و باوجود فساد طلبیهای بدخشیان درین قربها میرزا به دمدمه ووسوسه ایشان ازراه نرفته اصلا مرتکب امری که باعث غبارخاطر باشد نشده. صوبه مالوه بدستوری که پدرم باو مرحمت کرده بودند برقرار داشتم .

خواجه عبدالله :

که از سلسله نقشبندیه است درابتدای ملازمت احدی بود رفته رفته منصب او به پله هزاری رسید. بیموجبی به خدمت پدرم رفت .اگرچه سعادت خود میدانستم که ملازم ومردم من به خدمت ایشان روند غایتاچون بیرخصت ازواین عمل سرزده خاطرگران بود باوجود چنان بیحقیقتی منصب وجاگیری که پدرم باو ارزانی داشته بودند برقرار گذاشتم. اما نفس الامر آنست که از جوانان مردانه کارطلبست. اگراین تقصیر ازو بوقوع نمی آمد جوان بیعیبی بود .

ابول بی اوزبك که ازمردم قرار داده ماوراءالنهر است و درزمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزارو پانصدی سرافراز گشت .

شیخ حسین پسرشیخ بهاء که ازاوان طفولیت تاامروز همیشه در ملازمت وخدمت من بود ودرایام شاهزادگی به خطاب مقرب خانی سربلندی داشت ودرخدمت بسیار چست وچالاك است و

در شکارها پیاده در جلوی من راههای دور را قطع می کرد، تیر و تفنگ را خوب می انداخت و در جراحیها سرآمد عهد خود است. پدران او هم این علم را خوب ورزیده بوده‌اند بعد از جلوس بنا بر کمال اعتمادی که باو داشتم بخدمت آوردن فرزندان و متعلقان برادرم دانیال به برهانپور فرستادم و به خانخانان پست و بلند نصایح سودمند پیغام دادم. [۱۰ ب] مقرب‌خان این خدمت را چنانچه بایست در اندک مدت به تقدیم رسانید و رفع دغدغه‌هایی که در خاطر خانخانان و امرای آنجا جا گرفته بود نموده بازماندهای برادرم را به صحت و سلامت با کارخانجات و اموال و اسباب در لاهور آورده به نظر گذرانید.

نقیب‌خان را که از سادات صحیح النسب قزوینی است و غیاث‌الدین علی نام دارد به منصب هزار و پانصدی سرافراز ساختم. پدرم او را به خطاب نقیب‌خانی امتیاز بخشیده بودند در خدمت پدرم قرب و منزلت تمام داشت. در ابتدای جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند و بدین تقریب او را آخوند مخاطب ساخته می‌فرمودند در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال نظیر و عدیل خود ندارد. امروز مثل او مورخی در معموره عالم نیست. از ابتدای آفرینش تا امروز احوال ربع مسکون را بر ذکر دارد این قسم حافظه مگر الله تعالی به کسی کرامت کند.

شیخ کبیر را که از سلسلهٔ حضرت شیخ سلیم است بنا بر شجاعت و مردانگی در ایام شهزادگی به خطاب شجاعت‌خانی سرافراز ساخته بودم، در بنولا به منصب هزاری ممتاز گردید.

در بیست و هفتم شعبان از پسران اکهی‌راج ولد بهگوانداس عموی راجه مانسنگه امری غریب روی داد. این بی‌سعادتان که ابهی‌رام و بجی‌رام و سیام‌رام نام داشتند در نهایت بی‌اعتدالی بودند باوجودی که از ابهی‌رام مذکور بی‌اندامیها روی داده بود اغماض از تقصیرات او نمودم. چون در این تاریخ به عرض رسید که این بی‌سعادت می‌خواهد که نسائی و فرزندان خود را بی‌رخصت به وطن روانه سازد و بعد از آن خود نیز فرار نموده به رانا، که از نادولتخواهان این دولت بوده پناه می‌برد. رامداس و دیگر امرای راجپوت گفتم که اگر از شمایان کسی ضامن شود منصب و جاگیر این بدبخت برقرار داشته گناهان گذشته را در گذرانم از غایت شوره‌پشتی و بدطینتی آنها هیچکس ضامن نشد. به امیرالامرا فرمودم که چون کس متضمن سلوک و معاش این تیره‌بختان نمی‌شود تا بهم رسیدن ضامنی حواله یکی از بنده‌های درگاه باشند.

امیرالامرا اینها را به ابراهیم‌خان کاکر که در ثانی‌الحال به خطاب دلاورخانی سرافراز گشت و حاتم پسر بابوی منگلی که خطاب شهنوازخانی داشت سپرد. [۱۱ الف] چون اینها خواستند که یراق از آن جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در آمده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و به اتفاق نوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند، و این معنی را امیرالامرا بمن اظهار نمود. فرمودم که آن سیاه‌

بختان‌را به‌جزای‌عمل خودباید رسانید .

امیرالامرا به‌قصددفع آنهامتوجه‌گشت‌وشیخ فرید رانیزازعقب فرستادم، از آن جماعت دوراجپوت که‌یکی شمشیرداشت ودیگر جمدهر باامیرالامرا روبرو شدند یکی ازملازمان او که‌قطب نام‌داشت به‌جمدهردار درآویخت وبه‌زخم جمدهر کشته‌شد واورا نیزپاره‌پاره‌ساختند وبه‌دیگری که‌شمشیرداشت یکی‌از افغانان‌ملازم امیرالامرا در آویخت واورا نابود گردانید . دلاورخان جمدهر کشیده برابهی‌رام، که‌دوپسر دیگر پاقایم‌ساخته بودند، متوجه‌گشت وبه‌یکی زخم‌جمدهر رسانیده‌از دست‌آن سه‌کس نه‌زخم برداشته همانجا افتاد. چندی‌از احدیان‌ومردم امیرالامرا مقابل‌شده‌آن‌خون‌گرفتهارا به‌قتل آوردند . یکی‌ازراجپوتان شمشیرکشیده به‌شیخ‌فرید متوجه‌گشت غلام‌حبشی اوروبرو شده‌آن راجپوت رااز‌پا درآورد .

این‌شورش درصحن‌خاص‌وعام‌واقع‌شد.وآن‌سیاست باعث‌تنبیه‌بسیاری‌ازعاقبت‌نااندیشان گردید. ابولبی‌اوزبك به‌عرض رسانیدکه اگراین قسم‌امری در اوزبکیه رو دهدسلسله وقبیله آن جماعت‌برمی‌اندازد ،گفتم‌چون این‌طایفه رعایت‌کرده وتربیت‌یافته والدبزرگوارم‌اند مراعات همان‌نواختگی مینمایم ومقتضای‌عدالت نیز آنست که‌به‌تقصیروجریمه‌یك کس‌خلق کثیرمواخذه نباشد .

شیخ‌حسین جامی که امروز برمسند درویشی جادارد واز مریدان درویش سیرت است پیش‌از جلوس به‌شش ماه ازلاهور به‌من‌نوشته بودکه در خواب دیدم‌که اولیاء بزرگان ، امر سلطنت‌را بدان برگزیده الهی تفویض فرمودند بدین‌نوید مبشر بوده‌منتظروقوع این‌امرباشند. امیدوارم که‌بعداز وقوع این‌امر تقصیرات خواجه بزرگوار زکریاکه ازسلسله احراریه است به‌عفو مقرون‌گردد .

[۱۱ ب] تاش‌بیك‌قورجبی که‌ازقدیمان‌این دولت‌است‌پدرمن‌اورا به‌خطاب تاج‌خان‌سرافراز ساخته‌بودند ومنصب دوهزاری داشت‌سه‌هزار ساختم تخته‌بیگ کابلی‌را که‌هزاروپانصدی‌منصب دوهزاری داشت سه‌هزار ساختم تخته‌بیگ کابلی‌را که‌هزاروپانصدی منصب‌داشت، سه‌هزاری عنایت‌نمودم بسیار جوان‌مردانه کارطلب‌است درخدمت‌عم بزرگوارم میرزامحمد حکیم قرب‌و محرمیت‌تمام‌داشت .ابوالقاسم نمکین‌را که‌ازبنده‌های قدیم پدرم بودبه‌منصب هزاروپانصدی ازاصل واضافه سرافراز ساختم. درکثرت اولاد وبسیاری فرزندان کم‌کس مثل‌او بوده باشد. سی‌پسردارد ودختراگر برابرنباشد ازنصف کم نخواهد بود .

شیخ‌علاءالدین نبیره‌شیخ سلیم‌را که‌بمن‌نسبتهای قوی‌داشت به‌خطاب اسلام‌خانی‌سر بلند گردانیدم وبه‌منصب دوهزاری ممتاز شد . او درخردسالی بامن کلان شده‌بود ازیك سال

خردتر بوده باشد بسیار جوان‌مردانه نیکذاتی است‌از قوم‌وقبیله خود به‌جمیع وجوه امتیاز تمام دارد. تاامروز ازمکیفات هیچ‌چیزی‌نخورده و اخلاص اوبمن به‌درجه‌ایست که اورا به‌خطاب والای‌فرزندی سرافراز ساخته‌ام.

علی‌اصغر بارهه‌را که‌درمردانگی وکارطلبی نظیروعدیل خودندارد وپسرسیدمحمودخان بارهه‌است که‌از امرای کلان پدرمن بود، به‌خطاب سیف‌خانی درامثال واقران امتیاز بخشیدم بسیار جوان‌مردانه نمایان‌است. همیشه‌درشکارها وجاهایی‌که چندی‌از معتمدان همراهمی‌بودند، یکی‌از آنهااوبود. هرگزدر عمرخود ازمکیفات چیزی نخورده این‌معنی‌را درایام جوانی‌ملتزم بود. عنقریب به‌مراتب بلند سرافرازی خواهد یافت.

فریدون پسرمحمد قلی خان برلاس راکه هزاری بود به‌منصب دوهزاری سربلندساختم. فریدون از اصیل زادهای الوس چغتایی است. خالی از جرأت و مردانگی نیست. شیخ با یزید نبیره شیخ سلیم را که دوهزاری بود منصب به سه‌هزاری عنایت نمودم. اول مرتبه کسی که بمن شیر داده والده شیخ بایزید است اما زیاده از یك روزنیست.

مباحثه‌با پندتان:

روزی از پندتان که عبارت از دانایان هندست پرسیدم که اگر مبنای دین شما برفرود آمدن‌ذات‌مقدس‌تعالی‌است درده[۱۲ الف]پیکرمختلف به‌طریق حلول، آن‌خود نزدارباب عقل مردود است و این مفسده لازم داردکه واجب تعالی‌که مجرد ازجمیع تعینات است صاحب طول وعرض وعمیق بوده باشد و اگر مراد ظهور نورالهی است درین اجسام، اوخود درهمه موجودات مساوی است وباین ده پیکر مخصوص نیست. و اگر مراد اثبات صفتی ازصفات الهی است درین صورت تخصیص درست نیست. زیرا که در هردین وآئین صاحبان معجزات وکرامات هستندکه از دیگر مردم زمان خود به‌دانش وقدرت ممتاز بوده‌اند.

بعد ازگفت وشنید بسیار ورد وبدل بیشمار معترف‌گشتند به‌خدای خدایان منزه از جسم وچون و چگونه وگفتندکه چون اندیشه ما در ادراك ذات مجرد ناقص است و بی‌وسیله صورت راه به‌معرفت‌آن نمی‌بریم. این ده پیکر را وسیله شناخت ومعرفت خود ساخته‌ایم. پس‌گفتم این پیکرها شما را وسیله مقصود توانند بود به‌معبود؟

ذکرحضرت عرش‌آشیانی:

پدرمن دراکثراوقات با دانایان هردین ومذهب‌صحبت‌می‌داشتند. خصوصاً با پندتان و

دانشورانهند. باآنکه امی بودند ازکثرت مجالست با دانایان وافاضل درگفتگوها چنان‌ظاهر می‌شدند که هیچکس پی‌به‌امی‌بودن ایشان نمی‌برد، به‌دقایق نظم ونثرچنان می‌رسیدند که‌مافوق برآن متصور نبود.

حلیه مبارك ایشان:

درقد حد وسط بلند بالای داشتند وگندم‌گون وچشم و ابرو سیاه بودند. ملاحت ایشان برصباحت زیادی داشت وشیر اندام وگشاده سینه دست وبازوها دراز وبرپره بینی چپ خالی گوشتین داشتند به‌غایت خوشنما. برابر نیم نخود. میانه جمعی که درعلم قیافه صاحب مهارت بودند این‌خال را علامت دولت‌های عظیم واقبالهای جسیم می‌دانستند. آوازمبارك ایشان‌غایت بلند بود و درتکلم وبیان نمکی خاص داشتند و دراوضاع و اطوارمناسبتی به‌اهل‌عالم‌نداشتند. فرایزدی از ایشان هویدا بود. بیت

هم بزرگی در حسب هم پادشاهی درنسب

کوسلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

بعدازسه‌ماه‌ازتولدمن‌همشیره‌ام[۱۲ب]شاهزاده خانم ازشکم یکی‌ازخواصان (کنیزان) وخدمتگاران متولدگردید و او را به والده خود مریم مکانی سپردند. بعد از وی پسری هم از خواصان وخدمتگاران تولد یافت و او را شاه مراد نام کردند چون تولد او درکوهستان فتحپور روی داده او را پهاری مخاطب‌می‌یافتند و در وقتی که والد بزرگوارم او رابه‌تسخیر دکن فرستاده بودند به واسطه مصاحبت‌با ناجنسان افراط شراب را به‌حدی رسانید که در سن سی‌سالگی درنواحی جالناپور از ولایت برابر به‌رحمت حق پیوست.

حلیه او سبز رنگ لاغر اندام قدش به‌درازی مایل تمکین و وقار از اوضاعش‌ظاهر شجاعت ومردانگی از سلوك و اطوارش باهر بود.

ذکرشاهزاده دانیال:

درشب، چهارشنبه دوم جمادی‌الاول سنه نهصد وهفتاد و نه از خواص دیگرپسری به‌وجودآمد اورا، دانیال نام نهادند. چون تولد او در اجمیر درخانه یکی ازمجاوران‌آستانهٔ متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین چشتی که شیخ دانیال‌نام داشت وقوع یافت بهمان مناسبت به‌دانیال موسوم‌گردید. بعد ازفوت برادرم شاه‌مراد در اواخر عهد او را به‌تسخیر دکن فرستادند وخودهم ازعقب متوجه‌گشتند. در ایامی که والد بزرگوارم قلعهٔ اسیر را محاصره داشتند او با جمعی کثیر از امرایان مثل خانخانان‌واولادمیرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر درقبل داشت مقارن‌آنکه قلعه اسیر مفتوح‌گشت،

احمد نگر نیز به‌تصرف اولیای دولت قاهره درآمد. بعدازآنکه حضرت عرش‌آشیانی‌بدولت ونصرت از برهانپور بصوب دارالخلافت نهضت فرمودندآن ولایت را به دانیال داده او را بضبط و ربط آن محال‌گذاشتند به سنت ناپسندیده برادرخود شاه مراد عمل نموده در اثناء مدت درسن سی وسه سالگی بهمین افراط شراب درگذشت.

سبب مردنش: به‌تفنگ وشکاری که به‌تفنگ‌کنند میل تمام داشت یکی ازتفنگهای خود را یکی‌وجنازه نام نهاده بود و این بیت را خودگفته فرموده که برآن نقش کردند بیت:

از شوق شکار تو شود جان تر وتازه   بر هر که خورد تیر تو یکی وجنازه

بعد ازآنکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و این معنی به خدمت پدرم معروض گشت، فرامین‌عتاب‌آمیز به‌اسم‌خانخانان‌صادر[۱۳ الف]گردید. اورا بالضرورت‌درصددمنع‌شدو خبرداران‌گذاشته‌که به واجبی از احوال او باخبر باشند. چون راه شراب بردن بالکلیه‌مسدود شد، به بعضی خدمتکاران نزدیك ابرام بلکه زاری‌کردن آغاز نهاد وگفت که بجهت من به هرروشی‌که ممکن باشد شراب می‌آورده باشند. به‌مرشد قلی تفنگچی که راه خدمت‌نزدیك داشت، فرمودکه در همین‌تفنگ‌یکی‌وجنازه شراب انداخته بیار. آن بی‌سعادت به امید رعایت مرتکب این امر شده عرق دو آتشه را درآن تفنگ‌که مدتها به باروت و بوی آن پرورش یافته بود انداخته‌آورد و زنگ آهن نیز که ازتیزی عرق تحلیل پذیرفته بود یار و معین‌گشت مجملا خوردن‌همان بود و افتادن همان. بیت:

کسی باید‌که فال بدل نگیرد   وگیرگیرد برای خود نگیرد.

دانیال جوان خوش قدی بود به غایت خوش ترکیب و نمایان. به فیل واسب میل‌تمام داشت‌محال بودکه‌پیش کسی‌اسب‌وفیل‌خوب‌بشنودکه‌دارداو را از اونگیرد. به‌نغمه هندی مایل بودگاهی‌به‌زبان‌اهل هند وبه‌اصطلاح ایشان شعر میگرفت، بد نبود.

بعد ازتولد دانیال ازبی بی دولت شاد دختری متولد گشت شکرالنساء بیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیارخوب به‌بارآمد نیك ذاتی و رحم به‌عموم خلایق فطری وجبلی اوست. از ایام خردی وطفل‌سالی تا حال درمحبت من بی‌اختیار است این علاقه میان‌کم‌خواهری وبرادری خواهد بود. درطفلی اول‌مرتبه چنانچه عادت‌است که سینه‌اطفال را بیفشارند وقطره شیری ازآن ظاهر میگردد سینه خواهرم را افشردند. قطره شیری از آن برآمد. حضرت والد بزرگوارم بمن فرمودندکه بابا این شیر را بخورد تا درحقیقت این خواهر توبجای مادر توهم باشد عالم‌السرایر داناست‌که ازآن روز بسازکه آن‌قطرهٔ شیر را نوشیده‌ام با علاقه خواهری و دختری مهری‌که از فرزندان را به‌مادران

می‌باشد آن‌مهر را درخود ادراك می‌نمایم.

بعدازچندی دختری دیگرهم از بی‌بی دولتشاد مذکور[۱۳ب]به‌عالم وجودآمد به‌آرام بانوبیگم مسمی‌گردید مزاجش فی‌الجمله به‌گرمی وتندی مایل است. پدرم او رابسیار دوست می‌داشتندچنانچه‌اکثر بی‌ادبیهای او را به‌شرح ادب برمی‌داشتند درنظرمبارك ایشان از غایت محبت بدنمی‌نمود مکرر مرا سرافرازساخته می‌فرمودندکه بابا بجهت خاطر من به‌این‌خواهر خودکه به‌عرف هندوان لادله منست یعنی‌عزیزپرورده بعدازمن می‌بایدکه به روشی سلوك‌کنی که من‌به‌اومی‌کنم. ناز او را برداشته‌بی ادبیها وشوخیهای او را بگذرانی.

اوصاف جمیله و اخلاق پسندیده حضرت عرش‌آشیانی:

اوصاف جمیله والدبزرگوارم ازحد توصیف و اندازه تعریف افزون است اگرکتابها دراخلاق پسندیده ایشان تألیف‌یابد بی‌شائبه تکلف وقطع نظر ازمراتب پدر وفرزندی‌اندکی ازبسیارآن‌گفته نیاید. با وجود سلطنت وچنین خزاین و دفاین بیرون از اندازه حساب وقیاس وفیلان جنگی و اسبان تازی یك سر مو در درگاه الهی ازپایه فروتنی قدم برترننهاده خود راکمترین مخلوق ازمخلوقات می‌دانستند و ازیاد حق لحظه‌ای غافل نبودند. بیت:

دایم همه جا با همه کس درهمه حال   میدار نهفته چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه در وسعت‌آباد دولت بی‌بدیلش جا داشتند به‌خلاف سایر ولایات عالم‌که شیعی را بغیر ایران وسنی را در روم وتوران وهندوستان جا نیست چنانچه در دایره وسیع‌الفضای رحمت ایزدی جمیع طوایف و ارباب ملل را جاست به‌مقتضای‌آنکه سایه می‌بایدکه پیرو ذات باشد. درممالك محروسه‌اش‌که سرحدی به‌کناردریای شور منتهی‌گشته ارباب‌ملتهای مختلف وعقیده‌های صحیح وناقص را جا بود راه تعرض بسته‌گشته. سنی با شیعی دریك‌مسجد وفرنگی بایهودی دریك‌کلیسه طریق عبادت می‌سپردند. صلح کل شیوه مقرر ایشان بود. بانیکان وخوبان‌هرطایفه وهردین وآئین صحبت می‌داشتند وبقدرحالت وفهمیدگی به‌هرکدام التفاتها می‌فرمودند. شبهای‌ایشان به‌بیداری می‌گذشت. در روزها بسیارکم خواب‌بودند. چنانچه مدت خواب ایشان درشبانروزی از یك ونیم پهر زیاده نبود و بیداری شبها را بازیافتی ازعمر می‌دانستند. شجاعت ودلیری ودلاوری ایشان به‌غایتی بود که برفیلان مست سرکش سواری می‌فرمودندوبعضی‌فیلان‌خونی‌راکه‌ماده[۱۴الف]خودرابه‌نزدیك‌خودنمی‌گذاشتندباآنکه‌هرچند فیل بدخو باشد تعرض به‌ماده فیل وفیلان فیلبان اونمی‌رساند درحالتی‌که فیلبان وماده فیل را کشته باشد و او را نزد خود نگذارد درقیداطاعت درمی‌آوردند وبردیواری یا درختی‌که آن

فیل مهاوت‌را کشته ازقید اطاعت برآمده‌ازپهلوی‌آن دیوار یا درخت می‌گذشت، تکیه برلطف ایزدی نموده خود را بر پشت او می‌انداختند و به مجرد سوارشدن او را به‌قید ضبط درآورده رام‌می‌نمودند مکرراین مشاهده شدد‌رسن‌چهارده سالگی برتخت‌سلطنت‌جلوس فرمودند.

ذکرجلوس ایشان وفتح دهلی وکشتن هیموبقال:

هیموی کافر که حکام افغان منسوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت‌آشیانی در دارالخلافه دهلی سنقار شدند، جمعیت شگرف فراهم‌آورده با فیلخانه‌که درآن ایام هیچیك ازحکام عرصه‌هندوستان را نبود متوجه دهلی‌گشت. قبل‌ازوقوع این قضیه حضرت جنت‌آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان به‌دامن کوه پنجاب تعیین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیان حال وهم تاریخ احلت و انتقال است‌که مصراع

همایون پادشاه ازبام افتاد

قرین حال ایشان‌گشت و این خبر به‌وسیله نظرجوئی به‌پدرم رسید، بیرام خان‌که اتالیق بود امرائی‌که درآن صوبه بخدمت حاضر بودند جمع ساخته درساعت سعید ایشان را درپرگنه کلانورازمضافات لاهور برتخت سلطنت نشاندند. هیموچون به‌حوالی دهلی رسید تردی‌بیگ‌خان وجمعی کثیر که دردهلی‌حاضربودند جمعیت نموده درمقابله‌وصف‌آرای‌گشتند. چون‌اسباب مقابله ومجادله دست فراهم داده لشکرها درهم‌آویختند وبعد ازکشش وکوشش بسیار شکست برتردی بیگ خان ومغلان‌افتاده فوج ظلمت برافواج نورغلبه‌کردند.

همه کار وپیکار رزم ایزدیست — که داند فرجام فیروز کیست
ز خون دلیران وگرد سپاه — زمین لعل‌گون شد هوا شد سیاه

تردی بیگ خان با شکست یافته‌ها راه اردوی والد بزرگوارم پیش‌گرفتند چون بیرام خان‌باو سوء مزاجی داشت او را ببهانه شکست وتقصیر درجنگ مخاطب ساخته‌کارش را به آخر رسانید دیگرباره بنابر غروری که ازوقوع فتح در دماغ‌آن‌کافر ملعون جاکرده بود با جمعیت وفیلان[۱۲ ب]خودازدهلی برآمده‌متوجه پیش‌گشت‌ورایات‌جلال‌حضرت عرش‌آشیانی‌از کلانور به‌قصد دفع اوتوجه فرمودند. درحوالی پانی‌پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد در روزپنجشنبه دوم محرم نهصد وشصت وچهار مقابله ومقاتله روی داد فوج هیموسی‌هزار سوار دلاورجنگی بود وغازیان لشکر منصور زیاده ازچهارپنجهزار نبودند. درآن روزهیمو بر فیلی هوایی‌نام سواربود ناگاه تیری برچشم‌آن‌کافر رسید از پس سر او بدرکرد.

لشکراواین حالت را مشاهده نموده هزیمت یافتند. اتفاقاً شاه قلیخان‌محرم با چندی‌از

دلاوران به‌فیلی که هیمور بر بـالای او زخمی بود رسیدند. میخواستند کـه فیلبان او را به‌تیر بزنند فریاد برآورد که مرا نکشید که هیمور بر بالای این‌فیل است، درحال او را به‌همان هیئات مجموعی نزد حضرت عرش‌آشیانی می‌آوردند. بیرام خان عرض می‌کند که مناسب‌آنست که حضرت بدست خود تیغی برکافر رانند تا ثواب غزا یافته درطغرای فـرامین غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل از این پاره پاره کرده‌ام وبیان می‌کنند کـه درکابل روزی پیش‌عبدالصمدشیرین قلم مشق تصویرمی‌کردم صورتی به‌قلم درآمد که اجزای‌آن ازیکـدیگر متفرق بودند یکی ازنزدیکان پرسید که صورت کیست درزبان من رفت کـه صورت هیموست. دست خود را آلوده به‌خون اونساخته به یکـی ازخدمتکاران فرمودنـد که‌گردن او را بزند. کشتیهای لشکر مغلوب پنجهزار به‌شمار درآمد. سوای‌آنکه در اطراف وجوانب افتاده‌باشند. دیگرازکارهای نمایان‌آن حضرت فتح‌گجرات و ایلغاریست که درآن راه فرموده‌اند.

در وقتیکه میرزا ابراهیم حسین‌ومحمد حسین میرزا از این دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و تمام امرای‌گجرات وفتنه طلبان‌آن حدود متفق شده قلعهٔ احمدآبـاد را که میرزاعزیز کوکه باافواج‌قاهره‌درآنجا بود درقبل‌داشتند. حضرت‌عرش‌آشیانی بنا براضطراب جیجی‌آنکه والده‌میرزای [۱۵ الف] مشارالیه باجمعیت پادشاهانه بی‌توقف ازدارالخلافه‌فتحپور متوجه‌گجرات‌می‌گردند. این‌نوع راه دور ودراز راکه به دوماه‌قطع توان‌نمود درعرض‌نه روز گاه‌به‌سواری‌اسب‌وگاه به‌سواری‌شتروگهربهل طی‌فرموده خودرا به‌سربله میرسانندچون‌به‌تاریخ پنجم جمادی‌الاول سنه ۹۸۰ نهصد وهشتاد به‌حوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنکاش می‌پرسند. بعضی‌می‌گویند که شبیخون به‌لشکرغنیم میباید برد حضرت می‌فرمایند که شبیخون‌کار بیدلان وشیوه فریب‌کارانست درحال به‌نواختن نقاره و انداختن سورن حکم می‌فرمایند وچون به‌دریای سابرمتی رسیدند فرمودند که مردم از آب به‌ترتیب بگذرنـد. محمد حسین میرزا از غلغله‌گذشتن افواج قاهره مضطرب‌گردیده خود به‌قراولی برمی‌آید سبحان قلی‌ترک هم از این جانب‌باچندی از دلاوران به‌کنار دریا تفحص حال غنیم مینمودند میرزا آن جماعت راکه می‌بیند، می‌پرسد که این چه فوجی است سبحان‌قلی‌ترک می‌گوید که جلال‌الدین اکبرشاه و فوج اوست. آن بخت برگشته این معنی را قبول نمی‌کند ومی‌گوید که جاسوسان من چهارده روز پیش ازاین‌پادشاه رادرفتحپور دیده‌آمده‌اند ظاهرآتودروغ می‌گوئی. سبحان قلی‌گفت. امروز نه روز است که حضرت ازفتحپور به‌ایلغار رسیدند میرزا گفت که فیلان چطور رسیده باشند؟ سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج به‌فیلان بود این چنین جـوانان و بهادران سنگ شکاف بهتر ازفیلان نامی مست رسیده‌اند که حالا حقیقت دعـوی‌گری وسرکشی معلـوم خواهد شد

میرزا غایتاً ازشنیدن این سخن پاره از جا در رفته متوجه ترتیب افواج میگردد وحضرت آن
مقدار توقف می‌فرمایند که غنیم درسلاح پوشی‌است بعد ازآن متوجه می‌گردند که هرچند کس
می‌فرستند که‌خان‌کلان‌را ازپتن برآید اوایستادگی[۱۵ب]می‌نمایدومی‌گوید که غنیم‌دوراست‌تا
رسیدن لشکرگجرات از درون قلعه درین طرف‌آب باید بود. حضرت فرمودندکـه ما همیشه
خصوصاًدرین یورش‌اعتماد برتأیید ایزدی نموده‌ایم اگر نظربرسلسله ظاهر می‌بود، این‌جریده
ایلغار نمی‌آمدیم اکنون‌که غنیم متوجـه جنگ است تن زدن ما لایـق نیست. این سخن‌گفته
توکل فطری را سپرخود ساخته با مخصوصی چند که درطرح بهم دکایی مقرر شده بودنـد
درآن دریا اسب انداختند با آنکه‌گمان پایـاب نبود سلامت عبور فرمـودند، حضرت دوبلغه
خود رامی‌طلبند قور دار در اضطراب آوردن دوبلغه، پیش‌بینی دوبلغه را می‌اندازد مخصوصاً
این‌معنی را بهشگون خوب نمی‌گیرند. حضرت درحال می‌فرمایند که شگون ما بسیارخـوب
شد. چراکه پیش روی ماگشاده‌گشت. درین اثنامیرزای بخت‌برگشته صفها را آراسته به‌جنگ
ولی نعمت خود برمی‌آید.

با ولی نعمت اربـرون آئی گر سپهری که سرنگون آئـی

خان اعظم را مطلق‌گمان‌آن نبودکه به‌این تیزی وجلدی‌آن حضرت سایه رحمت بـاین حدود
خواهندانداخت‌هرکس‌خبر ازآمدن‌آن‌حضرت میداد او اصلا قبول نمی‌کرد تا آنکه به‌قرائن
و دلائل‌آمدن آن حضرت خاطرنشان او شد، لشکرگجرات را آراسته مستعد برآمدن گـردید
مقارن‌این آصفخان نیزخبری باومی‌رساند پیش‌ازبرآمدن فوج از قلعه لشکرغنیم ازمیان‌درختان
نمودارشد. حضرت‌تائید ایزدی رادست‌آویزهمت‌خود ساخته‌روان‌شدند. محمد قلیخان‌توقبائی
تردی‌بیگ‌دیوانه باجمعی‌ازبهادران پیشتررفته باندك تردی‌جلوگردانیدند، حضرت[۱۶الف]به
راجه بهگوان داس می‌فرمایند که غنیم بیشماراست ومردم ما اندك باید همه یکسرویك دل‌گشته
برغنیم حمله‌آورگردیم که مشت بسته‌کارگرتر از پنجه‌گشاده است، این سخن‌گفته وتیغها آخته
با فدائیان خود غلغله‌الله‌اکبر و یامعین را بلندآوازه ساخته می‌تازند. بیت

بپرید هوش زمانه ز جوش بدرید گـوش سپهر ازخروش

برانغار وجرانغارباد شاهی مه مقابل وجمعی‌ازبهادران قول‌رسیده داد دلاوری دادند. کوکبانی
که ازقسم‌آتشبازی است هم ازلشکر غنیم درگرفته درزفوم زاری مـی‌پیچد وآن چنان شوری
می‌اندازدکه‌فیل‌نامی‌غنیم‌درحرکت‌آمده باعث‌برهم خوردگی جمعیت‌غنیم می‌گردد، دراین‌اثناء
فوج قول رسیده محمد حسین میرزا وجمعی را کـه با او در زد وخورد بودند بـرداشتند و
دلاوران لشکر فیروزی اثر ترددات مردانه به‌تقدیم رسانیدند. مان سنگه در بـاری درنظـر آن

حضرت برغنیم خود غالب آمده، راگهوداس کچواهیه جانسپاری کرد. ومحمد وفا که ازخانه‌ـ زادان این دولت بود داد مردانگی داده زخمی از اسب افتاد، به‌عنایت خالق بنده نـواز و به محض همت و اقبال شهنشاه سرافرازجمعیت غنیم ازهم متفرق‌گشته شکست براحوال آنها راه یافت، به‌شکرانه‌این فتح عظیم روی نیاز به‌درگاه کرایم کارساز نهاده لوازم شکر گزاری قیام واقدام می‌نمایند. در این اثنا یکی از کلاونتها بعرض میرساند که سیف خـان کوکلتاش نقد حیات را نثار راه دولتخواهی نمود. بعد ازتحقیق ظاهر شد که درحالتی که محمد حسین میرزا باچندی‌ازاوباش برفوج قول‌می‌تازدسیفخان بحسب‌اتفاق باو برمی‌خورد و دادمردانگی‌داده‌شهید می‌شود. ومیرزا نیزازدست دلاوران قول زخمی می‌گردد کوکلتاش مذکوربرادرکلان زینخان کوکه‌است‌ازغرایب احوال‌آنکه یك روزپیش از این جنك حضرت‌آشیانی[۱۶ب]طعام میل می‌فرمودندازهزاره که دانای‌علم شانه بینی‌بوده می‌پرسند که فتح ازکدام طرف است‌می‌گوید که جانب شما است. اما یکی از امرای این لشکر شهید خـواهد شد در همان اثناء سیفخان کوکه عرض‌می‌کندکه کاشکی‌این سعادت‌نصیب من شود.

بسا فالی که از بازیچه برخاست چون اختری‌گذشت‌آن‌فال شدراست

القصه میرزا محمد حسین عنان‌گردانیده پای اسبش در زقوم زاری بنده شده از اسب‌می‌افتد. گدا علی نامی از یکه‌های پادشاهی باو برمی‌خورد و او را درپیش اسب خود سوار کرده به ملازمت حضرت می‌آورد. چون دو سه کس دعوی شرکت گـرفتن اومی‌کنند حضرت از او می‌پرسند که ترا که‌گرفت‌می‌گوید که‌نمك‌پادشاه ودست‌اورا که‌ازعقب‌بسته بودندمی‌فرمایند که‌از پیش بندند. در این اثنا آب می‌طلبد مرکتخان که ازغلامان معتمد بود هر دو دست خود برسر اومی‌زندحضرت باواعتراض‌فرموده خاص می‌طلبند واو را سیراب عنایت می‌سازند تااین‌زمان هنوز میرزا عزیزکوکه ولشکر از درون قلعه برنیامده بوده‌اند حضرت بعدازگـرفتاری میرزا محمد حسین‌آهسته آهسته متوجه شهراحمدآباد می‌شوند. میرزا را به رای رایسنگه که ازعهدهٔ را جیوتان بود می‌سپارند که برفیل انداخته همـراه آورد. دراین اثنا اختیارالملك که یکی از سرداران معتبرگجراتیان بود بافوجی قریب به‌پنجهزارکس نمایان می‌گردد ازنمودارگشتن‌این فوج اضطراب‌تمام درمردم پادشاهی‌بهم می‌رسد. حضرت به‌مقتضای شجاعت جبلی وفطـرات اصلی حکم به‌نواختن نقاره می‌فرمایند وشجاعت خان و راجه بهگوان داس وچندی ازبنده‌ها پیشترتاخته به‌فوج مذکور تیرمی‌اندازند. بملاحظه‌آنکه مبادا فـوج غنیم محمد حسین‌میـرزا را بدست درآورندمردم رای‌را یسنگه به صلاح و تجویز راجه مذکورسرمیرزا را[۱۷الف] از تن جدا می‌سازد. پدرم اصلا به‌کشتن او راضی نبوده وفوج اختیارالملك نیز ازهم پاشیده

و اسب او را در زقوم زاری می‌اندازد. سهراب بیگ ترکمان سر او را بریده مـی‌آورد. به محض کرم و عنایت ایـزدی این نوع فتحی به‌اندك مـایه مردم روی داد. همچنین فتح ولایت بنگاله وگـرفتن قلاع مشهور و معـروف هندوستان مثل قلعه چتور و تهنبور و تسخیر ولایات خاندیس وگرفتن قلعه اسیر ودیگر ولایتی که به‌سعی افواج قاهره به‌تصرف اولیای دولت در-آمده است ازحساب وشمار بیرون است. اگر به‌تفصیل مذکورگردد سخن دراز میشود.

صفت تفنگ اندازی ایشان:

درمحاربه به‌چتورجتمل راکه سردارمردم قلعه بودبدست خودبه‌تفنگ زده‌اند.درتفنگ-اندازی نظیر وعدیل خود نداشتند به‌همین تفنگ که جتمل را زده‌اند سنگرام نـام دارد و از تفنگهای نادر روزگار است. قریب سه چهارهزار جانور پرنده وچرنده زده باشند. من هم در انداختن تفنگ شاگرد رشید ایشان می‌توانم بود. ازجمیع شکارها کـه به‌شکاری کـه از تفنگ زده شود طبیعت راغب است و دریك روز هژده آهو را به‌تفنگ زده‌ام.

صفت‌ریاضت ایشان:

ازریاضتی که والدین بزرگوارم‌می کشیدند یکی ترك غذای حیوانی بودکه درتمام‌سال سه مـاه به‌گوشت میل می‌فرمودند و نه ماه دیگر به‌طعام صوفیانه قناعت می‌کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضـی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان دربسیاری از روزهـا و ماهها کشتن حیوانات منع عام بود. تفصیل ایام وشهوری که مرتکب خوردن‌گوشت نمی‌شدند در اکبرنامه داخل است.

در همـان تاریخ کـه اعتمادالدوله را دیوان ساختم، خـدمت‌دیوانی بیوتات را بـه معزالملك‌فرمودم، معزالملك‌ازسادات‌باختراست‌درایام والدبزرگوارم‌به‌مشرفی کرکراقخانه‌قیام واقدام‌می‌نمود.[۱۷ب]دریك‌روز از روزهای‌ایام جلوس‌صدکس‌ازبنده‌های‌اکبری‌وجهانگیری به‌زیادتی منصب و جهانگیـری به‌زیادتی منصب وجـاگیر سرافرازگشتند. درعید رمضان چون اول عیدی بود ازجلوس همایونی به‌عیدگاه برآمدم. کثرت عظیمی شده بـود به‌نماز عید قیام نموده لوازم شکر وسپاس ایزدی بجای‌آورده متوجه دولت‌سرا شدم به‌مقتضای‌آنکه. مصراع:

ازخوان پادشاهان راحت‌رسدگدارا

فرمودم‌کـه پاره زر صرف تصدقات وخیرات نمایند. ازآن جمله چند لك دام حـواله دوست محمد شدکه به‌فقرا و ارباب احتیاج قسمت‌کند وبه‌میرجمال‌الدین حسین انجوومیران صـدر جهان ومیرمحمد رضا سبزواری، هریك یك لك دام داده شدکه در اطراف شهرخیرات کنند و

پنجهزار روپیه به‌درویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم وحکم فرمودم که هرروز یکی از منصبداران یاتش پنجاه هزار دام به‌فقرا می‌داده باشند. قبضه شمشیر مرصع به‌خانخانان‌فرستاده شد. میرجمال‌الدین حسین‌انجو را به‌منصب سه هزار سربلند ساختم. صدارت به‌دستورسابق‌به میران صدرجهان مفوض گردید و به‌حاجی کوکه، که از کوکهای حضرت پدرمن است‌فرمودم که درمحل عورات مستحقه‌را بجهت دادن زمین و زر نقد به‌نظرمی‌گذرانیده باشد.

زاهدخان ولد محمدصادق خان را که هزار وپانصدی بود دوهزاری ساختم. به‌هرکس فیلی‌یااسپی‌مرحمت می‌شد. رسم شده بودکه نقیبان ومیرخواران ازآنکس جلوانه‌گویان مبلغی می‌گرفتند. فرمودم که‌این زر را ازسرکار بدهند تامردم ازطلب وخواست‌این گروه‌خلاص‌باشند.

درهمین روز سالباهن ازبرهانپور رسید و اسپان وفیلان برادرم مرحوم دانیال را به‌نظر درآورد. ازجمله‌فیلان که‌آورده بودیکی‌مست‌الست‌نام‌داشت.[۱۸الف]درنظرم‌خوش‌درآمدواورا نورگنج نام نهادم عجب چیزی درین فیل مشاهده شد. هر دوطرف گوشهایش برابرهندوانه کوچکی درآمده است و ازآنجا که‌آب در ایام مستی ازفیلان میچکد برمی‌آید وهمچنین بر-بالای پیشانی بیشتر برآمدگی داردکه باین کلانی درفیلان دیگر دیده نشده، خیلی خوشنما و مهیب بنظر درمی‌آید. تسبیحی از جواهر به‌فرزند خرم عنایت کردم به‌نیت‌آنکه به‌منتهای‌مطالب صوری ومعنوی برسد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

منع اخذ زکوت ازسایرجهات‌کابل وقندهار:

چون زکوت ممالك محروسه راکه حاصل ازکرورها می‌گذشت معاف نموده بودم سایرجهات کابل را نیزکه ازبنادر مقرر راه هندوستان است ویك‌کرور وبیست وسه لك دام جمع‌آن میشد، بخشیدم. از این دو ولایت‌که یکی‌کابل و دیگری قندهار باشد هرسال مبلغهای کلی به‌علت زکوت بود. این رسم قدیم را از این دومحل برداشتم و ازین ممر رفاهیت تمام ونفع‌کلی به‌اهل ایران وتوران عایدگشت.

جاگیرآصف‌خان‌که درصوبه بهاربودبه‌بازبهادرخان‌مرحمت‌شد وآصف خان را فرمودم که درصوبه پنجاب جاگیر تنخواه دهند. چون بعرض رسیدکه مبلغی درمحل جاگیر آصف خان باقی‌مانده وحالاکه حکم تغییرشده وصول‌آن متعذر است فرمودم‌که یك لك روپیه ازخزانه بدو بدهند وآن زر باقی را باز بهادر به‌خالصه شریفه بازیافت نماید.

صفت‌شریف‌آملی :

شریف‌آملی را به‌منصب دوهزاری پانصد از اصل و اضافه مقررداشتم بسیار

پاکیزه نهاد و خوش نفس است باز آنکه از علم رسمی بهره ندارد اکثر اوقات از اوسخنان بلند ومعارف ارجمند سر برمیزند درلباس فقر وتجرید مسافرت بسیار نموده با بسیاری ازبزرگان‌صحبتهاداشته. مقدمات از باب‌تصوف‌ـرا درذکردارد واین‌معنی قالی[۱۸ب]اوست نه حالی. در زمان والد بزرگوارم ازلباس فقر و درویشی برآمده مرتبه امارت وسرداری یافت. نفسش به‌غایت قوی است روزمره وتکلمش با آنکه ازمقدمات عربیت عاری محض است در غایت فصاحت وپاکیزگی است و انشای عباراتش نیز خالی ازنمکی نیست، ازشاه قلی خان محرم درآگره باغی مانده بود چون وارث نداشت به‌دختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم بود، تکلف کردم فرزند خرم را پدرم به‌ایشان سپرده بودند. هزار مرتبه ازفرزند زائیده دوستر میدارند.

نوروز اول ازجلوس مبارك

شب سه شنبه یازدهم ذی‌القعده سنه هزاروچهارده وقت صبح که محل فیضان نور است، حضرت نیر اعظم ازبرج حوت به‌خانه شرف وخوشحالی خودکه برج حمل باشد، انتقال فرمودند. چون اولین نوروز ازجلوس همایون بود، فرمودم که دیوارهای دولتخانه خاص و عام رابه‌دستورزمان والد بزرگوارم دراقمشه نفیسه‌گرفته آئینی درغایت زیب وزینت‌بستند، واز روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روزشرف بود خلایق دادعیش وکامرانی دادند. اهل سازونغمه‌ازهرطایفه وهرجماعه جمع بودند. لولیان رقاص ودلبران هندکه‌به‌کرشمه دل‌ازفرشته می‌ربودندهنگامه‌مجلس‌راگرم داشتندفرمودم که‌هرکس‌ازمکفیات ومغیرات‌آنچه می‌خواسته‌باشد بخورد، منع ومانعی‌نباشد. بیت

ساقی به نور باده برافروز جام ما   مطرب بگوکه‌کار جهان شد به‌کام ما

در ایام پدرم، درین هفده هژده روز مقرر بودکه هر روزیکی از امرای کلان مجلس آراسته پیشکشهای نادر از اقسام جواهر ومرصع‌آلات واقمشه نفیسه وفیلان واسپان سان‌نموده آنحضرت را تکلیف برآمدن به مجالس خود می‌فرمودند و ایشان بنا بر سرافرازی بندگان بدان مجلس قدم رنجه داشته حاضر می‌شدند وپیشکشها را ملاحظه فرموده‌آنچه خوش‌آمده برداشته‌تتمه‌را به‌صاحب‌مجلس‌می‌بخشیدندوچون‌خاطرمایل‌بهرفاهیت‌وآسودگی[۱۹الف]سپاهی و رعیت بود. درین‌سال پیشکش را معاف فرمودم. مگرقلیلی‌که ازچندی نزدیکان، بنابررعایت خاطر اینها درجه قبول یافت. در همین روزها بسیاری ازبنده‌ها بزیادتی منصب سرافرازی یافتند ازآنجمله‌ولاورخان افغان را هزار وپانصدی ساختم. دیگرراجه باسو راکه ازرمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگی تا حال طریقه بندگی و اخلاص بمن دارد

دوهزاروپانصدی منصب‌داشت‌سه هزار وپانصدی کرد. شاه بیگ خان حاکم قندهار از اصل و اضافه به‌منصب پنجهزاری سرافرازگردیده و رای رایسنگه از امرای راجپوت به‌چنین‌منصب سرافرازی‌یافت. دوازده هزار روپیه مدد خرج گویان فرمودم که بدانا شنکر بدهند.

رفع شورش گجرات بسعی‌راجه بکرماجیت: درآغازجلوس‌یکی ازاولاد مظفرگجراتی که خود راحاکم زاده ازآن ولایت می‌گرفت سرشورش برآورده، طرف وجوانب شهراحمد آباد را تاخت وتاراج نموده چندی ازسرداران مثل یتیم بهادر اوزبك و رای علی بهتی که ازجوانان مردانه وقرارداده بودند درآن فته شهادت رسیدند اخرالامر راجه بکرماجیت و بسیاری ازمنصبداران با شش هفت هزار سوارآراسته به‌کومك لشکرگجرات تعیین یافت و مقررشدکه چون خاطر از رفع ودفع مفسدان جمع سازد. راجه مذکورصاحب صوبه‌گجرات باشد و قلیج خان‌که قبل از این بدان خدمت تعیین یافته بود، متوجه ملازمت گردد. بعد از رسیدن افواج قاهره سلك جمعیت مفسدان ازیکدیگر پاشید هرکدام به‌جنگلی پناه جستند و آن ولایت درقید ضبط درآمد وجز این فتح در احسن ساعات به‌مسامع جاه وجلال رسیدهمه درینولا عرضه داشت فرزند پرویز به نظر درآمدکه راناتهانه مندل راکه سی و چهار کروهی اجیرواقع است‌گذاشته فرا نمود وافواج قاهره متعاقب اوتعیین‌یافته‌انداميدكه اقبال‌جهانگیری او را نیست ونابود سازد در روزشرف بسیاری ازبنده‌ها به رعایتها و اضافه‌های منصب سرافرازی‌یافتند. پیشروخان‌راکه[۱۹ب]ازخدمتکاران قدیم‌است‌ودرملازمت‌حضرت‌جنت‌آشیانی از ولایت آمده بود بلکه ازجمله مردمی است که شاه طهماسب همراه ساخته بودند مهمتر سعادت تام داشت. چون داروغه ومهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و دراین خدمت نظیر وعدیل خود ندارد، او را به‌خطاب پیشروخان سرافراز ساختند. اگر چه ملازم ملایم طبیعت و قلقچی مشرب است، نظر برحقوق خدمات اونموده به‌منصب دوهزاری از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم.

تمهید مقدمات یعنی سلطان خسرو: دروسط سال ازجلوس همایون خسرو را بنابر جوانیها وغروری‌که جوانان را می‌باشد وکم تجربگی و عاقبت ناانديشی ومصاحبان ناجنس خیالات فاسد راه یافته بود به‌تخصیص در ایام بیماری والد بزرگوارم‌که بعضی ازکوته اندیشان بنابرکثرت جرایم وتقصیراتی‌که از ایشان به‌وقوع‌آمده بود و از عفو و اغماض ناامید محض بودند، به‌خاطرگذرانیدندکه او را دست‌آویزی ساخته امور سلطنت را ازپیش خودگیرند، از این معنی غافل‌که امورسلطنت وجهانبانی امری نیست‌که به سعی ناقص عقلی چند انتظام پزیرد، خالق داداز تاکرا شایسته این امرعظیم‌القدر رفیع‌الشان داند و این خلعت

را برقامت قابلیت چه کس راست آورد.

ز دارنده نتوان ستد بخت را | نشاید خرید افسر وتخت را
سری را که حق تاج پرورنمود | نشاید ازو تاج دولت ربود

چون خیالات فاسدان و کوته اندیشان بغیر ازندامت و پشیمانی نتیجه ندارد و امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهی قرارگرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوحش درمی‌یافتم هرچند درمقام عنایت وشفقت شده خواستم که بعضی تفرقه‌ها و دغدغه‌ها ازخاطر او دورسازم فایده بر- آن مترتب نگشت تا آنکه به‌کنکاش جمعی ازبخت برگشتگان درشب یکشنبه هشتم ذی‌الحجه سنه مذکور بعدازگذشتن دوگهری زیارت روضه منوره حضرت عرش‌آشیانی را مذکورساخته باصد وپنجاه سواری که باومتعلق بودند، از درون قلعه آگره برآمده متوجه می‌گردد. بعد از روان‌شدن‌او به‌اندك [۲۰ الف] زمانی یکی‌ازچراغچیان که‌باوزیرالملك آشنا بود، باوخبر می‌رساند که خسروگریخت وزیرالملك او را همراه‌گرفته پیش امیرالامرا مـی‌آورد. چون این خبر را تحقیق‌می‌نماید‌مضطربانه‌به‌دربارمحل آمده یکی‌ازخواجه سرایان را می‌گوید که دعای‌من برسان وبگو که عرض ضروری دارم، حضرت بیرون تشریف آوردند. چون در خیال من ایـن امر در نیامده بود، گمان بردم که ازجانب دکن یا گجرات خبری رسیده باشد ــ بعد ازبیرون‌آمـدن ظاهر شدکه ماجرا چیست؟ گفتم چه بایدکرد؟ خود سوارشده متوجه‌گردم یا خرم را بفرستم. امیرالامراعرض کردکه اگرحکم‌شود من‌بروم. فرمودم که چنین باشد. بعد ازآن معروض‌داشت که اگر به‌نصیحت برنگردد دوست به‌صلاح بکند چه بایدکرد؟ گفته شدکه اگـر بی‌جنگ به راه راست درنیایدآنچه از دست توآید تقصیرمکن، سلطنت خویشی وپدر وفرزندی نمی‌تابد کـه : با شاه خویشی نداردکسی. چون این سخنان و دیگر مقدمات‌گفته او را مرخص ساختم به‌خاطررسیدکه خسرو از اوآزردگی تمام دارد وبنا برقرب ومنزلتی‌که داشت محسود امثال و اقران است مبادا اتفاقی درحق او اندیشند و او را ضایع سازند معزالملك را فرمودم‌که رفته اورا بازگرداندوشیخ‌فریدبخشی بیگی‌را بدین خدمت‌تعیین نموده‌حکم کردم‌که‌مجموع‌منصبداران واحدیانی که دریاتش‌اند به‌همراهی اومتوجه شوند و اهتمام هان‌کوتوال به‌قراولی‌وخبرگیری مقررگشت وباخود قراردادم‌که به‌مقتضای‌سبحانی‌چون روزشود خودنیزمتوجه شوم ومعزالملك امیرالامرارا آورد. چون‌درهمین روزها احمد بیگ خان ودوست‌محمدیکاول مرخص‌گشته بودند و درحوالی‌سکندره‌که برسرراه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو بدان نـواحی با چندی از دایره‌های خود برآمده متوجه ملازمت‌گردیدند وخبر رسانیدند‌که خسرو راه پنجاب را درپیش‌گرفته به‌ایلغار می‌رود. به‌خاطرگذشت‌که مبادا راه چپ زده بجانب دیگر رود چون

راجه‌مان‌سنگه‌خالوی‌اودربنگاله بود به‌خاطراکثربنده‌های درگاه میرسیدکه به[۲۰ب]آنجانب متوجه‌خواهدگشت به‌هرطرف کسان‌فرستادم. مشخص شدکه به‌پنجاب می‌رود. در این اثناصبح طالع‌گشت تکیه بر کرم وعنایت‌الله تعالی نموده به‌عزیمت درست سوار شده ومقید به‌هیچ کس وهیچ چیز ناشده متوجه‌گردیدم.

بلی‌آن راکه اندوهی است درپی — نمی‌داندکه ره چون می کندطی
همین داندکه افتد پیش ورانـد — نداند با کـه آید یا که مانـد

چون به‌روضه متبرکه والد بزرگوارم که درسه‌کروهی شهر واقـع است رسیدم استمداد همت ازروحانیت آن‌حضرت نمودم مقارن‌آن حال‌میرزا حسین پسرمیرزا شاه رخ را که اراده‌همراهی خسرو داشته‌گرفته‌آورند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته‌بر-فیل سوارکردند و این اول شگون بودکه به‌برکت وتوجه و امدادآن حضرت به ظهورآمـد. چون نیمروزشد وهوا گرمی تمام بهمرسانید لحظه درسایه درخت توقف نمود به خـان اعظم گفتم‌که هرگاه ما را با این امنیت خاطر اینحال بوده باشد که میعاد افیون را که در اول روز بایست‌خوردتاحال نخورده باشم و هیچکس‌یاد نداده باشد حال‌آن بی‌سعادت را از این‌قیاس بایدکردآزادی‌که داشتم ازاین عمر بودکه فرزند بی‌موجب وسببی غنیم وخصم شد. اگرسعی بدست‌آوردن اونـنمایم مفسدان وفته‌کیشان را دستگاهی بهم خواهد رسید یا او سر خودگرفته به‌اوزبك یا قزلباش خواهد رفت و ازین عمرخفتی بدین دولت راه خـواهد یافت. بنابراین مقدمات بدست‌آوردن او را پیشنهاد همت ساخته بعد از اندك آسایشی‌که ازپرگنه متهره‌که در بیست کروهی‌آگره واقع است دوسه‌گروه‌گذشته درموضعی ازمواضع پرگنه مذکورکه‌تالابی داشت‌نزول نمودم. خسروچون به‌متهرا می‌رسد به‌حسن بیگ خان بدخشی‌که از رعایت‌یافتهای والدبزرگوارم بود و البته به‌قصد ملازمت من ازکابل می‌آمد برمی‌خوردوچون طبع‌بدخشیان به فتنه‌وآشوب‌پیراسته‌است‌این‌معنی‌را ازخداخواسته‌با[۲۱الف]دویست‌سیصدازاویماقات‌بدخشان که همراه اوبوده‌انـد راهبر و سپه سالار اومیگردد و در راه هرکس کـه ازپیش میآید تاراج نموده اسب واسباب او را می‌گیرند. سوداگران و راهگذاران مال اولجه وتاراج این‌مفسدان بود هرجا که میرسیدند زن وفرزند مردم ازآسیب‌آن فاسقان ایمن نبودند. خسرو به‌چشم خود می‌دیدکه برملك‌موروثی‌آباء واجداد اوچه قسم ستمی‌می‌رود از دیدن این افعال ناشایسته این بدبختان درساعتی هزاربار مرگ را آرزو می‌کرد. غایتا از مداراومواسا با این سگان چاره نداشت. اگربخت واقبال‌یاوری احوال اونموده ندامت وپشیمانی را دست‌آویزخودمی‌ساخت و بی‌دغدغه خاطر به ملازمت من می‌آمد. عالم‌السرایسر دانا است‌که ازتقصیرات او بـالکل

درگذشته آن مقدار لطف و شفقت می‌نمودم که سرموئی تفرقه و دغدغه در خاطر او نمی‌ماند. چون درواقعه حضرت عرش آشیانی به‌فساد بعضی مفسدان ارادها از خاطر او سر برزده بود و می‌دانست که اینها به‌من رسیده است اعتماد برمهر وشفقت من نمی‌کرد. والدهٔ او هم درایام شاهزادگی از ناخوشی اطوار و اوضاع او و سلوک برادر خودش مادهوسنگه تریاک‌خورده و خود را کشت.

صفت نیکذاتی والده خسرو و سبب فوتش:

از خوبیها و نیکذاتی‌های او چه نویسم، عقلی به کمال داشت و اخلاص او به‌من بدرجه‌ای بود که هزار پسرو برادر را فدای یک‌موی من می‌کرد. مکرر به‌خسرو مقدمات نوشت و او رادلالت به‌اخلاص ومحبت من می‌کرد و چون دید که هیچ فایده بران مترتب نمی‌گردد و عاقبت معلوم نیست که به‌کجا منجر خواهد شد.

از غیرتی که لازمه طبیعت راجپوتان است، خاطر برمرگ خود قرار داده وچندین مرتبه گاه‌گاهی مزاج او درشورش درمی‌آمد. چنانچه این حدیث میراثی بود که پدر و برادران او همه به‌یکبارگی دردیوانگی خودها را ظاهرمی کردند و بعداز مدتی علاج‌پذیر می‌شدند. و در ایامی که من به‌شکار متوجه گشته بودم روز بیست و ششم ذی‌حجه سنه هزار و سیزده هجری افیون بسیار درعین شورش دماغ خورده در اندک زمانی درگذشت. گویا که این احوال پسر بی‌دولت[۱۲ب]خودرا پیشترمی‌دیده‌است اول کدخدایی که‌در آغازجوانی‌وخردسالی‌مرا روی‌داد نسبت او بود و بعداز تولد خسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم. چون بدسلوکی فرزند و برادر را نسبت به‌من نتوانست دید از سرجان در وقت دماغ پریشان‌شدن درگذشته خود را ازین کلفت واندوه باز رهانید. ازفوت او بنابر تعلقی که داشتم ایامی برمن گذشت که ازحیات و زندگانی خود هیچگونه لذتی نداشتم. چهار شبانه‌روزکه سی ودوپهر باشد از غایت کلفت و اندوه چیزی از مأکول و مشروب وارد طبیعت نگشت.

چون این قضیه به‌والد بزرگوارم رسید دلاسانامه درغایت شفقت و مرحمت بدین مرید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارک که از سر برداشته بودند همان‌طور بسته بجهت من فرستادند. ایسن عنایت آبی برآتش سوز وگداز من زد، و اضطراب و اضطرار مرافی‌الجمله قراری وآرامی بخشید و غرض از ذکر این مقدمات آنکه بی‌سعادتی ازین در نمی‌گذردکه فرزندی بنابر ناخوشی سلوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود، و به‌پدر خود بی‌هیچگونه باعثی و سببی به‌محض تصورات و خیالات فاسد در مقام بغی و عناد درآمده از دلوت ملازمتش‌فرار برقرارنماید. چون منتقم جبار هرکرداری را سزای دربرابر نهاده لاجرم

مآل حالش بدان انجامید که به‌بدترین احوالی به‌قید درآمد و از درجهٔ اعتبار افتاده به‌زندان دائمی گرفتار گردید.

راه چو مستانه رود هوشمند　　پای بدام آورد و سر درکمند

مجملا روزسه‌شنبه دهم‌شهر ذیحجه به‌منزل هودل فرود آمدم. شیخ‌فرید بخاری باجمعی از شجاعان و بهادران به‌تعاقب خسرو و هراول لشکر فیروزی اثر معین و مشخص گشتند. دوست محمدرا که در رکاب‌بود بنا برسبق خدمت و ریش سفیدی به‌محافظت قلعه آگره ومحلها و خزاین فرستادم.

اعتمادالدوله وزیرالملك را در وقت برآمدن از آگره، به‌ضبط و حراست شهر گذاشته بودم به‌دوست محمدگفتم که چون به‌صوبه پنجاب‌می‌رویم وآن صوبه در دیوانی اعتمادالدوله است او را روانه ملازمت خواهی ساخت و پسران میرزا محمد حکیم راکه در آگره‌اند به قید آورده محبوس نگاه خواهی داشت. چون هرگاه‌که از فرزند صلبی این معامله رونماید از برادرزاده و عموزاده چه توقع توان‌داشت معزالملك بعداز رخصت دوست محمدبخشی شد. چهارشنبه به‌پلول و پنجشنبه به‌فریدآباد نزول اجلال واقعه گشت. روز جمعه سیزدهم به‌اتفاق دهلی دست داد. ازگرد راه به‌زیارت روضهٔ مقدسه حضرت جنت آشیانی شتافته زیارت نمودم و استمداد همت کردم و به[۲۲الف]فقرا ودرویشان‌بدست‌خود زرها دادم وازانجا به‌نزهت‌گاه مقام‌حضرت شیخ نظام‌الدین‌اولیا توجه کردم به‌لوازم‌زیارت قیام واقدام نمودم بعداز آن پاره زرها به‌میرجمال‌الدین حسین انجو و مبلغی دیگر به‌حکیم مظفر دادم تا به‌فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند. روز شنبه چهاردهم مقام سرای نریله منزل شد این سرای را خسروسوزانیده رفته‌بود. منصب آقاملابرادرآصفخان‌که به‌خدمت حضورسرافراز بوده ازاصل و اضافه هزاری ذات و سیصد سوار مقرر می کرد در این راه خدمت چنان می کرد جمعی از ایماقات در رکاب ظفر انتساب بودند. به‌ملاحظه آنکه چون بعضی‌از این مردم باخسرواتفاق دارند مبادا به‌خاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد به‌کلان‌تران ایشان دوهزار روپیه داده شد که درخرد مردم قسمت نمایند و جماعت خود را به‌مراحم جهانگیری امیدوار سازند. به‌شیخ فضل‌الله وراجه دهیردهر زرها دادم‌که در راه به‌فقرا و برهمنان می‌داده باشند. سی‌هزار روپیه فرمودم‌که در اجمیر به‌راناشنکر به‌طریق مدد خرج بدهند. روز دوشنبه شانزدهم ذی‌حجه به پرگنه پانی‌پت رسیدم. ایـن منزل و مقام برآبای کرام و اجداد ذوی‌الاحترام ما همیشه مبارك و فرخنده آمد و دوفتح‌عظیم دراین سرزمین روی‌داده. یکی شکست ابراهیم لودی‌که به‌صولت عساکر ظفر تأثیرحضرت فردوس مکان دست‌داده وذکر آن درتواریخ روزگار مرقوم ومسطور

است دوم فتح هیموی به کردار که دراول دولت والد بزرگوارم به تفصیلی که تحریر یافته از عالم اقبال به ظهور آمد. در حینی که خسرو از دهلی گذشته به پرگنه مذکور متوجه می گردد به حسب اتفاق دلاورخان آنجا رسیده بوده است چون این مقدمه می شنود فرزندان خودرا از آب جون [۲۲ب] می گذراند وخود سپاهیانه وقزاقانه دل بر ایلغار می نهد وقصد می کند که خودرا پیش از رسیدن خسرو به قلعه لاهور اندازد. مقارن این حال عبدالرحیم نیز از لاهور به این مقام ومنزل می رسد. دلاورخان دلالت می کند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران وخود به کناره گرفته منتظر رایات جهانگیری می باش از بسکه گرانبار وترسنده بود این معنی را به خود قرار نتوانست داد. آن مقدار توقف نمود که خسرو رسید. رفته او را ملازمت کرد. وقرار همراهی از روی اختیار با اضطرار داده خطاب ملک الوزرائی یافت و وزیر صاحب اختیار گشت.
دلاورخان مردانه متوجه لاهور گردید و در راه به هرکس و هرطایفه ملازمان درگاه وکروریان وسوداگران وغیرسوداگران که می رسید آنهارا از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خودمی گرفت و بعضی را می گفت که از راه کناره گیرند.

بعدازآن بنده های خدا از تاراج و دست انداز آن ظالمان ایمن گشتند. غالب ظن آن بود که اگر سیدکمال در دهلی و دلاورخان در پانی پت جرات و همت نموده سرراه برخسرو می گرفتند آن جماعه پریخته که با او همراه بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان می گشتند و خسرو بدست می افتاد غایتا همتشان یاری نکرد و در ثانی الحال هریک تقصیرات خود را بروش تلافی نمودند دلاورخان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن خسرو به قلعه درآمدن که خدمت نمایانی بود تدارک آن کوتاهی نمود، و سیدکمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه به تقدیم رسانید، چنانچه درمحل خود نوشته خواهد شد.

هفدهم ذی حجه پرگنه کرنال محل نزول رایات عالیات گشت درین منزل عابدین خواجه را که پسر خواجه کلان جویباریست پسرزاده عبداللهخان اوزبک و در زمان والد بزرگوارم آمده بود به منصب هزاری ذات وسوار سرافراز ساختم. شیخ نظام تهانسیری که ازشیادان مقرر [۲۳الف] وقت خودست خسرورامی بیندواورا به نویدهای خوشدل ساخته پاره ازراه می بردآمده مرا دید چون این مقدمات برگوش خورده بود خرجی راه به او داده فرمودم که متوجه زیارت خانه مبارک گردد. درنوزدهم پرگنه شاه آباد منزل گردید و آب درین مقام بسیار کم بود. به حسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه همگان شادلب گشتند.

صفت مریدگرفتن شاهنشاهی:

شیخ احمد لاهوری را که از زمان شاهزادگی نسبت خدمتگاری ومریدی داشت، به منصب

میرعدلی مقرر داشتم مریدان و ارباب اخلاص و بوسیله او ازنظر می‌گذراند و دست و شبیه به‌هرکس که باید داد، به‌عرض می‌رسانیده می‌دهند در وقت ارادت‌آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور می‌گردد ــ بایدکه وقت خود را به‌دشمنی ملتی از ملتها تیره و مکدر نسازند وبا جمیع ارباب ملل طریق صلح‌کل مرعی دارند هیچ جانداری‌را بدست‌خودنکشند و سلاخ طبیعت نباشند. مگر درجنگها و شکارها. بیت:

مباش در پــی بیجان‌نمودن جاندار — مگر به عرصهٔ پیکار یا به وقت شکار

تعظیم نیرات که مظاهر نوراللهی‌اند . به‌قدر درجات هریك باید نمود و موثر و موجد حقیقی در جمیع اطوار و ادوار الله‌تعالی را دانست. بلکه فکر بایدکرد تا درخلوت و کثرت خاطر لمعه از فکر و اندیشهٔ او خالی نباشد. بیت:

لنگ و لوك و خفته شکل و بی‌ادب — سوی او مــی غیژ و او را مــی‌طلب

والد بزرگوارم ملکه این معنی رسانیده درکم وقتی از اوقات از فکر خالی بودند در منزل آلوده ابولهی اوزبك را با پنجاه و هفت منصبدار دیگر به‌کومك شیخ‌فرید تعیین نموده چهل هزار روپیه مدد خرج‌گویان به‌آن جماعت مرحمت‌نمودم. هفت‌هزار روپیه دیگر به‌جمیل بیك داده شدکه به‌اویماقات تقسیم نماید به‌شریف آملی نیز دوهزار روپیه شفقت‌کردم روز سه شنبه بیست‌وچهارم ماه مذکورپنج کس ازملازمان و همراهان خسرو را گرفته‌آوردند ودو کس راکه اقرار به‌نوکری او[۲۳ب] کردند فرمودم‌که در ته پای فیل انداخته و سه‌نفرراکه انکار نمودند سپرده شد تا به‌حقیقت باز رسیده شود. دوازدهم ماه فروردین سنه اول جلوس میرزا حسین و نورالدین قلی‌کوتوال به شهر لاهور داخل می‌شوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاورخان می‌رسد و خبرمی‌کند که خسرو خروج نموده قصد لاهور داردشما خبردار باشید درهمین تاریخ دروازه‌های شهر لاهور محفوظ و مضبوط می‌گردد و دوروزبعد ازتاریخ مذکور به‌اندك مردم دلاورخان به‌قلعه داخــل می‌شود و شروع دراستحکام برج و بــاروکرده هرجا شکست و ریختی داشت مرمت نموده توپها و ضربها را به‌بــالای قلعه برآورده مستعد جنگ می‌شوند. جمع قلیلی‌ازبنده‌های‌درگاه که درون قلعه بودند همگی رجوع‌آورده‌به‌خدمات متعین‌گشتند و مردم شهر نیز به‌اخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعداز دو روزکه فی‌الجمله سرانجامی شده بود.

محاصره‌نمودن خسروشهرلاهوررا:

خسرو در رسید و دریکی از منــازل مقــرر منزل اختیار نموده فرمودکه شهر را قبل کرده جنگ اندازند و یکــی از دروازه‌ها را کــه از هرجانب‌کــه میسر باشد آتش در داده

بسوزانند و به لوت‌مالان خود گفت که بعداز گرفتن قلعه تا هفت‌روز حکم خواهم کرد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند. این جماعت خون‌گرفته یکی از دروازه‌های شهر را آتش دادند. دلاورخان و حسین‌بیگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون دیواری دیگر محاذی دروازه برآوردند درهمین روزها سعیدخان که از تعینات کشمیر بود درکنار آب چناب منزل داشت این خبر را شنیده به‌ایلغار لاهور برگشت چون به کنار آب راوی رسید به اهل قلعه خبر فرستاد که به‌قصد دولتخواهی آمده‌ام مرا به‌درون قلعه درآورید. مردم‌قلعه شب کسی فرستاده اورا با چندی که همراه‌داشت به‌درون قلعه درمی‌آورند. بعد[۲۲الف]از نه‌روزکه قلعه درمحاصره بودخبررسیدن افواج‌قاهره‌متواتر ومتعاقب‌به‌خسرو و تابعان اومی‌رسد. بی‌پاشده به‌خاطرمی‌گذرانند که روبروی لشکر فیروزی اثر باید رفت. چون لاهور از سوارهای عظیم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیم دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند به‌قصد آنکه برفوج پیش‌شبیخون آورند از حوالی شهر برمی‌خیزند و در سرای قاضی شب پنجشنبه شانزدهم به‌من این خبررسید. هم درشب با آنکه باران عظیم بود طبل کوچ‌زده سوار شدم. صباح آن به‌سلطانپور رسیده شد. تا نیمروز در سلطانپور بودم به‌حسب اتفاق در همین وقت و ساعت میان افواج قاهره وجماعت مقهوره مقابله ومقاتله دست می‌دهد. معزالملك تشت بریانی آورده بود می‌خواستم که ازروی رغبت میل‌نمایم که خبر جنگ به‌من رسید به‌مجرد شنیدن با آنکه طبیعت مایل بخوردن بریانی بود یك لقمه به‌جهت شگون خورده سوار شدم و مقید به رسیدن مردم وکمی افواج قاهره نگشته به‌شتاب هرچه تمامتر متوجه‌گشتم چنته خاصه خود را هرچند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه و شمشیری حاضر نبود خودرا به‌لطف‌ایزدی سپرده بی‌ملاحظه روانه شدم در اول سواری زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند وهیچکس را هم خبری نبودکه امروز جنگ خواهدشد مجملا تا به‌سرپل گوبندوال رسیدن چهارصدپانصد سوار از نیك وبد جمع شده باشند در وقتی‌که از پل می‌گذشتم خبر فتح رسید. اول کسی که این مژده رسانید ، شمسی توشکچی بود . بدین خوشخبری خوشخبرخان خطاب یافت. میرجمال‌الدین حسین‌راکه پیش‌ازین بجهت‌نصیحت خسرو فرستاده بودم درهمین وقت رسیده بوداز کثرت و[۲۲ب]شوکت‌مردم خسروچندان گفت که باعث بیم مردم‌شد. باآنکه متواترخبر فتح خرم‌رسیده این‌سید ساده‌لوح به‌هیچ‌وجه باورنمی کند وتعجب می‌نماید که آن‌نوع‌لشکری که‌من دیده‌ام‌چگونه‌ازفوج‌شیخ‌فرید که درنهایت‌قلت‌وبی‌استعدادی‌اندشکست‌می‌خورد. وقتی که سنگهاسن خسرو بادوخواجه‌سرای اوآوردند میرقبول این‌معنی‌نموده‌ازاسپ‌فروداز ین نمی‌باشد.

آمده سردرپای من نهاد وانواع خضوع وخشوع به‌تقدیم‌رسانید وگفت‌که اقبال بالاتروبلندتر

صفت شیخ فرید وسادات بارهه درین جنگ:

شیخ‌فرید درین سرداری مخلصانه وفدائیانه پیش‌آمد. سادات بارهه راکه از شجاعان زمان خودند ودرهرمعرکه که بوده‌اند کار ازایشان شده هـراولی ساخت، سیف‌خان‌ولد سید محمودخان بارهه سردار قوم به نفس خورد ترددات مردانه نموده هفده زخـم برداشت وسید جلال هم ازبرادران طایفه تیری به شقیقه خود وبعدازچند روز درگذشت. در اثنای‌که سادات بارهه که پنجاه وشصتی بیش نبودند زخم وضرب‌هزار هزاروپانصد سوار بدخشی رابرداشته پاده پاره شده بودند. سیدکمال بابرادران خودکه به‌کمك هراول‌تعیین‌شده بودنداز‌یك کناره درآمده زد وخوردی کردندکه فوق تهور ومردانگی بود. بعدازآن‌مردم برانغـاز‌پادشاه‌سلامت گفته تاختند. اهل بغی وفساد ازشنیدن این کلمه بیدست وپا شده هریك به‌گوشه متفرق گشتند قریب به چهارصد نفرازایماقات میدان پایمال قهروغلبه لشکر فیروزی اثرگردیدنـد. صندوق جواهرخسرو ونفایسی‌که همیشه باخودمی‌داشت بدست‌افتاده. ابیات:

که دانست کین کـودك خردسال — شود با بـزرگان چنین بـدسگال
به اول قدح دردی آرد به پیش — گذارد شکوه من و شرم خـویش
بسوزاند اورنك خـورشید را — تمنـا کنـد جـای جمشید را

مراهم‌مردم‌کوته‌بین‌درالله‌آباد‌بسیاردلالت‌به‌مخالفت[۲۵ الف]پدرمی‌کردندغایتاً این‌سخن اصلامفهوم ومعقول من نمی‌گشت ومی‌دانستم دولتی‌که بنای‌آن برمخاصمت پدرباشد چه‌مقدار پایداری‌خواهدنمود، به‌کنکاش‌ناقص‌عقلان‌ازجانرفتم‌ومقتضای‌عقل‌ودانش راکارفرموده به‌ملازمت پدرومرشد وقبله وخدای مجازی خودرسیدم وبه برکت این نیت درست‌رسید به‌من آنچه رسید.

درشب همان روزی‌که خسروگریخت راجه‌باسوراکه زمیندارمعتبرکوهستان لاهوراست رخصت‌نمودم‌که به‌آن حدود رفته هرجاکه خبری واثری ازوشنود در بدست آوردن او آنچه امکان سعی باشد به تقدیم رساند ومهابت‌خان ومیرزاعلی‌اکبرشاهی را بالشکرانبوه تعیین‌نمودم ومقررچنان‌شدکه هرطرف‌که‌خسرو.روانه‌گردد فوج مذکورتعاقب نمایند ومن‌هم به خود قرار داده بودم‌که اگرخسرو به‌کابل رود من سردرپی اونهاده تا اورابدست نیارم برنگردم واگردر کابل‌توقف‌نکرده به بدخشان وانحدودمتوجه شودمهابت‌خان را درکابل‌گذاشته خودبه خیریت ودوست معاودت‌نمایم ومنشاء رفتن‌بدخشان این‌بودکه‌آن بی‌دولت‌البته بااوزبکان درخواهشی آیدوآن‌خفت به این دولت‌لاحق می‌گردید.

کیفیت گرفتاری خسرو

در روزی که افواج قاهره به تعاقب خسرو تعیین یافتند یازده هزار روپیه به مهابتخان و بیست هزار روپیه دیگر به احدیان مرحمت شده و ده هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که درراه به هر کس باید داد بدهند. شنبه بیست‌وهشتم اردوی ظفرقرین درمنزل‌چیپال که درهفت کروهی لاهور واقع است‌نزول اجلال دست‌داد. درهمین روزخسرو با معدودی چند به کناردریای‌چناب می‌رسد. خلاصه سخن آنکه بعدازشکست راهیهای مردمی که همراه‌اوازمعرکه جنگ برآمده بودند، مختلف گشت افغانان واهل هند که اکثرقدیمیان‌اوبودند می‌خواستند که به هندوستان‌رویه بازگردد ومصدربعضی‌فسادها[۲۵ب]شود وحسین‌بیگ که اهل وعیال‌وخزانه ومردم اوبرسمت‌کابل‌واقعه بودند، اورا دلالت‌به‌رفتن کابل‌می‌نمودآخرالامرچون به‌کنکاش‌حسین‌بیك عمل‌نمودیك‌قلم مردم هندوستان وافغانان ازاوجدائی اختیارنمودند بعداز رسیدن به‌دریای‌چناب‌اراده می‌کندکه ازگذرشاهپورکه ازگذرهای‌معین است‌عبورنماید. کشتی بهم نمی‌رسدبگذرسودپره روانه می‌شود درگذرمذکورمردم اویك کشتی بی‌ملاح وکشتی‌دیگر پرازهیمه وکاه بدست درمی‌آورند. پیش‌ازشکست خسرو به جمیع جاگیرداران و راهداران و گذربانان صوبه پنجاب‌حکم صادرگشته بودکه این قسم قضیه روی داده خبردار وهشیارباشند بنابراین تاکیدات‌گذرها وآبها دربندبود. حسین‌بیگ خواست که ملاحان هیمه وکاه را به‌آن کشتی بی‌ملاح آورده خسرو رابگذراند دراین گفتگو دامادکمال‌چودهری سودهره می‌رسد و می‌بیندکه جماعت‌درین‌شب درمقام‌گذشتن‌ازآب‌اند. به ملاحان فریاد می‌کندکه حکم جهانگیر پادشاه نیست که درشب‌مردم ازآب نادانسته می‌گذشته‌باشند هشیارباشید ازشور وغوغای این مردمی که درآن نواحی بوده‌اند جمع می‌شوند ودامادکمال‌چوبی راکه‌کشتی بدان می‌رانند ازدست‌ملاحان‌کشیده‌کشتی راسرگردان می‌سازد وهرچند زره‌ها قبول کردندکه ازملاحان‌کس متصدی‌گذرانیدن آنها شود هیچکس قبول ننمود به ابوالقاسم تمکی که در گجرات حوالی چناب بود خبررسیدکه جمعی درین شب می‌خواهندکه ازآب چناب عبورنمایند اوچون‌برین معنی‌مطلع بود درشب‌بافرزندان وجمعیت‌سوارشده خودرا به‌کنارگذرمذکور رسانید. صحبت بجائی رسیدکه حسین‌بیگ ملاحان را به تیرگرفت وازکنارآب دامادکمال نیزبه تیراندازی درآمده ناچارکرده‌کشتی بطورخود به پایان رویه آب می‌رفت‌تاآنکه آخرآن شب در ریگ نشست‌وهرچندخواستند که کشتی[۲۶الف]راازریگ‌جداسازندمیسرنگشت‌دراین‌اثناصبح‌صادق دمیدن‌گرفت وابوالقاسم وخواجه‌خضرخان که‌به اهتمام هلال‌خان درین‌آب‌جمعیت کرده بودند کنارغربی آبرا مستحکم ساختند وجانب شرقی را زمینداران استحکام داده بودند هلال‌خان

را قبل ازوقوع این حادثه سزاوالی لشکری که به سرداری سعیدخان به‌کشمیر تعیین یافته بود فرستاده بودم به‌حسب‌اتفاق درهمین‌شب‌بدین نواحی‌می‌رسد. بسیار به وقت‌رسیده بود واهتمام او درآوردن‌ابوالقاسم تمکی‌وجماعه خواجه خضرخان وبدست‌آوردن خسرو بسیاردخل‌داشت صبح‌روزیکشنبه بیست‌ونهم ماه مذکورمردم برفیل وکشتی‌سوارشده خسرورا بدست‌درآوردند. روز دوشنبه سیوم درباغ میرزا کامران خبرگرفتاری‌اوبه‌من رسید. همان ساعت بــه امیرالامرا فرمودم که به‌گجرات رفته خسرو را به ملازمت‌آورد. درکنکاش امورسلطنت وملکداری اکثر آنست که به رای وفهمیدگی‌خودعمل می‌نمایم. ازکنکاش تنهای خود دوکنکاش معتبرمی‌دانم اول‌آنکه به خلاف صلاح وصوابدید جمیع بندگان مخلص از الله‌آباد ملازمت پدر بزرگوار اختیارنموده دولت‌خدمات‌ایشان را دریافتم وصلاح دین ودنیای‌من دراین‌بوده به همان‌کنکاش پادشاه شدم، دوم تعقیب خسروکه به هیچ چیزازتعیین ساختن ساعت وغیــره مقیدنشده تااورا بدست درنیاوردم‌آرام نگرفتم. ازغرایب‌اموراست‌که بعدازتوجه ازحکیم‌علی کـه دانای فن ریاضی‌است‌پرسیدم که‌ساعت‌توجه‌من‌چگونه بوده‌است‌به‌عرض‌رسانید که‌بجهت‌حصول‌این‌مطلب اگرخواهند ساعتی اختیارنمایند درسالها مثل‌این‌ساعتی که به دولت سوارشده‌اندنتوان‌یافت .

آوردن‌خسرو را دست بسته وزنجیردرپا:

در روز پنجشنبه سیوم محــرم سنه هــزار و پانزده در باغ میرزا کامران خسرو را دست بسته زنجیر در پا از طرف چپ به رسم و توره [۲۶ب] چنگیزخانی به نظر من درآوردند . حسین بیــگ را بــردست راست او و عبــدالرحیــم را بــردست چپ او ایستــاده کــرده بودند وخسرو درمیان این‌هردو ایستاده می‌لرزید ومی‌گریست حسین‌بیك بگمان آنکه شاید او را نفعی‌کند. سخن‌پریشان‌گفتن‌آغازنمودچون غرض اومعلوم شد اورا به حرف زدن نگذاشتند خسرورا مسلسل سپردم وآن دومفتن را فرمودم کــه درپوست‌گاو وخــر کشیدند وروز جمع بر درازگوش‌واژگونه‌سوار کردندو برگردشهر گردانیدند وچون‌پوست‌گاو زودترازپوست‌خرقبول خشکی‌نمود، حسین‌بیگ تاچهار پرونده مانده وبه تنگی نفس درگذشت وعبــدالرحیم که در پوست خربود وازخارج به‌او رطوبات رسانیدند زنده ماند. از روزدوشنبه آخرذیحجه تانهم محرم سنه مذکوربه واسطه زبونی ساعت در باغ میرزا کامران توقف‌واقع شد. بهیروال‌راکه جنك درآن‌مقام دست داده بودبه شیخ فرید مرحمت‌نمودم واورا به خطاب والای مرتضی‌خان سرافرازگردانیدم. وبجهت‌نظام وانتظام سلطنت‌ازباغ مذکور تاشهرفرمودم‌که دو رویه چوبها برپا کرده فتنه‌انگیزان اویماق وجمعی راکه درآن شورش‌همراهی‌کرده بودندبردارها وچوبها آویخته هریك‌را به سیاستی غیرمکرربه سزا و جزا رسانیدند وزمینداران کــه در این خدمت

دولتخواهی بجاآورده بودند ریاست وچودهرایی میانه دریای چناب و بهت فرموده زمینها به طریق مدد معاش به هریك مرحمت فرمودم ازجمله اموال حسین‌بیگ که بعدازاین هرجا اسم او مذکورگرددگاوان وخران خواهدگشت ازخانه‌ملك‌محمدنامنی قریب به‌هفت لك روپیه‌ظاهر شد سوای آنچه به‌محل دیگر سپرده وهمراه خود داشته وقتیکه به‌همراهی میرزا شاهرخ بدین درگاه آمده بود یك اسب داشت رفته رفته کارش بدین درجه رسید که صاحب خزینه و دفینه [۲۷الف]گردیده امثال‌این‌اراده‌هادرخاطرش‌جا کرد. دراثنای‌راه که‌معامله‌خسر وهنوزدرمشیت حق‌بود ، چون میان ولایت و دارالخلافه آگره که منبع فتنه و فساد است از سرداری صاحب وجودخالی‌بود به‌دغدغهٔ آنکه مبادا معامله خسرو به‌طول انجامد فرمودم که فرزندپرویز بعضی از سرداران را برسرانا گذاشته خـود با آصف خان و جمعی که بدو نسبت خدمت نزدیك داشته باشند متوجه آگره‌گردد وحفظ وحراست آن حدود را به‌عهدهٔ اهتمام خود مقررشناسند. به‌برکت عنایت‌اللهی پیش از آنکه پرویز به آگـره رسد میم‌خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تشیت پذیرفت بنابرین فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت‌گردد.

چهارم شنبه نهم محرم به مبارکی به قلعه لاهور درآمدم جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که معاودت به‌دارالخلافه آگره درین ایام که فی‌الجمله خللی درصوبه‌گجرات و دکن و بنگاله واقع است به‌صلاح دولت اقرب خواهد بود این کنکاش پسند خاطر من نیفتاد چه از عرایض‌شاه‌بیگ‌خان که حاکم قندهار بعضی مقدمات‌مسموع افتاده بودکه دلالت برآن می‌کرد که امرای سرحد قزلباش ، بنابرفساد چندی از بقایای لشکر میرزایان آنجا که همیشه محرك سلسله خصومت ونزاع‌اند و ترغیب نامجات درگرفتن قندهار به‌آن طایفه می‌نویسدکه‌حرکتی خواهند نمود به‌خاطر رسیدکه مبادا از شنقارشدن حضرت عرش آشیانی و مخالفت بی‌هنگام خسرو داعیه آنها را تیز ساخته برسر قندهار یورش نمایند . به‌حسب اتفاق آنچه به خـاطر اشرف پرتو انداخته بود از قوت به فعل آمده حاکم فراق و ملك سیستان و جاگیرداران آن نواحی به‌کومك و مدد حسین‌خان حاکم هرات برسر قندهار متوجه‌گشتند. شاباش برهمت و مردانگی شاه‌بیگ‌خان که مردانه پاقایم کرده‌قلعه[۲۷ب]رامضبوط ومستحکم ساخت وخودبر- بالای‌ارگ‌سیوم ازقلعه مذکورچنان نشست که بیرونیان معاینه مجلس‌او را می‌دیدند و در مدت محاصره میان نه نسبت وسر وپا برهنه مجلس عیش و عشرت ترتیب می‌داد و هیچ روزی نبود که فوجی دربرابرلشکرغنیم ازقلعه‌بیرون‌نمی‌فرستاد وکوششهای مردانه به‌تقدیم به‌من‌رسانیدند تا درقلعه بود چنین بود. لشکر قزلباش سه‌طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این‌خبر در لاهور به‌من رسید ظاهر شدکه توقف درین حدود اقرب واصلح بوده درحال فوجی کلانی به

منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم و نقاره عنایت کرده (میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان که پادشاه ملك تتهه بود و به‌سعی عبدالرحیم خانخانان سپه سالار درعهدحضرت عرش آشیانی آن دیار مفتوح و ملك تتهه درجاگیر او که منصب پنجهزاری ذات و سوار مقرر گشته بود، تفویض یافت و بعداز فوت او میرزاغازی پسرش به‌منصب و خدمت پدر سرافراز بود. آبا و اجداد اینها از امرای سلطان‌حسین میرزا بایقرا والی خراسان بودند و دراصل از سلسله‌امرای صاحب قرانی‌اند) خواجه عاقل به‌خدمت بخشیگری این لشکر مقررشد. چهل و سه‌هزار روپیه مدد خرج‌گویان به‌قراخان و پانزده هزار روپیه به نقدی بیگ وقلیچ بیگ که از همراهان میرزاغازی بودند مرحمت شد بجهت رفع این خدشه و اراده سیرکابل توقف‌لاهور را به‌خود قرار دادم.

درهمین روزها منصب حکیم فتح‌الله ازاصل واضافه به‌هزاری ذات و سیصدسوار قرار گرفت چون از شیخ حسین جامی خوابهای نزدیك بوقوع به‌من رسیده بود بیست لك دام که مبلغ سی‌وپنج چهل‌هزارروپیه بوده‌باشد به‌خرج‌اووخانقاه ودرویشانی که بااومی‌باشندمقررنمودم.

در بیست و دوم عبدالله‌خان را نواخته به‌منصب دوهزار وپانصد ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم. دو لك روپیه به‌احدیان فرمودم که مساعدت بدهند و به‌مرور ازماهیانه آنها وضع‌نمایند شش‌هزار روپیه به‌قاسم‌بیگ خویش شاه‌بیگ‌خان وسه‌هزار روپیه‌به‌سید بهادرخان شفقت‌فرمودم. درکوبندوال که برکناردریای‌بیاه‌واقع‌است‌هندوئی[۲۸الف] بود ارجن‌نام درلباس پیری و شیخی چنانچه بسیاری‌از ساده‌لوحان هنوز بلکه نادان و سفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته‌کوس پیری و ولایت را بلندآوازه‌گردانیده بود او راگرو می‌گفتند و از اطراف و جوانب کولان بسیار بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار می‌کردند سه‌چهار پشت او این دکان‌را گرم می‌داشتند. مدتها به‌خاطرمی‌گذشت که این دکان باطل را برطرف می‌باید ساخت یا اورا درجرگهٔ اهل اسلام درباید آورد تا آنکه دراین ایام که خسرو از آن راه عبور می‌نمود این مردك مجهول اراده کردکه ملازمت او را دریابد. در منزلی‌که جا ومقام او بود خسرو را نزول افتاده آمده او را دید و بعضی مقدمات فرایافته به‌او رسانیده‌برپیشانی‌اوانگشتی‌از زعفران که به‌اصطلاح هندوان‌قشقه‌گویندوآنراشگون‌می‌دانند کشید.

چون‌این مقدمه به‌مسامع جاه وجلال رسید بطلان او راکه بروجه اکمل می‌دانستم، امر کردم‌که اورا حاضر ساختند ومنازل ومساکن اورا و فرزندان اورا به‌مرتضی‌خان عنایت‌نمودم سرداری میرزاغازی وهمراهی جمعی‌از منصبداران وبنده‌های درگاه مثل قرابیگ‌که به‌خطاب قراخانی و تخته‌بیگ که به‌خطاب سردارخانی سرافراز گردیده تعیین‌گشتند میرزا غازی را به

و اسباب و اموال او را به‌قید ضبط درآورده فرمودم که اورا به‌سیاست رسانند و دوکس دیگر را که راجو و انبا نام داشتند در ظل حمایت دولتخان خواجه‌سرا به‌ظلم و تعدی زندگانی می‌کردند ودرین چند روزی که خسرو لاهور را قبل داشت دست‌اندازیها و بی‌اندامیها نموده بودند. فرمودم که راجو را به‌دار کشیده و از انبا که به‌زرداری مشهور بود، جریمه گرفتند. مجملاً یك لك وپانزده هزار روپیه ازو به‌وصول رسید. این مبلغ را فرمودم که به‌غلوخانه‌ها و مصارف خیرات صرف نمایند. سعدالله پسر سعیدخان به‌منصب دو هزاری ذات و هزار سوار افتخار یافت.

پرویزازغایت‌اشتیاق[۲۸ب]به‌ملازمت‌وخدمت من‌مسافتهای‌دور ودراز درایام برسات که باران دست ازتقاطر بار نمی‌داشت به اندك مدتی طی نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دوپهروسه‌گهری سعادت ملازمت دریافت از غایت مهربانی و شفقت او را در کنار عطوفت‌گرفته پیشانی اورا بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد به‌خود قرار داده بودم که تا اورا به‌دست درنیاورم هیچ جا توقف نکنم واحتمال داشت که به‌جانب هندوستان رویه بازگردد درین‌حالت خالی‌گذاشتن دارالخلافه اگرچه مرکز دوست ومحل سلطنت ومقام‌نزول سراپردگیان‌محفل قدس ومدفن گنجهای عالم بود ازصلاح ملك‌داری دور می‌نمود بنا براین از آگره درحالت توجه به‌تعاقب خسرو به‌پرویز نوشته شد که اخلاص وخدمت تو این‌نتیجه دارد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی بتو آورد و ما به‌تعاقب او ایلغار نمودیم. مهمات رانا را به‌مقتضای وقت وصلاح دولت یك‌نوع صورتی داده خودرا به‌زودی به‌آگره برسان که پای تخت و خزانه راکه سرمایه‌گنج قارون است به‌توسپردیم وترا به‌خدای حی قادر پیش از آنکه این حکم به‌پرویز برسد رانا در مقام عجز درآمده کس نزد آصف‌خان فرستاده بودکه چون ازکردهای خود خجالت وشرمندگی تمام دارم امیدوارم که شفیع من شده نوعی کن‌که شاهزاده به‌فرستادن باگهه‌که از فرزندان من است راضی گردند. پرویز بدین‌معنی رضا نداده می‌گفت‌که یا خود متوجه خدمت گردد یا کرن را بفرستد. در این وقت جزفتنه‌انگیزی خسرو می‌رسد بنابرملاحظه وقت‌آصف‌خان و دیگر دولتخواهان به‌آمدن باگهه راضی‌گشته درنواحی مندل‌گه سعادت‌خدمت‌شاهزاده درمی‌آید. پرویز راجه جگناتهه واکثرامرای تعینات آن لشکر راگذاشته‌خود[۲۹الف]باآصف‌خان وچندی‌ازنزدیکان‌واهل‌خدمت‌روانه‌آگره می‌گرددوباگهه رابه‌همراهی قرایبگ روانه درگاه بالاجاه می‌کردند وچون به‌حوالی آگره می‌رسدخبرفتح و گرفتاری‌خسرو راشنیده بعداز دو روزکه مقام می‌نمایدحکم بدومی‌رسد که چون‌خاطر ازجمیع جوانب واطراف‌جمع‌است خودرا به‌زودی بما برسان تاآنکه به‌تاریخ مسطور سعادت‌ملازمت

دریافت آفتاب‌گیر که ازعلامات سلاطین است به‌او مرحمت فرمودم و منصب او ده‌هزاری‌حکم شد و به‌دیوانیان فرمودم که جاگیر تنخواه بدهند. میرزاعلی‌بیگ را درهمین روزها به‌حکومت فرستادم. ده هزار روپیه به‌قاضی عزت‌اله حواله شد که به‌فقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید. احمدبیگ‌خان به‌منصب دوهزاری ذات وهزار و دویست وپنجاه سوار از اصل واضافه سرافرازگردید. درهمین‌روز مقرب‌خان که به‌آوردن فرزندان دانیال مقررگشته بود بعدازششماه و بیست و دو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت و وقایع آن‌حدود را به‌تفصیل معروض داشت سیف‌خان به‌منصب دوهزاری ذات و هزارسوار افتخار یافت. شیخ عبدالوهاب از سادات بخاری که در زمان حضرت عرش آشیانی حاکم دهلی بود بنابر بعضی قبایح که از مردم او صادرگردید از آن خدمت تغییریافته داخل ایمه و ارباب سعادت‌گشت درتمام ممالک محروسه خواه درمحال خالصه و خواه جاگیردار حکم فرمودم که غلورخانها ترتیب‌داده‌بجهت فقرا فراخورگنجایش آن محل طعام درویشانه طبخ می‌نموده باشند که تا مجاور و مسافراز آن به‌فیض رسند. انبه‌خان‌کشمیری که از نژاد حکام کشمیر است به‌منصب هزاری ذات و سیصدی سوار ممتاز گردید. در روز دوشنبه هشتم ربیع‌الاخر شمشیر خاصه به‌پرویز مرحمت نمودم. به‌قطب‌الدین‌خان کوکه و امیرالامراهم شمشیرهای مرصع عنایت شد.

من‌الاشفاق: فرزندان‌دانیال‌را که‌مقرب‌خان‌آورده‌بود[۲۹ب]درین‌روزدیدم.سه‌پسروچهار دختر ازو مانده بودند پسران طهمورث و بایسنغر و هوشنگ نام دارند. آن مقدار شفقت و مرحمت باین اطفال از من به‌وقوع آمد که در گمان هیچکس نبود. طهمورث راکه از همه کلان‌تر بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را به‌همشیرهای خود سپردم تا به‌واجبی از احوال آنها خبردار باشند. خلعت خاصه بجهت راج مانسنگه به‌بنگاله فرستاده شد. سی‌لك دام به‌میرزا غازی انعام فرمودم. شیخ ابراهیم پسر قطب‌الدین‌خان کوکه به‌منصب هزاری ذات و سیصدسوار سرافرازگردید و به‌خطاب کشورخانی ممتازگشت.

چون درحین توجه به‌تعاقب خسرو فرزند خرم‌را در آگره برسرمحلها و خزاین گذاشته بودم بعداز جمعیت خاطر ازین‌مهم حکم‌شدکه فرزند مذکور درملازمت حضرت‌مریم‌الزمانی و محلها روانه ملازمت گردد. چون به‌حوالی لاهور رسیدند، روز جمعه دوازدهم ماه مذکور برکشتی سوار شده به‌استقبال والده خود در حوالی دهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسرگشت بعدا آن ادای کورنش و سجده وتسلیم و مراعات آدابی که از خوردان به‌کلانان موافق تورهٔ چنگیزی و قانون تیموری ضابطه و بربست است، به‌عبادت شام وطاعت ملك‌علام قیام و اقدام‌نموده چون ازین شغل فارغ‌گشتم رخصت مراجعت‌یافته به‌قلعه لاهور درآمدم.

در هفدهم معزالملک را به‌بخشیگری لشکر رانا تعین نموده بدان‌صوب فرستادم و چون خبر مخالفت رای رایسنگه و دلیپ سنگه پسر او در حوالی ناگور و آن حدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناتهه با جمعی‌از بنده‌های درگاه و معزالملک ایلغار نموده دفع‌فتنه وفساد آنها نمایند. سردارخان را که بجای شاه‌بیگ‌خان به‌حکومت قندهار مقررگشته بود به‌منصب سه‌هزاری‌ذات ودوهزار[۱۳۰الف]و پانصدسوارممتازساخته پنجاه هزار روپیه‌به‌او عنایت نمودم برخضرخان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمدخان سه‌هزار روپیه مرحمت شد هاشم‌خان پسر قاسم‌خان که از خانه‌زادان این دولت و لایق تربیت است به‌منصب دوهزار وپانصدی‌ذات و هزار و پانصدی سوار سرافرازی یافت واسب خاصه نیز به‌دو عنایت نمودم به‌هشت نفر از امرای تعینات لشکر امرای مقهور خلعتها فرستادم پنجهزار روپیه به‌انعام نظام شیرازی قصه خوان مرحمت شد. سه‌هزار روپیه بجهت خرج غلورخانه‌کشمیر به‌وکیل میرزاعلی‌بیگ حاکم آنجا داده شده که به‌بلده مذکور فرستد. خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت به قطب‌الدین‌خان بخشیدم.

به‌من خبر رسید که شیخ ابراهیم‌نام افغانی دکان شیخی ومریدی در یکی از پرگنات حوالی لاهور ترتیب‌داده چنانچه طریقه‌اوباش‌وسفهاست جمع کثیری از افغانان وغیره بروگرد آمده‌اند. فرمودم که اورا حاضر آورده به‌پرویز سپارند که درقلعه چنار نگاه دارد تااین‌هنگامه باطل برهم خورد. روز یکشنبه هفتم جمادی‌الاولی بسیاری‌از منصبداران و احدیان به‌رعایت سرافرازگشتند، منصب مهابتخان دو هزاری ذات و هزار و سیصد سوار مقرر گشت دلاورخان به‌دوهزاری ذات و هزار و چهارصد سوار سرافرازگردید و وزیرالملک به‌هزار وسیصدی‌ذات و پانصد وپنجاه سوار امتیاز یافت و قیام‌خان هزاری ذات وسوار شد و سیام سنگه به‌هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار ممتاز گشت، همچنین چهل و دو نفر از منصبداران به زیادتی منصب سرافرازی یافتند. در اکثر روزها همین شیوه مرعی ومنظور است لعلی به‌قیمت بیست و پنجهزار روپیه به‌پرویز مرحمت نمودم.

جشن وزن شمسی ازآغازسال سی‌وهشتم از سن مبارک:

روز چهارشنبه نهم ماه مذکور مطابق بیست ویکم شهریور بعد از گذشتن‌سه [۳۰ب] پهروچهارگهری مجلس وزن شمسی که از ابتدای سال سی و هشتم بود از عمر من منعقد گشت به دستوری که مقرر بود اسباب وزن را با ترازو در خانه حضرت مریم زمانی مرتب و آماده ساخته در ساعت و وقت مقرر به خیریت و مبارکی در ترازو نشسته هرعلاقه آن را یکی ازکلان سالان در دست‌گرفته دعا کردند اول مرتبه به‌طلا وزن شد. سه من

و ده سیر به وزن هندوستان و بعد از آن به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها و مکیفات تا دوازده وزن که تفصیل آن بعد از این مرقوم خواهدگشت. در سال دو مرتبه خودرا به‌طلا و نقره و سایر فازات و از قسم ابریشم و پارچه و اقسام حبوبات و غیره وزن می کنم. یك مرتبه درسرسال شمسی و یك مرتبه درسرسال قمری و زر این دو وزن را به تحویلداران علی حده می‌سپارم. که به‌فقرا و ارباب احتیاج برسانند. در همین روز مبارك قطب‌الدین‌خان کوکه راکه سالها در آروزی چنین‌روزی بود به‌انواع عنایات سرافرازساخته اول منصب او را پنجهزاری ذات وسوار مقرر داشتم وبعداً آن به‌خلعت خاصه وشمشیرمرصع و اسب خاصه با زین مرصع امتیاز بخشیده به‌صوبه‌داری وحکومت دارالملك بنگاله واودیسه که جای پنجاه هزار سوار است مرخصی ساختم و از روی عزت روانه آن صوب گشته و دولك روپیه نیز مدد خرج‌گویان مرحمت شد. نسبت والده او بمن ازآن مقوله است‌که چون درایام طفولیت به‌رعایت ترتیب او پرورش یافته‌ام این مقدار انس که مرا باو است به‌والده حقیقی‌خودندارم. والده‌قطب‌الدین‌خان‌بجای[۳۱ الف]والده‌مهربان‌منست‌وخودش‌راازفرزندان و برادران‌حقیقی کمتر دوست‌ندارم از کوکها کسی که قابلیت کوکگی من دارد قطب‌الدین‌خان است و سه‌لك روپیه به‌کومکیان قطب‌الدین‌خان مرحمت‌شد. وهمدرین روز یك لك وسی‌هزار روپیه به‌طریق ساچق بجهت دختر بهاری‌که نامزد پرویز بود فرستادم.

دربیست دوم بازبها در قلماق‌که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده بود به‌راهنمونی بخت درین تاریخ دولت آستانبوس دریافت. خنجر مرصع و بیست هزار روپیه بدو مرحمت نمودم و به‌منصب هزاری ذات و سوار سرافراز ساختم. یك لك روپیه نقد و جنس به‌پرویز عنایت شد. کیشوداس‌مارو به‌منصب هزار وپانصدی ذات وسوار سرافرازگردید. ابوالحسن که‌دیوان و مدار سرکار برادرم دانیال بود به همراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت و به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سربلندگردید. در اوایل ماه جمادی‌الثانی شیخ بایزیدکه از شیخ زادهای سیکری بود به‌فروغ عقل و دانایی و نسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد به خطاب معظم خانی ممتازگشت و حکومت دهلی باو مقرر فرمودم و دربیست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهارقطعه لعل وصد دانه مروارید به‌پرویز شفقت کردم ومنصب حکیم مظفر سه‌هزاری ذات وهزارسواراز‌اصل واضافه مقررگشت‌پنجهزارروپیه به‌تتهمل‌راجه منجهولی‌مرحمت‌نمودم.

ظاهر شدن‌کتابت منافقانه اعظم میرزاکوکه و عفو شدن وی:

از سوانحی‌که تازه روی داد ظاهرشدن کتابت میرزا کوکه است‌که به‌راجی علی‌خان ضابط خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بودکه نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت

دامادی او به‌خصوص بمن باشد. از فحوای این نوشته که به‌خط او بود، ظاهر گشت که نفاق جبلی‌خود رادرهیچ وقت ازدست نداده، این‌شیوه پسندیده با والد بزرگوارم نیزسلوك[۳۱ب] می‌داشته‌است. مجملا کتابتی در وقتی از اوقات به‌راجی علی‌خان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بربدی و بدپسندی و مقدماتی‌که هیچ دشمن ننویسد و اسناد هیچ‌کس نتوان کـرد، چه جای آنکه به‌مثل حضرت عرش اشیانی پادشاه وصاحب قدردانی‌که از ابتدای طفولیت بنابر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتبارش به‌درجه رسانیده که در نسبت خود هم سنگ و همتا نداشت. این کتابت در هرهانپور درمیان اموال و اسباب راجی علی‌خان بدست خواجه ابوالحسن می‌افتد و خواجه آورده به‌من‌گذرانید. ازخواندن ودیدن آن موبر اعضای من راست شد. اگرنه ملاحظه بعضی تصورات مردم وحقوق شیردان مادر او می‌بودگنجایش داشت‌که اورا بدست خود بیاسارانم. بهرتقدیر اورا حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم‌که به‌آواز بلند درمیان مردم بخواند. مظنه آن بودکه ازدیدن‌کتابت قالب از روح پرداخته خواهد گشت. از غایت بی‌آزرمی و خیرگی او خود بروش خواندن گرفت‌که‌گویااین‌نوشته او نیست و به‌حکم می‌خواند. حاضران مجلس‌بهشت‌آئین از بنده‌های اکبری و جهانگیری هرکس شنید زبان به‌طعن و لعن اوگشوده ملامتها کردند. پرسیده شدکه قطع‌نظر از نفاقهای‌که به‌دولت من‌کرده به‌اعتقاد ناقص‌خود وجود برآن ترتیب دادی ازوالد بزرگوارم‌که از خاك راه ترا وسلسله ترا برداشته باین دولت ومرتبه رسانیده بودندکه‌محسود امثال و اقران خودگشته بودی چه امر روی داده بودکه با دشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستی نوشت وخود را در جرگه حرامخواران و بی‌سعادتان جا دادی بلی با فطرت اصلی و جبلت طبیعی چه توان کرد هرگاه طینت تو به‌آب نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امورچه‌سرخواهدزد. آنچه[۳۲الف]بامن کرده‌بودی ازسران‌درگذشته بازبهمان منصب و حالتی‌که داشتی سرافرازگردانیدم وگمان آن بودکه نفاق تومخصوص بمن بوده‌باشد. الحال که این معنی دانسته شدکه با خدای مجازی ومربی خودهم درین مقام بوده ترا به‌عمل و نیتی که داری و داشتی حواله نمودم. بعداز ذکر این‌مقدمات لب از جواب بسته دربرابر این‌نوع روسیاهی چه‌گوید. حکم به‌تغییر جاگیر اوکردم آنچه ازاین ناسپاس به‌عمل آمده‌بود. اگرچه گنجایش عفو وگذرانیدن نداشت غایتاً بنابر بعضی ملاحظتها گذرانیدم.

کدخدائی سلطان پرویز با دختر شاهمراد:

روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور مجلس‌کدخدائی پرویز به دختر شاهزاده مراد منعقد گشت. در منزل حضرت مریم زمانی عقد شده وجشن طوی در خانه پرویز ترتیب یافته.

هرکس‌که در آن انجمن حاضر بود به انواع نوازش و تشریفات سرافراز گردید . نه هزار روپیه به‌شریف آملی و چندی دیگر از امرا حواله شدکه به‌فقرا و مساکین صدقه نمایند.

روز یکشنبه دهم رجب به‌عزم شکارکرجاك و تندنه از شهر برآمده و باغ رامداس را منزل گزیدم و چهار روز در انجام مقام شد. روز چهارشنبه سیزدهم وزن شمسی پرویز به‌عمل آمد او را دوازده مرتبه به‌اقسام فلزات و دیگر اجناس به‌وزن درآوردند. هروزنی دومن و هژده سیر شد حکم کردم‌که مجموع را به‌فقرا قسمت نمایند، درین روز منصب شجاعت‌خان هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت. بعداز آنکه میرزا غازی و لشکری‌که بهمراهی او تعین بودند روانه گشتند به‌خاطر رسید که جماعه دیگر از عقب باید فرستاد بهادرخان قوربیگی را به‌منصب هزار وپانصدی ذات و هشتصد سوار از اصل واضافه نواخته جماعه اویماق پوری راکه قریب سه‌هزار نفر بودند به‌سرداری شاه‌بیگ و محمدامین باو همراه ساخته روانه نمودم دولك روپیه مدد خرج‌گویان به‌جماعه مذکور مرحمت شد و یك‌هزار برق‌انداز نیز مقررگشت. آصف‌خان را به‌محافظت خسرو و ضبط لاهور تعیین نموده گذاشتم امیرالامراهم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت محروم‌گردیده درشهر ماند. عبدالرزاق معموری‌که از صوبه رانا طلب شده‌بود به‌منصب بخشگیری حضور سرافرازگردید و حکم شدکه به‌اتفاق ابوالحسن بلخ لوازم این‌خدمت قیام و اقدام مینموده باشد ضابطه‌پدر من بود ومن نیز به‌همین ضابطه عمل می‌نمایم که درخدمات‌عمده دوکس را شریك می‌ساختند، نه به‌واسطه بی‌اعتمادی بلکه بدین جهت‌که چون بشر است و آدمی ازکوفتها وبیماری خالی نمیباشد اگر یکی را تشویشی یا مانعی روی دهد آن دیگر حاضر بوده‌کار ومهمات بنده‌های خدا معطل نماند.

همدرین ایام خبر رسیدکه روز سهره‌که از روزهای مقرر هندوان است عبدالله‌خان از کالپی‌که جاگیر اوست ایلغارنموده به‌ولایت‌بندیله درمی‌آید وترددات‌سپاهیانه نموده رامچند پسر تندکوارکه مدتی در آن جنگل و زمین قلب فتنه‌انگیزی می‌کرددستگیر ساخته به‌کالپی آورد. به‌واسطهٔ این خدمت پسندیده به عنایت علم و منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سرافراز شد . از عرایض صوبه بهار به‌عرض رسید که جهانگیر قلی‌خان به‌سنگرام که از زمینداران عمدهٔ صوبه بهار است اقرب به‌سه چهار هزار سوار و پیاده بی‌شمار دارد. بنابر بعضی مخالفتها ونادولتخواهی‌ها در زمین سویدار جنگ دست می‌دهد. در این معرکه خان مذکور به‌نفس‌خود ترددات مردانه به‌تقدیم‌رسانید. آخرالامر سنگرام بزخم تفنگ نابودگشته. بسیاری از مردم او در معرکه افتاده بقیةالسیف فرار برقرار اختیار می‌نمایند چون این کار

نمایانی بود که از جهانگیر قلی‌خان بوقوع آمد او را بمنصب چهار هزار وپانصدی ذات و سه‌هزار وپانصد سوار سرافراز ساختم. مدت سه‌ماه و شش روز اوقات بمشغولی شکارگذشت پانصد و هشتاد ویك جانور بتفنگ و یوز و دام و قمرغه شکار شد. از این جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود بتفنگ زده بودم دومرتبه قمرغه واقعه شده. یك مرتبه درکرجهاك که پردگیان حرم‌سرای عفت همراه بودند یکصد وپنجاه وپنج جانور کشته شد و مرتبه دیگر در تندنه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بودند قوچ کوهی یکصد وهشتاد بزکوهی بیست ونه وگور خرده و نیله‌گاو نه و آهو وغیره سیصد وچهل وهشت.

روز چهارشنبه شانزدهم شوال بخیر وخوبی ازشکار معاودت واقع شد و بعدازگذشتن یك پهر و شش‌گهری از روز مذکور بشهر لاهور درآمدم امر غریبی درشکار مشاهده‌گشت آهوی سیاهی را درحوالی دیپ چندالهٔ که میناری درآنجا ساخته شده تفنگ در شکم او زدم چون زخمی‌گشت آوازی از او ظاهر شدکه درغیرمستی این‌قسمت‌آواز از آهوی شنیده‌نشده بود. شکاریان‌کهن‌سال و جمعی که درملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردندکه مایان یاد نداریم بلکه ازپدران‌خود شنیده‌ایم که این قسم آوازی درغیرمستی از آهو سرزده باشد چون خالی‌از غرابتی نبود نوشته شد.

گوشت بزکوهی‌را ازگوشت جمیع حیوانات وحشی لذیذتر یافتم باآنکه پوست‌بزان بغایت بدبوست‌که بدباغت آن بو ازو زایل نمی‌گرددگوشت آن مطلقاً بوی نساك نیست یکی‌از بزهای نر را که از همه‌کلانتر بود فرمودم‌که بوزن درآورند. دومن وبیست وچهارسیر که بیست و یك‌من ولایت بوده‌باشد ظاهرشد. همچنین یك قوچ‌کلان رانیز فرمودم‌که‌کشیدند دومن و سه‌سیر اکبری مطابق‌هفده‌من ولایت[۳۳ب]بوزن درآمد. ازگورخرهای‌شکاری‌یکی را که‌بجثه ازهمه قویتر بودنه‌من وشانزده‌سیرمطابق‌هفتاد وشش‌من ولایت سنجیده‌شد. ازشکاریان هوسناکان شکر مکرر شنیده بودم‌که در شاخ قوچ‌کوهی بوقت معین کـرمی بهم رسدکه از حرکت آن، خارخار درد پیدا می‌شودکه بانواع خود اورا بجنگ‌درمی‌آورد واگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خودرا بردرختی یا سنگی‌زده تسکین‌آن خارخار می‌دهد بعدازتفحص آن‌کرم درشاخ ماده آن جانور ظاهرگشت و حـالِ‌آنکه ماده جنگ نمی‌کندپس ظاهر شدکه این سخن اصلی نداشته است: گوشت‌گورخر اگرچه حلال است و اکثر مردم بمیل خورند اما بهیچوجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد.

چون بجهت تادیب و تنبیه دلیپ بدرای رایسنگه پدر او قبل از این فرمان صادر گشته بود درنیولا خبر رسیدکه زاهدخان پسر صادق‌خان و دانا شنکر ومعزالملك با جمعی دیگر از

منصبداران و بنده‌های درگاه خبر دلیپ را در نواحی ناگور که از مضافات صوبه‌اجمیر است می‌شنوند. برسر او یلغار نموده اورا درمی‌یابند. چون مجال گریز نمی‌یابد ناچار پاقایم‌ساخته با افواج قاهره بمجادله و مقاتله درمی‌آید . بعد از اندك زد و خوردی که واقع شد شکست عظیم یافته جمعی کثیر را به کشتن می‌دهد و اسباب خودرا گریز آینده.

شکسته صلاح و گسسته کمر   نه یارای جنگ و نه پروای سر

به وادی ادبار فرار می‌نماید قلیچخان را با وجـود پیریها بنابر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او برقرار داشته درسرکار کابلی جاگیر حکم کردم.

فوت والده قطب‌الدین‌کوکه درماه ذیقعده قطب‌الدین‌خان کوکه‌که مرا شیرداده به‌جای والده من بلکه از والده‌مهربانتر از فردی باز درکنار ترتیب اوپرورش یافته بودم [۳۴الف] به‌رحمت ایزدی پیوست پایه‌نعش اورا بردوش خود برداشته پاره راه بردم. چندروز ازکثرت حزن‌والم‌میل بخوردن طعام نشد وتغییر لباس نکردم.

نوروز دوم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و دوم ذی‌قعده سنه ۱۰۱۵ هزار و پانزده، بعداز گذشتن سه ونیم گهری حضرت نیراعظم به‌خانه شرف خود تحویل‌نمودند، دولت خانه همایون‌را به‌رسم‌معهود آئین بسته بودند. جشن عظیم ترتیب یافت و درساعت مسعود برتخت جلوس واقعه شد. امر او مقربان را به‌نوازش‌ها و عنایات سربلند گـردانیدم. درهمین روز مبارك از عرایض قندهار به‌موقف عرض رسیدکه، لشکری که، به‌سرکردگی میرزاغازی ولد میرزا جانی، به کومك شاه بیك‌خان تعین یافته‌بود، در دوازدهم شهرشوال سنه‌مذکور داخل بلده قندهار می‌شوند وطایفه قزلباشیه، چون خبررسیدن عساکرگردون مآثر را بهشش منزلی بلده‌مذکور می‌شنوند،سراسیمه و پشیمان تاکنار آب هیرمندکه پنجاه‌شصت‌کروه بوده‌باشد، عنان باز نمی‌کشند درثانی‌الحال ظاهر شدکه حاکم فراه و جمعی از حکام‌آن نواحی بعداز شنقارشدن حضرت عرش‌آشیانی، بخاطر می‌گذرانند کـه قندهار دراین فترت و آشوب آسان‌بدست خواهد آمد بی‌آنکه از جانب شاه‌عباس (اول) به آنها حکمی بـرسد، جمعیت نموده،ملك سیستان را با خـود متفق می‌سازند وکس نزدحسین‌خان حاکم هرات فرستاده ازوکومك طلب می‌دارند و اوهم جمعی می‌فرستد بعد ازآن به‌اتفاق‌برسر قندهار متوجه‌می‌شوند شاه بیك‌خان حاکم آنجا به‌ملاحظه آنکه چون جنگ دوسر دارد، اگر عیاذا بالله شکستی روی‌دهد، قندهار ازتصرف بیرون‌خواهد رفت، قلعگی‌شدن رابهترازجنگ دانسته، قراربرقلعه‌داری‌می‌دهد، وقاصدان‌سریع‌السیر به‌درگاه می‌فرستد، به‌حسب اتفاق دراین[۳۴ب]ایام رایات‌جلال که به‌تعاقب خسروازدارالخلافه آگره

حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال داشت. به مجرد شنیدن این خبر بسالو[?] فوج کلانی از امراء و منصبداران به سرداری میرزا غازی فرستاده شد. پیش از آنکه میرزای مذکور به قندهار رسد، این خبر به شاه می‌رسد که حاکم فراه با بعضی از جاگیرداران آن نواحی قصد ولایت قندهار نموده‌اند. این معنی را لایق ندانسته به قلمق حسین بیگ نامی را افسردم[?] روشناس خود می‌فرستد و فرمانی به اسم آنها صادر می‌گردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا و مقام خود شوند که نسبت محبت و موالات آبای کرام ما و سلسله علیه جهانگیر پادشاه قدیم است. آن جماعت پیش از آنکه حسین بیگ برسد و حکم شاه به ایشان برساند تاب مقاومت عساکر منصوره نیاورده مراجعت را غنیمت می‌شمارند. حسین بیگ مذکور آن مردم را ملامت نموده روانه ملازمت می‌شود. در لاهور سعادت خدمت دریافت و این معنی را اظهار نمود که این جماعت بی‌عاقبت که بر سر قندهار آمده بودند به امر فرموده شاه عباس این حرکت از آنها به وقوع آمده. مبادا که به خاطر از این ممر گرانی راه یافته باشد. القصه بعد از رسیدن افواج قاهره به قندهار حسب الحکم قلعه را به سردارخان می‌سپارند و شاه بیگ خان با لشکر کومک عازم درگاه می‌شود.

در بیست و هفتم ذی‌قعده، عبدالله خان، رامچند بندیله را در بند و زنجیر آورده به نظر گذرانید. فرمودم که زنجیر از پای او برداشتند و خلعت دربر پوشانیده به راجه باسو حواله نمودم که ضامن گرفته او را با جمعی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذارند. آنچه از کرم و مرحمت در حق او به ظهور آمد در خیال او نگذشته بود.

منصب یافتن سلطان خرم: در دوم ذی‌حجه به فرزند خرم تومان [ص ۳۵ الف] و طوغ و علم و نقاره مرحمت فرموده به منصب هشت‌هزاری ذات و پنجهزاری سوار امتیاز بخشیده محکم جاگیر کردم.

احوال پیرخان ولد دولتخان و حمله کردن بلوبر هندوستان: در همین روز پیرخان ولد دولتخان لودی را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمده بود، به خطاب صلابت‌خانی سرافراز ساخته منصب او سه‌هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار مشخص شد و علم و نقاره داده مرتبه او را به خطاب والای فرزندی از امثال و اقران در گذرانیدیم. پدران و اعمام صلابتخان درمیان قوم لودی به غایت بزرگ و معتبر بوده‌اند. چنانچه دولتخان سابق که عموی جد صلابتخان بوده چون بعد از سکندر، ابراهیم پسرش بنا مرای پدر بی‌سلوکی آغاز نهاده به ابتلا تقصیری جمعی را به قتل درمی‌آورده دولتخان از او اندیشه‌مند شده پسر خود غازیخان را به ملازمت حضرت فردوس‌مکانی در کابل فرستاده و آن حضرت را دلالت به تسخیر هندوستان

نمود. چون ایشان نیز این عزیمت درخاطر داشتند بی‌توقف متوجه گردیدند وتانواحی‌لاهور عنان باز نکشیدند. دولت‌خان باتوابع ولواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم بندگی بجای آورد. چون مرد کهنسال آراسته ظاهر وپیراسته باطن‌بود ومصدرخدمات ودولتخواهی‌ها گردیده اکثر اوقات اورا پدر گفته‌مخاطب‌می‌ساختندوحکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امراء وجاگیرداران، صوبه مذکور را به متابعت او مامور ساختند ودلاورخان‌را همراه گرفته به کابل مراجعت فرمودند، و باردیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولت‌خان به دولت ملازمت سرافراز گردیده در همان روزها وفات [۳۵ب] یافت. دلاورخان به خطاب خانخانانی ممتاز گردید ودرجنگی که حضرت‌فردوس مکانی را باابراهیم‌لودی دست داد همراه بود وهمچنین درملازمت حضرت جنت آشیانی‌هم به لوازم بندگی قیام داشت ودر تهانه منگیر به‌وقت مراجعت‌آن حضرت از بنگاله باشیرخان افغان‌جنگ مردانه نموده درین‌معرکه گرفتار شد. هرچند شیرخان تکلیف نوکری نمود قبول نکرد وگفت پدران توهمیشه نوکری پدران من کرده‌اند درین‌صورت چه‌گنجایش دارد که این امر ازمن به وقوع آید. شیرخان برآشفته فرمودکه اورا درمیان دیوار نهادند، وعمرخان جد فرزند صلابت‌خان که عمزاده دلاورخان باشد در دولت سلیم‌خان رعایت خوب یافته بود. بعد از فوت سلیم‌خان وکشته‌شدن فیروز پسر او بدست‌محمدخان، عمرخان وبرادران‌اوازمحمدخان متوهم شده به‌گجرات رفتند وعمرخان‌آنجا درگذشت، و دولت‌خان پسرش که جوان شجاع وخوش‌صورت همه‌چیز خوش بود همراهی، عبدالرحیم ولد بیرم‌خان‌را که در دولت حضرت عرش آشیانی به خطاب خانخانانی سرافراز گردید، اختیار نموده توفیق ترددات و خدمات خوب یافت. خانخانان اورا به‌منزله برادر حقیقی خود می‌دانست بلکه هزارمرتبه از برادر بهتر ومهربانتر. اکثر فتوحاتی که خانخانان‌را دست داد، بپایمردی ومردانگی او بود وچون والد بزرگوارم ولایت خاندیس وقلعه اسیر را مسخر ساختند دانیال را در آن ولایت وسایر ولایاتی که از تصرفات حکام دکن برآمده بودگذاشته خود [۳۶الف] به دارالخلافه‌آگره مراجعت فرمودند، درین ایام دانیال دولتخان را از خانخانان جدا ساخته درملازمت خود نگاهداشت ومهمات سرکار خودرا باو حواله نموده عنایت وشفقت تمام باو ظاهر می‌نمود تاآنکه‌درملازمت‌او وفات‌یافت. دوپسر ازاو ماند. یکی محمدخان ودیگری‌پیرخان. محمدخان که برادر کلان بود بعد از فوت پدر به اندک‌مدتی درگذشت و دانیال نیز به افراط شراب خودرا درباخت. بعد از جلوس پیرخان را به درگاه طلبداشتم. چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری اورا ملاحظه نمودم‌پایه رعایت اورا به‌مرتبه‌ای که نوشته‌شد رسانیدم. امروز در

دولت من ازو صاحب نسبت‌تری نیست. چنانکه گناهان‌عظیم که به شفاعت هیچیك از بندمهای درگاه به عفو مقرون نمی‌رود به‌التماس‌او می گذرانم الحق‌جوان نیکذات مردانه لایق‌رعایت است وآنچه درباب‌او به‌عمل آورده‌ام بجا واقع‌شده وبه‌دیگر رعایتها نیز سرافرازی خواهد یافت.

چون پیشنهاد همت‌والا نهمت فتح‌ولایت ماوراءالنهرست که ملك موروثی آبا واجداد منست می‌خواستم که عرصه هندوستان از خش وخاشاك مفسدان ومتمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندان را درین‌ملك بگذارم وخود بالشکر آراسته جرار وفیلان کوه شکوه‌برق رفتار و خزانه کلی همراه گرفته به استعداد تمام عازم تسخیر ولایت موروث گردم، بنابراین اراده پرویز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملك دکن داشتم که دراین اثناء از خسرو آن حرکت ناشایسته بوقوع آمد وضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم، مهمات پرویز به همین‌جهت‌صورت پسندیده پیدا نکرد ونظر برمصلحت وقت‌رانا را مهلت‌داده ویکی از پسران اورا همراه گرفته روانه ملازمت گشت ودر [۳۶ب] لاهور سعادت خدمت دریافت.

عزیمت سیر کابل: چون خاطر از فساد خسرو جمع‌گشت ودفع‌شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند، باسهل وجوه میسر شد به‌خاطر رسید که سیرو شکار کابل را که حکم وطن مادارد دریافته بعد از آن متوجه هندوستان شوم. وارادمهای خاطر از قوت به‌فعل آید. بنابراین به تاریخ‌هفتم ذی‌حجه به ساعت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل‌آمیز را که درآن روی‌آب راوی است منزل گزیدم، وچهارروز توقف واقع‌شد. روزیکشنبه نوزدهم فروردین‌که روز شرف حضرت نیر اعظم بود درین باغ گذرانیدم بعضی از بندمهای درگاه به منصب واضافه‌منصب سرافرازی یافته به رعایتها وشفقتهاممتازگشتند دمهزار روپیه به‌حسن‌بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت‌شد قلیچ‌خان ومیران صدر جهان ومیرشریف عاملی را در لاهور گذاشته، فرمودم که به اتفاق، مهماتی که روی دهد، به‌تفصیل رسانند.

روز دوشنبه ازباغ مذکور کوچ نموده به موضع هرهر که در سه‌گروه‌ونیم شهر واقعه است، منزل‌شد. روز سه‌شنبه‌جهانگیرپورنزول رایات جلال گشت. این‌موضع از شکارگاههای مقرر منست. درحوالی آن میناری به فرموده‌من برسر قبر آهوی هنسراج نام‌که در جنگ آهوان خانگی وصید آهوان صحرایی بی‌نظیر بود، احداث نموده‌اند. در آن منارملامحمد حسین‌کشمیری که سرآمد خوش‌نویسان زمان خود بود، این نثر را نوشته برسنگی نقش کرده‌اند که: «درین فضای دلکش آهوی به‌دام جهاندار خداآگاه نورالدین محمدجهانگیر

پادشاه آمده در عرض یکماه از وحشت صحرائیت درآمده، سردار آهوان خاصه گشت». بنا برندرت آهوی مذکور حکم فرمودم که هیچکس قصد آهوان این صحرا نکند و گوشت آنها بر کافر حکم گوشت گاو داشته برمسلمان از مقوله گوشت خوک باشد [۳۷الف] وسنگ قبر او را بصورت آهو مرتب ساخته نصب کنند وبه سکندر معین که جاگیردار پرگنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیرپور قلعه مستحکم بنا نماید.

پنجشنبه چهاردهم در پرگنه چندالة منزل شد و از آنجا روزشنبه یک منزل در میان بسه حافظ آباد در منازلی که به اهتمام کروری آنجا میرقوام الدین به اتمام رسیده بود توقف روی داد وبدو کوچ به کنار دریای چناب رسیده روز پنجشنبه بیست و یکم ذی حجه از پلی که بر آب مذکور بسته بودند، عبور اتفاق افتاد وحوالی پرگنه گجرات منزل شد.

وجه تسمیه گجرات: در زمانی که حضرت عرش آشیانی متوجه کشمیر بودند، قلعه در آن روی آب احداث فرموده بودند وجماعه گوجران را که در آن نواحی به دزدی وراهزنی می گذرانیدند بدین قلعه درآورده آبادان ساختند. وچون مسکن گوجران شد بدین جهت آن را گجرات نام نهاده پرگنه علی حده مقرر ساختند. گوجر، جماعه را می گویند که کسب وکار کمتر می نمایند، اوقات گذر آنها از شیر جغرات می باشد.

روز جمعه خواص پور که از گجرات پنج کروه است و آن را خواص خان افغان آبادان ساخته بوده منزل شد. از اینجا دو منزل درمیان کنار دریای بهت مقام گردید. درین شب باد عظیم درورزیدن آمده ابر سیاه فضای آسمان را فرو گرفت وباران به شدتی شد که پیران کهنسال یاد نداشتند. آخر به ژاله منجر شد وهر ژاله برابر به تخم مرغی افتاد. از طغیان آب وشدت باد وباران پل شکست، من با نزدیکان حریم حرکت بکشتی عبور نمودم، چون کشتی کم بود فرمودم که مردم به کشتی نگذرند وپل را ازسر نو ببندند بعداز یکهفته که پل بسته شد تمام لشکر به فراغت گذشتند.

ذکر منبع دریای بهت و وجه تسمیه ویرناگ: منبع دریای بهت چشمه ایست در کشمیر ویرناگ نام. ویر ناگ به زبان هندی، مار را می گویند ظاهراً در این مکان ماری بزرگ بوده است. درایام حیات پدر خود دومرتبه برسر این چشمه [۳۷ب] رسیده ام. از شهر کشمیر تا بدانجا بیست کروه بوده باشد. مثمن طور حوضی است تخمیناً بیست گز در بیست گز آثار عبادتگاه ریاضتمندان در نواحی آن از حجره های سنگین وغارهای متعدد بسیار است. آب این چشمه درنهایت صافیست با آنکه عمق آنرا قیاس نمی توان کرد اگر دانه خشخاش در آن اندازند تا رسیدن به زمین مشخص دیده می شود. ماهی بسیار در آن جلوه گر است، چون شنیده بودم که

این چشمه پایاب ندارد بنابراین ریسمانی به سنگ بسته در این چشمه گفتم که انداختند. چون گز نموده شد ظاهر شد که از قدیك و نیم آدم بیشتر نبوده است. بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه را بسنگ بسته باغچه بر اطراف آن ترتیب داده جوی آن را جدولی ساختند وایوانها وخانها بر دور چشمه ساختند جای مرتب گشته که رونده‌ها مثل آن کم نشان می‌دهند. چون این آب بموضع بمپور که در ده کروهی شهر است می‌رسد، زیاده می‌گردد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل می‌شود ـ معلوم نیست که در هیچ جای عالم این مقدار زعفران می‌شده باشد. هر سال بوزن هندوستان پانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد، حاصل زعفران است. در موسم گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود، درین سرزمین رسیدم؛ جمیع گلهای عالم اول شاخ و بعد از آن برگ و گل برمی‌آورند، به‌خلاف گل زعفران که چون از زمین یك چهار انگشت ساق آن سر برمی‌زند گل سوسنی رنگ مشتمل بر چهار برگ شگفته می‌گردد و چهار ریشه نارنجی مثل گل معصفر درمیان دارد به درازای یك بند انگشت. زعفران همین است. در زمین شدیار کرده آب نادیده درمیان کلوخها برمی‌آید. بعضی جا یك کروه و بعضی نیم کروه زعفران زاریست. از دور بهتر به نظر درمی‌آید. به وقت گل چیدن از تندی بوی آن تمام نزدیکان را دردسر پیدا شد[۳۸ الف] . با آنکه کیفیت شراب داشتم و پیاله می‌خوردم مرا هم دردسر بهم رسید. از کشمیریان حیوان صفت که به گل چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شمایان چیست؟ از جوابشان معلوم شد که درد سر را در مدت عمر تعقل نکرده‌اند.

آب چشمه ویرناگ که در کشمیر بهت می‌گویند با دیگر نالها و آبها که از دست راست و چپ داخل گردیده دریای می‌شود و ازمیان حقیقی شهر می‌گذرد و عرضش در اکثر جاها از یکه اندازی زیاده نخواهد بود. این آب را بواسطه کثافت وناگواری هیچکس نمی‌خورد تمام مردم کشمیر آب از آب‌گیری که بشهر متصل است ودل تمام دارد می‌خورند. و آب بهت بدین تالاب در آمده از راه باره موله و پکلی و دمتور به پنجاب می‌رود. در کشمیر آب رودخانه و چشمه بسیار است. غایتا بهترین آنها آب دره لار است بر کناره دریای بهت واقعه شده وغریب صد چنار خوش‌اندام بریك قطعه زمین سبز وخرم دست به یکدیگر داده چنانکه تمام این سرزمین را سایه آن چنارها فرا گرفته است وسطح زمین تمام سبزه وسه برگه است به نوعی که فرش بر بالای آنها انداختن بیدردی و کم‌سلیقگی است.

صفت آثار سلطان زین العابدین و بیان کرامت او : این ده آبادان کرده سلطان زین‌ـ العابدین است که پنجاه و دو سال از روی استقلال حکومت کشمیر نموده بود واو را بدو شاه کلان می‌گویند خوارق عادات ازو بسیار نقل می‌کند. آثار وعلامات عمارات او در کشمیر بسیار

است. از آن جمله درمیان آبگیری که اولرنام دارد وعرض وطول آن از سه‌چهار کروه بیشتر نیست عمارتی ساخته بهزین لنکا نام، سعی‌بسیار دربنای این عمارت به تقدیم رسانیده چشمه آن آبگیر به درجه دریا عمیق است،مرتبه اول به‌کشتی سنگ بسیاری آورده درجائیکه آن عمارت ساخته‌شده ریخته‌اند هیچگونه [۳۸ب] نفعی نکرده آخرچندین هزار کشتی را باسنگ غرق نموده به محنت بسیار یك‌قطعه زمینی که صدگز درصدگز بوده باشد، از آب برآورده صفه بسته است وبریك‌طرف آن‌صفه عمارتی به‌اتمام رسانیده و عبادتکده بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که از آن نفیس‌تر جایی نمی‌باشد. اکثر اوقات درکشتی براه آب بدینجا ومقام آمده به عبادت ملك علام قیام‌واقدام می‌نموده است، می‌گویند که چندین اربعین در آنجا بسر آورده.

روزی یکی از ما خلف‌زادگان به قصد قتل او درآن عبادتخانه اورا تنها یافته شمشیر کشیده درمی‌آید، چون نظر اوبرسلطان می‌افتد بنابر صلابت پدری و شکوه صلاح سراسیمه ومضطرب گشته برمی‌گردد وبعد از لحظه سلطان از عبادتخانه برآمده باهمان پسر در کشتی می‌نشیند وروانه شهرمی‌گردد ودراثنای راه به‌آن پسرمی‌گوید که: تسبیح خودرا درعبادتخانه فراموش کرده‌ام به زورقی سوارشده تسبیح را خواهی آورد پسر به عبادتخانه درآمده‌پدررا در آنجا می‌بیند آن بیسعادت ازروی شرمندگی‌تمام درپای پدر افتاده عذرخواهی تقصیرخود می‌نماید. ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده‌اند. می‌گویندکه علم خلع بدن را نیزخوب ورزیده بود. چون از اطوار واوضاع فرزندان آثار تعجیل در طلب حکومت وریاست‌می‌فهمدمی‌گویدکه برمن ترك حکومت، بلکه گذشتن از حیات بسیار آسان است اما بعد از من کاری نخواهید ساخت ومدت دولت شمایان بقایی نخواهد داشت، و به اندك روزی به جزای عمل ونیت خود خواهید رسید. این سخن گفته ترك‌خوردن وآشامیدن نمود ویك‌اربعین بهمین‌روش‌گذرانید وچشم خود را به خواب‌آشنا نکرده باارباب سلوك وریاضت به عبادت حی‌قدیر مشغول نموده روز چهلم ودیعت حیات را باز سپرده به جوار رحمت ایزدی [۳۹الف]پیوست سه‌پسر ازو ماند. آدم‌خان‌وحاجی‌خان‌وبهرام‌خان. باهمدیگر درمقام منازعت درآمده هرسه مستاجل شدند وحکومت کشمیر بجماعه چکان که از عوام‌الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل شد. سه‌کس از حکام آنجا برسه‌ضلع دیگر آن‌صفه که زین‌العابدین در تال‌اولر ساخته بود جاها ساختند اما هیچکدام به استحکام عمارت زین‌العابدین نیست.

خزان وبهار کشمیر از دیدنیهاست. فصل خزان را دریافتم و آنچه شنیده بودم، بهتر از آن به‌نظر درآمد. غایتا فصل بهار آن ولایت را ندیده‌ام امید که روزی گردد.

روز شنبه غره محرم سنه ۱۰۱۶ از کنار دریای بهت کوچ فرموده یک‌روز درمیان به قلعه رهتاس که ازبناهای شیرخان افغان است رسیدم. این‌قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده که به آن استحکام جای خیال نتوان کرد. چون این‌سرزمین به ولایت گهکران متصل است، وآنها جمیع متمردوسرکشند،آن قلعه را خاص بجهت‌تنبیه وسرکوب آنها به خاطر گذرانیده بود که بسازد، چون پاره‌کار کردند شیرخان درگذشت، پسر او سلیم‌خان توفیق اتمام آن یافت وبریکی از دروازه‌ها خرج قلعه را برسنگی کنده نصب نموده‌اند. شانزده کرور وده لك وام وکسری صرف عمارت آن شده که بحساب هندوستان چهل لك وبیست‌وپنج هزار روپیه باشد وموافق دادوستد ایران یکصدو بیست‌هزارتومان ومطابق معمول توران یك‌ارب وبیست‌ویك لك وهفتادوپنجهزار خانی‌می‌شود.

روز سه‌شنبه چهارم‌ماه چهارکروه وسه‌پا وقطع نموده به پیله منزل واقع شد. پیله به زبان گهکران پشته رامی‌گویند. از اینجا بده بهکرا فرود آمدم وبهکرا به زبان همین‌جماعت بیشه‌ایست مشتمل بربوته‌های گل‌سفید بی‌بو. از پیله تا بهکراد تمام راه درمیان رودخانه آمدام که آب روان داشت وگلهای کثیر که از عالم شکوفه شفت‌آلو در غایت رنگین و شگفتی است ودر زمین هندوستان این گل همیشه شگفته وپربار است در [۳۹ب] اطراف این رودخانه بسیار بود. به سوار وپیاده که همراه بودند، حکم شد که دسته‌ها ازین گل برسرزنند وهرکس که گل برسرنداشته باشد دستار اورا بردارند عجب گلزاری بهم رسید.

روز پنجشنبه ازشهر گذشته به هتیا منزل شد ودر این راه گل‌پلاس بسیاری شگفته‌بود این گل‌هم مخصوص جنگلهای هندوستان است. بوندارد، اما رنگش نارنجی آتشین است، وبیخ آن سیاه بوته آن برابر به بوته گل سرخ‌می‌شود واز آن کلانتر هم می‌باشد به نوعی به‌نظر درمی‌آید که چشم از آن برنمی‌توان داشت. چون هوا درغایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور وضیای حضرت نیراعظم گشته بارش آهسته ترشح‌می‌نمود، بخوردن شراب رغبت نمودم. مجملا در غایت شگفتی و خوشحالی این راه طی‌شد. این‌محل را هتیا به آن تقریب می‌گویند که آبادان کرده گهکرپست‌ها تهی‌نام واین ملك را از مارکله تاهتیاپونهوهار می‌گویند. درین حدود زاغ کم می‌باشد. از رهتاس تاهتیا جا ومقام بهوکیالانست که به گهکران خویش وهم‌جدند.

روز جمعه کوچ نموده چون‌چهار کروه وسه پاوطی شد به‌منزل پکه فرود آمدم. پکه بدان سبب می‌گویند که سرای از خشت‌پخته دارد. به زبان اهل‌هند پکه پخته را می‌گویند عجب پرگرد وخاك‌منزلی بود. ارابه‌ها بواسطه ناخوشی راه به مشقت تمام به منزل رسیدند.

در همین‌جا دیواج از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده‌بود. روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهاردونیم کروه به موضع کور منزل شد. کور به زبان گهکران جروشکستگی را می‌گویند. این ولایت بسیار کم درختیست. روز یکشنبه از راول‌پندی گذشته محل نزول گشت. این موضع را راول نامی هندوئی آبادان ساخته است وپندی بــه‌همین زبــان ده را گویند. قریب به این منزل درمیان دره رودآبی جاری بود ودرپیش آن حوضی کــه آب رود آمده درآن حوض [۴۰الف] جمع می‌گشت. چون سرمنزل‌مذ کور خالــی از صفائی نبود زمانی آنجا فرود آمده از گهکران پرسیدم که عمق این آب چه مقدار باشد؟ جواب مشخص نگفتند واظهار کردند که از پدران خود شنیده‌ایم که درین آب نهنگ مــی‌باشد جانورانی که‌به‌آب درمی‌رفتند زخمی ومجروح برمی‌آمدند بدین جهت کس جرأت درآمدن درین آب نمی‌کند. فرمودم که گوسفندی را درآنجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون آمد. بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که درآید اوهم به‌همین دستور سالم برآمد. ظاهر شد که آنچه گهکران می‌گفتند اصلی نداشت غرض این آب یك‌تکه اندازه بــوده باشد. دوشنبه موضع خربزه منزل گردید. گنبدی درزمان سابق گهکران ساخته در آنجا از مترددین بــاج می‌گرفته‌اند. چون اندام آن گنبد به خربزه مشابهتی دارد بدین اسم اشتهار یافته است.

سه‌شنبه یازدهم به‌کالاپانی فرود آمدم که به‌زبان هندی مــراد آب سیاه است. درین منزل کوتلیست مارکله نام. به‌لفظ هندی مارزدن راه و کله قافله را می‌گویند یعنی محل زدن قافله. حدولایت گهکران تا اینجاست. حیوان‌صفت جماعتی‌اند. دایم بــا‌یکدیگــر در مقام منازعت ومجادله‌اند. هرچند خواستم که رفع این نزاع بشود فایده نکرد. ع : جــان‌جاهل به صحتی ارزانی

روز چهارشنبه منزل باباحسن‌ابدال‌شد. برشرق رویه‌این‌مقام‌به‌یك‌کروه فاصله‌آبشاریست که آبش به غایت تندمی‌ریزد در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست. در راه کشمیر دو سه‌جا ازین‌قسم‌آبشارهاهست در میان آبگیری که منبع این آب است، راجه مانسنگه عمارت مختصری ساخته‌است. ماهیها که به درازی‌نیم گز وربع گز بوده باشد درین آب بسیاریست. سه‌روز درین مقام دلکش توقف افتاد. بانزدیکان شرابها خورده شد وبه‌شکــار ماهی توجه نمودم. تاحال‌سفره دام که از دامهای‌مقررست وبه‌زبان هندی بهنورجال می‌گویند، نینداخته بودم. انداختن آن خالی از اشکالی نیست. بدست خود این دام را انــداخته ده [۴۰ب] دوازده‌ماهی گرفتم ومرواریدها دربینی آنها کشیده به آب سردادند.

از مورخان ومتوطنان آنجا احوال باباحسن را استفسار نمــودم هیچکس خبر مشخص نگفت. جای به مقام مذکور مشهور است چشمه‌ایست از دامن کوهچه بــرمی‌آید در غایت صفائی و لطافت، چنانچه این بیت امیر خسرو را شامل است:

در ته آبش زصفا ریگ خرد کورتواندبه دل شب شمرد

خواجه‌شمس‌الدین خوافی، که مدتی به شغل وزارت والد بزرگوارم مشغول داشته صفه بسته‌وحوض درمیان آن ترتیب داده که آب چشمه آنجا درمی‌آید، واز آنجا بزراعت وباغات صرف می‌شود بر کنار این صفهٔ گنبدی بجهت مدفن خود ساخته بوده است بحسب اتفاق آنجا نصیب اونشد وحکیم ابوالفتح گیلانی وبرادرش حکیم همام را، که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت وقرب محرمیت تمام داشتند، حسب‌الحکم آنحضرت در آن گنبد نهاده‌اند.

در پانزدهم امروهی منزل شد. عجب سبزه زاریکدستی بود که اصلا پستی و بلندی نداشت، بنظردرآمد دراین‌موضع وحوالی آن‌هفت‌هشت هزارخانه کهتر ودلهزاك (ولگردان) متوطن‌اند وانواع فساد وتعدی‌وراهزنی‌ازاین جماعه به وقوع‌می‌یابد. حکم فرمودم که‌سرکار اتك واین حدود به ظفرخان پسر زین‌خان کوکه تعلق داشته باشد و تازمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دلهزاکان را کوچانیده به‌جانب لاهور روانه سازد. وکلانتران کهتران را بدست درآورده مقید ومحبوس نگاهدارد.

زمان بنای قلعه اتك: روز دوشنبه هفدهم کوچ شده‌ویك‌منزل‌درمیان نزدیك به قلعه‌اتك برکنار دریای نیلاب‌محل نزول رایات‌اجلال گشت. دراین‌منزل مهابت‌خان به منصب‌دوهزارو پانصدی سرافرازی یافت. قلعه‌مذکور ازبناهای حضرت عرش آشیانی است که به سعی و اهتمام خواجه‌شمس‌الدین خوافی باتمام‌رسیده. مستحکم قلعه‌ایست. درین روزها [۴۱الف] آب نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه به هژده کشتی پل بسته‌شد ومردم بــه سهولت و آسانی گذشتند.

امیرالامرا را بواسطه ضعف‌دل وبیماری دراتك گذاشتم وبه بخشیان حکم‌شد، کــه چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سوای نزدیکان ومقربــان دیگری را از آب نگذرانند و اردو تامعاودت رایات جلال‌دراتك بوده باشد. روزچهارشنبه نوزدهم باشهزادها وچندی از خاصگان برجاله‌سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته بــه کنار دریای کــامه فرود آمدم، دریای کامه آبی است که پیش قصبه جلال‌آباد می‌گذرد. جاله جائیست که از بانس وغش ترتیب داده، درته آن مشکهای پربادکــردهٔ مــی‌بندند ودرین ولایت آنراشال

می‌گویند ودر دریاها وآبهای که سنگها درمیان دارد از کشتی ایمن‌تریست.

دوازده‌هزار روپیه به‌میرشریف آملی‌وجمعی که در لاهور بخدمات تعیین بودند داده شد که به‌فقرا تقسیم نمایند. به‌عبدالرزاق معموری وبهاری داس بخشی احدیان حکم‌شد که سرانجام جمعی که به‌همراهی ظفرخان تعیین شده‌اند، نموده وآنهارا روانه سازند و ازآنجا یك‌منزل درمیان به‌سرای باره منزل شد. مقابل سرای‌باره در آن‌طرف آب‌کامه قلعه‌ایست که زینخان کوکه دروقتی که باستیصال افغانان یوسف زیئی تعیین شده بود احداث نموده به نوشهره موسوم ساخته است وقریب پنجاه‌هزار روپیه خرج آن شده ومی‌گویند که حضرت جنت آشیانی‌درین زمین شکار گرگ‌می‌نموده‌اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من‌هم درملازمت پدر خود دوسه‌مرتبه تماشای این‌شکار کرده‌ام.

روز سه‌شنبه بیست‌وپنجم به سرای دولت آباد فرود آمدم احمدبیگ کابل جاگیردار پرشاور بساملکان یوسف زیئی غوریه خیل آمده ملازمت نمودند. چون خدمت احمدبیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذکور ازو تغییر نموده به‌شیرخان افغان عنایت کردم. چهارشنبه بیست‌وششم درباغ سردارخان کـه در حوالی پرشاور ساخته منزل شد. گورکهتری راکه معبد [۲۱ب] مقردجوگیان است ودرین‌نواحی واقع بود سیرنمودم ـ بـه‌گمان آنکـه شاید فقیری به‌نظر درآید که از صحبت او فیضی‌توان یافت آن‌خود حکم عنقا کیمیا داشت‌یك‌گله بیگی بی‌معرفت‌به‌نظر درآمدند که از دیدن آنها بجز تیرگی‌خاطر چیزی حاصل نشد.

روز پنجشنبه به‌منزل جمرود روزجمعه به کوتل خیبر برآمده درعلی مسجد منزل شد وشنبه ازکوتل مادپیچ‌گذشته به‌غریب خانه فرود آمدم. درین‌منزل ابوالقاسم نمکی جاگیردار جلال‌آباد زردآلوی آورد که در خوبی کم از زردآلوی خوب کشمیر نبود. درین‌منزل‌دکه گیلاس که والد بزرگوارم آن را شاه آلو نام نهاده‌اند از کابل آوردند. چـون میل بسیار بخوردن آن داشتم باآنکه بمدعا نرسیده بود، در گزك شراب بـه رغبت تمام خـورده‌شد. سه‌شنبه دوم صفر ظاهر بساول که برکنار دریا واقع‌بود، منزل شد. آن‌طرف دریا کوهی‌است که اصلا درخت وسبزه ندارد و ازین جهت این کوه‌را کوه بیدولت می‌نامند. از پدر خود شنیدم که امثال این کوهها معدن طلا می‌باشد. درکوه‌اله‌بوغان دروقتی که والد بزرگـوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم. صد آهوی سرخه شکارشد.

چون خدمات مالی وملکی‌خودرا بامیرالامرا فرموده بودم وبیماری او امتداد تمام‌پیدا کرد ونسیان برطبیعت اوبنوعی غالب گشت که آنچه درساعت مقـرر مـذکور می‌گشت در ساعت دیگر به یاد اونمی‌ماند، وروزبروز این نسیان در زیادتی بود. بنابراین روز چهارشنبه

سوم‌صفرخلعت‌وزارت‌را به‌آصف‌خان فرموده خلعت خاصه ودوات وقلم مرصع بدو مرحمت کردم. از اتفاقات حسنه، قبل ازین به بیست‌وهشت سال، درهمین منزل والد بزرگوارم، اورا به منصب میربخشی سرفراز ساخته بودند. لعلی که برادرش ابوالقاسم به چهل هزار روپیه خریداری نموده فرستاده بود، آن لعل را بجهت تسلیم وزارت [۴۲الف] پیشکش نمـود. خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشیگری داشت بهمراهی خود التماس نمود. جلال‌آباد را از ابوالقاسم تمکین تغییر نموده به‌عربخان مرحمت فرمودم. درمیان رودخانه نیمله سنگ سفید واقع بود فرمودم که آن را بصورت فیلی ترتیب داده در سینه آن فیل این‌مصراع را که مطابق تاریخ‌هجری بود نقش کردند. ع: سنك سفید فیل جهانگیر پادشاه (سنه ۱۰۱۶)

در همین‌روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات آمد ومقدمات غیر مکـرر ازین حرامزاده مفسد به‌سمع اشرف رسیده بود از آنجمله لولی زن مسلمانی را در خـانه خـود نگاهداشته به‌ملاحظه آنکه مبادا این‌مقدمه شهرت کند، مادر وپدران اورا کشته در خانه خود گور کرده است. فرمودم که اورا دربندنگاهدارند تابه‌حقیقت اعمال وافعال اوباز رسیده‌شود. بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان اورا ببریدند. بعد از آن فرمودم که درزندان ابدی بوده باسگبانان وحلالخوران طعام‌می‌خورده باشد. چهارشنبه سرخساب منزل شد و از آنجا بـه چکدلك نزول‌نمودم. درین‌منزل چوب بلوت که برای سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد. این منزل اگر چه کوتل وکریوه نداشت اما تمام سنگلاخ بود. جمعه دوازدهم بـه آب باریك وشنبه به یورت بادشاه مقام شد. یکشنبه چهاردهم به‌حدود کابل فرود آمدم. صدارت وقضایی بلده مذکور درین‌منزل به‌قاضی عارف پسر ملاصادق حلوایی تفویض شد شاه‌آلوی رسیده ازموضع گلبهار درین‌مقام آوردند قریب به‌صد عدد به رغبت تمام خورده شد. دولت رئیس ده‌چکری [۴۲ب] گلی چند غیرمکرر آورده گذرانید که درمدت‌العمر نـدیده بودم. ازآنجا به‌گرامی. نزول اجلال اتفاق افتاد درین‌منزل جانوری ابلق به‌شکل موش‌پران کـه‌به زبان هندی‌گلهری می‌گویند آورده به‌نظرگذرانیدند وچنین‌گویند که درخانه که این جانور باشد موش پیرامون آن خانه نمی‌گردد. به‌این تقریب‌این‌جانور را میرموشان می‌گویند. چون تاحال ندیده‌بودم، مصوران فرمودم‌که شبیه آن‌را بکشند. از راسوکلان‌تراست غایتا صورت او به گربه مشکین مشابهت تمام دارد.

احمدبیگ‌خان را به‌تنبیه وتادیب افغانان بنکش تعیین نموده به عبدالرزاق معموری

که در اتك بود حکم‌شد که دولك‌روپیه به‌تحویلداری موهن داس پسر راجه بکرماجیت‌همراه سازد که به‌کومکیان لشکر مذکور تقسیم نمایند وهزاربرق‌انداز نیز به‌همراهی این‌لشکر مقرر گشت. شیخ‌عبدالرحمن ولد شیخ‌ابوالفضل به‌منصب دوهزاری ذات وهزارو پانصدسوار سرفراز گشته به‌خطاب افضلخانی ممتاز گردید. پانزده‌هزار روپیه به‌عزتخان مرحمت شد و بیست‌هزار روپیه دیگر بجهت مرمت قلعهٔ پیش‌بلاغ تحویل او مقرر گشت. سرکار جونپوررا به‌جاگیر دلاورخان افغان مرحمت نمودم.

ورود به‌کابل: روز پنجشنبه هژدهم از پل مستان تاباغ شهرآرا که محل نزول رایات جلال بود دوروپیه روپیه‌ونصف‌وربع آن برفقرا ومحتاجان افشانده به باغ مذکور داخل‌شدم. بسیار به‌صفا وطراوت به‌نظر درآمد. چون‌روز پنجشنبه بود به‌مقربان ونزدیکان صحبت‌شراب داشته به‌جهت گرمی هنگامه ازجویی که در وسط این‌باغ جاریست و تخمینا چهارگز عرض آن بوده باشد به‌همسالان وهمسنان فرمودم که ازین جوبجهند. اکثر نتوانستند جست درکنار جوی ومیان‌جوی افتادند.من‌هم اگرچه جستم اما به‌آن چستی که درسن سی‌سالگی درخدمت والدبزرگوار خود جسته بودم دراین‌ایام که عمرمن به‌چهل‌سالگی رسیده بود به آن قدرت و چالاکی‌نتوانستم جست.[۴۳الف] در همین روز هفت‌باغ که از باغات مقرر کابل است پیاده سیرنمودم-تاحال به‌خاطر نمی‌رسد که این‌قدر راه پیاده رفته باشم- اول‌باغ‌شهرارا سیر کردم. بعد از آن به‌باغ مهتاب وباغی که مادر کلان پدرمن بیگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و از آنجا به اورته باغ وباغی که مریم مکانی که مادرمن باشد ساخته، گذرکردم وباغ صورت. خانه یك‌چنار کلان دارد که مثل آن چناردردیگر باغات کابل نیست، وچهارباغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است، دیده بجا ومقام مقرر مراجعت نمودم. شاه آلوی بردرخت طور نمودی دارد- پروانه ازآن‌چنان بنظر درمی‌آید که گویا قطعه یاقوت مدوریست که برشاخهای درخت معلق داشته‌اند. بنای باغ شهرآرا شهربانوبیگم دختر میرزا ابوسعید که عمه حقیقی حضرت‌فردوس مکانی است، نهاده‌اند ومرتبه‌مرتبه برآن اضافه‌ها شده درشهر کابل به این لطافت وصفا باغی نیست. اقسام‌میوه‌ها وانگورها داردوطراوت آن به درجه‌ایست که‌به کفش پای در ضمن آن گذاشتن از طبع راست وسلیقه درست دوراست. درحوالی این‌باغ زمینی لایق به‌نظر درآمد، ازمالکان آن‌زمین را خریداری نموده فرمودم که آبی، که از اطراف گذرگاه می‌آید، دروسط این‌زمین گرفته، باغی ترتیب دهند که به‌آن خوبی ولطافت در معموره عالم نبوده باشد ونام آن‌را جهان آرا نهادم تادرکابل بودم بعضی‌اوقات بامقربان ونزدیکان وگاهی بااهل‌محل درباغ شهرآرا صحبت می‌داشتم، وشبها به‌علما وطلبه کابل‌می-

فرمودم که مجلس طبع‌افزا و تیراندازی ترتیب داده به‌رقص ارغشتك قیام و اقدام می‌نمودند. به‌هر کدام از جماعه یقرائیان خلعتها داده هزار روپیه مرحمت فرمودم که در [۴۳ب] میانه‌خویشها تقسیم نمایند. و به دوازده کس از معتمدان درگاه فرمودم که یک‌هزار روپیه در هر درون که در کابل باشم به فقرا و مساکین و ارباب احتیاج برسانند. و حکم کردم که درمیان دو چناری که بر کناره جوی وسط باغ واقع است که یکی را فرح‌بخش و دیگری را سایه‌بخش نام کرده‌ام، بر پارچه سنگی سفیدی، که طول آن یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا و اجدادم را تا به صاحبقرانی به ترتیب بر آنجا نقش نمودند و به‌طرف دیگر نگاشته‌شد که زکات و اخراجات کابل را بالتمام بخشیدم، هر کس از اولاد و اعقاب‌ما به‌خلاف این عمل نماید، به غضب و سخط الهی گرفتار آید. تا زمان جلوس من این اخراجات معمول و مستمر بود و هرسال مبلغهای کلی بدین علت از بنده‌های خدا می‌گرفتند. رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد. درین آمدن به کابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و ملکان و رئیسان غزنی و نواحی آن به خلعتها و نوازشها سرفراز گشته و مطالب و مقاصدی که داشتند به احسن وجوه فیصل پذیرفت. از عجایب اتفاقات آنکه روز پنجشنبه هژدهم صفر که به‌شهر کابل داخل شدم مطابق تاریخ هجری است. فرمودم که بر آن سنگ نقش کردند. و قریب به تختی که در دامنه کوه جنوب رویه کابل واقع است، مشهور به تخت شاه، صفه از سنگ برآورده‌اند که حضرت فردوس مکانی در آنجا نشسته شراب نوشجان فرموده‌اند، یک حوضچه مدور بر یک گوشه این صفه برسنگ کنده‌اند که قریب به دو من هندوستان شراب می‌گرفته باشد. نام مبارک خود را با تاریخ به‌دیوار صفه مذکور که متصل به کوه است، این عبارت نقش نموده‌اند که «جلوسگاه پادشاه عالم‌پناه ظهیرالدین بابر بن عمرشیخ گورکان خلدالله ملکه فی سنه ۹۱۴». من هم فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفه تراشیده بر حوضچه به‌همان دستور بر کنار آن کندند و نام مرا با نام صاحبقرانی بر آنجا نقش کردند. در روزی که من بر آن تخت نشستم، هر دو حوضچه را [۴۴الف] فرمودم که از شراب پر ساختند و به‌بنده‌هایی که در آنجا حاضر بودند دادند. شاعری از شعرای غزنی در تاریخ آمدن من به کابل یافته بود که: ع: پادشاه بلاد هفت اقلیم
او را به‌خلعت و انعام نوازش نموده، فرمودم که بر دیوار متصل به‌تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند.

پنجاه‌هزار روپیه به پرویز مرحمت شد. وزیرالملك را میربخشی ساختم. به قلیج‌خان

فرمان‌شد که یك‌لك وهفتادهزار روپیه از خزانه لاهور به‌مددخرج لشکر قندهار روانه‌نماید. سیر خیابان کابل و بی‌بی‌ماهرونموده به‌حکام آنجا فرمودم که به‌جای‌درختانی که حسین‌بیگ روسیاه بریده‌بود نهالها نشانند واولنگ‌یورت چالاك را نیز سیر نموده‌عجب‌جای باصفایی به‌نظردرآمد. رئیس چکری، یك رنگی را به تیر زده‌آورد. تااین وقت رنگ را ندیده بودم به‌بز کوهی می‌ماندوتفاوت به بز همین‌شاخ است، شاخ رنگ، خم داراست وشاخ بز راست ماریپچ است.

صفت ترکی‌دانی خویش: به تقریب احوال کابل واقعات حضرت فـردوس مکانی به نظر میگذشت ـ تمام به‌خط‌مبارك ایشان‌بود. مگر چهارجزء آن را به‌خط خود نوشتم ودرآخر اجزای مذکورهم عبارتی به ترکی درقلم آوردم تاظاهر شود که این چهارجزء بـه‌خط من است، وباوجود آنکه درهندوستان کلان‌شده‌ام، در گفتن ونوشتن ترکی عاری نیستم. دربیست وپنجم صفر بااهل محل‌سیرجلگاه سفیدسنگ که‌درنهایت‌صفا وخرمی بود، نموده‌شد. روز جمعه بیست‌وششم سعادت زیارت حضرت‌فردوس مکانی دریافتم. زرو طعام ونان و حلوای فراوان به‌روح گذشتگان فرمودم که به‌فقرا تقسیم نمودند. رقیه سلطان‌بیگم دختر میرزاهندال تا حال زیارت پدر خود نکرده بودند، دراین‌روز به‌آن شرف رسیدند. روزپنجشنبه سیوم ربیع‌الاول در خیابان فرمودم که اسپان دوندهٔ خاصه وشاهزاده‌ها وامراء را [۲۴ب] دوانیدند. یك‌اسپ کرنگ عربی که عادلخانی والی دکن به‌جهت من فرستاده بود، از همه اسبان بهتر دوید.

در همین‌روزها پسر میرزا سنجر هزاره وپسر میرزاباشی که کلانتران وسرداران هزاره بودند، آمده ملازمت کردند. هزاره‌های دهنه میرداد دورنگ که به تیر زده بـودند آورده گذرانیدند. به کلانی این‌رنگها دیگردیده نشد وده دوازده از تکه مارخور کلان بزرگتر بود.

خبر رسیدن شاه‌بیگ‌خان حاکم قندهار به پرگنه شورکه جاگیر اوست رسید. به‌خاطر قراردادم که کابل را باو عنایت کرده روانه هندوستان شوم. عرضداشت راجه نـرسنگدیو آمد که برادرزاده‌خود راکه فتنه‌انگیزی‌می کردبه‌دست‌درآورده بسیاری‌ازمردم اورا به‌قتل‌رسانیده است. فرمودم که به‌قلعه گوالیا فرستند. تا درآنجا محبوس ومقیدباشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به‌شیرخان افغان مرحمت شد. چین‌قلیج ولد قلیج‌خان را به منصب هشتصدی ذات و پانصدسوار سرافراز ساختم. دوازدهم خسرورا طلبیده فرمودم که زنجیر ازپـای او بجهت سیرباغ شهرآرا برداشتند ومهرپدری نگذاشت که اورا به سیرباغ مذکور نفرمایم. قلعه‌اتك ونواحی آن از تغییر احمدبیگ به‌ظفرخان مرحمت نمودم تاجخان که به دفع افغانان مفسد بنگش تعیین یافته بود، پنجاه‌هزار روپیه شفقت نمودم درچهاردهم علی‌خان کرور را که از

ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود، وداروغگی نقاره‌خان باو تعلق داشت، بخطاب نوبتخانی سرفراز ساخته به‌منصب‌پانصدی‌ذات ودویست سوار ممتاز گردانیدم. مهاسنگه پسرزاده‌راجه‌مان سنگه‌را هم بجهت دفع مردودان بنگش تعیین نموده رامداس را اتالیق او ساختم. روز جمعه هژدهم وزن‌قمری سال چهلم واقع شد. دوپهر ازروز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت. ده‌هزار روپیه از جمله زروزن مذکور به ده‌کس از بنده‌های معتمد خود دادم که به مستحقین وارباب احتیاج قسمت نمایند. درین‌روز عرضداشت سردارخان حاکم قندهار از راه هزاره وغزنین رسید، به‌دوازده‌روز به مضمون آنکه ایلچی شاه‌عباس که روانه درگاه است داخل هرات‌شد. شاه به‌مردم خودنوشته است که‌کدام واقعه طلب فتنه‌جسو بیحکم من برسر قندهار [۴۵الف] رفته است. مگر نمی‌داند که نسبت ما باسلسله علیه حضرت صاحب‌قرانی بخصوص به‌حضرت جنت آشیانی‌اولاد امجاد ایشان‌درچه مرتبه است. اگر احیاناً آن ملك را درتصرف درآورده باشند به‌کسان وملازمان برادرم جهانگیر پادشاه سپرده وبجا ومقام خود مراجعت نمایند. بخاطر رسید که به‌شاه‌بیگ‌خان فرمایم که راه غزنین بخوشی ضبط نماید که مترددین قندهار به فراغت به کابل توانند آمد. قاضی نورالدین را درهمین روزها به منصب صدارت سرکار مالوه واوجین تعیین نمودم. پسرمیرزا شادمان هزاره پسرزاده قراچه‌خان که از امرای معتبر عمده‌حضرت جنت آشیانی بود آمده ملازمت نمود. قراچه‌خان زنی از مردم هزاره خواسته‌بود. این‌پسر ازو متولد شده است.

روزشنبه نوزدهم راناشنکر ولد رانااودیسنگه‌را به منصب دوهزارو پانصدی ذات و هزارسوار سرافراز ساختم به رای منوهر منصب هزاری وششصد سوار حکم شد. افغانان شنواری قوچی آوردند که هردوشاخ اویکی‌شده بود. به شاخ آهوی رنگ شباهت داشت. همین افغانان بزمارخوری کشته آوردند که مثل او ندیده‌بودم بلکه تخیل‌هم نکرده بودم به مصوران فرمودم که شبیه او را بکشند. چهارمن‌وزن هندوستان کشیده‌شد درازای شاخ اویك ونیم گز، نیم‌پا وکم (نصف یك‌چهارم) به‌گز درآمد. روز یکشنبه بیست‌وهفتم شجاعت‌خان را به منصب هزاروپانصدی ذات وهزارسواراامتیاز بخشیدم. حویلی گوالیاربه جاگیر اعتبارخان مرحمت‌شد. قاضی عزت‌الله را بابرادران به‌خلعت بنگش تعیین فرمود.

آخرهای همین‌روز عرضداشت [۴۵ب] اسلام‌خان از آگره باخطی که جهانگیرقلی‌خان ازبهار باو نوشته بود رسید. مضمون‌آنکه به‌تاریخ‌سیوم صفر بعد از یك پهرقطب‌الدین‌خان را در بردوان از ولایت بنگاله علیقلی استاجلو زخم زد وبعد از دوپهر شب درگذشت.
تفصیل این مجمل آنکه علیقلی مذکور که سفره‌چی شاه‌اسماعیل والی ایران بود بعد

از فوت او بنابر شرارت وفتنه‌انگیزی که در طبیعت داشت، گریخته به قندهار آمـد درملتان خانخانان‌راکه برسرولایت تعیین شده بود ملاقات نموده به‌همراهی او روانه ولایت مذکور شد. خانخانان غایبانه اورا داخل بنده‌های عرش آشیانی ساخت ودر آن سفر خـدمات بـه تقدیم رسانده، به منصب فراخورحالت خود سرفراز گردید، ومدتی در خدمت والدبزرگوارم بود، ودر ایامی‌که به دولت متوجه ولایت دکن‌شدند ومرا برسر رانا تعیین فرمودند آمـده نوکرمن شد. اورا به‌خطاب شیرافکن سرفراز ساختم. چون از الله‌آبـاد به ملازمت والد بزرگوار خود آمدم وبنابر بی‌التفاتی که نسبت به‌من به‌ظهور رسید اکثر ملازم و مـردم من متفرق‌شدند، اوهم درین‌وقت ازخدمت‌من جدائی اختیار نمود. بعد از جلوس از روی مروت تقصیرات اورا درنظر نیاورده، درصوبه بنگاله حکم جاگیر کردم از آنجا اخبار رسید کـه امثال این‌فتنه‌جویان را درین ولایت گذاشتن لایق نیست. به قطب‌الدین‌خان حکم رفت که اورا به درگاه فرستد واگر خیال‌باطلی کند به سزارساند. خان مشارالیه اورا به واجبی می‌-شناخت بامردمی‌که حاضر بودند، به مجرد رسیدن حکم به بردوان کـه جاگیر اوبود، ایلغار می‌نمایدواوچون ازرسیدن قطب‌الدین‌خان خبردار می‌شود تنها بادوجلودار به استقبال متوجه می‌گردد.وبعدازرسیدن ودرآمدن به میان فوج مردم‌خان مشارالیه مردم اورا فرو می‌گیرند. او چون فی‌الجمله ازین روش آمدن قطب‌الدین‌خان کوکه به مظنه شده بـود ازروی فـریب می‌گوید [۴۶الف]، که این چه‌روش توزک است؟ خان‌مذکور مردم خود را مانع کرده تنها به‌او همراه‌می‌شود که مضمون حکم را خاطرنشان سازد ودراین‌وقت فرصت جسته فـی‌الفور شمشیرکشیده دوسه‌زخم کاری به‌او می‌رساند انبه‌خان کشمیری از حاکم‌زاده‌های آنجا چون به‌خان مشارالیه نسبت وجهت تمام داشته از روی حلال نمکی ومردانگی خـود را رسانیده، زخم‌کاری برسر علیقلی‌خان می‌زند وآن مفتن شمشیر سیخگی به انبه‌خان زده زخمش کـاری می‌افتد. چون قطب‌الدین‌خان را به‌این‌حال‌دیدند مردم هجوم‌آورده او را پاره پاره کردند و به‌جهنم فرستادند. امید که همیشه درجهنم‌جای آن بدبخت روسیاه بوده باشد. انبه‌خان همان جا شهادت یافت. قطب‌الدین‌خان کوکه بعد ازچهارپهر درمنزل‌خود به رحمت ایزدی پیوست ازین‌خبر ناخوش چه‌نویسم که چه‌مقدار متالم وآزرده گشتم. قطب‌الدین‌خان کـوکه به‌منزله فرزند عزیز وبرادر مهربان ویار یکجهت من بود باتقدیرات الهی چه‌توان کرد. رضا برقضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم. بعد ازرحلت حضرت عرش آشیانـی وشنقارشدن ایشان مثل این دوقضیه، که فوت مادر قطب‌الدین کوکه و شهادت‌یافتن اوبوده باشد، برمن نگذشته است.

روز جمعه ششم ربیع‌الآخر به‌منزل خرم که در اورته بافساخته بود والحق عمارت است بس موزون، رفتم اگر چه سنت پدرم این بود که در هرسالی دومرتبه مطابق سال شمسی وسال قمری خودرا وزن می‌فرمودند وشاهزاده‌هارا درهمین روز سال شمسی به وزن درمی‌آوردند، غایتا بدین سال که ابتدای شانزدهم قمری بود ازسن فرزند خرم جوتکیان و منجمان به‌عرض رسانیدند که فی‌الجمله گرانی طالع درسال مذکور واقع است ومزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود، فرمودم که اورا به‌طلا ونقره وسایر فلزات بدستور معهود برکشیدند و به فقرا و ارباب احتیاج زر وزن مذکور را تقسیم [۴۶ب] نمودند تمام آنروز در منزل بابا خرم به خرمی وخوشحالی گذشت واکثر پیشکشهای او پسندیده افتاد.

چون خوبیهای کابل را دریافته اکثر میوه‌هایش خورده شده بود بنابر بعضی مصلحتها ودوری از پایه تخت، روز یکشنبه چهارم جمادی‌الاول حکم کردم که پیشخانه به‌جانب هندوستان بیرون برند. بعد از چند روز ازشهر برآمده جلگه سفیدسنگ محل رایات جلال گشت. اگر چه هنوز انگور به کمال نرسیده بود اما پیش ازین انگور خوب کابل خورده شده بود. اقسام انگور خوب می‌شود. خصوصا صاحبی وکشمشی. شاه‌آلوهم میوه خوشخوار خوش چاشنی است. نسبت به‌دیگر میوه‌ها بیشتر می‌توان خورد.

من دریک روز تاصدوپنجاه ازآن خورده‌ام. مراد از شاه‌آلو گیلاس است که دراکثر جاهای ولایت (ماوراءالنهر) می‌شود. چون گیلاس به‌گیلاسی که ازنامهای چلپاسه است، مشتبه می‌شد، حضرت والد بزرگوارم آن‌را شاه‌آلو نام‌فرمودند. زردآلوی پیوندی خوب می‌شود وفراوان است. غایتا درباغ شهرآرا درختیست که آن را میرزامحمد حکیم، عموی من، نشانیده بود وبه میرزایی مشهور است. زردآلوی‌این‌درخت نسبتی به دیگر زردآلوها ندارد. شفتالوهم به غایت نفیس وبالیده می‌شود. ازاستالف شفتالوی آورده بودند، در حضور خود وزن نمودم برابر بیست وپنج روپیه که شصت وهشت مثقال معمول است، به‌وزن درآمد، باوجود لطافت میوه‌های کابل هیچکدام در ذایقه من لذت انبه ندارد. پرگنه مهابن به‌جاگیرمهابت‌خان مرحمت شد. عبدالرحیم بخشی‌احدیان به‌منصب هفتصدی ذات ودویست‌سوار سرفرازگردید. مبارک‌خان سروانی به فوجداری سرکار حصار تعیین یافت. فرمودم که میرزا فریدون برلاس را درصوبه‌الله‌آباد جاگیر نمایند. درچهاردهم ماه‌مذکور ارادت‌خان [۴۷الف] برادر آصف‌خان را به‌منصب هزاری ذات و پانصدسوار سرفراز ساخته خلعت خاصه واسب عنایت نموده خدمت بخشیگری صوبه پتنه وحاجی‌پور به‌اومرحمت کردم. چون قوربیگی من بود، بدست اوشمشیر مرصع به‌جهت فرزند اسلام‌خان صاحب صوبه ولایت مذکور فرستادم. در وقتی که

می‌رفتم در حوالی علی‌مسجد و غریب‌خانه عنکبوت کلانی را که در جثه برابر به خرچنگی بود دیدم که گلوی ماری‌را به درازی یک‌گزونیم خفه‌کرده اورا نیم‌جان ساخته است، بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لحمه‌ای جان داد. در کابل خبر بمن‌رسید که درزمان سلطان‌محمودغزنوی به حوالی ضحاک وبامیان شخصی خواجه تابوت‌نام وفات یافته درغاری مدفون است وجسد او تاحال از یکدیگر نپاشیده، بسیار غریب‌بود. یکی از واقعه‌نویسان معتمد خود را باجراحی فرستادم که به‌غار رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند. آمده چنین به عرض رسانیدند که نصف بدن‌که به‌زمین متصل است، اکثراز یکدیگر فروریخته ونصفی‌دیگر که به زمین نرسیده، بحال خود است. ناخن دست و پای وموی‌سر نریخته موی‌ریش وبروت تایکطرف بینی فروریخته. از تاریخی که بسردر آن غار نقش کرده‌اند، چنین ظاهرمی‌شود که وفات اوبیشتر از زمان سلطان‌محمودغزنوی بوده است. کسی این شخص را به‌واقعی نمی‌داند.

روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بی‌حاکم قلعه‌کاه مرو که از نوکران میانه ولیخان‌والی توران‌بود آمده ملازمت کرد همیشه شنیده می‌شد که میرزاحسین‌پسر میرزا شاهرخ را اوزبکان کشته‌اند درین ایام شخص آمده عرضداشتی بنام اوگذرانید ولعل پیازی‌رنگه که به صد روپیه می‌ارزید، به رسم پیشکش آورده بود، اراده واستدعا آنکه فوجی به کمك او تعیین گردد. تابدخشان را از دست اوزبکان برآرد. کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد و فرمان [۴۷ب] صادر گشت که چون رایات اجلال درین حدود نزول دارد اگر فی‌الواقع میرزاحسین پسرمیرزاشاهرخ‌توئی، اولی آنکه به‌خدمت شتابی تاملتمسات و مدعیات تورا برآورده روانه بدخشان سازیم. دولك‌روپیه بجهت مدد خرج لشکری‌که به همراهی‌مهاسنگه ورامداس که برسر متمردان بنکش تعیین یافته بودند فرستاده‌شد. روز پنجشنبه بیست‌دوم به بالاحصار رفته تماشای عمارات آنجا نمودم جایی‌که قابل نشیمن من باشد نبود، فرمودم‌که آن عمارت را ویران کنند ومحل ودیوانخانه پادشاهانه ترتیب دهند. درهمین‌روز از استالف شفتالوی آوردند، برابربه به‌کلانی که تاحال به‌این کلانی شفتالو دیده‌نشده بود، فرمودم‌که بوزن درآوردند به‌قدر شصت‌وسه روپیه اکبری که شصت‌توله بوده باشد، برآمد. چون دو نصف کردم، دانه اونیز دونصف شد ومغز آن شیرین بود. درکابل بهترازین میوه از اقسام میوه‌های سردرختی خورده‌نشد. دربیست‌وپنجم از مالوه خبر رسید که میرزاشاهرخ عالم‌فانی را وداع کرد الله‌تعالی اورا غریق بحر رحمت‌گرداناد از آن‌روزکه به‌خدمت‌والد بزرگوارم آمده تاوقت‌رحلت ازاو امری به‌فعل نیامده‌که باعث غبارخاطر اشرف گردد. همیشه مخلصانه

خدمت می‌کرد. میرزای مذکور بحسب ظاهر چهارپسر داشت حسن وحسین که از یك‌شکم برآمده بودند. حسین از برهانپور گریخته از راه دریا به عراق رفت و از آنجا به‌بدخشان. می‌گویند که هنوز هست چنانچه پاره از سخنان اوو کس‌فرستاده اونوشته‌شد. اماهیچکس به تحقیق نمی‌داند که این‌همان‌میرزاحسین است یابدخشیان. به‌دستور دیگر میرزایان جعلی آنرا برانگیخته میرزاحسین‌نام‌نهاده‌اند. اززمانی که میرزاشاهرخ ازبدخشان‌برآمده سعادت‌ملازمت پدرم دریافت تاحال‌که قریب بیست‌وپنج‌سال بوده باشد، به‌هرچندوقت بدخشیان بنابـر جفاء وآزاری که [۲۸الف] از اوزبکان دارند بدخشی پسر را که فی‌الجمله چهره و نمـودی داشته باشد وآثار نجابتی دروظاهر به‌پسر میرزاشاهرخ ونژاد میرزاسلیمان شهرت‌داده جمعی کثیر از اویماقات متفرقه وکوهستانیان بدخشان که آنها را غرچه می‌گویند، بر سر او جمع می‌شوند وبااوزبکان‌مجادله‌ومخاصمه نموده بعضی ازولایـات بدخشان را ازتصرف آنها بـر می‌آورند، واوزبکان هجوم‌آورده آن میرزایی جعلی را بدست درمی‌آورند وسر اورا برسر نیزه کرده در تمام ملك بدخشان می‌گردانند، وبازبدخشیان فتنه‌انگیز تانگاه کرده میرزای‌دیگر بهم رسانده‌اند تاحال‌چندین میرزا کشته‌شده‌باشد، به‌خاطرمی‌رسدکه تاازبدخشانی اثر وخبر خواهد بود این‌هنگامه را گرم خواهند داشت. پسرسوم میرزا، میرزاسلطان است‌که صورتا و سیرتا از جمیع اولاد میرزا امتیاز تمام دارد. من اورا ازوالد بزرگوار خود التماس کرده در خدمت خود نگاه‌داشتم وبه‌تربیت احوال اوپرداخته اورا ازجمله‌فرزندان می‌دانم. در جمیع اطوار واوضاع هیچ نسبتی به برادران خودندارد ـ بعدازجلوس اورا به‌منصب دوهزاری‌ذات وهزارسوارسر فراز ساختم وبه صوبه مالوه، که جاگیرپدراو بود، فرستادم. پسرچهارم‌بدیع‌ـ الزمان است که میرزا اورا همیشه درخدمت خود نگاه می‌داشت، بـه‌منصب هـزاری‌ذات و پانصدسوار سرفراز یافت. تابه‌کابل آمده بودیم شکار قمرغه واقع‌نشده بود ـ چون ساعت توجه به‌هندوستان نزدیك‌شد وشوق شکار آهوی سرخه برطبیعت غالب بود، فرمودم‌که کوه قرق‌راکه ازکابل هفت‌کروه‌بوده باشد به تعجیل قبل‌نمایند. روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الاول به‌شکار متوجه شدم قریب صدآهو به‌قمرغه درآمده بود. نصف‌آن شکار شده‌باشد. به غایت شکارگرمی دست‌بهم داد. پنجهزارروپیه درقمرغه به‌انعام رعایائی که حاضر گشته بـودند، مرحمت نمود.

در همین‌روز بر[۲۸ب] منصب شیخ‌عبدالرحمن پسر شیخ‌ابوالفضل پانصدسوار اضافه حکم‌شد که دوهزارذات وسوار بوده‌باشد. روز پنجشنبه ششم به‌تختگاه حضرت‌فردوس‌مکانی رفتم. چون فردای آن ازکابل برمی‌آمدم امروز رامثل‌عرفه عید دانسته در آن سرمنزل فرمودم

که مجلس شراب ترتیب دهند و آن حوضچه را که درسنگ کنده بودند پرازشراب سازند. مجموع مقربان و بنده‌هایی که درمجلس حاضر بودند، پیالهادادهشد. بهآن‌خوشحالی وشگفتگی کم روزی‌شده باشد.

روزجمعه هفتم بعد از گذشتن یك‌پهر بهمبارکی وفرخی ازشهر برآمده جلگه‌سفید سنگ‌محل نزول گشت. ازباغ شهرآرا تاجلگه مذکور بردودست راه از قسم زر درب‌وچونی که نصف‌وربع روپیه بوده‌باشد به‌فقرا ومساکین می‌پاشیدم دربن روزدروقتی که به نیت برآمدن ازکابل برفیل‌سوارمی‌شدم، خبرصحت امیرالامراوشاه‌بیك‌خان رسید. خبر تندرستی این‌دوبنده عمده را برخود بهفال مبارك داشتم، روزسه‌شنبه دوازدهم از جلگه سفید سنگ یك کره کوچ نموده بهگرامی‌منزل‌شد. تاش‌بیگ‌خان را درکابل گذاشتم که تاآمدن شاه‌بیگ‌خان بهواجبی از شهر ونواحی خبردار باشد.

روزدوشنبه هژدهم ازمنزل پنچاك دونیم کروه براه دوآبه طی‌نموده در چشمه که بر کنار آن چهارچنار است نزول واقع‌شد. هیچکس تا غایت درصدد تربیت این‌سرزمین نشده ازحالت وقابلیت‌آن‌غافل‌افتاده‌اند. بسیار به‌کیفیت‌جائیست وقابل‌آن‌هست که درآنجا عمارتی وجایی بهسازند. درهمین‌منزل شکارقمرغه دیگر واقع‌شد. تخمینا یکصدودوازده‌آهو و غیره شکارشده باشد. بیست‌وچهار آهوی‌رنگ وپنجاه آهوی سرخه وشانزده بزکوهی. تا حال من آهوی [۲۹الف] رنگ‌را ندیده بودم. الحق که عجب جانور خوش‌شکلیست اگرچه آهوی‌سیاه هندوستان‌بسیار خوش‌نسبت‌بهنظر درمی‌آید غایتا این آهورا نسبت وترکیب دیگر است. فرمودم که قوچ ورنگی‌را وزن‌کردند. قوچ‌یك‌من وسی‌وسه‌سیر برآمد ورنگ دومن و ده‌سیر. رنگی به این‌کلانی چنان‌می‌دوید که دوازده‌سگ دونده وتیزتگ، بعد از آنکه مانده شده بودند اورا بهصدهزار محنت گرفتند. از گوشت گوسفند و بزبربری گذشته گوشتی به لذت آهوی رنگ نمی‌باشد. درهمین‌موضع شکار کلنگ نیزشد.

خروج خسرو باردیگر: اگرچه‌مکرراز‌خسرواعمال‌ناشایسته‌بهوقوع آمد وقابل‌هزارگونه عقوبت بود، مهر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم. باآنکه درقانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات این امور ناپسندیده است، چشم از تقصیرات اوپوشیده اورا درنهایت آسودگی ورفاهیت نگاه‌می داشتند ظاهرشد که اوکسان‌نزدبعضی اوباش ناعاقبت‌اندیش می‌فرستاد وآنهارا بهفساد وقصد من‌ترغیب‌نموده‌بهوعده‌ها امیدوارساخته جمعی ازتیره‌روزگاران کوتاه‌فکر بهیکدیگر اتفاق نموده می‌خواسته‌اند که درشکارهای که درکابل و اطراف آن واقع‌می‌شد، قصدمن‌نمایند. از آنجا که کرم واجب‌تعالی حافظ وپاسبان این‌طایفه علیه است،

توفیق این‌معنی نمی‌یابد. روزی که سرخاب محل نزول گردید یکی از آن‌جماعت سربازده خودرا به‌خواجه‌ویسی، دیوان فرزندخرم، می‌رساندومی‌گوید که قریب به پانصدکس باغماد خسرو بافتح‌الله پسر حکیم ابوالفتح ونورالدین پسرغیاث‌الدین علی آصف‌خان وشریف پسر اعتمادالدوله متفق شده. فرصت‌طلب وقابوجویند، که[۴۹ب] قصد دشمنان وبدخواهان‌پادشاه نمایند. خواجه‌ویسی این‌سخن را به خرم می‌رساند واو مطاقت شده این‌معنی‌راهمان‌ساعت‌به‌من گفت. من خرم‌را دعای برخورداری نموده در صددآن‌شدم که مجموع آن کوته‌اندیشان را به‌دست درآورده به عقوبتهای گوناگون سیاست نمایم. بازبه‌خاطر رسید که چون برسرسفر واقع‌ایم، گرفت‌وگیر آنها باعث شورش وبرهم‌خوردگی اردوخواهد شد. همان سرفتنه‌هارا فرمودم که گرفتند وفتح‌الله را مقید ومحبوس به‌معتمدان سپرده، آن‌دو بی‌سعادت دیگر راباسه چهاری که عمده آن‌سیاه‌رویان‌بودند به‌یاسا رسانیدند.

قاسم‌علی که ازملازمان حضرت‌عرش‌آشیانی‌بود، بعداز جلوس اورا به‌خطاب‌دیانتخانی سرفرازگردانیدم، دایم فتح‌الله را نادولتخواه بازمی‌نمودودرپی‌او سخنان مذکورمی‌ساخت روزی به فتح‌الله گفت که در محلی که خسرو گریخته بود وحضرت اورا تعاقب‌می‌نمودند‌به‌من گفتی که پنجاب را به‌خسرو می‌باید داد واین‌بحث را کوتاه‌کرد فتح‌الله منکرشد وازطرفین رجوع به‌سوگند نموده مباهله کردند. ازاین گفتگو ده‌پانزده‌روز زیاده نگذشته بود که آن بدبخت منافق گرفتار گردید وشامت سوگند دروغ کارخود کرد. روز شنبه بیست‌ودوجمادی‌الاول خبرفوت جلال‌الدین مظفراردستانی که ازخانواده حکمت و طبابت بود رسید مدعی این‌معنی بودکه نسب‌من به جالینوس می‌رسد. بهرتقدیر معالج بی‌نظیر بود. تجربه او بر علم اوزیادتی‌داشت. چون به‌غایت‌خوش‌قیافه وخوش‌ترکیب بوددر ایام ساده‌روئیها به‌مجلس شاه‌طهماسب‌می‌رسد، شاه این‌مصرع رابرومی‌خواند. ع: خوش‌طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم.

حکیم علی که معاصر او بود، درفضیلت برو زیادتی دارد درعلاج ویمن قدم و صلاح وپاکیزگی[۵۰الف] اطوار واخلاق حکیم مذکور زیاده است ودیگر اطبای‌زمانه‌به‌او نسبتی نداشتند. ورای طبابت بسیار خوبیها بااو بود. اخلاص خاص به‌من‌داشت. در لاهور خانه ساخت درغایت لطافت وصفا، مکرر التماس نمودکه او را سرفراز سازم. چون‌خاطراو به‌غایت‌عزیز بود قبول‌این‌معنی نمودم. حکیم‌مذکور قطع‌نظر از نسبت مصاحبت وطبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستی داشت. چنانچه درالله‌آباد مدتی دیوان سرکارخود

کردم. بنا بر کثرت دیانت در مهمات بسیار سخت‌گیر بود و از این رهگذر مردم از سلوك اوبسیار آزرده بودند. قریب بیست‌سال قرحه شش داشت و به‌حکمت یك‌طوری خودرا نگاه می‌داشت دراثنای‌سخن‌کردن اکثراوقات اورا سرفه دست می‌داد که رخساره و چشمان اوسرخ می‌شد ورفته‌رفته رنگ‌او به‌کبودی‌منجر می‌گشت. مکرر به‌او می‌گفتم که تو طبیب‌دانایی، چرا علاج‌کوفت خودنمی‌کنی؟ به عرض رسانید که قرحه‌شش ازان بابت نیست کـه علاج آن توان کرد دراثنای‌این کوفت،یکی ازخدمتگاران‌نزدیك اودرمیان ادویه‌که همه‌روز به‌خوردن آن معتاد بود، زهر داخل‌نموده به‌حکیم می‌خوراند. چون این معنی ظاهر می‌گردد، در صدد علاج آن می‌شود. درخون‌کم‌تاکردن بسیار مبالغه داشت، هرچند ضروری بود. بحسب اتفاق شبی به‌صحت‌خانه می‌رود وسرفه بروغلبه نموده‌آندیش وجراحت شش‌اومی‌گشاید و چندان خون‌از دهن ودماغ اوروان می‌شود که بی‌هوش گشته می‌افتد وآواز مهیب ازوظاهرمی‌گردد. آفتابچی خبردار شده به‌صحت‌خانه درمی‌آید واورا درخون آغشته دیده فریاد برمی‌آورد‌که حکیم را کشته‌اند. بعداز ملاحظه ظاهر می‌گردد که دربدن اوآثار زخم نیست وهمان قرحه شش است که منفجرشده. قلیچ‌خان [۵۰ب] را که حاکم لاهوربود خبردار می‌سازند و این معامله را به‌تحقیق‌نمودن اورا به‌خاك می‌سپارند. فرزند قابلی ازو نماند.

دربیست‌وچهارم میان باغ‌وفاونیمله شکاری واقع‌شد، قریب چهل‌آهوی‌سرخه کشته شده باشد ماده‌پوزی درین شکارگاه به‌دست افتاد. زمینداران آنجا یغمائی وافغان شاتسی آمـده گفتند که درین صدسال صد و بیست سال‌نه ما یاد داریم نه از پدران‌خود شنیده‌ایم که درین سرزمین یوزدیده‌باشند.

دوم جمادی‌الاخر در باغ وفا منزل‌شد ومجلس وزن شمسی منعقدگشت. در همین روز ارسلان بی‌نام اوزبکی که از سرداران و امرای عبدالموخان بود و دربنولا حکومت قلعه‌کاه مرو به‌او تعلق‌داشت قلعه را برتافته سعادت ملازمت دریافت، چون ازروی اخلاص آمده بود اورا به‌خلعت خاصه سرفرازگردانیدم. اوزبك ساده پرکاریست قابلیت رعایت وتربیت دارد. چهارم ماه حکم‌شد که عرب‌خان درجلال‌آباد شکارگاه دشت‌ارنه‌را قمرغه به‌نماید. قریب به سیصد جانورشکار کرده شد.سی‌وپنج قوچ‌وقوشچی‌بیست‌وپنج‌ارغانی‌نود وتوغلی پنجاه‌وپنج، سفیده‌نودوپنج چون میان روز بود که به‌شکارگاه رسیدم وهوا فی‌الجمله گرمی داشت‌سگان تازی خوب ضایع‌شدند، وقت‌دواندن سگ صباح یاآخر روز است.

روز شنبه دوازدهم دهسرای کوره‌منزل شد درین‌منزل شاه‌بیگخان باجمعیت خوب‌آمده ملازمت نمود. از تربیت یافته‌های‌پدربزرگوارمن‌حضرت‌عرش‌آشیانی است. به‌ذات خودبسیار

مردانه وصاحب تردد است. چنانکه مکرر درزمان‌دولت پدرم شمشیرهای نمایان زده ودرزمان جهانداری من قلعه قندهاررا دربرابر افواج داری ایران خوب نگاه داشت و تایك سال‌قبلی بود تاآنکه افواج قاهره‌به‌کمك‌اورسیدند. سلوکش باسپاهی امرایانه واز روی قدرت نیست به محض همین[۵۱الف] که درجنگها بااو موافقت نموده‌اند تابمانند ناز بسیاری از نوکر می‌کشد واین معنی اورا به‌نظرها سبك دارد. مکرر ازین سلوك اورا منع کردم. چون جبلی اوشده فایده برآن مترتب نگشت.

روز دوشنبه چهاردهم‌هاشم‌خان‌را که ازخانه زادان این‌دولت‌است، به منصب سه‌هزاری ذات ودوهزاری سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اودیسه ساختم. درهمین روز خبر رسید که بدیع‌الزمان ولد میرزاشاهرخ که درولایت مالوه بود، از روی‌نادانی وخردسالی با فساد جمعی ازفتنه‌جویان روانه می‌شود که خودرا به ولایت رانارسانیده او را ببینند. عبدالله خان حاکم آنجا ازین‌معنی آگاهی یافته تعاقب‌می‌نماید ودر اثنای راه اورا گرفته بدبخت چندی راکه بااو درین‌امر متفق بودند به‌قتل‌می‌رساند. حکم‌شد که اهتمام‌خان ازآگره روانه گشته میرزارا به درگاه آورد.

بیست‌وپنجم ماه مذکور خبررسید که امام‌قلی‌خان برادرزاده ولی‌خان‌حاکم‌ماوراءالنهر میرزاحسن نامی‌راکه به‌پسری میرزا شاهرخ شهرت یافته‌بود می‌کشد. مجملاً کشتن فرزندان میرزاشاهرخ ازعالم کشتن دیوشده است. چنانچه می‌گویند که ازهرقطرهٔ او دیو دیگر پیدا می‌شود.

درمقام دهکه شیرخان افغان، که دروقت رفتن اورا به پشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودم، آمده ملازمت کرد. درحفظ وحراست راه تقصیرنکرده بوده است ظفرخان ولد زین‌کوکه که به‌کوچانیدن افغانان دلهزاك وجماعه کهترین که در حوالی اتك‌بیاس و آن‌نواحی مصدر انواع قبایح بودند، مأمور گشته‌بود. بعد ازانصرام آن خدمت و برآوردن آن‌مفسدان‌که قریب بصد هزارخانه بودند، روان‌ساختن آنها به‌جانب لاهور درهمین‌منزل به سعادت ملازمت‌سرفراز گردید وظاهر شدکه این‌خدمت را چنانچه‌بایدوشاید به‌تقدیم‌رسانیده است. چون‌ماه‌رجب که مطابق آبان‌ماه الهی‌بوده، دررسید ومعلوم گشت که از ماههای مقرر وزن‌قمری والد بزرگوارمن است، مقرر داشتم‌که قیمت مجموع اجناس را که درسال شمسی وقمری خودرا بدان‌وزن‌می‌فرمودند، حساب نمایند وآن‌چه‌شود آن‌مبلغ را به شهرهای کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویج روح‌مطرح منورآنحضرت به‌ارباب‌احتیاج[۵۱ب] وفقرا تقسیم نمایند. مجموع یك‌لك روپیه که سه‌هزارتومان ولایت عراق است وسه‌لك‌خانی بـه حساب

اهل ماوراءالنهر باده باشد. این‌را مردم معتمد دردوازده‌شهر عمده مثل آگره ودهلی و لاهور وگجرات وغیره قسمت نموده‌ند.

روزپنجشنبه سوم‌ماه‌رجب فرزند صلابت‌خان را که کم‌ازفرزندان حقیقی نمی‌دانم،به خطاب‌خان جهانی‌امتیاز بخشیدم وفرمودم که اورا درفرامین واحکام‌خان جهان می‌نوشته‌باشند وخلعت خاصه وشمشیر مرصع‌نیز عنایت شد. وشاه‌بیک‌خان را به‌خان دوران مخاطب ساخته کمر خنجرمرصع وفیل‌مست واسپ‌خاصه مرحمت نمودم وتمام سرکار کابل وتیراه‌وبنگش و ولایت سواد وبجود ودفع ورفع افغانان آن حدود به‌جاگیر وفوجداری اومقررشد، واز باباحسن ابدال مرخص‌گشت. رامداس کچهواهه را نیز فرمودم که دربن ولایت جاگیرنموده داخل کومکیان‌این‌صوبه می‌سازند. منصب کشن‌سنگه ولدموتهه راجه را هزاری ذات وپانصد سوار ساختم.

فرمانی به‌مرتضی‌خان حاکم‌گجرات درقلم‌آمد که چون ازصلاح وفضیلت وپرهیزگاری شیرمیان وجیهه‌الدین به‌من رسیده است. مبلغی ازجانب‌ما به‌اوگذرانیده ازاسمای الهی‌اسمی چندکه مجرب‌بوده باشد، نویسانیده به‌فرستند اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مداومت می‌نموده باشم.

قبل‌ازاین ظفرخان را به بابا حسن‌ابدال به‌جمع کردن شکار رخصت کرده بودم. شاخ بندی‌کرده بود. بیست‌وهفت‌آهوی سرخه وشصت‌وهشت آهوی سفید درشاخبند درآمده بود. بیست‌و نه آهورامن‌خودبه‌تیرزدم وپرویز وخرم‌باهم چندی را به تیر انداختند. دیگر به‌خاصان ونزدیکان‌حکم‌شدکه آنهاهم تیراندازی نمایند خان‌جهان ازهمه خوبتر تیر انداخت. هرآهو که زده برسر تیررفت.

در چهاردهم ماه باظفرخان در راول‌پندی قمرغه ترتیب داده‌بود یک‌آهوی سرخه را ازپله دور به تیرزدم ازرسیدن تیروافتادن آهو بسیار شگفته‌شدم. سی‌وچهارآهوی سرخه سی‌و پنج آهو قراقورغ که به‌زبان هندی اورا چکاره‌می‌گویند ودوخوک شکارشد. دربیست‌ویکم قمرغه دیگر بسعی واهتمام بلال‌خان، درسه کروهی‌قلعه رهتاس دست‌بهم‌داد نزدیکان سرادق عزت‌را دربن شکار همراه برده‌بودم شکارخوبی شد. به شگفتگی تمام گذشت. دویست آهو ازسرخه وسفیده شکارشده بود از رهتاس که کوههای آن از این‌آهو دارد گذشته سوای کرجهاک و نندنه [۵۲الف] درتمام هندوستان جای‌دیگر این‌نوع‌آهوی سرخه نیست. فرمودم که آهوی‌سرخه را زنده گرفته نگاهدارند که شاید چندی از آینها به‌جهت تخم‌زنده به هندوستان برسند بیست‌وپنجم در حوالی رهتاس شکار دیگرشد. دربن شکارنیز همشیره‌ها

واهل‌محل همراه بودند قریب بصد آهوی‌سرخه شکارشد. مذکورشد که شمس‌خان عموی جلال‌خان گهکر که‌دراین‌نواحی می‌باشد باوجودکلان سالی بشکار یک‌گونه رغبتی دارد که جوانان خردسال‌را آن شوق وشعف نباشد. چون طبعش‌را برفقر ودرویشها مایل شنیدم‌به‌خانه اورفتم. وضع طورش‌خوش‌آمد. دوهزار روپیه به‌او وموازی‌همین مبلغ را به زنان وفرزندان اووالله پنج‌ده دیگر که حاصل کلی‌داشت دروجه مدد معاش اومقرر نمودم تاازروی رفاهیت وجمعیت‌خاطر اوقات‌می‌گذرانده باشد.

ششم‌ماه‌شعبان درمقان چندانه امیرالامرا آمده ملازمت‌نمود. ازصحت‌یافتن اوخوشحال شدم. جمیع اطبای هندو و مسلمان، قرار مردن او داده بودند. الله تعالی بفضل وکرم خود اورا تشریف‌شفا ارزانی داشت تااسباب‌پرستان مشیت ناشناس‌را معلوم‌گردد که قادرپرکمال هردرد دشوار را که ظاهربینان اسباب گزین دست‌از آن بـازداشته‌باشند بـه محض لطف و مرحمت ذاتی خویش علاج ودرمان می‌تواندکرد. درهمین‌روز رای رایسنگه کـه ازامـرای معتبر راجپوت بود بسبب تقصیری‌که ازو درقضیه خسرو بوقوع آمده خجالت‌زده وشرمسار درجا ومقام خودمی‌گشت، به وسیله امیرالامرا سعادت ملازمت دریـافت، وگناه او عفومقرون گردید. درحینی‌که ازآگره به‌عزم تعاقب خسروبرآمدم، اورا ازغایت اعتماد درآگره گذاشته مقررکردم که چون‌محلها طلب شود، همراهی‌نماید. بعد از طلب محلها دوسه‌منزل آمـده در موضع متوره بمحض شنیدن‌سخنان اراجیف از محل جداشده بوطن خـود رفت وبخـاطر گذرانید که فتنه وشورشی بمیان درآمده، ببینم که منجر به‌کجا خواهد شد.

کریم‌کارساز بنده‌نواز آن‌قضیه را در [۵۲ب] عـرض اندک‌روزی صورت داده سلک جمعیت آن‌مفسدان را ازهم‌پاشانید واین‌حرام نمکی برگردن اوماند. بجهت‌خاطر امیرالامرا فرمودم که همان‌منصبی که داشت بحال خود باشد وجاگیر اورا مسلم وبرقراردارند. سلیمان‌بیگ را که ازملازمان ایام شاهزادگی بود بخطاب فدائـی‌خانی‌سربلندساختم. روزدوشنبه دوازدهم باغ دل‌آمیز که برکنار دریای راوی واقع است منزل شد. والده خودرا درین‌بـاغ ملازمت نمودم. میرزاغازی که در سرداری‌لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده شده بـود ملازمت نمود. عنایت‌بسیار به‌اوفرمودم.

سلسله شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی: روزسه‌شنبه سیزدهم بمبارکی داخل لاهورشدم. روز دیگرش‌میرخلیل‌الله ولدمیرغیاث‌الدین‌محمد میرمیران‌که ازاولاد شاه‌نعمت‌الله‌ولی‌بود، ملازمت نمود. دردولت شاه‌طهماسب درتمام‌قلمرواو به‌بزرگی این‌سلسله، سلسله نبود. چنانچه خواهر شاه‌خانش بیگم نام درخانه میرنعمت‌الله پدر میرمیران بود، دختری‌که ازایشان بهم‌رسیده، شاه

به‌پسر رشید خود، اسمعیل‌میرزا خواستگاری نمود و پسران میرمیران را دامـاد ساخته دختر خود را به‌پسر کلان‌او که همنام‌پدر کلان‌خودبود، داده دختر اسمعیل میرزا را که ازخواهرزاده شاه بهمرسیده‌بود، به‌پسر دیگرش میرخلیل مذکور نسبت کـردند. بعد ازفوت شاه رفته‌رفته خرابیها به‌این‌سلسله راه یافت، تا درعهد دولت‌شاه‌عباس یکبارگی مستاصل گشتند واملاك و اسبابی که داشتند ازدست آنها بیرون‌رفت. دیگر درجا ومقام خود نتوانستندبود میرخلیل به ملازمت من آمد. چون در راه محنتها کشیده بود وآثار اخلاص ازوجنات احوال او ظاهـر گشت مشمول عواطف بی‌دریغ کردم ودوازده‌هزارروپیه نقدبه‌او مرحمت‌نمودم ومنصب‌هزاری ذات ودویست‌سوارسرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم.

به‌دیوانیان حکم‌شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هـزاری و پنجهزار سوار سرفراز گردانیده [۵۳الف] جاگیر از حویلی اوجین وسرکار حصار فیروزه تنخواه دهند. روزپنجشنبه بیست‌ودوم حسب‌التماس آصف‌خان، با اهل‌محل به‌خانه اورفتم، وشب در آنجـا گذرانیده روزدیگر پیشکشهای خود را ازنظر گذرانید تاده‌لك روپیه ازجواهرات و مـرصع آلات واقمشه وفیلان واسبان سامان نموده بود. چندقطعه لعل ویاقوت وچنددانه مـروارید و پاره اقمشه وچندپارچه چینی فغفوری وخطایی به‌معرض قبول افتاده تتمه‌را به‌اوبخشیدم.

مرتضی‌خان ازگجرات انگشتری که ازیك‌قطعه‌لعل‌خوشرنگ خوش‌آب نگین ونگین خانه وحلقه‌آن را تراشیده بودندبه‌وزن یك‌ونیم‌تانك ویك‌سرخ که یك‌مثقال وپانزده‌سرخ‌بوده باشد، به‌طریق‌پیشکش فرستاده بود ازنظر گذشت وبه‌غایت پسندخـاطر افتاد. تـا امروز چنین انگشتری شنیده‌نشده بودکه به‌دست‌هیچیك ازسلاطین درآمده باشد. یك‌قطعه‌لعل و شش‌پرچه هم‌که دوتانگ‌پانزده‌سرخ وزن داشت وبیست‌وپنج‌هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بـود. انگشتری به‌همین‌مبلغ قیمت شد. درهمین‌روزها فرستاده‌شریف مکه باعرض داشت و پرده در خانه کعبه به‌ملازمت‌رسیده، اظهاراخلاص بسیارنموده‌بود. پنج‌لك‌دام که هفت‌هشت‌هزارروپیه بوده‌باشد به فرستاده‌های مذکور مرحمت‌شد ومقررنمودم کـه موازی یك‌لـك‌روپیه بجهت شریف از تحف ونفایس هندوستان روانه سازند.

صوبه قندهار بمیرزاغازی: روزپنجشنبه دهم ماه میرزاغازی را به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار سرفراز ساخته باآنکه کـل ولایت تهته به‌جاگیراو مقرر بود پاره از صوبه‌ملتان نیز به جاگیراو مقررگشت وحکومت قندهار ومحافظت آن ملك کـه سرحد هندوستان است، به عهده کاروانی وحسن سلوك اومقرر گردید وخلعت [۵۳ب] وشمشیر مرصع‌عنایت نموده رخصت‌دادم. (میرزای غازی فی‌الجمله کمالی داشت. شعرهم خوب می‌گفت وقـاری‌تخلص

می‌کرد. این بیت ازوست. بیت:

گریهٔ من گرسبب خندهٔ اوشد چه‌عجب ابر هرچند که گریدرخ گلشن خندد)

درپانزدهم پیشکش خانخانان به‌نظر درآمد چهل‌زنجیرفیل وپاره جواهر ومرصع‌آلات واقمشه ولایتی وپارچه که‌در دکن وآنحدودبه‌هم‌می‌رسد،فرستاده‌بود. مجموع یك‌لـك وپنجاه هزارروپیه قیمت‌شد. میرزارستم واکثر بنده‌های تعینات صوبـه مذکورهم پیشکشها فـرستاده بودند. چندفیل‌ازآنجمله‌پسند افتاد. خبرفوت رای درگاکه از نواختهای والد بزرگوارم بود، درهژدهم همین‌ماه رسید. چهل‌سال زیاده‌درملازمت حضرت‌عرش‌آشیانی در جرگه امرا منتظم بود تارفته‌رفته پله منصب او به‌چهارهزاری رسید. پیش از آنکـه سعادت ملازمت پـدرمن دریابد، ازنوکران معتبر راناواودیسنگه بود. درشهریور دهم‌گذشت کنکاش سپاهیگری خوب می‌رسید.سلطان‌شه افغانی که طبعش به‌شر وفسادآمیخته بود درخدمت خسرو بسرمی‌برد ونسبت محرمیت تمام داشت. چنانچه علت نامه‌گریختن‌آن بی‌سعادت این‌مفسدبـود. چه ازشکست و بدست‌افتادن خسروجانی‌بتك پابیرون برده خودرا به‌دامن کوه خضرآبـاد وآن حدود کشید. آخرالامر بدست میرمغل کروری آنجا گرفتارشد. چون باعث ضلالت وخرابی‌این‌قسم‌پسری شده بود، حکم‌کردم که اورا درمیدان لاهور تیرباران کردند وکـروری مذکور بزیـادتی منصب وخلعت مفتخر وسرفراز گردید. در بیست‌ونهم شیرخان افغان که از بنده‌های قدیم من بود، فوت‌شد. توان‌گفت که خود قصد خودکرد چراکه به‌شراب‌مداومت تمام داشت. بـه نوعی‌که دربهری چهار پیاله لبریزعرق دوآتشه‌می‌خورد. وروزه‌رمضان سال‌گذشته را خورده بود. دراین‌سال به‌خاطرش رسیدکه ماه‌شعبان را درعوض قضای رمضان گذشته روزه گـرفته دوماه متصل روزه‌دار باشد ازترك‌عادت‌که طبیعت ثانی است ضعف‌معده پیداکرد واشتهامطلق برطرف‌شدورفته‌رفته ضعف‌قوی‌شده درپنجاه‌وهفت‌سالگی درگذشت. فـرزندان[۵۴الف] و برادران اورا به‌قدر حالت نواخته پاره ازمنصب وجاگیر اورا به‌آنها مرحمت نمودم.

در غره‌شهرشوال به‌صحبت مولانای محمدامین که ازمریدان شیخ‌محمود کانکرست رسیدم. شیخ‌محمود مذکور از بزرگان وقت خودبوده است وحضرت جنت‌آشیانی بـدیشان عقیده تمام داشتند چنانچه یك‌مرتبه‌آب بردست ایشان ریخته‌اند. ومولانای مشارالیه مردیست نیك‌ذات وباوجود علایق وعوایق وارسته وبروش وشیوه فقر و شکستگـی نفس‌آشنا، صحبت ایشان مرا بسیار خوش‌آمد. بعضی وردها که درخاطـره کرده بودند مذکور ساخته نصایـح ارجمند وسخنان دل‌پسند از ایشان شنیدم، وخیلی تسلی حاصل‌گشت هزاربگهه زمین به طریق مدد معاش وهزارروپیه نقدگذرانیده ازایشان وداع کردم. یك‌پهر از روز یکشنبه گـذشته از

لاهور به‌قصد توجه دارالخلافت آگره برآمدم. قلیچ‌خان را حاکم و میرقوام‌الدین را دیوان وشیخ‌یوسف‌را بخشی وجمال‌الدین‌را کوتوال ساخته که‌هریك فراخور حالت‌خلعت‌مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم. بیست‌وپنجم از دریای سلطانپور گذشته در دوکروهی نکودر نزول واقع‌شد. والد بزرگوارم از زرو زن‌بیست‌هزار روپیه به‌شیخ‌ابوالفضل داده بودند که در میان این‌دوپرگنه پلی بسته آبشاری ترتیب دهند. الحق درغایت صفا وطراوت وسرپلی سامان یافته است. به‌معزالملك جاگیردار نکودر فرمودم که بریك‌دست این‌پل عمارتی و باغچه بسازد که آینده وروند از دیدن آن‌محظوظ شوند. دوشنبه دهم ذی‌القعده‌وزیرالملك که پیش از از جلوس سعادت خدمت دریافته، دیوان سرکارمن بود به‌مرض اسهال درگذشت درآخر آن عمرپسری شوم قدم درخانه‌او متولد گشت که در عرض چهل‌روز سرمادرو پدر را خورد. درسن [۵۴ب] دوسه‌سالگی اوهم برطرف شد. تاخانه وزیرالملك یکبارگی خراب نشود، منصور برادرزاده اورا نواخته به منصب سرفراز ساختم غایتا :ع: بوی‌عشق ازو نمی‌آید.

روزدوشنبه چهاردهم دراثنای راه شنیده‌شد که درمیان پانی‌پت و کرنال دوشیرهست که آزار بسیار از آنها به مترددین‌می‌رسد. فیلان‌را جمع نموده روانه گشتم چون بجا ومقام آنها رسیدم. خودبرماده فیلی سوار گشته فرمودم که فیلان را بردورآنها بطریق قمرغه‌ایستاده کردند وهردورا به عنایت الهی به‌تفنگ‌زده شرآن دورا که راه‌بربنده‌های خدا بسته‌بودند، دور کردم. روزپنجشنبه دهلی‌محل نزول گردید ودرمنزل که سلیم‌خان افغان درایام‌حکومت‌خود درمیان آب چون‌ساخته وسلیم کده‌نام نهاده والدبزرگوارم اینجارا به مرتضی‌خان که دهلی وطن اصلی اوست داده‌بودند، فرودآمدم. خان‌مذکور مشرف بردریا صفه ازسنگ ساخته در غایت صفاولطافت درته‌آن‌عمارت متصل به‌آب چوگنبدی مربعی کاشی‌کاری به‌فرموده‌حضرت آشیانی ساخته‌اند که به‌آن‌هواکم جای بوده باشد درزمانی‌که حضرت‌جنت آشیانی دردهلی تشریف داشته‌اند اکثر اوقات آنجا نشسته بامصاحبان ومجلسیان خود صحبت می‌داشته‌اند من چهارروز درین‌سرمنزل بسر برده بامقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامرانی دادم. معظم‌خان که حاکم‌دهلی بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالی و موالی که بودند به‌قدر حالت خود پیشکشها ونذرها سامان‌نموده به‌نظر درآوردند. خواستم که درپرگنه پالم که ازمضافات بلده مذکور است وازشکارگاههای مقرراست طرح‌شکار قمرغه انداخته‌چندروز بدین‌امر مشغولی نمایم. چون به‌عرض‌رسید که ساعت نزدیك‌شدن‌آگره نزدیك است ودیگر ساعتی درین نزدیکی بهم نمی‌رسد فسخ عزیمت نموده به کشتی نشسته براه‌دریا متوجه گشتم.

رسیدن اولاد میرزا شاهرخ: [۵۵الف] در بیستم ماه ذی‌قعده چهار پسر و سه دختر از اولاد میرزا شاهرخ که به‌پدرم ظاهر نساخته بود، آوردند. پسران را به بنده‌های معتبر و دختران را به خدمه محل سپردم که به‌محافظت آنها قیام و اقدام نمایند.

در بیست و یکم ماه مذکور راجه‌مان‌سنگه از قلعه رهتاس که در ولایت پتنه و بهار واقع است، بعد از فرستادن شش‌هفت‌فرمان آمده ملازمت کرد. او هم به‌طریق خان‌اعظم از منافقان و کهنه گرگان این دولت ابد پیوند است. آنچه اینها با من کرده‌اند و آنچه از من نسبت به‌آنها به‌وقوع آمده، عالم‌السرایر به‌آن داناست. شاید هیچکس نتواند گذرانید. راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از نر و ماده به‌طریق پیشکش گذرانید غایتا یکی‌هم لیاقت آن‌نداشت که داخل فیلان خاصه‌شود. چون از رعایت‌یافته‌های پدرم بود تقصیرات او بر روی او نیاورده به‌عنایت‌پادشاهانه سرفراز ساختم. درین روز جل سخنگوی که مشخص میان طوطی گفته آواز می کرد، آوردند. به‌غایت غریب‌وعجیب نمود. در ترکی این جانور را طرغی می‌گویند.

ظهور نوروز سوم از جلوس همایون

روز پنجشنبه بتاریخ دوم‌ذی‌حجه مطابق غره‌فروردین‌ماه آفتاب عالمتاب که جهان را به فروغ‌خود روشن و تابان‌دارد، از برج‌حوت به‌عشرت‌سرای‌حمل، که مقام‌فرح و شادمانی است، انتقال نموده عالم‌را رونق‌دیگر بخشیده و تاراج‌دیدگان و سرما و ستم‌رسیدگان خزان را به دستیاری‌بهار خلعتهای نوروزی و قباهای سبز فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک نمود. بیت:

باز فرمان‌آمد از سالار ده   مر عدم‌را کانچه خوردی باز ده

در موضع رنکته که در پنج کروهی آگره واقع است مجلس‌نوروز منعقد گشت و در ساعت‌تحویل فیروزی و خرمی بر تخت‌نشستم، و امرا و نزدیکان و سایر بندگان به‌لوازم‌مبارکبادی قیام‌واقدام نمودند. خان‌جهان را درهمین مجلس منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساختم و خواجه جهان‌را به‌خدمت بخشیگری امتیازدادم. وزیرخان‌را از وزارت‌صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی‌را بجای‌او فرستادم و نورالدین‌قلی کوتوال آگره‌گشت. چون مقبره منوره‌حضرت‌عرش‌آشیانی بر سر راه واقع بود، بخاطر رسید [۵۵ب] که اگر درین گذشتن سعادت زیارت ایشان‌را دریابم، کوته‌اندیشان را بخاطر خواهد رسید، که چون ممر عبور بر آنجا واقع بود، زیارت نمودند به خود قرار دادم که درین مرتبه به‌آگره داخل شوم و بعد از آن به‌نیت زیارت چنانچه حضرت‌ایشان به‌جهت‌حصول وجود من از آگره تا اجمیر پیاده توجه فرموده بودند من‌هم از آگره تا مقبره منوره ایشان که دو نیم کروه است پیاده رفته این سعادت

دریابم. وکاشکی میسرمی‌بودکه به‌سر این راه را طی‌می‌کردم. دوپهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته به‌ساعت‌سعید متوجه آگره گشتم وموازی پنجهزار روپیه زر ریزگی از دودست راه پاشیده به‌دولت سرای همایون‌که دردرون قلعه بود، داخل گردیدم. درین‌روز راجه نوسنگه دیوپوز سفیدی آورده گذرانید. اگرچه ازدیگر انواع حیوانات پرنده وچرنده جنس‌سفید که آن‌راطویغول‌می‌گویندپیدا می‌شود، غایتا یوزسفید دیده‌نشده بود. خطهای او که‌سیاه‌می‌باشند پلنگ بود وسفیدی بدن‌او نیز به‌نیلی میل‌داشت. از جانوران طویغان آنچه‌من دیده‌ام شاهین وباشه وشکره‌که درزبان فارسی بیغو می‌گویند وگنجشك، زاغ وکبك ودراج وپودنه وطاوس است.اکثراوقات درقوشخانه بازطویغون می‌باشدوموش‌پران طویغون‌هم‌دیده‌ام ازجنس‌آهوی سیاه نیز که بغیراز هندوستان درجای‌دیگر نمی‌باشد وآهوی چهکاره که به‌زبان فارسی‌سفیده می‌گویند، طویغون‌مکرر به نظردرآمده است. درین‌روزها رتن پسر بهوج هاده که از امرای معتبر را جپوت است آمده ملازمت‌کرد. سه‌فیل پیشکش آورده‌بود یکی ازآنها به‌غایت‌پسند افتاد. درسرکار به‌پانزده‌هزار روپیه قیمت‌نموده داخل فیلان خاصه شد و نـام اورا رتن گج نهادم. نهایت‌قیمت فیل پیش راجهای کلان هند از بیست‌وپنج هزار روپیه زیاده نمی‌باشد. اماحالا بسیارگران شده است. رتن را به خطاب سر[۵۶الف] بلندی رای سرفراز ساختم. میران‌صدرجهان را به‌منصب پنجهزاری ذات ویکهزاروپانصد سوارومعظم‌خان‌را چهارهزاری ذات ودوهزارسوار ممتازگردانیدم. عبدالله‌خان به‌منصب سه‌هزاروپـانصدی سرفـراز گشت. مظفرخان‌وبهاوسنگه هریك به‌منصب‌دوهزاری‌ذات وهزارسوار امتیاز یافتند. ابوالحسن دیوان را هزاروپانصدی واعتمادالدوله را هزاری‌ذات ودویست‌وپنجاه سوار ساختم.

در بیست‌وچهارم‌راجه‌سورج‌سنگه،طغائی‌فرزندخرم آمده ملازمت‌کرد. شیام پسرعموی امـرای مقهور را آورد فی‌الجمله شعوری داردوسواری فیل را خـوب می‌داند. راجـه سورج‌سنگه از شعرای هندی زبان شاعری‌همراه آورده بود. درمدح‌من به‌این مضمون شعری گذرانید: که اگر آفتاب پسرمی‌داشت، همیشه روزمی‌بود هرگز شب‌نمی‌شد. چرا که بعد از غروب‌آن پسرجانشین اومی‌شد و عالم‌را روشن می‌داشت. بحمدالله‌والمنة که پدرشماراخدای این‌نوع‌پسری کرامت‌کرد، که بعداز شنقارشدن‌مردم ماتم‌که مانند شب است نداشتند. آفتاب ازین رشك‌می‌بردکه‌کاشکی مراهم‌پسری می‌بود که جانشینی‌من کرده شب را بـه‌عـالم راه نمی‌داد. چنانچه‌ازروشنی طالع ونورعدالت شما باوجود چنین‌واقعه، آفـاق چنان منوراست که گویا شب‌را نام ونشان نیست. به‌این نازکی مضمون ازشعرای هند کم به‌گوش رسیده به جلدوی این‌مدح فیلی به‌اومرحمت کردم. راجپوتان شاعر را چارن می‌گویند. یکی ازشعرای

وقت این مضمون را چنین به‌نظم درآورده:

گر پسر داشتی جهان افروز شب نگشتی همیشه بودی روز
زانکه او چون نهفت افسرزر بنمودی کلاه گوشه پسر
شکر کز بعد آنچنان پدری جانشین گشت این چنین پسری
کـه ز شنقار گشتن آن شاه کس به ماتم نکرد جامه سیاه

روزپنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۷ جلال‌الدین مسعود که منصب چهارصدی داشت و خالی‌ازمردانگی نبود ودرچند معرکه ازو کارها[۵۶ب] بوقوع آمد، غایتاً خالی‌ازخبطی نبود. تخمیناً درسن پنجاه شصت سالگی به‌مرض اسهال فوت شد. افیونی‌گذرائی بود. افیون رامثل پنیر ریزه ریزه‌کرده میخورد ومقرربودکه اکثر اوقات افیون ازدست مادر خود می‌خورده‌باشد چون مرض اوقوت‌گرفت وحالت مرگ ظاهر گردید مادرش ازنهایت تعلق ازهمان افیون‌کـه به‌پسرخودمی‌خورانید زیاده براندازه خورده بعدازگذشتن پسر به‌یکدوساعت اوهم درگذشت تا غایت این قدرمحبت ازمادر به فرزند شنیده نشده‌است. درمیان هندوان رسمی است که‌زنان بعد ازفوت شوهران خواه بجهت محبت وخواه به‌حفظ ناموس پدران وشرم خویشان خود را میسوزند اما ازمادران درمیان مسلمانان وهندوان مثل این کاری بظهـورنیامده. درپانزدهم ماه مذکور اسپی‌که سرآمد اسپان خاصه من بود، از روی عنایت به‌راجه‌مان سنگ‌مرحمت‌نمودم شاه عباس این اسپ را با چند اسپ دیگر و تحفه‌های لایق مصحوب منوچهر، کـه ازغلامان معتبرشاه است، به‌حضرت عرش‌آشیانی ارسال‌نموده بود. از دادن این اسپ راجـه آن مقدار خوشحالی وشعف نمودکه اگر مملکتی بدوعنایت می‌کردم معلوم نبودکه‌آن قدرشادی نماید. وقتی‌کـه آوردند سه چهارساله بـود درهندوستان ترقی عظیم نمود. چنانچه جمیع بنده‌های درگاه ازمغول و راجپوت به اتفاق معـروض داشتند از عـراق مثل ایـن اسپی به هندوستان نیامده است. چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس وصوبه دکن را به‌برادرم دانیال مرحمت نموده به‌آگره مراجعت‌می‌فرمودند، از روی مرحمت به‌اوحکم‌شدکه یك چیزی که‌خاطرخواه توباشد، ازمن بطلب او وقت یافته این‌اسپ را التماس‌نمود. بدین جهت به‌اوعنایت‌فرمودند.

روز سه‌شنبه بیستم عرضداشت اسلام خان مشعر برخبر فوت جهانگیر قلی‌خان صـاحب صوبه‌بنگاله که‌غلام خاص‌بااخلاص من‌بود، رسید. بنابر[۵۷الف]جوهر ذاتی واستعدادفطری درجرگه امرای‌کلان انتظام داشت. ازفوت اوخیلی آزرده‌خاطر گشتم. حکومت بنگاله واتالیقی شاهزاده‌جهاندار را به‌فرزند اسلام‌خان‌مرحمت کردم. وافضل‌خان را به‌جای‌اوصاحب‌صوبه‌ولایت بهارساختم. پسرحکیم علی راکه بجهت‌بعضی خدمات به‌برهانپورفرستاده بودم آمده‌بازیگری

چند کرناتکی همراه‌آوردند که‌نظیر وعدیل خود نداشتند. چنانچه یکی ازآنها به ده‌گوی که هریك برابرنارنجی بود ویك ترنج و یك سرخ‌آنچنان بـازی می‌کرد که باوجودبـزرگی و خردی یکی خطانمی‌شد. وهمچنین از اقسام بازیها آنچنان می‌کرد که عقل‌حیران‌می‌گشت. در همین روزها درویشی ازسراندیب‌آمده جانوری غیرمکرری‌آورد دیـونك نام روی پشت برك کلان مشابهت تمام دارد وهیأت مجموعی او به‌میمون شبیه است. اما دم ندارد وحرکاتش به میمون سیاه بی‌دم که به‌زبان هندی بن‌مانس‌گویند می‌ماند. جثه اوبرابرمیمون بچه دو سه ماهه باشد. پنج سال پیش از این درویش بوده است معلوم شدکه از این‌کلانتر نمی‌شود. خورش اوشیراست. کیله هم می‌خورد. چون بغایت عجیب نمود به مصوران نموده فرمودم‌که شبیه او را با حرکات مختلف‌کشیدند. خیلی‌درنظرها کریه می‌نماید. در این روز میرزا فریدون برلاس به‌منصب یکهزار و پانصدی ذات وهزار وسیصد سوار سرفراز گردید وحکم شدکه پاینده‌خان مغول چون از ترددسپاهیگری به پایه‌کبرسن افتاده است، موافق دوهزاری ذات جاگیرمی‌یافته باشد. الف خان به‌منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفرازگردید. منصب فـرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله به‌چهارهزاری ذات وسه هزارسوار مقرر گشت ومحافظت قلعه‌رهتاس به‌کشورخان[۵۷ب]ولدقطب‌الدین کوکه مفوض گردید واهتمام‌خان به‌منصب‌هزاری ذات‌وسیصد سوار ممتازگشته به‌خدمت میربحری وسامان‌نواره بنگاله تعیین یافت. درغره صفرشمس‌الدین ولد خان اعظم ده زنجیر فیل‌پیشکش نموده و به‌منصب دوهزاری ذات وهزار و پـانصد سوار سرفرازگردیده به‌خطاب جهانگیر قلی خانی ممتازگشت وظفر خان به‌منصب دوهزاری ذات و هزارسوارمفتخرگردید. چون دخترجگت سنگه پسرکلان راجه‌مان سنگه را خواستگاری‌نموده بودم، به‌تاریخ شانزدهم مبلغ هشتاد هزار روپیه ساجق‌گویان به‌خانه راجه مذکوربجهت سر-افرازی اوفرستادم. مقرب خان ازبندرکهمبایت پرده فرنگی ارسال داشت کـه تا غایت‌به‌این خوبی‌کارمصوران فرنگ دیده نشده بود. درهمین روزها عمه‌ام بخت نسا بیگم درسن شصت ویك سالگی به‌مرض سل و دق به‌جوار رحمت ایزدی پیوستند.

میرزا والی پسر او را به‌منصب هزاری ذات و دویست سوار سرافراز گـردانیدم. اقم حاجی نام ماوراءالنهری‌که مدتها در روم بوده وخالی از معقولیت ومعرفتـی نیست خود را ایلچی خوندکارگفته درآگره ملازمت‌کردکتابت مجهولی نیز داشت نظربه‌احوال و اوضـاع کرده هیچکس را ازبنده‌های درگاه تصدیق به‌ایلچی بودن او نکـردند. از زمانی‌که حضرت صاحب قرانی فتح روم فرمودند و ایلدرم بایزید حاکم آنجا زنده به‌دست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش وتحصیل مال یك ساله‌کل ولایت روم قرار دادندکه به‌دستورملك مـذکور را

به‌تصرف اوبازگرداند. در همین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت. ملك را به‌پسر اوموسی چلپی مرحمت‌کرده خود معاودت فرمودند. تاحال ازجانب قیاصره‌آنجا با وجود چنین احسانی کس نیامده و ایلچی نفرستاده‌اند الحال چگونه باورتوان‌کرد که این شخص ماوراءالنهری‌فرستاده خوندگار باشد. اصلااین‌سخن [۵۸الف]معقول نیفتاد وهیچکس برصدق‌دعوی‌اوگواهی نداد. بنابراین فرمودم‌که هرجا می‌خواسته باشد برود.

ازدواج با دختر جگت سنگه: در چهارم ربیع‌اول دخترجگت سنگه داخل خدمه محل گردید و درمنزل حضرت مریم زمانی‌مجلس عقد وطوی منعقدگشت ازجمله جهیزی‌کـه راجه مانسنگه همراه نموده، شصت زنجیر فیل بود.

چون دفع و رفع رانا را پیش‌نهاد خاطر همت داشتم بخاطرگذرانیدم که مهابت خان را باید فرستاد. دوازده هزارسوار مکمل با سرداران کاردیده بهمراهی اوتعیین نمودم وسوای آن پانصد نفر احدی و دوهزاربرق انداز پیاده باتوپخانه مشتملبر هفتاد هشتاد توپ و گجنال وشترنال وشصت زنجیر فیل خدمت معین‌کرده بیست لك روپیه خزانه حکم شدکه همراه این شکربوده باشد. در شانزدهم ماه مذکـور میرخلیل‌الله پسر شاه نعمت‌الله یـزدی‌که مجملی از احوال او وسلسلهٔ او پیش از این نوشته شده به‌مرض اسهال درگـذشت، ازسیمای اوآثـار اخلاص‌مندی ودرویش مشربی ظاهربود. اگرعمرش امان می‌داد و مدتی درخدمت می‌گذرانید به مناصب عالی سرافرازی می‌یافت. بخشی برهانپور انبه‌ای چند فرستاده بود یکی ازآنهارا فرمودم‌کـه به‌وزن در آوردند. پنجاه و دونیم توله برآمـد. روز چهارشنبه هـژدهم در منزل مریم‌الزمانی مجالس وزن سال چهلم ازسال‌های قمری ترتیب‌یافت وزر وزن را فرمودم‌که به عورات ومستحقان قسمت نمودند.

روزپنجشنبه چهارم ربیع‌الاخر ظاهر بیگ بخشی احـدیان به‌خطاب مخلص خـانی و ملاتقیای شبستری‌که به‌فضیلت وکمالات‌آراسته بود وعلم تاریخ و انساب را خوب می‌دانست به‌خطاب مورخ خانی سرافرازگردید. و دهم همین ماه برخوردار برادر عبدالله خان راخطاب بهادرخانی‌داده[۵۸ب]ازاقرانممتاز گردانیدم. مونس پسرمهترخان کوزه‌ای‌ازسنگ‌یشم که‌درعهد دولت‌میرزا الغ بیگ‌گورکان بنام نامی ایشان‌ساخته‌شده بودگذرانید. بغایت‌تحفه‌نفیس وخوش اندام وسنگش‌درنهایت سفیدی وپاکیزگی بود. درگردن‌کوزه‌اسم مبارك میرزا را با سنه‌هجری به‌خط رقاعی‌کنده‌اند. درحد ذات خود غایت نفاست دارد. من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارك عرش‌آشیانی را برکناره لب‌کوزه نقش کردند. مهترخان‌ازغلامان قـدیمی این دولت است. سعادت خدمت جنت‌آشیانی دریافته و درعهد سلطنت والد بـزرگوارم به‌مرتبه امارت

رسیده بود و اورا از معتمدان‌می‌دانستند. درشانزدهم فرمان صادرشد که ولایت سنگرام چنانچه یك سال دروجه انعام فرزند اسلام خان مقرربود، یکسال دیگر در وجه‌انعام افضل خان‌صاحب صوبه بهار مقررباشد ـ درین روز مهابت خان را به‌منصب سه هزاری ذات و دوهزار وپانصد سوار سرافرازگردانیدم ویوسف خان ولد حسین خان تکریه به‌منصب دوهزاری ذات وهشتصد سوارممتازگردید.

دربیست وچهارم مهابت خان را با امراء مردمی که بجهت دفع و رفع دانا مقرر گشته بودند، مرخص ساختم، خان مذکور به‌خلعت واسپ وفیل خاصه وشمشیرمرصع سربلندگشت. ظفرخان به‌عنایت علم سرافرازگردیده به خلعت خاصه وخنجرمرصع امتیاز یافت. به‌شجاعت خان هم علم مرحمت شده خلعت وفیل خاصه عنایت‌کردم. راجه نرسنگه دیـوخلعت و اسپ خاصه ومنگلی‌خان اسپ‌وخنجر مرصع ونراین داس کچهواهه وعلی‌قلی درمن‌وهژبرخان بهمین دستوریافتند. به‌بهادرخان ومعزالملك بخشي خنجر مرصع شفقت شد. همین طریق جمیع [۵۹ الف] امرا وسرداران هریك بقدرحالت ومرتبه خود به‌عنایت‌پادشاهانه سرافرازگردیدند.

یك پهر از روزمذکورگذشته خانخانان کـه به‌مرتبه بلند اتالیقی مسن ممتاز است، از برهانپورآمده ملازمت کردآن مقدارشوق وخوشحالی برو غلبه‌کرده بودکه نمی‌دانست کـه به پا می‌آید یا بسر مضطربانه خود را درپای من انداخت ومن‌نیز سر او را از روی مرحمت و مهربانی برداشته او را درکنارعطوفت وشفقت کشیدم و روی او را بوسیدم. دوتسبیح‌مروارید وچند قطعه لعل و زمرد پیش‌گـذرانید. قیمت جواهر مذکور سه لك روپیه شد وسوای‌آن از هرجنس وبهرمتاع بسیاری به‌نظر درآورد.

هفدهم جمادی‌الاول وزیرخان دیوان بنگاله آمده ملازمت‌کرد. شصت زنجیر فیل نر و ماده ویك قطعه لعل قطبی پیشکش‌آورده بود. چون ازخدمتگاران قدیم بود و ازو همه خدمتی می‌آید فرمودم‌که درملازمت باشد. چون قاسم خان با برادرکلان خود اسلام خان اصلاساز-گاری نمی‌کرد، او رااز بهار به‌خدمت حضورطلبیده شده بود در این روزآمده ملازمت نمود. دربیست و دوم‌آصف خان لعلی به وزن هفت تانگ‌که ابوالقاسم بـرادر او دربندرکهمبایت به‌هفتاد وپنج هزار روپیه خریده بود، پیشکش نمود به‌غایت خوش رنگ وخوش‌اندام است. اما به عقیده من زیاده ازشصت هزار روپیه نمی‌ارزد. با آنکه از دلیپ پسر رایسنگه تقصیرات عظیم به وقوع‌آمده بود، چون پناه به فرزند خـان جهان‌آوردگناهان او به عفومقرون‌گشت و دیده ودانسته ازجرایم او در گذشتم. دربیست وچهارم‌فرزندان خانخانان‌که ازعقب می‌آمدند، رسیده ملازمت کردند وموازی بیست وپنجهزار روپیه پیشکش‌گذرانیدند. درهمین روز خـان

مذکور نود زنجیر فیل پیشکش کرد.

روز پنجشنبه غره جمادی الثانی درمنزل حضرت مریم الزمانی مجلس [۵۹ ب] وزن سال شمسی سرانجام پذیرفت و پاره از آن زر به عورات قسمت نمودم و تتمه حکم شد که به فقرای ممالک محروسه تقسیم نمایند. چهارم ماه فرمودم که دیوانیان به خان اعظم مطابق منصب هفت‌هزاری جاگیر تنخواه دهند. درین روزماده‌آهوی شیردار آوردند که به‌فراغت می گذاشت که او را می‌دوشیدند. و هر روزچهار سیر شیر ازو دوشیده می‌شد تا غایت دیده و شنیده شده بود مزه شیرآهو وشیرگاو وگاومیش تفاوتی ندارد. می‌گویند که‌تنگی نفس رافایده می‌دهد.

درپانزدهم ماه راجه‌مان سنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعیین یافته بود، التماس رخصت‌آنبیر که وطن اوست نمود. فیل خاصه هشیارمست نام به‌او عنایت کرده رخصت دادم. روزدوشنبه دوازدهم ماه غرس حضرت عرش‌آشیانی بود سوای اخراجات‌مجلس مذکور که علی‌حده مقرر است، چهارهزار روپیه دیگر فرستادم که به‌فقرا و درویشان که در روضه منوره حاضراند تقسیم کنند. درین روزعبدالله ولد خان اعظم را به‌خطاب سرافرازخان وعبدالرحیم پسر قاسم خان را به‌خطاب تربیت خانی سرافراز گردانیدم. روز سه‌شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که این قدر به پدر ماند کسی یاد ندارد. منجمان می گفتند که قدم او بر پدرش مبارك نیست، اما برشما مبارك است. آخرظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید. چو ازسن مذکور درگذشت دیده شد.

دربیست ویکم خان‌خانان متعهد صاف‌ساختن ولایت نظام‌الملکیه که‌ودرشتار شدن حضرت عرش‌آشیانی بعضی فتورها به‌آن راه یافته بودگردیده نوشته داد که اگر درعرض دوسال این خدمت با نصرام نرسانم، مجرم باشم مشروط باآنکه سوای لشکری که درآن صوبه تعیین‌اند دوازده هزار دیگرباده لك روپیه خزانه بهمراهی اومعین گردد. فرمودم که بزودی سامان‌لشکر وخزانه‌نموده اورا روانه سازند. دربیست وششم‌مخلصخان بخشی‌احدیان را به‌خدمت‌بخشیگری صوبه دکن سرافراز ساخته جای [۶۰ الف] او را به ابراهیم حسین پسر بحر عنایت‌نمودم.

درغره رجب پیشرو خان وکمال خان که ازبنده‌های روشناس مقرربودند وفات یافتند. پیشروخان را شاه طهماسب به‌عنوان غلامی به پدرکلان من داده بودند. سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش‌آشیانی‌چون به‌داروغگی ومهتری فراشخانه سرافرازگردیده خطاب‌پیشرو خانی یافت درین‌خدمت به نوعی ماهر بودکه‌گویا جامه‌ایست که برقامت قابلیت اودوخته‌اند. درسن نود سالگی ازجوانان چهارده ساله جلدتربود. سعادت خدمت پدرکلان من وپدر من و من دریافت، تا دم مرگ یك لمحه بی‌کیفیت شراب نبود.

آلوده شراب فغانی به‌خاک رفت آه ارملایکش کفن تازه بو کنند

(فغانی)

پانزده لك روپیه ازوماند. پسری درغایت ناقابلی دارد رعایت تام، بنابرحقوق خدمت پدرش مهتری نصف قراشخانه‌به‌او ونصف دیگر به تخماق خان مرحمت شد. کمال‌خان‌که از بنده‌های فدوی با اخلاص من بود از طایفه کلالان دهلی است بنابرظهور و دیانت وغـایت اعتماد او را پکاول‌بیگی ساختم. این‌چنین خدمتگاران بسیارکم بهم‌می‌رسند. دوپسرداشت‌بهر دوشفقت بسیارکردم اما مثل اوکجا.

در دوم ماه مذکورلعل کلاونت‌که ازخردی باز درخدمت پدر من‌کلان شده بود وهـر نقش وصوتی‌که به‌زبان و روش هندی می‌بستند و به‌اویاد می‌دادند در سن شصت وپنج‌سالگی بلکه هفتاد سالگی فوت‌کرد. یکی از کنیزان او در این قضیه افیون خـورده خود را هـلاك ساخت ازمسلمانان‌کم زنی چنین‌وفا بجا آورده باشد.

خواجه سرایان بنگاله: در هندوستان خصـوصاً در ولایت سلهت‌که از توابع بنگالـه است ازقدیم‌رسم‌شده بودکه رعایا ومردم‌آنجا بعضی ازفرزندان خود راخواجه سرا نموده و درعوض مال واجبی به‌حکام می‌دادند. و این رسم رفته رفته به‌دیگر ولایت نیز سرایت‌کـرده [۶۰ ب] هر سال چندیـن اطفال ضـایع و مقطـوع‌النسل می‌شدند و ایـن عمل‌رواج تمام یافته بود. در این ولا حکم‌کردم‌که من بعد هیچکس‌به‌این‌امرقبیح قیام و اقدام ننماید وخرید وفروخت خواجه سرایان خرد سال بالکل بـرطرف باشد. به اسلام خان وسایرحکام صـوبه بنگاله فرمانها صادرگشت‌که هرکس‌مرتکب این امر شود تنبیه وسیاست نمایند. خواجه‌سرای خردسال نزد هـرکس باشد بگیرند تا غـایت هیچکس ازسلاطین سابق این تـوفیق نیافتند. انشاالله تعالی در اندك فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مردود بـالکلیه برطـرف شود وهرگاه خرید و فروخت خواجه سرا منع شد، هیچکس به‌این‌فعل ناخـوش بی‌فایده اقـدام نخواهد نمود.

اسب سمندی ازجمله اسپان فرستاده شاه عباس کـه سرطویله اسپان خـاصه من بود، به خانخانان‌مرحمت‌کردم، آن‌قدرخوشحال شدکه به‌شرح راست‌نیاید. الحق‌به‌این کلانی‌وخوبی اسپی تاغایت به‌هندوستان نیامده است وفیل فتوحه راکه درجنگ بی‌بدل است با بیست‌زنجیر فیل دیگربه‌اوعنایت نمودم. چون کشن سنگه خالوی خرد خرم‌که بهمراهی مهابت خان تعیین بود، خدمات پسندیده به‌تقدیم رسانیده در جنگ مـردم را با زخم برچه به‌پـای او رسید. تا بیست‌کس نامی او به‌قتل‌آورده بود وقریب سه هزارکس را دستگیر ساخته به‌منصب دوهزاری

ذات وهزارسوارسرافرازشد. درچهاردهم ماه مذکورحکم کردم که میرزای‌غازی متوجه‌قندهار شود از اتفاقات حسنه‌به‌مجردآنکه میرزامشارالیه ازبهکر روانه ولایت مذکور می‌گردد. خبر فوت سردارخان که از ملازمان مقرب روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود و بـه تخته‌یك اشتهار داشت‌می‌رسد نصف منصب او را به‌فرزندان اومرحمت نمودم.

زیارت روضه منوره‌عرش آشیانی: روز دوشنبه‌هفدهم پیاده به‌قصد زیارت روضه‌منوره حضرت عرش‌آشیانی متوجه شدم. اگرمیسر می‌بسود این راه به‌مژه وبسر می‌پیمودم. حضرت والد بزرگوارم بجهت [۶۱ الف] ولادت من ازفتحپور به اجمیر که یکصد وبیست کـروه است پیاده به زیادت حضرت خواجه بزرگوارخواجه معین‌الدین چشتی متوجه‌گشته بـودند. اگر من به سر وچشم این راه بپیمایم هنوز چه‌کرده باشم. چون به‌سعادت زیارت مشرف‌شدم وعمارتی‌که برسر روضه منوره شده بود دیدم به‌نوعی‌که خاطرخواه من بود، بنظـر درنیامد. چراکه منظورآن بودکه روندهای عالم مثل این‌عمارت درمعموره دنیا نشان ندهند. چون در اثنای عمارت مذکور ازخسرو بیطالع این نوع امری به‌ظهورآمد وبالضروره روانه لاهـور گشتم معماران به سلیقه خود یك طوری ساخته بودند. آخرالامر بعضی تصرفات نموده شد و با آنکه مبلغ‌کلی صرف نموده سه چهار سال‌کارکرده بودند، فرمودم‌که دیگر باره معماران ماهر به‌اتفاق مردم‌صاحب وقوف بعضی‌جاها را به‌نوعی‌که قرار یابد بیندازند. رفته رفته‌عمارت عالی سامان پذیرگردید وباغی درغایت صفا بردورعمارت مقبره منوره تـرتیب یافت. دروازه درنهایت رفعت وعظمت مشتمل برمیناره‌ها ازسنگ سفید ساخته و پرداخته‌شد. مجملاً پـانزده لك روپیه‌که موازی پنجاه هزار تومان رایج ایران وپنجلك خانی مطابق زرتوران بوده‌باشد، خرج این عمارت عالی را به‌من شنوانیدند.

روزیکشنبه بیست وسیوم‌به‌خانه‌حکیم علی به تماشای حوضی که مثل‌آن درزمان‌حضرت عرش‌آشیانی درلاهور ساخته بود، با جمعی از مقـربان‌که آن حوض را ندیده بودند، رفتم. حوض مذکور شش‌گز درشش‌گز است، ودرپهلوی‌حوض خانه ساخته شده درغایت روشنی که راه به‌آن خانه هم از درون‌آب است وآب ازآن راه به‌درون درنمی‌آید، و ده دوازده‌کس در درآن خانه صحبت می‌توانستند داشت ازنقـد و جنس آنچه در وقت اوگنجید پیشکش‌نمود. بعد ازملاحظه خانه و درآمدن جمعی ازنزدیکان درآنجا حکیم را به‌منصب دو هزاری سرفراز ساخته، به دولت خانه معاودت نمودم.

روزیکشنبه چهاردهم شعبان‌خانخانان‌به‌عنایت‌کمر شمشیرمرصع وخلعت [۶۱ ب] وفیل خاصه سرافرازگردیده بخدمت دکن مرخص‌گشت و راجه سورجسنگه‌که از تعینات خـدمت

مذکور بود، به‌منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوارممتازشد. چون مکرر به‌عرض رسیدکه ازبرادران وملازمان مرتضی خـان آزاد به رعایا وسکنه احمدآباد گجـرات‌می‌رسد و ضبط خویشان ومـردم خود به‌واجبی نمی‌تواندکـرد، صوبه مذکور ازو تغییرنموده به‌اعظـم خان مرحمت فرمودم ومقررشدکه خود درملازمت‌بوده جهانگیر قلی‌خان پسر کـلان او به‌نیابت او روانه‌گجرات‌گردد. منصب جهانگیرقلی خان از اصل و اضافه سه هزار ذات و دوهزاروپانصد سوارمقررگردید وحکم شدکه به‌اتفاق موهنداس دیوان ومسعود بیگ همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را فیصل‌می‌داده باشند. موهنداس به‌منصب هشتصدی ذات وپانصد سوارمسعود بیگ‌به‌سیصدی ذات ویکصد وپنجاه سوار سرافـرازگردیدند ازبنده‌های حضـور تربیت خان به منصب هفتصدی ذات وچهارصد سوارونصرالله خان بهمین منصب ممتازگشتند. مهترخان‌که مجملی از احوال اونوشته شده درهمین روز وفات نمود وموئس خان پسر او را بـه منصب پانصدی ذات ویکصد وسی سوار سرافراز ساختم.

روزچهارشنبه‌چهاردهم ذی حجه خسرو را از دخترخان اعظم پسری متولد شد. نام او را بلند اختر نهادم. درششم ماه مذکور مقرب خان صورتی فرستاده‌که عقیده فرنگان این‌است که [۶۲ الف] این صورت شبیه حضرت صاحب قرانی است. در وقتی‌کـه ایلدرم با یـزید بدست لشکر فیروزی اثرایشان‌گرفتارآمد، نصرانی‌که درآن وقت حاکم استنبول بود، ایلچی با تحف وهدایا فرستاده اظهار اطاعت وبندگی نمود ومصوری که‌همراه ایلچی ساخته بودند، صورت‌آن حضرت را شبیه‌کشیده برده اگر این‌دعوی اصلی داشته باشد، هیچ تحفه پیش‌مـن بهتر ازاین نخواهد بود. چون به‌صورت وحلیه اولاد وفرزندان سلسله علیه‌آن حضرت‌مشابهتی ندارد، خاطر به‌راست بودن این تسلی نمی‌شود.

نوروز چهارم ازجلوس همایون

تحویل حضرت نیر اعظم فیض‌بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهـاردهم ذی حجه سنه ۱۰۱۷ هجری اتفاق افتاد ونوروزگیتی افروزبه‌مبارکی وفرخی‌آغازشد. روزجمعه۵محرم سنه ۱۰۱۸ هـ. ق حکیم علی وفات یافت. حکیم بی نظیری بود و ازعلوم عربیه نیز بهره تمام داشت. شرحی برقانون درعهد خلافت والد بزرگوارم تألیف نموده است. گـدش [۶۲ ب] برفهمش زیادتی داشت چنانچه صورت او برسیرت وکسبی برذاتی. مجملا بد باطن و شریر۔ النفس بود. دربیستم صفر میرزا برخوردار را به‌خطاب خـانعالم سرافرازساختم. ازنـواحی فتحپور هندوانه‌ای‌آوردندکه به‌این کلانی تا حال دیده‌نشده‌بود. فرمودم‌که به‌وزن درآوردند.

سی وسه سیر ونیم کشیده شد. روز دوشنبه نوزدهم ربیع‌الاول مجلس وزن قمری درخانه والد بزرگوارم ترتیب یافت. پاره ازان زر به عوراتی کـه دران روزجمع گشته بودند قسمت شد. چون ظاهرشدکه‌بجهت نظام وسرانجام‌مهمات صوبه دکن ضرور است‌که یکی از شاهزاده‌هارا روانه سازم بنابراین بخاطر رسیدکه فرزند پرویز را باید فرستاد. فرمودم که سامان فرستادن اونموده ساعت رخصت تعیین نمایند. مهابت خان راکه بخدمت سرداری لشکر رانای مقهور تعیین بود، به‌مصلحت بعضی خدمات حضور به درگاه طلبداشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگی سرافرازی ساخته به‌عوض اوتعیین نمودم و عبدالرزاق بخشی را فرستادم‌کـه به‌جمیع منصبداران آن لشکرحکم برساندکه ازگفته خان مـذکور بیرون نرفته شکـر وشکایت او را عظیم مؤثر شناسند. درچهارم جمادی‌الاول یکی ازبـزبانیان‌که قبیله مقرراند بـز خصی بنظر گذرانیدکه بطریق‌بزماده پستان داشت ومقداریك پیاله قهوه خوری هرروز شیرمی‌داد. چون شیر ازنعمتهای الهی است وماده پرورش بسیاری از حیوانات است. این امر غریب راشگون خوب دانستم. هشتم ماه مذکـور خرم پسرخان اعظم را بـه‌منصب دوهزاری ذات وهـزار و پانصدی سوار سرافرازساخته و دارائی ولایت سورتهه‌که به‌جون‌گده مشهور است فرستادم. حکیم صدرا را به‌منصب پانصدی ذات وسی سوارممتازساخته بـه‌خطاب مسیح‌الزمان نـامور گردانیدم. درشانزدهم کمر شمشیرمرصع به راجه‌مان سنگه فرستاده شد. دربیست و دوم بیست لك روپیه بجهت مددخرج لشکر [۴۲الف] دکن که‌بهمراهی فرزند پرویز تعیین‌یافته‌اند، از تحویل خزانچی علی‌حده نموده پنج‌لك روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقررگشت. روز چهارشنبه بیست وپنجم‌جهاندارکه قبل ازاین بهمراهی‌قطب‌الدین‌خان‌کوکه به ولایت بنگاله تعیین یـافته‌بود، آمده ملازمت نمود. به واقعی به‌من معلوم شدکه اومجذوب مادرزاد است.

چون خاطر متعلق به سامان دکن بود به‌تاریخ غره جمادی‌الاخـر امیرالامرا را نیز بـه خدمت مذکور تعیین نمودم و به‌عنایت خلعت و اسپ سرافرازگردید. کـرم چند پسر جگناته را به‌منصب دوهزاری ذات وهزار وپانصد سوارنواخته به‌همراهی فرزند پرویزمقررفـرمودم. درچهارم ماه سیصد وهفتاد نفرسوار احدی به‌کومك لشکر رانا به همراهی عبدالله خان مقرر گشتند. یك صد رأس اسپ نیز ازطوایل سرکارفرستاده شدکه بهرکس از منصبداران واحدی که صلاح داند، بدهد. درهفدهم یك قطعه لعل کـه قیمت‌آن شصت هزار روپیه بود به‌فـرزند پرویز عنایت‌کردم ویك قطعه دیگر با دومرواریدکه تخمیناً چهل هزار روپیه می‌ارزید به‌فرزند خرم مرحمت شد. روز دوشنبه بیست وهشتم جگناته‌به‌منصب پنجهزاری ذات و سه هزارسوار سرافرازگردید. دربیستم ماه‌رجب راجسنگه به‌منصب‌چهارهزاری ذات و سه‌هزارسوارسربلندی

یافت وبخدمت دکن مرخص گشت. روزپنجشنبه نهم شاهزاده شهریار ازگجرات آمده ملازمت نمود.

رخصت شدن پرویز به مهم دکن: روز سه‌شنبه چهاردهم فرزند پرویز را به‌خدمت تسخیر ملك دکن رخصت نمودم. خلعت و اسپ خاصه وکمر شمشیر وخنجرمرصع عنایت شد، وسرداران و امرائی که به‌همراهی اوتعیین یافته بودند به‌قدرمرتبه وحالت خود هریك به‌عنایت خلعت و اسپ وفیل وکمر وشمشیر وخنجرمرصع خوشدل وسرافراز گردیدند. هزارنفر احدی درملازمت پرویز به‌خدمت دکن تعیین نمودم. در همین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را درکوهستان وجاهای قلب تعاقب نموده[۶۳ ب] چند زنجیر فیل و اسباب اوبدست افتاد. چون شب درآمد جائی بتك پا بیرون برده بدر رفت. چون‌کار را بروتنگ ساخته‌ام عنقریب گرفتارخواهد گشت یا بقتل خواهد رسید. خان مذکور را به‌منصب‌پنجهزاری سرافرازساختم وتسبیح مروارید که به دوهزار روپیه می‌ارزید به‌پرویزعنایت شد. چون ولایت خاندیس وبرار به‌فرزند مشارالیه داده شده بود، قلعه اسیر را هم بدو مرحمت‌کردم و سیصد رأس اسپ به‌همراهی اومقررگشت‌که به احدیان ومنصبداران وهرکس که لایق عنایت باشد، بدهد. دربیست وششم سیفخان بارهه به‌منصب دوهزار وپانصدی ذات و هزار وسیصد وپنجاه سوار سرافرازگردید و به‌خدمت فوجداری سرکارحصارمقررگشت.

روز دوشنبه چهارم شعبان یك زنجیر فیل به وزیر خان عنایت شد. درجمعه بیست و دوم حکم فرمودم‌که بنگ وبوره‌که منشاء فسادهای کلی است، دربازارنفروشند وقمارخانه‌ها را برطرف سازند و درین باب تأکید تمام نمودم.

دربیست‌وپنجم شیری ازشیرخانه خاصه آوردند که به‌گاوجنگ اندازند، مردم‌بسیار بجهت تماشا ایستاده جماعه‌ازجوگیان هم بودند شیر به‌یکی ازجوگیان‌که برهنه‌بود، به‌طریق‌بازی نه‌از روی غضب متوجه شده او رابزمین انداخت و چنانچه به‌ماده خودجفت‌می‌شودبا همان‌طریق، بالای‌جولای برآمده جنبیدن‌گرفت روز دیگر هم‌همان‌طورحرکتی نموده‌چندنوبت این‌حرکت ازو به‌وقوع آمده. چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود وغرایب تمام داشت نوشته شد.

در دوم رمضان غیاثخان حسب‌الالتماس اسلام خان به‌منصب هزار وپانصدی و هشتصد سوار سرافرازگردید. فریدون خان برلاس را به‌منصب دوهزار وپانصدی ذات و دوهزارسوار ممتازساختم. هزارتولچه طلا ونقره وهزار روپیه درروزتحویل حضرت نیر اعظم به‌برج‌عقرب که به اصطلاح هندوان‌سنگرات می‌گویند تصدق نموده [۶۴ الف] شد. در دهم ماه مذکور فیلی به‌شاه بیگ خان یوزی مرحمت‌کردم. وسلام‌الله عرب‌که ازجوانان قرار داده عرب‌است، ازخویشان مبارك‌حاکم دزفول بنابر توهمی که ازشاه عباس درخاطر اوقرارگرفته بود، به

ملازمت من‌آمد. او را نواخته به‌منصب چهارصدی ذات ودویست‌سوار سرافرازساختم. مجدداً فوج دیگر که یکصد ونود وسه منصبدار وچهل وشش نفر احدی بودند ازعقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد وپنجاه رأس اسپ نیزحواله یکی ازبنده‌های درگاه شدکه به پرویز رساند.
در روزجمعه سیزدهم مضمونی به‌خاطر رسید و این غزل درسلك نظم درآمد. غزل:

۱ من چون‌کنم که تیر غمت برجگر رسد
تا چشم نارسیده دگر برد گر رسد
۲ مستانه میخرامی و مست تو عالمی
اسپند میکنم که مبادا نظر رسد
۳ ملهوش گشته‌ام که پویم ره وصال
فریاد از ان کنم که مبادا خبر رسد
۴ در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار
داد از چنین غمی که مرا سر بسر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر سر بنه
امید آنکه شعلهٔ نور اثر رسد

روزیکشنبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچق به‌خانه صبیه مظفر حسین میرزا پسرسلطان حسین میرزا بن بهرام میرزابن شاه اسمعیل صفوی که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستادم، وهفدهم ماه مبارك خان شیروانی به‌منصب هزاری ذات وسیصد سوار سرافراز گردید وپنجهزار روپیه نیزبه‌اومرحمت کردم وچهار هزار روپیه به‌حاجی‌بن اوزبك عنایت‌شد. دربیست و دوم یك قطعه لعل ویك‌دانه مروارید به‌شهریار شفقت کردم. یك‌لك روپیه مددخرج گویان به‌جماعه اویماقات‌که به‌خدمت دکن تعیین یافته بودند داده شد. دوهزار روپیه به فرخ بیگ مصور که از بی‌بدلان عصر است لطف نمودم. چهارهزار روپیه بجهت خرج بابا حسن ابدال فرستاده شد وهزار روپیه حواله ملاعلی احمد مهرکن و ملاروزبهان شیرازی نمودم‌که درعرس حضرت [۶۴ ب] شیخ سلیم به‌روضه ایشان صرف نمایند. یك فیل بـه محمد حسین کاتب وهزار روپیه به‌خواجه عبدالحق انصاری مرحمت‌شد. به دیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری ذات وسوار اعتبارنموده جاگیر تنخواه دهند. به‌برادر زاده باری چند قانونگوی سرکارآگره حکم کردم که هزارپیاده از زمینداران‌آگره سامان نموده وماهیانه قرار داده به‌دکن نزد پرویز برد وپنج لك روپیه دیگربجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت.

روزپنجشنبه چهارم شوال اسلام خان به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافراز گردید. ابوالبی اوزبك به‌منصب یك هزار وپانصدی و ظفرخان به‌منصب دوهزار وپانصدی امتیاز یافتند. دوهزار روپیه به بدیع‌الزمان میرزا پسر شاهرخ وهزار روپیه به‌تهیان مصرمرحمت شد وحکم کردکه نقاره به‌جمعی مرحمت شودکه پله منصب‌آنها سه هزاری وبالاتر ازآن رسیده باشد. پنجهزار روپیه دیگر از زر وزن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال وعماراتی‌که درآنجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شدکه اهتمام نموده پل وعمارات مذکور را درغایت استحکام به‌انصرام رساند.

وقوع خسوف ماه: روز دوشنبه سیزدهم چهارگهری از روزمانده ماه‌آغاز گرفتن نمود به‌مرتبه‌که تمامی جرم‌آن منخسف‌گشت. و تا پنج گهری شب‌گرفته بود. بجهت دفع نحوست آن خود را به‌طلا ونقره وپارچه وغله وزن نموده اقسام حیوانـات ازفیل و اسپ وغیره تصدق کردم. قیمت مجموع پانزده‌هزار روپیه شد. فرمودم‌که به مستحقان وفقرا قسمت نمودنـد. در بیست و پنجم دخرام چند بندیله به‌التماس پدر او به‌خدمت‌گاری خودگرفتم و به میرفـاضل برادر زاده میرشریف‌که به‌فوجداری قبوله وآن نواحی مقررشده بود یك فیل عنایت فرمودم وعنایت‌الله به‌خطاب‌عنایتخان سرافرازشد.

چهارشنبه غره ذی‌قعده باری‌چند به‌منصب پانصدی ذات وسیصد سوار ممتازگشت ویك قبضه کهپوه [۶۵ الف] مرصع به‌فرزند بابا خرم مرحمت شد. ملاحیاتی‌که پیش‌خـانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی‌که مشعر برانواع مرحمت وشفقت بود، پیغام داده بودم، آمـد و یك قطعه لعل و دومرواریدکه خانخانان بدست او فـرستاده بود وتخمیناً بیست هـزار روپیه قیمت داشت‌آورده گذرانید. میرجمال‌الدین حسین‌که دربرهانپور بود و به‌حضـور اوطلبداشته بودم‌آمده ملازمت کرد. دوهزار روپیه به‌شجاعت‌خان دکنی مرحمت شد. در ششم ماه مذکور پیش ازآنکه پرویز به‌برهانپور برسد، عرضداشت خانخانان و امرا رسید که دکنیان جمعیت نموده درمقام فسادانذ. چون معلوم شدکه با وجود تعیین پرویز ولشکری که درخدمت او رفته ومقررشده هنوز بمدد وکمك‌احتیاج دارند، به‌خاطرگذرانیدم‌که خود متوجه شوم و به‌عنایت الهی خاطر ازآن مهم جمع نمایم. در این اثنا عـرضداشت آصف خان هم‌آمد، کـه توجه حضرت بدین جانب لایق‌اقبال روز افزون است وعرضداشت عادل خان بیجاپوری رسیدکـه اگریکی ازمعتمدان‌درگاه باین‌طرف مقررشودکه ملتمسات ومستدعیات خود را باوبگویم تا او به‌عرض اشرف رساند امید هست‌که باعث صلاح حال این بنده‌ها گردد. بنابراین مقدمات با امرا و دولتخواهان‌کنکاش نمودم تا هرکسی را آنچه بخاطر رسیدبه‌عرض رساند. فرزندخان

جهان عرض کرد که با آنکه چندی از امرای معتبر بجهت تسخیر آن ملك مرخص شده باشند، توجه حضرت به‌نفس نفیس ضرور نیست. اگر حکم شود بنده هم به‌ملازمت شاهزاده پرویز برود. و این خدمت را درملازمت ایشان انشاالله به تقدیم رساند. همه دولتخواهان را این سخن معقول وپسندیده نمود. با آنکه هرگز جدائی او را بخاطر قرارنداده بودم، چون مهم کلانی بود، به‌ضرورت رضا دادم وفرمودم که بمجردآنکه مهمات‌آنجا صورت یابد، بیتوقف متوجه ملازمت شود و زیاده ازیك سال درآن حدود [۶۵ ب] نباشد.

روز سه‌شنبه هفتم ذی‌قعده اختیارساعت رخصت او بود، خلعت خاصه زر دوزی و اسپ خاصه با زین مرصع و کمرشمشیر مرصع وفیل خاصه عنایت فرمودم وتومان توغ هم مرحمت شد. وفدائی خان را که ازبنده‌های صاحب اخلاص است خلعت و اسپ ومدد خرج لطف نموده به‌منصب هزاری ذات وچهارصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم، وهمراه‌خان جهان تعیین نمودم که اگر کسی را نزد عادلخان حسب‌الالتماس او باید فرستاد، او راً روانه گرداند ولکوپندت که در زمان حضرت عرش‌آشیانی‌ازجانب عادلخان همراه پیشکش اوآمده بود، او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسپ وخلعت و زرعنایت کردم. و از امرا و لشکریان که همراه عبدالله خان به‌خدمت دفع رانای مقهورتعیین بودند، مثل راجه نرسنگه‌دیو وشجاعت خان و راجه بکرماجیت وغیره با چهار پنجهزار سوار به‌کومك فرزند خان جهان تعیین شدند ومعتمد خان را به‌قدغن‌فرستادم که آن مردم را سزا ولی کرده دراجین به‌خان‌جهان همراه سازد، و ازمردم درخانه شش هزار هفت هزارسوارمثل یوسف خان بارهه وحاجی بی- اوزبك وسلام‌الله عرب برادرزاده مبارك‌عرب که ولایت‌حویزه و دزفول وآن نواحی درتصرف دارد و دیگرنزدیکان ومنصبداران همراه اوساختم و در وقت رخصت هریك را به‌اضافه منصب وخلعت ومدد خرج سرافرازنمودم ومحمد بیك را بخشی لشکرساخته ده لك روپیه مقررساختم که همراه سازند. به پرویز اسپ خاصه و به‌خانخانان و دیگر امرا و بنده‌های که تعیین‌یافته آن صوبه بودند، خلعتها مرحمت نموده فرستادم. وبعد از اتمام این امور به‌قصد شکارازشهر برآمدم وهزار روپیه به‌میرعلی اکبر عنایت شد. چون فصل رسیده بود، به‌ملاحظه آنکه مبادا ازعبور لشکر نقصانی به‌مزروعات رعایابرسد وبا وجودآنکه قوریساول را با جمعی ازاحدیان [۶۶ الف] بجهت ضبط زراعت تعیین نموده بودم چندی را حکم فرمودم که منزل به‌منزل ملاحظه پایمالی نموده عرض نقصانی که به زراعتها برسد به رعایا زرمی‌داده‌باشند و دوهزار روپیه به‌دختر خانخانان کوچ دانیال وهزار روپیه به عبدالرحیم خر مدد خرج گویان وهزار روپیه به‌قباجای دکنی مرحمت نمودم. در دوازدهم خنجر خان برادرعبدالله خان از اصل و

اضافه به‌منصب هزاری ذات و پانصد سوار و بهادرخان بـرادر دیگر به‌منصب ششصدی ذات و سیصد سوار سرافرازگشتند درین روز دوآهوی شاخدار و یك آهوی ماده شکار شد. درسیزدهم یك اسپ خاصه برخان جهان مرحمت نموده فرستادم بدیع‌الزمان پسرمیرزا شاهـرخ را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته پنجهزار روپیه مدد خرج عنایت کـردم و همراهی خانجهان به‌خدمت دکن رخصت شد. دراین روز دوآهوی نروسه آهوی ماده شکار شد. چهارشنبه دهم یك نیله‌گاو ماده و یك چهکاره به‌بندوق زده‌شد. درهفدهم قطعه لعل و یك دانه مروارید جهانگیر قلی‌خان ازگجرات و افیون دان مرصع‌کاری که مقرب خـان از بندر کهنبایت فرستاده بود به‌نظر گذشت.

بیستم ماه یك ماده شیر و یك نیله‌گاو به‌بندوق زده شد. دوبچه همراه ماده شیر بودنـد بجهت انبوهی‌جنگل و بسیاری درخت ازنظر ناپدیدگشتند. حکم شدکه تفحص نموده بدست درآورنـد. چون به‌منزل رسیدم یکـی ازشیربچهـا را فرزندم خرم آورده از نظرگـذرانید و روز دوم مهابت خان بچه دیگر گرفته حاضر ساخت بیست و دوم در وقتی کـه نیله‌گاوی را به‌قابوی زدن نزدیك ساخته بودم ناگاه جلوداری و دو کهارظاهرشدند و نیله‌گـاو رم خورده بدر رفت. ازغایت اعتراض فرمودم که جلودار را همانجا کشته پاهای‌کهاران بریده بـرخر سوارساخته‌گرد اردو بگردانند تا دیگری این جرأت نکند. بعد ازآن شکارکنان براسپ شکار بازو جره کرده به‌منزل‌آمدم. روز دیگر نیله‌گاوکلانی را به‌قراولی اسکندریان به‌بندوق زدم و او را به‌منصب ششصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم [۶۶ ب]. روز جمعه بیست وچهارم صفدرخان که ازصوبه بهارآمده بود به سعادت کورنش سربلندی یـافت. یکصد مهر نذر و یك قبضه شمشیر و پنج فیل‌ازپیشکش‌گذرانید. فیل نرمقبول افتاد. درهمین‌روز یادگارخواجه سمرقندی ازبلخ آمده ملازمت نمود و یکجلد مرقع و چند رأس اسپ بادیگـر تحف پیشکش‌گذرانید و به‌خلعت امتیازیافت.

روزچهارشنبه ششم معزالملك که ازخدمت بخشیگری لشکر رانـای مقهور تغییر یـافته بود بیمار وخراب آمده ملازمت نمود درچهاردهم ماه مذکور عبدالـرحیم خر را با وجـود تقصیرات‌کلی‌گناههای او را عفوفرموده به‌منصب یـوزباشی و بیست سوار سرافـرازساختم و فرمودم‌که کشمیر رفته به اتفاق‌آنجا محله مردم قلیج خان را وسایر جـاگیرداران و اویماقات نوکروغیرنوکر دیده طومار واقعی‌به‌درگاه آورد. کشورخان ولدقطب‌الدین‌خان‌ازقلعه رهتاس آمده سعادت خدمت وکورنش دریافت.

نوروز پنجم ازجلوس همایون

روزیکشنبه بیست وچهارم بعد از دوپهر و سه‌گهری حضرت نیر اعظم بـه‌برج حمل که خانه شرف و سعادت است، تحویل نمودند. در این ساعت فیض بخش در مقام ناگ تهل که ازمواضع پرگه باری بوده باشد، مجلس نوروزی ترتیب داده به‌سنت پدربزرگوارم، بر تخت جلوس نمودم. صباح آن روز نوروز عالم افروزبود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس درهمین‌مقام بارعام داده جمیع بنده‌ها و امرای‌درگاه به‌سعادت‌کورنش وتسلیم مبارکباد سرافـراز گشتند. پیشکشی بعضی امـرا ازنظرگذشت، خان اعظم یك دانه مروارید که چهار هزار روپیه قیمت شده بودگذرانید. ومیران صـدرجهان بیست وهشت دست جـانور شکاری از بازو وجره با دیگرتحف به‌نظرگذرانید. مهابت خان دوصندوق چه‌کار فرنگ که اطراف آن را به‌تختهای بلور وصدف ترتیب داده بودند هرچه در درون آن نهاده می‌شد، ازبیرون به نوعی می‌نمود که گویا هیچ جایی نیست پیشکش نمود. کشورخان بیست و دو زنجیر فیل از نر وماده پیشکش‌گذرانید. همچنین هرکس ازبنده‌های درگاه [۶۷ الف] تحفه وپیشکش کـه داشتند گذرانیدند. نصرالله پسر فتح‌الله شربتچی به‌تحویلداری پیشکش مقررگشت. سارنگ‌ـ دیو که به بردن فرامین به‌لشکر ظفر اثر دکن تعیین یافته بود، بجهت پرویز و هریك ازامـرا تبرك خاصه سرافراز ساختم. به‌شیخ حسام‌الدین ولد غازی خان بدخشی که طریقه درویشی و گوشه نشیی اختیار نموده هزار روپیه وخرجی سال شفقت نمودم. روز دیگرنوروز به قصـد شکارشیر سوارشدم سه شیر دو نر ویك ماده شکارشد. به احدیانی که آثارجلادت ظاهرنموده به‌شیر درآمده بودند، انعامها داده به‌زیادتی ماهانه سرافرازساختم. به‌تاریخ بیست وششم‌مـاه مذکور اکثر روزها به‌شکار نیله گاوهامشغولی داشتم. چون هوارو به‌گرمی نهاد وساعت‌داخل شدن‌آگره نزدیك رسید به‌جانب روپ باس توجه نموده چند روز دیگـر درآن نواحی شکار آهو نمودم.

روزشنبه‌غره محرم سنه‌هزارونوزده روپ خاص که روپ باس‌آبادان کرده‌است پیشکشی که ترتیب داده بود، به‌نظرگذرانید. آنچه خوش‌آمد، درجه قبول یافته تتمه به‌انعام او مقـرر گشت. درهمین‌ایام با یزیدمنگلی وبرادران اوکه ازصوبه‌بنگاله‌آمده بودند، به‌سعادت‌کورنش سرافرازگشتند. سیدآدم ولد سیدقاسم بارهه نیز از احمدآبادگجرات‌آمده بود، بدین سعادت امتیازیافت ویك‌زنجیرفیل‌پیشکش گذرانید. فوجداری صوبه ملتان ازتغییر تاجخان به‌ابولبی اوزبك‌مرحمت‌شد. دوشنبه‌سیوم نزول‌اجلال درباغ منداکرکه‌درنزدیکی‌شهراست‌واقع[۶۷ب] شد. صباح‌آن ساعت دخول شهربود. بعد ازگذشتن یك پهر و دوگهری سوارشدم. تا ابتدای

معموره بر اسپ سواری نموده چون سوار شهر ظاهرگشت، بجهت‌آنکه ازخلایق از دور و نزدیك دید سواری فیل اختیارنمودم و از دوطرف راه زرافشانده بعد از دوپهر در وقتی که منجمان اختیارنموده بودند به‌مبارکی وخرمی به دولتخانه همایون داخل‌گشتم. بنابررسم مقرر ایام نوروزفرموده بودم‌که دولتخانه را آئین بسته بارگاهی‌آسمان تمثال ایستاده کرده بودند. بعد از ملاحظه آئین خواجه جهان پیشکشی‌که ترتیب داده بود، ازنظر اشرف گذرانید. آنچه از هرقسم و هرجنس خواه جواهر وخواه اقمشه وامتعه پسند خاطر به‌گزین‌گردید، قبول فرموده تتمه را به‌انعام اومقررساختم، به‌مشرفان شکارفرموده بودم‌که مجموع جانورانی که از روزآمدن تا تاریخ دخول شهر شکارشده باشد، معروضدارند. به‌دین موجب به‌عرض رسانیدندکه درمدت پنجاه وشش روزیك هزار وسیصد وشصت و دوجانورجاندار ازپرنده و وچرنده شکارشده بود. هفت عدد شیر، نیله گاو نر وماده هفتاد راس‌آهوی سیاه پنجاه ویك راس، سایرجانوران ازماده‌آهو وقره قویروغ وغیره هشتاد و دو راس، کلنگ سیاه وطاوس و سرخاب وسایرجانوران پرنده یك صد وبیست ونه قطعه شکارماهی یك هزار وبیست وسه‌عدد.

روزجمعه‌هفتم مقرب‌خان ازبندر کهمبایت وسورت‌آمده سعادت‌ملازمت دریافت. جواهر ومرصع‌آلات وظرفها وآلات طلا ونقره به‌کار فرنگ و دیگر نفایس وتحفهای غیر [۱۶۸الف] مکررآورد، وغلام حبشی و اسپان عربی و ازهرقسم چیزی‌که به‌خاطر رسیدآورده بود. چنانچه درعرض دونیم ماه تحفهای او ازنظر گذشت و اکثر مرضی خاطر ما گردید. درین روزصفدر-خان‌که به‌منصب هزاری وپانصد سوار سرافرازبود، زیادتی منصب‌که پانصدی ذات و دویست سواربا شد ممتازگشته به‌عنایت علم سربلندی یافت و به‌جاگیر سابق خود مرخص‌گردید. و به کشورخان وفریدون خان برلاس نیزعلم مرحمت شد. ویك زنجیر فیل فوج بجهت افضل‌خان به حواله پشوتن پسر اوشدکه به‌پدرخود ببرد. به‌خواجه حسین‌که ازنبایرخواجه معین‌الدین چشتی است به میعاد همه ساله هزار وپانصد روپیه عنایت نمودم یوسف و زلیخای به‌خط ملا میرعلی مصور ومذهب جلد طلا به‌غایت تکلف وصفا که هزار مهرقیمت دارد، خان خانان پیشکش فرستاده بود، معصوم وکیل او آورده‌گذرانید. تا روزشرف‌که انتهای صحبت نوروز است، هرروز پیشکش چندی از امرا وبنده‌های درگاه به‌نظرگذشت و از نفایس پیشکش هر-کس‌آنچه پسند خاطر می‌افتاد، قبول نموده تتمه را باز می‌دادند. روزپنجشنبه‌سیزدهم مطابق نوزدهم فروردین ماه روزشرف‌که روزخرمی وخوشحالی حضرت نیر اعظم بود فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضرسازند و به‌امرا وسایربنده‌ها حکم شدکه هر کس، بخواهش طبیعت خود هرچه می‌خواسته باشد اختیارنماید اکثری شراب وچندی مفرح

وبعضی‌ازافیونیات آنچه‌خواستند خوردندومجلس‌شگفته‌گشت. دیگر جهانگیرقلی‌خان‌ازگجرات یك تخت نقره منبت‌مصوربه‌روش وساخت تازه‌پیشکش فرستاده بود، به‌نظرگذشت به‌مهاستگه تیزعلم شفقت شد. در ابتدای جلوس مکرر[۶۸ب]حکم کرده بودم که‌من‌بعد هیچکس خواجه سرانکند وخرید وفروخت نشود و هسرکس که مرتکب این عمل گردد گناهکار باشد، دربنولا افضلخان چندی ازآن‌بدکاران را ازصوبه بهارفرستاد، که بـدین عمل شنیع قیام‌می‌نموده‌اند آن بیعاقبتان را فرمودم که حبس مؤبد نموده نگاهدارند.

در شب پنجشنبه دوازدهم امرعجیب وقضیه غریب روی داد جمعی از قوالان در حضور سرود می‌گفتند وسید شاه بروش تقلید سماع می‌نمود. و این بیت امیرخسرو که: بیت

هرقوم راست راهی دینی و قبله گاهی
ما قبله راست کردیم برسمت کج کلاهی

میان خانه این سروده بود. من حقیقت این بیت را تفحص می‌نمودم. ملاعلی مهرکن که درفن خود ازبی نظیران عصر وعهد بود ونسبت خلیفه وخدمتکاری قدیم داشت، و درایام خردسالی‌ها که سبق‌پیش پدرم او می‌خواندم، پیش‌آمده چنین نقل کرد، که ازپدرخودشنیده‌ام، که روزی شیخ نظام اولیا کلاهی برگوشه سرنهاده درکنارآب جون بالای پشت بامی‌تماشای عبادت وپرستش هندوان‌می‌نمودند دراین اثنا میرخسروظاهر می‌شود شیخ بدیشان متوجه شده می‌فرمایند که‌این جماعت رامی‌بینی؟ و این مصراع را برزبان جاری می‌سازند. ع

هرقوم راست راهی دینی وقبله‌گاهی

میربی تامل از روی نیازمندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را که: ع

ما قبله راست کردیم برسمت کج کلاهی

می‌خوانند. ملای مشارالیه چون سخن را بدینجا رسانید وکلمه‌آخرمصرع ثانی راکه برسمت کج کلاهی برزبانش جاری شد، حال براو متغیر گشته بیخود افتاد ومسرا از افتادن اووحشتی عظیم شده برسر اوحاضر شدم اکثری را مظنه شد که مگر صرع حادث‌گشته است. اطبائی که درخدمت‌حاضر بودند، مضطربانه پی‌تشخیص مرض و دیدن نبض وحاضرساختن دوا شده هر۔ چند دست وپا زدند بحال نیامد. اوخود درمرتبه اول که افتاده بوده است جـان‌بجان‌آفـرین تسلیم نموده. چون بدن فی‌الجمله حرارتی داشت، گمان می‌بردند که شاید جانی باقی بوده باشد بعد از اندك زمانی ظاهرشد که کار ازکارگذشته وفرو رفته است. او را ازمجلس مرده برداشته بمنزل ومقامش بردند. این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بـود. مبلغی بجهت کفن و دفن او به‌فرزندانش فرستادم وصباح آن او را به دهلی‌نقل نموده به‌گورخانه‌آبا واجـدادش

مدفون ساختند.

روزجمعه بیست ویکم کشور خان که به‌منصب هزاروپانصدی سرافراز بود، به دوهزاری ذات وسوار سرافرازگردید و به‌عنایت اسپ عراقی ازطویله خاصه وخلعت و فیل خاصه بنام بخت جیت نوازش‌یافته به‌خدمت فوجداری ملك اوده وتنبیه وتأدیب متمردان‌آن حدودمرخص گشت. بایزید منگلی به‌خلعت واسپ ممتازگردیده با برادران به‌همراهی کشور حکم‌شد. فیلی ازحلقه خاصه عالم‌کمان نام به‌حبیب‌الله حواله‌نموده‌جهت راجه‌مان سنگه عنایت کرده‌فرستادم. به‌کیشوداس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت‌کرده شد. به‌عرب خان جاگیرداد جلال‌آباد فیل شفقت شد. دراین ایام افتخارخان فیل نادری از بنگاله پیشکش فرستاده بود. چون پسند خاطر من‌گشت داخل فیلان خاصه نمودم. احمد بیگ خان که به‌سرداری لشکر بنگش معین است بنابر نیکو خدمتیها با فرزندان به اضافهای منصب سرافراز گشتند. منصب خاصه او دوهزار ذات [۶۹ ب] وپانصد سوار بود پانصدی دیگر بر ذات او اضافه مرحمت شد. تختی طلای مرصع‌کاری بجهت پرویز وسرپیچ که به‌لعل ومروارید ترتیب‌یافته بود، به‌بیست ویك هزار روپیه قیمت شد، بجهت خان جهان‌به‌دست حبیب پسرسربراه خان به‌برهانپورعنایت کرده‌فرستادم. درین روزها ظاهرشدکه کوکب پسر قمرخان به‌سنیاسی آشنائی پیدا کرده و رفته رفته سخنان اوکه تمام‌کفر و زندقه است، درمذاق این جاهل جا کرده. عبداللطیف پسر نقیب خان‌وشریف عمزاده‌های خود را درین ضلالت با خود شریك ساخته بوده است. چون این معنی شگافته شد به‌مجرد اندك نرسانیدن مقدمه چند خودها مذکور ساختند که ذکر آن کراهیت تمام داشت. تأدیب وتنبیه آن را لازم دانسته‌کوکب وشریف را بعد از شلاق به‌قید مؤبد محبوس‌ساختم وعبداللطیف را یکصد دره جد فرمودم‌که درحضور زدند. این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بود تا دیگرجاهلان امثال این امورهوس نکنند.

روز دوشنبه بیست وچهارم معظم‌خان به‌دهلی‌مرخص شد تا متمردان ومفسدان‌آن‌نواحی را گوشمال دهد. به شجاعت خان دکنی دوهزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درمن را که بجهت بردن‌فرامین به‌بنگاله ومرحمتهایی‌که بهریك از امرای‌آن صوبه واقع شده بود، حکم کرده بودم مرخص‌ساختم. اسلام خان را نظر برترددات وخدمات شایسته، به‌منصب پنجهزاری ذات وسواروخلعت خاصه سرافرازساختم و به‌کشورخان نیزخلعت خاصه و به‌راجه‌کلیان [۷۰ الف] اسپ عراقی وهمچنین به‌سایرامرا به‌بعضی خلعت خاصه وبه بعضی اسپ مرحمت‌نمودم. فریدون برلاس‌که به‌منصب هزار وپانصدی ذات وهزار سیصد سوارسرافراز بود، به‌دوهزاری ذات وپانصد سوارممتازگردید.

درشب دوشنبه غره ماه صفر بنا بر غفلت خدمتگاران آتش عظیم درخانه‌خواجه ابوالحسن افتادتا خبردارشدن وفرونشانیدن آتش اسباب واشیای بسیارسوخته شد. بنا برتسلی خاطرخواجه تدارك زیانی که به‌او رسیده بود، چهل هزار روپیه بدو مرحمت نمودم و به سیفخان بارهه که برداشته ونواخته من بودعلم‌مرحمت نمودم. معزالملك را که به دیوانی کابل تعیین یافته بود، دوصدی ذات وهفتاد وپنج سوار برمنصب سابق اوکه هزاری ذات و دویست وبیست وپنج سوار بوده افزوده مرخص‌ساختم. روز دیگر پهول‌کتاره مرصع به‌جواهر قیمتی به‌خان جهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم.

شکایت بیوه‌زنی علیه مقرب‌خان: چون بیوه زنی ازمقرب خان شکوه نمودکه دختر مرا دربندر کهمبایت به زور کشیده‌گرفته بودبعد ازمدتی که درمنزل خود نگاهداشت‌چون‌طلب دختر نمودم، چنین‌گفت که به‌اجل‌موعود مرده، بنا براین فرمودم که این‌قضیه را تفحص نمایند. بعد ازجستجوی‌بسیار شخصی‌را ازملازمان او که باعث وبانی این تعدی او بوده سیاست رسانیدم ونصف منصب مقرب‌خان کم نموده، به‌این ضعیفه ستم رسیده ملد معاش وخرجی راه مرحمت کردم. چون در روزیکشنبه هفتم ماه قران نحسین واقع شده بود تصدقات ازطلا و نقره وسایرفلزات واقسام حبوبات به‌فقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر ممالك محروسه تقسیم نمایند. شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی وشیخ مصطفی را که به عنوان درویشی وکیفیت وحالت فقرمشهور ومعروف بودند، طلبیده [۷۰ ب] صحبت داشته شد. رفته رفته مجلس بسماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد. خالی از کیفیت وحالت نبودند... بعد از اتمام صحبت به‌هریك زرها داده مرخص ساختم.. چون مقررمیرزا غازی بیگ ترخان بجهت سامان‌آذوقه قندهار و ماهیانه برق اندازان قلعه مذکور عرضداشت نموده بود، فرمودم که دو لك روپیه ازخزانه لاهور روانه قندهار سازند. به تاریخ نوزدهم ماه اردی‌بهشت سنه پنجم جلوس مطابق چهارم صفر در پتنه‌که حاکم نشین صوبه بهار است امری غریب وحادثه‌عجیب روی‌داد، وافضلخان‌حاکم‌صوبه مذکور به‌گور کپور که‌به‌تازگی‌به‌جاگیر اومقرر گشته‌بود وازپتنه تاآنجا شصت کروه‌مسافت است، متوجه می‌شود، وقلعه وشهررا به‌شیخ بنارسی وغیاث‌زینخانی دیوان‌آنصوبه وجمعی از دیگرمنصبداران‌می‌سپارد و به‌گمان‌آنکه درین حدود غنیم نیست‌خاطر ازمحافظت قلعه وشهر چنانچه باید جمع نمی‌سازد وبحسب اتفاق درهمین ایام قطب نامی مجهولی ازمردم او چه که خلقت‌سراورشته فتنه وفساد بود به درویشان لباس به ولایت اجینه‌که درنواحی پتنه واقع است درمی‌آید و بمردم‌آنجا که از مفسدان مقررند، آشنایی پیدا کرده اظهارمی‌کندکه من خسروام‌که ازبندیخانه گریخته خود را بدین‌حدود رسانیده‌ام، اگر بمن

همراهی نموده درمقام امداد و اعانت شوید بعد ازآنکه کاری سرانجام یابد مدار دولت من برشمایان خواهد بود. مجملاً بدین کلمات ابله فریب آن‌گول طبیعتان را با خود متفق‌ساخته، مشخص آنهامی‌سازدکه من خسروام و اطراف چشم خود راکه در وقتی از اوقات داغ کرده بود وعلامت آن‌به‌نظر می‌آمده است بدان‌گمراهان می‌نموده ومی‌گفته‌که دربندیخانه‌کتوری بر چشم من بسته بودند، این علامت‌آن است [۷۱ الف] وبدین تزویر وفریب، جمعی ازسوار وپیاده برسر او جمع می‌شوند وخبریافته بودندکه افضل‌خان درپتنه نیست این معنی را فتوری عظیم دانسته ایلغارمی‌نماید و دوسه ساعت از روزیکشنبه‌گذشته خود را به‌شهر می‌رساند و به هیچ‌چیزمقید نشده روبه‌قلعه می کند وشیخ بنارسی که درقلعه بود، خبر یافته مضطربانه خود را به‌درقلعه‌می‌رساند وغنیم که درجلو ریز می‌آمده، فرصت‌آن‌نمی‌دهدکه دروازه قلعه را ببندند وبه‌اتفاق غیاث ازراه کهرکی خودرا به‌کنارآب می‌رساند وکشتی به‌دست آورده قصد آن می‌کند که خودرا به‌افضلخان رساند.آن‌مفسدان به‌خاطر جمع به‌قلعه درآمده اموال و اسباب افضل‌خان را باخزانه‌پادشاهی به تصرف درمی‌آورند. جمعی‌ازبیدولتان واقعه‌طلب‌که درشهر ونواحی بودند، به سراوجمع‌می‌شوند. این خبر درگورکپور به‌افضل‌خان می‌رسد وشیخ بنارسی وغیاث‌هم ازراه‌آب خودرا می‌رسانند وکتابات ازشهر می‌آیدکه این بدبختی که‌خود را خسرو می‌گوید، به تحقیق‌خسرو نیست.افضل‌خان تکیه به‌فضل وکرم الهی وبدولت واقبال مانموده، بیتوقف برسرآن مفسدان روانه می‌گردد، ودرعرض پنجروز خودرا به حوالی پتنه می‌رساند. چون خبرآمدن اوبه آن‌حرامزاده ومفسدان می‌رسد قلعه‌را به‌یکی ازمعتمدان خود می‌سپارد وسوار وپیاده خودرا توزوك نموده‌چهار کروه ازشهر به‌استقبال برمی‌آیند، ودرکنار آب‌پن‌پن جنگ می‌شود وبه اندك زد وخوردی سلك جمعیت آن تیره روزگاران ازهم‌پاشیده متفرق می‌گردند. واز غایت اضطراب دیگرباره آن بخت‌برگشته باچندی به‌قلعه درمی‌آید و افضل‌خان سردرپی‌اونهاده امان‌نمی‌دهد که درقلعه را توانند بست مضطربانه به‌خانهٔ افضل‌خان درآمده آن‌خانه‌را قایم‌می‌سازد وتاسه‌پهر درآنخانه بوده زدوخورد می‌نماید وتخمینا سی کس‌را به‌زخم ضایع‌می‌سازد وبعدازآنکه همراهان اوبه‌جهنم می‌روند وخود عاجز وزبون می‌شود به‌امان برآمده افضل‌خان‌را می‌بیند. به‌جهت‌تسکین این ماده فساد افضل‌خان درهمان‌روز اورا به‌قصاص رسانیده چندی [۷۱ب] از همراهان اورا که زنده به‌دست‌درآمده‌بودند، مقید می‌سازد. این‌اخبار متعاقب یکدیگر به‌مسامع جلال می‌رسد شیخ‌بنارسی وغیاث‌زین‌خانی ودیگر منصبدارانی که درحفظ وحراست شهروقلعه تقصیرنموده‌بودند، به آگره‌طلب داشتم وفرمودم که همه را سروریش تراشیده ومعجرپوشانیده وبرخر سوارکرده برگرد شهر وبازار

گردانیده‌اند تا باعث تنبیه دیگران گردد.

چون درین ایام عرایض پرویز و امرای تعینات دکن و دولتخواهان آنجا متعاقب یکدیگر رسید که عادل‌خان بیجاپوری التماس واستدعا دارد که میرجمال‌الدین حسین انجو را که مجموع دنیاداران دکن برقول وفعل او اعتماد تمام دارند نزد او فرستند تا به‌آن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دورسازد. ومعامله آنجا را حسب‌الاستصواب عادلخان کـه طریقه دولتخواهی وبندگی اختیار نموده صورت‌پسندیده دهد و به‌همه‌جهتی تفرقه و وحشت‌را از خاطر اودورساخته ودلاسای اونموده، از الطاف وعنایت‌پادشاهی اورا امیدوار سازد. بنابر حصول‌این‌مدعا میرمومی‌الیه‌را به‌تاریخ‌شانزدهم ماه‌مذکور مرخص ساخته ده‌هزار روپیه‌انعام مرحمت نمودم وبرمنصب سابق قاسم‌خان‌که هزاری‌ذات وپانصدسوار بود، به‌جهت آنکه به کمك‌برادرخود اسلام‌خان‌روانه بنگاله‌گردد، پانصدی‌ذات وسوارافزودم. درهمین‌ایام به‌جهت تنبیه وتأدیب بکرماجیت زمیندار ولایت‌ماندهو که قدم از دایره اطاعت وبندگی کشیده‌است مهاسنگه پسرزاده راجه‌مان‌سنگه را تعیین‌نمودم‌که هم به‌دفع متمردان آن سرزمین قیام واقدام نموده‌هم محال‌جاگیر راجه را که درآن‌نواحی واقع است، عمل‌نماید. روزهشتم ماه مذکور فیلی‌را به‌شجاعت‌خان دکنی‌مرحمت‌نمودم.

چون‌حاکم جلال‌آباد از خرابی قلعه آنجا عرضداشت نموده بود، حکم‌نمودم که از خزانه لاهور آنچه به‌جهت تعمیر قلعه مذکور درکار باشد برده صرف‌نمایند افتخارخان در بنگاله خدمات [۱۷۲الف] پسندیده‌به‌تقدیم رسانیده بود، حسب‌الالتماس صاحب‌صوبـه آنجا پانصدی‌برمنصب‌سابق‌اوکه هزاروپانصدی‌بود اضافه‌نمودم. به‌تاریخ بیست‌وهشتم عرضداشت عبدالله‌خان فیروز جنگ مشتمل برسفارش بعضی‌بنده‌های کارطلب که به‌همراهی اوبـه دفع امرای مقهور مردود تعیین بودند، به‌عرض رسید. چون‌ازهمه‌بیشتر اظهار خدمتگاری وکـار طلبی غزنین‌خان جالوری‌نموده‌بود برمنصب‌سابق اوکه هزاروپانصدی‌ذات وسیصد سوار بود پانصدی‌ذات وچهارصدسوار افزودم و همچنین درخور خدمت هریك ازآن‌بنده‌ها به زیادتی منصب سرافراز گردیدند. دولت‌خان‌که به‌جهت‌آوردن تخت‌سنگ‌سیاه قبل‌ازاین بـه‌الله‌آباد مرخص‌گشته‌بود، روزچهارشنبه چهارم‌ماه‌مهرآمده ملازمت‌کرد وآن‌تخت‌را صحیح‌وسالم‌آورد الحق عجایب تخته‌سنگیست از غایت سیاهی وبراقی بسیار برآنند کـه ازقسم سنگ‌محـك بوده باشد. طول‌آن چهارذرع‌ونیم‌پا کم وعرض‌آن‌دو ذرع‌ونیم ویك‌طسو و حجم آن سه‌طسو بوده‌باشد. اطراف آنرا به سنگتراشان‌ماهر فرموده‌ام که ابیات مناسب نقش‌کرده‌اند وپایها هم ازآن‌قسم سنگ‌براق نصب‌نموده‌اند. اکثراوقات برآن‌تخت می‌نشینم. عبدالسبحان به‌جهت

بعضی تقصیرات دربندخانه مقید بود. چون برادر اوخان عالم‌ضامن ومتعهد کاراوشد، اورا ازقید برآورده به‌منصب‌هزاری ذات وچهارصدسوار سرافراز ساختم و به فوجداری‌صوبه‌الله‌آباد تعیین‌یافته جاگیر قاسم‌خان برادر اسلام‌خان را بدو مرحمت‌کردم، و تربیت‌خان را به فوجداری سرکار الور فرستادم. به تاریخ دوازدهم ماه‌مذکور عرضداشت‌خان جهان به عرض رسید که خانخانان حسب‌الحکم به‌رفاقت‌مهابتخان روانه درگاه گشت ومیرجمال‌الدین حسین که به‌رفتن بیجاپور ازدرگاه تعیین‌یافته‌بود ازبرهانپور به‌همراهی وکلای عادلخان‌متوجه بیجاپورشد. درتاریخ بیست‌ویکم ماه‌مذکور مرتضی‌خان به‌صاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالك محروسه است سرافراز ساخته. شال‌خاصه مرحمت فرمودم تاجخان [۷۲ب]را که درصوبه ملتان‌بود، به‌دارای کابل تعیین‌فرموده برمنصب سابق‌اوکه سه‌هزاری‌ذات وهزارو پانصد سوار بود، پانصد سوار دیگر افزودم. حسب‌الالتماس عبدالله‌خان فیروز جنگ پسر راناشنکر نیز به‌اضافه‌منصب سرافراز گشت. مهابت‌خان که قبل‌ازین به‌جهت تحقیق جمعیت امرای تعینات دکن وآوردن خانخانان به‌برهانپور مرخص گشته‌بود، چون به‌نواحی آگره رسید خانخانان را درچند منزل شهرگذاشته خود پیشتر آمد وبه‌سعادت کورنش وآستانبوسی سرافرازگشت وبعدازچندروز به‌تاریخ‌دوم آبان خانخانان آمده ملازمت کرد. چون درباب‌او اکثر دولتخواهان مقدمات واقع وغیرواقع ازروی‌فهمیدگی خود عرضداشت نموده‌بودند، خاطرازو منحرف گشته‌بود آن‌التفات وعنایتی که همیشه درباره‌او می کردم وازپدر بزرگوارم دیده بودم‌این بار به‌فعل نیامده ودرین‌سلوك به‌حق بودم‌چراکه قبل‌ازاین خط تعهدخدمت‌صوبه دکن به‌مدتی معین سپرده درملازمت سلطان‌پرویز بادیگر امرا بدان مهم‌عظیم متوجه گشته بود. بعدازرسیدن به‌برهانپور ملاحظه وقت‌نکرده در هنگامی‌که حرکت لایق نبود، وسرانجام رسد ودیگر ضروریات نشده، سلطان‌پرویز لشکرهارا به بالاگهاتی برآورده رفته‌رفته به‌واسطه بی‌التفاتی سرداران ونفاق‌ایشان واختلاف رائیهای ناصواب کاری‌کشید که غله تعسر تمام پیدا کرده یك‌من به مبلغها به‌دست درنمی‌آمد وکارسپاه مختل ودرهم‌شده هیچگونه کاری‌از پیش‌نرفت واسب وشتر ودیگرچهارپایان ضایع‌شدند وبنا برمصلحت وقت‌صلح‌گونه بامخالفان تیره‌بخت نموده سلطان‌پرویز لشکر را به برهانپور بازگردانید. چون معامله خوب‌ننشست‌این تفرقه وپریشانی‌را مجموع دولتخواهان از نفاق وبی‌سرانجامی خانخانان دانسته، درین‌باب عرایض به‌درگاه ارسال‌داشتند. اگرچه این‌معنی مطلق باور نمی‌افتاد غایتا این‌خدشه بخاطر راه‌یافت تاآنکه عرضداشت خانجهان رسیدکه این خلل وپریشانی تمام ازنفاق خانخانان دست‌داد. یااین‌خدمت‌را بازبایدبدوگذاشت‌یااورا به‌درگاه‌طلبیده این نواخته‌برداشته[۷۳الف]

خودرا بدین خدمت تعیین فرموده سی‌هزار سوارمعین مشخص به‌کمك این‌بنده مقررداشت تا درعرض‌دوسال تمام ولایت‌پادشاهی را که درتصرف غنیم است، مستخلص ساخته وقلعه‌قندهار ودیگر قلعه‌های سرحدرا به تصرف بنده‌های درگاه درآورده ولایت بیجاپـور را نیز ضمیمه ممالك‌محروسه‌سازم. واگر این خدمت‌را درمدت‌مذکور به‌انصرام نرسانم از سعادت‌کورنش محروم بوده روی‌خودرا به‌بنده‌های درگاه ننمایم. چون صحبت میان سرداران وخانخانان بـه اینجا رسیده بود بودن اورا در آنجـا مصلحت ندیده سرداری را به خان جهان تفویض‌ـ فرمودم واورا به‌درگاه طلب‌داشتم بالفعل سبب بیتوجهی وبی‌التفاتی اینست، بعدازاین آنچه ظاهر گردد درخورآن ازمراتب‌توجه وبی‌توجهی به‌عمل خواهد آمد.

سیدعلی بارهه‌که از جوانان‌مقرراست نواخته پانصدی ذات و دویست سوار برمنصب سابق‌اوکه هزاری‌ذات وپانصدسوار بود، افزودم. داراب ولدخانخانان را به منصب هـزاری ذات وسوار سرافراز ساخته سرکاری غازیپور را به‌جاگیر اومقررداشتم.قبل‌ازاین صبیه مظفر حسین‌ولد سلطان‌حسین میرزای صفوی حاکم‌قندهار را به‌فرزند سلطان خرم نامزد نموده‌بودم دربن‌تاریخ‌هفدهم آبان چون مجلس طوی‌منعقد گشته بود، به‌خانه باباخـرم‌رفته، شب‌نیز در آنجا گذرانیدم واکثر امرا را به خلعت سرافراز ساختم وچندتن از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی‌میرك ازبند خلاصی یافتند ویك‌لك روپیه‌که اسلام‌خان از پرگنات‌خـالصه تحصیل نموده بود، چون برسرلشکر وخدمت بود به انعام اومقرر داشتم. پاره طلاونقـره از هرجنس زروغله به‌معتمدان داده مقرر داشتم که به‌فقرای آگـره تقسیم نمـایند. در همین‌روز عرضداشت خانجهان به‌عرض‌رسیدکه ایرج‌ولدخانخانان‌را ازشاهزاده رخصت حاصل‌نموده، حسب‌الحکم روانه درگاه‌ساخت وآنچه درباب ابوالفتح بیجاپوری حکم‌شده‌بود، چون‌مشارـ الیه مردکارآمدنی بود از فرستادن او بالفعل باعث نومیدی دیگرسرداران دکن که قولها به جهت ایشان رفته می‌شد بنابرآن اورا نگه‌داشت وحکم شده‌بودکه چون کیشوداس پسر رای کلدرا که [۷۳ب]در خدمت پرویز می‌باشد، طلبیده‌ایم. اگر درفرستادن او اهمالی‌رودخواهی نخواهی اورا روانه خواهی ساخت. چون این‌معلوم‌پرویزگشت فی‌الفور اورا رخصت‌کرد و گفت که این‌چندکلمه از زبان‌من عرضداشت خواهی نمودکه چون حیات خودرا به جهت خدمت‌آن خدای‌مجازی می‌خواهم وجود وعدم کیشوداس چه‌خواهد بود کـه درفرستادن او ایستادگی‌نمایم. غایتا خدمتگاران اعتباری‌مراکه به‌هرتقریب طلب‌می‌دارند باعث نـومیدی و شکست‌خاطر دیگران می‌گردد ودرسرحد مشهورشده حمل بربیغایتی صاحب وقبله مـی‌شود. دیگر امر از حضرت است.

از تاریخی که‌قلعه احمدنگر بسعی برادرم مرحوم دانیال به‌تصرف اولیای دولت‌قاهره درآمد، تاتاریخ حال‌حفظ وحراست آنجا به‌خواجه‌بیگ میرزای صفوی که ازخویشان‌غفران پناه‌شاه‌طهماسب است، مقرر بوده، بعدازآنکه‌شورش دکیان مقهور بسیارشد، قلعه‌را محاصره کردند درلوازم جانسپاری وقلعه‌داری تقصیر نکرد. تاآنکه خانخانان وامرا وسردارانی که در برهانپور جمع‌شده بودند درملازمت‌پرویز متوجه دفع ورفع‌مقهوران شدند و از اختلاف رایها و نفاق امرا وبی‌سرانجامی رسد وغله لشکرگران سنگی‌را که صلاحیت کارهای کلان داشتند به‌راههای نامناسب وکوهها وکتلهای صعب درآورده در عرض اندك روز پریشان و بی‌سامان ساخت. چون کار بدینجا رسید و تعسر غله بجایی انجامید که جانی درعوض‌نانی می‌دادند، بی‌علاج به‌مقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برامداد این لشکر داشتند از شنیدن این‌خبر بیدل وبی‌پاشده به‌یکباره جوشیدند وخواستند که از قلعه برآیند. خواجه‌بیگ میرزا چون‌براین‌معنی مطلع‌گشت درمقام تسلی ودلاسایی مردم شد وهرچند کوشیدنتیجه نداد. آخرالامر به‌قول وقراربامردم‌خود ازقلعه برآمده متوجه برهانپور گشت ودر تاریخ‌هشتم شاهزاده را ملازمت نموده عرایضی که درباب‌آمدن او رسید چون ظاهر گشت‌که در تردد ونمك‌حلالی تقصیرنکرده، فرمودم که منصب‌او که پنجهزاری ذات وسوار بود برقرار داشته جاگیر [۷۴الف] تنخواه دهند. به تاریخ نهم عرضداشت بعضی امرای دکن رسید که به تاریخ بیست‌ودوم‌شعبان میرجمال‌الدین حسین به‌بیجاپور رسید عادلخان وکیل خودرا به‌پیشباز به‌بیست‌کروه فرستاده خودهم‌تاسه‌کروه استقبال نمود واز همان‌راه میررا به منزل خویش برد.

چون‌هوای‌شکار برطبیعت غالب بود درساعت مسعودکه‌منجمان اختیارنموده بودند از شب‌پنجشنبه پانزدهم رمضان‌مطابق دهم‌آذر سنه پنجم یك‌پهرو شش‌گهری گذشته متوجه شکار شدم، ودرباغ‌دهره که متصل به شهراست منزل نخستین واقع‌شد، درین‌منزل دوهزارروپیه و فرگل‌پرم نرم خاصگی به میرعلی‌اکبرداده اورا رخصت‌شهرنمودم و ازملاحظه آنکه غلات و مزروعات پی‌سپر وپامال مردم نشود، حکم‌فرمودم که غیرازمردم ضروری‌وبنده‌های خاص‌پیش خدمت‌همه درشهر بوده‌باشند. وحفظ وحراست‌شهر به‌خواجه‌جهان فرموده اورا رخصت دادم. به‌تاریخ چهاردهم سعدالله ولدسعیدخان‌را فیل‌مرحمت کردم. به تاریخ هژدهم مطابق بیست‌و یکم رمضان چهل‌وچهار فیل که هاشم‌خان ولدقاسم‌خان از اودیسه‌که دراقصای بنگاله است، پیشکش فرستاده‌بود، ازنظر گذشت،ازآن‌جمله یك‌فیل‌بسیارخوب ومطبوع‌بود، لذا آن‌را خاصه ساختم.

به‌تاریخ بیست‌وسیوم‌کسوف واقع‌شد. ازبرای دفع‌نحوست آن خودرا بسه‌طلا ونقره

وزن کردم ویک‌هزارو هشت‌صدتوله طلا وچهارهزارو نهصد روپیه‌شد. آنرا بـادیگـر اقسام حبوبات وانواع حیوانات ازفیل واسب وگاو فرمودم که دربلده‌آگره ودیگر شهرهای‌حوالی برمستحقان بیمایه ومحتاجان درمانده تقسیم نمودند.

چون‌مهمات لشکری که به سرداری پرویز وسرکردگی‌وسربراهی خانخانان وهمراهی چندی از امرای کلان منصب مثل راجه‌مان‌سنگه وخانجهان وآصف‌خان وامیرالامرا ودیگـر منصبداران وسرداران ازهرطایفه وهردست‌که به تسخیر دکن تعیین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند وهمگی بنده‌های معتمد واقعه نویسان راست‌گفتار عرایض بدرگاه فرستاده بازنمودند که اگرچه برهم‌خوردگی وخرابی این‌لشکر را جهتها و سببها بسیار بود اما عمده اسباب بی‌اتفاقی امرا به تخصیص نفاق خانخانان شد. بنابراین بخاطر گذرانیدم که خان اعظم‌را بالشکر [۷۴ب] تازه زور باید فرستاد تـا تلافی وتدارك بعضی‌امور نالایق وناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکورشد، روی‌داده،نماید. یازدهم ذی‌قعده به تسلیم این‌خدمت سرافرازی یافت وحکم‌شد که دیوانیان سرانجـام نموده اورا بزودی روانه سازند وخان‌عالم وفریدون‌خان برلاس ویوسف‌خان ولد حسین‌خان‌تکریه وعلیخان نیازی وباز بهادر قلماق ودیگر منصبداران‌قریب ده‌هزارسوار همراه او تعیین‌نمودم. مقررشد که ورای احدیانی که بدین‌خدمت تعیین‌اند دوهزار احدی‌دیگر همراه سازند‌کـه همگی دوازده‌هزار بوده باشد وسی‌لك روپیه خزانه وچندحلقه فیل همراه ساخته رخصت‌دادم وخلعت‌فاخره وکمرشمشیر مرصع واسب وزین‌مرصع وفیل خاصه وپنج‌لك روپیه مدد خرج بدو عنایت نمودم وحکم‌شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او بازیافت نمایند وامـرای تعینات به خلعتها واسبهاورعایتها سرافراز شدند،ومهابت‌خان‌را که چهارهزاری ذات وسه‌هزار سوار بودپانصدسواردیگر برمنصب او افزودم وحکم کردم که خان اعظم واین لشکر را بـه برهانپور رساند وبه حقیقت برهم‌خوردگی لشکر پیش‌بازکرده رسیده حکم سرداری‌خان‌اعظم به امرای آن حدود رسانیده وهمه‌را به‌او متفق ویك‌جهت‌ساخته وسامان لشکر آنجا دیده بعد از انتظام ونظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته بدرگاه آورد. روزیکشنبه چهارم شوال قریب به آخرهای روزگار چیته مشغول نمودم دراین روز وروز پنجشنبه مقررنمودم‌که جاندار کشته‌نشود وگوشت‌تناول نمی کنم. روزیکشنبه خاصه‌به‌جهت تعظیمی که پدربزرگوارم آن‌روز را می‌داشتندچنانچه گوشت میل‌نمی‌فرمودند وکشتن جاندار منع‌بود سبب آنکه روز یکشنبه تولد مبارك ایشان واقع‌شده‌بود می‌فرمودند که دراین‌روز بهتر آنست‌که جاندارن از آسیب قصاب طبیعتان خلاص باشند وروز پنجشنبه‌که روزجلوس من است دربن‌روزهم فرمودم

که جاندار را بیجان نسازند. درایام شکار درین‌روز تفنگ به جانوران شکاری نمی‌اندازم. درحالتی که‌شکارچیته می‌شد. انوپ رای که‌خدمتگزاران‌نزدیک‌دست‌جمعی را که درشکارهمراه [۷۵الف]می‌باشند پاره راه دورتر ازمن‌سیر کرده به‌درختی می‌رسد که زغنی چند بر آن‌نشسته بودند چون نظرش برانزغنها می‌افتد باکمان وتکه‌چند گـرفته بدان طـرف متوجه‌می‌شود. اتفاقا درحوالی آن درخت گاوی‌نیم‌خورده می‌بیند. مقارن آن‌شیری بزرگ قـوی‌جثه ازمیان بوته چند که درآن حوالی بود برخاسته روان می‌شود باآنکه ازروز دوگهری بیشتر نمانده بود، چون ذوق مرا به شکارشیر می‌دانست خود باچندی که همراه اوبودند، شیر را قبل‌نموده کس به‌من فرستاده خبرکرد. چون خبر به‌من رسید جلوریز متوجه گشتم. باباخرم ورامـداس واعتماد رای وحیاتخان ویك‌دوی‌دیگر بامن همراه بودند به مجرد رسیدن دیدم که شیردرسایه درختی نشسته است، خواستم که سواره تفنگی بیندازم دیدم که اسب بی‌طاقتی نمـود پیاده شدم وتفنگ را سرراست ساخته گشاددادم چومن دربلندی ایستاده‌بودم وشیر درپستی بـود ندانستم که بدورسید یانرسید تفنگی‌دیگر انداختم به‌خاطررسید که این‌تفنگ بـه‌اورسیده باشد. شیربرخاسته حمله کرد ومیرشکاری‌را که شاهین دردست‌داشت وبه‌حسب‌اتفاق در برابر اوواقع‌شده بود، زخمی‌کرده به‌جای خودنشست، درین‌حالت بندوقی دیگر برسه‌پایـه نهاده مجرای‌گرفتم. انوپ رای سه‌پایه‌را گرفته ایستاده بود شمشیری درکمروکلته چوبی دردست و باباخرم درجانب چپ به‌اندك‌فاصله ورامداس ودیگر بنده‌ها درعقب اووکمال قراول‌تفنگ پرکرده به‌دست‌من‌می‌داد وچون خواستم که گشادنمایم شیرغـران بجانب مـایان روان‌شده حمله‌آور گشت، مقارن آن تفنگ را گشاد دادم از محاذی دهـن و دندان اوگـذشت صدای تفنگ او را پرتیز کرد، جمعی از خدمتگاران که هجوم آورده بودند تـاب حمله او نیاورده همه یکـدیگر خـوردند، چنـانکه من ازدکـه و آسیب ایشان یك دوقـدم از جـای خود در پس‌رفته افتـادم. بـه‌تحقیق می‌دانـم کـه دوسه‌کس پـابرسینه من‌نهـاده ازبـالای من گذشتند. به‌مدد اعتماد رای وکمال‌بیگ قراول‌ایستاده‌شدم. درین‌وقت شیربه‌مردمی که دردست چپ‌بودند قصد نمود انوپ رای سه‌پایه ازدست گذاشته متوجه شیرشد شیر بـه‌همان چستی چالاکی که حمله [۷۵ب] آور گشته بود، بروبرگشت واو مردانه به شیر روبروشد وآن‌چوب را که دردست داشت به هردو دست دوبـار برسرشیر محکم کوفت شیردهن بازکرده هردو دست انوپ رای را دردهن گـرفت وچنان خـائیدکـه دندان او از آن سرهـردودست او گذشت اما آن چوب وانگشتری‌چند که دردست داشت، خیلی مدد شد ونگذاشت که دستهای او ازکاربرود ازحمله ودکه‌شیر انوپ رای‌درمیان بردودست اوبه‌پشت افتاد چنانچه سرو روی

اومحاذی سینه‌شیرشد دراین‌وقت باباخرم ورامداس متوجه شدند تامدد انوپ رای نمایند. شاهزاده تیغی برکمرشیر انداخت ورامداس هم دو شمشیر بکار برد. یکی که به شانه شیر می‌رسد فی‌الجمله کارگر می‌افتد و حیاتخان به‌چوبی که در دست داشت، چندی برسر اوزد، انوپ رای زور کرده دستهای خودرا ازدهن شیر برمی‌آورد ودوسه مشتی برکله اومی‌زند وبه‌پهلو غلطیده به‌زور زانو راست می‌ایستد. دروقت کشیدن دستها از دهن‌شیر چون‌دندان اوازجانب دیگر سربرآورده بودپاره‌چاک‌می‌شود وهردوپنجه اوازدوش گذشته درحین ایستادن که شیرهم ایستاده می‌شود سینه اورا به‌آسیب ناخن وچنگال مجروح‌می‌سازد، چنانچه‌زخمهای مذکور روزی چند اورا آزرده داشت وبه‌جائی که زمین سراشیبی‌داشت در رنگ دوکشتی‌گیر بریکدیگر چسپیده غلطین‌شدند ودرجائی که من ایستاده بودم زمین فی‌الجمله هموار داشت. انوپ رای می‌گوید که الله‌تعالی این‌مقدار شعور به‌من داد که شیر را عمداً بدان‌سو بردم، دیگر از خود خبر ندارم، درین‌زمان شیراورا گذاشته روان می‌شود. اودرآن‌بیخبری شمشیر علم‌کرده ازپس‌او درمی‌آید وبرسراو می‌زند. شیرچون روی‌می‌گرداند تیغی‌دیگر برصورت اومی‌اندازد چنانچه هردو چشم او بریده‌می‌شود وپوست وابروی او که به‌شمشیر جداشده‌بود-برب‌الای چشمهای اومی‌افتد. درین‌حالت‌صالح نام چراغچی چون‌وقت چراغ شده بود، مضطربانه می‌آمد به‌حسب اتفاق به‌شیر کورکی برمی‌خورد، شیر به یك‌طپانچه اورا برداشته می‌اندازد وافتادن وجاندادن یکی‌بود ومردم‌دیگر رسیده کار شیررا تمام می‌سازند. چون این قسم خدمت ازو به‌فعل آمدوجانسپاری او مشاهده‌گشت بعدازآنکه ازالم‌زخمها خلاصی‌یافت وبه سعادت ملازمت شتافت به‌خطاب‌انی رای سنگدلن اورا امتیاز بخشیدم. انی‌رای به‌زبان هندی‌سردار [۷۶الف]فوج‌را می‌گویندوازسنگدلن شیرمار مراداست، وشمشیرخاصه مرحمت کرده برمنصب اوپاره‌ای‌افزودم. خرم پسرخان اعظم‌راکه‌به‌حکومت ولایت جون‌گر تعیین‌یافته بود به‌خطاب کامل خانی سرافراز ساختم.

روزیکشنبه سیوم‌ذی‌قعده به‌شکارماهی مشغول داشتم، هفتصدوشصت‌وشش ماهی‌شکار شد ودرحضور به امرا وابچگیان واکثر بنده‌ها تقسیم یافت. من بغیرازماهی پولکدار نمی‌خورم اما ازاین‌جهت نیست‌که شیعه‌مذهبان غیرپولکدار را حرام می‌دانند بلکه سبب تنفرمن از این‌جهت است که ازمردم‌کهنه شنیده‌ام وبه‌تجربه نیز معلوم‌شده‌که ماهی غیرپولکدار گوشتهای حیوانات مرده می‌خوردوماهی پولکدار نمی‌خورد. ازاین‌ممر خوردن‌آن برطبیعت من مکروه‌آمد. شیعه نمی‌داند که بچه سبب نمی‌خورد وازچه‌سبب حرام می‌داند از شیران خانگی که درشکارهمراه می‌باشند یك‌شیر پنج نیله گاورا که بوزن چهل‌ودومن هندوستان‌بود،

برداشته ایستاده‌شد.

نظیری نیشابوری که درفن‌شعر وشاعری از مردم قرارداده بود و درگجرات به عنوان تجارت بسر می‌برد، قبل‌ازین طلبیده‌بودم در پنولا آمده ملازمت‌کرد، قصیده انوری‌را که:ع بازاین چه‌جوانی وجمال است جهان‌را تتبع نموده.قصیده‌به‌جهت‌من گفته بودگذرانید. هزار روپیه واسپ وخلعت به‌صله این‌قصیده بدومرحمت نمودم. حکیم عبید گجراتی راکه‌مرتضی خان تعریف بسیارنموده‌بود، اوراهم طلبیده‌بودم آمد وملازمت‌کرد. نیك‌نفسیها وسادگیهای اوبیشتر از طبابت اوبود. مدتی درملازمت بسربرد. چون‌ظاهرشد که در گجرات سوای او طبیبی نیست واوراهم خواهان رخصت‌یافتم هزارروپیه وچندعدد شال به‌او و فرزندان اوداده یك‌ده دربست به‌مدد معاش او مقرر داشتم وخوشحال به‌وطن مألوف مرخص گشت. یوسف ولدحسین‌خان تکریه از جاگیر آمده ملازمت کرد روز پنجشنبه دهم ذی‌حجه عید قربان‌شد. چون درروزمذکور منع است‌که جاندار کشته‌نشود درروزجمعه فرمودم که حیوانات‌قربانی را قربان ساختند سه‌گوسفند را به‌دست‌خود قربان کرده به‌شکار سوارشدم وشش‌گهری از شب گذشته بود که بازگشتم. درین روز نیله گاوی شکارشد به وزن نه من وسی‌وپنج سیر چون حکایت این‌نیله‌گاو خالی از غرابی نبودنوشته‌شد. درددوسال‌گذشته که به‌سیر و شکار به همین منزل آمده بودم این‌نیله‌را درهرمرتبه بندوق‌زدم چون‌زخم به‌جای کاری واقع‌نشده بود نیفتاد وبدر رفت. دراین مرتبه نیز این نیله درشکارگاه به‌نظر درآمد وقراولان شناختند که درسال پیش زخمی بدر رفته‌بود، مجملاً سه‌تفنگ دیگرهم‌درین روزبروزدم اصلاً کارگر نیفتاد وسردرپی اونهاده تا سه‌کروه مسافت‌درعقب اوپیاده‌طی کردم. هرچند ترددکردم‌به‌دست درنیامد آخرالامر نذرکردم که اگر این‌نیله به‌دست بیفتد گوشت او را طعام پخته به روح حضرت‌خواجه معین‌الدین به‌فقرا بخورانم ویك‌مهر ویك‌روپیه نذر حضرت‌والد بزرگوارم نمودم. مقارن این‌نیت نیله ازتردد بازماند. برسرو دویده فرمودم‌که درحال حلال کردند و به اردوآورده به طوری که نذرکرده بودم به‌جا آوردم. گوشت‌نیله‌گاو را طعام پختند ومهرو روپیه‌را حلوا ونان سامان نموده درویشان وگرسنه‌ها را جمع کرده درحضور خودتقسیم نمودم بعد ازدوسه‌روزی بازنیله‌گاوی به‌نظر درآمد هرچند تردد نموده خواستم‌که دریك جا قرار گیرد تاتفنگ انداخته‌شود، مطلقاً قابو به‌دست درنیامد تاقریب شام ازعقب او تفنگ بردوش می‌رفتم‌تاوقتی‌که آفتاب غروب نمود.مایوس ازاوزدن اوشدم یك‌بار برزبان‌من گذشت[۷۶ب] که خواجه این‌نیله هم نذر شماست، گفتن من ونشستن اومقارن واقع‌شد، تفنگ چاق‌ساخته انداختم واورا زدم واین‌هم به‌دستور نیله سابق فرمودم‌که طعام پخته به‌فقرا خورانیدند.

روزیکشنبه نوزدهم‌ذی‌حجه بازشکار ماهی‌شد. درین‌روز تخمیناً سیصدوسی‌ماهی شکار شده‌باشد. چهارشنبه‌بیست‌وهشتم‌ماه مذکوه درروپ‌باس نزول واقع‌شد. چون ازشکارگاههای مقررمن است وحکم است که هیچکس درآن حوالی شکار نکنند، آهـوی بی‌نهـایتی دران صحراها بهمرسیده چنانچه‌به آبادیها درمی‌آیند واز مضرت هرگونه آسیبی ایمن‌اند. دوروز دران صحرا شکارنمودم آهوی بسیار به تفنگ وچیته زده شکار کردم. چون ساعت دخول به شهر نزدیك‌بود دومنزل درمیان کرده‌شب‌شنبه دوم‌محرم سنه۱۰۲۰ به باغ عبدالرزاق‌معموری که نزدیك بلکه متصل شهر است نزول‌اجلال واقع شد. درین‌شب اکثر بنده‌هـای درگاه‌مثل خواجه جهان ودولتخان وجمعی که درشهر مـانده بودند، آمده ملازمت نمودند. ایرج راهم که از دکن طلبیده بودم به‌سعادت‌آستانبوس مشرف‌گشت. روز یکشنبه‌هم در باغ‌مذکورتوقف واقع‌شد وعبدالرزاق درین روز پیشکشهای خودراگذرانید. چون آخرین‌روز ایام شکار بود حکم‌شدکه مدت شکار وعدد جانوران را که شکارشده به‌عرض رسانند. مدت شکار از نهم ماه آذر لغایت بیست‌ونهم اسفند ارمز سنه پنج سه‌ماه و بیست‌روز وشکار برین موجب: شیر دوازده‌قلاده، گوزن یك‌راس، چهلکاره چهل‌وچهار، کوته پاچه یك‌راس، آهـوبره دوراس، آهوی‌سیاه شصت‌وسه‌راس، آهوی‌ماده سی‌ویك راس، روباه چهارقلاده آهوی‌کوراده هشت راس، پاتل یك‌راس، خرس پنج‌قلاده، کفتار سه‌قلاده، خرگوش شش، نیله گاو یکصدوهشت راس، ماهی‌یك‌هزارونودوشش قطعه، عقاب یك‌دست، تنغذری یك‌قطعه، طاوس‌پنج‌قطعه وسگ یکقطعه، کاروانك پنج‌قطعه، دراج پنج‌قطـعه، سرخاب یـك قطعه، سارس پنج‌قطعه، مجموع یك‌هزارو چهارصد چهارده. روز شنبه بیست‌ونهم اسفندارمز مطابق چهارم محرم برفیل سوار شده متوجه شهرشدم. ازباغ عبدالرزاق تابه‌دولت خانه قلعه‌که یك‌کروه وبیست‌طناب‌مسافت است هزارو پانصد روپیه نثار کردم. ودر ساعتی‌که قراریافته‌بود داخل دولتخانه شدم. دربار را به طریق معهود به‌جهت جشن نوروز درافشمه گرفته آئین بسته بودند. چون در ایام سیرو شکار خواجه‌جهان را حکم‌شده که درمحل عمارتی تمام راست نماید که قابلیت نشستن‌من داشته باشد، خواجه مشارالیه این‌نوع عمارت عالی‌شان را در سه‌ماه تیار ومکمل ساخته‌بود. به غایت کار نمایانی دست‌بسته‌کرد ومصوران نیز کارنمایان و جلد دستی خوب کرده‌اند از گردراه بههمان عمارت بهشت مثال داخل‌شده تماشای آن‌منزل نمودم، به‌غایت الغایت‌مستحسن افتاده به‌تعریف وتحسین بسیار خواجه جهان سربلندی یافت. پیشکشی‌که ترتیب داده بـود، درهمین عمارت به‌نظراشرف‌گذرانید وبعضی ازآن پسند خاطر گردید، تتمه را به اوبخشیدم.

نوروزششم ازجلوس‌همایون

دوگهری وچهل پل ازروز دوشنبه گذشته حضرت‌نیر اعظم به‌برج شرف‌خود، که حمل باشد، تحویل‌نمود. روزمذکور غره فروردین مطابق ششم‌محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نوروز ترتیب داده برتخت دولت جلوس نمودم. امرا و سایر بنده‌های درگاه سعادت کورنش دریافته تسلیمات مبارکبادی به‌جای آوردند. پیشکش بنده‌ها درگاه مثل میران صدر جهان و عبدالله‌خان فیروز جنگ وجهانگیرقلی‌خان ازنظر اشرف گذشت. روزهشتم محرم پیشکش راجه‌کلیان‌که ازبنگاله فرستاده بود، از نظرگذشت. روز پنجشنبه نهم‌ماه مذکور شجاعت‌خان وبعضی از منصبداران که به‌طلب از دکن آمده بودند ملازمت‌کردند، خنجر مرصع به‌رزاق وردی اوزبك مرحمت شد.درهمین‌ایام پیشکش نوروزی مرتضی‌خان از نظر اشرف گذشت چیزبسیاری ازهرقسم‌وهرجنس ترتیب داده‌بود. همه را دیدم‌وآنچه‌پسندخاطرگردید، ازجواهر گران‌بها اقشمه [۷۷الف] نفیسه و فیل واسب‌گرفته تتمه را بازگردانیدم، وخنجر مرصع به ابوالفتح دکنی وسه‌هزار روپیه به میرعبدالله ویك‌اسب عراقی بـه‌مقیم‌خان مرحمت نمـودم. شجاعت‌خان را به‌همین قصد از دکن طلبیده بودم‌که اورا به‌بنگاله نزداسلام‌خان فرستم که در حقیقت قایم‌مقام اوباشد. منصب اوراکه هزاروپانصدی ذات وهزارسوار بود، پانصدی ذات وسوار افزوده به‌خدمت صوبه مذکور تسلیم کنانیدم وخواجه‌ابوالحسن دوقطعه لعل ویك‌دانه مروارید وده انگشتری گذرانید، به ایرج پسر خانخانان کمر خنجرمرصع مرحمت نمـودم، منصب خرم، هشت‌هزاری ذات وپنجهزار سوار بود، دوهزاری‌دیگر برذات اوافزودم وخواجه جهان راکه‌هزارو پانصدی‌ذات‌وهزارسوار داشت، پانصدی‌درذات‌ودویست‌سوار دیگر اضافه نمودم.

ملازمت نمودن یادگار علی‌سلطان ایلچی دارای ایران: بیست‌وچهارم‌محرم که‌هژدهم فروردین روز شرف باشد، یادگارعلی‌سلطان ایلچی شاه‌عباس دارای ایـران‌کـه به‌پرسش تعزیت حضرت عرش‌آشیانی وتهنیت‌جلوس من‌آمده بود، سعادت ملازمت دریافت وسوغاتی که برادرم شاه‌عباس فرستاده بود، ازنظر اشرف گذرانید. اسبان خوب واقشمه وازهر جنسی تحفه‌های لایق آورده بود، بعد از گذرانیدن سوغات درهمین روز خلعت فاخر وسی‌هزار- روپیه که به‌حساب ولایت هزارتومان بوده باشد به او مرحمت نمودم وکتاباتی که مبنی بر- تهنیت وپرسش قضیه والد بزرگوارم بود، گذرانید. چون درکتابت تهنیت اظهارمحبت بیش ازپیش نموده ودرمراعات نسبت ادب وبیگانگی‌دقیقه‌ای‌فروگذاشت‌نکـرده خـوش آمد که

کتابت به‌جنس داخل گردد.

نقل کتابت شاه‌عباس: «تا رشحات سحاب فیض ربانی وقطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع واختراع باشد، همیشه گلشن سلطنت وجهانبانی وچمن زار ابهت وکامرانی اعلی‌حضرت فلك مرتبت، خورشید منزلت، پادشاه جوان بخت، کیوان وقار، شهریار نامدار، سپهر اقتدار، خدیوجهانگیر کشورگشا، خسروسکندرشکوه، دارالوا، مسند نشین بارگاه‌عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و جلال، نـزهت افزای ریاض کـامرانی، چمن آرای گلشن صاحبقرانی، چهره‌گشای جمال جهانبانی، مبین رموزآسمانی، زیورچهره دانش وبینش [۷۷ ب]، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه کمالات انسانی، مرآت تجلیات یزدانی، بلندی بخش همت بلند، سعادت افزای طالع ارجمند، آفتاب فلك اقتدار، سایه عاطفت آفریدگار، جم جاه انجم سپاه، فلك بارگاه، صاحبقران، خورشید کلاه، عالم پناه، از جـویبارعنایت الهی وچشمه‌سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده، ساحت قدس مساحتش ازآسیب خشکسال عین الکمال، محروس باد. حقیقت شوق ومحبت وکیفیت خلت ومودت تحریرپذیر نیست. ع

قلم را آن زبان نبودکه رازعشق گوید باز

اگر چه از راه صورت بعد مسانت مانع دریافت کعبه مقصودگردیده اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی وقرب باطنی است. لله‌الحمد کـه به‌حسب وحـدت ذاتی این نیازمند درگـاه ذوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال این معنی بـه‌تحقیق پیوسته بعـد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قربت خیالی و وصال روحانی نگشته رو دریکجهتی است و ازین جهت گرد ملال برآئینه خاطرخورشید مثال ننشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همـواره مشام جان به روایح فوایح خلت و وداد ونسایم عبهر شمایـم محبت و اتحـاد معطر گشته، به مؤانست روحانی ومواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوست است. بیت

همنشینم بـه خیال تـو وآسوده دلم　　　　این وصالی است که‌در پی غم هجرانش نیست

المنة لله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی به ثمره مراد بارورشده شاهد مقصودی که سالها درپرده قضا مستوربود و به‌تضرع و ابتهال از بارگـاه واهب متعال جلوه‌گـری آن مسالت می‌شد، با حسن وجهی ازحجلهٔ غیب به‌ظهور درآمده پرتوجمال برساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته، برفراز تخت همایـون و سریرسلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن‌آرای پادشاهی و زینت افزای سریرشاهنشاهی گردیده ولوای جهانگشای خلافت وشهریاری وچترفلك فرسای معدلت وجهانداری آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقـده‌گشای دانش و وفرهنگ ظل معدلت ومرحمت برمفارق عـالمیان انداخت ــ امیدکه مهیمن مراد [۷۸ الف]

بخش جلوس میمنت مأنوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج وفروزنده تخت بر همگنان مبارك ومیمون وفرخنده وهمایون گردانیده وهمیشه اسباب سلطنت وجهانبانی وموجبات حشمت وکامرانی درتزاید وتضاعف باد آمین.طریق وداد و روش اتحاد که بین الاباء والاجداد انعقاد یافته بتازگی میانه این مخلص محبت گزین وآن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بود که چون مژده جلوس آن جانشین مسندگورکانی و وارث افسرصاحبقرانی بدین دیاررسد یکی ازمحرمان حریم عزت برسبیل تعجیل تعیین شده به مراسم تهنیت اقدام نماید. لیکن چون مهم آذربایجان وتسخیر ولایت شیروان درمیان بود تا خاطرمهم آئین ازمهمات ولایات مذکورجمع نمی‌شد، مراجعت بـه مستقر سلطنت میسر نبود. در لوازم این امر خطیر تأخیر و تقصیر واقع شد. هـرچند رسوم وآداب ظاهری نـزد ارباب دانش وبینش چندان اعتباری ندارد اماطی آن بالکلیه بحسب ظاهر درنظر قواصر کـه مطمح نظر ایشان جز امورظاهری نیست طی مـراتب دوستی ماست لاجرم دربن ایام خجسته فرجام به یمن توجه خدام ملایك احترام مهمات ولایت ازدست رفته برحسب مدعای احباصورت یافت. بالکلیه ازآن طرف خاطر جمع گشته بدارالسلطنه اصفهان که مقر سلطنت است، نزول واقع شد. امارت شعار کامل الاخلاص، راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که اباعن جد از زمـره بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این دودمان است، روانه درگـاه معلی و بارگاه اعلی نمود، که بعد از دریافت سعادت کورنش وتسلیم و ادراك شرف تقبل وتلثیم بساط عزت واداى لوازم پرسش وتهنیت رخصت مراجعت یافته اخبار مسرت آثارسلامتی ذات مـلایك صفات وصحت مزاج و هاج خورشیدابتهاج، بهجت افزای خاطرمخلص خیرخواه گردد. مرجوآنکه پیوسته دوحهٔ محبت و وداد موروثی ومکتسبی وحدیقه خلت واتحاد صوری ومعنوی که باروانی آنهارموالات و اجرای جداول مضافات غایت نضرت وخضرت پذیرفته ازنشو ونما نینداخته به ارسال رسل [۷۸ب] و رسایل که مجالست روحانی است محرك سلسله یگانگی و رافع غائله بیگانگی بوده باشندو روابط معنوی رابه ائتلاف صوری متفق ساخته به ارجاع وانجام مهام ممنون دارند. حق سبحانه وتعالی آن زبدهٔ خاندان جاه وجلال وخلاصهٔ دودمان ابهت و اقبال را به تائید غیب الغیب مؤید دارد.»

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد، برادرانم سلطان مراد و دانیال راکـه در ایام حیات والد بزرگوارم به رحمت خدا رفته بودند مردم به اسامی مختلف نام می‌بـردند. فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور دوم را شاهزاده مـرحوم می‌گفته بـاشند. اعتمادالدوله و عبدالرزاق معموری راکه هریك به منصب هزارو پانصدی سرافراز بودند به منصب هزار و هشتصدی سرافرازساختم وبرسواران قاسم خان برادراسلام خان دویست وپنجاه سوارافزودم. ایرج پسر کلان

خانخانان را که خانه زاد قابل مستعد بود بخطاب شاهنواز خانی وسعدالله‌ولد سعید خـان
را به‌لقب‌نوازشخانی سربلندی بخشیدم.درین‌هنگام بروزنهاوگزها پاره‌ای‌افزوده بودم، چنانچه
سوای بروزن مهر و روپیه اضافه شده بود. درین ایام به‌عرض رسیدکه درداد وستدها رفاهیت
خلق درآن است‌که مهر و روپیه به وزن سابق باشد. چون درجمیع امور رفـاهیت وآسایش
خلق منظور است، حکم کردم‌که ازتاریخ حال‌که یازدهم اردی‌بهشت سنه شش جلـوس باشد
در دارالضربهای‌ممالك محروسه مهر وروپیه را به دستـورسابق مسکوك ومضـروب‌می‌ساخته
باشند. چون قبل ازاین به تاریخ یکشنبه ازماه صفر سنه یکهزار وبیست و دو احداد بـد نهاد
شنیدکه کابل ازسردار صاحب وجود خالی است وخان دوران درنیکنمار است و معزالملك با
معدودی چند ازملازمان خود وچندی ازملازمان مومی‌الیه درکابل است فرصت غنیمت دانسته
با سوار وپیاده بسیار غافل وبیخبر خود را به‌کابل‌رسانیده ومعزالملك به‌اندازه قوت وحالت
خود فی‌الجمله ترددی‌نموده کابلیان ومتوطنان‌وسکنه‌شهرخصوصاً جماعه‌فرملیان کوچها راکوچه
بندی‌نموده جاهای خوددرامضبوط ومستحکم‌ساختند. افغانان[۱۷۹الف] چند توپ‌شده‌ازاطراف
به‌کوچه‌ها وبازارها درآمدند. مردم ازپشت‌بامها وسراهای خودآن بدبختان را از تیروتفنگ
گرفته جمعی کثیر به‌قتل رسانیدند. بارکـی که ازسرداران معتبرآن مخـذول بودکشته شد. از
وقوع این مقدمه به‌ملاحظه‌آنکه مبادا مردم ازاطراف وجوانب جمع شده راه بیرون شدن بر-
آنها مسدودگردد دلداده ترسان وهراسان بازگشتند. قریب به‌هشتاد نفـر ازآن سگان به جهنم
رفتند تا دویست اسپ‌گیرانده ازآن مهلکه جان بتك پا بیرون برند میدانی کـه دلوه‌کر بود
آخر همان روزخود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود. چون فاصله بسیارشده بود وجمعیت‌او
اندك‌کاری نساخته برگشت به‌همان‌که در زودآمدن نمود وفی‌الجمله ترددی کـه ازمعزالملك
واقع شد هریك بمزیادتی منصب سرافرازی یـافتند. نادعلی که به‌منصب هزاری مفتخر بـود
هزار وپانصدی شده معزالملك‌که هزار وپانصدی بود به‌هزاروهشتصدی سرافرازگشت، چون
ظاهرشدکه خان داوران وکابلیان درمقام روزگذرانیدند و دفع احداد بدنهاد به دور و دراز
کشید به‌خاطر گذرانیدم که خان خانان بر درخانه بیکار ایستاده است او را با پسرانش‌بدین
خدمت تعیین بایدکرد. مقارن این اندیشه قلیج خان‌که قبل ازین به‌طلب اوفرمان صـادر شده
بود ازپنجاب‌آمده سعادت خدمت دریافت ازناصیه احوالش ظاهرگشت‌که بجهت‌آنکه‌خدمت
دفع احداد نامزد به خان خانان شده‌آزرده خاطر است تا آنکه صریح تعهد خدمت نمودقرار
یافت‌که صاحب صوبگی‌پنجاب متعلق به‌مرتضی خان باشد وخود درخانه بسر برد، وقلیج خان
شش‌هزاری ذات وپنج هزار سوار سرافرازی یافته خدمت کابل دفع و رفع احداد بدنهاد و

دزدان کوهستان را تعهد نمود. برای خانخانان فرمودم که درصوبه آگـره ازسر کـار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه دهند تا مفسدان ومتمردان آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده بیخ وبنیاد آنها را براندازد. در وقت رخصت هریك به خلعتهای خاص و اسپ وفیل سرافـرازی یافته روانه شدند. درهمین ایام بنابرحسن اخلاص وقدم خدمت اعتمادالدوله را بهمنصب دو هزاری ذات وپانصدسوارسربلندی بخشیدم ومبلغ پنجهزار روپیه نقدبه‌طریق انعام مرحمت فرمودم. مهابت خان راکه بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و یکتا دلی فرستاده بودم بـه‌تاریخ [۷۹ ب] دوازدهم ماه تیرمطـابق بیست ویکم ربیع‌الثانـی در دارالخلافه آگره ملازمت نمود.

ازعرضداشت اسلام خان به‌ظهورپیوست که غیاث خان درصوبه بنگاله مصدرخـدمات پسندیده گشته بنابراین پانصدی برذات او افزودم که دوهـزاری بوده باشد. برمنصب راجـه کلیان نیز که ازتعینات صوبه مذکوراست پانصدی ذات وسیصد سواراضافه نمودم که مجموع هزار وپانصدی وهشتصد سوار بوده باشد. هاشم خان را که در اودیسه بود غایبانه او را به حکومت کشمیر سرافراز ساخته عم اوخواجگی‌محمد حسین را به‌کشمیر فرستادم که تا رسیدن او از احوال‌آنجا با خبر باشد در زمان والد بزرگوارم پدر اوقاسم خان‌کشمیر را گرفته بود چین قلیج که ارشد اولاد قلیج خان است ازصوبه‌کابل‌آمده سعادت ملازمت دریافت. چـون نسبت خانه زادی با جوهر ذاتی جمع داشت به‌خطاب چین قلیج خـانی سربلندگشت.وحسب الالتماس پدر او به‌شرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات وسیصد سوار برمنصب او افزودم.

به‌تاریخ چهاردهم امرداد بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص وکاردانی اعتمادالدوله را به‌منصب والای وزارت ممالك محروسه‌سربلندی بخشیدم. و درهمین روزها کمرخنجر مرصع به‌یادگار علی ایلچی دارای ایران مرحمت فرمودم عبدالله خان که بـه سرداری لشکر رانای مقهورتعیین بود، چون تعهد نمودکه ازجانب‌گجرات به ولایت دکن درآید، او را به صاحب صوبگی وحکومت صوبه مذکور سرافراز ساخته راجه باسورا به‌عوض او بهسرداری لشکر امرا تعیین نمودم وپانصد سوار برمنصب او اضافه نمودم و درعوض گجرات صوبه مـالوه به خان اعظم مرحمت‌کردم وچهار لك روپیه بجهت سامـان و سرانجام لشکری‌که بـه همراهی عبدالله خان از راه ناسك ترینگ بهولایت دکن تعیین یافته بودند فرستاده شد. صفدر خان با برادران ازصوبه بهارآمده بهسعادت‌آستانبوس‌مشرف گشت.

یکی ازملازمان پادشاهی کهدرخاتم بندخانه‌کارمی کند کارنامه‌ساخته بنظر گذرانید که تا امروزمثل این کاری‌دیده‌نشده‌بود بلکه‌نشنیده‌ایم. چون‌نهایت غرایب دارد به‌تفصیل نوشته‌میشود

[۸۰ الف]. درپوست فندقی چهار مجلس از استخوان فیل تراشیده ترتیب داده است. اول مجلس کشتی‌گیران است. دو کس با هم درکشتی گرفتن؛ یکی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها برزمین نهاده نشسته است درپیش او چوبی وکمانی وظرفی تعبیه نموده است. مجلس دوم تختی ساخته وبربالای آن شامیانه‌ترتیب داده و صاحب دولتی برتخت نشسته یك پای خود را بربالای پای دیگرنهاده و تکیه در پس پشت اونمایان‌ساخته وپنج‌نفر ازخدمتگاران درگرد وپیش او ایستاده‌کرده است وشاخ درختی برین تخت سایه انداخته. مجلس سیوم صحبت ریسمان بازیست، چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته‌اند و ریسمان‌بازی بربالای آن پای راست خود ازپس‌سربدست چپ گرفته و بربازی ایستاده بزی را برسرچوب‌گرفته وشخصی دهلی درگردن انداخته می‌نوازد و مردی دیگر دستها را بالا کرده ایستاده است و چشم برریسمان بازدارد و پنج‌کس دیگر ایستاده‌اند. از آن پنجکس یکی چوبی در دست دارد. مجلس چهارم درختی است در ته‌آن درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته وشخصی سر برپای ایشان نهاده و پیرمردی با ایشان درسخن است وچهارکس دیگر ایستاده‌اند. چون چنین کارنامه ساخته‌بود او را به انعام و زیادتی علوفه سرافرازساختم.

دربیستم شهریور میرزا سلطان راکه ازدکن‌طلبیده بودم، آمده ملازمت کرد صفدرخان به اضافه منصب سرافرازی یافته به‌کومکی لشکر امرای مقهورتعیین یافت. چون عبدالله خان فیروز جنگ اراده نموده بودکه از راه ناسك ترینگ به ولایت دکن درآید بخاطر رسانیدم که رامداس‌کچهواهه راکه از بنده‌های با اخلاص والد بزرگوارم بود، بهمراهی او تعیین نمایم‌که همه‌جا خبردارا حوال‌اوبوده نگذاردکه‌ازو تهور وشتاب‌زدگی‌بیوقت به‌فعل‌آیدبجهت این‌قسم خدمت او را بمرعایتهای‌عالی سرافراز [۸۰ ب] ساخته خطاب راجگی که درگمان‌او نبودکرامت نمودم. نقاره‌عنایت‌نمودم وهم قلعه رتنبهور راکه ازقلعه‌های مشهورهندوستان است بدوشفقت‌کردم وخلعت فاخر وفیل و اسپ داده مرخص ساختم. خواجه ابوالحسن را که از دیوانی‌کل تغییر یافته بود بخدمت صوبه دکن بمناسبت‌آنکه درخدمت برادر مرحومم مدتها درآن‌حدود بوده تعیین نمودم. ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را بمخطاب اعتقاد خان سرافرازی بخشیدم. پسران معظم خان را بمناصب لایق ممتاز ساخته به‌بنگاله پیش اسلام خان‌فرستادم. راجه‌کلیان بسرداری اودیسه به‌تجویز اسلام خان مقررگشت و به‌اضافه دوصدی ذات وسوار سرافرازگردید. چهارهزار روپیه بشجاعت خان دکنی مرحمت نمودم. هفتم‌آبان بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکن‌آمده ملازمت کرد. درین روزها بجهت شوریدگی وهرج ومرج

که درولایت ماوراءالنهرواقع شده بسیاری از امرای وسپاهیان‌اوزبك‌مثل حسین بی و پهلوان بابا وتورس بی درمن وبیرم وغیره التجا به درگاه ما آورده ملازمت‌نمودند. هریکی به‌خلعت واسپ و زر نقد ومنصب وجاگیر سرافرازگشتند. روز دوم‌آذرهاشم‌خان ازبنگاله‌آمده سعادت ملازمت وآستانبوسی دریافت.

پنج لك روپیه بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثردکن که به‌سرداری عبدالله خان‌مقرر بوده است‌به‌دست روپ خواص وشیخ انبیاء به‌احمد آبادگجرات فرستادم.درغره دی به قصد شکارموضع سمونگره که ازشکارگاه مقررمن است، متوجه شدم. بیست و دوآهو شکارشد از آن جمله شانزده‌آهو را خود شکار کرد. وشش دیگر را خرم شکارنمود. دو روزودوشب آنجا بوده شب یکشنبه بخیروخوبی به‌شهرمعاودت نمودم.شبی این بیت‌درخاطرم پرتوانداخت: بیت

بود برآسمان تا مهر را نور   مبادا عکس او ازچتر شه دور

به‌چراغچیان وقصه خوانان فرمودم که در وقت سلام [۸۱ الف] وصلوات فرستادن وقصه گذرانیدن درآید باین بیت کنند وحالا شایع است. سیوم دی روزشنبه عرضداشت خان اعظم رسیدکه عادلخان بیجاپوری ازتقصیرات‌گذشته خود پشیمان‌گشته درصدد بندگی و دولتخواهی بیش ازپیش است. چهاردهم دی مطابق سلخ شوال هاشم خان به‌کشمیر رخصت یافت. به یادگار علی ایلچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم. به اعتقاد خان شمشیری ازشمشیرهای خاصه شیراندام نام شفقت نمودم.شادمان ولد خان اعظم را به‌خطاب شادخانی سرافرازساخته منصب او از اصل و اضافه به‌یك هزار وهفتصدی‌ذات وپانصد سوارمشخص‌شد، وبه‌رعایت‌علم سربلندی یافت وسردار خان برادرعبدالله‌خان‌فیروز و ارسلان بی اوزبك که حراست‌سیوستان به‌اومقرر است‌به‌غایت علم سرافرازگشتند.

پوستهای‌آهوی شکار خاصه را فرمودم که‌جای‌نمازها ترتیب‌داده دردیوان خانه خاص وعام نگاهدارندکه‌مردم‌بران نمازمی‌گذارده‌باشند. میرعدل وقاضی‌راکه مدار امورشرعیه بر- ایشان‌است، خاصه به‌جهت‌حرمت‌شرع فرمودم که زمین بوس که به‌صورت سجده است‌نکنند.

روزپنجشنبه بیست‌ودم ماه‌دی باز به‌شکار سموکره متوجه شدم. چون آهوی بسیاری درآن‌حوالی جمع شده بود. درین‌مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته آهوان را ازهرطرف رانده درجای وسیعی که دورآن سراپردهها وکلابارها کشیده باشند درآورده ضبط نمایند. یك‌ونیم کروه زمین‌را سراپرده گرفته‌بودند. چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته وشکاری بسیار به‌قید درآمده است متوجه‌گشتم. روزجمعه شکارشدوتا پنجشنبه‌آینده هرروز بامردم محل به قمرغه درآمده آن‌مقدار که خاطر رغبت‌می‌نمود

شکارمی‌کردم پاره زنده گرفتار می‌گشتند وبعضی به تفنگ وتیر کشته می‌شدند. روزیکشنبه وپنجشنبه که تفنگ به جانور نمی‌اندازم به‌دام زنده گرفتند. ددین هفت‌روز نهصدوهفده‌آهوی نروماده شکارشده بود از آن‌جمله ششصدوچهل‌ویک‌راس آهوی نروماده‌که زنده گرفتار شده بودند. چهارصد وچهارراس به‌فتحپورفرستاده شدکه درمیان جوگانگاه آنجاسردهندوهشتادودو چهار راس دیگر را فرمودم‌که حلقه‌های نقره دربین کرده در همان زمین آزاد کردند و دویست‌وهفتاد [۸۱ب]وشش آهوی که به تفنگ‌وتیروچیته کشته شده بودندروز بروز به بیگمان وخادمان محل وامرا و بنده‌های درگاه قسمت می‌شد. چون از شکار کردن بسیار دلگیرشدم به‌امرای فرمودم‌که به‌شکارگاه رفته آنچه مانده باشد مجموع‌را شکارنمایندوخود بخیریت روانه‌شهر شدم.

درغره بهمن مطابق هفدهم ذی‌قعده حکم کردم که درشهرهای کلان ممالك محروسه مثل احمد آباد والله‌آباد ولاهور و آگره ودهلی وغیره غلورخانها به‌جهت فقرا ترتیب دهند. تاسی محل نوشته‌شد. ازاین‌جمله شش‌محل سابق دایر بود بیست‌وچهارمحل دیگر الحال‌حکم شد که دایرسازند. درچهارم‌بهمن هزاری برذات راجه‌نرسنگ دیو اضافه نمودم که ذات چهارهزاری وسوار دوهزاری‌نفر باشد وشمشیر مرصع بدو مرحمت کردم و شمشیردیگر از شمشیرهای خاصه‌که شاه بچه نام‌داشت به شاهنوازخان عنایت شد و درشانزدهم اسفندارمز- بدیع‌الزمان پسرمیرزا شاهرخ به‌لشکر امرای مقهور تعیین یافت وشمشیری به‌جهت راجه‌باسو به‌دست او فرستاده‌شد.

چون مکرر به مسامع جلال رسیدکه امرای سرحد بعضی مقدمات‌که به ایشان مناسبتی ندارد، ازقوت به فعل می‌آورند وملاحظه توره وضوابط آن نمی‌کنند به بخشیان فرمودم که فرامین مطاعه به‌امرای سرحدصادر گردانند که من‌بعد مرتکب این امور که خاصه پادشاهان است، نگردند. اول آنکه در جهروکه ننشینند وبه امر او سرداران کمکی‌خود تکلیف چوکی وتسلیم چوکی نکنند وفیل به‌جنگ نیندازند وددسیاستها کورنکنند وگوش وبینی نبرند وبه- زور تکلیف مسلمانی بکسی نکنند وخطاب به ملازمان خود ندهند و نوکران‌پادشاهی را کورنش وتسلیم نفرمایند و اهل‌نغمه را بروشی‌که در دربارمعمول است تکلیف چوکی‌دادن نکنند و وقت برآمدن نقاره ننوازند واسب وفیل که به‌مردم دهند خواه ملازمان پادشاهی و خواه‌به‌نوکران خودجلو وکجك بردوش آنهاداده تسلیم نکنانندودرسواری ملازمان‌پادشاهی را درجلو خود پیاده نبرند واگر چیزی به‌آنها بنویسند مهر براو نکنند. این ضوابط که به آئین جهانگیری اشتهاریافته، الحال معمول است.

نوروز هفتم ازجلوس همایونی

غره فروردین سنه هفت جلوس روزسه‌شنبه شانزدهم شهر محرم‌سنه یکهزار و بیست‌ویکم در دارالخلافه‌آگره مجلس نوروز عالم افروز وجشن مسرت [۸۲ الف] بخش عشرت‌اندوز سازمان پذیرفت. بعد ازگذشتن چهارگهری ازشب پنجشنبه سیوم ماه مذکورکه ساعت اختیار کرده منجمان بود، برتخت نشستم. بدستورهمه ساله فرموده بودم که دربار را آئین بسته تا روزشرف این مجلس برقرارباشد. خسرو بی اوزبك که درمیان اوزبکیه به‌خسروقرقچی‌اشتهار دارد، در همین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت. چون ازمردم قرار داده ماوراءالنهربود او را به‌عنایتها سربلندی بخشیده خلعت فاخره دادم. یادگار علی ایلچی دارای ایران راپانزده هزار روپیه مدد خرج‌گویان عنایت نمودم. درهمین ایام پیشکش افضل‌خان‌که از صوبه‌بهار فرستاده بودازنظر اشرف‌گذشت. سی زنجیر فیل وهژده رأس کونت و پاره‌ای‌اقمشه بنگاله و چوب صندل ونافه‌های مشك وچوب عود و ازهرجنس چیزها بود. پیشکش خان دوران هم به‌نظر درآمد. چهل وپنج رأس اسپ و دوقطار شتر وچینی خطایی وپوستینهای سمور و دیگر تحف وهدایاکه درکابل و آن حدود بهم‌می‌رسد فرستاده بود و امرای درخانه‌تکلیفات در پیشکشهای خود نموده‌بودند. بضابطه‌همه‌ساله‌درهرروز از روزهای جشن‌مذکور پیشکش‌یکی از بنده‌هامی گذشت و به‌تفصیل ملاحظه‌نموده‌آنچه پسندخاطرمی‌افتادمی گرفتم وباقی به‌اومرحمت می‌شد وسیزدهم‌فروردین مطابق بیست ونهم محرم عرضداشت اسلام خان رسید. مشعر برآنکه به‌یمن‌الهی وبیرکت وتوجه اقبال شاهنشاهی بنگاله ازفساد عثمان افغان پاك گشت.

پیش ازآنکه حقیقت این جنگ مرقوم‌گردد سطری چند ازخصوصیات‌آنجا درقلم‌آورد: بنگاله ملکی است درنهایت وسعت و اقلیم دوم. طول‌آن ازبندرچاتگام تا گهری چهارصد وپنجاه‌کروه وعرض‌آن ازکوههای شمالی تا پایان سرکارمدارن دویست و بیست‌کروه جمع آن تخمیناً شصت‌کرور دام بوده باشد. حکام سابق همیشه بیست هزار سوار ویك لك پیاده ویکهزار زنجیر فیل چهارپنج هزار منزل‌کشتی ازنواره جنگی وغیره‌سرانجام می‌نموده‌اند.

از زمان شیرخان وسلیم خان پسر او این ولایت درتصرف او و افغانان بود. چون اورنگ سلطنت وفرمان روای دارالملك‌هندوستان بوجود اشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت‌گرفت افواج [۸۲ ب] قاهره بر سرآن ملك تعیین فرمودند ومدت مدیدی فتح‌آنجا را پیش نهاد همت داشتند تا آنگه ولایت مذکور بحسن سعی اولیای دولت قاهره از تصرف داودکرانی‌که آخرین حکام‌آنجا است برآمد، وآن مخذول العاقبت درجنگ خانجهان‌کشته گشت ولشکر اوپریشان‌ومتفرق‌گردید. ازآن تاریخ بازتا حال این ولایت درتصرف بنده‌های

درگاه است. غایتاً پاره ازبقایای افغانان درگوشه وکنار این ملك مانده بودند بعضی جاهای دور دست را تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثری ازین‌جماعه عاجز و زبون‌گشتند. ولایاتی که متصرف بودند، بدست اولیای دولت قاهره درآمد. چون انتظام امورسلطنت وفرمانروائی به محض فیض وفضل ایزدی‌بهاین نیازمند درگاه الهی مفوض‌گشت، در اول‌سال جلوس‌راجه‌مان سنگه را که به‌حکومت و دارای آنجا مقرر بود، به درگاه طلب داشته، قطب‌الدین‌خان را که به‌شرف کوکلتاشی من ازسایربنده‌ها امتیاز داشت، بجای اوفرستادم. درابتدای درآمد به آنولایت بدست یکی ازفتنه‌کیشان‌که تعینات‌آن ملك بود، درجه شهادت یافت. وآن عاقبت نااندیشی نیز بجزای عمل خود رسید وکشته‌گشت.

جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه وجاگیردار ولایت بهاربود، بنابر قرب وجوار به منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافراز ساخته، حکم فرمودم که به بنگاله رفته‌آن ولایت را متصرف شود و به‌اسلام خان‌که در دارالخلافه‌آگره بودفرمان فرستادم‌که به‌صوبه بهار متوجه گشته‌آن ولایت را به‌جاگیر خود مقرر شناسد. چون اندك مدتی ازحکومت دارای جهانگیر قلیخان‌گذشت به واسطه زبونی‌آب وهوای آنجا بیماری صعب‌بهم‌رسانید و رفته رفته مرض قوی وقوی ضعیف‌گشته‌کار او به‌هلاك انجامید. چون خبر بیماری و درگذشتن او درلاهور مسموع‌گردید فرمان به‌اسم اسلام خان صادرگردید‌که صوبه بهار را به‌افضلخان سپرده خود تأکید هرچه تمامتر روانه بنگاله‌گردد. درتعیین این خدمت بزرگ اکثربنده‌های درگاه بنابر خردسالی وکم تجربگی اوسخنان‌می‌گفتند. چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظورنظر حق بین بوده خود او را بجهت این خدمت اختیارنمودم. بحسب اتفاق مهمات‌این ملك بروشی ازو سرانجام پذیرفت‌که از ابتدای درآمد این ولایت به تصرف اولیای دولت ابد پیوند تا امروزهیچکس ازبنده‌های درگاه را میسر نشده بود.

یکی ازکارهای نمایان [۸۳ الف] او دفع عثمان افغان مقهور است‌که مکرر در زمان حیات حضرت عرش‌آشیانی او را با افواج قاهره مقابله و مقاتله دست داد و دفع اومیسر نگشت. درین ولاکه اسلام خان دهاکه را محل نزول ساخته بود و دفع و رفع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد همت داشت، بخاطرگذرانید‌که فوجی برسرعثمان مقهور و ولایت او باید فرستاد. اگر اختیار دولتخواهی وبندگی نماید چه بهتر والا به طریق دیگر متمردان او را سزا داده نیست ونابود سازند. چون شجاعت خان درهمان ایام به اسلام خان پیوسته بود، قرعه سرداری این خدمت به اسم او انداخته شد. چندی دیگر ازبنده‌های مثل‌کشور خان و افتخار خان وسیدآدم بارهم وشیخ‌آچهه برادرزاده مقربخان ومعتمد خان و پسران معظم خان

واهتمام خان ودیگر بنده‌ها به‌همراهی او تعیین نمود، وازمردم خودنیز جمعی همراه کرد. در ساعتی که مشتری کسب سعادت ازومی‌نمود این جماعه را روان ساخت و میرقاسم پسر میر-مراد را بخشی و واقعه‌نویس نمود و از زمینداران نیز چندی بجهت راه‌نمونی همراه کرد در ساعتی افواج‌نصرت قرین روانه گشتند.

چون به‌حوالی قلعه وزمین‌او نزدیک‌شدند چندی از مردم زبان‌دان را بـه نصیحت او-فرستادند تااورا دلالت به دولتخواهی نموده ازطریق بغی وطغیان براه صواب بـازآورنـد. چون غرور بسیار درکاخ دماغ او جا گرفته‌بود وهمیشه هوای گرفتن ملك بلکه دیگر داعیه‌هـا درسرداشت اصلا گوش به سخنان این‌جماعت‌ننموده مستعد جدال وقتال گردید و درکنار ناله که زمین آن تمام جهله ودلدل بود، جای جنگ‌قـرارداد. روز یکشنبه نهم محـرم شجاعتخان ساعت جنگ اختیار نموده افواج‌نامبرده را مقرر ساخت که هریك بجا ومقام‌خود رفته آماده جنگ باشند. عثمان‌دران روز قرارجنگ باخود نداده بود. چون شنیدکه لشکر پادشاهی‌مستعد گشته آماده‌اندناچاراوهم‌سوارشده به‌کنار ناله آمدوسواروپیاده خودرا برابر افواج منصوره بازداشت. چون‌هنگامه‌جنگ گرم گشت، هرفوج به‌فوج روبرو خود متوجه گردید، درمرتبه‌اول آن‌جاهل‌خیره‌سرفیل مست‌جنگی خودرا پیش انداخته برغول هراول میتازد. بعد از زد وخورد بسیار ازسرداران هراول سیدآدم وشیخ‌آچهه به درجه‌شهادت می‌رسند. سردار برانغارافتخار-خان هم درستیز وآویز تقصیرنکرده جان خودرا نثار می‌نماید وجمعی کـه در سر او بوده‌اند آن‌قدر تلاش می کنند که پاره‌پاره می‌شوند. همچنان سرکرده جرانغار کشورخان داد مردی ومردانگی داده خودرا فدای‌کار صاحب [۸۳ب] می‌سازدباآنکه ازان تیره‌بخت نیز بسیاری کشته وزخمی‌شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را ازروی‌دانستگی و فهمیدگی به‌خـاطر می‌آورد ومشخص خود می‌ساخت که سرداران هراول و برانغار وجرانغار کشته‌شدند. همین غول مانده ازکشته وزخمی خود پروانکرده درهمان‌گرمی برغول می‌تازد و درین جـانب پسر وبرادران وخویشان شجاعتخان ودیگر بنده‌ها راه بران گمراهان گرفته برمثال شیران‌وپلنگان به‌پنجه ودندان‌تلاش‌می کردند. چنانچه بعضی‌درجه شهادت یافته‌جمعی که زنده ماندندزخمهای منکر برداشتند. دراین‌وقت‌فیل مستی‌بخته نام‌که فیل اول بوده برشجاعتخان میدواندشجاعتخان دست به‌برچه برده برفیل می‌زندآن‌طور فیل‌مستی‌را ازبرچه چه‌پروا است به‌شمشیر برده‌شمشیر پی‌درپی می‌زنداز‌آن‌هم چه‌محابا. بعد ازآن جمدهر کشیده دوجمدهر می‌رساند.وآن‌هم برنمی گردد وشجاعتخان‌را بااسپ‌زیرمی‌کند به مجرد از اسپ جداشدن جهانگیر شاه‌گفته برمی‌جهد وجلودار اوشمشیری دودستی بردستهای فیل می‌رساند چون فیل به زانو در می‌آید، به اتفاق

جلودار فیلبان‌را از بالای فیل به‌زیر می‌کشد و به همان جمدهر که دردست داشت،درین‌پیادگی به نوعی برخرطوم وپیشانی فیل می‌زند کـه فیل از الم آن فریادزنان برمی‌گـردد. وچـون زخمهای بسیار داشت به فوج‌خودرسیده می‌افتد واسب شجاعتخان سالم بـرمـی‌خیزد ودر حینی که سوارمی‌شود، آن مخذولان فیلی‌دیگر برعلمدار او میدوانند وعلمدار اورا بااسپ‌زیر می‌کنند که از آنجا شجاعتخان نعره مردانه برکشیده علمداررا خبردار می‌سازد ومـی‌گوید که مردانه‌باش‌که من زنده‌ام، ودرپای علم درین‌وقت تنگ هرکس ازبنده‌های درگاه حـاضر بودند، دست‌به تیرو جمدهر وشمشیر برده برفیل می‌دوند وشجاعتخان‌هم خود را رسانیده به علمدار نهیب می‌دهد که برخیز واسب‌دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته اوراسوارمی‌سازند، و علم‌را برافراخته برجای خود می‌ایستد، ودراثنای این گیرودار تفنگی برپیشانی آن مقهور می‌رسد که هرچند زننده‌آن‌را تفحص کردند ظاهر نشد. به مجرد‌رسیدن این‌تفنگ ازآن‌گرمی بازآمده می‌داند که از این زخم جان برنیست تادوپهرونیم باوجود چنین‌زخمی منکر، مردم خودرا به جنگ ترغیب می‌نمود، ومعرکه قتال وجدال‌گرم بود، بعدازآن غنیم روگردان شده افواج قاهره سردرپی آنها می‌نهند وزده زده آن مخذولان را در محلی که دایره کرده‌بودند درمی‌آورند. آن‌مخذولان به تیرو تفنگ مردم را نگاهداشته نمی‌گذارندکه مردم پادشاهی‌بجا ومقام آنها درآیند. [۸۴الف] چون ولی‌برادر عثمان وممریز پسراو ودیگر خویشان‌ونزدیکان برزخم عثمان مطلع‌می‌شوند، به‌خاطر می‌گذرانند‌که از این‌زخم‌خود اورا خلاصی میسرنیست اگر ماهمچنین شکسته وریخته به‌قلعه خود رویم‌یک‌کس‌زنده نخواهد رسید. صلاح چنین‌است که امشب درهمین‌جای که دایره کـرده‌ایم بمانیم وشب فـرصت جسته خودرا به قلعه خود رسانیم.

دوپهر ازشب گذشته عثمان به‌جهنم واصل‌می‌گردد ودوپهرسیوم جسد بیجان اورا برداشته وخیمه واسبابی که همراه داشتند درمنزل‌گذاشته به محکمه‌خود متوجه‌می‌شوند. قراولان لشکر فیروزی اثر ازاین‌معنی خبریافته، شجاعتخان را آگاهی‌سازند صبح دوشنبه دولتخواهان جمع شده صلاح می‌بینند که تعاقب باید نمود ونگذاشت که این تیره‌بختان نفس‌برآورنـد. غایتاً به‌جهت‌ماندگی سپاهیان و کفن ودفن شهیدان وغمخواری مجروحان وزخمیان در پیش‌رفتن یا فرودآمدن متردد خاطر بودند. درین‌اثنا عبدالسلام پسرمعظم‌خان باجمعی ازبنده‌های درگاه‌که مجموع سیصدسوار وچهارصدتوپچی باشند می‌رسند چون این‌جماعه تازه‌زور در رسیدند به همان‌قرارداد تعاقب عمل‌نموده، متوجه پیش‌شدند. این‌خبر به‌ولی، که بعد از عثمان سرمایـه فتنه وشورش‌بود،می‌رسد که‌شجاعتخان‌با لشکرظفرآزما بافوج‌دیگر تازه‌زورکه الحال‌پیوسته‌اند

اینك رسیده‌آمد چاره‌خود جزاین نمی‌بیندکه به‌وسیله اخلاص درست و بازگشت بطریق‌مستقیم دولتخواهی به شجاعتخان رجوع آورد. آخرالامر درمیان داده پیغام میفرستد- که آن کسی که باعث‌فتنه وفساد بود رفت‌ما جمعی‌که مانده‌ایم نسبت بندگی ومسلمانی درمیان است. اگرقول بلحند آمده شما رابه‌بینیم وبندگی درگاه اختیارکنیم وفیلان خودرا برسم پیشکش بگذرانیم، شجاعت‌خان ومعتقدخان که روزجنگ رسیده مصدرخدمات پسندیده‌گشته بودند وسایردولت- خواهان به مقتضای وقت ومصلحت دولت‌قول داده وبه‌آن جماعه راتسلی ساخته روزدیگر ولی [ب۸۴]دپسران وبرادران وخویشان عثمان‌همگی‌آمده شجاعتخان ودیگر بنده‌هارا دیدند وچهل‌ونه زنجیر فیل پیشکش‌گویان آورده گذرانیدند. بعداز انصرام این خدمت شجاعتخان چندی از بنده‌های درگاه را درادهارو آنطرف که در تصرف آن‌تیره روزگار بود گذاشته ولی وافغانان را همراه گرفته به تاریخ ششم شهر صفر روزدوشنبه بافواج قاهره درجهانگیر نگر آمده به‌اسلام‌خان پیوستند چون این اخبارمسرت‌آثار درآگره باین نیازمند درگاه‌الهی رسید سجدات‌شکر به تقدم رسانیده دفع ورفع این‌قسم غنیمی رامحض‌ازکرم بی‌دریغ‌واجب تعالی‌دانست،وبنابراین دربرابراین‌نیکو خدمتی اسلام‌خان بمنصب‌شش‌هزاری‌ذات‌سرافرازی یافت وشجاعتخان‌را بخطاب رستم زمان سربلند کردم وهزاری‌ذات وسوار برمنصب اواضافه فرمودم ودیگر بنده‌ها هریك به‌اندازه خدمتی‌که از ایشان به فعل‌آمده بود، به زیادتی منصب ودیگر رعایتها ممتاز گشتند. ودرمرتبه اول که این خبررسید کشته‌شدن عثمان به‌طریق اراجیف مذکور می‌شد. به جهت صدق وکذب این‌سخن به‌دیوان لسان‌الغیب خواجه‌حافظ شیرازی تفأل نمودم این غزل برآمد. غزل

دیده دریاکنم وصبر به صحراافکنم	واندرین‌کار دل‌خویش به‌دریا فکنم
خورده‌ام تیرفلك باده‌بده تاسرمست	عقده دربند کمر ترکش جوزا فکنم

چون این بیت به‌غایت مناسب مقام بود تفأل به‌آن نموده بعد از چندی خبرآمد که عثمان را تیر قضای بل خدای‌رسیده. هرچند تفحص نمودند زننده آن پیدا نشد. بنابرغرابیی که داشت این‌معنی مرقوم گردید.

درشانزدهم فروردین ماه مقربخان که ازبنده‌های عمده ومحرم‌قدیم الخدمت‌جهانگیری است وبه منصب سه‌هزاری‌ذات ودوهزارسوار سرافرازی یافته، ازبندرکهنبایت رسید سعادت ملازمت دریافت. به او به‌جهت بعضی مصلحتها حکم‌کرده‌بودم که بندر گوه رفته وزیری‌را که حاکم گوه است ببیند ونفایسی‌که در آنجا به‌دست آید جهت سرکار خاصه خریداری نماید.حسب‌الحکم به استعداد تمام به‌گوه رفت ومدتی درآنجا بود. نفایسی که در آنجا

بهدست افتاد اصلاروی زرندید بهر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نمود متوجه درگاه گشت واسباب ونفایسی که آورده بود بدفعات در نظر گذرانید و از هرجنس چیزها وتحفها داشت. ازجمله جانوری چندآورده بود بسیارغریب وعجیب چنانچه تاحال ندیده‌بودم. بلکه نام اورا کسی نمیدانست. حضرت فردوس مکانی اگرچه درواقعیات‌خود صورت واشکال بعضی‌جانورانرا نوشته‌اند غایتاً به مصورانن‌فرمودند که صورت آنها تصویر نمایند. چون [۸۵الف] این جانوران در نظر من بغایت غریب درآمدهم نوشتم وهم درجهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آنرا کشیدند تاحیرتی که ازشنیدن دست‌دهد از دیدن زیاده گردد. یکی ازان جانوران درجثه از طاوس ماده کلان‌تر و ازنرفی‌الجمله خردتر، گاهی که درمستی جلوه مینماید دم خود را ودیگرپرها را طاوس‌آسا پریشان می‌سازد وبه رقص درمی‌آید. نول وپای اوشبیه به نول وپای خروس است. سروگردن وزیرحلقوم اوهرساعتی به رنگی ظاهر می‌شود وقتی که درمستی است سرخ سرخست. گویا که تمام‌را به مرجان مرصع ساخته‌اند وبعد از زمانی همین‌جاها سفیدمی‌شود. وبطریق پنبه به نظر درمی‌آید وگاهی فیروزه‌رنگ ظاهرمی‌گردد بوقلمون آسا هرزمان به رنگی دیگر دیده می‌شود ودوپارچه‌گوشتی که برسر خود دارد به تاج فردوس مشابهت دارد وغریب اینست که درهنگام مستی پارچه گوشت مذکور به طریق خرطوم از بالای سراو تایکوجب می‌آویزد وباز که آنرا بالا می‌کشد چون‌شاخ کرگدن‌برسراو مقداردوانگشت نمایان می‌گردد. اطراف چشم او همیشه فیروزه گون است ودرآن تغیروتبدیل نمی‌رود وپرهای به الوان مختلف به‌نظر می‌آید به خلاف رنگهای پرطاوس دیگر میمونی آورده بود به هیات عجیب و شکل غریب دست‌وپا وگوش وسراو بعینه میمون است وروی او به روباه می‌ماند. رنگ چشمهای او به رنگ چشم‌باز لیکن چشم او ازچشم باز کلان‌تر است از سر او تا سردم یک‌ذرع معمول‌بوده باشد؛از میمون پست‌تروازروباه بلندتر.پشم او بطریق پشم گوسفند ورنگ آن‌خاکستریست از بناگوش تازنخ سرخ‌است میگون، دم اواز نیم ذرع وسه‌انگشت درازتر. غایتاً به خلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است به طریق دم‌گربه. گاهی آوازی ازو ظاهر می‌شود به طریق آواز آهوی بره مجملا خیلی غرابت [۸۵ب] داشت.

ازمرغ‌دشتی که اورا تذرومی‌گویند تاحال شنیده‌نشده که درخانه ازو بچه گرفته باشند. درزمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار کردند که تخم بچه بکنند، نشد، من‌فرمودم که چندی از نروماده‌او به یکجا نگاه داشته رفته‌رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که درزیر ماکیان گذاشتند. درعرض دوسال مقدار شصت‌هفتاد بچه برآمد وتاپنجاه شصت کلان شدند.

هرکس این‌معنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که درولایت هم برادرم سعی بسیار کردند مطلق تخم‌نداد وبچه ازو حاصل‌نشد.

درهمین ایام برمنصب مهابت‌خان هزاری ذات وپانصدسوار افزودم‌که چهارهزاری ذات هزاروپانصد سوار بوده باشد، ومنصب اعتمادالدوله از اصل واضافه چهار هزاری ذات وسه‌هزار مقررگشت. وبرمنصب مهاسنگه نیز پانصدی ذات وسوار افزوده‌شدکه ازاصل واضافه سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار بوده باشد وبرمنصب اعتمادخان‌پانصدی ذات ودویست سوار افزوده هزاری ذات وسیصدسوار کردم.خواجه ابوالحسن درین‌روزها ازدکن آمده سعادت ملازمت دریافت ودولتخان که به فوجداری الله‌آباد وسرکارجونپور تعیین یافته بود آمده ملازمت نمود. برمنصب اوکه هزاری بود پانصدی افزوده‌شد. روزشرف‌که نوزدهم فروردین‌باشد منصب‌سلطان‌خرم را که ده‌هزاری‌بود، دوازده‌هزاری سرافراز ساختم اعتبارخان راکه به منصب سه‌هزاری ذات وهزار سواربلندبود چهارهزاری کردم. مقربخان راکه منصب او دوهزاری ذات وهزار سوار بود، پانصدی ذات وسوار افزودم وبرمنصب خواجه جهان که دوهزاری ذات وهزارودویست سوار بود، پانصدی دیگر اضافه فرمودم.

چون ایام‌نوروز بود اکثربنده‌ها به اضافه منصب سرافرازی یافتند. درهمین تاریخ دلیپ ازدکن آمده ملازمت نمود. چون‌پدر او راجه‌رایسنگه وفات‌یافته بود، اورا به خطاب رای سربلند ساخته خلعت پوشانیدم. پسردیگر داشت سورج سنگه نام باوجود که دلیپ پسر تیکه اوبود، می‌خواست که سورج‌سنگه جانشین او باشد به تقریب محبتی که بامادر او داشت دروقتی‌که احوال اوقات‌او مذکورمی‌شد، سورج‌سنگه ازکم خردی وخردسالی‌بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خودساخته وتیکه داده است. این‌عبارت مرا خوش‌نیامد. فرمودم که اگر پدرتراتیکه داده مادلیپ‌را تیکه داده سرافراز می‌کنیم وبه‌دست‌خود اوراتیکه کشیده جاگیر و وطن‌پدر اورا به او مرحمت کردم به اعتمادالدوله دوات وقلم مرصع عنایت شد. لکهمی چند راجه کماون که از راجهای معتبر کوهستان است وپدر اوراجه اودرهم درزمان حضرت عرش آشیانی آمده بود دروقت آمدن التماس نمود که پسر راجه تودرمل آمده‌دست دست مراگرفته به ملازمت‌آورد. بنابرالتماس او پسر راجه به‌آوردن‌او مأمورگشته بود. لکهمی چندهم التماس نمود که پسر اعتمادالدوله آمده مرا بملازمت‌آورد. شاپور را فرستادم‌که او را به ملازمت آورد. از تحفهای کوهستان خود اسبان کونت اعلی وجانوران شکاری از بازجره‌وشاهین‌وطاوس ونافهای‌مشک‌وپوستهای آهوی مشک‌که نافه بران بند بود و شمشیرها که به‌زبان آنها کتاره می‌گویند وازهرجنس چیزها آورده گذرانید. درمیان‌راجه‌های کوهستان

این راجه مذکور باآنکه طلای بسیار دارد، معروف ومشهور است. می‌گویند که کان طلا در ولایت اوهست. به‌جهت طرح عمارت‌دولتخانه لاهور خواجه‌جهان‌را، که درین‌کارها مهارت تمام دارد، فرستادم چون مهمات دکن به‌جهت‌نفاق سرداری و بی‌پروائیهای خان‌اعظم صورت خوبی پیدا نکرد وشکست عبدالله‌خان دست‌داد خواجه‌ابوالحسن را که به جهت تحقیق این قضایا طلبیده‌بودم، بعد از تحقیق‌وتفحص بسیار ظاهر شد که شکست عبدالله‌خان پاره‌ای‌ازسر غرور وتیز جلویها وسخن‌نشنویهای او وپاره‌ای‌به سبب نفاق و بی‌التفاتی امر واقع‌شده بود. مجملا قرارداد آن‌بود که عبدالله‌خان از جانب ناسك‌تریتك بالشکر گجرات و امرای که به همراهی اوتعیین‌یافته‌بودند روانه‌گردد. این‌فوج سرداران معتبر وامرای‌کار طلب مثل [۸۶ب] راجه رامداس وخان‌عالم وسیفخان وعلی مردان بهادر وظفرخان ودیگر بنده‌های آراستگی تمام‌داشت عددلشکر ازده‌هزارگذشته وبه‌چهارده‌هزار رسیده ازجانب برادر مقرر بود که راجه‌مان‌سنگه وخان جهان وامیرالامرا وبسیاری از سرداران متوجه‌شوند واین‌دوفوج از کوچ ومقام خبردار باشند تادرتاریخ معین از دوجانب‌غنیم را درمیان گیرند. اگر این‌ضابطه منظور می‌بود ودلها متفق می‌گشت وفرضها دامنگیر نمی‌شد غالب‌ظن آن‌بود که الله‌تعالی فتح‌روزی کردی.

عبدالله‌خان چون ازگهاتیها گذشت وبه‌ولایت‌غنیم درآمد، مقید نشد که قاصدان فرستاده ازآن فوج خبری بگیرد وبه‌موجب قرارداد حرکت خودرا باحرکت آنها موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین‌غنیم رادرمیان گیرند. بلکه‌تکیه‌برقوت‌وقدرت خود کرده این‌معنی را درخاطر آورد که اگر به تنهایی این‌فتح از جانب من‌شود بهتر خواهر بود، واین داعیه را درخاطر قرارداده هرچند رامداس خواست که به او قرار دهد که‌به‌تأنی و آهستگی پیش می‌رفته باشد، فایده نکرد. غنیم که ازو ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر ازسرداران وبرگیان برسراو فرستاد وروزها بااو درزدوخورد بودند وشبها درانداختن بان واقسام آتشبازی تقصیر نمی‌کردند. تاآن‌که غنیم نزدیك‌شد واصلا ازآن فوج به‌او خبری‌نرسید. هرچند به‌دولت‌آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیك می‌رسد عنبر سیاه‌رو یکی از اطفال را که نسبت قرابت به سلسله‌نظام‌الملکیه به‌اعتقاداو دارد، به‌جهت آنکه‌مردم‌ازشان‌سرداری اوقبول کنند، بسروزی برداشته به‌دست خودگرفته‌است وخودرا پیشوا وسردار قرارداده مرتبه‌به‌مرتبه مردم می‌فرستد وکثرت وازدحام غنیم زمان، بیشتر می‌شد تاآنکه هجوم آورده به‌انداختن به‌آن ودیگر اقسام آتشبازی کار را بروتنگ‌تر ساختند. آخرالامر دولتخواهان‌صلاح دیدندکه چون ازان فوج مددی نرسید ودکنیان تمام‌روبه ما نهاده‌اند، مصلحت دولت در آن است که بالفعل بازگشته

سرانجام دیگر نموده شود همگی یکدل ویك [۸۷الف] زبان‌شده پیش از طلوع صبح‌صادق روانه شدند تاسرحدولایت خوددکنیان‌همراه و هرفوجی که بافوجی روبروگشته درزد وخورد تقصیر نمی‌نمودند. درین‌روز چندی از جوانان مردانه کارطلب به کار آمدند. علی‌مردان‌بهادر داد بهادری‌ومردانگی‌داده زخمهای منکر برداشت وزنده به‌دست غنیم افتاده معنی حلال نمکی وجانفشانی را بهمرهان خودفهمانید وذوالفقاربیگ هم ترددات مردانه نموده بانسی بپای او رسید وبعد ازدوروز دیگر درگذشت.چون به‌ولایت راجه بهرجو که از دولتخواهان درگاه است داخل شدند آن‌جماعه بازگشتند وعبدالله‌خان متوجه گجرات گردید. سخن ایـن است که اگر دررفتن عنان‌کشیده می‌رفت ومی گذاشت که این‌فوج دیگر به او ملحق می‌شد کـار خاطرخواه اولیای دولت قاهره صورت می‌ساخت. به مجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله‌خان به سرداران فوجی که از راه برار متوجه بودند، دیگر توقف را مصلحت ندیده بازگشتند و درعادل‌آباد که درحوالی برهانپور واقع است به اردوی پرویز ملحق شدند.

چون این اخبار درآگره بمن رسید شورش تمام درطبیعت خود یافتم وعزیمت نمودم که خود متوجه شده‌این غلامان صاحب‌کش‌را ازبیخ وبنیاد براندازم. امرا ودولتخواهان‌بدین معنی اصلا راضی نشدند. خواجه‌ابوالحسن بعرض‌رسانید که مهمات آنطرف را بروشی که خانخانان فهمیده دیگری نفهمیده، اورا باید فرستاد تااین‌مهم ازنظام افتاده را به نظام‌آورد وبه‌مصلحت وقت صلحی درمیان اندازد تا به‌مرور ایام سرانجام بـراصل نموده شود. دیگـر دولتخواهان درین‌مقدمه همداستان گشتند.رایهای همه باین قرارگرفت که خان‌خانان را باید فرستاد وخواجه‌ابوالحسن نیز همراه برود وبه‌همین‌قرارداد دیوانیان مهم‌سازی او وهمراهیان او نمودەروزیکشنبه‌هفدهم اردی بهشت‌سنه‌هفت‌جلوس‌مرخص گشت‌شاهنوازخان‌وخواجه‌ابوالحسن ورزاق اوزبك وچندی‌دیگر از همراهیان درهمین‌تاریخ تسلیم رخصت‌نمودند. خانخانان بـه منصب شش‌هزاری ذات وسوار سرافرازی یافت. شاهنوازخان سه‌هزاری ذات وسوار تسلیم نموده دارابخان به اضافه پانصدی ذات وسیصد سوار که مجموع [۸۷ب] دوهـزاری ذات ویکهزارو‌پانصد سوار باشد سربلند گردید. وبه‌رحمن داد پسر خوردادهم منصب لایق دادم. به خانخانان خلعت‌فاخره وخنجرمرصع وفیل‌خاصه باترایلها واسب‌های عراقی عنایت نمودم. وهمچنین به‌پسران وهمراهان او نیز خلعت واسب مرحمت شد.درهمین‌ماه معزالملك باپسران ازکابل آمده به‌سعادت‌آستانبوسی سرافرازگشت. شیام‌سنگه ورای مکند بدوریه که ازتعینات لشکربنکش‌بودند، حسب‌الالتماس قلیج‌خان به‌زیادتی منصب سربلندی یافتند. شیام سنگه‌هزارو پانصدی‌بود پانصدی دیگر به‌منصب او اضافه‌شد ورای مکندنیز به‌زیادتی‌منصب مفتخر گردید.

وفات آصف خان: مدتی بود که اخبار بیماری آصف‌خان می‌رسید وچندمرتبه رفع مرض شد وبازعود نمود تاآنکه دربرهانپور درسن شصت‌وسه‌سالگی درگذشت. فهم واستعدادش به‌غایت خوب‌بود غایتاً خست وسبکی برطبیعتش غالب بود، شعرهم مـی‌گفت. خسروشیرین به‌نام من نظم‌کرده نام‌آن را نورنامه نهاده‌ام در زمان والد بزرگـوارم به درجه امارت و وزارت رسیده بود باآنکه درزمان پادشاهزادگی چندمرتبه ازوسبکیها به فعل‌آمد واکثر مردم بلکه خسرو هم‌برین مذاق بود که بعد از جلوس ازمن نسبت به او ناخوشیها به فعل خواهد آمد، به خلاف آنچه‌درخاطر او ودیگران قرار یافته بود درمقام رعایت شده اورا بـه منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافراز ساختم. و بعد از اندك مدتی وزیرصاحب استقلال شدمجملا در رعایت احوال اودقیقه فروگذاشت نشد وبعد ازفوت او فرزندان اورا منصبها داده رعایتها کردم. آخرالامر ظاهر شد که نیت اخلاص او درست نبوده ونظر بر اعمال ناخوش خـود کرده همیشه ازمن توهمی درخاطرداشت. از قضیه وشورشی که در راه کابل واقع شدمی‌گویند خبردار بوده، بلکه تقویت آن تیره‌بختان مینموده باری‌مرا باورنمی‌افتد که در برابر این رعایت وشفقت مصدر نادولتخواهی وتیره‌بختی گردد.

فوت میرزاغازی ترخان به اندك فاصله دربیست‌وپنجم‌همین‌ماه‌که اردی‌بهشت بـاشد خبرفوت میرزاغازی‌خان رسید. میرزامشارالیه ازحاکم‌زاده‌های‌ته ازذات ترخان است درزمان والد بزرگوارم پدر او میرزاجانی بندگی ودولتخواهی اختیارنموده [۸۸الف] به همراهی خانخانان که برسر ولایت اوتعیین یافته‌بود درلاهور بشرف ملازمت استسعادیافت و به‌کرم پادشاهانه ولایت اورا بدوارزانی‌داشته خودملازمت دربار اختیارنموده‌مردم خود را به‌جهت حفظ وحراست ته رخصت کنانید. وتابود درملازمت گذرانید. آخرالامر دربرهانپور وفات یافت. میرزاغازی ولد او که درتهته بود به‌موجب فرامین عرت آشیانی به ایالت وحکومت آن‌ملك سرافرازی یافت به سعیدخان که در بهکر بود حکم‌شد که اورا دلاسانموده به درگاه آورد. خان‌مشارالیه کسان فرستاده اورا به دولتخواهی دلالت‌نموده، آخرالامر اورا به‌آگره آورده به‌شرف‌پای‌بوسی‌والدبزرگوارم سرافرازگردانید. درآگره بودکه حضرت‌عرش‌آشیانی شنقارشدند ومن برتخت دولت جلوس‌نمودم. بعداز آنکه خسرورا تعاقب نموده و بـه‌لاهور داخل‌شدم خبر رسیدکه امرای سرحد خراسان جمعیت‌نموده برسرسمرقند آمده‌اند، وشاه‌بیگ خان حاکم آنجا درقلعه قبلی شده‌منتظر کمك است. بالضروره فوجی به سرداری میرزاغازی ودیگر امراوسرداران بذکمك‌قندهار تعیین‌شدند این‌فوج چون‌به‌حوالی قندهار می‌رسد لشکر خراسان ثوت توقف درخودنادیده معاودت نمودند. میرزاغازی به قندهار درآمده ملك وقلعه

را به سردارخان که به‌حکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده‌شاه‌بیگ‌خان به‌جاگیر خود متوجه گشت ومیرزا غازی ازراه بهکر عزیمت لاهورنمود. سردارخان‌اندك‌مدتی که در قندهار بود وفات‌یافت وباز آن ولایت محتاج به سردارصاحب وجود می‌گشت دربن‌مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده به میرزا غازی نمودم. ازآن‌تاریخ تازمان رحلت در آنجا لوازم‌حفظ و حراست قیام واقدام می‌نمود. سلوك اوبامترددین به‌عنوان پسندیده بود.

چون میرزا غازی وفات یافت، سرداری به‌قندهار بایست فرستاد، ابول بی اوزبك را که درملتان وآن‌حدود واقع بود، بدین‌خدمت‌مأمورساختم. منصب او هزاروپانصدی ذات وهزار سوارمقررنمودم و به‌خطاب بهادرخان وعلم سربلندی‌یافت. حکومت‌دهلی وحفظ وحراست‌آن ولایت به‌مقربخان مقررگشت. روپ خواص را به‌خطاب [۸۸ب] خواصخانی ومنصب هزاری ذات‌وپانصد سوارسرافرازساخته‌فوجداری‌سرکارقنوج رابدومرحمت نمودم وچون صبیه‌اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله را جهت خرم خواستگاری نموده بودم ومجالس‌کتخدائی او درمیان بود روز پنجشنبه هژدهم خورداد به‌منزل او رفته یك روز وشب آنجا بودم. پیشکشها گذرانید وبیگمان ومادران خود وخادمان محل را توره‌ها سامان نموده به امرا سر وپاها داده.

عبدالرزاق را که بخشی درخانه بود بجهت سرانجام ولایت تهته فرستادم که تا تعیین سردار صاحب وجود سپاهی و رعیت‌آنجا را دلاسا نموده‌آن ولایت را به‌قید وضبط درآورد. به‌اضافه منصب فیل وپرم نرم خاصه سرافرازی یافته مرخص گشت. معزالملك رابجای او بخشی ساختم. خواجه جهان‌که بدیدن عمارت لاهور و قرارطرح‌آن مرخص‌گشته بود، در اواخرهمین ماه‌آمد ملازمت‌کرد. میرزا عیسی ترخان ازخویشان میرزا غازی‌که درلشکر دکن تعیین بود بجهت مصلحت تهته او را طلبیده بودم، درهمین تاریخ بخدمت استسعادیافت. چون قابل رعایت وتربیت بود او را به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار ممتاز فرمودم، چون پاره برمزاج غلبه‌کرده بود به‌استصواب‌اطبا روزچهارشنبه ماه مذکور قریب به‌یك اثار از دست چپ خون‌کشیدم.چون خفت وسبکی تمام دست داد بخاطر رسیدکه اگر در محاورت خون کشیدن را سبك شدن میگفته باشندبهترخواهد بود. الحال همین عبارت‌گفته میشود. به‌مقربخان که قصدکرده بودکهپوه مرصع عنایت نمودم. کشنداس مشرف فیلخانه و اسطبل که از زمان حضرت عرش‌آشیانی تا حال متصدی‌آن دوخدمت بود، عمرها آرزوی راجگی داشت‌بخطاب راجگی و به‌منصب هزاری کامروا گشت. میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزا صفوی را که در لشکر دکن تعیین بود، حسب التماس اوطلب [۸۹ الف] نموده بودم. روز شنبه نهم (ماه) تیر با فرزندان آمده‌ملازمت کرد. یك قطعه لعل وچهل وشش دانه مروارید پیشکش گذرانید.

بر منصب تاجخان حاکم بهکر که از امرای قدیم این دولت است پانصدی ذات و سوار افزوده شد.

قصه فوت شجاعتخان از امورغریبه است. بعد ازآنکه مصدرچنان خدمتی‌گشت اسلام‌خان او را بهسرکار رودیسه رخصت‌می‌کند. در اثنای راه شبی برماده فیلی چوکندی دار سوار می‌شود وخواجه سرای‌خرد سالی را به‌عقب خود جا می‌دهد. وقتی که از اردوی خود برمی‌آید فیل مستی‌بر سرراه بسته‌بوده‌اند، آن فیل ازآواز سم اسپان وحرکت سواران درصدد آن می‌شودکه زنجیر بگسلاند بدین جهت شور وغوغا بلند می‌شود. چون شوروغوغا به‌گوش خواجه سرامی‌رسد مضطربانه شجاعتخان راکه درخواب یا دربیشعوری شراب بوده بیدار میسازد ومی‌گویدکه‌فیل‌مست بازشده‌ومتوجه این‌طرف است. به‌مجرد شنیدن این سخن‌مضطرب شده بیتابانه خود را ازبالای‌فیل‌می‌اندازد وبعد از انداختن انگشت پای‌اوبه‌سنگ‌می‌خورد و شکافته‌میشود وبهمین زخم‌بعدازدوسه روز درمی گذرد. مجملاازشنیدن این‌خبرحیرت تمام دست داد. چون‌مردانه به‌مجرد فریادی که‌به‌او رسیدیا سخنی‌که ازخردسالی‌شنید این قسم‌مضطربانه خود را بیندازد درواقع جای حیرت است.درنوزدهم ماه تیرخبر این حادثه به‌من رسیدپسران او را بنوازشات ومنصبها دلجوی کردم. اگراین قضیه او را دست‌نمی‌داد چون خدمت‌نمایانی کرده بود به رعایتها وشفقتها سرافرازی می‌یافت.ع

با قضا برنمی‌توان‌آمد

یکصد وشصت زنجیرفیل نر وماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود درهمین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانه خاصه شریفه‌گشت. راجه‌لکهمی چند راجه کماون [۸۹ ب] استدعای رخصت نمود. چون به‌پدر او در زمان حضرت عرش آشیانی یکصد رأس اسپ مرحمت‌شده‌بود، به‌همان دستوربه‌اومرحمت نمودم وفیل نیز داده شد و تا اینجا بود به خلعت سرافرازی یافت وخنجر مرصع هم دادم. به برادران اونیزخلعتها و اسپها داده شد، ولایت او را بدستوربه‌اوعنایت فرمودم شادمان وکامروا بجا ومقام بازگشت. به تقریبی این بیت امیر-الامرا خوانده شد. بیت

بگـذر مسیح از سر ما کشتگان عشق

یك زنده‌کردن تو به صد خون برابر است

چون طبع من موزون است‌گاهی به اختیار یا بی اختیارمصراعی یا بیتی ازخاطر من سرمی-زند این بیت برزبان‌گذشت. بیت

از من متاب رخ که نیم بی تو یك نفس
یکدل شکستن تو به صد خون برابر است

چون خوانده شد هر که طبع نظمی‌داشت درین زمینه بیتی‌گفته‌گذرانید. ملاعلی احمد که احوال او پیش ازین‌گذشت بدنگفته بود. بیت

ای محتسب ز گریه پیر مغان بترس
یك خم شکستن تو به‌صد خون برابر است

ابوالفتح دکنی که از امرای معتبر عادلخان بود قبل از این بدوسال دولتخواهی اختیار نموده خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت‌آمد ومنظورعنایت و تربیت‌گشته به‌شمشیر وخلعت سرافرازی یافت. وبعد ازچند روز اسپ خاصه نیز بدومرحمت نمودم. خواجگی محمد حسین که بنیابت برادر زاده خود به‌کشمیر رفته چون خاطر ازمهمات آنجا جمع ساخت درهمین روزها آمده ملازمت نمود. چـون به‌حکومت تهته و دارای‌آنجا سرداری بایست فرستاد بخاطر رسانیدم که میرزا رستم را فرستم. منصب او را که پنجهزاری ذات وهزار وپانصد سواربود، پنجهزاری ذات وسوارساخته بـه‌تاریخ بیست وششم جمادی‌الثانی مطابق دوم‌شهریورتسلیم حکومت‌تهته نموده وفیل خاصه بااسپ و زین مرصع وشمشیر [۹۰الف] مرصع وخلعت فاخره داده رخصت نمودم. و پسران او وپسران مظفرحسین میرزای برادر او به اضافه‌های منصب وفیل وخلعت سرافرازی یافته، بهمراهی اومرخص‌گشتند. رای دلیپ را به‌کومکی میرزا رستم تعیین نمودم که چون جا ومقام اونزدیك به این حـدود است، جمعیت خوب درآنجا حاضر سازد وپانصدی ذات وسوار برمنصب او افزودم کـه دوهزاری ذات وهزارسوارباشد. فیل هم عنایت شد. ابـوالفتح دکنی در سرکار مـانکپور وآن حدود جاگیرگرفته بود مرخص‌گشت که هم سرانجام جاگیرخود وهم به‌حفظ وحراست‌آن ملك‌نماید. خسرو بی اوزبك کـه به‌فوجداری سرکـار میوات تعیین شد منصب اوهشتصدی ذات وسیصد سواربود الحال هزاری ذات وپانصد سوارحکم شد، واسپ نیز مرحمت نمودم. چون نظر بر خدمت قدیم مقربخان نمودم بخاطر رسید که آرزو در دل اونباید‌گذاشت ومنصب او راکلان کرده بودم وجاگیرهای خوب یافته بود، آرزوی علم ونقاره داشت به‌این عنایت هم سرافراز وکامروا گشت.

صالح پسرخواندهٔ خواجه بیگ‌میرزا بسیارجوانك تردد وکارطلب است اورا به‌خطاب خنجر خانی سرگرم خدمت ساختم. روزپنجشنبه بیست و دوم شهریورموافق هفدهم رجب‌سنه ۱۰۲۱ هزار وبیست ویك درمنزل مریم‌الزمان مجلس وزن شمسی منعقد شد. به‌این‌روش خود

را وزن کردن طریق هندو است حضرت عرش آشیانی که مظهر لطف و کرم بودند این روش را پسندیده خود را هرسال دومرتبه به‌اقسام فلزات ازطلا ونقره وغیره و اکثراً امتعه‌نفیسه وزن می‌فرمودند. یک‌مرتبه مطابق سال شمسی و دیگرموافق سال قمری، ومجموع آن را که قریب به‌یک‌لک روپیه است به‌فقرا وارباب حاجت تقسیم‌می‌کردند. من هم این سنت را مرعی‌می‌دارم، و به‌همان دستور خود را وزن نموده‌آن اجناس را به‌فقرامی‌دهم. معتقدخان دیوان بنگاله چون ازآن خدمت معزول‌گشت، پسر او وبـرادران وبعضی خدمتگاران عثمان را کـه اسلام خان بهمراهی او بدرگاه فرستاده بود، بعد ازملازمت بنظر اشرف گذرانید وتعهد احوال هریکی‌از آن افغانان به‌عهده یکی ازبنده‌های معتبر [۹۰ ب] مقررشد وپیشکش خود را که بیست وپنج زنجیر فیل ودوقطعه لعل وپهول کتاره مرصع وخواجه سرایان معتبر و اقمشه بنگاله غیره‌ترتیب داده بود بنظر درآورد. میرمیران پسر سلطان خواجه‌که درلشکر دکن تعیین بود، بطلب آمـد سعادت‌آستانبوس دریافت. یک قطعه لعل پیشکش‌گذرانید. چون میان قلیچ خان‌که سردارلشکر بنگش و سرورکابل است ومیان امرای‌آن صوبه‌که بهمراهی وسرداری او تعیین یـافته‌اند به تخصیص خاندوران نزاع وگفت و شنود بـود بجهت تحقیق‌آنکه ناسازی ازجـانب کیست خواجه جهان را فرستادم. یازدهم ماه مهر معتقد خان بـه‌منصب والای بخشیگری سرافرازی یافت و منصب دوهـزاری ذات وسیصد سوار مقرر شد دیگر مـرتبه برمنصب مقربخان پـاره افزودم کـه منصبش دو هزاری ذات و دوهزار سوار از اصل و اضـافه بوده باشد. حسب‌الالتماس‌خانخانان فریدون خان برلاس‌به‌منصب دوهزاروپانصدی ذات و دوهزارسوار ازاصل و اضافـه سرافرازگـردید. رای منوهر بهزاری ذات وهشتصد سوار سرافراز شد و راجـه نرسنگ دیو بمنصب چهار هزاری ذات و دویست سوار سرافراز شد. بهادت را که نبیره رام چند بندیله است بعد ازگذشتن رام چند به‌خطاب راجگی سرافراز ساختم. ظفر خان از صوبه گجرات به‌موجب‌طلب دربیست وهشتم‌آبان‌آمده ملازمت کرد ویکقطعه لعل و سه دانه مروارید پیشکش‌گذرانید.

ششم آذرمطابق‌سیوم‌شوال ازبرهانپورخبر رسید که امیرالامرا روزیکشنبه‌بیست‌وهفتم‌آبان درپرگنه تهانیسرفوت کرد[۹۱ الف] بعدازبیماری که اورا درلاهوردست داده بودبیگر بارشعور وهوش ازوکمترظاهرمی‌شدبه‌حافظه‌اش‌نقصان‌تمام راه یافته بود. اخلاص‌بسیاری داشت.حیف که ازو فرزندی نماندکه قابل تربیت وعنایت باشد.

چون قلیچ خان راکه‌ازپیش پدر خودکه‌درپشاور بودآمده بیستم‌آذر ملازمت کردیکصد مهر ویکصد روپیه نذرگذرانید وپیشکش خود را از اسب و اقمشه و دیگر اجناس کـه همراه

داشت، بنظردرآورد. ظفرخان راکه ازخانه‌زادان وکوك زاده‌های معتبراست نواخته به‌صاحب صوبگی بهار سرافراز ساختم، وپانصدی ذات وسوار به منصب او افزوده سه هزاری ذات و دوهزار سوارمقرر داشتم. با بـرادران به‌خلعت و اسپ سرافـرازی یافته رخصت شد. همیشه آرزوی او این بودکه بخدمت علی‌حده سرافرازی یابد تا جوهر ذاتی را بفهماند. من هـم خواستم‌که او را بیازمایم این خدمت را محك آزمایش او ساختم.

چون هنگام سیر و شکار بود، روز سه‌شنبه دویم ذیقعده مطابق چهارم ماه دی از دار-الخلافه‌آگره به‌قصد شکاربرآمدم و درباغ دهره منزل شد وچهار روز درآن باغ توقف‌افتاد.

روزدهم ماه مذکور خبرفوت‌سلیمه سلطان بیگم که درشهربیماربودند شنیده شد. والده ایشان‌گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی بودند وپدر ایشان نورالدین محمد از خواجه زاده‌های‌خواجه نقشبندند. بجمیع صفات حسنه‌آراستگی داشتند. درزنان این‌مقدارهنر وقابلیت کم جمع‌می‌شود وحضرت جنت‌آشیانی این خواهر زاده خود را از روی شفقت تمام نـامزد بیرم خان‌نموده بودند، بعدازشنقارشدن‌ایشان درآغازسلطنت‌حضرت عرش‌آشیانی‌این کتخدائی واقع شد وپس ازکشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را به عقد خود درآوردند و درسن شصت و سه سالگی برحمت خدا واصل گشتند. همان روز از بـاغ دهره‌کوچ شد و اعتمادالدوله را بجهت سرانجام برداشتن ایشان [۹۱ ب] فرستادم و در عمارت باغ منداکر که بیگم خود ساخته بودند فرمودم‌که ایشان را نهادند. درهفدهم ماه دی میرزا علی بیگ‌اکبر شاهی از لشکر دکن‌آمده ملازمت نموده خواجه جهان‌که درصوبه‌کابل مـرخص شده بود، دربیست ویکم ماه مذکور بازگشته سعادت‌خدمت دریافت ومدت رفتن وآمدن سه ماه ویازده روزکشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذرگویان‌آورد. درهمان روز راجه را مـداس نیزاز لشکرفیروزی دکن‌آمده ملازمت‌نمود. یکصد ویك مهر گذرانید. به‌امرای‌دکن خلعت زمستانی فرستاده شد. چون بندر سورت به‌جاگیر قلیچ خان مقرربود، چین قلیچ خـان را بجهت ضبط وحراست‌آنجا التماس نمودکه مرخص‌گردد. دربیست وهفتم دی به‌خلعت و خطاب خان وعلم سرافرازی یافته مرخص شد. بجهت نصیحت امرای‌کابل وناسازی‌کـه میان ایشان و قلیج-خان واقع بود، راجه را مـداس را فـرستادم و اسپ وخلعت وسی هزار روپیه مدد خـرج عنایت شد.

درششم بهمن‌که پرگنه باری محل نزول بود، خبرفوت خواجگی محمد حسین که از بنده‌های قدیم‌الخدمت این دولت بود، رسید. برادرکلان اومحمد قاسم خان در زمان والـد بزرگوارم رعایت کل‌یافته بود وخواجگی‌محمد حسین هم بخدمات‌که از روی اعتماد فرموده

شود، مثل بکاولی و امثال‌آن سرافرازمی‌گشت. ازوفرزندی نماند وکوسه بود که اصلا در محاسن وبروت اویک‌موی ظاهرنمی‌شد. در وقت سخن کردن اوهم بسیارفریاد می‌کرد ومثل خواجه‌سرایان فهمیده می‌شد. دیگر شاهنوازخان‌که خانخانان ازبرهانپوربجهت عرض بعضی مقدمات روان ساخته بود، درپانزدهم ماه مذکورآمده ملازمت‌کرد. یکصد مهر ویکصد روپیه نذرگذرانید، چون معاملات دکن بجهت تیزجلویهای عبدالله خان ونفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد و دکنیان راه سخن یافته به‌امرا و دولتخواهان‌آنجا حکایت صلح درمیان آوردند وعادلخان طریقه دولتخواهی اختیار نموده التماس‌کرد که اگر مهم دکنیان بمن رجوع شود، چنان‌کنم‌که بعضی [۹۲ الف] محال‌که ازتصرف اولیای دولت برآمده باز بتصرف درآید. دولتخواهان نظر برمصلحت وقت نموده این معنی را عرضداشت نمودند و به‌تجویز گونه شد وخانخانان متعهد سرانجام مهمات‌آنجا گردید و به‌خان اعظم که همیشه خواهان دفع امرای مفهوربود این خدمت را بجهت کسب ثواب التماس نمود. حکم شدکه به‌مالوه‌که به جاگیر اومقرر است رفته از سرانجام متوجه این خدمت شود وبرمنصب ابول بی اوزبك هزاری ذات وپانصد سوار دیگر افزوده شدکه چهارهزاری ذات وسه هزار و پانصد سوار بوده باشد. مدت شکار دوماه وبیست روزکشید. در این ایام همه روزمتوجه شکاربودم چون به‌نوروز عالم افروز پنج شش روزبیش نمانده بود بخیریت معاودت نموده بیست چهارم اسفندار مذ باغ دهره محل نزول‌گشت. مقربخان وجمعی ازمنصبداران که حسب‌الحکم درشهر مانده بودند درین‌روزآمده ملازمت‌کردند. مقربخان صراحی مرصع وکلاه فرنگی وگنجشك مرصع پیشکش‌گذرانید سه روز درباغ مذکورتوقف واقع شد. روزبیست وهفتم داخل شهر شدم. درین مدت دویست وبیست وسه رأس‌آهو وغیره ونود وپنج نیله‌گاو و دوخوك وسی و شش قطعه کاروانك وغیره ویك هزار وچهارصد وهفت ماهی شکارشد.

نوروز هشتم‌ازجلوس‌همایونی

مطابق محرم سنه ۱۰۲۲ شب پنجشنبه بیست وهشتم ماه مذکور و موافق غره فروردین سنه جلوس بعد از گذشتن سه ونیم‌گهری حضرت نیر اعظم ازبرج‌حوت به‌برج حمل‌که خانه فرخی وفیروزی اوست نقل‌نمود وصباح‌آن روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن به‌آئین همه ساله ترتیب وتزئین یافت وآخرهای‌آن روز برتخت دولت جلوس واقع شد وامرا و اعیان دولت ومقربان درگاه تسلیم مبارکباد بجا آوردند و درین ایام خجسته فرجام همه روز به دیوانخانه خاص وعام برمی‌آمدم ومطالب ومدعیات بعرض رسید. و پیشکشهای بنده‌های

درگاه ازنظرمی‌گذشت. ابولبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود، بنظر درآمد. درنهم ماه مذکور افضل [۹۲ب] خان از صوبه بهارآمده ملازمت نمـود و یکصد مهر ویکصد روپیه نذرگذرانید و یك زنجیر فیل بنظر درآورد. در دوازدهم پیشکش اعتمادالدوله به‌نظر درگذشت از جواهر و اقمشه و دیگر نفایس آنچه خوش افتاد به‌درجه‌قبول پیوست و از فیلان پیشکش افضلخان ده‌زنجیر دیگر درین روز دیده شد. درسیزدهـم پیشکش تربیت خان به‌نظردرآمد معتقد خان منزلی درآگره خریداری نموه وچند روزی آنجا به‌سرشد ومصیبت پی دربی او را روی داد.

شنیده‌ایم که برچهارچیزحکم سعادت ونحوست‌می کنند. اول برزن ودوبم بربنده وسیوم برمنزل وچهارم براسپ. بجهت دانستن سعادت ونحوست‌خاصه ضابطه قراریافته بلکه‌می گویند که به‌صحت پیوسته است، اندك زمینی را ازخاك خالی باید ساخت و بازآن خـاکها را در آن زمین می‌باید ریخت اگر برابرآید میانه است‌آن خانه را نه سعدمی‌توان‌گفت و نه نحس و اگر کمی کرد حکم برنحوست‌آن‌می کنند و اگر زیاده برآید سعد ومبارك‌است.

درچهاردهم پیشکش اعتبارخان به‌نظر گذشت وآنچه مقبـول افتاد برداشته شد. منصب اعتبارخان که هزاری وسیصد سوار بود دوهزاری ذات وپانصد سوارشد پانصدی ذات و پنجاه سوار برمنصب تربیت خان افزودم که دوهزاری ذات وهشتصد وپنجاه سواربوده باشد.

هوشنگ پسراسلام خان که دربنگاله پیش‌پدرخود بود، درین روزها آمده ملازمت‌کرد. چندی ازمردم مگهه راکه ملك ایشان متصل به‌پیگودارجلنگ است بلکه درین ولایـات هم در تصرف اینها است همراه‌آورده بـود. ازکیش و روشهای‌آنها مقدمـات به‌تحقیق شد. مجملاً حیوانی چندند بصورت‌آدمی، ازحیوانات‌بری وبحری همه چیزمی‌خورند وهیچ چیز درکیش ایشان منع نیست و باهمه‌کس می‌خورند. خواهرخود را که از مادر دیگر باشد می‌گیرند و تصرف‌می کنند و صورتهای ایشان به‌قراقلمان شبیه است. اما زبـان ایشان تبتی است و اصلا به ترکی‌نمی‌ماند وهمین‌یك کوه است که‌یك[۹۳الف]سرآن ولایت به‌کاشغرمتصل است وسر دیگرآن ولایت به‌پیکو. دینی درست وآئینی‌که ازآن تعبیر به دین‌توان‌کرد، ندارند. از دین مسلمانی دور و ازکیش هندوئی مهجورند.

دو سه روز به‌شرف مانده فرزند خرم خواهش نمود که بمنزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز ازنظربگذرد. التماس اودرجه قبول یافت. یك روز ویك شب درمنزل آن‌فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را به‌نظرآورده آنچه پسند خاطـر افتادگرفته شد وتتمه را به‌اوبخشیدم. روزدیگرمرتضی خان پیشکش خود را گذرانید. از هرجنس چیزها سامان نموده

بود. تا روزشرف هر روزپیشکش یکی ازامرا بلکه دو سه ازنظرمی‌گذشت. روزدوشنبه‌نوزدهم فروردین مجلس شرف ترتیب یافت درآن روزسعادت اندوز برتخت دولت جلوس نمودم‌حکم شدکه اقسام‌کیفها ازشراب وغیره‌آن حاضرسازندتا هرکس بخواهش خاطرخودآنچه خواهد بخورد. بسیاری ارتکاب شراب نمودند. پیشکش مهابت خان درین‌روزگذشت. یك مهره‌زار توله‌که به‌کوکب طالع موسوم است به‌یادگار علی ایلچی والـی ایران دادم. مجلس شگفته گذشت. بعد ازبرخاستن حکم‌کردم‌که اسباب‌آئین را بازکنند. چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیافته بود، از هـر قسم نفایس وتحفهای خـوب بهم رسانیده بود. ازجمله دوازده رأس اسپ عربی که به‌جهازآورده بود و دیگر زین مرصع کارفرنگی ازنظرگذشت برمنصب نوازش خان پانصد سوار اضافه شدکه دوهزاری ذات وسوار بـوده باشد. فیل‌مهنی یلدن نام‌که اسلام خان ازبنگاله فرستاده بود به‌نظر درآمده و داخل فیلان خاصه شد.

درسیوم اردی بهشت خواجه یادگار برادرعبدالله خان ازگجرات آمـده ملازمت کرد. یکصد مهرجهانگیری نذرگذرانید. بعد ازچند روزکه درملازمت بـود به خطاب سردارخانی سرافرازی‌یافت. چون بخشی صاحب استقلال به‌لشکربنگش وآن‌حدود بایست فرستاد،معتقدخان رابه‌این خدمت اختیارنمودم وبرمنصب اوسیصدی‌ذات وپنجاه سواراضافه‌شدکه‌هزاروپانصدی ذات وسیصد [۹۳ب] وپنجاه سوار بوده باشد، رخصت نمودم مقررشد که بزودی روانه‌گردد.

محمد حسین خان چلپی راکه درخریدن جواهر وبهم رسانیدن تحفه وقوف تمام داشت پاره‌ای زر داده‌رخصت نمودم مقررشدکه از راه عراق‌به‌استنبول رود وتحفهای خوب‌ونفایسی که بهمرساند بجهت سرکار ما خریداری نماید. درین صورت ضروری بودکـه والی ایران را ملازمت‌کند کتابی به‌اوداده بودم ویاد بودی هم به‌آن همراه بود. مجملا در حوالی‌مشهد برادرم شاه عباس رامی‌بیند. شاه ازو تفحص می‌کندکه چه‌چیزحکم است‌که بجهت سرکـار ایشان خریداری نمائی؟ چون مبالغه‌می‌کند چلپی یادداشتی‌که همراه داشت ظاهر می‌سازد. در آن یادداشت فیروزه‌خوب وموميائی کانی اسپهانی‌داخل‌بود. می‌فرمایدکه‌این دوجنس‌بخریدن میسر نیست بجهت‌ایشان می‌فرستم. اویسی تـوپچی را که ازملازمان روشناس اوبـود اختیار نموده شش انبانچه فیروزه‌که تخمیناً سی سیر خاکه داشت وچهارده توله مومیائی‌وچهاراسپ عراقی که‌یکی ازآن‌ابلق‌بودحواله اومی‌کند وکتابی‌مشعر براظهارمحبت ودوستی بیش ازپیش نوشته درباب زبونی خاکه وکمی مومیائی عذر بسیارخواسته بودند. خاکهای بسیاربنظرآمد هرچند حکاکان ونگین سازان تفحص کردند یك‌نگینی‌که قابلیت انگشتری ساختن داشته‌باشد پیدا نشد غالباً دراین ایام خـاکه فیروزه بطریقی که در زمان مرحـوم شاه طهماسب ازمعدن

برمی‌آمده حالا برنمی‌آید. همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده بود.

درباب اثر مومیائی ازحکما سخنان شنیده بودم. چون تجربه شد،ظاهر نگشت. نمی‌دانم که اطبا در اثرآن مبالغه ازحدگذرانیده‌اند یا بجهت‌کهنگی اثرآن کم شده باشد. بهرتقدیر به‌روشی که قرار داداطبا بود، پای‌مرغ راشکسته‌زیاده ازآنچه می‌گفتندخورانده‌پاره‌ای برمحل شکستگی مالیده شد و تا سه روزمحافظت نمودند وحال‌آنکه مذکورمی‌شدکه صباح تاشام کافی است بعد ازآنکه ملاحظه نموده شد اثری ظاهرنشد وشکستگی [۹۴ الف] بحال خود بود. درکاغذ علی‌حده‌سفارش‌سلام‌الله عرب را نوشته‌بودند، همان لحظه منصب وعلوفه وجاگیر او را افزودم.

فیلی ازفیلان خاصه باتلایر به‌عبدالله‌خان فرستادم وفیل‌دیگرهم به‌قلیج‌خان مرحمت‌شدو دوهزارسوار برادرعبدالله را دواسپه وسه‌اسپه فرمودم که تنخواه دهند وچون سابقاً بـه‌جهت خدمت‌جونگر پانصدی‌ذات وسیصد سوار برمنصب برادراو سردارخان افزوده‌شده بوددرثانی‌-الحال این‌خدمت به‌کامل‌خان مقررگشت. حکم کردم‌که آن‌اضافه را برقرار گذشته در منصب او اعتبار نمایند وسرفرازخان‌راکه هزاروپانصدی ذات وپانصد سوار، صد سوار دیگر اضافه فرمودم.

بیست‌وهشتم اردی‌بهشت‌ماه‌نیز مطابق بیست‌وششم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۲ روزپنجشنبه مجلس‌وزن‌قمری‌درخانه‌مریم‌الزمانی ترتیب‌یافت وپاره‌ای‌ازروزن‌مذکور به‌عورات ومستحقان که درخانه والده‌ام جمع‌شده‌بودند، فرمودم که بخشش کردند ودرین‌روز هزاری بـرمنصب مرتضی‌خان افزوده‌شدکه شش‌هزاری ذات وپنجهزارسوار بوده باشد. خسروبیگ غلام‌میرزا-جانی ازتهته‌به‌همراهی‌عبدالرزاق معموری‌آمده ملازمت نمود. سردارخان برادرعبدالله‌خان به احمدآباد گجرات رخصت یافت. دوبزکه پازهرداشتند ازکرناتك افغانی آورده بود. همیشه شنیده‌می‌شدکه هرجانوری که پازهر می‌دارد، بسیار لاغر وزبون می‌باشد وحال‌آنکه این‌بزها درنهایت فربهی وتازگی بودند. یکی‌ازآنهاراکه ماده بود، فرمودم‌که کشتند. چهار پازهرظاهر می‌شود این‌معنی باعث حیرت تمام‌گشت.

یوزمقرر است‌که‌غیرجایی‌که می‌باشد،به‌ماده‌خود جفت‌نمی‌شود چنانچه والدبزرگوارم یك‌مدتی تاهزاریوز جمع‌نموده بسیارخواهان این بودندکه اینها بایکدیگر جفت‌شوند واصلا نمی‌شدند وبارهایوزهای‌نروماده درباغات قلاده برآورده سردادند. دراینجاهم‌نشد. دراین‌ایام یوز نری قلاده خودرا گسیخته برسرماده یوزی می‌رود وجفت می‌شود وبعد از دونیم‌ماه سه بچه‌زائیدو کلان شد. چون فی‌الجمله [۹۴ ب] غرابتی‌داشت، نوشته شد. ظاهر این‌معنی یمن

داشت هرگاه یوز با یوز جفت نگردد شیرخود بطریق اولی هرگز شنیده نشده بودکه بعداز گرفتاری جفت شده باشد. چون درعهد دولت‌این نیازمند الهی وحشت ازطبیعت جانوران صحرای برداشته شده، چنانچه شیران به نوعی‌رام گشته‌اندکه بی‌قید وزنجیر گله‌گله در میان مردم می‌گردند، نه ضررایشان به‌مردم می‌رسد ونه وحشت ورمندگی دارند. به‌حسب اتفاق‌ماده شیری آبستن‌شد بعدازسه‌ماه سه‌بچه زائید واین‌هرگز نشنیده بودیم که شیرجنگلی‌بعدازگرفتاری به‌جفت‌خود جمع‌شده باشد. از حکما شنیده می‌شودکه شیر شیر به‌جهت‌روشنائی چشم به‌غایت فایده‌مند است.هرچندسعی کردیم که نم‌شیر در پستان‌اوظاهر شود میسر نگشت به‌خاطر می‌رسد که‌چون جانور غضبناك است وشیردرپستان مادران ازروی مهری که به‌بچه‌خود دارند، چون در پستان او مقارن خوردن ومکیدن‌شیر می‌شده باشد یادروقت‌گرفتن‌او به‌جهت آوردن شیرغضب اوزیاده گشته درپستان خشك می‌گشته باشد.

دراواخر اردی‌بهشت خواجه‌قاسم برادر خواجه‌عبدالعزیز که از خواجهای نقشبندیه است ازماوراءالنهر آمده ملازمت نمود. بعدازچندروز دوازده‌هزار روپیه به طریق انعام به‌او مرحمت‌شد. چون خواجه‌جهان درحوالی‌شهر، پالیز خربزه به‌عمل آورده بود، بعدازگذشتن دوپهر روزپنجشنبه دهم‌خرداد برکشتی سوار شده از راه دریا به‌سیرپالیز روانه‌شدم. مردم‌محل همراه‌بودند. دوسه‌گهری روزمانده رسیدیم. شب درپالیز گذرانیدم.. عجب باد وجکری‌شد که خیمه‌ها وسراپرده به‌پا نماند. برکشتی درآمده آن‌شب‌را بسر بردم. پاره‌ای‌ازشب‌جمعه درسیر پالیز گذرانیده به‌شهربازگشت نمودم. افضلخان که مدتی مدید به‌الم دنبل وزخمهای غریب گرفتار بود، دردهم خرداد درگذشت. جاگیر و وطن‌راجه‌جمگن را که درخدمت دکن تقصیر کرده بود، تغییرنموده [۱۹۵الف] به‌مهابت‌خان عنایت‌نمودم.

شیخ‌پیرکه ازوارستگان وبس‌تعلقان وقت است وخاص به‌جهت محبت واخلاص که بامن دارد طریقه خدمتکاری وهمراهی اختیارنموده است و دیرکه میرتهه که وطن اوست قبل‌از این بنای مسجد نهاده‌بود درینولا به‌تقریبی مذکور گشت. چون خاطر او را متعلق باتمام این بنای خیریافتم، چهارهزار روپیه به‌اودادم‌که خود رفته به اوصرف نماید و خرجی شال خاصه به او مرحمت نمودم رخصت کردم. دردیوانخانه خاص وعام دومحجر از چوب ترتیب می‌یابد. درمحجراول امرا وایلچیان واهل‌عزت می‌باشند. دراین‌دایره کس بغیر حکم داخل نمی‌شود ودرمحجر دوم که وسیع‌تر ازمحجراول است، جمیع‌بندگان ازمنصبداران‌وریزه‌منصب واحدیان وکسانیکه‌اطلاق نوکری توان کرد،راه می‌یابند. دربیرون این‌محجر نوکران وامرا وسایرمردمی که در دیوانخانه مذکور می‌آیند، می‌ایستند. چون میان محجر اول ودوم تفرقه

نبود به‌خاطر رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت. فرمودم که محجر مذکور ونردبانی که ازاین‌محجر به بالاخانه جهروکه نهاده‌اند ودوفیل را که بردودست‌نشیمن جهروکه کـه هنرمندان از چوب ترتیب داده‌اند، درنقره گیرند. بعداز اتمام به‌عرض‌رسید که یکصدوبیست وپنج من نقره به‌وزن هندوستان که هشت‌صدوهشتادمن ولایت‌باشد، صرف‌فرموده شد الحق که صفا ونمود دیگر پیداکرد چنانچه گویا چنین باشد.

سیوم‌ماه‌تیر مظفرخان ازتهته آمـد و ملازمت‌کرد. دوازده مهـر نذرگذرانید مصحف جلدمرصع ودوگل مرصع پیشکش‌گویان به‌نظر درآورد. چهارم‌ماه‌مذکور صفدرخان از صوبه بهار آمده ملازمت‌کرد ویکصدعدد مهر به‌نظر گذرانید بعد ازآنکه مظفرخـان روزی‌چند در ملازمت بود، پانصدی ذات برمنصب سابق او افزوده علم عنایت فرمودم وشال خـاصه داده رخصت‌تهته کردم. می‌دانستم که سگ‌دیوانه هرجانوری را که مـی‌گزد البته می‌میرد، غایتاً این‌معنی درفیل به صحت نپیوسته بود. در زمان من‌چنین‌واقع‌شدکه شبی سگی دیوانه به‌جای بستن‌یکی ازفیلان خاصه کجهی نام‌درآمده پای‌ماده فیلی‌را کـه همراه فیل‌خـاصه مـی‌باشد می‌گزد [۹۵ب] ومادهٔفیل به یکبار به‌فریاددرمی‌آید. فیلبانان دویده خودرا می‌رسانند آن‌سگ روبه‌گریز نهاده به زقوم‌زاری که درآن‌حوالی بود درمی‌آید وبعد از زمانی بازدرآمده خود را به‌فیل‌خاصه می‌رساند ودست اورا می‌گزد. فیل اورا زیر کرده می‌کشد چـون مدت‌یک‌ماه وپنج‌روز ازاین‌مقدمه می‌گذرد روزی‌که هوا ابرناک بود، غریدن رعد به‌گوش‌ماده فیلی‌که در عین چرا بود می‌رسد وبه‌یک‌بار فریاد می‌کند واعضای او به‌لرزه درآمده خود را می‌اندازد باز برخاسته تاهفت‌روز آب از دهان او می‌رفت وناگاه فریاد می‌کرد وبـی‌آرامـی‌داشت. فیلبانان هرچند درصدد علاج‌شدند، نفع‌نکرد وروزهفتم افتاده مرد. وبعداز مردن مـادهٔفیل به یکماه فیل‌کلان‌را به‌کناره‌آب به‌صحرا می‌برند به‌همان‌طریق ابر و رعد ظاهرشد. فیل‌مذکور درمستی به لرزه درآمده‌برزمین نشست وفیلبانان اورا به هزارمشقت به‌جا ومقام خود آورند. بعد ازهمان‌مدت وهمان حالت که مادهٔفیل را دست داده بود، این‌فیل‌نیز تصدق‌شد. ازوقوع این‌مقدمه حیرت تمام دست داد. الحق جای حیرت است که جانوری باین کلانی و بزرگی هیکل وترکیب به‌اندک‌جراحتی که ازحیوان ضعیفی به‌اورسد این‌مقدار متأثرگردد.

چون‌خانخانان‌مکرر استدعای رخصت شاهنوازخان‌پسر خود نموده‌بود، به‌تاریخ‌چهارم امرداد اسپ وخلعت داده رخصت‌دکن‌نمودم. یعقوب بدخشی را کـه منصب او هفتصدی و پنجاهی بود بنابرترددی که ازو به‌وقوع آمده بود به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهزارسوار سرافراز ساخته به‌خطاب خانی اورا سربلند گردانیدم وعلم‌نیز کرامت‌شد.

طوایف هند: طوایف‌هند برچهارگروه قراریافته وهرکدام به‌آئین وطریق‌خاص‌عمل می‌نمایند، ودرهرسال روزی معین دارند. اول‌طایفه برهمن یعنی شناسنده ایزد بی‌چون. وظیفه ایشان شش‌چیز است علم‌آموختن وديگران‌را تعلیم‌دادن وآتش‌پرستیدن ومردم‌را دلالت، پرستش‌کردن وچیزها به محتاجان دادن وچیزی گرفتن واین‌طایفه [۹۶الف] را روزی معین است وآن‌روز آخرماه ساون است‌که ماه‌دوم ازبرسات است این روزرا مبارك دانسته عابدان ایشان به‌کنار دریاها وتالابها می‌روند وافسونها خوانده برریسمانها ورشته‌هاميدمند وروزدوم که اول‌سال تواست این‌رشته‌هارا بردست راجها وبزرگان عهد می‌بندند وشگون‌می‌دانند و این‌رشته را راکهی می‌گویند یعنی نگاه‌داشت. این‌روز درماه‌تیر که آفتاب جهانتاب دربرج سرطان است واقع‌می‌گردد.

دوم چهتریست‌که به کهتری معروف ومشهور است ومراد ازچهتری طایفه‌ایست‌که مظلومان را ازشرظالمان محفوظ‌دارند. آئین‌این‌طایفه را سه‌چیزاست یکی‌آنکه خود علم بخواند وديگری تعلیم ندهد ودوم‌آنکه خود آتش‌پرستی نماید وديگری‌را به‌پرستش دعوت نکند. سیوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود باوجود احتیاج چیزی نگیرد. روز این طایفه بنجی رسمی‌است. درین‌روز سواری‌کردن ولشکر برسرخصم‌کشیدن پیش ایشان مبارك است ورام چندکه اورا به‌خدای می‌پرستند دراین‌روز برخصم ظفریافته است. این روز را معتبر می‌دارند وفیلان واسبان آرایش‌کرده پرستش می‌نمایند واین روز درماه شهریور که آفتاب در برج سنبله است، واقع می‌شود. به نگاه دارنده های اسبان وفیلان انعامها می‌دهند.

سیوم طایفه بیش است واین‌جماعه این‌دوطایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت می‌کنند وزراعت وخرید وفروخت وسود وسود اشغل مقرر ایشان است. این طایفه را هم روزی معین است‌که آنرا دیوالی می‌گویند، واین روز درماه‌مهر که آفتاب دربرج میزان است واقع‌می‌گردد. درروزبیست‌وهفتم ماههای قمری می‌باشد ودرشب این‌روز چراغها می‌افروزند ودوستان وعزیزان درخانهای یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قماربازی گرم مـی‌سازند. چون معاش این‌طایفه برسود وسودا است بردن وپای‌دادن را دراین روزشگون می‌گیرند.

طایفه چهارم شودر است این‌گروه کهترین طوایف هنودند. همه را خدمت می‌کنند و ازین چیزها که مخصوص هرطایفه‌مذکورگشت بهره ندارند وروز [۹۶ب] اینها هولی است که به‌اعتقاد ایشان روز آخرسال است. این‌روز ماه‌اسفندارمذ که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع می‌شود. درشب این‌روز آتشها درهر کوچه‌هاوگذرها برمی‌افروزند و

چون روزمی‌شود تایك‌پهر خاکسترها برسورروی یکدیگر مـی‌افشانند وشور وغوغای عجیبی برمی‌انگیزند وبعدازآن خودرا شست‌وشوی می‌داده رختها می‌پوشند وبه‌سیر باغات وصحراها می‌روند. چون ضابطه مقررهنود است که مردهای‌خودرا می‌سوزانند. آتش‌افروختن درین‌شب که شب‌آخرسال گذشته است‌کنایه از آنست که سال گذشته را که به منزله مرده است‌می‌سوزانند. درایام والد بزرگوارم‌امرای‌هند ودیگر طوایف به‌تقلید ایشان رسم راکهی به‌جای رسانیدند که لعلها ومروازیدها وگلهای مرصع بـه‌جواهر گـران‌بها در رشته‌ها کشیده بردست مبارك ایشان می‌بستند وتاچندسال این‌رسم معمول بود. چون تکلف‌را ازحدگذرانید، این‌معنی برایشان‌گران آمده منع‌فرمودند وبرهمنان به‌شگون همان رشته‌هاوابریشمها راکه ضابطه‌ایشان است می‌بستند. من درین‌سال به‌سنت پسندیده ایشان عمل‌نموده فرمودم‌که امـرای‌هند واعیان این‌طایفه راکهی بردست من به‌بندند. روزراکهی‌که نهم امرداد بود بازهمان معرکه قایم‌شده دیگر طوایف بران تقلید رفته ازاین تعصب باز نداشته‌اند همین سال را قبول نموده فرمودم که‌به‌همان‌ضابطه قدیم برهمنان‌رشته‌های وابریشمها بسته باشند.

دراین‌روز به‌حسب‌اتفاق عرس‌حضرت عرش آشیانی واقع‌شد وعرس‌قاعده‌هـای است که درهندوستان معمول‌است درهرسال درروز فـوت مرد عزیز خود طعامها و حلواها و اقسام خوشبوئیها به‌اندازه حالت وقدرت خود ترتیب داده علما وصلحا وسایر مردم جمع می‌شوند واین‌مجلس گاه‌باشدکه به‌یك هفته بکشد. دراین‌روز باباخرم‌را فرستادم که بـه‌روضه متبرکه ایشان‌رفته این‌مجلس‌را منعقد سازد. دوهزارروپیه به‌دوکس از بنده‌های معتبر داده‌شدکه به‌فقرا وارباب احتیاج تقسیم نمایند.

درپانزدهم‌ماه امرداد پیشکش اسلام‌خان از نظرگذشت. شصت‌وهشت‌زنجیرفیل و چهار رأس اسپ آن سرزمین که به‌تانکی [۹۷الف] مشهور است وپنجاه نفر خواجه‌سرا و پانصد پرگاله نفیس ستارگامی فرستاده بود.

چون‌ضابطه‌شده‌کـه وقایع جمیع صوبها به‌تخصیص سرحد به‌عرض می‌رسیده باشد و واقعه‌نویسان ازدرگاه بدین‌خدمت تعیین می‌شوندواین ضوابط است‌که پدربزرگوارم‌کرده‌اند ومن‌هم موافق آن‌عمل می‌کنم وفوایدکلی ونفع عظیم مشاهده می‌شود واطلاع دیگربراحوال عالم وعالمیان بهم می‌رسد. اگر فوایدکلی آن‌مرقوم گردد، سخن دراز می‌شود. و دراین‌ایام واقعه‌نویس لاهور نوشته بودکه درآخرماه تیرده‌کس ازشهر به‌امن‌آباد که در دوازده‌کروهی واقع است می‌رفته‌اند جواهرگرمی بهم‌می‌رساند پناه به‌سایه درختی می‌برند. مقارن آن‌باد و جکری می‌رسد وآن بادچون برجماعه مذکور می‌وزد به‌لرزه درآمده‌نه‌کس از آنها درزیـر

درخت جان دادند ویك کس زنده ماند وآن زنده مدتها بیماری داشت تابعداز محنتهای بسیار خلاص شد. جانورانی که بردرخت مذکور نشیمن داشتند، همگی افتاده مردند ودرآن نواحی هوا این قسم خرابی پیداکرد که جانوران صحرایی به کشت زارها آمده خودرا می انداختند وبربالای سبزه غلطان جان می دادند. مجملاً جانوران بسیار هلاك گشتند.

درروز پنجشنبه بیست ویکم امرداد تسبیح نموده به قصد شکار به کشتی سوارشده متوجه موضع سمونگر که ازشکارگاههای مقرر من است گشتم. درسیوم شهریورخان عالم را کــه ازدکن به مصلحت فرستادن عراق وهمراهی ایلچی دارای ایران طلب نموده بودم، دراینجارسیده ملازمت کرد وصدمهر نذر گذرانید. چون سمونگر به جاگیر مهابتخان مقرر بــود، منزلــی دلگشا در غایت تکلف برکنار دریا ساخته بود، بسیارخوش افتاد. یك زنجیر فیل و یــك انگشتری نگین زمرد پیشکش نمود. فیل را داخل فیلان خاصه نمودم. تاششم شهریور مشغول بودم. دراین چند روز چهل وهفت راس آهوی نروماده ودیگرجانوران شکارشد. درین روزها دلاورخان یك قطعه لعل پیشکش فرستاده بود. مقبول افتاد، وشمشیر [۹۷ب] خاصه جهت اسلام خان فــرستادم. برمنصب حسن علی ترکمان که هزاری ذات وهفتصدسوار بود پانصدی ذات و یــك صدسوار افزوده شد. آخرهای روز پنجشنبه بیستم ماه مذکور درمنزل مریم الزمانی وزن شمسی به فعل آمد، خودرا به فلزات ودیگر چیزها به دستور معمول وزن نمودم. درین سال سن من چهل وچهار سال شمسی بوده باشد.

ودرهمین روزها یادگارعلی ایلچی دارای ایران وخان عالم که از این جانب به همراهی او تعیین شده بود مرخص گشتند به یادگار علی اسب بازین مرصع وکمر شمشیر مرصع وچارقب طلادوزی وکلگی مرصع باپرجیغه وسی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هــزار روپیه بوده باشد به خان عالم کهپوه مرصع باپهولکتاره که علاقهٔ آن از مروارید بــود شفقت نمودم.

دربیست ودوم ماه مذکور به روضهٔ مقدسه منوره والدبزرگوارم بهشت آباد فیل سوارمتوجه گشتم. دررفتن پنج هزار روپیه زر ریزگی افشانده شد وپنج هزارروپیه دیگر به خــواجه جهان دادم که به درویشان قسمت نماید وتسبیح نماز شام کرده به کشتی متوجه شهر گشتم. چون منزل اعتمادالدوله برکنارآب جمنه واقع بود، آنجا فرودآمدم وشب درمنزل اوگذرانیده تا آخرهای روزدیگر آنجا بسر بردم وازپیشکشهای او آنچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولتخانه گشتم. منزل اعتقادخان هم درکنار آب جمنا واقع بود، حسب الالتماس او بامردم محل آنجــا فرود آمده منازل اوراکه تازه ساخته بود سیر کردم. الحق جاهای مطبوع ودلپسند بود. بسیار خوش

آمد. پیشکشهای لایق از اقمشه وجواهر ودیگر نفایس سرانجام نموده بود. مجموع ازنظر اشرف‌گذشت واکثر پسندخاطر افتاد وقریب به‌شام داخل دولتخانه همایون‌شدم.

چون منجمان‌واخترشناسان‌امشب‌ساعت توجه به‌جانب اجمیر اختیار نموده بودند هفت‌گهری ازشب‌دوم شعبان مطابق‌بیست‌وچهارم شهریور گذشته به‌فیروزیٔ واقبال به‌قصد آنصوب از دارالخلافه آگره برآمدم. ودراین‌عزیمت دوچیز منظورخاطر بود اول زیارت روضه‌منوره خواجه‌معین‌الدین چشتی که [۹۸الف] از برکات روح پرفتوح ایشان گشایشهای بزرگ به این دودمان والارسیده وبعد از جلوس زیارت‌مرقد بزرگوار ایشان میسرنگشته بود. دوم‌رفع ودفع رانا امرسنگه‌مقهورکه از زمینداران وراجهای معتبر هندوستان است وسری‌وسرداری او وآبا واجداد اورا جمیع راجها ورایان این‌ولایت قبول دارند. دیریست‌که دولت وریاست درخانواده اینهاست، مدتی درحدود مشرق‌که پورب رویه باشد، حکومت داشته‌اند ودرآن ایام به‌خطاب راجگی معروف ومشهور بوده‌اند. بعدازآن به‌زمین‌دکن افتادند وبیشتر ولایات آنجا به‌تصرف درآوردند وبه‌جای راجه لقب روپ را جزو اسم خود ساختند. بعداز آن به کوهستان میوات درآمدند ورفته‌رفته قلعه‌های چتور را به تصرف درآوردند. از آن تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس من است، یکهزارو چارصدوهفتادویك سال می‌شود. بیست وشش ازاین‌طایفه‌که مدت‌حکومت ایشان یکهزاروده سال است راول خطاب داشته‌اند و از راول که اول شخص است‌که بدراپی اشتهار یافته تارانا امرسنگه که امروز راناست، بیست وشش‌نفرند که در عرض چهارصدوشصت‌ویك سال ریاست وسرداری داشته دراین‌مدت‌مدید گردن به اطاعت هیچیك از سلاطین کشورهند درنیاورده واکثر اوقات درمقام سرکشی و فتنه انگیزی‌بوده‌اند. چنانچه درعهد سلطنت حضرت‌فردوس‌مکانی راناسانگا جمیع راجها ورایان وزمینداران این‌ولایت‌را جمع‌ساخته بایك‌لك وهشتادهزارسوار وچندین‌لك پیاده درحوالی بیانه جنگ صف‌نموده وبتائید باری‌تعالی ویاری ویاوری بخت‌لشکر ظفر اثر اسلامیه برفوج کفرغلبه‌کردند وشکست‌عظیم براحوال‌او راه‌یافت. تفصیل‌این‌جنگ‌را درتواریخ معتبر‌تخصیص درواقعیات‌که از تصنیفات حضرت‌فردوس‌مکانی است‌مذکور ومسطور است. والد بزرگوارم که مرقد منورش محل‌فیض نامتناهی باد، دررفع این سرکشان سعیهای بلیغ [۹۸ب] به‌جا آوردند وچندین‌مرتبه لشکرها برسراوتعیین نمودند ودرسال دوازدهم ازجلوس خود به‌قصد تسخیر قلعه چتور که از محکمهای مقرر معموره عالم است و برهم‌زدن ملك رانا عزیمت فرمودند وقلعه مذکور را بعداز آنکه چهارماه وده‌روز قبل داشتنداز‌کسان‌پدر رانا امرسنگه به‌جنگ وجدال ازروی قوت وقدرت تمام گرفتند وقلعه را خراب نموده برگشتند درهرمرتبه

افواج قاهره کار را براو تنگ ساخته چنان می کردند که بهدست درآید یاخراب وآواره گردد مقارن این امری رو می داد که این مهم انصرام نمی یافت تادر اواخر عهد دریك روز ویك ساعت خود بهتسخیر ملك دکن متوجه گشته ومرا بالشکر عظیم وسرداران معتبر برسرراتا فرستادنـد بهحسب اتفاق این هردو کار بهواسطه اسبابی که ذکرآن طول دارد صورت پذیر نگشت تاآنکه زمان خلافت بهمن رسید.

چون این مهم نیم کاره من بود، بعداز جلوس اولین لشکری که بهحدود ممالك فرستادم این لشکر بود. فرزند پرویزرا سردارساخته عظمای دولت که درپایه تخت حاضر بودند بدین خدمت تعیین گشتند وخزانه معموره وتوپخانه موفوره همراه داده روانه ساختم. چون هر کاری موقوف بروقت است دریناثنا قضیه خسرو بد عاقبت بهوقوع آمد ناچار تعاقب او به جانب پنجاب بایستی نمود ومیانه ولایت وپایه تخت که دارالخلافه آگـره بود خالـی میماند، بالضرورت نوشته شد که پرویز بابعضی از امرا برگشته بهمحافظت آگره وحوالی وحـواشی آن قیام نماید، مجملاً درین مرتبهمهم راناچنانکه میبایست نشد. چـون بـهعنایت الهی خاطر از فتنه خسرو جمع گردید ودیگرباره آگره محل نزول رایات عالیات گشت، افـواج قاهره بهسرکردگی مهابتخان وعبدالله خان ودیگر سرداران تعیین نمودهشد. از آن تاریخ تا وقت عزیمت رایات جلال بهاجمیر پیوسته ولایت اوپایمال عساکر فیروزی اثربود. غایتاً آن مهم صورت پسندیده پیدا نمی کرد. بهخاطرگذرانیدم که چون درآگره کاری ندارم ویقین مـن گشت که تاخود متوجه نشوم این کار صورتی [۹۹الف] پیدا نمی کند. ساعت مقـرر ازقلعه آگره برآمده منزل درباغ دهره واقعشد. روزدیگر جشن دسهره رویداد و بـهدستور معمول اسبان وفیلان را آرایش کرده ازنظرگذرانیدند.

خسرو: چون مکرر والدهها وهمشیرهها به عرض رسانیدند که خسرو ازکـرده خود بسیارنادم وپشیمان است، عرق عطوف وشفقت پدری درحرکت آمده اورا طلبیده مقرر کردم که هرروز بهکورنش میآمده باشد. درباغ مذکور هشتروز مقام واقعشد بیستوهشتم خبر رسید که راجه را مداس که دربنگش وحدود کابل همراهی صوبهدار خدمت مینمود، وفات یافت.

غره ماهمهر ازباغ کوچشده خواجهجهان را برای نگاهبان دارالسلطنه آگره ومحافظت خزاین وعملها رخصت فرمودم. وفیل ومرگل خاصه بهاو مرحمت شد. درروزدوم مهر خبررسید که راجهباسود درتهانه شاهآباد کهسرحدولایترانای مقهور است وفاتیافت. دهمماهمذکور روپباس که الخال بهامن آباد موسوم است منزل گشت. سابق این محال بهجاگیر روپخواص

مقرر بود. بعدازآن به‌پسر مهابت‌خان که امان‌الله نام‌دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او می‌خوانده باشند. یازده‌روز دراین‌منزل مقام واقع‌شد. چون ازشکارگاههای مقرر است هر- روز به‌شکار سوار می‌شدم. چنان‌که درین‌چندروز یک‌صدوپنجاه‌وهشت آهوی‌ماده ونر وسایر جانوران شکارند. بیست‌وپنجم ماه‌مذکور ازامن‌آباد کوچ‌فرمودم ودرسی‌ویکم این‌ماه مطابق هشتم‌رمضان خواجه‌ابوالحسن‌را که ازبرهانپور طلب‌نموده بودم آمده ملازمت‌کرد. پنجاه‌مهر وپاره مرصع آلات ویک‌زنجیر فیل‌که اورا داخل فیلان خاصه کردم، پیشکش گذرانید.

دوم آبان موافق دهم رمضان خبر فوت قلیج‌خان رسید که از قدیمان این دولت بود در هشتادسالگی به رحمت خدا رفت.درپرشاور به‌خدمت دفع ورفع افغانان پیر تاریکی قیام داشت منصب او شش‌هزاری ذات وپنجهزاری سوار بود. مرتضی‌خان دکنی که در علم‌پولته بازی‌که به اصطلاح‌دکنیان پکنکی[۹۹ب]ومغولان شمشیربازی می‌گویند، بی‌نظیر بود. مدتی پیش او به‌این ورزش متوجه بودم. درنیولا اورا به خطاب ورزش خانی سرافراز ساختم.

چون ضابطه کرده‌ام که شبها ارباب استحقاق ودرویشان ازنظرمن گذرانیده باشند تا نظر به‌حالت هریك انداخته زمین وزرنقد وپوشش به‌آنها مرحمت نمایم درمیان آن مردم شخصی اسم جهانگیر را بااسم «الله‌اکبر» به حساب ابجد مطابق یافته بود. به عرض رسانید واین معنی‌را به تفأول او وشگون به یابنده آن زمین واسپ وخلعت کرامت نمودم.

روز دوشنبه پنجم‌شوال مطابق‌بیست‌وششم آبان ساعت داخل‌شدن بـه اجمیر قراریافته بود صبح‌روز مذکور متوجه‌گشتم. چون قلعه وعمارات روضه حضرت خواجه بزرگوارظاهر گشت، قریب به‌یك‌کروه راه را پیاده طی‌کردم و از دوجانب معتمدان تعیین کردم که به فقرا وارباب احتیاج زرداده می‌رفتند. چون‌چهارگهری از روزگـذشته داخل شهرو معموره شدم ودرگهری پنجم شرف زیارت روضه متبرکه دست داد بعداز دریافت زیارت بـه دولتخانـه همایون متوجه گشتم وروزدیگر فرمودم‌که همه حاضران این بقعه شریف را از خرد و بزرگ وشهری ورهگذری از نظربگذرانند تافراخور استحقاق به عطایای جزیل خشنود گردند.

هفتم آذر به‌قصد سیروشکار تالاب پشکر کـه از معابد مقـرر هنود است ودرفضیلت آن‌سخنان می‌گویند که‌به‌هیچ‌عقلی‌راست نیاید ودرسه کروهی اجمیر واقع است متوجه گشتم، ودوسه‌روز درآن تالاب شکارمرغابی کردم وبه اجمیر معاودت نموده معبدهای قدیم وجدید که به اصطلاح هنود دیوهره می‌گویند، به اطراف این تالاب به‌نظر درآمد از جمله راناشنکر که عم امرای مشهور است، ودر دولتما ازامرای بزرگ است دیوهره ساخته درغایت‌تکلف. چنانکه یك‌لك‌روپیه مذکور شد که صرف‌نموده به تماشای این عمارت درآمدم. صورتـی

به‌نظرآمد ازسنگ سیاه تراشیده ازگردن بالابه‌هیأت سرخوك [۱۰۰ الف] ومابقی شبیه‌به‌بدن آدمی.عقیده ناقص هنود آنست که یك وقتی بنابر مصلحتی که رای حکیم وعلیم اقتضا فرموده بدین‌صورت جلوه ظهور نموده است. این صورت را بدینجهت عزیزداشته پرستش نمایند. فرمودم که‌آن صورت کریه رادرهم‌شکسته درتالاب مذکور انداختند. بعد ازملاحظه این‌عمارت برقله کوه‌گنبدی سفید مشاهده‌گشت که مردم ازهرطرف بدانجادرمی‌آیند. ازحقیقت آن‌پرسیدم. گفتند جوگی‌درآنجامی‌باشد ساده‌لوحانی که‌بدیدن اومی‌روندکف آردبه‌دست‌آنها میدهندکه دردهان انداخته‌آوازجانوری که ازآن سفیهان‌دریك وقت ایذایی یافته باشند نمایند تاآن‌گناه بدین عمل‌زایل‌گردد. فرمودم تا آنمحل‌را خراب نموده‌آن جوگی‌را ازآنجا اخراج نمودندوصورت بتی که درآن‌گنبد بود شکستند.دیگرعقیده داشتند که این‌تالاب را عمق نیست. بعدازتفحص ظاهرشدکه هیچ جای آن ازدوازده‌گز زیاده عمق ندارد. دورآن‌را نیز پیمودند. قریب یك ولیم کروه بود.

شانزدهم‌آذرخبررسیدکه قراولان ماده‌شیری‌را قبل نموده‌اند. درساعت متوجه شده به مجرد رسیدن به‌تفنگ زده بازگشتم. بعدازچند روز نیله‌گاوی شکارشد وحضورخود فرمودم تا ازپوست‌برآورده بجهت فقراطعام پختند. دویست‌وچند نفرجمع شده بودندازآن‌طعام‌خوردند وبه‌هریك بدست خود زرها دادم. درهمین ماه خبررسیدکه فرنگان‌گوره بی‌قولی نموده چهار جهاز اجنبی‌را که ازجهازات مقرربندرسورت بود درحوالی بندرتاراج نمودند وجمعی کثیر ازمسلمانان اسیرساخته مال ومتاعی که درآن جهاز بودمتصرف گشتند. این معنی برخاطرگران آمده مقرب‌خان راکه بندرمذکورحواله اوبود، بجهت تلافی‌وتدارك این‌امراسب‌وفیل‌وخلعت داده هژدهم‌آذرمرخص ساختم. بنابرحسن‌تردد وخدماتی که ازیوسف‌خان وبهادرملك درصوبه دکن به‌وقوع‌آمده بودبه‌علم آنهاراسرفرازساخته فرستادم ونوشته‌شدکه‌مقصداصلی‌ازین‌عزیمت بعد [۱۰۰ ب] اززیارت حضرت خواجه سرانجام دانای مقهوربود بنابرین به‌خاطرگذرانیدم که‌خود دراجمیرتوقف نموده فرزند سعادتمند باباخرم راپیش بفرستم واین اندیشه به‌خاطر صواب بود. بنابرین ششم‌دی که اختیارساعت شده‌بود به‌فرخی و فیروزی اورا مرخص ساختم وقبای طلادوزی‌گل مرصع که مروارید براطراف‌گلهای‌آن‌کشیده بودند وجیره زردوزی ریشه مروارید وفوطه زربفت مسلسل مروارید وفیل فتح‌گنج نام خاصه مع‌تلایرواسپ‌خاصه‌وشمشیر مرصع وکهپوه مرصع مع پهول‌کتاره بدومرحمت‌نمودم. سوای‌مردمی‌که سابق به‌سرکردگی خان اعظم درین خدمت تعیین بودند، دوازده هزارسواردیگربه‌همراهی‌آن فرزند معین ساختم وسرافسپاه رافراخورقدرهریك اسپان خاصه وفیلان و خلعتهای فاخره سرافراز ساخته‌رخصت

نمودم وفدائیخان به‌خدمت بخشیگری این لشکر تعیین یافت. درهمین ساعت صفدرخان به‌حکومت کشمیر ازتغییرهاشم‌خان مرخص‌شده اسپ‌وخلعت یافت. روزچهارشنبه یازدهم‌خواجه‌ابوالحسن رابخشی کل ساخته خلعت مرحمت‌نمودم.

یك‌دیگ کلانی فرموده بودم که درآگره بجهت روضه متبرکه خواجه بسازند، درهمین روزها آورده بودند. فرمودم که بجهت فقراطعامی درآن دیگ طبخ نمایند. و درویشان اجمیر را جمع سازند تادرحضوربه‌آنها خورانیده شود. پنج هزارکس‌حاضرشدند وهمه ازین‌طعام سیرخوردند وبعدازخوردن طعام‌به‌دست خود به‌هریك ازدرویشان زرها داده مـرخص‌ساختم. اسلام خان‌حاکم بنگاله درین ایام به‌منصب شش‌هزاری سرافرازی‌یافت‌وبه‌مکرم‌خان‌پسرمعظم‌خان علم مرحمت شد.

غره‌اسفندارمذمطابق دهم محرم سنه۱۰۲۳ به شکارنیله‌گاوازاجمیر برآمدم.[۱۰۱ الف] روزنهم معاودت نموده به‌چشمه حافظ جمال‌که دردوکروهی شهـرواقع است، منزل‌نمودم و شب‌جمعه را درآنجا گذرانیده آخرروزبه‌شهرداخل شدم. درین‌هشت‌روزده نیله‌گاو شکار شد. چون نیکوخدمتی خواجه جهان وکم جمعیتی اوبجهت حفظ وحراست آگره وآن‌نواحی به عرض رسید، پانصدی‌ذات ویك‌صدسواربرمنصب سابق اوافزوده شد. درهمین روزها ابوالفتح دکنی‌که ازجاگیرآمده ملازمت دریافت. درسیوم ماه مذکورخبرفوت اسلام خان رسیدکه در روز پنجشنبه رجب‌سنه۱۰۲۳ وفات یافته بود. دریك روزبی‌سابقه بیمـاری وتشویش این‌امر ناگزیراورادست داد. ازخانه‌زادان وتربیت یافتها این‌مقدار جوهرکاردانی که‌ازوبه‌ظهوررسید، ازدیگرظاهرنشد. حکومت بنگاله را ازروی‌استقلال کرده وولایاتی که‌درعمل‌هریك ازجاگیرداران سابق به‌تصرف اولیای دولت درنیامده بود، داخل ولایات عملی شد. اگـر اجل اورا درنمی‌یافت مصدرخدمات‌کلی‌می‌گشت. خان‌اعظم باآنکه خود استدعا نموده بودکه شاهزاده فیروزمند بدین‌خدمت مأمورگردد وباوجود به‌انواع دلاسا ورضـا جویی ازجانب‌آن فرزند تن بسازگاری درنداده به‌شیوه ناستوده خسود عمل می‌نمود. چون این مقدمه مسموع گشت، ابراهیم حسین‌راکه ازخدمتگاران معتمد حضوربود، نزداوفرستادم وسخنان‌لطف‌انگیزمهرآمیز بدوپیغام‌کردم، که دروقتی‌که دربرهانپوربودی به‌آرزوها این‌خدمت را ازمن‌التماس نمـودی چون این خدمت‌راکه سعادت دارین خوددران‌می‌دانستی درمجالس ومحافل مذکورمی‌کردی که درین عزیمت اگرکشته شوم شهید واگرغالب آیم غازی خواهم‌بود، به‌توتفویض نمودم. آنچه ازکومك ومدد وتوپخانه خواستی سرانجام یافت. بعدازآن نوشتی‌که بیحرکت رایات جلال بدین حدود فیصل این‌مهم خالی ازاشکال نیست به‌کنکاش تونزول اجلال دراجمیرواقع

شد واین نواحی محل سرادقات جاه وجلال گشت، الحال که شاهزاده را به‌فرایض وجوه معقوله استدعا نمودی ومجموع مقدمات برای کنکاش وصوابدید تو به‌عمل آمد، باعث چیست گویا از معرکه به‌کنارمی‌کشی ودرمقام ناسازگاری درآمده باباخرم راکه دربن‌مدت هرگز ازخود جدا نساخته بودم، محض به‌اعتمادکاردانی توفرستادم، بایدکه طریق [۱۰۱ب] نیکخواهی ونیک اندیشی منظورومرعی‌داشته، شب‌وروز ازخدمت فرزند سعادت‌مند غافل نباشی، واگر بخلاف این‌سخنان عمل‌نموده ازقرارداد خود قدم بیرون بنهی‌دانسته‌باش که زیانکارخواهی‌بود. ابراهیم حسین‌رفت واین‌سخنان را به‌همین تفصیل خاطرنشان اوساخت. اصلانتیجه نداد وازجهل‌وقرار داد خود بازنیامد. باباخرم چون دیدکه وجود اودرین‌کارمخل‌است‌اوراننگاهداشته‌عرضداشت نمودکه بودن اوبه‌هیچ وجه لایق نیست ومحض بجهت نسبتی که به‌خسرو دارد، در مقام کار شکستیست. به‌مهابت خان فرمودم که رفته اورا ازاو دیپوربیاورد.

محمدتقی‌دیوان بیوتات تعیین شدکه به مندسور رفته فرزندان و متعلقان او را به‌اجمیر رساند. درپانزدهم ماه مذکورخبررسیدکه دلیپ ولدرای رایسنگه که جبلت او سرشته بغی و فساد بود ازبرادرکوچك خود سورج سنگه که برسراوتعیین شده بود، شکست عظیم خورده دریکی ازمحکمهای سرکارحصاردرقیل است، مقارن‌آن‌هاشم خوشتی‌فوجداروجاگیرداران آن نواحی اورا به‌دست‌درآورده مقید به‌درگاه رسانید. چون‌مکرر ازو وقایع قبایح سرزده بود، بیاسا رسیدوکشتن اوباعث عبرت‌بسی‌ازمفسدان شد. وبه‌جلدوی این‌خدمت برمنصب‌راوسورج سنگه پانصدی ذات ودویست سوارافزوده گشت. درچهاردهم عرضداشت باباخرم رسیدکه فیل عالم‌گمان که رانارا بدان نازش تمام بود، باهفده زنجیرفیل‌دیگربه‌دست بهادران لشکرظفراثر افتاد. عنقریب صاحبش نیز گرفتارخواهدشد.

نوروز نهم از جلوس همایون

سنه ۱۰۲۳ دوپهرویك‌گهری ازشب جمعه نهم شهرصفر گذشته‌آفتاب عالمتاب به برج حمل‌که خانه قوت وشوکت وشرف اوست پرتوافکن‌گشت وصباح آن‌که غره فروردین‌ماه سنه ۹ بوده باشد، مجلس جشن نوروزی درخطه دلپذیراجمیردست داد. دروقت تحویل که ساعت سعدبود، جلوس برتخت سعادت واقبال واقع‌شد. به‌رسم مقرردولتخانه را به‌اقمشه‌نفیسه وجواهر مرصع‌آلات آئین بسته بودند. درهمین وقت خجسته فیل عالم‌گمان که لیاقت خاصه شدن‌داشت باهفده زنجیرفیل دیگر از نرماده که فرزند باباخرم از فیلان را نافرستاده [۱۰۲ الف] بود،ازنظر گذشت‌وباعث انبساط خاطردولت خواهان گردید. روزدوم نوروز به‌سواری

آن را یمنا خوب‌دانسته بران سوارشدم وزر بسیاری نثارشد. در تاریخ سیوم منصب اعتقادخان که دوهزاری ذات وپانصدسوار بود، سه‌هزاری وهزارسوارمقرر فرمودم وبه‌خطاب آصف‌خانی که دوکس هم ازسلسله اینها بدین‌خطاب سرافرازی یافته بودندسربلند ساختم، وبرمنصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتمادالدوله را به‌منصب پنجهزاری ذات ودوهزارسوارازاصل واضافه سرافراز ساختم. حسب‌الالتماس باباخرم منصب سیفخان پانصدی ذات ودویست سواروبرمنصب دلاورخان پانصدی ذات وسواربرمنصب کشن سنگه پانصد سوار افزودم و برمنصب سرفرازخان پانصدی ذات وششصد سوار افزوده شد. روزیکشنبه دهم پیشکش آصف‌خان ازنظراشرف گذشت. در چهاردهم اعتمادالدوله پیشکش خود گذرانید. درین دو پیشکش نفایس بنظر درآمد. آنچه پسند خاطر افتاد گرفته تتمه را بازدادم.

چین‌قلیج‌خان را با برادران وخویشان ولشکروجمعیت پدرخود ازکابل‌آمده سعادت ملازمت‌دریافت. ابراهیم‌خان که منصب هفتصدی‌ذات‌وسیصدسواردداشت به‌منصب‌هزاروپانصدی ذات وششصد سوار سرافرازی یافته، به‌منصب جلیل‌القدربخشی گری درخانه بشرکت خواجه ابوالحسن مقررگشت. درپانزدهم این‌ماه مهابت‌خان که به‌آوردن‌خان اعظم وپسراوعبدالله مقرر گشته بود، آمده ملازمت کرد. درنوزدهم مجلس شرف ترتیب‌یافت. درین روز پیشکش‌مهابت خان ازنظرگذشت وفیل روپ‌سندرنام بجهت فرزندپرویز فرستاده‌شد. بعدازگذشتن‌روزمذکور فرمودم که خان اعظم رابه آصف‌خان بسپارند که اورا درقلعه‌گوالیارنگاه دارد. چون‌غرض‌از فرستادن او به‌قلعه‌آن بودکه مبادا درمهم دانا بنابررابطه وجهتی که به خسرودارد نفاق وفساد ازوبه‌وقوع‌آید. حکم فرمودم که اورا درقلعه بطریق بندیان نگاه ندارند بلکه اسباب فراغت‌و آسودگی‌ازخوردنی‌وپوشیدنی جهت اوآماده و مهیا دارند.

چین‌قلیج‌خان را درهمین روزها به‌منصب دوهزاروپانصدی ذات وهفتصدسوارازاصل واضافه سرافرازساختم. بر[۱۰۲ب] منصب تاجخان که به‌دارایی‌ولایت‌بهکرمعین‌بود، پانصدی ذات وسوارافزوده شد. درهژدهم اردی‌بهشت خسرورامنع کورنش‌نمودم وسبب‌آن‌بودکه‌بنابر عطوفت وشفقت پدری والتماس والده‌ها وهمشیره‌های او مقرر فرموده بودم‌که همه روزها به کورنش‌می‌آمده باشد، چون ازسیمای‌اوآثارشکفتگی و خوشحالی ظاهرنمی‌شد وهمیشه ملول وگرفته‌خاطربه‌نظر من‌درآمد، فرمودم‌که به‌کورنش درنیاید.

درزمان والد بزرگوارم مظفرحسین میرزا ومیرزا رستم پسران‌سلطان حسین‌میرزا بسرادر شاه طهماسب صفوی‌که قندهار وزمین داوروآن‌حدود درتحت تصرف داشتند بواسطه قرب

خراسان وآمدن عبدالله خان اوزبك بدان ملك عرايض فرستادندكه ما ازعهـده نگاهداشتن این ولایت بیرون نمی‌توانیم‌آمد اگریکی‌ازبنده‌های درگاه را بفرستند تااین‌محال بدوسپرده خودهاروانه ملازمت شویم. چون مکرراین معنی‌راعرضداشت نمودندشاه‌بیك‌خان راكه‌الحال به خطاب‌خان دورانی‌سرافرازاست بدارائی‌وحکومت قندهار وزمین‌داور وآن‌حدودفرستادند وفرامین‌عنایت‌آمیز به‌میرزایان نوشته ایشان را به‌درگاه طلب نمودند بعدازآمدن عنایات شامل حال هریك نموده‌ولایاتی که دوسه برابرقندهارجمع داشتند به‌آنهامرحمت‌شد. غایتاسرانجامی که بایست ازآنهانشد. رفته‌رفته‌آن ولایات تغییریافت. مظفرحسین‌میرزاهم درایام حیات والد بزرگوارم به‌رحمت خدا رفت‌ومیرزا رستم رابه‌همراهی خانخانان به‌صوبه دکن فرستادند. درآنجا اندك مایه جاگیری‌داشت. چون‌تخت سلطنت به‌وجود من‌آرایش یافت اورا ازدکن‌به قصدآنکه‌رعایت ننموده به‌یکی‌ازسرحدها بفرستم طلب‌نمودم. مقارن‌آمدن اومیرزاغازی‌ترخان که حکومت تته وقندهاروآن نواحی‌متعلق بدوبود، به‌رحمت خدا رفت. به‌خاطررسیدکه او را به تهته بفرستم تادرآنجا جوهرذاتی خودرا خاطرنشان ساخته‌آن ملك را به‌عنوان پسندیده محافظت نماید وبه‌منصب پنجهزاری ذات وسوارسرافرازساخته دولك روپیه نقد مددخرج بدو مرحمت فرموده به‌صوبه‌داری ملك [۱۰۳ الف] تهته اورا رخصت نمودم و عقیده آن بودكه ازودرآن سرحد خدمتها به‌وقوع آید به‌خلاف توقع مصدرهیچگونه خدمتی نشد ظلم وتعدی را بجای رسانیدكه خلق بسیاری ازسلوك زشت‌او بشکوه درآمدند وخبری ضد ازو شنیده شد که آوردن اولازم‌گشت. یکی‌ازبنده‌های درگاه را به‌طلب اوتعیین نموده اورا به‌درگاه طلبیدم ودربیست وششم اردی‌بهشت اوراآوردند. چون‌ظلم وتعدی ازوبرخلق خدا بسیاررسیده بود بازخواست‌آن به‌مقتضای عدالت لازم‌گشته اورا به‌انیرای سنگه‌لن‌سپردم تابه‌حقیقت عمل‌اوباز رسیده شود. اوفی‌الجمله تنبیهی یافته دیگران نیزتنبیه وعبرت پذیرگردند.

هم‌دربن روزها خبرشکست احداد افغان رسید وحقیقتش‌آنکه معتقدخان در پولم‌گذركه درحوالی پرشاور واقع است باافواج قاهره نشسته بود وخان دوران باجمعی‌دیگـردرحدود کابل‌وآن نواحی‌سرراه‌آن روسیاه داشتند. دراین‌اثنا نوشته ازپیش بلاغ معتقدخان می‌رسدكه احداد به‌كوت تیراه‌كه دربیست كروهی جلال‌آباد است باجمعیت بسیارازسوار وپیاده‌آمـده است وازجماعتی‌كه دولتخواهی‌واطاعت اختیارنموده بودند پاره راكشته وچندی رابنـدی کرده‌می‌خواهدكه به تیراه فرستد واراده تاختن جلال‌آباد وپیش بلاغ دارد به‌مجـرد رسیدن این‌خبرمعتقدخان باجماعتی‌كه بااوبودند به‌سرعت تمام روانه‌می‌شود وچون‌به‌پیش بلاغ‌می‌رسد جاسوسان جهت تفحص غنیم‌می‌فرستد. صبح چهارشنبه ششم خبر می‌یابدكه احداد در همانجا

هست تکیه به‌عنایت الهی که درباره این نیازمند درگاه است، کرده افواج قاهره را دوفوج می‌سازد وخودرا به‌غنیم می‌رساند. اوباچهارهزارپنجهزار سوار وپیاده‌کار کرده به‌غرور وغفلت تمام نشسته درگمان اونبود که بغیرازخان دوران‌درین‌نواحی‌فوجی‌باشدکه برو چیره تواندشد. چـون‌خبررسید افواج بادشاهی‌بآن بخت برگشته می‌رسدوآثاروعلامت لشکرظاهرمی گردد. مضطربانه مردم خودرا چهارتوپ ساخته خود بربلندی‌کـه یـك بندوق انداز رفعت داشت‌و برآمدن برای به‌دشواری‌میسرمی‌شدنشسته مردم خودرا به‌جنگ می‌اندازد وبرق اندازان‌افواج قاهره‌آن مقهوران را بسته تفنگ ساخته جمعی کثیررا به‌جهنم می‌فرستند. معتقدخان بالشکرغول خودرا به‌هراول‌رساننده غنیم رافرصت‌زیاده ازانداختن دوسه تیرنادادہ پاك‌وپاکیزه برمی‌دارند وسه‌چهارکروه تعاقب نموده قریب هزاروپانصد نفرسوار وپیـاده به‌قتل می‌رسند وبقیة‌السیف اکثری زخمی‌ومجروح ویراق انداخته فرار برقرارمی‌دهند. افواج قاهره شب‌درجنگ گـاه‌بسر برده صباح‌آن ششصد سرجدا کرده به پرشاورمی‌آورند. کله منارها درآنجا می‌سازند وپانصد سراسپ‌ومواشی‌بی‌شمارومال [۱۰۳ب] واسلحه بسیاربه‌دست می‌افتد وبندیان تیراهی خلاص می‌شوند وازین‌طرف ازمردم روشناس کسی ضایع نمی‌شود.

شب پنجشنبه غره خرداد به‌عزم شکارشیرمتوجه بهکرشدم، وروز جمعه دوقلاده شیررا به تفنگ زدم درهمین روزمعروض گشت که نقیب‌خان به‌رحمت‌خدا پیوست خان‌مشارالیه‌ازسادات سیفی‌وقزوینی الاصل است مزارپدراومیرعبداللطیف هم دراجمیر بوده دوماه پیش‌ازآنکه‌وفات یابدکوچ، اوکه بایکدیگرانس والفت تمام داشتند دوازده روزی دربیماری وتب گـذرانیده شربت ناگوارمرگ‌نوشید. فرمودم که اوراهم درپهلوی زن‌که درروضه متبرکه‌خواجه‌بزرگوار نهاده بودند، نهادند چون ازمعتقدخان خدمت شایسته درجنگ احداد به‌وقوع آمـد به‌جلدوی این‌خدمت به‌خطاب لشکرخانی سرافرازگشت، و دیانتخان‌که به‌او دیپوربه خـدمت باباخرم ورسانیدن بعضی‌احکام مرخص‌گشته بود، هفتم خردادآمد وازسربراهیهاوتوزك باباخرم‌مقدمات خوب به‌عرض رسانید. فدائیخان‌که ازنوکران ایام شاهزادگی من‌بود وبعدازجلـوس‌رعایتها یافته، درین‌لشکراورا بخشی‌ساخته بودم. درروازدهم همین ماه ودیعت حیـات بازسپرد. میرزا رستم چون ازکرده‌های‌ناخوش خود اظهارندامت وپشیمانی‌تمام می‌نمود مروت ومردمی مقتضی آن شدکه تقصیرات اورا به‌عفومقرون گردانم. درآخرهمین مـاه او را به‌حضور طلبیده تلافی خاطراونمودم وخلعت پوشانیده حکم کردم که به‌کورنش وسلام می‌آمده باشد.

دریازدهم ماه‌تیر شب‌یکشنبه ماده فیلی‌ازفیلخانه خاصه درحضورمن‌زائید. مکررفرموده بودم که تحقیق مدت حمل فیل‌نمایند. آخرالامرظاهرشدکه بچه ماده یك سال وشش‌ماه وبچه

نرنوزده‌ماه درشکم مادرمی‌ماند، بخلاف تولدآدمی که اکثربچه ازشکم مادربه‌سرفرودمی‌آید وبچه فیل اکثربه‌پا برمی‌آید. چون‌بچه ازمادرجدا شد مادربه‌پاخاك بربالای اوافشانده‌آغاز مهربانی‌ولانه‌گری نمود وبچه‌لمحه‌افتاده بعدازآن برخاسته متوجه پستان مادرشد. چهاردهم مجلس‌گلاب پاشی که درزمان قدیم به‌آب پاشی‌مشهوررست وازرسوم مقرب پیشینیان است‌منعقد گشت. درپنجم‌امرداد خبرفوت راجه‌مان سنگه رسید. راجه‌مذکور ازعمده‌های دولت والد بزرگوارم بود. چون اکثربنده‌های درگاه رامرتبه مرتبه به‌خدمت‌دکن‌فرستاده بودم اوهم تعینات این‌خدمت بود. بعدازآنکه درین‌خدمت وفات یافت، میرزابهاوسنگه راکه پسررشید اوبود، به درگاه طلب نمودم. چون درایام شاهزادگی‌طریقه خدمتگاری بیش‌ازپیش به‌من [۱۰۲ الف] داشت تاآنکه ریاست‌وکلانتری سلسله آنها مطابق ضابطه‌که درهندمعمول است به‌مهاسنگه پسرجگت سنگه‌که کلانتر اولاد راجه بود ودرایام‌حیات او وفات یافت، می‌رسید، من‌آنرا منظور نداشته بهاوسنگه را به‌خطاب میرزا راجه ممتازساختم وبه‌منصب‌چهارهزاری ذات وسه هزارسوارسرافرازگشت وانبیرکه وطن‌آباواجداد اوبودبه‌اومرحمت کردم وتلافی‌و تراضی‌خاطرمهاسنگه نموده پانصدی برمنصب سابق اوافزودم. وولایت کرهه رابه‌انعام اومقرر داشتم وکمرخنجرمرصع واسب وخلعت بجهت اوفرستادم.

درهشتم این‌ماه‌که امرداد باشد تغییری درمزاج خود یافتم رفته‌رفته به‌تب وسردردکشید به‌ملاحظه‌آنکه مبادا اختلالی به‌احوال ملك وبنده‌های خداراه یابد این‌معنی‌را ازاکثرمحرمان ونزدیکان پنهان داشته حکماء واطبارا نیزآگاه نساختم. چندروزچنین‌گذشت از حریم عصمت بغیرازنورجهان بیگم که ازوبخود مهربان‌تری‌گمان‌نداشتم، هیچکس‌رابرین قضیه محرم‌نساختم وپرهیزازخورشهای‌گران می‌نمودم‌وبه‌اندك مایه‌غذای سبك قناعت کرده، همه روز به‌قاعده‌مقرر به‌دیوان خانه‌خاص وعام وجهروکه درشن وغسلخانه به‌طریق‌معتاد برمی‌آمدم، تاآنکه دربشره آثارضعف ظاهرگشت، بعضی‌ازبزرگان مطلع‌گشتند. یك دوئی ازاطبا که محل‌اعتماد بودند، مثل مسیح‌الزمان وحکیم‌ابوالقاسم وحکیم عبدالشکور اظهارنمودم. چون‌تب‌مفارقت‌نکردودوسه شب معتاد شراب‌خورده نشد این‌معنی باعث زیادتی‌ضعف وکم‌قوتی گشت، در اثنای تشویش وغلبه تب شبی‌به‌روضه منوره خواجه بزرگواررفتم ودرآن‌آشیانه متبرکه صحت خودرااز باری تعالی درخواستم وصدقات ونذورات قبول نمودم. الله‌تعالی به‌محض فضل‌وکرم خود خلعت صحت عطا فرمود، رفته‌رفته تخفیف یافت وددردسرکه شدت عظیم داشت‌به‌تصرف وعلاج‌حکیم عبدالشکورفرونشست ومزاج درعرض بیست‌ودوروز به‌حالت‌اصلی بازآمد. بنده‌های درگاه بل سایرخلایق‌به‌شکرانه این عطیه بزرگ تصدقات‌گذرانیدند. تصدق هیچیك را قبول نکردم و

فرمودم که هر کس درخانه خود آنچه می‌خواهد به‌فقرا تقسیم نماید.

دردهم شهریور خبررسید که تاجخان حاکم تهته وفات یافت. ازامرای قدیم این‌دولت بود. دربیماری به‌خاطر گذرانیده بودم که چون صحت‌کامل روزی گـردد، چنـانچه درباطن از حلقه بگوشان‌ومعتقدان خواجه بزرگوارم وتوجه[۱۰۴ب] ایشان راسبب‌وجود می‌دانم، ظاهراً نیز گوش خودرا سوراخ نموده در جـرگه حلقه‌بگـوشان ایشان باشم. شب پنجشنبه دوازدهم شهریور مطابق شهررجب‌گوش خودرا سوراخ نموده درهرگوش یـك دانه مروارید آبـدار درکشیدم. چون این معنی‌مشاهده بنده‌های درگاه ومخلصان هواخواه‌گشت، چه جمعی کـه در حضور وبرخی که درسرحدها بودند، همگی به‌تلاش ومبالغه گوشهای خودرا سوراخ نمـوده به دررولآلی که درجواهرخانه خاصه بود بدیشان مرحمت‌می‌شد، زینت‌بخش‌حسن اخلاص‌گشتند تاآنکه رفته‌رفته سرایت به‌احدی‌وسایرمردم نمود.

آخرروز پنجشنبه بیست ودوم ماه‌مذکور مطابق دهم شهرشعبـان مجلس وزن شمسی‌در دیوانخانه خاص‌آراسته‌گشت وبه‌دستور مقرر شرایط بجاآمد. درهمین‌روزمیرزا راجه‌بهاوسنگه کامروا ودوستکام به وطن خود رخصت‌یافت. به‌وعده‌آنکه زیاده بردوسه مـاه تـوقف‌نکند. در بیست وهفتم ماه مهرخبررسید که فریدون‌خان برلاس دراودیپور به‌رحمت خدا واصل‌گشت. از طبقه برلاسیه بغیراو سرداری نمانده‌بود. چون این طایفه رادریـن‌دولت حقوق بسیار و نسبت بی‌شمارست مهرعلی‌پسراورا نوازش‌نموده به‌منصب هزاری ذات وسوارسرافرازساختم. بنابر خدمات پسندیده‌که ازخان دوران به‌وقوع آمده هزاری‌برذات اوافزودم کـه از اصل واضافه ششهزاری ذات وپنجهزارسواربوده باشد.

ششم‌آبان قراولان خبرآوردند که درشش‌کروهی‌سه شیردیده شد. بعداز تسبیح نیمروز متوجه شده هرسه شیررا به‌تفنگ شکارکردم. روزهشتم ماه‌مذکور هنگامه دیـوالی آغـازشد. دوسه شب درحضور خود فرمودم که بنده‌های درگاه بایکدیگربازیها نمودند. بردهاوباختهـا واقع شد. درهژدهم این ماه نعش‌اسکندرمعین قراول راکه از خدمتگاران قـدیم من‌بود ودر زمان شاهزادگی‌خدمت بسیار[۱۰۵الف]کرده از اودیپورکه محل نزول فرزند باباخرم‌بود، به اجمیرآوردند. به‌قراولان دهم جرگهای اوفرمودم‌که نعش اورا بـرده درکنـارتال‌شنکـر بسپارند. خدمتگاری به‌اخلاص‌بود. دردوازدهم آذر دودختر که اسلام خان درحیات خـود از زمیندارکوچ‌که ملك او بودوانتهای ولایات شرق واقع است‌گرفته بودباپسراونودوچهارزنجیر فیل‌ازنظرگذشت ازفیلان مذکور چندی داخل‌فیلان خاصه شدند. درهمین تاریخ هوشنگ پسر اسلام خان ازبنگاله‌آمده سعادت آستانبوسی‌دریافت. دوزنجیرفیل پیشکش ویکصد مهرویکصد

روپیه نذر گذرانید.

در شبی از شبهای دی بخواب می‌بینیم که حضرت عرش آشیانی به‌من می‌گویندکه یابا گناه عزیز را که خان‌اعظم باشد بجهت خاطر من ببخشی. بعدازین خواب بخاطر قرار داد که اورا از قلعه بطلبم. در حوالی اجمیر دره واقع است در نهایت صفا و انتهای این دره چشمه ظاهر شد که آب آن درآبگیری دراز پهناور جمع می‌شود و بهترین آبهای اجمیر این آب است و این دره و این چشمه به‌حافظ‌جمال معروف و مشهور بود. چون عبور درین مقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور اینجا بسازند (چون محل مستعد وقابل تربیت بود) در مدت یکسال جای ومقامی ترتیب یافت که روندهای عالم مثل این جـای نشان نمی‌دهند. حوضی چهل گز در چهل گز ساخته شد وآب‌چشمه را به‌فواده در این حوض جاری ساخته‌اند فواره ده‌دوازده گزمیجهد وبرکنار این‌حوض نشیمنهای عمارات یافته همچنین تدریج به‌بالای آنکه تالاب وچشمه‌در آنجا واقع است جاهای موزون وایوانهای‌دلکش‌وآرامگاهی‌خاطر پسند بعضی ازان مصور ومنقش به‌عمل استادان ماهر ونقاشان چابکدست ساخته و پرداخته‌اند. چون خواستم که نام آن مکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام‌آن‌را نورچشمه نهـادم. مجملا عیبی که دارد اینست که بایستی اینجا واین مقام در شهری عظیم یا گذرهایی که خلایق را بران عبور افتادی واقع میبود. ازآن تاریخی که اتمام یافته اکثراوقات پنجشنبها وجمعه‌ها را درآنجامیگذرانم وفرمودم که به‌جهت اتمام آن‌شعر تاریخی بگویند. سعیدای‌گیلانی[ص-۱ب] زرگر باشی این مصرع را که محل شاه‌نورالدین جهانگیر تاریخ یافت و خوب گفته است فرمودم که بربالای ایوان عمارت پایان این قطعه را بهسنگ نقش کرده نصب کنند.

در اوایل ماه‌دی سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد وخربزه کاریز کـه سرآمد خربزه‌های خراسان است، آوردند. چنانچه جمیع بنده‌های درگاه وامرای سرحد از این‌میوه حصه یافته به‌لوازم شکرگزاری‌منعم حقیقی پرداختند. تاغایت گویا فرداعلی خـربوزه و انار را درنیافته بودم. باآنکه همه‌ساله از بدخشان خربزه‌ولذکابل انارا لساد بخزاد می‌آیند‌فاما آن خربزه و انار را هیچگونه مناسبتی باانار یزد وخربزه کـاریز نبود. چون حضـرت‌والد بزرگوارم را انارالله برهانه بمیوه میل ورغبت تمام بود، افسوس بسیار خورده شد که این میوه کاشکی در ایام فیروزی بخش آنحضرت ازولایت به‌هندوستان می‌آمد تا از آن بهره‌ور ومحظوظ می گشتند.

اختراع عطر جهـانگیری: همین تأسف به‌عطر جهانگیری دارم کـه مشام شریف‌شان ازین‌عطر بوی‌یاب نگشت. این عطر اختراعی است که در زمان دولت ابد پیوندما بـه‌سعی

والده نورجهان‌بیگم به‌ظهور آمد. در هنگامی که گلاب‌میگیرند فی‌الجمله چربی از ظرفهای که گلاب را گرم از کوزه برمی‌آید در آنجا ظاهرمی‌شود و این چربی را اندك‌اندك جمع ساخته چون ازگل بسیار گرفته شود قلد محسوسی ازآن چربی بهم‌می‌رسد، در خوشبوئی و عطریت به‌درجه‌ایست که اگر یك‌قطره از آن بر کف مالیده شود، مجلسی را معطر می‌سازد و چنان ظاهرمی‌شود که چندین غنچه‌گل سرخ یك بار در شگفتن آمده باین شوخی و ملایمت بوی‌نمی‌باشد. دلهای‌رفته را بجا می‌آورد وجانهای پژمرده را شگفته می‌سازد. بـه‌جلد وی‌این اختراع یك‌عقد مروارید به‌مخترع آن عطا فرمودم. سلیمه سلطان‌بیگم نورالله مرقدها حاضر بودند. این‌روغن را عطر جهانگیری نام نهادند.

در هوای هندوستان اختلاف تمـام مشاهده [۱۰۶ الف] میشود . در همین فصل دی در لاهور کمواسطه است میان ولایت وهندوستان درخت توت بارآورد به‌همان شیرینی و لطافتی کـه در وقت خود میرساند رسانید ومردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند، این معنی راواقعه‌نویس نوشته بود.

در همین ایام بختر‌خان کلاونت کـه به عادلخان نسبت تمـام دارد چنانچه برادرزاده خود را به‌عقد او درآورده واورا درگویندگی دوربت گفتن‌خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان‌وفقیران‌ظاهر گشت. اوراطلبیدم واستفسار احوال او نموده در رعایت خاطراو کوشیدم. در مجلس‌اول ده‌هزار روپیه نقد وپنجاه‌پارچه ازهمه قسم ویك تسبیح مروارید بـاو بخشیدم و اورا مهمان آصف‌خان ساخته فرمودم که بواجبی از احوال او خبردار باشد. این معنی‌ظاهر نشده‌که خود بی‌اذن ورخصت عادلخان آمده یاآنکه‌اورا به‌این لباس فرستاده تاحقیقت‌کنکاش اینجا دریافته خبر مشخص جهت‌او ببرد، وغالب ظن‌آن است‌کـه اوبـااین نسبت بـی‌تجویز عادلخان نیامده باشد ودلیل برصحت این‌معنی عرضداشتی است‌که میرجمال‌الدین حسین که درین‌ایام به‌عنوان ایلچی‌گری در بیجاپور است، نوشته بود کـه عادلخان اظهار نموده کـه آنچه‌نسبت به‌بخترخان از جانب بندگان حضرت‌بوقوع‌آید گویا آن شفقت ومرحمت درباره من از قوه به فعل آمده است. بدین‌جهت در رعایت او افزوده تااینجا بود هرروز به عنایت تازه سرافرازی می‌یافت. شبها در ملازمت بسرمی‌برد. ودر پتها که عادلخان بسته و مخترع‌آن طرز است که آن را نورس نام نهاده میشنوانید. تتمه‌احوال او در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد.

درین‌روزها جانوری از ولایت زیرآباد آورده بودند که رنگ‌اصلی بدن او مـوافق رنگ طوطی است. لیکن در جثه ازو کوچکتر است. یکی از خصوصیات این جانورآن است

که تمام شب پای خودرا برشاخ درختی ویاچوبی که اورا برآن نشانیده باشند بندکرده‌خود را سراشیب می‌سازد وباجود زمزمه‌می‌کند. چون روز شد بربالای آن شاخ درخت درست می‌نشیندا گرچه می گویند که جانوراندا هم‌عبادتی [۱۰۶ب]می‌باشد، اماغالب ظن آن است که این فعل طبیعی او باشد. آب‌مطلق نمی‌خورد در طبیعت او کار زهر می کند باآنکه بقای حیوانات برآب است.

اخبارخوش: درماه بهمن اخبار خوش پیامی رسید. اول خبر اختیارکردن رانا امرسنگه اطاعت وبندگی درگاه را. کیفیت این‌مقدمه آن است که چون فرزند سعادت‌مند بلندیه اقبال سلطان‌خرم از جهت نشاندن تهانجات بسیار خصوصاً درجایی که به‌چند واسطه زبونی آب وهوا وصعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در آنجاها نشستن تهانجات ممکن نباشد و از جهت دوانیدن افواج قاهره متعاقب یکدیگر به‌ملاحظه شدت گرما وکثرت باران واسیرشدن واهل وعیال اکثر سکنه آندیار کار بر رانا بنوعی تنگ ساخته بودند که معلوم اوشد که اگر زمان‌قلیلی دیگر باین روش بروبگذرد یا ازآن ملك آواره یاگرفتار خواهدشد، لاعلاج اختیاراطاعت ودولتخواهی کرده لوپ‌کردن خالوی خودرا باهرداس چهاله که ازمردم معتبر فهمیده اوبود، پیش آن فرزند اقبال‌مند فرستاده التماس نمودکه اگر آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از تقصیرات اونموده تسلی‌خاطر اوشود ونشان پنجه مبارك از برای او بگیرد، او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید، وپسر جانشین خودرا که‌کرن است به درگاه والا فرستد تابطریق سایر راجبها درسلك بندگان این درگاه منتظم بوده خدمت نماید، واز جهت پیری اورااز آمدن به‌درگاه معاف دارند. بنابرین آن‌فرزند نیز آنهارا همراه ملاشکرالله‌دیوان خودکه اورا بعد ازاتمام این‌مهم به‌خطاب افضلخانی سرافراز فرمودم وسندرداس میرسامان خود که‌بعدازانصرام این‌کار به‌خطاب رای رایان ممتاز شد، به‌درگاه والافرستاده حقیقت را معروض داشت.

چون پیوسته همت‌والا نهمت معروف آن است که تاممکن باشد خانواده‌های قدیم را خراب نسازیم، غرض‌اصلی آن بودکه چون‌رانا امرسنگه وآبای او مغرور به‌استحکام کوهستان ومکان خودشده یکی از پادشاهان هندوستان [۱۰۷الف] را ندیده‌اند واطاعت ننموده‌اند در ایام دولت من این‌مقدمه از پیش نرود حسب‌الالتماس آن فرزند تقصیرات او را مقرون به عفونموده فرمان عنایت‌آمیزی که سبب خاطرجمعی اوباشد ونشان پنجه مبارك عنایت فرمودم وفرمان مرحمت عنوان به‌آن‌فرزند نوشتم که اگر نوعی نماید که آن مقدمه بوقوع آیداین خدمت‌عمده را دلخواه کرده خواهد بود. آن فرزندنیز آنهارا همراه ملاشکرالله وسندرداس

پیش رانا فرستاد تا تسلی او نموده امیدوار به‌عنایت و مراحم شاهی ساختند و فرمان عنایت‌عنوان و نشان پنجه‌مبارک را باو دادند. وقرار یافت که روز یکشنبه بیست‌وششم اوبافرزندان آمده آن فرزند اقبالمند را ملازمت نماید.

دوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیرمایه فتنه وفساد بود رسید که الله‌تعالی از کرم خود اورا نیست ونابود ساخت و به اجل طبیعی درگذشت.

سیوم خبر شکست‌ورزی که به‌قصد گرفتن قلعه وبندرسورت استعداد تمام نموده آمده بودر حوالی بندر مذکور میان انگلیزان که پناه بدین بندر آوردند و ورزی جنگ افتاد و اکثر جهازات او از آتش‌بازی انگلیزان سوخته شد ناچار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت وکس نزد مقربخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاده ودرصلح زده اظهار نمود که مابجهت صلح آمده بودیم نه به‌قصد جنگ، انگلیزان این جنگ را برانگیختند. دیگر خبر رسید که چندی از راجپوتان که زدن وکشتن عنبررا بخود قرارداده بودند، درهمین‌روزها کمین کرده و فرصت جسته‌خود را باومیرسانند وزخم ناقص ازدست یکی ازآنها بدو میرسد مردمی که در گرد عنبر بودند، آن‌راجپوتان‌را کشته عنبررا به‌منزل اومی‌رسانند. هیچ نمانده بود که آن‌مخذول معدوم گردد. آخر این ماه که در بیرونهای اجمیر بشکار مشغول می‌بودم، محمدبیگ ملازم فرزند بلنداقبال‌مند سلطان خرم رسید وعرضداشت آن‌فرزند گذرانیده معروض داشت که رانا با پسران‌خود آمده شاهزاده‌را ملازمت نمود. وکیفیت اینحال از عرضداشت او معلوم‌میشود در حال روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز آورده‌سجده شکر نمودم واسب وفیل وخنجرمرصع به محمد بیگ‌مذکور عنایت کرده اورا بخطاب ذوالفقارخانی سرافراز فرمودم. ازمضمون عرضداشت چنان معلوم‌شد که روز یکشنبه بیست‌وششم بهمن‌ماه رانا باآداب [۱۰۷ب] وتوره که بندها ملازمت نمایند فرزند اقبالمند را ملازمت کرد. یك‌لعل کلان مشهوری کـه در خانه او بود با پاره مرصع آلات وهفت‌زنجیر فیل که بعضی ازآن لایق خاصه بود و ازفیلان او کـه بدست نیامده بود همین مانده بود ونه راس اسب پیشکش گذرانید. آن‌فرزند هم ازروی کمال عنایت نسبت باو پیش آمد چنانچه وقتی که رانا پای‌آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود می‌خواست آن فرزند اقبالمند سراورا دربرگرفته بنوعی تسلی نمود کـه خاطراو جمـع‌شد و خلعت فاخره باشمشیر مرصع واسب‌بازین مرصع وفیل‌خاصه بایراق نقره بـاوعنایت کرد و چون از جمله آن جماعه که باو بودند بیشتراز صدکس نبود که قابل سروپادادن باشد صدو بیست سروپاو پنجاه رأس اسب ودوازده کهپوه مرصع بآنها داد. چـون روش زمینداران آن است که پسر جانشین باپدر بیکجا ملازمت سلاطین نمی‌آید اوهم این‌شیوه را مرعی داشته

کرن را که پسر صاحب تیکه او بوده همراه خود نیاورده بود. ازین جهت که سلامت روانشدن آن فرزند سعادتمند بلنداقبال از آنجا آخرهای همان روز بود، او را رخصت نموده تا وقته کرن را بملازمت فرستد. بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد. باز هم خلعت فاخره با شمشیر مرصع و اسب با زین مرصع و فیل خاصه عنایت کرد و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد.

سیوم اسفندارمذ از شکار به اجمیر معاودت واقع شد. از هفدهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بوده، یک ماده شیر با سه بچه و سیزده نیله گاو شکار شده بود. شاهزاده کامکار دوشنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که در نزدیکی شهر اجمیر واقع است نزول نموده، حکم شد که جمیع امرا به استقبال رفته هر یک در خور حالت خود و نسبت خود پیشکش بگذرانند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد به سعادت ملازمت مشرف گردد. روز دیگر شاهزاده بکوکبه و شکوه تمام با جمیع عساکر فیروز که همراهی آن فرزند به خدمت تعیین بودند داخل دولتخانه خاص و عام گشته، و دو پهر و دو گهری از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کورنش یافت و سجدات و تسلیمات بجا آورده، یک [۱۰۸ الف] هزار اشرفی و هزار روپیه بطریق نذر و یک هزار مهر و یک هزار روپیه به عنوان تصدق گذرانید. آن فرزند را پیش طلبیده در آغوش گرفتم و سر و روی او را بوسیده به مهربانیها و نوازشهای خاص اختصاص بخشیدم. چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باز پرداخت معروض داشت که اگر حکم شود کرن به سعادت سجده و کورنش سرافراز گردد. حکم فرمودم که او را بیاورند. بخشیان به آداب مقرر حاضر ساختند. بعد از فراغ کورنش و سجده حسب الالتماس فرزند خرم حکم کردم که او را بر جهره که دست چپ مقدم ایستاده کنند. بعد از آن به خرم حکم فرمودم که رفته والده‌های خود را ملازمت نماید. و خلعت خاصه که مشتمل بود بر چارقب مرصع و قبای زربفت و یک تسبیح مروارید به آن فرزند عنایت شد. و بعد از تسلیم خلعت خاصه و اسب خاصه با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت شد و کرن را هم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافراز ساختم. و امرا و منصبداران جماعه به سعادت کورنش و سجده سربلندی یافته نذرها گذرانیدند و هر یک در خور خدمت و مرتبه خود به عنایت سرافراز گشتند. چون بدست آوردن دل کرن که وحشی طبیعت و مجلس نادیده و در کوهستان بسر برده ضرور بود، بنابران هر روز مرحمتی تازه مینمودم. چنانچه در روز دوم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی با زین مرصع به او عنایت شد. و در همین روز به دربار محل رفته از جانب نورجهان بیگم هم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ با زین و فیل خاصه با تلایر مرحمت شد سربلندی یافت و بعد از این عنایات تسبیح مروارید

گرانبها مرحمت نمودم. روز دیگر فیل‌خاصه باتلایر مرحمت شد. چون در خاطر بود که از هرجنس وازهرچیز باو داده‌شود، سه‌دست‌باز وسه‌دست‌جره ویك‌قبضه شمشیر خاصگی ویك بکتر ویك‌جوشن خاصگی ودوانگشتری یکی نگین‌لعل ویکی نگین زمرد بدوعنایت نمودم؛ و در اواخرماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه از قماش‌گرفته تا بقالی ونمد وتکیه و از هرقسم‌خوشبوی باظرفهای طلا ودومنزل بهل گجراتی‌واقمشه را درصدخوان نهاده واحدیها بدست ودوش گرفته در دیوانخانه خاص وعام حاضر ساختند ومجموع بدو مرحمت نمودم.

دیانتخان همیشه درمجلس بهشت آئین سخنان نالایق وکنایتهای صریح به‌اعتمادالدوله وپسر او آصف‌خان میگفت یك‌دومرتبه اعراض‌نموده اورا ازین گفت‌شنود ناخوش منع کردم به‌هیچوجه با [۱۰۸ب] خود پس نیامد. چون خاطراعتمادالدوله را بسیار عزیز میداشتم وبا سلسله ایشان نسبتها وپیوندها شده‌بود. این معنی برطبع من گران آمد تاآنکه شبی بی‌تقریب وبیجهت‌باز سخنان گفتن آغاز کرد وآن‌مقدارگفت‌که آثار رقت وآزردگی تمام دربشره‌اعتماد الدوله ظاهرگشت. صباح آن بدست یکی‌از خدمتیهای درگاه اورا به نزد آصف‌خان فرستادم که چون شب سخنان‌بی‌مزه نسبت به‌پدرت مذکور ساخته اورا بتو سپردم خواه دراینجاخواه درقلعه گوالیار هرجا میخواهی نگاه‌دار. مادام که تلافی وتدارك خاطر پدرت نکند گناه اورا نخواهم بخشید. حسب‌الحکم آصف‌خان اورا به‌قلعه‌گوالیار فرستاد ودرهمین‌ماه جهانگیرقلی‌خان به‌اضافه منصب سرافراز گشت دوهزاروپانصدی ذات ودوهزارسوار بود پانصدی ذات و سوار اضافه‌منصب‌عنایت شد.

احمدبیگ‌خان که از بنده‌های‌قدیم این دولت است درسفر صوبه کابل ازو بعضی تقصیرات به‌وقوع آمد ومکرر از نفاق ونارسائیهای او قلیج‌خان که سردار لشکر بود، شکوه نمود بالضرورت اورا به‌درگاه طلب‌نمودم وبجهت تنبیه وتأدیب به‌مهابت‌خان سپردم که در قلعه رنتنبهور نگاهدارد. وقاسم‌خان حاکم بنگاله دوقطعه لعل پیشکش فرستاده بود به‌نظر گذشت چون ضابطه کرده‌ام‌که درویشان وارباب حاجت راکه دردرگاه والا جمع شده‌باشد، بعدازدو پهرشب به‌نظر درآورند. درین‌سال به‌همین‌روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه‌هزار روپیه‌ویك‌لك‌ونودهزاربیگه زمین وچهارده‌موضع درویست و بیست شش قلبه‌زراعت ویازده‌هزار خروارشالی مرحمت نمودم وهفتصدوسی ودودانه مروارید به‌قیمت سی‌وشش‌هزار روپیه به‌جمعی از بندگان که ازروی اخلاص گوش خودرا سوراخ نموده بودند عنایت‌کردم ودراواخر ماه‌مذکور خبر رسید که چهارگهری‌ونیم از شب‌یکشنبه یازدهم‌ماه گذشته دربلده برهانپور الله‌تعالی از دختر شاهزاده‌مراد به‌فرزند سعادتمند سلطان‌پرویز پسری کرامت فرمود

سلطان دوزاندیش اورا نام نهادم.

نوزدهم ازجلوس همایونی

روز شنبه غره فروردین ماه‌سنه ۱۰ مطابق بیستم‌شهر صفرسنه ۱۰۲۴ پنجاه‌وپنج پل گذشته حضرت‌نیراعظم از برج حوت به‌شرف‌خانه‌حمل‌نزول‌اجلال ارزانی [۱۰۹ الف] داشت بعداز گذشتن ازسه گهری ازشب یکشنبه برتخت دولت جلوس واقع‌شد. جشن نوروزی‌وآئین بندی بهمه‌ساله ترتیب‌یافته شاهزاده‌های والاقدر وخوانین‌عظام واعیان حضرت وارکان‌دولت تسلیم مبارکبادی بجای آوردند. روزغره‌برمنصب اعتمادالدوله که پنجهزاری‌ذات و پنجهزار سوار بود هزاری‌ذات افزوده شدو به‌کنورکرن وجهانگیرقلی‌خان‌وراجه‌نرسنگه دیواسپان خاصه مرحمت نمودم‌وروز دوم پیشکش آصف‌خان ازنظر گذشت‌پیشکش‌پسندیده از جواهر ومرصع آلات واقمشه ازهرقسم وهرجنس ترتیب داده بود. به‌تفصیل دیده‌شد. آنچه پسند خاطر افتاد موازی هشتادوپنجهزار روپیه بود. در همین روز شمشیرمرصع مع‌پردله و بندوبار به‌کرن و یک‌زنجیر فیل به‌جهانگیرقلی‌خان مرحمت شد.

چون اراده توجه به‌طرف دکن وآن حدود قرار داد خاطر بود به‌عبدالکریم‌معموری حکم فرمودم که به‌مندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سرنو تعمیرنماید وعمارات سلاطین ماضی را مرمت‌کند. روزسیوم پیشکش راجه نرسنگه دیو به‌نظر درآمد یک‌لعل‌و پنج دانه مروارید ویکزنجیر فیل به‌درجه قبول افتاد. روزچهارم به‌منصب مصطفی‌خان پانصدی‌ذات ودوصدسوار افزوده‌شدکه هزاروپانصدی ذات ودوصدوپنجاه سوار بوده باشد. روز پنجم‌علم ونقاره به‌اعتمادالدوله مرحمت نمودم وحکم‌شدکه نقاره می‌نواخته باشد وبرمنصب آصف‌خان هزاری‌ذات وهزارسوار افزوده شد، که چهارهزاری ذات ودوهزار سوار بوده باشد وهفتصد سوار نیزبر منصب‌راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت‌وطن‌یافت که به موعد مقرر به درگاه حاضرشود. درهمین‌روزپیشکش ابراهیم‌خان ازنظر گذشت، ازهرقسم‌چیزها پسندیده خاطرافتاد وگشن چند از راجه زاده‌های ولایت نگرکوت به‌خطاب راجگی سرافراز گردید. روزپنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله درچشمهٔ نور ازنظر اشرف‌گذشت. مجلس‌عالی ترتیب یافته بود. ازروی شگفتگی تمام پیشکش‌او دیده‌شد. از جواهرمرصع‌آلات و اقمشه نفیسه موازی یک‌لک روپیه مقبول افتاد وتتمه بازگشت‌شد. وروزهفتم برمنصب گشن سنگه که‌دوهزاروپانصد سوار بود هزاری‌ذات افزودم، درین‌روز در حوالی چشمه نوریک شیرشکار شد. دزهشتم کرن را به منصب پنجهزاری‌ذات وسوارسرافراز ساختم ویک‌تسبیح مرواریدازمرواریدو زمردکه لعلی در

میان‌داشت و به‌اصطلاح هندوان آن‌را سمرنی گویند باو عنایت شد. برمنصب ابراهیم‌خان هزاری ذات وچهارصدسوار افزودم که اصل [۱۰۹ب] واضافه دوهزاری ذات وهزارسوار بوده باشد و برمنصب حاجی بی‌اوزبک سیصدسوار افزوده‌شد. و برمنصب راجه‌سیام‌سنگه پانصدی ذات افزودم که دوهزاروپانصدی ذات وهزاروچهارصدسوار بوده باشد.

روزیکشنبه کسوف شد. دوازده گری از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن نمود و از پنج حصه چهارحصه حضرت نیراعظم درعقده ذنب منکسف شد و از آغاز گرفتن خورد تاروشن شدن بهشت گهری کشید تصدقات از هرجنس وهرچیز از فلزات وحیوانات و نباتات وحبوبات به‌فقرا وساکنین وارباب احتیاج داده شد. درین روز پیشکش راجه‌سورج سنگه ازنظر گذشت. آنچه برداشته شد موازی چهل‌وسه‌هزار روپیه بود. پیشکش بهادرخان حاکم قندهار درین روز بنظر گذشت مجموع به‌چهارده‌هزار روپیه رسید.

تولد داراشکوه: دوپهر ازشب گذشته مطابق شب دوشنبه بیست‌ونهم صفر به‌طالع قوس دوخانه باباخرم از دختر آصف‌خان پسر تولد شد اورا داراشکوه نام نهادم. امید که قدم او درین دولت ابد پیوند وبرپدر اقبال مندش مبارک باشد. برمنصب سیدعلی بارهه پانصدی ذات وسیصد سوار افزوده‌شد که هزاروپانصدی ذات وهزارسوار بوده باشد. درتاریخ دهم پیشکش اعتبارخان به‌نظر درآمد ازجمله پیشکش اوموازی چهل‌هزار روپیه مقبول افتاد. درین روز برمنصب خسرو بی‌اوزبک سیصدسوار وبرمنصب منگلی‌خان پانصدی‌ذات ودوصدسوار افزوده‌شد. یازدهم پیشکش مرتضی‌خان ازنظر گذشت. از جمله جواهر او هفت‌قطعه لعل و یک‌تسبیح مروارید ودوصد وهفتاددانه دیگر برداشته آنچه از پیشکش‌او مقبول افتاد موازی یک لک‌وچهل وپنجهزارروپیه بود. دردوازدهم پیشکش میرزا راجه بها وسنگه وراوت شنگر از نظر گذشت. درسیزدهم ازپیشکش خواجه‌ابوالحسن یک‌قطعه لعل‌قطبی ویک الماس ویک‌عقد مروارید وپنج انگشتری‌وچهارده‌دانه مروارید کلان وپاره‌اقمشه که مجموع سی‌ودوهزار روپیه باشد مقبول افتاد.

روز چهاردهم برمنصب خواجه ابوالحسن هزاری ذات وپانصدسوار افزودم و برمنصب وفادارخان هفتصد وپنجاهی ذات ودوصدسوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و هزارو دوصدسوار بوده باشد. درهمین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت دریافت. بعدازسرانجام مهام گرجستان برادر [۱۱۰الف] عالی مقدار اورا باکتابت مشتمل برانواع محبت واظهار صداقت فرستاده بود. باچندراس اسپ و اشتر وچنداقمشه حلب که از جانب روم بجهت آن برادر کامگار آمده بود، ونه قلاده‌سگ فرنگی کلان‌درنده که به طلب آن

آن ایمای رفته بود به‌دست او روانه ساخته بودند، بنظر درآورد.

مرتضی‌خان به‌خدمت تسخیر قلعه کانگره که در کوهستان پنجاب بلکه از معمورهٔ عالم به‌استواری و استحکام آن قلعه نشان نمی‌دهند، درین روز رخصت یافت. از ابتدای که صیت اسلام به‌دیار هندوستان رسیده تا این زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت به‌وجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد، هیچ‌یك از حکام و سلاطین گذشته دست بران نیافته. در ایام والدین بزرگوارم یك‌مرتبه لشکر پنجاب برسر این قلعه تعیین شدند. مدتی در قبل و محاصره داشتند. آخرالامر منصوبه‌بد نشست که قلعه به‌دست نیامد و آن لشکر به‌مهمی از آن ضرورتر مقرر گشت. دروقت رخصت فیل‌خاصه باتلایر به‌مرتضی‌خان مرحمت نمودم وراجه‌سورج مل ولد راجه باسو هم چون‌ولایت او متصل بدین‌قلعه بود تعیین یافت و برمنصب سابق او پانصدی ذات وسوار افزوده‌شد وراى سورج‌سنگه از جاگیر خود آمده ملازمت کرده یکصد و یکصد اشرفی نذر گذرانید. درهفدهم پیشکش میرزارستم به‌نظر درآمد. دوخنجر مرصع ویك‌تسبیح مروارید وباچندطاق پارچه ویك‌زنجیر فیل‌وچهاراسب به‌درجه قبول‌رسید وتتمه باز گردانیدم. پانزده‌هزار روپیه به‌قیمت آنها باشد. درین‌تاریخ پیشکش کشن‌سنگه که موازی ده‌هزارروپیه بود و پیشکش اعتقادخان که هژده‌هزارروپیه به‌قیمت درآمد ازنظر گذشت. روزهژدهم پیشکش جهانگیرقلی‌خان دیده‌شد. ازجواهر واقمشه مقدار پانزده‌هزارروپیه قبول افتاد. برمنصب اعتقادخان که هفتصدی ذات ودویست‌سوار بود، هشتصدی ذات وسیصدسوار افزودم که اصل و اضافه هزارو پانصدی ذات وپانصد سوار باشد خسروبی اوزبك که از سپاهیان قرار داده‌بود به مرض اسهال درگذشت.

روز بیستم که پنجشنبه بود، بعد از گذشتن دوپهر وچهارگهری آغاز شرف شد. درین روز فرخنده برتخت سعادت وفیروزی جلوس [۱۱۰ب] نمودم. مردم تسلیمات مبارك‌بادی بجای آوردند. چون‌یك‌پهر ازروزمذکور باقی ماند، متوجه چشمه نور شدم. پیشکش مهابت خان بموجب قرارداد درآنجا به‌نظر درآمد. از جواهر نفیسی ومرصع‌آلات واقمشه وآنچه ازهرقسم وهرجنس بخاطر رسید ترتیب‌داده‌بود؛ ازجمله کهپوه مرصع‌حسب‌الالتماس او زرگران سرکار خاصه ساخته بودند که از روی‌قیمت مثل آن در سرکارخاصه‌من نبود. یك‌لك‌روپیه قیمت‌شده سوای آن ازجواهر دیگر اجناس یك‌لك وسی‌وهشت‌هزار روپیه برداشته‌شد. المحق که پیشکش نمایانی‌بود. به‌مصطفی‌بیگ فرستاده دارای ایران بیست‌هزار درب که ده‌هزارروپیه باشد، عنایت کردم. در بیست‌ویکم خلعت به‌دست عبدالغفور به‌پانزده کس از امرای دکن فرستادم. راجه بکرماجیت به‌جاگیر خود رخصت یافت وپرم نرم خاصه به‌او مرحمت شد. در

همین روزها کمر مرصع به‌مصطفی‌بیگ‌ایلچی عنایت نمودم. برمنصب هوشنگ پسر اسلام‌خان که هزاری ذات‌وپانصدسوار بود، پانصدی‌ذات ودوصد سوار افزودم. دربیست وسیوم ابراهیم خان به‌صاحب صوبگی‌بهار سرافراز شد. ظفرخان‌را حکم شدکه متوجه‌درگاه شود. برمنصب ابراهیم‌خان که دوهزاری ذات وهزارسوار بود پانصدی‌ذات وهزارسوار افزودم. سیف‌خان در همین روزها به‌جاگیر مرخص‌شد.

حاجی‌بی‌اوزبك به‌خطاب اوزبك‌خانی سربلند گشته رخصت جاگیر یافت. بهادر ملك از تعینات لشکر دکن که منصب دوهزارو پانصدی ذات ودوهزارو یکصدسوار داشت به اضافه پانصدی ذات ودوصدسوار ممتازگشت. برمنصب خواجه‌تقی‌که هشتصدی ذات ویکصد وهفتاد سوار بود، دوصدی‌دیگر افزوده‌شد. در بیست‌وپنجم برمنصب سلام‌الله عرب دویست سوار اضافه مقررگشت که هزاروپانصدی ذات وهزار سوار باشد. از اسپان‌خاصه سیاه‌ابلقی که دارای ایران فرستاده بود به‌مهابت‌خان عنایت نمودم.

آخر روزپنجشنبه به‌خانه باباخرم رفتم وتایك‌پهرشب آنجا بودم. پیشکش دوم اودر این‌روز از نظر اشرف گذشت. درروز اول که ملازمت نمود یك‌قطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت به‌آن فرزند گذرانیده بود وجوهریان [۱۱۱الف] به شصت‌هزار روپیه قیمت نمودند گذرانید. اما آنقدر که تعریف می کردند نبود. وزن این‌لعل هشت تانگ است و سابق رای مالدیو که سردار قبیله‌راتهور واز رایان عمده هندوستان بود، درتصرف داشت. ازو به‌پسراو چندرسین منتقل گشت واو درایام پریشانی‌وناکامی به رانا اودی‌سنگه فروخت. و ازو به‌رانا پرتاب‌سنگه رسید واز رانا پرتاب به‌این‌رانا امرسنگه انتقال‌یافت وچون‌تحفه‌ای به ازآن درسلسله‌آنها نبود باتمام فیلان خودکه دراصطلاح هندوان کهته چهار می‌گویند درروز ملازمت به‌فرزند اقبالمند باباخرم گذرانید و حکم کردم که درآن لعل چنین نقش کنند که به سلطان‌خرم درحین ملازمت رانا‌امرسنگه پیشکش نموده چند چیز دیگرهم‌درآن‌روز ازپیشکش‌ـ های باباخرم مقبول افتاد. ازآن‌جمله صندوقچه بلوری بود کاروندیك در غایت تکلف‌ساخته بودند باچندقطعه زمرد وسه‌انگشتری وچهارراس اسپ عراقی ودیگر متفرقات که قیمت آنها هشتادهزار روپیه می‌شد.درین‌روزکه بخانه‌او رفتم پیشکش‌کلانی ترتیب داده بود تقریباً چهار پنج‌لك روپیه اسباب نفایس به‌نظر درآمد. ازمجموع آنها موازی‌یك‌لك روپیه برداشته تتمه را به‌اومرحمت‌نمودم. دربیست‌وهشتم برمنصب خواجه‌جهان‌که سه‌هزاری ذات وهزاروهشتصد سوار بود پانصدی ذات وچهارصد سوار افزودم. درآخرماه به ابراهیم‌خان اسپ وخلعت و خنجر مرصع وعلم ونقاره مرحمت نموده رخصت‌صوبه بهار ارزانی داشتم. خلعت عرض

مکرد را که به‌خواجگی حاجی‌محمد تعلق داشت، چون او وفات یافت به‌مخلص‌خان که اعتمادی بود، مرحمت فرمودم. سیصدسوار برمنصب زورآورخان افزوده‌شد که هزاری ذات و سوار باشد.

چون ساعت‌رخصت کنورکرن نزدیک‌بود میخواستم که اورا پاره برتفنگ‌اندازیهای خود آگاه سازم. درین‌اثنا قراولان خبرماده‌شیری آوردند. باآنکه قرارداد آن‌است که بغیرشیر نر شکارنکنم به‌ملاحظه آنکه مبادا تارفتن‌او شیری دیگر بهم‌نرسد به‌همین‌شیرماده متوجه شدم وکرن‌را همراه برده ازوپرسیدم که‌هرجای اوراکه بگویی‌حکمی بزنم بعدازقرارداد بجایی که شیررا در قبل داشتند رسیدم. برحسب اتفاق باد وشورش درهوابهم رسید و فیل ماده که بران [۱۱۱ب] سوار بودم واهمه شیراورا مضطرب‌داشت، دریکجا قرار نمی‌گرفت بااین‌مانع قوی تفنگ را به‌جانب‌اوراست ساخته آتش‌دادم. الله‌تعالی به‌کرم خودمرا ازآن راجه‌زاده شرمنده نساخت وچنانچه قرارداد بود، در میان چشم‌او زده اورا انداختم. کرن در همین روز التماس تفنگ خاصه نمود. تفنگ‌رومی‌خاصگی بدومرحمت‌نمودم. چون‌به‌ابراهیم‌خان درروز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل‌خاصگی مرحمت نمودم یك‌فیل به‌بهادر ملك وفیل دیگر به وفادارخان عنایت نموده‌فرستادم. هشتم‌اردی‌بهشت مجلس‌وزن قمری ترتیب‌یافت وخودرا به نقره ودیگر اجناس وزن‌کرده به‌مستحقان ومحتاجان‌تقسیم‌فرمودم. نوازش‌خان به‌جاگیرخود که درصوبه مالوه بود رخصت‌یافت. درهمین روزها فیلی به‌خواجه‌ابوالحسن مرحمت کردم. در تاریخ نهم خان‌اعظم‌که درآگره اورا نگاه می‌داشتم وحکم‌طلب شده بود آوردند. باآنکه‌ازو تقصیرات‌بسیار به‌وقوع آمده بود وآنچه درباب اوبه‌عملی آورده بودم همگی حق بامن بوده دروقتی‌که اورا به‌حضورمن آوردند وچشم برو افتاد آثار خجالت درخود بیشتر ازو یافتم. تمامی تقصیرات اوبه عفومقرون ساخته شالی که درکمر داشتم به‌او مرحمت‌فرمودم.

به‌کنورکرن یك‌لك درب عنایت نمودم وراجه‌سورج‌سنگه درهمین‌روز فیل کلانی رن راوت‌نام‌که از فیلان نامی اوبود آورده گذرانید. الحق نادر فیلی است. داخل فیلان خاصه کردم در دهم پیشکش خواجه‌جهان که ازآگره بجهت من به‌دست‌پسرخود فرستاده بود به‌نظر اشرف گذشت ازهرقسم چیزها بودبه‌چهل‌هزار روپیه قیمت‌شد؛ در دوازدهم پیشکش‌خان‌دوران که پنج‌توقوز اسب ودوقطارشتر وسگان تازی وجانوران شکاری بودبه‌نظر درآمد و درهمین روز هفت زنجیر فیل دیگر راجه‌سورج‌سنگه پیشکش گذرانید و داخل فیلخانه خاصه شد. بخترخان بعد ازآنکه مدت چهارماه درملازمت‌گذرانیده بود، درین‌روز مرخص‌گشت. سخنان به‌عادل‌خان پیغام داده شد وسود و زیان دوستی ودشمنی را خاطرنشان اونمودم. تعهدات‌کرد

وچنین قرارداد که مجموع این سخنان را معقول عادلخان ساخته اورا بهراه دولتخواهی واطاعت درآورد. دروقت رخصت هم به‌اوچیزها عنایت کردم. مجملا درین‌مدت اندك چه [۱۱۲الف] از سرکار خاصه وچه ازشاهزاده‌ها از تکلفات امرا که حسب‌الحکم به‌اونموده بودند قریب به یك لك روپیه حساب شد که به‌اورسیده است. درچهاردهم منصب وجلدوی باباخرم مشخص‌شد. منصب او دوازده‌هزاری ذات وشش هزار سوار بود به‌منصب برادرش پانزده‌هزاری ذات و هفت‌هزار سوار فرمودم که منصب او را برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوای دیگر را به‌صیغه انعام وجلدوی خدمت به‌اضافه‌منظور دارند و فیل خاصه بجی گج نام مع یراق که دوازده‌هزار روپیه را بود بدو مرحمت نمودم. درشانزدهم فیلی بـه‌مهابت‌خان عنایت شد. در هفدهم برمنصب راجه‌سورج‌سنگه که چهارهزاری ذات وسه‌هزارسوار بود، هزاری افزوده‌او را به‌منصب پنجهزاری سربلند ساختم. حسب‌الالتماس عبدالله‌خان برمنصب خواجه‌عبداللطیف که پانصدی ذات ودویست سوار بوده دویست اضافه نموده که هزاری ذات و چهارصدسوار باشد. عبدالله پسر خان‌اعظم که درقلعه رنتهنبور محبوس بود به‌التماس پدرش اورا طلبیده‌بودم به‌درگاه رسید وبند ازپای اوبرداشته به‌خانه‌پدرش‌فرستادم. دربیست و چهارم راجه‌سورج‌سنگه فیل‌دیگر فوج سنگار نام به‌طریق پیشکش گذرانید. اگرچه این‌هم فیل خوب است و داخل فیلان خاصه شد اما به‌آن فیل او نسبتی ندارد واو از نوادر روزگار است. بیست هزار روپیه قیمت شده.

دربیست‌وششم برمنصب‌بدیع‌الزمان ولد میرزاشاهرخ که هفتصدی‌ذات وپانصدسواربود سیصدی‌ذات افزوده شد که هزاری‌ذات وپانصدسوار باشد و برمنصب میرحاج والله‌یارکوکه که‌هریك هشتصدی‌ذات وپانصدسوار بودند دوصدی ذات‌اضافه مقررگشت. درهمین‌روزخواجه زین‌الدین که از خواجه‌زاده‌های‌نقشبندی است ازماوراءالنهر آمده ملازمت نمود. هژده‌رأس اسپ پیشکش گذرانید. قزلباش‌خان که از کومکیان صوبه گجرات بود، چون بـی‌رخصت صاحب صوبه به‌درگاه‌آمده‌بود، حکم فرمودم که احدی اورا مقید ساخته بازنزد حاکم گجرات برده رساند، تادیگری‌را این‌هوس نشود. برمنصب مبارکخان شیروانی پانصدی افزوده شد که هزاروپانصدی ذات وهفتصدسوار باشد. دربیست‌ونهم یك لك روپیه به‌خان‌اعظم مرحمت‌نمودم وحکم‌شد که پرگنه داسنه و پرگنه کاسنه که موافق پنجهزاری ذات می‌شود، به‌جاگیراو مقرر باشد. ودرآخرهمین‌ماه جهانگیرقلی‌خان را بابرادران وخویشان به‌آله‌آباد که جاگیرآن مقرر شده‌بود رخصت [۱۱۲ب] فرمودم. ودرین‌مجلس بیست‌رأس اسپ وقبای پرم‌نرم خاصگـی و دوازده‌رأس آهو وده‌قلاده‌سگ تازی به‌کرن مرحمت‌شد وروزدیگر که غره خرداد بود چهل

رأس اسب وروزدوم چهل ویک رأس، وروزسیوم بیست رأس که درعرض سه روز یکصدو یک رأس بوده باشد به‌انعام کنون کرن مقرر گشت. ودرعوض فیل فوج سنگارفیلی از فیلان خاصه که ده‌هزار روپیه قیمت داشت به‌راجه‌سورج‌سنگه مرحمت نمودم. ودرپنجم ماه مذکور جیره ودهقبا وده کمربند به کرن عنایت‌شد. ودر بیستم یک‌زنجیرفیل دیگر مرحمت نمودم.

ملاگدایی: دراین روزها واقعه‌نویس کشمیر نوشته بود که ملاگدایی نام درویشی‌مرتاض که چهل‌سال دریکی از خانقاهای بلده مذکور منزوی بوده دوسال‌قبل ازآنکه ودیعت حیات بازسپارد ازوارثان آن خانقاه استدعانموده که اگر رخصت باشد جهت‌دفن‌خودگوشه‌ای‌دراین خانقاه اختیارنمایم. آنها گفتند چنین باشد. القصه جای اختیار نموده چون مدت‌مذکورسپری می‌گردد به‌دوستان وعزیزان وآشنایان خود اظهارمی‌نمایندکه به‌من حکم‌رسیده که امانتی‌که نزد من است سپرده، متوجه عالم آخرت شوم. چندی‌که حاضربودند ازگفت‌وشنود او متعجب شده اظهار می‌کنند که انبیارا برین‌سر اطلاع‌نیست‌چگونه باور توان نمود؟ می‌گویدکه‌به‌من چنین حکم‌شده. وبعد از آن به‌یکی از معتقدان خود که از قاضی‌زاده‌های آن‌ملک است‌متوجه شده می‌گویدکه مصحف مرا که به‌هفصدتنکه می‌ارزد هدیه نموده صرف‌برداشتن من خواهی نمود. چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من‌خبرخواهی گرفت واین گفتگو درروز پنجشنبه‌واقع می‌شود وهمه اسباب حجره خودرا به‌آشنایان ومریدان‌قسمت‌نموده آخرهمان‌روز به‌حمام رفته غسل‌مینماید. قاضی‌زاده مذکور پیش‌ازآنکه بانگ نماز بشنود به‌خانقاه آمده تفحص احوال می‌نماید. چون به‌درحجره‌می‌رسد. در حجره‌را پیش‌کرده خادمی‌را بردرنشسته‌می‌بیند. ازخادم احوال رامی‌پرسد. او می‌گوید که ملاسفارش نموده که دراین خانه تابخودی خود بازنشود به‌حجره درنخواهی‌آمد. ساعتی ازاین‌سخن نگذشته‌که درحجره باز می‌شود. قاضی‌زاده با آن خادم درمی‌آیند می‌بینند که رو به‌قبله به‌دوزانو نشسته جان به‌حق تسلیم نموده است. خوشاحال وارستگان که ازین دامگاه تعلق بدین‌آسانی پرواز توانند نمود.

برمنصب کرم‌سین راتهور دوصدی ذات وپنجاه‌سوار اضافه نموده هزاری ذات و سیصدسوار مقررفرمودم. در پانزدهم این‌ماه پیشکش لشکرخان که سه‌قطار شترولایتی وبیست پیاله‌ور کابی خطایی وبیست‌قلاده سگ تازی بود، از نظرگذشت. دردوازدهم خنجر مرصع [۱۱۳ الف] به‌اعتبارخان عنایت‌شد وبه‌کرن کلگی که دوهزار روپیه قیمت داشت مرحمت کردم. در چهاردهم به‌سربلند رای خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم.

در شب جمعه پانزدهم امر غریبی روی‌داد. بحسب‌اتفاق من دراین‌شب دربهکر بودم. حاصل‌سخن آنکه کشن سنگه‌برادر حقیقی راجه‌سورج سنگه ازگوبند داس که وکیل راجه

مذکور بود بهواسطه کشتن برادرزادهخود گوپال داس نامجوانی که پیشازین بهمدتی بهدست گوبند داس مذکور ضایع شده بود و آزاد تمام داشت وسبب این نزاع طولی دارد. القصه کشنسنگه توقع آن داشت که گوپال داس چون درحقیقت برادرزاده راجههم بود او به انتقام این امر گوبندداس را میکشد. راجه بهواسطه کاردانی وسربراهی که گوبند داس قطع نظر ازبازخواست خون برادرزاده خود نموده بهتغافل میگذرانید. کشنسنگه چون این قسم اغماض از راجه دید بهخاطر گذرانید که من انتقام برادرزاده خودرا میکشم ونمیگذارم که این خون بخسپد. مدتی اینمعنی را درخاطر داشت تاآنکه درشب مذکور برادران ویاران و ملازمان خودرا جمع نموده اظهار این مقدمهمینماید که امشب بهقصد کشتن گوبندداس میرویم. هرچهشود ودرخاطر نداشت که بهراجه ضررو آسیبی رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر، قریب بهصبح صادق بهاتفاق کرن برادرزادهخود ودیگرهمراهان روان میشود چون بهدروازه حویلی راجه میرسد چندی ازمردم آزموده خودرا پیاده ساخته برسرخانه گوبندداس که متصل به خانهراجهبود میفرستد وخود همچنان سواره برسردروازه میایستد. آنپیادهها بهدرون خانه گوبند داس درآمده چندینرا که بهطریق محافظت وچوکی بیدار بودهاند درته شمشیر کشیده میکشند دراثناء اینزدوخورد گوبند داس بیدار میشود ومضطربانه شمشیر خودرا برداشته از یکطرف خانه برمیآید تاخودرا بهچوکیداران بیرون خانه میرساند. آنپیادهها چوناز کشتن آن چندنفر فارغ میشوند ازخیمه [۱۱۳ب] آمده تفحص وتجسس گوبند داس میکنند. بهاوبرمیخورندوکار اورا تمام میسازند. پیشازآنکه خبر کشتن گوبندداس مشخص شود وبهکشتن سنگه رسد بیتابانه از اسب پیادهشده بهدرون حویلی درمیآید. هرچندمردم او اضطراب میکنند که پیادهشدن لایق نیست اصلا گوش بهسخن نمیکند. اگر اندک زمانی دیگر توقف میکرد وخبر کشتهشدن غنیم بدو میرسید همچنان سواره ممکن بودکه کار اورا تمام ساخته سالم وآزاد برمیگردید، اما چون قلم تقدیر به روشدیگر رفته بود، مقارن پیاده شدن ودرآمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور وغوغای مردم بیدار میشود وبه دروازه خانه خود برهنه شمشیری دردست میایستد. مردم ازاطراف و جوانب خبردار شده روبروی مردمی که پیادهشده درآمده بودند متوجه میشوند. پیادهشدهها معلوم که چهمقدار کس بودند ومردم راجه ازحد وشمار بیرون بههریک ازمردم کشن سنگهده کس روبرو میشدند. مجملا کشنسنگه وبرادرزادهاش کرنچون برابرخانه راجه میرسند مردم هجوم آورده هردورا میکشند. کشنسنگه هفتزخم وکرن نهزخم برمیدارند. همگیدرینمعرکه شصتوشش نفراز طرفین بهقتل در میآیند. ازطرف راجه سینفر وازجانب کشنسنگه سیوشش نفر. چون آفتاب

عالمتاب سرزد وعالم‌را بنور خود منور ساخت این‌قضیه بروی کار افتاد. راجه برادر و برادرزاده و چنان‌نوکری‌که ازخود عزیزتر می‌دانست کشته دید و مابقی مردم متفرق هرکس به‌جای‌به‌در رفتند. این خبر دربهکر به‌من‌رسید حکم کردم که کشته‌هارا بنوعی‌که رسم‌آنهاست بسوزند وتحقیق این‌قضیه را به‌واقعی نمایند. آخرالامر ظاهر شد که حقیقت بنوعی بوده که نوشته‌شد وبازخواست دیگر نداشت.

درهشتم میزان صدر جهان ازوطن خود آمده ملازمت نمود ویکصد مهر نذر گذرانید ورای سورج‌سنگه به‌خلعت دکن مرخص گشت. یکجفت مروارید بجهت گوش‌او وپرم نرم خاصه مرحمت [۱۱۲الف] نمودم وبجهت‌خان جهان نیز یك‌جفت مروارید فرستاده شد.

دربیست‌وپنجم برمنصب اعتبارخان ششصد سوار اضافه نمودم که پنجهزاری ذات ودو هزاری سوار باشد. درین‌روز کرن به‌جاگیرخود رخصت یافت. اسپ وفیل‌خاصه باخلعت و عقد مروارید که پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت وخنجر مرصع که به‌دوهزار روپیه اتمام یافته بود، باو مرحمت نمودم. از روز ملازمت‌تاهنگام‌رخصت مجموع آنچه از نقد وجنس وجواهر ومرصع‌آلات‌به‌او عنایت‌کردم دولك‌روپیه ویکصدو ده‌راس‌اسپ وپنج زنجیر فیل بود. سوای آنچه فرزند باباخرم به‌دفعات‌بدو داده است. مبارکخان شیروانی را اسب وفیل عنایت نموده بهمراهی اومقرر ساختم وبعضی سخنان زبانی به‌رانا پیغام نمودم. راجه‌سورج‌سنگه نیز به‌وعده دوماه به‌وطن خود رخصت حاصل‌نمود دربیست‌وهفتم پاینده‌خان مغول که از امرای قدیم این دولت بود ودیعت حیات سپرد.

کشته‌شدن‌صفی‌میرزا: دراواخراین‌ماه خبررسید که‌دارای‌ایران‌پسر کلان‌صفی‌میرزا را به‌قتل رسانید. این‌معنی باعث حیرانی تمام گشت. چون تحقیق نموده شد، گفتند که در رشت که یکی ازشهرهای مقرر گیلان است به بهبودنام غلامی را حکم فرمود که صفی‌میرزا بکش. غلام مذکور وقت فرصت جسته در صباح‌محرم سنه هزارو بیست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود به‌دوزخم شمشیر سبخگی کار اورا باتمام می‌سازد وبعد از سه روز که جسداو درمیان آب وگل بود شیخ‌بهاءالدین محمدکه به‌دانایی وپارسایی معروف و مشهورآن‌دیار است وشاه را به‌اوعقیده تمام این‌سخن‌رااظهار می کند ورخصت‌برداشتن‌گرفته نعش اورا به‌اردبیل که گورخانه آبا واجداد ایشان است‌می‌فرستد. هرچند ازمترددین ایران‌به تحقیق این‌معنی نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر را ازآن تسلی گردد چه فرزند کشتن را قوی‌سببی باید تارفع آن بدنامی نماید.

در غره تیرماه یك‌زنجیر فیل رنجیت نام باتلایر به‌میرزا رستم مرحمت نمودم و به‌سید

علی بارهه نیز یک‌زنجیر فیل عنایت شد. میرک‌حسین خویش خواجه‌شمس‌الدین به‌بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبه بهار مقرر گشته رخصت یافت. خواجه [۱۱۴ب] عبداللطیف قوش‌بیگی را فیل وخلعت داده بجاگیرخود رخصت‌نمودم. درنهم ماه‌مذکور شمشیرمرصع بـه‌خاندوران وخنجری بجهت‌الله داد ولد جلاله افغان که طریقه دولتخواهی نموده فرستاده شد. سیزدهـم مجلس عید آب‌پاشی منعقد گشت و بنده‌هـای درگاه گلابهای بـریکدیگر پاشیده شگفتگیها کردند.

هفدهم امانت‌خان به‌بندر کهنبایت تعیین شدـچون مقرب‌خان اراده آمدن به‌درگاه‌داشن بندر مذکور ازو تغییر شد. درهمین‌روزها خنجرمرصع به‌فرزند پرویز فـرستادم. در هیجدهم پیشکش خانخانان ازنظر گذشت. ازهمه‌جنس‌چیزها ترتیب داده بود. جواهر مـرصع‌آلاتش که سه‌قطعه لعل ویکصد ونه‌دانه مروارید ویکصد یاقوت وده‌خنجر مرصع به‌یاقوت ومروارید وصراحی مرصع وشمشیر مرصع وترکش مخمل بند وبارمرصع ویک‌انگشتری‌نگین الماس بود. قریب به‌یک‌لک روپیه پیمت شده سوای جواهر ومرصع آلات وپارچه دکنی و کرناـ تکی‌وازهرقسم زر دار وساده وپانزده‌زنجیر فیل ویک‌رأس اسپ که یالش به‌زمین مـی‌رسید، نیز به‌نظر درآمد. پیشکش شاهنوازخان نیز که پنج‌زنجیر فیل وسیصدعدد پارچه ازهرقسم‌بود به‌نظر گذشت.

در بیستم هوشنگ را به‌خطاب اکرام‌خانی سرافراز ساختم. روزافزون که از راجهـ زاده‌های معتبر صوبه بهاربود وازخردی باز به‌خدمت حضور قیام می‌نمود، اورابه‌شرف اسلام مشرف ساخته باآنکه پدرش راجه‌سنگرام درمخالفت به‌اولیای دولت قاهره کشته بـود راجگی ولایت پدرش‌را به‌اوعنایت‌نموده وفیل مرحمت نموده رخصت وطن‌فرمودم. یک‌زنجیر فیل به‌جهانگیرقلی‌خان عنایت نموده فرستاده‌شد. بیست‌وچهارم جگت‌سنگه‌ولدکنورکرن که درسن ده دوازده سالگی بود آمده ملازمت کرد وعرضداشت پدر وپدرکـلان خود را امرـ سنگه گذرانید. آثار نجـابت و بـزرگ زادگی ازچهره‌او ظاهر است. به‌خلعت و دلجوئی خاطراوراخوش ساختم. برمنصب میرزاعیسی‌ترخان دو[۱۱۵ الف] صدی‌ذات افزوده شد که هزارو دوصدی ذات‌وششصد سوار بوده‌باشد.دراواخر همین‌ماه شیخ‌حسین روهیله را به‌خطاب مبارزخانی سرفراز ساخته به‌موعد مقرر رخصت جاگیرنمودم. به‌خویشان میرزا.اشرف‌الدین حسین کاشغری که درنیولا آمده سعادت آستانبوسی دریافتند ده‌هزار درب مرحمت‌شد.

درپنجم امرداد برمنصب راجه نتهمل که هزاروپانصدی.ذات ویکهزارو یکصدسواربود پانصدی ذات ویکصدسوار افزوده شد.درهفتم کیشو مارو که سرکار اودیسه جـاگیر داشت

و به واسطه شکوه صاحب صوبه آنجا به درگاه طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود. چهار زنجیر فیل پیشکش گذرانید. چون اشتیاق دیدن فرزند خان جهان بسیار داشتم و به جهت تحقیق مهمات صوبه دکن هم یک مرتبه آمدن او ضروری بود، اورا طلبیده بودم، روز شنبه هشتم ماه مذکور ملازمت نمود. یک هزار مهر و یک هزار روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و یکقطعه زمرد و پهونچی مرصع که قیمت آنها پنجاه هزار روپیه باشد بطریق پیشکش گذرانید. یکشنبه چون عرس حضرت خواجه بزرگوار بود به روضه متبرکه ایشان رفته تا نصف شب در آنجا گذرانیدم خدام صوفیان وجدها وحالها نموده. به فقرا و خدام نذرها به دست خود دادم همگی شش هزار روپیه نقد و یکصد توپ کرته و هفتاد تسبیح مرجان و کهربا وغیره داده شد. مهاسنگه پسرزاده راجه مان سنگه را به خطاب راجگی سرافراز ساخته نقاره وعلم عنایت نمودم.

در شانزدهم یک رأس اسپ عراقی از طویله خاصگی و یک اسپ دیگر به مهابت خان مرحمت شد. در نوزدهم فیلی به خان اعظم عنایت شد. در بیستم برمنصب کیشوماروکه دو هزاری ذات و هزار سوار بود دویست سوار اضافه نموده به خلعت سربلندی یافت و برمنصب خواجه عاقل که هزار و دوصدی ذات و ششصد سوار بود دوصد ذات و سوار افزوده شد. در بیست ودوم به میرزا راجه بهاوسنگه رخصت انبیر که وطن قدیم آنهاست یافته جامه پهوپل کشمیری خاصه عنایت نمودم. در بیست و پنجم احمد بیگ خان که در قلعه رنتنبور محبوس بود ملازمت نمود. تقصیرات او بنا بر سبق خدمت به عفو مقرون گشت. در بیست وهشتم مقرب خان از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و یک کلکی و یک قطعه لعل تختی مرصع گذرانید و برمنصب سلام الله عرب پانصدی ذات و سوار افزوده [۱۱۵ب] شد که دوهزاری ذات وهزار و یکصد سوار باشد.

در اول ماه شهریور برمنصبهای جمعی که به خدمت دکن می رفتند بدین موجب افزوده شد. برمنصب مبارزخان سیصد سوار که هزاری ذات و سوار باشد و ناهرخان نیز هزاری ذات و سوار سرافراز گردید. دلاورخان به اضافه سیصد سوار سرافراز گشت که دوهزار و پانصدی ذات و سوار باشد ومنگلی خان را دوصد سوار افزوده هزار و پانصدی ذات و سوار ساختم، گردهر پسر رای سال به هشتصدی ذات و سوار ممتاز گشت. لشکر خان قیام خانی بهمین منصب از اصل واضافه سربلند گردید. یادگار حسین به هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. کمال الدین پسر شیرخان را همین منصب نواخته ششصد و پنجاه سوار برمنصب سیدعبدالله بارهه افزودم که از اصل واضافه هفتصدی ذات وسیصد سوار باشد. در هشتم ماه مذکور یک عدد مهر نورجهانی که ششهزار وچهارصد روپیه می شد به مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت نمودم و پنج قلاده چیته به قاسم خان حاکم بنگاله مرحمت نمودم. میرزا مراد پسر میرزا رستم در دوازدهم

همین‌ماه به‌خطاب‌التفات‌خانی سرافراز گشت. درشب شانزدهم که شب برات بود فرمودم که کوههای اطراف اناساگر وکناره‌های آنرا چراغان نموده خود به تماشای آن رفتم. عکس چراغها درآب افتاده عجب نمودی داشت! بیشتر آن‌شب را بامردم محل درکنار تال مذکور گذرانیدم. روزهفدهم میرجمال‌الدین حسین که‌به‌ایلچی‌گری به‌بیجاپور رفته بود، آمده ملازمت نمود. سه‌عدد انگشتری نگین که یکی ازآنها عقیق یمنی بود، درغایت لطافت وسیرابی که از جنس عقیق به‌آن‌خوبی کم‌دیده شده است به‌نظر درآورد. عادلخان‌سیدکبیر نام‌شخصی ازجانب خود همراه میرمذکور نموده از فیلان مع یراق طلا ونقره واسپان عرب وجواهر و مرصع آلات واقسام اقمشه که درآن ملك به‌عمل می‌آمد فرستاده بود. در بیست‌وچهارم این‌ماه ازنظر گذشت وعرضداشتی که آورده بود از نظر گذرانید. درهمین‌روز مجلس وزن شمسی‌نیزمنعقد گشت. در بیست‌وششم مصطفی‌بیگ ایلچی رخصت یافت. سوای آن چه‌درمدت خدمت به‌او مرحمت شده بود، بیست‌هزار روپیه دیگر نقد وخلعت عنایت نمودم ودر جواب [۱۱۶الف] کتابتی که‌آورده بود محبت نامه‌مشعر برکمال دوستی نوشته‌شد.

درچهارم‌ماه مهر منصب میرجمال‌الدین حسین که دوهزاری ذات وپانصدسوار بود، چهارهزاری‌ذات ودوهزارسوار مقررگشت. درپنجم مهابت‌خان بهمراهی خان‌جهان به‌خدمت دکن نامزد شده‌بود به‌ملاحظه ساعتی‌که به‌جهت او اختیار نموده بودند رخصت‌یافت به‌خلعت وخنجر مرصع‌باپهولکتاره وشمشیرخاصه وفیل سربلند گردید. درنهم خان‌جهان مرخص گشت وخلعت ونادری خاصه واسپ را هوار بازین وفیل خاصه وشمشیر خاصه مرحمت نمودم. در همین تاریخ هزاروهفتصدسوار از تابینان مهابت‌خان را حکم‌شد که دواسپه وسه‌اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که درین‌مرتبه به‌خدمت دکن تعیین یافتند سیصد وسی‌نفر منصبدار وسه هزار احدی وهفتصدسوار اویماق وسه‌هزارافغان دلدراك بودکه همگی سی‌هزار موجود می‌شود باسی‌لك روپیه خزانه وتوپخانه مستعد وفیلان جنگی به‌خدمت مذکور متوجه شدند. بر منصب سربلندی رای پانصدی ذات ودویست‌وشصت‌نفر سوار افزوده‌شد که دوهزاری ذات و یکهزاروپانصد سوار بوده باشد. پالجیو برادرزاده قلیچ‌خان به‌منصب هزاری و هفتصد سوار از اصل واضافه سرافراز گشت. برمنصب راجه‌کشن داس‌هم پانصدی ذات واضافه نمودم. حسب‌الالتماس خان‌جهان منصب شهبازخان لودی‌که از تعینات دکن است از اصل واضافه دوهزاری ذات وهزارسوار مقررشد ودویست‌سوار برمنصب وزیرخان افزوده شد و منصب سهراب‌خان پسرمیرزارستم هزاری ذات وچهارصد سوار از اصل واضافه قراریافت.

در چهاردهم همین‌ماه هزاری دیگر برذات میرجمال‌الدین حسین و پانصدسوار افزوده

اورا به‌منصب والای پنجهزاری ذات ودوهزارو پانصد سوار سرفراز گردانیدم. در نوزدهم راجه‌سورج‌سنگه باپسرخود گج‌سنگه که به‌وطن رخصت‌شده بودند آمده ملازمت کردند یکصدمهرویک‌هزار روپیه نذرگذرانیدند. به‌سیدکبیر فرستاده عادلخان یک‌عدد مهر نورجهانی که پانصد تولچه وزن داشت مرحمت نمودم. در بیست‌وسوم نود زنجیر فیل از فیلانی که قاسم‌خان از فتح ولایت کوچ و فتح مگه وزمینداران [۱۱۶ب] اودیسه به‌دست‌آورده بود، به‌نظرگذشت وداخل فیلخانه‌های خاصه شریفه گردید. دربیست‌وششم ارادتخان به‌منصب میرسامانی ومعتمدخان به‌خدمت بخشیگری احدیان ورضا جابری به‌بخشیگری صوبه پنجاب و واقعه‌نویسی آنجا سرفرازی یافت. سیدکبیر که ازجانب عادلخان بجهت التماس عفو تقصیرات دنیاداران دکن وتعهد بازگذاشتن قلعه احمد نگرو ولایات پادشاهی که به‌افساد بعضی مفسدان ازتصرف اولیای دولت قاهره آمده بود دربن تاریخ رخصت‌شد. وخلعت وفیل واسپ یافته روانه گردید. چون راجه راج‌سنگه کچهواهه دردکن وفات یافت رامداس پسر اورا به‌منصب هزاری ذات وچهارصد سوار سرفراز ساختم.

درچهارم‌ماه آبان به‌سیفخان بارهه نقاره مرحمت شده وبرمنصب او سیصدسوار اضافه نمودم که سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار بوده باشد. درهمین تاریخ راجه‌مان‌را که در گوالیار دربند بود به‌ضامنیت‌مرتضی‌خان خلاصی‌ساخته ومنصب اورابرقرار داشته به‌خدمت‌قلعه‌کانگره نزد خان مذکور فرستادم. حسب‌الالتماس خان دوران برمنصب صادق‌خان سیصدسوار اضافه حکم‌شد که هزاری ذات وسوار باشد. میرزا ترخان از ولایت سنبل که بجاگیر اومقرر بود آمده ملازمت کرد ویکصدمهرنذر گذرانید. درشانزدهم‌راجه‌سورج‌سنگه به‌خدمت دکن‌رخصت شد. سیصدسوار برمنصب اواضافه کردم که پنجهزاری ذات وسه‌هزارو سیصد سوار بوده‌باشد. وخلعت واسپ‌یافته روانه گردید. درهژدهم‌منصب میرزاعیسی از اصل واضافه هزاروپانصدی ذات وهشتصدسوار مقرر ساخته خلعت وفیل مرحمت نمودم وبه‌دکن رخصت‌یافت.

درهمین‌روزهاخبرفوت‌چین‌قلیج بدبخت از مضمون‌عرضداشت جهانگیرقلی‌خان مسموع گشت. بعد از فوت قلیج‌خان که از بنده‌های قدیم این‌دولت بود من این بی‌سعادت را عنایت کلی نموده امراساختم ومثل جونپور ولایتی را بجاگیر او مقرر داشتم دیگر برادران و خویشان اورا به‌اوهمراه ساخته همه را بتابینی اودادم. لاهوری نام برادری داشت درغایت بی‌اندامی وشرارت‌نفس. به‌من‌رسید که بنده [۱۱۷الف] های خدا از ملوك او در عذاب‌اند احدی فرستادم که اورا از جانپور بیاورند. به‌رسیدن احدی بی‌سببی و باعثی واهمه برچین قلیج غلبه کرده بخاطرمی‌گذراند که برادر مخبط خودرا همراه گرفته می‌بایدگریخت. منصب

وحکومت وجاه وجاگیر وسرسامان وفرزندان ومردم خود را گذاشته پاره زرو طلا وجواهر برمی‌دارد وبامعدودی چندبه‌میان زمینداران می‌رود. این‌خبر چندروزپیش ازاین رسید وتعجب تمام‌دست‌داد. مجملا به هرزمینداری که می‌رسد مبلغها ازوگرفته اورا ازحدودخودمی گذرانند تاآنکه خبر رسیدکه به‌ولایت جوهرهت درآمد. به‌حسب تقدیر زمیندار آنجا پیش جهانگیر قلیخان می‌باشد اورا باچندی از مردم‌خود می‌فرستدکه آن بی‌عاقبت راگرفته بیاورند. به‌مجرد رسیدن اورا به‌دست آورده اراده می‌کنندکه به‌جهانگیرقلی‌خان برسانند، درهمین‌اثنا به جهنم واصل می‌گردد، وچندی که بااو همراه بودند چنین تقریر کردندکه پیش‌از این بیماری بهمرسانیده بود وآن بیماری اورا کشت واین‌مقدمه نیز مسموع گشت که قصد خود نموده باشدتا بدین‌حال‌اورا نزد جهانگیرقلی‌خان‌نیاورند. بهرتقدیر جسد اورا بافرزندان وخدمتکاران که همراه‌داشت به‌اله‌آباد درآوردند. اکثر زرها ضایع ساخته زمینداران ازوگرفته بودند. حاشا که‌نمک مثل این‌نوع‌روسیاهان را به‌چنین عقوبتها گرفتار بکند. بیت.

از پس فرضی که بودبرامم　　　　فرض بود حق ولی النعم

در بیست‌ودوم‌حسب‌الالتماس‌خان دوران برمنصب‌نادعلی میدانی‌که تعینات لشکربنگش بود دویست سوار افزوده‌شد که هزارو‌پانصدی ذات وهزار سوار باشد. و لشکرخان‌را که دوهزاری ذات ونهصدسوار بود صدسوار دیگر اضافه مرحمت شد. در بیست‌وچهارم منصب مقرب‌خان را که‌سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار بود پنج‌هزاری ذات ودوهزارو پانصد سوار مقرر داشتم. درهمین‌روزها قیام‌پسرشاه محمد قندهاری‌که از امرا زاده‌ها بود وخدمت‌قراولی خاصه داشت به‌خطاب خان سرفراز شد.

در پنجم‌ماه‌آذر خنجر مرصع به‌دارابخان عنایت‌شد و درنهم به‌دست راجه‌سارنگدیو خلعت بجهت امرای دکن عنایت نمودم، چون از صفدرخان حاکم کشمیر بعضی مقدمات مسموع [۱۱۷ب] گشت، اورا از حکومت آنجا معزول ساخته احمدبیگ‌خان را بنابرسبق خدمت نواخته‌به‌صاحب صوابگی ولایت کشمیر سرفرازی بخشیدم ومنصب اورا که دوهزارو پانصدی ذات وپانصد سوار بود برقرار داشته به‌عنایت کمر خنجر مرصع وخلعت امتیازیافت ورخصت‌شد. وبه‌دست‌اهتمام‌خان‌خلعت زمستانی به‌قاسم‌خان حاکم‌بنگاله وامرای تعینات آنجا فرستادم. پیشکش مکنی ولد افتخارخان که یک‌زنجیر فیل وچهارده‌اس کونت وپاره اقمشه بود در پانزدهم ماه‌مذکور ازنظر گذشت وبه‌خطاب مروت‌خانی ممتاز گردید. دیانت خان‌را که دریافت و اموال او که به‌قید ضبط درآمده‌بود. بدو مرحمت شد. درنیولا خواجه‌هاشم دهبندی که‌درماوراءالنهر امروز سلسله درویشی گرم دارد ومردم آنملک را نسبت‌به ایشان اعتقادتمام

است به‌دست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبنی بر اظهار دعاگوی قدیم و نسبت اخلاص آبا و اجداد به این دودمان با فرجی و کمان فرستاده و بیتی که حضرت فردوس مکانی به‌جهت خواجگی نام عزیز عمم از آن سلسله در سلک نظم آورده بودند و مصرع آخرین آن این است که:

خواجگی را بنده‌ایم و خواجگی را بنده‌ایم.

در آن کتابت درج بود. ماهم در برابر آن کتابت سطری چند به‌قلم خاص مرقوم ساخته و این رباعی را در بدیه گفته با هزار مهر جهانگیری به خواجه مذکور فرستادیم. رباعی

ای آنکه مرا مهر تو بیش از پیش است　　از دولت یاد بودنت ای درویش است
چندان که ز مژده ات دلم شاد شود　　شادیم از آنکه لطفت از حد بیش است

چون فرموده بودم که این رباعی را هر کس که طبع نظمی داشته باشد بگوید مسیح‌الزمان گفت و بسیار خوب گفت:

داریم اگرچه شغل شاهی در پیش　　هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گر شاد شود ز ما دل یک درویش　　آنرا شمریم حاصل شاهی خویش

هزار مهر دیگر به‌جایزه و صله این رباعی به حکیم مذکور عنایت کردم.

در هفتم ماهدی که از سیر پهکر بازگشته متوجه اجمیر[۱۸۹ الف] بودم در راه چهل و دو خوک شکار شد. در هشتم میرمیران آمده ملازمت نمود مجملی از احوال او و سلسله او مرقوم می گردد. از جانب پدر پسرزاده پسر غیاث‌الدین محمد میرمیران ولد شاه نعمت‌الله است. در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانکه حضرت شاه طهماسب همشیره خود خانش خانم را به شاه نعمت‌الله داده از تشیخت و هدایت به نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دخترزاده شاه اسماعیل صفویست. بعد از فوت شاه نعمت‌الله پسر او میر غیاث‌الدین محمد میرمیران رعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرام خانواده سلطنت و عظمت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسماعیل مذکور پسر خود را به پسر دیگرش خلیل‌الله داد که میر میران از او متولد شد. میرخلیل‌الله مذکور هفت سال قبل از این از ولایت آمده در لاهور مرا ملازمت نمود. چون از سلسله مردم عزیز بود به احوال او بسیار پرداختم و منصب و جاگیر و عزت او را معمور ساخته درصدد تربیت و رعایت او بودم. بعد از آنکه آگره مقام خلافت شد به اندک مدتی به سبب افراط در خوردن افیه او را بیماری اسهال کبدی روی داد حد مرض ده دوازده روز جان را به جان‌آفرین سپرد. از رفتن او آزرده خاطر شدم. از گذاشتهای او را از نقد و جنس فرمودم به فرزندان او

که در ولایت بودنـد رسانیدند. در نیولا میـرمیران در سن بیست و دو سالگـی قلندر و درویش شده به روشی‌که او را در راه نشناختند خود را دراجمیر به ما رسانید، جمیع کلفتهای خاطر و پریشانیهـای باطن و ظاهر اورا اصلاح و تـدارك نموده بـه‌منصب هـزاری ذات‌و چهارصدسوار سرفراز ساختم وسی‌هزار درب نقد به‌او انعام کـردم. الحـال در خـدمت و ملازمت است.

در دوازدهم‌ظفرخان‌که از صوبه‌داری بهار تغییر یافته بود آمده ملازمت نمود و یکصد ویکمهر نذر گذرانید وسه‌فیل پیشکش نمود. در پانزدهم ماه‌دی برمنصب قاسم‌خـان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات وسوار افزوده‌شد‌که چهارهزاری ذات وسوار بوده باشد. چون از دیوان وبخشی بنگاله که حسین‌بیگ وطاهر باشند خدمت پسندیده به‌وقوع نیامده مخلص‌خان را که از بنده‌های [۱۱۸ب] معتمدان این درگاه بود به‌خدمت مذکـور تعیین نمـوده شد. منصب اورا از اصل واضافه دوهزاری ذات وهفتصدسوار مقرر داشتم و علم‌نیز عنایت‌کـردم وخدمت عرض مکرر به دیانت‌خان حکم فرمودم. دربیست‌وپنجم روزجمعه وزن فرزند خـرم واقع شد، تاسال‌حال‌که‌سنش به‌بیست‌وچهار سالگی رسیده وکدخدائیها کرده وصاحب‌فرزندان شده اصلا خودرا به‌خوردن‌شراب آلوده نساخته بود. درین‌روز که مجلس‌وزن اوبود گفتم که باباصاحب‌فرزندان‌شده وپادشاهان وپادشاهزادگان شراب‌خورده‌اند. امروزکه روز جشن‌وزن تست بتو شراب می‌خورانم ورخصت می‌دهم که در روزهـای‌جشن وایام نـوروز ومجلسهای بزرگ می‌خورده باشی، اما طریقه اعتدال را مرعی‌داری که خوردن‌شراب به‌اندازه کـه عقل را زایل‌کند دانایان روانداشته‌اندومی‌باید که ازخوردن آن‌غرض نفع وفایده باشد و بوعلی که بزرگ طبقه حکما واطبا است این‌معنی را به‌نظم درآورده: رباعی

می دشمن مست و دوست هوشیار است — اندك تریاق و بیش زهـر مـار است

در بسیارش مضـرت انـدك نیست — در انـدك او منفعتی بسیـار است

به‌مبالغه بسیار شراب‌به‌او داده‌شد. من تاسن هژده‌سالگـی نخورده‌بودم مگـر در ایام طفولیت که دوسه‌مرتبه والده وانکهای‌من به‌تقریب علاج اطفال‌دیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده مقدار یك‌توله آن‌هم به‌گلاب وآب آمیخته برای دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند ودرآن ایام که اردوی والدبزرگوارم بجهت دفع فساد افغانـان یوسف زیئی در قلعه اتك که برکنار آب نیلاب واقع‌است نزول اجلال داشت. روزی به‌عزم شکار برنشستم‌چون تردد بسیار واقع‌شد وآثار ماندگی ظاهـرشد، استاد شاه‌قلی‌نـام‌توپچی نادری کـه سرآمد توپچیهای‌عم بزرگوارم میرزامحمدحکیم بود،به‌من گفت که اگر یـك‌پیاله شراب نـوشجان

فرمایند دفع ماندگی و کسالت خواهد شد. چون ایام جوانی بود وطبیعت مایل به ارتکاب این امور، به محمود آبدار فرمودم که بخانه حکیم علی رفته شربت کیفیت ناك بیار. حکیم مقدار یك پیاله ونیم شراب زرد رنگه شیرین مزه درشیشه خورد فرستاد. آنرا خوردم کیف آن خوش آمد. بعد از آن شروع [۱۱۹الف] در شراب خوردن کردم وروز بروز می افزودم تاآنکه شراب انگوری از کیفیت کردن بازماند وعرق خوردن گرفتم. رفته رفته درمدت نه سال به بیست پیاله عرق دوآتشه کشید. چهارده درروز باقی درشب خورده می شد. وزن آن شش سیر هندوستان که یك ونیم من ایران باشد وخورش من درین ایام مقداریك تذروی با نان وترب بود. درینحال هیچکس را قدرت منع نبود. کاربجایی کشید که در خمارها از بسیاری رعشه ولرزیدن دست پیاله خود نمی توانستم خورد بلکه دیگران می خوراندند، تاآنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بوده طلبیده براحوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص ونهایت دلسوزی بی حجابانه به من گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوش جان می کنید، نعوذبالله تاششماه دیگر کار بجائی خواهد کشید که علاج پذیرنباشد، چون سخن او از خیراندیشی بود و جان شیرین عزیز است درمن اثر عظیم کرد. من ازآن تاریخ شروع درکم ساختن کرده خودرا بخوردن فلونیا انداختم هرچند درشراب می کاستم درفلونیا می افزودم. فرمودم که عرق را بشراب انگوری ممزوج سازند، چنانکه دوحصه انگوری ویك بخش عرق بوده باشد وهرروز آنچه میخوردم چیزی کم نموده درمدت هفت سال به شش پیاله رسانیدم. وزن هرپیاله هژده مثقال ویك پاو. الحال پانزده سال می شود که بهمین دستور خورده می شود وازاین نه کم می شود ونه زیاده ودرشب می خورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارك من است و شب جمعه که از شبهای متبرکه ایام هفته است، درپیش دارد بملاحظه این دوچیز درآخرهای روز می خورم که خوش نمی آید که این شب را به غفلت گذرانیده در ادای شکر منعم حقیقی تقصیر رود. روزپنجشنبه وروزیکشنبه گوشت هم نمی خورم. در پنجشنبه چون جلوس مبارك من واقع شده روزیکشنبه که روز ولادت والد بزرگوارمن است این روز را بسیار تعظیم می داشتند بعداز چندگاه فلونیارا به افیون بدل ساختم. اکنون که عمرمن بچهل وشش سال وچهار ماه شمسی وچهل وهفت سال ونه ماه قمری رسیده هشت سرخ افیون بعد [۱۱۹ب] از گذشتن پنج گهری روز وشش سرخ بعد از یکپهرشب می خورم.

خنجرمرصع بدست مقصودعلی بعبدالله خان مرحمت نموده شیخ موسی خویش قاسم خان بخطاب خانی سرفراز گشته بمنصب هشتصدی ذات وچهارصد سوار امتیاز یافت و به بنگاله مرخص گشت. برمنصب ظفرخان پانصدی ذات وسوار اضافه مرحمت شد وبه خدمت بنگش

تعیین یافت. در همین روز آقامحمدحسین برادرخواجه‌جهان به‌خدمت فوجداری سرکار آگره سرافراز شده مرخص گردید. ودویست‌سوار برمنصب او اضافه مرحمت‌نمودم که پانصدی‌ذات وچهارصدسوار باشد. وفیل نیز عنایت کردم.

در پنجم بهمن بهمیرمیران فیل عنایت شد. خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالی‌مقدارم شاه‌عباس به‌دست‌او تسبیح عقیق یمنی ورکابی گاوونپلک که بسیار تحفه نادر بود، فرستاده بودند درنهم ماه‌مذکور به‌نظر درآمد. درهژدهم بعضی پیشکشها ازهرقسم مرصع‌آلات وغیره که سلطان‌پرویز ارسال داشته بودبه‌نظر درآمد. در هفتم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله که به‌خدمت بخشیگری قیام داشته به‌خطاب خانی سرفراز گشته. این خطاب را که به‌خواجه‌عبدالعزیز مرحمت‌شده بود، مناسبتهارا مرعی داشت. اورا به‌خطاب عبدالعزیزخان وصادق خان را به‌خطاب صادق‌خان سرافراز ساختم. در دهم جگت‌سنگه ولد کنور کرن به‌وطن‌خود دستوری یافت ودر هنگام رخصت بیست‌هزارروپیه ویک‌اسب ویک‌زنجیرفیل وخلعت وشال خاصه بدومرحمت‌نمودم وهرداس جهاله که ازمعتمدان رانا است‌واتالیق پسر کرن بود به‌اوهم پنج‌هزار روپیه واسپ وخلعت عنایت نمودم و به‌دست اوشش‌پری از طلا بجهت رانا فرستادم.

در بیستم همین‌ماه راجه سورج‌مل ولد راجه باسو که بنابرنزدیکی‌جا، ومقام به‌همراهی مرتضی‌خان به‌گرفتن قلعه کانگره تعیین یافته بود به‌طلب آمده ملازمت کرد. خان مذکوررا بعضی مظنها درخاطر ازو قرار یافته بود بدین‌جهت همراهی اورا مخل دانسته مکررعرایض بهدرگاه فرستاده درباب اوسخنان نوشت. تاآنکه حکم طلب اوصادر گشت. دربیست‌وششم نظام‌الدین‌خان از ملتان آمده ملازمت [۱۰۲۰الف] کرد.

در اواخر همین‌سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالک‌محروسه رسید.

اول قضیه احداد افغان که از دیرباز در کوهستان کابل درمقام سرکشی وفتنه‌انگیزی است وبسیاری از افغانان سرحد برسراو جمع‌شده‌اند و از زمان والد بزرگوارم تاحال که سال‌دهم ازجلوس من است افواج همیشه برسر او تعیین بوده‌اند. رفته‌رفته شکستها خورده و پریشانیها کشیده جمعیت اوپاره‌ای متفرق شد وپاره‌ای کشته گشت. ودر چرخی که محل اعتماد او بود مدتی پناه برد و اطراف آن را خان دوران قبل نموده راه درآمد را برو بست. چون بجهت حیوانات کاه وآب وخوراک در محکمه مذکور نماند. شبها مواشی خودرا از کوه پایان آورده در دامنهای کوه چرانید وخودنیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می‌آمد

تاآنکه این‌خبر به‌خان دوران رسید. جمعی از سرداران ومردم کارکرده را درشبی معین‌تعیین کرد که به‌حوالی چرخی رفته کمین نمایند وآن‌جماعت رفته‌هم درشب خودرا درپناهگاهها پنهان ساختند. روزروشن‌خان دوران به‌همان‌طرف سواری نمود. چون آن‌تیره‌بختان حیوانات خود را برآورده به‌چرا سرمی‌دهند واحداد بدنهاد باجماعه خودرااز کمین‌گاهها گذشته به‌یك بارگردی در پیش‌ظاهر می‌شود. چون خبر می‌گیرند معلوم‌می‌گرددکه خان دوران است‌متلاشی ومضطرب گشته قصدبازگشتن می کنند وقراولان خان مذکور نیز خبر می‌رسانند کـه احداد است. خان جلوداده خودرا به‌احداد می‌رسانند و مردمی که در کمین‌گاهها بودنـد، آنها نیز سرراهها گرفته حمله‌آور گشتند و تا دوپهر بجهت قلبی وشکستگی‌جا وبسیاری جنگل معرکه جنگ قایم‌بوده. آخرالامر شکست برآن‌مخذولان افتاده خودرا به‌کوه ودره می کشند وقریب سیصد کس از مردم‌کاری به‌جهنم می‌روند و یکصدنفر اسیر می‌گردند. احداد نمی‌تواند که دیگرباره خودرا بدان محکمه رسانیده یا قایم سازد. بالضروره خود را به‌جانب قندهار رویه می‌کشد. افواج قاهره به‌چرخ وجاها وخانهای آن تیره‌روزگاران درآمده [۱۲۰ب] همه را می‌سوزانند وخراب‌ساخته ازبیخ وبنیاد برمی‌اندازند.

خبردیگر شکست‌خوردن عنبر بداختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست. خـلاصه کلام‌آنکه جمعی از سرداران معتبر وجماعه از برگیان که قومی‌اند درنهایت سخت‌جـانی و مدار فطره و تردد درآن ملك به‌آنهـا است، از عنبر رنجیده اراده دولتخواهی نمـودند. از شاهنوازخان که بافوجی از عساکر منصوره در بالاپور بود استدعای قول نموده قرار دادند که خان مذکور را ببینند و خاطر از قول وقرار جمع‌نموده آدم خان و یاقوت‌خان و جمعی دیگر از سرداران وبرگیان وجادون رای وباباجیو کایتنه‌آمده دیدند. شاهنوازخان به‌هریك از آنها اسپ وفیل وزر وخلعت فراخور قدر وحالتی‌که داشتندداده سرگرم خدمت ودولتخواهی ساخت واز بالاپور کوچ نموده به‌همراهی این‌مردم برسر عنبر مقهور روانه شدنـد. دراثنای راه به‌فوجی از دکنیان که محلدار ودانش ودلاور وتجلی وفیروز وچندی دیگـر از سرداران برخورده آن‌فوج را تارومار ساختند وآن مقهوران. بیت

شکسته سلاح وگسسته کمر   نه یارای جنگ ونه پروای‌سر

خـود را به‌اردوی‌آن بداختر رسانیدند و او از غایت غرور درآن مقام شدکه با فوج قاهره جنگ نماید. مقهورانی که بااوبودند ولشکر عادلخانیه وقطب‌الملکیه جمع ساخته وتوپخانه واستعداد از خود سرانجام نموده روبروی لشکر ظفر اثر روانه‌شد تاآنکه فـاصله پنج شش کروهی بیش نماند. روزیکشنبه بیست‌وپنجم بهمن افواج نوروظلمت بههم نزدیك‌شده فوجها

ونشانها نمایان‌گشتند. سه‌پهر از روزمذکور گذشته آغاز بان‌کاری وتوپ‌اندازی شد. آخر‌ـ الامر دارابخان که سردار هراول بود، با دیگر سرداران وکارطلبان مثل راجه‌نرسنگـدیو و رایچند وعلیخان نیازی وجهانگیر [۱۲۱ الف] قلی‌بیگ تـرکمان وسایر شیران‌بیشه دلاوری شمشیرها کشیده برفوج هراول غنیم تاختند ودادمردی ومردانگی داده این فوج را پـراکنده ساختند ومقید به‌طرف دیگر نشده خودرا به‌فوج قول رسانیدند. و همچنین هـرفوج بـرفوج روبروی خود متوجه شده چاپقلشی دست داد که دیده نظارگیان از مشاهده آن خیره‌مـاند. تا دو گهری تخمینا این‌زدوخورد درکاربود از کشته‌ها پشته‌ها شد؛ وعنبر تیره‌بخت تاب مقاومت نیاورده روبگریز نهاد. اگر رسیدن تاریکی وظلمت‌به‌فریاد آن‌سیاه‌بختان نرسیدی یکی ازآنها راه به‌وادی سلامت نبردی نهنگان دریای هیجاسردرپی گریختگان نهاده قریب دوسه کروه راه تعاقب نمودند چون دراسپ وآدمی هیچ‌حرکت نماند و شکست‌یافتها متفرق‌گشتند جلـو باز کشیده به‌جا و مقام خود معاودت‌نمودند وتوپخانه‌غنیم به‌یك‌قلم وسیصدشتر که به‌آن بارگران داشت وفیلان‌جنگی واسبان تازی ویراق واسلحه ازاندازه حساب بیرون به‌دست‌اولیای دولت افتاده؛ کشته وافتاده‌را حساب وشمار نبود وجمع کثیری از سرداران زنده به‌دست‌افتاده‌بودند.

روزدیگـر افواج قاهـره از منزل فتحپور کوچ نموده متوجه گهرکی که آشیانه آن بوم‌صفتان بودگشتند واثری از آن‌جماعه ندیده همانجا دایره کردند وخبر یافتندکه هریك از آنها درآن‌شب وروز ابتر بجای افتاده‌بودند چندروزعساکر منصوره در گهرکی توقف نموده عمارات ومنازل مخالفان را بهخاك تیره برابر ساخته‌آن معموره را سوختند وبه‌واسطه حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین‌مقام باعث طول کلام است از آنجا بازگشته ازگهاتی رهون گده فرودآمدند به‌جلدوی این خدمت برمنصبهای جمعی که ترددات و خدمات نمـوده‌بودند اضافه حکم‌شد.

یکی‌دیگر فتح ولایت کهوکهرهه و به‌دست‌آمدن کان الماس است‌کـه به حسن سعی ابراهیم‌خان گرفته شد. این ولایت از تـوابع [۱۲۱ب] صوبه بهار وپتنه است و رودخانه در آنجا جاری است که به‌روش خاص الماس از آنجا برمی‌آورند وطریقش آن است که در ایام کمی آب گودالها وآب‌کندها بهم می‌رسد وجمعی‌را که به‌این‌کار مشغولی دارند، بطریق تجربه معلوم شده که بالای هرگودالی که الماس دارد البته جانورکان ریزه‌پرنـده از عالم‌پشه‌که اهل هند آن‌را جنگر می‌گویند هجوم‌آورده در پروازند طول رودخانـه را تا بجایی‌که راه توان یافت بنظر درآورد، اطراف گودالها را سنگچین می‌سازند، وبعد از آن به‌بیل وکلنگ گودالهارا تایك‌گز ویك‌نیم‌گز به‌پایان برده دورآن را میکاوند وتفحص نموده

در سنگریزه که از آنجا برمی‌آید الماس خرد و کلان برمی‌آورند گاه. باشدکه پارچه‌ای الماس به‌دست درآید که به‌یك‌لك روپیه قیمت کنند. مجملا این‌ولایت واین رودخانه هندوی درجن سال تام متصرف بود وهرچند مدت‌که حکام صوبه‌بهار برسراوفوجی مـی‌فرستادند و باخود متوجه می‌گشتند بنابراستحکام راهها وجنگل بسیار به‌گرفتن دوسه‌الماس قناعت نموده اورا به‌حال خود می‌گذاشتند

چون صوبه مذکور از ظفرخان تغییریافت وابراهیم‌خان بجای او مقررگشت، دروقت رخصت فرمودم که بر سرآن ولایت رفته آن زمین را از تصرف آن مردك مجهـول‌برآورند. ابراهیم‌خان به‌مجرد درآمدن به‌ولایت بهار جمعیت‌کرده برسر آن زمینداران روان مـی‌شود. اوبه دستور سابق کسان فرستاده تعهددادن چنددانه الماس وچند زنجیر فیل مـی‌نماید. خان مذکور بدین‌معنی راضی نگشته تیز وتند در ولایت او درمی‌آید وپیش از آنکه آن مـردك جمیع جمعیت خودرا سازد راه برآن‌بند ساخته ایلغارمی‌نماید ومقارن آنکه خبر بدورسدکوه ودره را که مسکن مقرراوبود، قبل می‌کند وکسان به‌تفحص او پریشان ساخته اورا درغـاری باچندی از عورات که یکی مادر حقیقی او ودیگری از زنان پدرش بودنـد بـابرادری از برادران اوبدست درمی‌آورند وتفحص [۱۲۲ الف] نموده الماسها را که همـراه داشته‌اند ازآنها می‌گیرند. بیست‌وسه‌زنجیر فیل نرومادههم بدست می‌افتد. به‌جلدوی این خدمت منصب ابراهیم‌خان را از اصل واضافه چهارهزاری ذات وسوار مرحمت شده بـه‌خطاب فتح‌جنگی سرافرازی یافت - همچنین برمنصبهای جمعی که درین‌خدمت همراهی‌کرده و ترددات مردانه نموده بودند اضافه حکم‌شد. الحال آن ولایت در تصرف اولیای دولت قاهره است و درآن رودخانه کار می‌کنند وروزبروز که الماس برمی‌آید به‌درگاه می‌آورند درین نزدیکیها یـك الماس‌کلان که به‌پنجاه‌هزار روپیه می‌ارزد برمی‌آید.چون‌پاره کارکنند یحتمل‌که الماسهای خوب داخل جواهرخانه خاصه می‌گردد.

نوروز یازدهم ازجلوس‌همایون

روزیکشنبه آخر اسفندارمذ مطابق غره ربیع‌الاول‌سنه ۱۰۲۵ هزارو بیست‌وپنج هجری پانزده‌گهری گذشته حضرت نیراعظم ازبرج حوت به‌دولت‌سرای حمل پرتو سعادت افکند و در این ساعت خجسته لوازم بندگی ونیازمندی به‌درگاه حضـرت باری تقدیـم رسانیده در دیوانخانه خاص وعام‌که صحن‌آن‌را به‌پارچه‌های وشامیانها واطراف آن‌را به‌پرده‌های‌فرنگی

و زربفتهای مصور واقمشه نادر مرتب وآراسته ساخته بودند برتخت دولت جلوس نمودم، و شاهزاده‌ها وامرا واعیان حضرت وارکان دولت وسایر بنده‌های درگاه تعلیمات مبارکبادی بجا آوردند. چون حافظ نادعلی گوینده از بنده‌های قدیم بود فرمودم که آنچه در روز دوشنبه هرکس از نقد وجنس پیشکش کند به‌انعام اومقرر باشد در روز دوم پیشکش بعضی‌از بنده‌ها به‌نظر درآمد ودر روز چهارم پیشکش خواجه‌جهان که از آگره فرستاده بود مشتمل برچندقطعه الماس وچنددانه مروارید وبعضی مرصع‌آلات واقمشه ازهرقسم و یک زنجیر [۱۲۲ب] فیل که مجموع آن پنجاه‌هزارروپیه می‌شد به‌نظر درآمد. در پنجم، کنورکرن که بجا ومقام خود رخصت شده بود آمده ملازمت نمود. یک‌صدمهر ویک‌هزار روپیه نذر و یک زنجیر فیل مع یراق وچهارراس اسپ پیشکش گذرانید.

در هفتم برمنصب آصف‌خان که چهارهزاری ذات ودوهزار سوار بود، هزاری ذات ودوهزارسوار اضافه نموده به‌عنایت نقاره و علم اورا سربلند ساختم. درین روز پیشکش میرجمال‌الدین حسین به‌نظر درآمد آنچه گذرانید همه مستحسن و پسندیده افتاد. ازآن جمله خنجر مرصع که خود هنرکاری نموده به‌اتمام رسانیده بود. بربالای دسته آن یاقوت زردی نشانیده بودند در رعایت صفا و لطافت وکلانی از این قسم یاقوت زردی دیده نشده است. بار دیگر یاقوتهای فرنگ دلپسند بادیگر یاقوتهای فرنگ دلپسند افتاد و زمردهای کهنه به‌طرح واندام خاص صورت اتمام یافته‌بود. مقیمان به‌پنجاه‌هزار روپیه قیمت نمودند برمنصب میرمذکور هزارسوار افزودم که پنجهزار ذات وسه‌هزاروپانصدسوار بوده‌باشد.

درهشتم برمنصب صادق‌خان سیصدی‌ذات وسوار برمنصب ارادتخان سیصدی ذات و دویست‌سوار اضافه مرحمت نمودم که هریک به‌هزاری‌ذات ودویست‌سوار ممتاز باشند. در نهم‌پیشکش خواجه‌ابوالحسن به‌نظرگذشت. ازجواهر ومرصع‌آلات واقمشه موازی چهل‌هزار روپیه درجه‌قبول یافت. تتمه را به‌او مرحمت نمودم. پیشکش تاتارخان بکاول‌بیگی یک‌قطعه لعل ویک‌قطعه یاقوت ویک‌عدد تختی مرصع ودوعددانگشتری و چندپارچه اقمشه قبول افتاد. دردهم سه‌زنجیر فیل که راجه‌مهاسنگه از دکن ویکصدوچند طاق زربفت وغیره که مرتضی‌خان از لاهور فرستاده بود از نظرگذشت. دیانت‌خان‌هم پیشکش خودراکه دوتسبیح مروارید ودو قطعه لعل وشش‌دانه مروارید کلان ویک‌خوانچه طلابود به‌بیست‌وهشت‌هزار روپیه قیمت شد، درین‌تاریخ گذرانید. آخرهای روز پنجشنبه یازدهم به‌جهت سرفرازی اعتمادالدوله به‌خانه اورفتم که پیشکش خود [۱۲۳الف]را همانجا به‌نظر درآورد. اسباب واشیای پیشکش اورا که اکثر درکمال نفاست بود به تفصیل دیدم. از جواهر دودانه مروارید که سی‌هزار روپیه

قیمت داشت و یك قطعه لعل قطبی که به‌بیست و دوهزار روپیه به‌بیع درآمده بود. بـا دیگر مروارید‌هاو لعلها که مجموع قیمت‌آنها یك لك و ده‌هزار روپیه می‌شد، درجه قبول یافت واز اقمشه وغیره نیزموازی پانزده هزار روپیه برداشته شد.

چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز پرداختم قریب یك پهرشب را بـه‌صحبـت و خوشی‌گذرانیده باامرا و بنده‌ها فرمودم‌که پیاله دادند. مردم محل نیز همراه بودند. مجلس خوبی منعقد شد بعد از اتمام صحبت اعتمادالدوله را عذرخواهی نموده متوجـه دولتخانـه شدم. درهمین روزها فرمودم‌که نور محل را نورجهان بیگم می گفته باشند.

در دوازدهم‌پیشکش اعتبارخان به‌نظرگذشت ظرفی به‌شکل ماهی مرصع به‌جواهرنفیسه درغایت تکلف و اندام به‌اندازه معتاد من ساخته بودند.آن را با دیگر جواهر و مرصع‌آلات واقمشه‌که مجموع قیمت‌آنها پنجاه و شش‌هزار روپیه می‌شد قبول نمودم و تتمه را باز دادم. بهادرخان از قندهار هفت رأس اسپ عراقی ونه تقوز اقمشه فرستاده بود با پیشکش‌ارادتخان و راجه سورج مل ولـد راجه باسو در سیزدهم بنظرگذشت. عبدالسبحان که به‌منصب هزارو دوصدی ذات و ششصد سوار سرافراز بود، به‌هزار وپانصدی ذات و هفتصد سوارامتیازیافت. در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهته وآن حدود از شمشیرخـان اوزبـك تغیر یـافتـه به‌مظفرخان مرحمت شد.

درشانزدهم پیشکش اعتقادخان ولد اعتمادالدوله به‌نظردرآمد. ازآن‌جمله موازی سی‌و دوهزار روپیه برداشته تتمه را باو عنایت نمودم. درهفدهم پیشکش تربیت‌خان دیـده شد. از جواهرواقمشه هفده[۱۲۳ب] هزارروپیه پسند افتاد. در هژدهم به‌خانه‌آصف‌خان رفتم‌وپیشکش او همانجا به‌نظردرآمد. از دولتخانه تا به‌منزل اوتخمینا یك‌کروه مسافت‌بود.نصف‌راه مخمل وزربفت و دارائی باف و مخمل ساده پای انداز نموده‌بود. چنانچه ده‌هزار روپیه قیمت آن به‌عرض رسید.آن روز تا نصف شب با اهل محل درمنزل او بسربرده پیشکشهایی که سرانجام نموده‌بود به‌تفصیل ازنظرگذشت. ازجواهر و مرصع‌آلات و طلاآلات واقمشه نفیسه‌موازی‌یك لك‌و چهارده هزار روپیه و چهار راس اسپ و یك‌رأس اشتر،پسندخاطراشرف افتاد.

نوزدهم‌که روز شرف نیراعظم بود در دولتخانه مجلس‌عالی ترتیب‌یافت. بنا برملاحظه ساعت دونیم‌گهری از روز مذکور مانده برتخت جلوس نمودم. فرزند باباخرم درین‌ساعت متبرکه لعلی درغایت‌آب و صفاگذرانید‌که هشتادهزار روپیه قیمت‌نمودند. منصب‌آن‌فرزندرا که پانزده هزاری ذات و هشت‌هزار سوار‌بود به‌بیست هـزاری ذات و ده‌هـزار سوار مقـرر داشتم. هم‌دراین‌روز وزن‌قمری به‌عمل‌آمد.

اعتمادالدوله راکه به‌منصب ششهزاری ذات و سه‌هزاری سوار ممتاز بود به‌منصب هفت‌هزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز ساخته تومن توغ نیز به‌اوعنایت نمودم وحکم کردم‌که نقاره او را بعد از نقاره فرزند خرم می‌نواخته باشند. برمنصب تربیت‌خان پانصدی ذات و سوارافزوده شدکه سه‌هزارو پانصدی ذات و هزاروپانصد سوار بوده‌باشد. اعتقادخان به‌اضافه هزاری ذات و چهارصد سوارسرافرازگشت‌نظام‌الدین‌خان از اصل و اضافه به‌منصب هفتصدی‌ذات وسیصد[۱۲۴ الف]سوار ممتازگردیده به‌خدمت صوبه بهار تعیین یافت. سلام‌الله عرب به‌خطاب شجاعتخان سربلندی یافت و به‌حلقه مروارید سرفرازگشته از حلقه‌بگوشان درگاه شد؛ ومیرجمال‌الدین حسین انجورا به‌خطاب عضدالدوله سرفراز ساختم. دربیست‌ویکم الله‌تعالی ازدختر مقیم‌ولد مهترفاضل رکابدارپسری به‌خسروداد. اللهداد افغان‌که طریقه بندگی اختیارنموده ازروی‌اخلاص‌تمام‌از احداد بدنهاد جداشده‌آمده است بیست‌هزار درب مرحمت شد. دربیست‌وپنجم خبرفوت رای منوهرکه ازتعینات لشکرظفر اثردکن بود رسید. پسراو را به‌منصب پانصدی ذات و سیصدسوار سرافراز ساخته جا و مقام پدر او راباوعنایت‌کردم. در بیست وششم پیشکش نادعلی میدانی‌که نه رأس اسپ و صددانه‌کیش و چهارشترولایتی بود ازنظرگذشت. دربیست‌وهفتم یك زنجیرفیل به‌بهادرخان حاکم قندها رویك‌زنجیرفیل به‌میرمیران ولد میرخلیل‌الله و یك زنجیر به‌سید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم.

درغره اردی‌بهشت حسب‌الالتماس عبدالله‌خان به‌برادر او سردارخان نقاره عنایت نمودم. در سیوم‌کهپوه مرصع به‌الله‌خان افغان مرحمت نمودم. درهمین روزها خبررسیدکه قدم یگانه بیگانه از افغانان‌آفریدی‌که دولتخواه و فرمان‌بردار بود و راهداری‌کوتل خیبربدو تعلق داشت به‌اندك توهمی قدم از دایره اطاعت بیرون‌نهاده سربه‌فساد برآورده برسر هرتهانه جمعی را فرستاده هرجا [۱۲۴ب] که او و مردم او رسیدند بنابر غفلت‌آن مردم دست‌به‌قتل و غارت برآورده خلقی‌کثیر را ضایع ساختند. مجملا ازحرکت شنیع این افغان بی‌عقل‌شوری مجدد درکوهستان‌کابل روی‌داد. چون این خبررسید هارون برادر قدم و جلال پسراوکه در دربار بودند فرمودم‌که‌گرفته به‌آصف‌خان سپارندکه درقلعه‌گوالیار محبوس سازد.

از اشارات رحم‌وشفقت سبحانی و علامات عنایات یزدانی امری درین روزها مشاهده افتادکه خالی ازغرابتی نیست. لعل درغایت لطافت و صفافرزند خرم بعد ازفتح رانادراجمیر بمن‌گذرانید به‌شصت‌هزار روپیه قیمت‌نمودند درخاطرمی‌گذشت‌که این‌لعل را دربازوی خود باید بست. غایتا دومروارید نادر خوشاب یك اندام‌که هم‌آغوشی این نوع لعل راسزد می‌بایست تاآنکه یك دانه مروارید اعلی به‌قیمت هشت‌هزار روپیه مقربخان بدست‌آورده در

پیشکش نوروزی خودگذرانید، بخاطررسید که اگرهمتای این بهم رسد بازوبند مکمل خواهد شد. خرم که ازخردی بازشرف ملازمت حضرت والد بزرگوارم دریافته شب‌وروز درخدمت بود، به‌عرض رسانید که درمرواریدهای سربند قدیم به‌همین وزن واندام مرواریدی به‌نظر من درآمده‌است. سرپیچ کلان قدیمی را حاضرساختند و بعد از ملاحظه به‌همان مقدار و وزن و اندام مرواریدی ظاهرشد که‌دروزن یك‌ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان ازین معنی تعجبها نمودند و درقیمت و اندام وآب‌وتاب موافق [۱۲۵الف] بود. گویا از یك‌قالب ریخته‌شده است. مرواریدها را براطراف لعل‌کشیده بربازوی‌خود بستم و سربه‌شکرانه خداوند بنده‌نواز برزمین نیاز و فروتنی نهاده زبان به‌شکر گویا ساختم. بیت

از دست و زبان که برآیـد کزعهده شکرش بدر آید (سعدی)

درپنجم سی رأس اسب عراقی و ترکی که مرتضی‌خان از لاهور فرستاده بـود بنظر گذشت. شصت‌وسه رأس اسب و پانزده نفرشترنرو ماده و یك دسته پرکلکی و نه عـدد عاقری و نه چینی خطائی و نه عدد دندان ماهی جواهردار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکشهـای خان دوران که ازکابل فرستاده‌بود منظور نظرگشت. یك زنجیرفیل خرد از فیلان حبشه کـه از راه دریا به‌جهازآورده بودند، مقرب‌خان پیشکش گذرانید. نسبت بـه‌فیلان هندوستان درخلقت بعضی تفاوتها دارد. ازجمله گوشهای اوکلانتر ازگوشهای فیلان اینجاست، خرطـوم و دم‌او هم درازتر واقع شده.

درزمان والد بزرگوارم یك فیل بچه‌اعتمادخان‌گجراتی پیشکش فرستاده بود، رفته‌رفته کلان شد بسیار تندوتیز و بد خو بود. درهفتم خنجرمرصع به‌مظفرخان حاکم تهته مرحمت شد. درهمین روزها خبر رسید که جمعی از افغانان یکانه یگانه برسر عبدالسبحان بـرادرخـان عالم که دریکی از تهانهای مقرر بود رفته تهانه او را قبل کردند.عبدالسبحان. باچندی دیگر از منصبداران و بنده‌هائی که به‌همراهی او تعیین بوده‌اند داد مردانگـی داده درزد و خـورد به‌تقصیراز خود راضی نگشته‌اند. آخر به‌مقتضای آنکه.ع پشه چو پرشد بزند [۱۲۵ب] پیل را آن سگان دست‌برآنها یافته عبدالسبحان را باچندی‌ازمردم‌آن تهانه به‌درجه شهادت‌رسانیده‌اند. بجهت پرسش این قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه به‌خان عالم که به‌ایلچی گـری ایران تعیین شده بود، عنایت نموده فرستادم. درچهاردهم پیشکش مکرم‌خان ولدمعظم‌خـان که ازبنگالی آمده‌بود، ازاجناس وامتعه که درآن ولایت به‌هم‌می‌رسد به‌نظردرآورد برمنصب چندی از جاگیرداران‌گجرات اضافه حکم نمودم. ازجمله سردارخان که هزاری ذات و پانصد سوار بود به‌منصب هـزاروپانصدی ذات و ششصد سوار سرفرازگشت و علم نیز به‌اومرحمت شد.

سید قاسم ولد سیدلادبارهه ازاصل‌واضافه به‌منصب‌هشتصدی ذات وچهارصد وپنجاه‌وباربیگ برادرزاده احمدقاسم کوکه به‌منصب ششصدی ذات و دویست و پنجاه سوار ممتاز گردیدند.

درهفدهم خبرفوت رزاقوردی اوزبك‌که از تعینات لشکردکن بود شنیده شدبه‌کنکاش سپاهگری خوب می‌رسید و از امرای مقرر ماوراءالنهر بود. در بیست‌ویکـم‌الله دادافغان را به‌خطاب خانی سرفراز ساخته منصب او که هزاری ذات و ششصدسوار بود دوهزاری ذات و هزار سوار ساختم. سه لك روپیه ازخزانه لاهور به‌انعام ومددخرج خان دوران که درشورش افغانان سعی [۱۲۶الف] بلیغ بجای‌آورده بود مقررگشت. دربیست وهشتم کنورکرن‌بجهت کتخدائی بجا و مقام خود رخصت‌شد.خلعت و اسپ عراقی خاصه مع زین و فیل وکمرخنجر مرصع به‌او مرحمت‌نمودم. درسیم این ماه خبرفوت مرتضی‌خان رسید. از قدیمیان این دولت بود. حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده به‌درجه اعتماد و اعتبار رسانیده بودند ودر زمان دولت من نیز توفیق نمایانی‌یافت که‌آن زیر کردن خسرو بود. پایهٔ منصب او به‌ششهزاری ذات و پنجهزاری سوار رسید. و درین ولاچون صاحب صوبه پنجاب بود تعهدگـرفتن قلعه کانگره که در کوهستان‌آن‌ولایت بلکه درمعمورهٔعالم به‌استحکام ان قلعه‌نمی‌باشد نموده بدان خدمت رخصت یافته مشغول‌داشت. ازین خبرناخوش آزردگـی‌خاطر تمام بهم رسانیدوالحق بجهت فوت این‌چنین دولتخواهی‌آزردگـی گنجایش داشت چون‌درددولتخواهی روزگـار گذرانیده به‌کارآمد مغفرت اورا ازالله تعالی مسئلت نمودم.

درچهارم خرداد ماه منصب سیدنظام ازاصل و اضافه نهصدی ذات و سیصـد و پنجاه سوار مقررگشت خدمت مهمانداری‌ایلچیان اطراف به‌نورالدین‌قلی فرموده. درهفتم خبرفوت سیفخان بارهه رسید. بسیار جوان مردانه‌کارطلب بود. درجنگ خسرو ترددهای نمایان کرد. در صوبه دکن به‌علت هیضه جهان فانی را وداع نمود. پسران او را رعـایتها نمودم وعلی‌محمد که بزرگ‌و ارشد [۱۲۶ ب] اولاد او بود به‌منصب ششصدی ذات و چهارصد سوار و برادر دیگرش بهادر نام چهارصدی ودویست‌سوار سرافراز گردیدند. سیدعلی برادرزاده او به‌اضافه پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت. درهمین روزها خوب‌الله پسرشهبازخـان‌کنبو به‌خطـاب رنبازخان امتیاز یافت.

در هژدهم منصب هاشم‌خان از اصل واضافه به‌دوهزار و پانصدی ذات و یـك هزارو هشت‌صد سوار مقررشد. درین‌تاریخ‌بیست‌هزار درب به‌الله‌داد افغان‌مرحمت نمودم.بکرماجیت راجه‌ولایت مانده و که آبا واجداد او اززمینداران معتبر هندوستان‌اند به‌وسیله فرزنداقبالمند باباخرم سعادت‌کورنش دریافته تقصیرات او بـه‌عفو مقرون‌گشت. دربیستم کلیان جیسلمیری

که راجه کشنداس به‌طلب او رفته بودآمده ملازمت نمود. یك‌صدمهر و هزار روپیه به‌طریق نذرگذرانید. برادرکلان او راول‌بهیم صاحب‌جاه ومقام‌بود. چون درگذشت ازوطفلی دوماهه ماند و او هم چندروز بیش نزیست. صبیه اورا درایام شاهزادگی به‌جهت‌خود خواستگاری نموده به‌خطاب ملکه جهان ممتازگشت (چون آباواجداد این‌طایفه ازقدیم دولتخواه آمده‌اند این‌پیوند نیز بمیان آمده بود. کلیان مذکورراکه برادر اول‌بهیم بود طلب‌داشته به‌تکیه‌راگی وخطاب راول سرافرازی ساختم.)

دراین‌تاریخ واقعه‌ای روی‌نمود که هرچند خواستم که درسلك تحریر درکشم دست و دلم یاری‌نداد وهرگاه قلم گرفتم حالم متغیر شد ناگزیر به‌اعتمادالدوله فرمودم‌که بنویسد.

درتاریخ یازدهم خردادماه‌سنه یازده صبیه قدسیه شاهزاده بلنداقبال خرم‌را که بندگان حضرت بآن نوزاده بوستان سعادت تعلق ونهایت الفت داشتند اثرتبی بهم رسید وبعد از سه‌روز نشان آبله ظاهرشد وبه‌تاریخ بیست‌وششم ماه‌مذکور مطابق روزچهارشنبه بیست‌ونهم شهرجمادی‌الاول سنه هزارویبست‌وپنج طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده بـه‌ریاض رضوان خرامید. درین تاریخ حکم‌شد که روزچهارشنبه‌را گم‌شنبه [۱۲۷ الف] می‌گفته باشند. چه‌نویسم که ازین‌واقعه جانسوز وسانحه‌غم‌اندوز برذات مقدس حضرت ظل‌اللهی چه گذشته باشد هرگاه جان جهان را جانب برین‌منوال بوده باشد دیگر بنده‌ها را که حیات به‌آن ذات قدسی صفات‌دانسته احوال‌چون خواهد بود. دوروز بنده‌ها بارنیافتند وخانه‌که جـای نشست وبرخاست آن طایر بهشتی بود حکم‌شد که دیواری ازپیش برآورند تا به‌نظر درنیامد معهذا در دولتخانه نیاراستند. روز سیوم بی‌تابانه به‌منزل شاهزاده والاقدر تشریف فرمودند وبنده‌ها بسعادت کورنش سرفراز شده حیات تازه یافتند. درین راه آن حضرت هرچند می‌خواستند که ضبط خود فرمایند بی‌اختیار اشك ازچشم مبارك می‌ریخت ومدتهای مدید چنین بـود که بمجرد شنیدن حرفی‌که بوی دروی از آن آمدی حال آن‌حضرت متغیر می‌شد. چندروز در منزل شاهزاده‌عالمیان گذرانیده روز دوشنبه‌ششم‌تیرماه الهی به‌خانه آصف‌خان تشریف بردند واز آنجا روزمبارك‌شنبه نهم چشمه‌نور توجه فرمودند دو سه‌روز دیگر خاطر مبارك خـود را آنجا مشغول داشتند تا اجمیر معسکر اقبال بودضبط خود نمی‌توانستند فرمود. هرگاه سخن آشنایی به‌گوش می‌رسید بی‌اختیار اشك ازچشم می‌چکید. دل مخلصان فـدائی شرحه شرحه می‌شد وچون‌نهضت موکب اقبال بصوب دکن اتفاق افتاد قدری تسکین وآرام حاصل شد.

تولد شاهزاده شاه شجاع: روز شنبه یازدهم ازچشمه‌نور متوجه دولتخانه اجمیر گشتم، یکشنبه دوازدهم بعداز گذشتن سی‌وهفت پل دروقتی که بیست‌وهفتم درجه قـوس طالع بود

به‌حساب منجمان هند و پانزدهم درجه جدی به‌حساب یونانیان از شکم صبیه آصف‌خان دری گرانمایه به‌عالم وجود آمد به‌شادمانی وخوشدلی این‌عطیه والانقاره‌ها بلندآوازه گردیدند و درعیش وخرمی بروی خلایق گشوده شد وبی‌تامل وتفکر نام‌اوشاه‌شجاع به‌زبان می‌آمد. امید که قدم او برمادر وپدر مبارك وفرخنده باشد.

دوازدهم یك‌قبضه‌خنجرمرصع ویك‌زنجیرفیل به‌راول [۱۲۷ب] کلیان جیسلمیری‌مرحمت نمودم. درهمین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیر او درسرکار قنوج بود رسید. فیلی به رای کنور دیوان گجراتی مرحمت نمودم.دربیست‌ودوم همین‌ماه پانصدی بـرذات و سوار راجه‌مهاسنگه اضافه مرحمت فرمودم که چهارهزاری ذات وسه‌هزارسوار باشد. منصب علی‌خان نیازی که قبل از این به‌خطاب نصرت‌خانی سرافراز گشته‌بود دوهزاری‌ذات و هزارو‌پانصدسوار مقررگردید علم‌نیز به‌اومرحمت‌شد. به‌جهت‌برآمدن بعضی مطالب نذر نموده‌بودم که مجمری ازطلا شبکه‌دار بردور مرقد منوره خواجه بزرگوار تـرتیب دهند.دربیست‌وهفتم این‌ماه اتمام یافت فرمودم که پرده نصب نمایند. به‌یك‌لك وده‌وهزارروپیه تمام‌شده‌بود.

چون سرداری وسرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطرمن می‌خواست از فرزند سلطان‌پرویز سرنشد به‌خاطر رسیدکه فرزند مذکور را طلب داشته باباخرم راکه آثار رشد وکاردانی از احوال اوظاهراست،هراول لشکر فیروزی اثرساخته خود به‌نفس نفیس ازعقب او روانه‌گردیم و این‌مهم درضمن همین یورش به‌اتمام رسد. بنا براین قرارداد قبل‌ازین‌فرمان به‌اسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه‌الله‌آباد که دروسط ممالك محروسه واقع‌است گردد، ودرایامی‌که ما درآن عزیمت باشیم به‌حفظ وحراست‌آن ملك قیام و اقدام نمایـد. در تاریخ بیست‌ونهم ماه‌مذکور عرضداشت بهاری داس واقعه‌نویس برهانپور رسیدکه شاهزاده درتاریخ بیستم به‌خیریت وخوبی ازشهر برآمده متوجه صوبه مذکورشدند.

درغره خردادطره‌مرصع به‌میرزابها وسنگه‌عنایت‌نمودم.به‌درگاهی کشتی‌گیر فیل‌مرحمت شد. درهژدهم‌چهارراًس اسب‌راهوارکه‌لشکرخان ارسال [۱۲۸الف] داشته‌بوداز‌نظر‌گذشت. میرمغل، فوجداری سرکار سنبهل از تغییر سیدعبدالوارث که به‌جای خواصخان بـه‌حکومت سرکاقنوج تعیین یافته‌بود، مقررگشت ومنصب‌او به‌شرط خدمت مذکور پانصدی ذات وسوار قرارگرفت. دربیست‌ویکم پیشکش راول کلیان جیسلمیری ازنظر گذشت. سه‌هزار مهرونه‌راس اسب وبیست‌وپنج‌نفر شتر ویك‌زنجیر فیل بود ومنصب قزلباش‌خان را ازاصل واضافـه هزارو دوصدی ذات وهزارسوارمقرر گشت. دربیست‌وسیوم شجاعتخان رخصت جاگیریافت‌که رفته سرانجام نوکر و ولایت خود نموده ودرموعد مقرر حاضرشود. درین‌سال بلکه دراثنای سال

دهم جلوس وبای عظیم در بعضی از جاهای هندوستان ظاهرگشت وآغاز این بلیه ازپرگنات پنجاب ظهور نموده رفته‌رفته به‌شهر لاهور سرایت‌کرد وخلق بسیاری ازمسلمانان وهندوبدین علت تلف‌شدند. وبعد ازآن به‌سرهندو میان دوآب تادهلی وپرگنات اطراف‌آن رسیده دهها وپرگنهارا خراب ساخت. درین‌ایام تخفیف تمام دارد. ازمردم درازعمر واز تواریخ پیشینیان ظاهرشد که این‌مرضی درین‌ولایت هرگز ننموده سبب آن از حکما ودانایان پرسیده شد. چون‌دوسال پی‌درپی خشکی روی‌داد وباران برساتی کمی کرد بعضی‌گفتند که به‌واسطه‌عفونت هواکه از ممرخشکی وکمی باران بهمرسیده این حادثه روی‌داد. بعضی حواله به‌امور دیگر می‌کردند. العلم عندالله. تقدیرات الهی‌را گردن باید نهاد. ع

چکند بنده‌که گردن ننهد فرمان‌را

چون درپنجم‌شهریور پنجهزارعدد روپیه به‌صیغه مدد خرج والده میرمیران که صبیه شاه‌اسماعیل ثانی بود مصحوب به‌سوداگران به‌ولایت عراق فرستاده‌شد. درتاریخ ششم عرضداشت عابدخان بخشی و واقعه‌نویس احمدآباد آمد مبنی برآنکه عبداللّه‌خان‌بهادرفیروز جنگ به‌جهت آنکه بعضی مقدمات که مرضی‌خاطر اونبوده در واقعه داخل ساخته‌ام بامن در مقام ستیزه درآمده جمعی برسرراه من فرستاد ومرابی‌عزت ساخته به‌خانه خود برده چنین و چنان‌کرد. این‌معنی به‌نوعی در خاطر من گران آمد که می‌خواستم که یک‌بارگی اورا از نظر انداخته ضایع مطلق سازم. آخرالامر به‌خاطر رسید که دیانت [۱۲۸ب] را به‌احمدآباد فرستم تااین قضیه درآنجا ازمردم بی‌غرض تحقیق نموده اگر این امر واقعی باشد، عبداللّه‌خان‌را همراه‌گرفته به‌درگاه‌آورد وحفظ وحراست احمدآباد به‌عهده‌سردارخان‌که برادراوست باشد. پیش ازروان شدن دیانت‌خان این‌خبر به‌خان فیروزجنگ می‌رسد. اوازغایت اضطراب خودرا گناهکار قرارداده پیاده روانه درگاه می‌گردد. دیانت‌خان دراثنای راه به‌خان مذکور می‌رسد واورا به‌حالت عجبی مشاهده نموده چون پیادگی پاهای اورا مجروح وآزرده ساخته بود تکلیف سواری می‌کند وهمراه گرفته روانه ملازمت می‌شود. مقرب‌خان که ازخدمتکاران قدیم این‌درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر استدعای صوبه گجرات التماس از من می‌کرد. چون این‌نوع حرکتی ازعبداللّه‌خان به‌وقوع آمد به‌خاطر رسید که آرزوهای خدمتکار قدیم خود را برآورده اورا به‌جای خان مذکور به‌احمدآباد فرستم. درهمین‌روزها ساعت اختیار نموده به‌تسلیم حکومت وصاحب‌صوبگی مذکور اورا کامروای صورت ومعنی‌ساختم. در دهم برمنصب بهادرخان حاکم قندهار که چهارهزاری ذات و سه‌هزار بود پانصدی‌ذات افزوده شد شوقی. تنبوره نواز را که ازنادرهای روزگار است و نغمات هندی و فارسی را

به‌روشی می‌نوازدکه زنگ از دلها می‌زداید به‌خطاب آنندخانی‌دل‌خوش ومسرور ساختم آنند به‌زبان هندی خوشی وراحت را می‌گویند.

انبه درولایت هندوستان تااواخر تیرماه بیش‌نیست. مقرب‌خان ازپرگنه کرانه‌که وطن آباواجداد اوست و باغات احداث نموده انبه را تادوماه دیگر زیاده برایام‌بودن آن به‌نوعی محافظت نموده وسامان کرده بود که همه‌روزه در اجمیرانبه به‌میوه خانه می‌رسانید چون‌این امرفی‌الجمله غرابتی داشت نوشته‌شد. دربیستم‌اسپ عراقی نادری لعل بی‌بهانام جهت پرویز به‌دست‌شریف‌خدمتکار [۱۲۹الف] فرستاده‌شد. صورت رانا وکرن پسراورا به‌سنگ‌تراشان تیزچنگ فرموده‌بودم که از سنگ مرمر به‌قد وترکیب که دارند تراشند، درین تاریخ‌صورت تمام یافت وبه‌نظر درآمد. فرمودم‌که به‌آگره برده درباغ پای جهروکه درشن نصب کنند.

دربیست‌وششم مجلس وزن شمسی به‌طریق مقررمنعقدگشت. وزن‌اول ششهزار وپانصدو چهارده‌تولچه طلابوده وتادوازده وزن هروزن به یک‌جنسی می‌شود چنانچه وزن‌دوم به سیماب و وزن سیوم به‌ابریشم و وزن چهارم اقسام عطریات ازعنبر مشک وتاصندل و عـود وبان وبه همین روش تادوازده‌وزن اتمام یابند ازحیوانات به‌عدد هرسالی که گذشته یک‌گـوسفند وبز و یک‌قطعه مرغ به‌دوست نهاده به‌فقرا ودرویشان می‌دهند. این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تاامروز درین دولت‌ابد پیوند معمول وجاری است وبعد از وزن مجموع آن اجناس را کـه قریب به‌یک‌لک روپیه می‌شود به‌فقرا و ارباب حاجت تقسیم نمایند.

درین‌روز لعلی‌که مهابت‌خان دربرهانپور به‌مبلغ شصت‌وپنج‌هزار روپیه از عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ خریداری نموده‌بود ازنظرگذشت ومستحسن افتاد. خیلی لعلی خوش‌اندام است. منصب‌خاصه خان‌اعظم از قرار هفت‌هزاری ذات مقررگشت و حکم شد کـه دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند وآنچه از منصب دیانت‌خان به‌واسطه مقدمات گذشته کم شده بود حسب‌الالتماس اعتمادالدوله برقرار ماند وعضدالدوله که‌جاگیر در مـالوه یـافته بود به‌جاگیر مرخص‌گشت وبه‌عنایت‌اسپ وخلعت‌سرفرازی یافت. منصب راول کلیان جیسلمیری به‌دوهزاری ذات وهزارسوار مقررگشت وحکم شدکه ولایت مذکور را به‌جاگیر او تنخواه دهند وچون ساعت رخصت او در همین تاریخ بود اسپ وفیل وشمشیر مرصع وخلعت و پرم نرم خاصه [۱۲۹ب] یافته به‌دل‌خوشی وسرفرازی تمام بـه ولایت خـود رخصت یافت. در سی‌ویکم مقربخان به‌احمدآباد مرخص‌گشت ومنصب‌اوکه پنج‌هـزاری ذات ودوهزاروپانصد سوار بود وبه پنج‌هزاری ذات وسوار قرار گرفت وبه‌خلعت خاصه وکرته و نادری مع‌تکمه مروارید سربلند یافت‌ودوراس اسپ از طویله خاصه ویک‌زنجیر فیل خاصه ویک‌قبضه شمشیر

مرصع به‌او مرحمت شد و به خوشحالی وشادکامی متوجه صوبه مذکور گردید.

درپانزدهم ماه مهر جگن سنگه ولـد کنورکرن ازوطـن خودآمده ملازمـت نمود. در شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی ازولایت اوده که بجاگیر او مقرربودآمده ملازمت‌نمود و هزارروپیه نذرگذرانید و فیلی که یکی اززمینداران‌آن نواحی داشت و حکم شده بودکـه اززمیندار مذکور بگیرد‌آن‌فیل به‌نظردرآورد. دربیست و یکم‌پیشکش قطب‌الملك حاکم گلکنده که مشتمل بربعضی مرصع‌آلات بود دیده‌شد. منصب سیدقاسم بارهه ازاصل و اضافه هزاری ذات و ششصد سوار مقررگشت. درشب جمعه بیست‌ودوم میرزاعلی‌بیگ که سن او ازهفتاد وپنج درگذشته بود ودیعت حیات سپرد. درین دولت تردفات و خدمات خوب ازو به‌وقوع‌آمد، پله منصبش رفته‌رفته چهارهزاری رسید ازجوانان قرارداده کریم‌الطبع مردانه این‌الوس بود.ازو فرزند ونسب نماند. طبع نظمی هم داشت. چون‌درروزی‌که به‌زیارت روضه منوره بزرگوار خواجه معین‌الدین رفته بود حالت‌ناگزیر او را دست داد فرمودم‌که او را درهمان مقام متبرك مدفون ساختند.

دروقتی‌که ایلچیان عادلخان بیجاپوری را رخصت می‌نمودم سفارش [۱۳۰ الف] کرده بودم‌که اگردر ولایت مذکور کشتی‌گیری سرآمدی یا شمشیرباز نامی بوده‌باشد بـه عادلخان بگویند‌که بجهت ما بفرستد. بعد ازمدتی که ایلچیان بازآمدنـد شیرعلی نام مغل‌زاده کـه در بیجاپور تولد یافته بود و ورزش‌کشتی‌گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت بـا چندنفر شمشیربازآورده بودند. شمشیربازان خود سهل ظاهرشدند اما شیرعلی را بـاکشتی‌گیران و پهلوانان‌که درملازمت بودند به‌کشتی انداختم.هیچکدام به‌او مقاومت نتوانستندکرد خلعت و هزار روپیه و فیل بدو مرحمت شد. بسیار خوش نسبت و خوش‌ترکیب و زورآور ظاهرگشت او را ملازمت خود نگاهداشته پهلوان پای تخت مخاطب ساختم و منصب جاگیر داده‌رعایت تمام نمودم.

دربیست و چهارم دیانت‌خان‌که به‌آوردن عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ تعیین یافته بود اوراآورده‌ملازمت نمود. یك صد مهرنذرگذرانید.درهمین تاریخ رامداس ولد راجه راجسنگه از امرای راجپوت‌که درخدمت دکن‌وفات یافته بود منصب هزاری ذات وپانصد سوارسرفراز گردید. چون ازعبدالله‌خان تقصیرات به‌وقوع‌آمده‌بود باباخرم را شفیع‌گناهان خود ساخت. دربیست‌وهشتم بجهت باباخرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمندگی‌تمام ملازمت کرد. یکصد مهرو یکهزار روپیه نذر گذرانید.

چون قبل ازآمدن ایلچیان عادلخان قرار خاطرآن بودکه باباخرم را هراول‌خودساخته

خود متوجه دکن شوم و این مهم را بجهت بعضی امور درکسال افتاد صورتی دهم بنا براین حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیراز شاهزاده دیگری بعرض نرساند. درین روز شاهزاده ایلچیان را به‌ملازمت آورده عرایضی که داشتند گذرانید. بعد از وفات مرتضی‌خان و راجه‌مان و اکثرسرداران کومکی‌خان مذکور [۱۳۰ب] به‌درگاه آمده بودند. درین تاریخ راجه‌مان را حسب‌الالتماس اعتمادالدوله به‌سرداری گرفتن قلعه کانکره تعیین فرمودم‌ومجموع آن‌مردم را به‌همراهی او مقرر داشتم و هرکدام را فراخور حالت و منزلت که‌داشتند به‌انعام واسپ و فیل و خلعت وزر دلخوش ساخته رخصت دادم. بعد ازچند روز به‌عبداللّه‌خان که بسیار دل شکسته وآزرده خاطر بود بنا براِلتماس باباخرم خنجرمرصع عنایت نمودم وحکم‌شد که منصب اورا به‌دستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور از تعینات خدمت دکن باشد.

درسیوم آبان ماه منصب وزیرخان که درملازمت بابا پرویزمی‌بود به‌دوهزاری ذات‌وهزار سوار ازاصل و اضافه حکم نمودم و درچهارم خسرو راکه انی رای سنگه‌لن به‌محافظت و خبرداری او مقرربود، بنابربعضی‌ملاحظه‌های به‌آصف‌خان سپرده شال خاصه به‌اوعنایت کردم.

درهفتم مطابق هفدهم شوال محمدرضا بیگ نام شخصی راکه دارای ایران به‌طریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود. بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابتی که داشت گذرانید و مقرر گشت که اسپان و هدیه همراه‌آورده ازنظر بگذراند آنچه نوشته‌و گفته فرستاده بودند همگی ازروی برادری‌و صداقت‌بود. به‌ایلچی مذکور درهمین روز تاج‌مرصع و خلعت عنایت نمودم. چون درکتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودند‌خوش‌آمد که به‌جنس‌آن‌کتابت داخل جهانگیرنامه شود.

نقل کتابت شاه عباس: نضارت‌بخش سرابستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت درنیایش معبودی موجود است‌که افسردولت و اقبال برگزیدگان عرصه فرمانروائی و دیهیم سلطنت و اجلال فارسان مضمار جهانگشایی را به‌جواهر توفیقات نامتناهی‌آراسته به بدرقه توفیق شاهراه [۱۳۱الف] ترویج دین و دولت و تنسیق ملک‌وملت هدایت نمود. چون وسعت‌آباد خاطرراگنجایش شمه از مراتب ستایش شایسته پرستش نیست، بهترآن است‌که پای اندیشه ازطی این بیدای‌حیرت افزاباز دارد و دست‌استشفاع را درذیال مقدمه حضرت سلطان رسل و هادی سبل و سیدالکل فی‌الکل و حضرت ائمه هدی و شفیعان روز جزا سیما شاه اولیا و سرور اصفیا علیهم من‌الصلوات ازکیاکه غواصان بحارمکرمت ربانی و جوهریان دیار مرحمت یزدانی‌اند استوار نموده از خصایص نسبت معنوی وقرب

باطنی که پیش‌نهاد همن حقیقت شناسان دوربین وآگاه دلان حق گزین است به‌جلوه‌گاه ظهور آورده برمرآت ضمیرانوروآئینه خاطر فیض‌گستر که مقتبس از انوار ولایت و متجلی‌ازاشعه هدایت است، مختفی و محتجب نیست که درین عالم چیزی برمحنت فایق نیست که درین‌عالم چیزی برمحبت فایق نیست و امری چون مودت لایق نی، چه مدار نظام‌کون برمودت وتألف آمده خوشادلی که پذیرای پرتوآفتاب محبت‌گشته جهان جان‌وعالم روح را ازظلمت وحشت پردازد. لله‌الحمد که‌این شیوه رضیه وشیمه مرضیه ارثا واکتسابا میانه این دوسلسله علیه‌استقرار یافته صیت اتحاد وآواز ده و داد چون هبوب صبا و فروغ ذکا دربسیط غبر افایح ولایح گشته مسرت افزای خواطرنیک‌خواهان‌عاقبت اندیش‌وحقیقت‌گزینان‌و فاکیش‌گردیده و بنابراقتضای وحدت‌حقیقی وتالف ازلی که میان‌این‌اخلاص‌شعار وآن‌برادر نامدارکامگار به‌مرتبه‌ای‌استحکام یافته که. مصرع

اندر غلطم که من توام یا تو منی

توافق صورت و معنی‌بحدی انجامید که‌دوئی وجدائی را در دنیا وعقبی‌گنجائی‌نماند، ازظهور این معنی‌گلزار دوستی سرسبزی‌گرفته غنچه‌آرزوآن چنان شگفتن‌آغازکرد که عندلیب جان مشتاق و مرغ روح کثیرالاشتیاق بهزاردستان از عهده[۱۳۱ب] شکربعضی ازآن‌بیرون تواندآمد. خواهش ضمیرمحبت تاثیرآن است که من بعد یکسی ازطرز دانسان بساط عـزت پیوسته‌جلیس مجلس‌انس باشد وچون رفعت‌پناه عزت دستگاه محمدحسین‌چلبی که سبق‌ارادت‌و اخلاص‌آن دودمان را با نسبت خدمت و اختصاص‌آن آستان ارتباط داده به‌وفور عقل‌کامل و کیاست متصف وازطرز خدمت سلاطین واقف است و اوضاع او پسندیده خاطراشرف افتاده ازجانب عالی به‌انجام بعضی مهام‌که بتاخیرافتاده مامور و به‌خدمت دیگرمترصد بوده شایسته این امردانسته چند روزی توقف فرمویم بنابرآن‌که جمیع مملکت و ماتعرف مخلـص طفیل ملازمان عالیست و تکلفات رسمی بالکلیه مفقود است مشارالیه راکه مردآگاه و مـزاجـدان پادشاهان عالیجاه هست مقرر نموده‌ایم‌که هرچه درسرکار محب بی‌ریا باشد با امتعـه‌واجناس آن ولایت به‌نظردرآورده که‌آنچه پسند خاطراقدس داند فرستاده شود و بعد ازآنکـه‌خدمات برحسب دلخواه به‌تقدیم رسد اگرتوقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایندکه‌بجهت فیصل مهمات‌آن‌حضرت درین ولایت باشد والاشخصی دیگرکه قابل این خدمت باشد تعیین فرمایند. سفارشی که درباب خریداری جواهرنفیسه خصوصا چندقطعه لعل‌که درین دودمان‌بود و یکی‌ازآنها به‌اسم سامی‌آبا واجدادآن والانژاد مزین است وبه‌موجب وقف شرعی به‌سرکار مقدس نجف‌اشرف تعلق‌گرفته به‌چلپی مذکور فرموده بودند، چشم داشت‌آن‌بودکه هرخدمتی

که درین دیار داشته باشند از روی بی‌تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه رجوع فرمایند که هرچند ولایت ایران را محقرشمارند و قابل رجوع خدمات ندانند ازعهده این‌گونه خدمتی بیرون می‌آید. لعلهای مذکور را به‌مصلحت علما و صدور از سرکار فیض‌آثارگرفته‌صندوقچه ازفرنگ بجهت مخلص‌آورده [۱۳۲الف] بودند که لیاقت ظرفیت‌آنها داشت چون صندوقی را که چلپی مذکور جهت سرکارآنحضرت بهمرسانیده دیده دانستیم که خاطرعاطر به‌چیزهای که فی‌الجمله غرابت داشته باشد مائل است به‌استادان‌کاردان دادیم که ترتیب نمایند.انشاءالله تعالی بعدازاتمام بالعلها به‌خدمت سامی می‌فرستیم. چون خاطرمحبت ذخایر به‌افتتاح ابواب بی‌تکلفیها متعلق است وازآن جانب استشمام روایح این التفات نمی‌شد و معتمد قدیمی محمد رضابیگ راکه از ایام‌صبی‌الی یومناهذا در ملازمت من بسربرده بجهت تحقیق این معنی به‌ملازمت عالی فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده‌ایم که در وحدت سرای انس بعرض رساند و سعادت‌آثار اخلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلپی مذکور راکه ملازم خاصه شریفه است به‌واسطه سرانجام و سامان بعضی مهمات‌فرستادیم مرجوآنکه برخلاف‌گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئی وجدائی فرموده مرغوبات خاطرخورشید مانند رابی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهما را به‌زودی مرخص نموده به اعلام احوال و مکتوباب ضمیر بی‌همال مسرور و خوشحال سازند، همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره باد.

روزیکشنبه‌هیژدهم شوال‌مطابق‌هشتم‌آبان پیشخانه باباخرم به‌عزیمت تسخیر ولایت‌دکن از اجمیر برآمد و قرار یافت‌که فرزند مذکور به‌طریق هراول روان شده رایات جلال نیزاز عقب متوجه‌گردد.روزدوشنبه نوزدهم‌مطابق‌نهم سه‌گهری از روزگذشته‌دولتخانه همایون‌برهمان سمت حرکت‌نمود. دردهم‌آبانماه منصب راجه سورج مل‌که به‌همراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دوهزاری ذات و سوار مشخص‌گشت.

درشب نوزدهم به‌عادت معهود در غسلخانه بودم. بعضی از امرا و خدمتگاران به‌حسب اتفاق محمدرضابیگ ایلچی دارای ایران هم حاضربودند. بومی بعد ازگذشتن شش‌گهری بربالای یکی ازبامهای محل‌آمده‌نشست [۱۳۲ب] و بسیارکم به‌نظر درمی‌آمد، چنانچه‌اکثر مردم ازتشخیص‌آن عاجزبودند. تفنگ طلبیده برسمتی‌که او را می‌نمودند سرراست ساخته گشاد دادم تفنگ چون قضای‌آسمانی بدان جانور شوم رسیده پاش‌پاش‌گردید. فریاد از حاضران برخاسته بی‌اختیار لب به‌تحسین وآفرین گشادند. درهمین شب از فرستاده برادرم‌شاه عباس سخنان پرسیده شد تاآنکه سخن به‌کشتن صفی‌میرزا پسرکلان ایشاق‌کشید چون این

عقده درخاطر گره کرده بود این معنی‌را ازو پرسیدم، چنین اظهارنمود که اگر در همان‌روزها کشتن او ازقوت به‌فعل نمی‌آمد البته‌او قصد شاه می‌کرد چون این مقدمه از آثار وعلامت زشت وسلوك او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم به‌کشتن اوفرمودند.

منصب میرزاحسن ولد میرزارستم درهمین‌روزها از اصل‌واضافه به‌هزارای ذات وسیصد سوار مشخص‌شد ومنصب معتمدخان‌هم که به‌خدمت بخشیگری لشکری که به‌همراهی باباخرم مقرر بود تعیین یافته‌بود به‌هزاری ذات ودویست‌وپنجاه‌سوار قرار یافت.

عزیمت خرم‌به طرف‌دکن: روزجمعه بیستم ساعت رخصت باباخرم بود. آخرهای این روز در دیوانخانه خاص وعام خلاصه مردم خودرا مسلح ومکمل سوار بـه‌درون درآورده از نظر گذرانید. از عنایات نمایان که به‌فرزند مذکور واقع شد خطاب شاهی است که جزو اسم‌او گردانیده فرمودم که اورا من بعد شاه‌سلطان خرم مـی گفته بـاشند وخلعت وچارقب مرصع که اطراف دامن وگریبان به‌مروارید ترتیب‌یافته بود ویك اسپ‌عراقی بـازین مرصع ویك‌اسپ‌ترکی وفیل خاصه مهنی‌بدن نام ورتهه از فرنگ‌انگریزی کـه بران نشسته متوجـه گردد وشمشیر مرصع باپردله‌اول که در فتح احمدنگر بـدست افتاده بود بسیار پردله نامی مشهور است وخنجر مرصع بدومرحمت نمودم. وبه استعداد تمام متوجه گشت امید از کـرم واجب‌تعالی [۱۳۳الف]آن است که دردین‌خدمت سرخروگردد وبه‌هریك از امرا ومنصبداران به‌قدرحال‌ومنزلت‌اسپ وخلعت مرحمت‌شد. شمشیر خاصه ازکمر خود بازکرده به‌عبدالله‌خان فیروز جنگ مرحمت نمودم.چون دیانت‌خان به‌همراهی شاهزاده تعیین‌یافته بود خدمت عرض مکرر را به‌خواجه‌قاثم قلیچ‌خانی فرمودم.

پیش‌ازاین‌جمعی‌ازدزدان برخزانه‌ای ازخزاین‌پادشاهی که درحوالی چبوتره کوتوالی بود ریخته مبلغی برآورده بردند. بعداز چندروز هفت‌نفر ازآن جماعت باسردار آنها که‌نول نام داشت بدست افتادند، وپاره ازآن زرها نیز پیداشد؛ به‌خاطر رسید کـه چون مصدر این قسم دلیری شده‌اند اینهارا بسیاستهای عظیم باید رسانید. هریك را سیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودم‌که به پای‌فیل‌اندازند. اوبه‌عرض رسانیدکه اگر حکم‌شود من به‌فیل جنگ کنم؟ فرمودم‌که چنین باشد. فیل بدمستی را حاضر ساخته مقرر نمـودم کـه خنجری به‌دست اوداده به‌فیل روبرو ساختند. چندمرتبه فیل اورا انداخت ودرهرمرتبه آن‌مقهور بیباك باآنکه سیاستهای رفیقان خودرا دیده ومشاهده کرده بود پای‌خود قایم ساخته همان‌طور قوی‌دل ومردانه خنجرها به‌خرطوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل ازحمله‌کردن به‌جانب اوباز ایستاد. چون این‌دلیری و مردانگی از او مشاهده‌شد فرمودم که از احوال او باخبر باشند.

بعد از اندك مدتی به مقتضای بدذاتی ودون طبیعتی هوای جاه‌ومقام نموده گریخت. بـه‌خاطر بغایت گران آمده به‌جاگیر از آن نواحی فرمودم که آن ناسپاس قدر نـاشناس را از حلق بر کشیدند. مضمون گفته شیخ‌مصلح‌الدین سعدی مطابق حال او آمده. بیت

عاقبت گرگ‌زاده گرگ‌شود گرچه با آدمی بزرگ شود

روزشنبه غره ذیقعده مطابق بیست‌ویکم آبان بعداز آنکه دوپهروپنج گهـری از روز مذکور گذشته به‌خیریت وعزیمت درست از بلده [۱۳۳ب] اجمیر بەرتهه فرنگی کـه چهار اسپ بسته بودند سوار شده برآمدم و حکم کردم که اکثر امرا بەرتهه سوارشده در ملازمت باشند وقریب به‌غروب نیراعظم به منزلی که دوکروه پاوکم بود درموضع دیورانـی نزول نمودم.قرارداد اهل‌هند آن‌است که اگر به‌سوی شرق پادشاهان وبزرگان را حرکتی به قصد ملك‌گیری واقع شود برفیل دندان داد سوار شوند واگر حرکت به‌جانب مغرب‌باشد براسپ یك‌رنگ واگر شمالی بود برپالکی وسنگها سن وجانب جنوب که دکن رویه است بررتهه که از عالم عرابه است وبهل سوارنمی کنند و مدت سه‌سال وپنج روز در اجمیر توقف شد. معموره اجمیر را که محل مرقد متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین است از اقلیم‌دوم دانسته‌اند. هوایش قریب به‌اعتدال است شرق آن دارالخلافه آگره واقع‌شده وشمال قصبات دهلی وجنوب آن صوبه گجرات است ومغرب‌آن ملتان ودیبال پوربوم آن ولایت‌همه ریگ است.آب به‌دشواری اززمین آن‌برمی آید ومدار کشت وکار این‌صوبه‌برزمین باهر فروریختن باران است.زمستانش اعتدال تمام‌دارد وتابستانش ازآگره ملایم‌تراست ازاین صوبه هشتادو شش هزاروپانصد سوار وسه‌لك وچهل‌و هفت‌هزار پیاده راجپوت هنگام کارزار برمـی‌آیند. درین‌معموره دوتال کلان واقع‌است. یکی‌ازنیل‌تال ودیگر را نـاساگر مـی‌گویند. نیل‌تال خراب است وبندآن شکسته درینولا حکم فرمودم که آنرا ببندند واناساگر درین مدت مدید که رایات جلال درین‌مقام نزول‌اجلال داشت همیشه پرآب ومواج بود وتال مذکـور بکنیم کروه‌وپنج‌طناب‌است. در هنگام توقف نەمرتبه به‌زیارت روضه‌منوره خواجه‌بزرگوارم‌شرف استسعاد یافتم ویازده‌مرتبه به‌تماشای تال [۱۳۴الف] بهکر متوجه گشتم وسی‌وهشت‌مرتبه‌به چشمه‌نورحرکت واقع‌شد وپنجاه‌مرتبه به‌قصدشکار شیروغیره‌سواری نمودم پانزده قلاده‌شیرو یك‌قلاده‌چیته‌و یك‌قلاده سیه گوش‌وپنجاه‌وسه‌رأس نیله گاو وسی‌وسه رأس گوزن ونودرأس آهو وهشتادرأس خوك وسیصدوچهل‌قطعه مرغابی شکار کردم. درمنزل دیوانـی هفت‌روز مقام شد درین‌ایام پنج‌نیله گاو ودوازده‌قطعه مرغابی شکارگشت در بیست‌ونهم از دیورانی کوچ نموده به‌موضوع داسه والی که ازدیورانی تاآنجا دوکروه ویك‌نیم پاو بود نزول‌اجلال واقـع‌شد.

فیلی درین‌روز به‌معتمدخان مرحمت کردم. سه‌روزدیگر درین‌موضع مقام افتاد. درین‌روزها یك تیله‌گاو شکارشد ودودست باز خاصه به‌جهت فرزند باباخرم فرستادم.

درسیوم‌آذر از مواضع مذکور کوچ واقع‌شد وبه‌موضع مادهل که دوکروه و یك‌پاو بود نزول‌اجلال روی‌داد. دراثنای راه شش‌قطعه مرغابی وغیره شکار کرده شد. در چهارم یکنیم‌کروه راه‌رفته درحوالی رامسر که تعلق به‌نورجهان‌بیگم دارد محل‌نزول‌جاه وجلال‌شد و هشت‌روز درین‌منزل مقام واقع‌شد. میرترکی ازتغییر خدمتکارخان به‌هدایت‌الله فرمودم. روز پنجم ازروزهای‌مذکور هفت‌آهو ویك‌قطعه کلنگ وپانزده‌ماهی شکارشد. روز دیگر جگت سنگه ولد کنورکرن اسپ وخلعت یافته به‌وطن خود مرخص‌گشت. به‌کیشوداس ماروهم اسپ شفقت شد. در همین‌روز یك‌گوزن وسه‌آهو وبیست‌وهفت ماهی ودومرغابی شکار کردم خبر فوت راجه‌سیام‌سنگه که از تعینات لشکری بنگش بود هم‌دراین روزها شنیده شد. روز هفتم شی‌آهو وپنج‌مرغابی ویك‌قشقلداغ شکارگردید. روز پنجشنبه وشب‌جمعه چون رامسر جاگیر نورجهان‌بیگم بود مجلس جشن‌ومهمانی ترتیب یافت واز جواهر ومرصع‌آلات واقمشه نفیسه زرچوب دوخته وهرجنس و هرقسم پیشکشها ازنظر گذشت وشب [۱۳۴ب] اطراف و میان تالاب را کـه بغایت وسیع افتاده چراغان‌نموده بودند بسیار مجلسی خوب ترتیب یافته بود آخر روزپنجشنبه مذکور امرا را نیز طلبداشته حکم پیاله به‌اکثر بنده‌ها نمودم. درسفرهای خشکی همیشه چندمنزلی کشتی همراه اردوی ظفرقرین می‌باشد که ملاحان آنهارا به ارابها همراه‌می‌گردانند روز دیگر این مجلس به‌کشتیها نشسته متوجه شکار ماهی‌شدم. دراندك‌مدتی دویست وهشت‌ماهی کلان بیکدام درآمد که نصف‌آن ازقسم همین رهوی تنها بود. شب در حضور خود به‌بنده‌ها قسمت نمودم.درسیزدهم آذر از رامسر کوچ واقع‌شد وچهارکروه راه شکارکنان به‌موضع بلوده چاومقام منزل اردوی کیهان پوی‌گشت و روزدیگر دریـن‌منزل مقام فرمودم.شانزدهم سه‌کروه ویك‌پاو راه رفته به‌موضع نهان محل نزول‌اجلال گـردید. هژدهم کوچ‌شد. دوکروه ویك‌پاوقطع نموده‌شد. درین‌روز فیلی به‌محمدرضا بیگ‌ایلچی دارای ایران عنایت‌شد. موضع چونسه محل سرادقات عظمت واقبال گشت.روزبیستم کـوچ نموده منزل به‌موضع‌دیوگام‌شد. مسافت سه‌کروه‌راه شکارکنان قطع شد. دوروز دریـن‌منزل مقام افتاد و آخرهای هرروز به‌قصد شکار سوادی دست می‌داد.

درین منزل امری عجیب مشاهده‌گشت پیش ازآنکه رایات عالیات بدین منزل و مقام رسد خواجه‌سرای به‌کنار تال عظیمی که درین موضع واقع است می‌رسدبدوبچـه سارس را که ازعالم کلنگ جانوریست‌می‌گیرد. شب که به‌منزل مذکـور نزول افتـاد دوسارس کـلان

فریادکنان درحوالی غسلخانه که برلب همین تال‌زده بودند ظاهرشدند و چنانچه کسی تظلمی داشته باشد به‌دهشت ووحشت‌آغاز فریادکرده پیش[۱۳۵الف] آمدند، بخاطررسید که البته به‌اینها ستم رسیده‌است و بیشترآن است‌که بچه اینها راگرفته باشند بعد از تفحص خواجه سرای که‌سارس بچه‌هار راگرفته بودآورده بنظر گذرانید. چون سارسها فریادآواز این بچها را شنیدند بی‌تابانه خودرا برسرآنها انداختندو به‌گمان‌آنکه شاید طعمه به‌اینها نرسیده‌باشد هریك ازاین دوسارس طعمه در دهن آن بچه‌ها می‌سپارند و انواع غمخواری می کردند وآن دوبچه را درمیان‌گرفته بال افشانان و شوق‌کنان به‌آشیانه خود متوجه گشتند.

بیست‌وسیوم کوچ نموده سه‌کروه و سه‌پا و قطع‌کرده موضع بهاسو حمل نزول‌اجلال گردید. دوروز درین منزل مقام‌شد هرروز بشکار سواری دست‌داد. دربیست وششم رایات اجلال درحرکت‌آمد و ظاهرموضع‌کاکل محل بعد ازقطع دوکروه منزل ومقام شد. بیست‌و هفتم منصب بدیع‌الزمان ولد میرزاشاهرخ ازاصل واضافه هزاروپانصدی ذات و هفتصدوپنجاه سوار مقررشد. دربیست ونهم کوچ شد دوکروه وسه‌پا وقطع نموده موضع‌لاسه‌که درنزدیکی پرگنه توده است محل اقامت گشت. این‌روز مطابق عیدقربان بود فرمودم‌که لوازم‌آن بجای آورند. ازتاریخ برآمدن اجمیر تاآخرماه مذکور که سی‌ام‌آذر باشد شصت راس نیله‌گاو و آهو وغیره و سی‌وهفت قطعه از مرغابی و غیره شکار خاصه شده‌بود.

دویم دیماه از لاسه‌کوچ واقع‌شد و سه‌کروه و ده‌جریب شکارکنان قطع نموده حوالی موضع‌کانره منزل‌ومقام گردید. درچهارم کوچ شد و سه‌کروه و یك پاورفته موضع سودتهه منزل‌گردید. درششم چهارونیم کروه قطع نموده درظاهرموضع برد را نزول واقع‌شد. درهفتم که مقام شد پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قطعه قشقلداغ شکارگشت. روزدیگر هم مقام‌دست داد. درین روزبیست وهفت قطعه مرغابی صید گردید. روزنهم کوچ واقع‌شد و چهارونیم کروه شکارکنان وصید افکنان به‌منزل‌خوش تال فرود[۱۳۵ب]آمدم. درین منزل عرضداشت معتمدخان رسید که چون حالی ولایت رانامحل نزول شاهزاده خرم‌گردید باآنکه قرار داد نه‌این بود صیت صلابت افواج قاهره تزلزل در ارکان صبروثبات او انداخته درمنزل‌اودیپور که سرحد جاگیر اوست‌آمده ملازمت نمود وجمیع شرایط وآداب بندگی را بجاآورده‌دقیقه فروگذاشت نکرد. سلطان خرم مراعات خاطراو نموده به‌خلعت چارقب و شمشیروکپوه مرصع واسپ عراقی وترکی وفیل اورا خوشدل ساخته به‌عزت تمام مرخص ساخت،و فرزندان و نزدیکان او را نیز به‌خلعت نواخت و از پیشکش ازوکه پنج زنجیرفیل و بیست وهفت‌رأس اسپ و خوانچه پر از جواهرومرصع‌آلات بود سه رأس اسپ‌گرفته همه را به‌او بازدادند و

قرار یافت که پسرش کرن درین یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب با باخرم بوده باشد. در دهم پسران راجه شیام سنگه ازجاگیر و وطن خود آمده درحوالی رنتبهور ملازمت نمودند. سه زنجیرفیل و نه راس اسپ پیشکش گذرانیدند و هریك فراخور حالت خود بـه منصب سرفرازی یافتند، چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال گشت بندیانی را که درآن قلعه مقید بودند چندی را آزاد ساختم. درین منزل دو روز مقام افتاد و هرروز بهشکار سواری روی داد سی و هفت قطعه مرغابی و قشقلداغ شکار شد. در دوازدهم کـوچ نموده بعد ازقطـع چهار کروه موضع کویله محل نزول گردید. دراثنای راه چهار قطع مرغابی و یك آهو شکـار نمودم. چهاردهم سه کروه و سه پاو راه درنوشته حوالی موضع آبکنوره منزل گشت و یك راس نیله گاو و دوازده قطعه کاروانك و غیره دراثنای راه شکار شد. درهمین تاریخ آقـا افضل کـه بهنیابت اعتمادالدوله بهحکومت لاهور معین است بهخطاب فاضلخانی سربلند گردید. دریـن منزل دولتخانه همایون را برکنار تالا بی ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت. بنابر خوبی منزل دو روز مقام [۱۳۶ الف] افتاد و آخرهای روز بهشکار مرغابی تـوجـه نمودم.

پسرخرد مهابتخان بهروز نام درین منزل ازقلعه رنتهبور که جـاگیرپدر اوست آمـده ملازمت نمود. دو زنجیرفیل آورده بود. هردو فیل داخل فیلان خاصه شد. صفی پسر امانتخان را بهخطاب خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبـه گجرات ساختم. هفدهم چهار و نیم کروه در نوردیده موضع سایه محل اقامت گشت. در روز مقام یك قطعه مرغابی و بیست و سه قطعه دراج شکار شد. چون لشکرخان را بجهت ناسازی که میان او وخان دوران روداده بهدرگاه طلب نموده بودم درین منزل عابدخان را بجای او بهخدمت بخشیگری و واقعه نویسی تعیین نموده شد.

نوزدهم کوچ روی داد. دو کروه یك پا و ویك جریب قطع نموده گورانه که برکنار آب چنبل واقع است محل نزول گردید. بنا برخوبی جا ولطافت آب و هـوا سه روز (دریـن منزل توقف دست داد. هرروز در کشتی) بکشتی سوار شده بهشکار مرغابی و سیروگشت دریـای مذکور توجه واقع شد. دربیست و سوم کوچ اتفاق افتاد. چهار و نیم کروه شکار کنان قطع نموده موضع سلطانپور و چیله پله محل نزول اردوی ظفرقرین گشت. روزمقام بـه پسران صـدر جهان پنجهزار روپیه داده اورا بجا و مقام او که بهجاگیرش مقرر بود رخصت نمودم، و هزار روپیه دیگر بهشیخ پیرمرحمت شد. دربیست و پنجم کوچ دست داد و سه و نیم کروه شکار کنان قطع کرده موضع ما نپورمحل نزول گردید. بنا برضا بطه مقرر یك مقام یك کـوچ روز بیست و هفتم فرموده

چهار کروه یك‌نیم‌پاو شکارکنان درنوردیده موضع حاردوها منزل ومقام‌گردید. دو روز درین منزل توقف افتاد. درین‌ماه دی‌چهارصد وشانزده‌قطعه جانورشکارشد نودوهفت‌دراج، یکصدو نود قشقلداغ ویك‌قطعه سارس وهفت‌قطعه کاروانك ویکصدوهژده‌مرغابی ویك‌خرگوش.

غره [۱۳۶ب] بهمن مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶ بامحل در کشتیها نشسته متوجه منزل‌پیش‌شدم. یك‌گهری از روزمانده درحوالی موضع روپاهیره که محل اقامت بود رسیده شد. چهار کروه وپانزده‌جریب راه قطع کرده شد وپنج‌قطعه دراج شکار کردم. درهمین ایام به‌بیست‌ویك‌کس از امرای تعینات دکن خلعت زمستانی به‌دست کنجکنه فرستاده شد. دوازده هزار روپیه مقرر گشت که ازامرای مذکور بهشکرانه خلعت بگیرد. این‌منزل طراوت ولطافت تمام‌داشت. روزسیوم کوچ‌شد وباز به‌دستور روز پیش برکشتی سوارشده بعداز دو کروه و یك‌ونیم‌پاو موضع کاوالهاس محل نزول اردوی ظفرقرین‌گشت. در اثناء راه‌که‌شکارکنان‌می‌آمدم دراجی پریده‌دربوته افتاد وپس‌ازآنکه تفحص بسیارنموده شد یکی از قراولان را امر کردم‌که اطراف این‌بوته را قبل نموده دراج رابه‌دست آورد وخود گذارده شدم. دریناثناء دراجی دیگر برخاست آن را به‌باز گیرانیدم مقارن‌آن قراول‌آمد وآن دراج را آورده به‌نظر گذرانید. فرمودم‌که باز را بداین‌دراج سیرگردانیده آن‌دراج‌را که ماگیرانده‌ایم چون جوانه است نگاهدارند تارسیدن این‌حکم میرشکاران باز رابهمان دراج سیر کرده‌بودند. بعداز ساعتی قراول معروضداشت که اگر دراج‌را نمی کشیم می‌میرد. فرمودم‌که چنین باشد بکشند. چون تیغ برحلق اونهادند به‌اندك حرکتی از زیر تیغ خودرا خلاص نموده به‌پرواز درآمد بعدازآنکه ازکشتی براسب سوارشدم ناگاه گنجشکی از آسیب باد بـرپیکان تیریکـی از قراولان که دردست داشت ودرجلومن می‌رفت خودرا زد ودرساعت افتاد جان‌داد. ازنیرنگهای زمانه‌حیرت وتعجب نمودم. آنجا دراج‌وقت نارسیده راحفظ دارد درانداك زمانی ازسرمخاطره جانش را خلاصی داد واینجا گنجشك اجل‌رسیده را اینچنین به‌پیکان تقدیر درپنجه هلاك‌اسیر گردانید.

اگر تیغ عالـم بجنبد زجای ‌‌‌ نبرد[۱۳۸الف] رگی تانخواهد خدای

به‌امرای کابل نیز خلعت زمستانی بدست قرایساول فرستاده شد. به واسطه لطافت جا وخوبی آب وهوا دوروز درین‌منزل مقام افتاد. درین‌روزها خبرفوت نادعلی میدانی‌ازکابل رسید. پسران اورا به‌مناصب سرفراز ساختم. بر منصب راوت‌شنگر حسب‌الالتماس ابراهیم‌خان فتح‌جنگ پانصدی ذات و هزارسوار افزوده شد.ششم کوچ وقوع یافت و چهـار کروه ویك‌نیم پاو ازدره که به‌گهاتی چاندا مشهور است گذشته موضع امحار محل نـزول اردوی

معلی گردید این دره بغایت سبز و خرم وخوش درخت به‌نظر درآمد. تا این منزل که انتهای ولایت صوبه اجمیر است هشتادوچهار کروه راه قطع شد. این منزل هم ازمنازل خوب بود. نورجهان بیگم قریشه اینجا به‌بندوق زد که تاحال به‌آن کلانی و خوشرنگی دیده نشده بود. فرمودم وزن نمودند نوزده توله وپنج ماشه به‌وزن درآمد. موضع مذکور ابتدای مالوه است. مالوه ازاقلیم دوم است. درازی این صوبه ازپایان ولایت کرهه تاولایت بانسواله دویست وچهل وپنج کروه می‌شود پهنایش ازپرگنه چندیری تاپرگنه ندربار دویست وسی کروه وشرقی آن ولایت ماندو وشمال نرورجنوبی ولایت بکلانه غربی صوبه گجرات واجمیر بسیار ولایت پرآب وخوش هوائیست. پنج دریا بغیراز نهرها وجویها وچشمه‌ها دروجاریست. گودی وبهیمه وکالی سند و نیرادان ونربدا وهوایش به‌اعتدال نزدیك است. زمین آن ولایت نسبت بـه‌اطراف پاره بلند است. درقصبه دهار که از جاهای مقرر مالوه است تاك درسالی دومرتبه انگور می‌دهد. دراول حوت ودر ابتدای اسد. اما درحوت انگورش شیرین‌تراست. کشاورز ومحرفـه‌اش بی‌سلاح نمی‌باشند. بیست وچهار کروه وهفت‌لك دام جمیع این ولایت است ودروقت کـار نه‌هزار و سی‌صد وچندنفر سوار وچهارلك وهفتادهزار وسیصد پیاده بایك‌صد زنجیر فیل از این‌ولایت برمی‌آیند. هشتم سه کروه ودونیم پاو قطع نموده حوالی خیرآباد منزل ومقام گردید. دراثناء راه چهارده‌قطعه دراج [۱۳۷ب]وسه‌قطعه کاروانك شکارشد وسه‌کروه شکارکنان درنوردیده حوالی موضع‌سند اره محل‌نزول گردید. دریازدهم که مقام بود آخرهای روز به شکار سوار شده نیله‌گاو را به‌بندوق‌زدم. دوازدهم بعداز قطع چهارکروه و یك‌پاو ظاهرموضع به‌چهپاری منزل‌گشت. درهمین‌روزها رانا امرسنگه چندسبد انجیر فرستاده بـود الحق که میوه خـوشی است وتاغایت من‌انجیر هند به‌این لطافت ندیده‌بودم اما کمتر می‌توان خـورد. درپیش من چهاردهم کوچ دست داد چهارکروه ویکنیم پاو قطع نموده بیل محل اقامت گردید. راجه جانبا که از زمینداران معتبر این‌حدود است دوزنجیر فیل پیشکش‌فرستاده بود. ازنظر گذشت. درهمین‌منزل خربزه بسیاری ازکاریز که درنواحی هرات واقع است آوردنـد. خانعالـم‌هم پنجاه‌شتر فرستاده‌بود. مجملاً به‌این‌فراوانی درسالهای پیش نیاورده بودند. دریك‌خوان‌چندین قسم میوه حاضر آوردند. خربوزه کاریز وخربزه بدخشان وکابل وانگور سمرقند وکابل و انار شیرین یزد ومیخوش فراه وناشپاتی بدخشان وسیب سمرقند وکشمیر وکابل و جلال‌آباد که از توابع کابل است وانناس که ازمیوه‌های بنادر فرنگ است درآگره بوته‌آن‌را نشانیده بودند هرسال چندین‌هزار درباغات آگره که متعلق به‌خاصه شریفه است برمی‌دهد، وکوله که درشکل واندام خردتر ازنارنج است و چاشنی آن به‌شیرینی مـایلتر است درصوبه بنگـاله

خوب می‌شود.شکر این نعمت به کدام‌زبان ادا توان کرد پدربزرگوارم را بمیوه میل تمام بود. به‌تخصیص به‌خربزه وانار وانگور وانبه.چون درعهد دولت‌ایشان خربزه‌کاریز که فرد اعلی‌خربزه‌است واناریزد که مشهور ومعروف است وانگور سمرقند بهندوستان آورده بودند هرگاه که این‌میوه‌ها به‌نظر درمی‌آید تاسف تمام روی می‌دهد که کاش این‌میوه‌ها درآن عهد وایام می‌آمد تاادراك لذات آن مـی‌فرمودند. در پانزدهم که روز مقام بـود خبرفوت مهرعلی ولد فریدون‌خان برلاس [۱۳۸الف] که ازامرازاده‌های این‌الوس بوده شنیده‌شد.

روزشانزدهم کوچ دست‌داد. چهارکروه‌ونیم‌پاو قطع نموده حوالی موضع گهری‌محل نزول اردوی فلك شکوه گردید. دراثنای راه قراولان خبر آوردند که شیری درین نواحـی هست. به‌قصد شکـار او متوجه گشتم وبـه‌یك بندوق کار او تمـام ساختم. چون دلاوری و مردانگی شیر وببر امر قرارداده ایست خواستم که افشای درون اورا ملاحظه نمایـم بعداز برآوردن ظاهر شد که به‌خلاف حیوانات دیگر که زهره آنها درخارج جگر واقع است‌زهره شیر وببر در درون جگر جادارد. به‌خاطر می‌رسد که دلاوری شیر وببر ازین ممرخواهد بـود. هژدهم بعد ازقطع دوکروه وسه‌ونیم‌پاو موضع امربامنزل گشت درنوزدهم که مقام بـود به قصد شکار سوار شدم. بعدازقطع دوکروه موضعی به‌نظر درآمد درغایت لطافت ونزاهت و قریب به‌صددرخت انبه دریك‌باغ مشاهده گشت که به‌آن کلانی وسبزی وخرمی درخت‌انبه کم دیده‌شده‌بود. درهمین‌باغ درخت بری به‌نظر درآمد درغایت‌عظمت وکلانی فرمودم کـه طول وعرض‌وبلندی آنرا به‌گزدرآوردند بلندی آن از روی زمین تاسرشاخ هفتادوچهارذرع ودورتنه آن چهل‌وچهارذرع ونیم‌وپهنای آن‌یکصدوهفتادوپنج‌گزونیم به‌گزدرآمد. چون‌غرایب تمام داشت نوشته‌شد. روز بیست‌ویکم که مقام بود آخرهای روز به‌قصد شکارسوارشده‌بودم بعداز معاودت به‌خانه اعتمادالدوله که به‌جهت جشن خواجه‌خضر که آنرا خضری می‌گویند آمدم وتایك‌پهر شب‌آنجا بسربرده طعام میل‌نموده به‌دولتسرای همایون مراجعت اتفاق‌افتاد. درین روز اعتمادالدوله را به‌نسبت محرمیت نواخته به‌مقیمان حرم سرای عزت فرمودم کـه ازو رونپوشند وبدین‌عنایت والاسربلند ساختم.بیست‌ودویم‌حکم کوچ شد وسه‌کـروه ونیم‌پاو قطع‌نموده موضع‌بول گهری محل اقامت‌گردید. دراثنای‌راه [۱۳۸ب] دونیله‌گاو شکار شد. روز بیست‌وسیوم نیزکه مقام بود یك‌نیله گاو به‌بندوق زدم. بیست‌وچهارم بعد ازقطع پنج‌کروه ظاهر موضع قاسم گره منزل گشت. دراثنای راه جانوری سفید شکارشد که از عالم کوتاه پاچه بود غایتاً چهارشاخ داشت دوشاخ که به‌محاذی دنبالـه چشم اوواقع بـود دوانگشت بلندی داشت ودوشاخ‌دیگر به‌فاصله چهارانگشت به‌جانب قفابود چهـارانگشت بلندی‌داشت.

اهل هند این جانور را دودهارا می‌گویند ومقرر است که نرآن شاخدار است وماده آنشاخ ندارد وچنین مذکور می‌شد که نوع آهو زهره‌ندارد. چون احشای درون اوملاحظه‌شدزهره ظاهر گشت ومعلوم‌شد که این‌سخن اصلی نداشته است.

روز بیست‌وپنجم که مقام بود آخرهای روز به‌شکار سواری دست‌داد. یك‌نیله گاوماده به‌بندوق زدم. بالجوی برادرزاده قلیچ‌خان را که به‌منصب هزاری ذات و هفتصدوپنجاه‌سوار سرفراز بود ودرصوبه‌لودهجاگیر داشت دوهزاری‌ذات ودویست‌سوار سرافراز ساخته به‌خطاب قلیچ‌خانی‌سر بلند گردانیده به‌صوبه بنگاله تعیین‌نمودم. بیست‌وششم کوچ واقع‌شده وچهار کروه وسه‌پاو قطع مسافت نموده دهقاضیان که در نواحی اوجین واقع‌است منزل‌شد. درخت‌انبه بسیاری درین‌منزل گلی‌کرده بود، دایره‌را برکنار آبی ایستاده نموده جای دلنشین ترتیب داده بودند. پهار ولدغزنی‌خان درین‌منزل به‌سیاست رسید. آن بی‌سعادت را بعدازفوت پدرتواخته قلعه و ولایت جالور را که جاومقام پدران اوبود به‌او مرحمت نمودم. چون خردسال بود مادرش اورا ازبعضی قبایح منع می‌کرد آن‌روسیاه ازل وابد باچندی از ملازمان خود شبی به‌درون خانه درآید وآن بدبخت مادر حقیقی خودرا به‌دست‌خود می‌کشد. این‌خبر به‌من‌رسید حکم نمودم که اورا حاضر ساختند وبعد ازآنکه گناه او به‌ثبوت [۱۳۹الف] رسید فرمودم که به‌یاسا رسانیدند.

درین‌منزل درخت خرمائی به‌نظر درآمد که اندام او و وضعش خیلی غرایب داشت اصل این درخت یك‌تنه دارد که چون شش‌گز بالا رفته دوشاخ‌شده یك‌شاخ‌آن ده گزوشاخ دیگر نه‌گزونیم فاصله میان هردوشاخ چهارونیم‌گز از زمین تاجای که شاخ و برگ برآمده از طرف شاخ کلان شانزده‌گز وازطرف شاخ دیگر پانزده‌ونیم‌گز بود واز جای که شاخ و برگ سبزشده تاسر درخت دونیم‌گز ودورآن دوگز ویك‌پا وفرمودم که چبوتره به‌بلندی‌سه‌گز به‌دورآن ببندند،چون درنهایت‌راستی وموزونی بود مصوران را گفتم که درمجلس جهانگیر-نامه شبیه آنرا بکشند.

بیست‌وهفتم کوچ‌شد دوکروه ونیم‌پاو درنوردیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید دراثنای راه یك‌نیله شکارشد. بیست‌وهشتم دوکروه راه قطع‌نموده منزل کالیاده محل نزول گشت کالیا دهعمارتی است از بناهای ناصرالدین ولدسلطان غیاث‌الدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم مالوه بود ودرایام حکومت خود درنواحی اوجین که از شهرهای معروف ومشهور صوبه مالوه است ساخته می‌گویند که حرارت برطبیعت اوغالب بودچنانچه در آب‌بسرمی‌برده واین عمارت‌را در میان رودخانه برآورده وآب این رود را تقسیم نموده

جویها ترتیب‌داده است ودراطراف وجوانب وبیرون واندرون این‌عمارت آب‌مذکوردرآورده و حوضهای خردوکلان مناسب جاومقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح‌انگیز جای است و از عمارات و منازل مقرر هندوستان است. پیش ازآنکه این منزل محل نزول‌گرددمعماران را فرستاده‌بودم که‌آنجا را ازسرنو صفادهند. سه‌روز بجهت خوبی و لطافت دربن منزل مقام شد. شجاعتخان ازجا گیرخوددرهمین جاآمده ملازمت کرد.

اوجین از شهرهای قدیم است و ازهفت معبد مقرر هنود یکی این شهراست و راجه بکرماجیت که رصدافلاك‌و ستارگان درهندوستان[۱۳۹ب] او نموده درین‌شهروولایت‌می‌بوده ازرصد او تاحال‌که هزارو بیست‌وشش هجری‌و یازده‌سال ازجلوس من است یك‌هزاروششصد وهفتادوپنج سال‌گذشته بود و مداراستخراج هند بدین رصداست. این شهربر کنارآب سپرا واقع‌است. اعتقاد هندوان این‌است‌که درسالی یك‌بار بی‌تعیین‌وقت‌آب درپاشیرمی گرددودر زمان والد بزرگوارم بدروقتی که شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم شاه مراد فرستاده‌بودنداو ازبلده مذکورعرضداشت نموده‌بودکه جمعی کثیر ازهندو و مسلمان‌گواهی داده‌اندکه چندروزقبل ازاین، این آب شیرشده‌بود. چنانچه مردمی‌که درآن‌شب‌آب را از آن دریا برداشته بودند صباح ظروف‌آنها پرشیرشده‌بود. چون این سخن شهرت تمام داشته‌نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمی‌کند تحقیق این سخن را العلم عندالله.

تاریخ دویم اسفند ارمذاز منزل‌کالیاده بر کشتی سوارشده متوجه منزل پیش شدم. مکرر شنیده بودکه سیاسی مرتاضی جدروپ‌آشرم نام چندسال است‌که نزدیك معموره اوجین در گوشه صحرائی ازآباداني دورمشغول پرستیدن معبود حقیقت است خواهش صحبت او بسیار داشتم‌که وقتی دردارالخلافه‌آگره‌بودم می‌خواستم‌که او را طلبیده ببینم غایتا ملاحظه تصدیع اوکرده نطلبیدم. چون به‌حوالی بلده مذکور رسیده‌شد. ازکشتی برآمده نیم‌پاوکروه پیاده بدیدن او متوجه‌گشتم. جائی‌که بودن خود اختیارنموده سوراخی است‌که درمیان پشته‌کنده دروازه درآمد. اول‌آن‌محرابی‌شکل‌افتاده به‌طول‌یك گزو به‌عرض ده‌گره و فاصله ازین‌دروازه تا سوراخی‌که اصل نشیمنگاه اوست دوگزو پنج‌گره طول و یازده‌گره و یك‌پاو عرض‌دارد. ارتفاع اززمین تا سقف یك‌گزو سه‌گره و سوراخی‌که به‌درون‌آن نشیمن جای درمی‌آیند طولش پنج‌ونیم‌گره وعرضش سه‌ونیم‌گره است. شخص ضعیف جثه به‌صد تشویش به‌درون‌آن تواند درآمد.طول‌وعرض‌آن سوراخ همین مقدار بوده باشد. نه‌بوریائی [۱۴۰الف] دارد و نه‌کاهی‌به‌طریق درویشان دیگر که درته می‌اندازندو تنها درآن سوراخ تیره و تنگ‌می‌گذراند. درزمستان و هوای سرد باآنکه برهنه محض است و جزپارچه لهته‌که پیش و پس خودرا

پوشیده لباس‌ندارد و هرگز آتش هم نمی‌افروزد و چنانچه ملای روم از زبان درویشی به‌نظم درآورده: بیت

پوشش ما روز تاب آفتاب شب نهالی ولحیف از ماهتاب

درآبی که نزدیك بمحل بودن اوست هرروز دوبار رفته غسل می‌کنلو هرروز یك‌بار بهدرون معموره اجین درمی‌آید و به‌جز به خانه سه نفر برهمن ازجمله هفت‌نفر که اختیار کرده اوست وصاحب زن‌وفرزندند واعتقاد درویشی وقناعت به‌آنها دارد. درآمده پنج‌لقمه از خوردنی که‌آنها بجهت خوردن خود ترتیب‌داده‌اند به‌طریق گدائی برکف دست‌گرفته بخائیدن فرومی‌برد تا ذائقه ادراك لذت‌آن نکند. به‌شرطی که درین سه‌خانه مصیبتی رونداده باشد و ولادتی واقع‌نگشته وزن حایض درآن خانه نباشد. طریق زیست وزندگانی برین نهج‌است که نوشته‌شد. خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته، مردم بهدیدن او می‌روند.خالی‌ازدانش نیست علم بیدانت راکه علم تصوف باشد خوب ورزیده.تاشش گهری با اوصحبت داشتم سخنان خوب مذکورساخت چنانچه خیلی درمن اثرکرد و اورا هم صحبت من درافتاد. درحالتی که والد بزرگوارم قلعه اسیر و ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دارالخلافه‌آگره بودند درهمن‌جا ومقام اورا دیده‌بودند وهمیشه خوب یادمی‌کردند.

روش زندگی‌کردن برهمنان‌هند: دانایان هندبرای زیست وزندگانی طایفه‌برهمن که اشرف طوایف هندوانند چهارروش قرارداده‌اند ومدت عمرچهارقسم ساخته‌اند و این‌چهار طور راچهارآشرم‌می‌گویند. درخانه برهمن‌که پسری تولدمی‌گردد تا مدت هفت‌سال‌کەمدت طفولیت است اورا برهمن نمی‌گویند و تکلیف بر‌ونیست بعد ازآنکه به‌سن هشت سالگی رسید مجلسی ترتیب‌داده برهمنان راجمع می‌سازند ورسنی ازکاه مونج که‌آن را مونجی [۱۲۰ب]گویند، بەدرازی دوگز و یك‌پاو می‌باشد و دعاها و افسونها برآن خوانده وسه‌گره به‌نام سه‌تن ازپاکنهادان که به‌آنها اعتقاد دارند برآن زده درمیان او می‌بندند و زناری از ریسمان خام بافته حمایل بردوش راست او می‌اندازند و چوبی بەدرازی یك‌گزوکسری بجهت محفوظ داشتن خود ازآسیب موذیات و ظرفی ازمس بجهت‌آب خوردن بدست‌او داده اورا به‌برهمن دانایی سپارندکه دوازده سال به‌خانه او بسر برده بخواندن بیدکه‌آن را کتاب الهی اعتقاددارند مشغولی نماید و ازین روز اورا برهمن می‌خوانند و دراین‌مدت می‌باید کەمطلق‌گردلذات جسمانی نگردد.چون نیمه روز بگذرد به‌طریق‌گدائی به‌خانه برهمن دیگررفته‌آنچه باو دهند نزد استادآورده به‌رخصت او تناول نماید و ازپوشش بغیرلنگی کرباسی که سترعورت‌کندو دوسه‌گز کرباس‌دیگر که بردوش اندازد چیزی دیگراختیارننماید.

این حالت را برهمن چرج(چارج) گویند یعنی مشغولی به‌کتاب الهی. بعد از گذشتن مدت مذکور به‌رخصت استاد و پدر کتخدا شود. درین‌وقت اورا رخصت است که ازجمیع لذات حواس پنجگانه خودرا بهره‌مند گردانند تا وقتی که اورا فرزندی بهم‌رسد که سنش به‌شانزده سالگی رسیده باشد و اگر اورا فرزند نمی‌شود تا سن چهل وهشت‌سالگی در لباس تعلق‌بسر برد. این ایام را گرهست خوانند یعنی صاحب منزل. آنگاه ازخویشان و اقربا و بیگانه وآشنا جدایی گزیده و اسباب عیش‌وعشرت را فروهشته ازتعلق‌آبادکفرت به‌مقام تنهایی نقل‌نموده درجنگل بسر برد. واین‌حالت را بان‌پرست نامند یعنی سکونت درجنگل و چون مقرر هنود است که هیچ عمل خیر ازاهل تعلق بی‌شرکت و حضور زن که اورا نیمه مردگفته‌اند تمام‌شود و هنوز بعضی اعمال و عبادات اورا درپیش است زن را همراه جنگل ببرد، و اگر او حامله باشد رفتن او موقوف دارد تا وقتی که بزاید وسن بچه به‌پنج سالگی‌رسد. آنگاه فرزند را به‌پسر کلان ویا دیگرخویشان‌سپرده خود [۱۴۱الف] را به‌فعل‌آورد. وهمچنین اگرزن حایضه باشد توقف نماید تا وقتی که پاک‌گردد. بعد ازاین باو مباشرت ننماید و خودرا به‌ملاقات او آلوده نسازد و شبها آلت قطع به‌میان نهاده خواب کنند و تا دوازده سال درین مقام بسربرد و خورش‌ازنباتاتی باشدکه درصحراها و جنگلها خود رسته باشد وزنار با خود می‌دارد وعبادت آتش‌بجا می‌آورد و اوقات‌را بگرفتن ناخن وموی سر واصلاح ریش و بروت‌ضایع‌نمی‌سازد وچون این‌مدت بهروشی که مذکور گشت به‌انتها رسد دیگرباره به‌خانه خود بیاید وزن را به‌فرزندان یا برادران و خویشان او سفارش نموده خود به‌ملازمت مرشدکامل رفته هرچه باو باشد از زنار و موی‌سروغیره درحضور او درآتش انداخته بسوزد و بگوید که داشتم حتی ریاضت‌وعبادت به‌اختیار ازدل خود بیرون کردم و راه خواطررا بردل بندد و درمراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ‌چیزرا بغیراز موجود حقیقی‌صاحب وجود نداند و اگرسخن از علم کند بیدانت باشدکه حاصل‌آن را باباغفانی درین بیت به‌نظم درآورده: بیت

یك چراغ است درین‌خانه و ازپرتو آن   هرطرف مینگرم انجمنی‌ساخته‌اند

واین حالت را سرب‌بیاس گویند یعنی همه‌گذاشتن و صاحب‌این‌مقام را سرب‌بیاسی نامند. بعد ازملاقات جدروپ برفیل سوارشده‌ازمیان معموره اجین‌گذشتم وموازی سه‌هزارو پانصدروپیه ازریزگی درگذشتن بردست راست‌وچپ خود افشاندم و یك‌کروه وسه‌پاوقطع نموده بمظاهر موضع داودگهیرا که محل نزول اردوی ظفرقرین بود فرودآمدم.

درروزسیوم که روزمقام‌بود بنا براشتیاق صحبت جدروپ بعد ازنیمروز بدیدن اومتوجه گشتم و تا شش گهری به‌ملاقات او مسرورخاطر بودم درین روزهم سخنان خوب مذکور گشت

قریب به‌شام داخل دولت‌سرای خاص گشتم. روز چهاردهم سه کروه و یک‌پا و دونوده به حوالی موضع جراوپرانیه نزول اجلال گشت. این منزل هم به‌غایت خوش و خرم و پردرخت جای بود.

درششم کوچ واقع شد. بعد از قطع مسافت چهار کروه و سه‌پاو بر کنار تال دیپالپور بهریه نزول [۱۴۱ب] افتاد. بنا بر خوبی جا و مقام لطافت تال درین منزل چهار روز مقام نموده شد و آخرهای هر روز بر کشتی سوار شده به‌شکار مرغابی و دیگر جانوران آبی مشغولی می‌نمودم. در این منزل انگور فخری احمد نگر آورده بودند. اگرچه در بزرگی به انگور فخری کابل نمی‌رسد اما در لطافت از آن هیچ کمی نداشت. منصب بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ به‌التماس فرزند باخرم به‌هزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت.

یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یک‌پاو حوالی پرگنه دولت‌آباد محل اقامت گردید. در دوازدهم که مقام بود به‌قصد شکار سواری دست داد. در موضع شیخوپور از مضافات پرگنه مسطور درخت بهری به‌نظر درآمد در غایت بزرگی و تناوری. دور تنه آن هژده گز و نیم و بلندی از بیخ تا سر شاخ بیست و هشت ذرع و یک‌پاو و اطراف شاخه‌ها که از تنه جدا شده سایه گستر گردیده است دویست و سه ذرع و نیم. شاخی کمیأت دندان فیل بر آن ظاهر ساخته‌اند چهل گز درازی آن است. در وقتی که حضرت والد بزرگوارم از اینجا می‌گذشته‌اند سه گز و سه‌پاو بالا از تنه بر بیخی که سر بر زمین نهاده پنجه خود را به‌طریق نشانی بر آنجا نهاده‌اند. من بر شاخ بیخ دیگر هشت گز باز فرمودم که پنجه مرا نیز نقش کنند و بجهت آنکه به‌مرور زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تنه نصب سازند و فرمودم که بر اطراف آن درخت چبوتره به‌صفا ترتیب دهند.

چون در ایام شاهزادگی به‌میر ضیاءالدین قزوینی که از سادات سیفی است و در زمان دولت من به‌خطاب مصطفی‌خان سرافرازی یافته وعده نمودم که پرگنه مالده را که از پرگنات مشهور صوبه بنگاله است به‌طریق آلتمغا به‌او و فرزندان او مرحمت نمایم، درین منزل این عطیه عظمی در شان او و اولاد او بفعل آمد. در سیزدهم کوچ واقع شد. از منزل مذکور به‌قصد سیر و شکار با بعضی از محلهای و چندی از نزدیکان و خدمتگاران [۱۴۲الف] از اردو جدا شده به‌موضع حاصلپور متوجه گشتم و اردو در حوالی تعلچه فرود آمد و ما در موضع سارنکپور منزل زدیم. از خوبی و لطافت این موضع چه نویسد. از درخت انبه و بسیاری و زمینهای سبز و خرم. مجملاً در این منزل بنا بر سبزی و خرمی جا سه روز مقام شد و این موضع را از تغییر کبشومارو به‌کمال‌خان قراول مرحمت نمودم و حکم شد که بعد از این موضع مذکور را کمالپور می‌گفته

باشند. درهمن منزل شب سیورات واقع‌شد. جوگی بسیار جمع‌آمده بودند، لوازم این‌شب به‌فعل‌آمد و بادانایان این طایفه صحبتها داشته شد دربن روزها سه تیله‌گاو شکارنمودم.

خبرکشته شدن راجه‌مان دراینجا رسید. اورا به‌سرداری لشکری برسرقلعه کانگره‌تعیین ساخته بودم. چون به لاهور می‌رسد می‌شنود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان است برسرجاومقام اوآمده بعضی از ولایات اورا به‌تصرف درآورده‌است. دفع‌اورا اولـی دانسته برسراو متوجه‌می‌شود. سنگرام مذکور راقوت مقاومت با اونبود ولایات متـصـرف شده را می‌گرداندوبه‌کوههای‌صعب ومحکمهای مشکل پناه می‌برد. راجه‌مان سردرپی اونهاده به‌همان محکمها درمی‌آید و ازغایت غرور ملاحظه پیش‌وپس و درآمد و برآمد خود ناکرده به‌اندك جمعی خودراباو می‌رساند. سنگرام چون می‌بیند که جای گریزومحل بدررو ندارد به‌مقتضای این بیت که: بیت

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

درمقام مقابله ومدافعه درمی‌آید وبه‌حسب تقدیرسنگی به‌راجه‌مان می‌رسد و جابجاجان به‌جان‌آفرین سپرده شکست‌برمردم او می‌افتد وجمع کثیر کشته می‌شوند وبقیه مردم زخمی‌اسپ ویراق انداخته به‌صد تشویش نیم‌جانی برمی‌آورند.

هفدهم ازسارنکپورکوچ نموده بعدازقطع سه‌کروه به‌موضع حاصل‌پور رسیدم‌دراثنای راه یك تیله‌گاو شکارشد. موضع مذکور ازجاهـای مقررمتعین صوبه مالوه است. انـگـور [۱۴۲ب] فراوان و درخت انبه بیرون ازحساب و شماره وآبهای‌روان بـراطراف‌آن جاری. وقتی رسیدیم که انگورآن بخلاف انگور ولایت رسیده‌بود به‌ارزانی و فراوانی که ادنی‌باعی آنمقدارکه خواهد میسر باشدکه بخرد و خشخاش گل کرده بودو قطعه‌قطعه به‌رنگهای‌گوناگون بنظردرمی‌آمد.مجملا بااین‌لطافت دهی کم می‌باشد. سه‌روزدیگردراین موضع مقام‌افتاد. سه‌راس تیله‌گاو به‌بندوق انداخته‌شد. دربیست‌ویکم ازحاصل‌پور به‌دوکوچ به‌اردوی بـزرگ داخـل گشتم دراثنای راه یك تیله شکارشد. روزیکشنبه بیست‌ودوم ازحوالی تعلچه کوچ کرده تالی که درپایان قلعه ماندو واقع بودمحل نزول‌گشت، دربنولا قراولان خبرآوردندکه شیری را دربن سه‌کروهی درقبل داریم‌باآنکه روزیکشنبه بود دوروزکه روزمذکور و پنجشنبه باشد به‌شکـار بندوق‌متوجه نمی‌شوم‌به‌خاطررسیدکه چون ازجانوران موذی است دفع اورا بایدکرد متوجه شدم‌چون به‌جا ومقام اورسیدم درسایه درختی نشسته بود ازبالای فیل دهن اوراکه نیم‌باز بود درنظرداشته بندوق راگشاد دادم.به‌حسب اتفاق به‌درون دهن او درآمده درکله و مغزاوجاکرد و به‌همین یك بندوق‌کار اورا تمام ساختم. بعد ازآن جمعی که همراه بودند هرچند تفحص

کردند که محل زخم‌را بیابند نتوانستند یافت. چه‌به‌حسب‌ظاهر برهیچیک از اعضای‌او علامت زخم بندوق نبود. آخرالامر فرمودم که دهن‌اورا ملاحظه نمایند. بعداز آن ظاهر شد که گولی به‌درون دهن‌اورسیده‌بود وبدین‌زخم ازپادرآمده. گرگ نری میرزا رستم شکار کرده آورد. می‌خواستم که ملاحظه‌نمایم که آیا زهره اوبطریق زهره شیردردرون‌جگر واقع است یامانند جانوران دیگر در بیرون جگر جادارد. بعد از تفحص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر میباشد.

روزدوشنبه بیست‌وسیوم یك‌پهر گذشته به‌طالع سعد وساعت فرخ به‌مبارکی به‌فیل سوار [۱۴۳ الف]شده به‌قلعه مندو متوجه‌گشتم. یك‌پهر وسه‌گهری ازروزمذکور گذشته داخل منازی که جهت نزول‌اجلال ترتیب داده‌بودند شدم. یك‌هزاروپانصدروپیه درراه افشاندم از اجمیر تابه‌مندو که یکصدو پنجاه‌نه کروه بود. در عرض چهارماه وچهار روز بـه‌چهل وشش کوچ وهفتادوهشت‌مقام درنوردیده‌آمد. درین‌چهل‌وشش کوچ منازل به حسب اتفاق در جاهای دلکش برکنار تالابها یاجویهاونهرهای عظیم که برکنار درختها وسبزه‌ها وخشخاش زارهـا گل‌کرده داشت واقع‌می‌گشت وروزی نگذشت که درمقام وکوچ شکار نشده باشد. تمام راه براسب وفیل‌سوار سیرکنان‌وشکارافکنان می‌آمدیم ومشقت سفر اصلا ظاهر نگشت گویا که از باغی به‌باغی نقل می‌افتد. درین شکارها آصف خـان ومیرزارستم و میرمیران وانیرای و هدایت‌الله وراجه‌سارنگدیو وسید کاسو وخواصخان همیشه درجلومن‌حاضرمی بودند.

چون پیش‌ازآنکه رایات جلال متوجه این حدود گردد عبدالکریم معموری را بجهت تعمیر عمارت حکام سابق مندو فرستاده بودم مشارالیه درمدتی که رایات اقبال دراجمیر نزول اجلال داشت بعضی ازعمارات که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضی جاهارا مجـدد احداث نموده مجملا منزلی ترتیب داده که غایت در هیچ‌جا بدان نـزاهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که بااتمام رسیده باشد.قریب‌سه‌لك روپیه که ده‌هزارتومان ولایت بـوده باشد صرف آن‌شد. بایستی که این‌عمارت در شهرهائیکه قابلیت نزول‌اجلال می‌داشت واقع می‌بود واین قلعه دربالای کوه رفیع واقع‌است دور آن‌ده‌کروه بمسافت درآمده درایـام برسات جـائی بخوشی‌ولطافت این‌قلعه‌نمی‌باشد. شبهادرقلب‌الاسدبه‌مرتبه‌سرد می‌شود که بی‌لحاف‌نمی‌توان گذرانید وروزها احتیاج به‌بادزدن نمی‌شود. گویند که پیش از زمان راجه کرماجیت‌راجه‌بود جیسنگدیو نام. درزمان اوشخصی بجهت آوردن کاه به‌صحرا برآمده‌بود. دراثنای دویدن داسی که دردست داشت به‌رنگ طلا گشت واوداس خودرا چون متغیردید نزدماندن نام آهنگـری آورد که اصلاح آن نماید. آهنگر [۱۴۳ب] دانست که این داس طلاشده و قبل ازین شنیده

بود که درین دیار سنگ پارس که به ملاقات آن آهن و مس طلامی گردد، هست درساعت آن کاهی را همراه گرفته بدان جا ومقام آمد وسنگ را بدست آورد وبعدازآن این گوهر بی‌بها را به نظر راجه وقت گذرانید. راجه به وسیله این سنگ زر حاصل نموده پاره آنرا صرف عمارت این قلعه نمود ودرعرض دوازده سال به اتمام رسانید وبه خواهش آن آهنگر بیشتر سنگها که در دیوار این قلعه تعبیه نموده‌اند بهیأت سندان تراشیده فرمود که به کار برند. درآخرهای عمر که دل ازدنیا برگرفته بود برساحل دریای نربده که ازمعابد مقرر هنود است مجلسی ترتیب داده برهمنان را حاضرساخته به هریك لطفها وشفقتها ازنقد وجنس نموده. چون نوبت برهمن که نسبت قدیم باوداشت رسید این سنگ را بدست اوداده او ازناشناسایی خشمگین شده آن گوهر بی‌بها را درآب انداخت. بعدازآنکه برحقیقت او مطلع گشت به حسرت جاوید گرفتارآمده هرچند تفحص نمود اثری ازآن ظاهرنگشت. این مقدمات کتابی نیست از زبان و افواه شنیده شده. اما این حکایت را اصلاً عقل من قبول نمی‌کند ودرپیش من متالی می‌نماید.

بازدید ازعمارات ماندو: مندوسرکاری است ازسرکارهای مقرر صوبه مالوه یك کرور وسی و نه لکدام جمع اوست. مدتها تختگاه سلاطین این دیار بود عمارات واثرهای قدیم در اوبا برجاست وتاحال نقصانی بدانجاراه نیافته. دربیست وچهارم به قصد سیر عمارت سلاطین سابق سوارشدم اول مسجد جامع که ازبناهای سلطان هوشنگ غوری است درآمدم. بغایت عمارت عالی به نظر درآمد. تمام ازسنگ تراشیده ساخته‌اند وباآنکه یکصدوهشتاد سال از زمان ساختن آن گذشته چنان مشاهده می‌شود که گویا امروز بنادست از عمارت این کشیده است. بعدازآن به عمارت مقبره حکام طبقه خلجیه که قبر روسیاه ازل وابد نصیرالدین سلطان غیاث الدین نیز دراین‌جا واقع بود چون مشهوراست که این بی‌سعادت به قتل پدر خود سلطان غیاث الدین [۱۱۴ الف] که درسن هشتادسالگی بوده اقدام نموده دومرتبه زهرداد و او زهر مهره که در بازو داشت دفع آن نمود. درمرتبه سوم کاسه شربتی بهزهر آمیخته بدست خود به پدر داد که این را می‌باید نوشید. پدر چون اهتمام آن دراین کار فهمید اول زهر مهره را از بازوی خود بازکرده پیش او انداخت وروی عجزونیاز بدرگاه خالق بی‌نیاز آورده برزبان راند که خداوندا عمرمن به هشتادرسیده واین مدت را به دولت وعشرت وکامرانی گذرانیده‌ام چنانچه هیچ پادشاهی را میسر نگشته، اکنون که زمان بازپسین منست امیدوارم که نصیرا را به خون نگیری وموت مرا به اجل مقدر حساب کنی وازو بازخواست آن ننمائی. بعد از ادای این کلمات آن کاسه شربت زهرآمیخته را درکشید وجان را به جان‌آفرین سپرد.

مقصود او ازذکر این مقدمه که ایام دولت را به عیش و عشرت گذرانیدم که هیچیك

از سلاطین را میسر نگشته است آن است که چون درسن چهل وهشت سالگی به اورنگ حکومت نشسته، به محرمان ونزدیکان خود اظهار نموده که درخدمت پدر بزرگوار خود سی سال است که لشکر کشی نموده در لوازم تردد وسپاهگری تقصیر نکرده ام الحال که نوبت من رسیده اراده ملک گیری ندارم ومی خواهم که بقیه عمر رادرعیش وعشرت بگذرانم. می گویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود. شهری ازین طایفه ترتیب داده مشتمل برجمیع طوایف از اقسام اصناف پیشه کار وحاکم وقاضی وکوتوال وآنچه به جهت انتظام شهر درکار است از زنان تعیین نموده بود وهرجا کنیزی صاحب جمال شنیدی تا بدست نیاوردی ازپا ننشستی. اقسام صنایع وعلوم به کنیزان آموخت وبه شکار میل بسیار داشت. آهوخانه ها ساخته ودراینجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات بازنان درآن آهوخانه ها شکار می کرد. مجملاً [۱۲۴ب] درمدت سی ودوسال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود برسرهیچ غنیمی سوار نکرده این مدت را بفراغت وآسودگی وعشرت گذرانید. همچنین هیچ کس برسرملک او نیامده. برزبانهاست که چون شیرخان افغان درایام سلطنت وحکومت خود باوجود حیوان طبعی برسر قبر نصیرالدین رسید به جهت همین عمل شنیع به جمعی که همراه او بودند فرمود که چوبها بر قبراوزدند. من نیز چون به قبر اورسیدم لگدی چند بر گور زده به بنده هایی که درملازمت بودند فرمودم تاقبر اورا لگدکاری نمودند. چون خاطر بدین تسلی نشد گفتم که گور اوراشکافته اجزای ناپاک اورا به آتش اندازند. باز به خاطر رسید که چون آتش نوریست از انوار الهی حیف است که به سوختن جسد کثیف او آن جوهر لطیف آلوده گردد ونیز مبادا که ازین سوختن درنشئه دیگر تخفیفی درعذاب او رود، فرمودم که استخوانهای فرسوده اورا بااجزای خاک شده در دریای نربده انداختند. چون درایام حیات به واسطه حرارتی که درطبیعت او غالب بود همیشه درآب به سرمی برد چنانکه مشهور است که درحالت مستی یک بار خود را به یکی ازحوضهای کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندی ازخدمتکاران محل سعی نموده موی اورا به دست آوردند وازآب بیرون کشیدند. بعدازآنکه به هوش آمد مذکور ساختند که چنین امری واقع شد. ازشنیدن این مقدمه که موی اورا کشیده برآورده اند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آن خدمتکار را بریدند. باردیگر که این حالتی دستداد هیچکس برآوردن او جرأت نکرد تادر آب غوطه خورده جان داد. به حسب اتفاق بعدازگذشتن یکصدودهسال ازفوت او این مقدمه به وقوع آمد که اجزای فرسوده اوهم به آب پیوست.

دربیست وهشتم عبدالکریم را به جلدوی عمارات مندو که به حسن سعی و اهتمام او به اتمام رسیده بود به منصب هشتصدی ذات وچهارصد [۱۲۵الف] نفرسوار ازاصل واضافه سرفراز

ساخته به‌خطاب معمورخانی بلند نام گردانیدم.

درهمان‌تاریخ که رایات جلال به‌قلعه‌مندو درآمد فرزند بلنداقبال سلطان‌خرم باعساکر منصوره به‌شهر برهانپور که حاکم‌نشین ولایت خاندیس‌است داخل می‌شود. و بعدازچندروز عریضه افضلخان ورای رایان که دربرآمد اجمیر فرزند مشارالیه آنهارا به‌همراهی ایلچیان عادلخان مرخص‌ساخته‌بود می‌رسد. مشعر برآنکه چون خبرآمدن مایان به عادلخان رسیدهفت کروه به‌استقبال فرمان ونشان شاهزاده بلنداقبال برآمده درلوازم تسلیم وسجده وادای که معمول درگاه است سرموی‌فروگذاشت ننموده ودرهمین ملاقات اظهار دولتخواهی بیش از پیش نموده. تعهد کردکه ولایاتی که از تصرف اولیای دولت قاهره برآمده مجموع را از عنبر تیره‌بخت انتزاع‌نموده به‌تصرف‌بنده‌های پادشاهی بازگذارد وتقبل نمود که پیشکش‌لایق به‌همراه ایلچیان روانه درگاه‌سازد. بعداز ذکر این‌مقدمات ایلچیان‌را به‌عزت‌تمام بجا ومقامی که به‌جهت آنها ترتیب یافته بود فرود می‌آرند وهمان‌روزکس به‌عنبر فرستاده مقدماتی که به‌او اعلام می‌بایست نمود پیغام می‌دهد. این‌اخبار باعرایض افضلخان ورای‌رایان به‌مسامع جلال رسید.

ازاجمیر تاروز دوشنبه بیست‌وسیوم ماه‌مذکور درمدت چهارماه دوقلاده شیر وبیست‌و هفت نیله‌گاو وشش‌راس چیتل وشصت‌راس آهو وبیست‌وسه خرگوش وروباه ویک‌هزارو دویست قطعه مرغابی وسایر جانوران شکار شده بود. درین شبها حکایت شکارهای ایام‌پیش وشوق وخواهشی که خاطر را بدان شغل میل بود، به‌استادهای پایه‌سریر خلافت‌مصیر نقل می‌نمودم. به‌خاطر رسیدکه آیا شمار آنکه از ابتدای آن تمیز تاحال واقع‌شده به‌دست توان آورد. بنابرین مقدمه به‌واقعه نویسان ومشرفان شکار وقراولان و عمله وفعله این خدمت امر نمودم که درصدد تحقیق‌شده آنچه ازهرجنس جانور شکارشده مجموع [۱۴۵ب] را فراهم آورده بمن بشنوانند. ظاهرشدکه از ابتدای سن دوازده‌سالگی سنه نهصد وهشتاد وهشت سال هجری است. لغایت آخر این‌سال‌که یازدهم سال است ازجلوس همایون وسن‌من به‌پنجاه‌سال قمری رسیده بیست‌وهشت‌هزاروپانصد وسی‌ودوشکار درحضور واقع شده از این‌جمله هفده هزارو یکصدوشصت‌و هشت جانور به‌دست خود به‌بندوق وغیره‌براین موجب شکار نموده‌ام. جانوران چرنده سه‌هزارودویست وسه‌قلاده وراس وغیره شیر هشتادوشش‌قلاده وخرس وچیته و روباه واودبلاو وکفتار نه‌قلاده نیله‌گاو هشت‌صد وهشتاد ونه‌راس مهاکه از عالم گوزن‌است غایتا دربزرگی وکلانی برابر به‌نیله‌گاو می‌شود سی‌وپنج راس آهوی‌نرومادہ وچهکاره و چیتل وبزکوهی‌وغیره‌یکهزارو شش‌صدوهفتاد و دوراس وقوچ وآهوی سرخه‌دویست‌وپانزده

رأس گرگ شصت‌وچهار راس گاومیش صحرایی سی‌وشش رأس خوك نود رأس، رنگ بیست‌وشش رأس، قوچ کوهی بیست‌ودو راس گورخر شش رأس خرگوش بیست‌وسه رأس جانوران پرنده سیزده هزار و نهصدوشصت‌وچهار کبوتر ده‌هزار و سیصدوچهل وهشت قطعه لگر وجگر وسه قطعه عقاب دودست طیواج بیست‌وسه قطعه چندسی و نه قطعه قرطان دوازده قطعه موش‌خور پنج قطعه گنجشك چهل‌ویك قطعه فاخته بیست‌وپنج قطعه بوم سی قطعه مرغابی وقاز و کاروانك وغیره یکصدوپنجاه قطعه زاغ سه‌هزار و چهارصدوهفتادوسه قطعه جانوران آبی مگر مچ که نهنگ ازان تعبیر توان کرد، ده عدد.

نوروز دوازدهم از جلوس همایون

یك گهری ازروزدوشنبه سی‌ام ماه‌مذکور مطابق‌دوازدهم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۶ مانده حضرت نیراعظم از برج حوت به‌عشرت‌سرای محل کـه خانه شرف وسعادت اوست انتقال نمودند درهمین‌وقت تحویل که ساعت‌سعد بود بـرتخت جلوس نموده بـه[۱۲۶الف]دستور مقرر فرمودم که دیوانخانه خاص و عام‌را دراقمشه نفیسه گرفته آئین‌بندی نمایند باوجود که اکثر امرا واعیان دولت درخدمت‌فرزند خرم بودند مجلس ترتیب یافته‌بود که ازسنوات‌سابق هیچ کمی نداشت. پیشکش روزشنبه به‌آنندخان مرحمت نمودم درهمین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرضداشت سلطان‌خرم رسید مضمون آنکه جشن نـوروزی به‌دستورسالهای گذشته ترتیب‌یافته چون ایام سفر ویساق درمیان بود پیشکش همه‌ساله به‌بندهای درگـاه معاف نمودم. این‌معنی بغایت مستحسن افتاد فرزند دلبندرا به‌دعای‌خیرمند یادآورده ازدرگاه الهی خیریت‌دراین به‌جهت او مسئلت نمودم وحکم کردم که درین‌نوروز هیچکس پیشکش نگذراند.

به‌واسطه‌فساد تنباکو که دراکثر مزاجها وطبعها فرموده بودم که هیچکس متوجه‌خوردن آن نشود وبرادرم شاه‌عباس به‌ضررآن مطلع گشته در ایران می‌فرماید کـه هیچکس مرتکب کشیدن‌آن نگردد. چون خان‌عالم به‌مداومت کشیدن تنباکو بی‌اختیار بود دراکثراوقات بدین امر قیام واقدام می‌نمود. یادگارعلی‌سلطان ایلچی‌دارای ایران این‌معنی را به‌شاه‌عباس عـرض می‌نماید که خان‌عالم یك‌لحظه بی‌تنباکو نمی‌توان بود در جواب عرضداشت او ایـن بیت مرقوم‌می‌سازد. بیت:

رسول یارمی‌خواهد کند اظهار تنباکو ‍ ‍ ‍ ‍ من ازشمع وفا روشن کنم بازار تنباکو

خان عالم نیز درجواب بیتی گفته فرستاده است. بیت

من‌بیچاره عاجز بودم از اظهار تنباکو ‍ ‍ ‍ ‍ زلطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

درسیوم ماه‌مذکور حسین‌بیگ دیوان بنگاله سعادت آستانبوسی دریافته دوازده زنجیر فیل نروماده پیشکش گذرانید. طاهر بخش بنگاله که مخاطب ومعاتب بعضی تقصیرات بود سعادت کورنش دریافته فیلان‌او که بیست‌ویك‌زنجیر بود ازنظر اشرف گذشت، دوازده‌زنجیر پسنداقتاد تتمه را به‌اومرحمت نمودم ودراین‌روز مجلس‌شراب ترتیب [۱۴۶ب] داده بهاکثر بنده‌هائی که درملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمست باده اخلاص ساختم. درچهارم قراولان خبرآوردندکه ببری درحوالی شکرتلاو که درون‌قلعه از عمارت مقررحکام مالوه‌است درقبل داریم همان‌لحظه سوار شده متوجه آن‌شکار گشتم چون ببر مذکور ظاهر گشت براحدیان وجماعتی که درجلو بودند حمله‌آور گشته دوازده‌نفر را مجروح وزخمی ساخته آخرالامر به‌سه‌تیربندوق کار اوتمام ساخته شراو از بنده‌های‌خدا دور ساختم.

درهشتم منصب میرمیران‌که هزاری ذات وچهارصدسوار بود به‌هزارو پانصدی‌ذات و پانصدسوار مقررگشت. درنهم حسب‌الالتماس فرزند خرم برمنصب‌خان جهان هزاری ذات و سوار افزوده شدکه شش‌هزاری ذات وسوار بوده باشد. وبه یعقوب‌خان‌که به‌هزارو پانصدی ذات وهزارسوارسرافرازبود به‌دوهزاری ذات ویك‌هزار وپانصدسوار سربلندگردید وبرمنصب بهلول‌خان میانه پانصدی ذات وسیصدسوار افزوده شد که هزاروپانصدی ذات و هزار سوار بوده‌باشد ومنصب میرزااشرف‌الدین حسین کاشغری که درصوبه‌دکن ترددات مردانه ازو و پسر اوبه‌وقوع آمده بود از اصل واضافه به‌هزاروپانصدی ذات وهزارسوار مقرر گشت.

دردهم ماه‌مذکور مطابق بیست‌ودوم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۶ هزاروبیست‌وشش وزن قمری منعقد گشت دراین‌روز دوراس اسب‌عراقی‌ازطویله خاصه وخلعت به‌فرزندم خرم‌مرحمت نموده مصحوب بیرم‌بیگ فرستاده‌شد وهزارسوار برمنصب اعتبارخان افزودم که به‌پنج‌هزاری ذات وسه‌هزارسوار سرافرازگشت. دریازدهم حسن‌بیگ تبریزی که دارای ایران اورا نزد حاکم گلکنده به‌طریق رسالت فرستاده بود، چون به واسطه نزاع فرنگیان باقزلباشان راه هرموز مسدود بود باایلچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند ودوراس اسب وچند [۱۴۷الف] تقوز پارچه دکن وگجرات پیشکش اوگشت درهمین‌تاریخ اسب‌عراقی از طویله خاصه به خانخانان مرحمت نموده شد. درپانزدهم هزاری ذات برمنصب میرزا راجه بها وسنگه‌افزوده شد که پنج‌هزاری ذات وسه‌هزار سوار بوده باشد. درهفدهم پانصدسوار دیگر برمنصب‌میرزا- رستم افزوده پنج‌هزاری ذات ویك‌هزار سوارکردم ومنصب‌صادق‌خان به‌هزارو پانصدی ذات وهفتصد سوار از اصل واضافه مقررگشت وارادتخان به‌منصب هزاروپانصدی ذات و ششصد

سوار به‌همین دستور سرافراز گردید. برمنصب انی‌رای پانصدی‌ذات و یکصدسوار افزوده گشت که هزار و پانصدی ذات و پانصدسوار بوده باشد.

سه گهری از روزشنبه نوزدهم مانده آغاز شرف‌شد. درهمین‌وقت مجدداً جلوس نمودم. از گرفتاران لشکر عنبر مقهور که سی‌ودونفر بودند درجنگ شاهنوازخان وشکست آن بداختران به‌دست اولیای‌دولت قاهره افتاده‌بودند یکی‌را به‌اعتقادخان سپرده‌بودم. محافظانی که به‌جهت حفظ اومعین بودند، غفلت ورزیده اورا می گذرانند. این‌معنی برخاطرمن بسیار گـران آمد. اعتقادخان را مدت سه‌ماه از کورنش منع‌نموده بودم چون مخبوس مذکور نام‌ونشان بـود هرچند تردد نمودند به‌دست درنیامد. آخرالامر فرمودم که سردارآن جماعه را که درمحافظت اوغفلت نموده بود به‌سیاست رسانند واعتقادخان دراین‌روز متبرک حسب‌الالتماس اعتمادالدوله سعادت کورنش دریافت.

چون‌مدتی بودکه احوال بنگاله وسلوک قاسم‌خان خوب شنیده نمی‌شد، به‌خـاطر رسید که ابراهیم‌خان فتح‌جنگ راکه مهمات صوبه بهاررا صورتی داده‌کان‌الماس به‌تصرف وعمل بنده‌های‌درگاه درآورده‌است به‌صوبه‌بنگاله فرستاده‌جهانگیرقلیخان‌راکه درصوبه‌الله‌آبادجاگیر دارد، به‌جای او به‌بهار روانه‌سازد وقاسم‌خان‌را به‌درگاه طلب دارد درهمین‌ساعت وروز متبرک حکم‌شد که دراین‌باب فرامین‌مطاعه به‌قلم درآورند وسزاولان تعیین‌شدند که جهانگیرقلی‌خان را به‌بهاربرده [۱۴۷ب] ابراهیم‌خان فتح‌جنگ را روانه بنگاله سازند. سکندر جـوهری را نواخته به‌هزاری‌ذات وسیصدسوار سرافراز ساختم.

دربیست‌ویکم محمدرضاایلچی دارای ایرانرا رخصت نمودم شصت‌هزاردرب که سی‌هزار روپیه بوده باشد باخلعت به‌اومرحمت شد. دربرابریادبودی که برادرم شاه‌عباس به‌جهت من فرستاده‌بودند تحفه‌چند ازقسم مرصع‌آلات که دنیاداران دکن فرستاده‌بودند بادیگرپارچه‌ها ونفایس ازهرقسم وهرجنس که تحفگی راشایان بود موازی یك‌لك‌روپیه همراه ایلچی‌مذکور روانه ساختم. ازاین‌جمله پیاله‌بلوری بودکه چلبی ازعراق فرستاده بود وآن پیاله را شاه دیده بود به‌ایلچی گفته‌باشندکه اگر دراین‌پیاله برادرم شراب نوشیدن به‌جهت‌من‌فرستند شفقت تمام خواهد بود. چون ایلچی این‌معنی را اظهارنمود درحضوراو چندمرتبه ازاین پیالـه شراب خورده فرمودم که سرپوش ورکابی به‌جهت آن‌تیار ساختند وداخل سوغاتها نموده فرستادم. سرپوش میناکاری‌بود به‌منشیان عطار درقم فرمودم که جواب کتابت که آورده بروجه صواب مرقوم سازند دربیست‌ودوم قراولان‌خبرشیر آوردندهمان‌لحظه سوارشده خودرا به‌شیررسانیدم وبه‌سه‌تیر بندوق خلق را از شراو واورا ازشرنفس خویش خلاص ساختم.

مسیح‌الزمان گربه‌آورده گذرانیدکه این گربه خنثی است. درمنزل‌من‌هم بچه‌ها ازو تولد یافت وهم به‌گربه دیگرجفت‌شده بچه‌ازو بهمرسید. در بیست‌وپنجم فوج اعتمادالدوله درمیدان جهروکه درشن ازنظر گذشت. دوهزارسوار خوش‌رسیدکه اکثر آن مغول بودند وپانصدسوار تیرانداز ازو توپچی وچهارده‌زنجیر فیل فوج بخشیان به‌شمار درآورده به‌عرض رسانیدند. فوج مذکور بسیار آراسته و به توزك به‌نظر درآمد. در بیست‌وپنجم شیر ماده شکارشد.

روزپنجشنبه غره‌اردی بهشت الماسی که مقرب‌خان به مصحوب قاصدان فرستاده بود به‌نظر [۱۴۸الف] درآمد. بیست‌وسه‌سرخ‌وزن داشت جوهریان سی‌هزار روپیه قیمت‌نمودند. فرداعلی‌الماسی بود. بغایت‌پسندافتاد. فرمودم که انگشتری ساختند درسیوم منصب یوسف‌خان حسب‌الالتماس باباخرم از اصل و اضافه سه‌هزاری‌ذات و هزاروپانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندی‌دیگر ازامرا ومنصبداران به‌تجویز فرزندمذکور اضافه حکم‌شد.

تفنگ‌اندازی نورجهان‌بیگم: درهفتم‌چون قراولان چهارشیر درقبل‌داشتندبعداز گذشتن دوپهروسه گهری بامحل متوجه شکارآنها گشتم چون شیران به‌نظر درآمدند نورجهان‌بیگم ازمن التماس نمود که اگر حکم‌شود من این‌شیران را به بندوق (تفنگ) بزنم. فرمودم که چنین باشد. دوشیررا به‌بندوق ودوی دیگر را هریك‌به‌دوتیر زده انداخت وتاچشم برنمی‌زدیم قالب این‌چهار شیررا به‌شش‌تیر ازحیات پرداخت. تاحال چنین تفنگ‌اندازی مشاهده نشده بودکه ازبالای فیل ازدرون عماری شش‌تیر انداخته‌شود که یکی خطا نیفتد وچهارعددی چنین فرصت‌حرکتی وجنیدن نیابند. به‌جلدوی این کمانداری هزاراشرفی نثار نموده یك‌جفت مروارید وقطعه الماس که یك لك روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم.

درهمین‌روز معمورخان به‌اتمام عمارات دولتخانه لاهورمرخص گشت دردهم خبر فوت سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود به‌عرض‌رسید. دردوازدهم میرمحمود شیر دونیم چون استدعای‌فوجداری‌می‌نمود اورا به‌خطاب‌تهورخانی واضافه‌منصب سرافراز ساخته به‌فوجداری بعضی ازپرگنات صوبه ملتان تعیین‌نمودم. دربیست‌ودوم طاهربخشی بنگاله که منع کورنش‌او شده بود ملازمت‌نمود. نذر وپیشکشی‌که داشت گذرانید. هشت‌زنجیر فیل پیشکش قاسم‌خان حاکم‌بنگاله بادوزنجیر فیل‌شیخ‌مودود دراین‌روز ازنظر گذشت. دربیست‌وهشتم به‌التماس‌خان دوران پانصدی برمنصب عبدالعزیز اضافه حکم شد. درپنجم خرداد خدمت دیوانی صوبه گجرات ازتغییر کیشو به‌میرزاحسین مقررشد اورا [۱۴۸ب] به‌خطاب کفایت خانی سرافراز ساختم. درهشتم لشکرخان که به‌خدمت بخشیگری لشکربنکش تعیین بود آمده ملازمت نمود

یکصدمهرو پانصدروپیه نذرگذرانید. چند روز قبل ازاین‌استادمحمد نائی را که در فن خود ازبی‌نظیران بود فرزندم خرم بموجب طلب‌به‌ملازمت فرستاده بود چون چند مجلس‌ساز ازو شنیده شد ونقشی که درغزل به‌نام من بسته بود گذرانید. دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را به‌روپیه وزن نمودند. ششهزارو سیصدروپیه شد. فیل حوضه‌داری نیز به‌او عنایت نموده مقررفرمودم که بران‌فیل‌سوار شده وزرها براطراف وجوانب خود چیده به‌منزل‌خود برود.

ملااسد قصه‌خوان ازملازمان میرزاغازی درهمین‌روز از تهته آمده ملازمت نمودچون پرنقل وشیرین حکایت وخوش‌بیان بود صحبت‌او به‌من درافتاد او را به‌خطاب محظوظ‌خانی خوشدل‌ساخته یک‌هزارعدد روپیه وخلعت واسپ ویک‌زنجیر فیل وپالکی بدوعنایت نمودم و بعداز چندروز فرمودم که به‌روپیه اورا برکشند چهارهزاروچهارصدعدد روپیه‌شد (و)به‌منصب دوصدی ذات وبیست‌سوار سرافرازگردید وفرمودم که همیشه درمجلس گپ حاضر می‌بوده باشد. درهمین‌تاریخ لشکرخان‌جمعیت خودرا درجهروکه درشن به‌نظر درآورد. پانصدی‌سوار وچهارده‌زنجیرفیل‌ویکصدنفر بندوقچی بود. دربیست‌وچهارم‌خبررسیدکه مهاسنگه‌نبیره راجه‌مان سنگه که داخل امرای کلان بود دربالاپور ولایت برار به‌افراط شراب درگذشت. پدر اوهم درهمین‌سن‌سی‌ودوسالگی به‌خوردن شراب بیرون ازاندازه وحساب ضایع‌شده بود. درهمین روزها انبه بسیاری ازاطراف ولایت‌دکن وبرهانپور وگجرات وپرگنات مالوه به‌میوه‌خانه خاصه شریفه آورده‌بودند باآنکه این‌ولایت به‌خوش‌انبگی مشهور ومعروف‌اند درشیرین و کم‌ریشگی وکلانی انبه کم‌جائی برابری به‌انبه این‌ولایات می‌کند. چنانچه مکرر درحضور فرمودم که به وزن درآورند. [۱۴۹الف] یک‌سیرو یک‌پاو بلکه چیزی زیاده ظاهرگشت غایتاً به‌خوش‌آبی ولذت وچاشنی وکم‌ثقلی انبه چیرامؤو که درحوالی آگره واقع است زیادتی تمام برجمیع انبه‌ها واین‌ولایات وسایرجاهای هندوستان دارد.

دربیست وهشتم نادری خاصه که تاحال به‌نفاست نادری زردوزی درسرکار من دوخته نشده‌بود. به‌جهت فرزند باباخرم فرستادم وحکم شد که برنده آن مذکور سازد که چون نادری این‌خصوصیات داشت که درروز برآمدن ازاجمیر به‌قصد تسخیر ولایات دکن پوشیده بودم جهت‌آن فرزند فرستاده‌شد. درهمین‌تاریخ دستاری‌که ازسرخود برداشته‌بودم به‌همانطور پیچیده برسراعتمادالدوله گذاشتم واورا بدین‌سعادت سربلند ساختم.

سه‌قطعه زمرد ویک‌قطعه اوربسی مرصع‌انگشتری نگین یاقوت مهابتخان به‌طریق‌پیشکش فرستاده‌بود، ازنظر اشرف گذشت. مبلغ هفت‌هزارروپیه به‌قیمت رسید. درروز مذکور باران کرم وعنایت الهی متقاطر گشت. آب درماند وخیلی روی‌کمی نهاده بود وخلق از این ممر

مضطرب بودند. چنانچه به‌اکثر بنده‌ها حکم‌شد که به‌کنار دریای نربده روند و امید بارش و باریدن درین روزها نبود به‌جهت اضطراب خلایق ازروی نیازمندی تمام متوجه به‌درگاه باری‌تعالی گشتم. الله‌تعالی به‌کرم وفضل خود بارانی عطافرمود که درعرض یک‌شبانروز تالابها و برکه‌ها وناله‌ها پرگشت وآن اضطراب خلایق به‌آرامش‌تمام مبدل گردید. شکر این‌عنایت را به‌کدام زبان ادا توان کرد.

غره‌ماه تیرعلم به‌وزیرخان مرحمت‌شد و پیشکش‌را نا که مشتمل بردورأس اسپ و پارهٔ پارچه گجراتی وچندکوزه اچارومربا بود به‌نظردرآمد. درسیوم مغرا خبرگرفتاری عبداللطیف نامی ازحاکم زاده‌های‌ولایت گجرات که همیشه درآن صوبه منشأ فتنه وفساد بود آورد. چون گرفتاری او باعث رفاهیت خلق بود حمد وسپاس باری‌بجاآورده شد. فرمودم کـه مقرب‌خان اورا به‌دست یکی ازمنصبداران تعینات آنجا به‌درگاه فرستد. [۱۴۹ب] زمینداران نـواحی ماندواکثر آمده ملازمت نموده پیشکش‌ها گذرانیدند. درهشتم را مداس پسرراجه‌راجسنگه کچهواهه‌راکه راجگی کشیده او را بـدین خطاب سرفـراز ساختم. یـادگار بیگ که در ماوراءالنهر به‌یادگار قورچی مشهوراست ونزد حکام آنجا خالی از نسبت وحالتی‌نبوده آمده ملازمت‌کرده ازپیشکش اوپیاله‌سفیدخطائی پایه‌داری مستحسن افتاد، وپیشکش بهادرخان حاکم قندهار که نه‌رأس اسپ ونه‌تقوزاقمشه نفیسه ودودانه‌پوست روباه‌سیاه ودیگرچیزها بود ازنظر گذشت.

همدرین‌تاریخ راجه گلهه بهیم‌نراین نام سعادت ملازمت دریافت وهفت زنجیر فیل‌نرو ماده پیشکش گذرانید. دردهم خلعت واسپ به یادگارقورچی مرحمت‌شد درسیزدهم عیدگلاب پاشان بود لوازم آنروز بجاآورده‌شد. شیخ‌ودودچشتی که از تعینات‌صوبه بنگاله است به خطاب چشتی خانی سرفراز گشت و اسپ بدومرحمت‌شد. درچهـاردهم راول سمرسی پسر راول اودیسنگه زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی‌هزارروپیه وسه‌زنجیرفیل ویکعددپـاندان مرصع‌ویک‌کمرمرصع‌پیشکش گذرانید. درپانزدهم نه‌قطعه الماس ازحاصل کان وازاندوختهای زمیندارآنجا ابراهیم‌خان‌فتح‌جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمدبیگ فرستاده بود از نظر گذشت. ازجمله یک‌قطعه چهارده‌ونیم تانک‌بود به‌یک لک روپیه قیمت‌شد. درهمین‌روز به‌یادگار قورچی چهارده‌هزاردرب انعام‌شد اورا به‌منصب پـانصدی ذات وسیصدسوار سرافـراز کردم منصب تاتارخان بکاول‌بیگی‌را از اصـل واضافه دوهزاری ذات وسیصدسوار مقـرر داشتم. پسران‌او هریک‌علیحده به‌اضافه منصب سرفراز شدند حسب‌الالتماس شاهـزاده‌سلطان پـرویز پانصدی برمنصب وزیرخان افزوده‌شد.

در بیست و نهم که روز مبارک‌شنبه بود سیدعبدالله بارهه فرستاده فرزند بلنداقبال بابا خرم به‌ملازمت [۱۵۰ الف] رسیده عرایض آن فرزند رسانید. مشتمل براخبارات فتح ولایات دکن که جمیع دنیاداران آنجا سرخدمت بزیربقه اطاعت نهاده بندگی وفرمانبرداری قبول نمودند ومقالید قلعه‌ها وحصنها به‌تحصین قلعه احمدنگر به‌نظر درآورد به‌شکرانه این نعمت عظیم وعطیه کبری سرنیازمندی به‌درگاه بی‌نیاز نهاده لب به‌شکر گشاده داد عجز ونیازمندی داده فرمودم که نقاره‌های شادیانه بنوازش درآوردند. الحمدلله که ولایات ازدست رفته به‌تصرف اولیای دولت قاهره درآمد مفسدانی که دم‌سرکشی واستکبار می‌زدند به‌عجز وناتوانی خود اعتراف نموده مال‌سپار وخراج‌گذار گشتند. چون این‌خبر به‌وسیله نورجهان بیگم به‌مسامع جلال‌رسید پرگنه تودهرا که دولك روپیه حاصل دارد به او عنایت نمودم. انشاءالله‌تعالی چون افواج قاهره به‌ولایت دکن وقلاع آنجا درآیند وخاطر فرزند ارجمند بابا خرم ازتصرف آنجا جمع گردد وپیشکش دنیاداران دکن‌را دراین‌مدت‌این‌چنین پیشکش به‌هیچیك ازسلاطین عهدو عصر خود نداده‌اند همراه‌گرفته با ایلچیان آنها روانه ملازمت خواهندشد. امرائی که دراین‌صوبه جاگیردار خواهند بود مقرراست که همراه آورد تاسعادت ملازمت دریافته مرخص گردند و رایات جلال بافتح وفیروزی عازم پایه‌سریر خلافت مسیر گردد.

چندروز قبل ازآنکه اخبار فتح‌مذکور برسد شبی‌به‌دیوان خواجه‌حافظ تفاول نمودم که عاقبت این‌کار چه‌نوع خواهدشد، این‌غزل برآمد:

روز هجران وشب فرقت یار آخر شد زدم این فال‌وگذشت اختروکار آخرشد

چون لسان‌الغیب‌حافظ‌چنین املانمود مرا امیدواری‌تمام‌دست‌داد. چنانچه بعد ازبیست و پنج‌روز اخبارفتح‌وفیروزی‌رسید دربسیاری ازمطالب به‌دیوان‌خواجه‌حافظ رجوع [۱۵۰ب] نموده‌ام وبه‌حسب اتفاق آنچه‌برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده وکم‌است که مختلف‌نموده باشد. درهمین‌روز هزارسوار برمنصب آصف‌خان افزوده اورا به‌پنج‌هزاری ذات وسوار سرفرازی ساختم وآخرهای روز بامردم محل بـه‌سیرعمارت هفت منظر متوجه شدم وابتدای شام به‌دولتخانه بازگشتم. این عمارت ازاحداث یافتهای حکام سابق مالوه است که سلطان محمودخلجی باشد. هفت‌طبقه قرارداده‌اندودرهرطبقه‌چهارصفحه ساخته‌اندمشتمل برچهاردریچه بلندی این‌مناره پنجاه‌وچهارذرع‌ونیم است ودور پنجاه‌گز وزینه از سطح‌زمین تاطبقه هفتم یکصدو هفتادیك‌است. دررفتن وآمدن یك‌هزارو چهارصدروپیه نثارشد. درسی‌ویك سیدعبدالله را به‌خطاب سیفخانی سرافراز ساخته به‌خلعت واسپ وفیل وخنجرمرصع سربلندگردانیدم وبه خدمت فرزنداقبالمند مرخص‌ساختم ولعلی که از سی‌هزارروپیه زیاده می‌ارزید بـه‌دست‌او به

فرزند بلنداقبال فرستادم و نظر برقیمت آن نکرده چون مدتی برسرخـود مـی‌بستم اورا مبارك دانسته به‌طریق شگون فرستاده‌شد.

محمودخویش خواجه ابوالحسن بخشی را به‌خدمت بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبـه بهارتعیین‌نمودم ودر وقت رخصت فیلی به‌او عنایت کردم آخرهای روز پنجشنبه امرداد بامردم محل به‌قصد سیرنیل کنتهه که از جاهای دلگشای قلعه ماندو است متوجه گشتم. شاه بداغخان که ازامرای معتبر والدبزرگوارم بوده، دروقتی که این ولایت را به‌جاگیر داشت عمارتی در درآنجا ساخته [۱۵۱الف] به‌غایت دلنشین وفرح‌بخش تادوسه‌گهری‌شب توقف نموده بعداز آن متوجه دولتخانه مبارك گشتم. چون ازمخلص‌خان که دیوان وبخشی صوبه بنگاله بـود وبعضی سبکیها به‌عرض رسید از منصب‌او هزاری‌ذات ودویست‌سوار کم نمودم. در هفتم فیل مستی ازفیلان پیشکش عادلخان عادل‌گنج نام‌به‌جهت رانا امرسنگه فرستاده‌شد. در پانزدهم به قصدشکار متوجه گشتم ویك‌منزل ازقلعه پائین‌آمدم. غایتاً کثرت‌بارندگی وگل به‌درجه بودکه مطلق تردد وحرکت میسرنشد بنابررفاهیت مردم وآسودگی حیوانات فسخ این‌عزیمت نموده روزپنجشنبه دربیرون گذرانیده شب جمعه بازگشتم درهمین‌روز هدایت‌الله که درخدمت توزك وترددات حضور بسیار چسبان است به‌خطاب فدائیخان سرافراز گشت.

این برسات (فصل‌باران) بارش به‌درجه‌شدکه پیران کهنسال گفتندکه این‌قسم بـارانی درهیچ عهد وعصر یاد نداریم. قریب به‌چهل‌روز ابروباران بود چنانچه گاهی نیراعظم ظهور کرد بادوکثرت باران به‌مرتبه رسید که اکثر عمارتهای قدیم وجدید ازپا درآمـدند ودرشب اول‌باران وبرق وصاعقه چندی افتادکه باآن صلابت و صداکم به‌گوش رسید بود. قریب به بیست‌کس از زن ومرد ددان ضایع‌شدند وبربعضی از عمارات سنگین برق رسیده شکست در بناهای آن راه یافت. هیچ‌صدا پیش‌ازاین دلکوب‌تر نیست. تاوسط ماهمذکـور شدت بـادو باران درترقی بود. بعد ازآن رفته‌رفته روبه‌کمی نهاد. ازکثرت سبزه ورياحين خسود روچه نویسد دردشت وکوه وصحرا فروگرفته‌است درمعموره عالم معلوم نیست‌که مثل ماندوجائی ازحیثیت خوبی وهوا ولطافت جا وصحرا بوده باشد به‌تخصیص درفصل برسات درین‌فصـل که‌ماههای‌تابان است شبهادردرون‌خانه‌ها بی‌لحاف نمی‌توان خوابید وروزها به‌نوعی می گذرد که مطلق به‌بادزن وتغییرجا ومنزل احتیاج نمی‌افتد. آنچه ازین‌عالم[۱۵۱ب]نوشته شود هنوز اندکی‌از بسیاری خوبیهای اینجاست.

دوچیز مشاهده‌افتادکه درهیچ‌جای ازهندوستان ندیده بودم یکی درخت کیله جنگلی که‌دراکثرصحراهای این‌قلعه رسته است دیگرآشیانه مموله که به‌زبان فارسی سربچه گویند.

تا حال هیچ یك ازصیادان خبر ازآشیان اونداده بودند به‌حسب اتفاق درعماراتی که درینجا بسرمی‌بردیم آشیانه اوظاهرشد. دوبچه برآورده بود. سه پهرازپنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل به‌قصد سیر وتماشای محلها و عمارات شنکر تالاب که از احــداث یافتهای حکام سابق مالوه است سوارشدم چون به‌جهت‌دارائی وحکومت صوبه پنجاب به‌اعتمادالدوله فیل‌مرحمت نشده بود در اثنای راه فیلی از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت به او مرحمت کردم. تا شام دران عمارات‌دلکش‌بسر برده ازخرمی وسبزی صحراهای اطراف به‌غایت محظوظ گشتم وبعد از ادای عبادت وتسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدم. در روز جمعه فیلی دن باوله‌نام که جهانگیر قلی خان به‌طریق پیشکش فرستاده بود ازنظر گذشت.

بعضی لباسها وقماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم نمودم‌که هیچکس نپوشد مگرآنکه من عنایت‌کنم. اول دگله نادری‌که بربالای قبا می‌پوشند درازی قدآن ازکمر پایان سرآستین ندارد وپیش‌آن به تکمه بسته می‌شود. مردم ولایت آن را کردی می‌گویندمن نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوسی است‌که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند. دیگر قبای پتو گریبان و سرآستین چکن دوز پوشیدن آن را نیز مخصوص خــود ساخته بودند. دیگر قبای حاشیه دار که علمهای پارچه محرمات را بریده بر دور دامن وگریبان و سرآستین می‌دوزند دیگر قبای اطلس گجراتی و دیگر جیره‌وکمربند ابریشم باف‌که گلابتون طلا ونقره را درآن بافته‌باشند. چون ماهیانه‌پاره ازسوارانمهابت خان مطابق بربست [۱۵۲ الف] سه اسپه دو اسپه بجهت سرانجام خدمت دکن‌اضافه شده بود و درثانی الحال‌آن خدمت به انصرام‌نرسید حکم کردم‌که دیوانیان آن تفاوت را جاگیر او بازیافت نمایند.

آخرهای روز پنجشنبه بیست وششم موافق چهاردهم شهر شعبان‌کــه شب برأت بود در یکی ازمنازل وعمارات محل نور جهان بیگم که درمیان تالاب کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امرا ومقربان درین مجلس‌که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته حکم کردم کــه به مردم پیاله و اقسام مکیفات به مقتضای خواهش هرکس بلهند. بسیاری پیاله اختیار نمودنــدفرمودم که هرکس‌که پیاله بخورد بمثل منصب وحالت خود بنشیند و اقسام کبابها ومیوه‌ها بطــریق گزك مقرر شده‌که پیش هرکس بنهند عجب مجلس منعقد گشت. درآغاز شام بــراطراف این تال وعمارات فانوسها وچــراغها روشن ساخته چراغانی دست بهم داد کــه تا این رسم را معمول ساخته‌اند شاید درهیچ جای مثل‌آن چراغان شده‌باشد. جمیع چراغها وفانوسها عکس درآب انداخته بنوعی بنظر در می‌آمدکه گویا تمام صحن این تــالاب یك میدان‌آتش است بسیارشگفته مجلسی‌گذشت وپیاله خواران زیاده از حوصله طاقت پیاله‌ها تناول نمودند. بیت

دل افروز بزمی شد آراسته — بـه خوبی بدان سان که دل خواسته
فکندند در پیش آن سبز کـاخ — بساطی چو میدان همت فـراخ
ز بس نکهت بـزم میرفت دور — فلک نـافه مشك بـود از بخـور
شده جلوه گـر نازنینان بـاغ — رخ افروخته هریکی چون چراغ

بعد از گذشتن سه چهار گهری از شام مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب نموده و تا یك پهر شب‌درین موضع منزه بسر برده داد خرمی وعیش دادم.

چون درین پنجشنبه بعضی خصوصیات دست به‌هم‌داده بود. اول آنکه روزجلوس من بود دیگر آنکه شب برأت بود. دیگر[۱۵۲ب]روز را کهی که پیش از این شرح داده شد و نزد هنود از روزهـای معتبر است بنابـرایـن سعادت این روز را مبارك شنبه نـام نهادیم. دیگر روز چهارشنبه به‌همان رنگ که پنجشنبه بەمن نیك افتاده است آن روز برعکس من بـد افتاده است بنابراین نـام این روز شوم را گم شنبه نهادیـم دایـم این روز از جهـان کـم باد. در بیست وهفتم سید کابـو بەخطـاب پرورش خـانی سرافراز گردید. در روز دیگـر خنجر مرصع به یادگار قوچی مـرحمت شد وفرمودیم که او را بعد از این یـادگار بیگ می‌گفتند باشند. جبسنگه پسرراجه‌مهاسنگه را کـه درسن هشت سالگی است طلب نموده بودم در همین روزها ملازمت نمود ویك زنجیر فیل پیشکش گذرانید.

یك پهروسه گهری از روزمبارك شنبه دویم شهریور ماه به قصد سیر بجانب نیل کنتهه و آن حدود سواری دست داد و ازآنجا به صحرای عیدگاه بربالای پشته کـه نهایت سبزی و خرمی دارد گذر افتادگل چنپا و دیگر ریاحین صحرایی بەدرجه شگفته بودکه برهرطـرف که نظرمی‌افتاد عالم عالم سبزه وگل مشاهده می‌گشت. یك پهر از شب گـذشته به دولت سرای همایون داخل گشتم. چون مکرر مذکورمی‌شد که ازکیله صحرایی یك‌قسم شیرین بهم می‌رسد که اکثر درویشان و ارباب احتیاج آنرا قوت خـود می‌سازند درصدد تفحص آن شدم. ظاهر شدکه میوه‌آن چیزی سخت بیخلاوتیست غایتاً درطرف پایان صنوبری شکلی کـه اصل میوه کیله ازآن بیرون می‌آید یك پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم ومـزه وقوام پا بوده داشت ظاهر می گردد که مردم‌آن را تناول می‌نمایند و ذایقه از ادراك لذت‌آن بسیارمحظوظ می‌شود.

کبوتران نامه‌بر: در باب کبوتر نامه برسخنان به‌گوش رسیده بودکه در زمان‌خلفای بنی عباس کبوتران بغدادی را که‌نامه‌برمی‌گویند والحق که ازکبوتران صحرائی ده پانزدهی کلانتر [۱۵۳ الف] هستند. به کبوتر بازان فرمودم کـه آنها را آموخته بکنند و این کبوتـربازان چند جفتی را چنان‌آموخته کردند که از اول روزکه ازمندو پرواز آنها می‌نمودیم اگر اکثرت

باران بسیار می‌شد نهایتش تا یکنیم پهر بلکه تا دونیم گهری وپهرازمند و به پهرهانپور می‌رسیدند واگرهوا بغایت صاف می‌بود اکثری دریك پهر می‌رسیدند وبعضی کبوتران چهار گهری هم رسیدند.

درسیوم عرضداشت بابا خرم رسید مشعر برآمدن افضلخان و رای رایان و رسیدن ایلچیان عادلخان وآوردن پیشکشهای لایق ازجواهر ومرصع آلات وفیلان و اسپان که درهیچ عهدی و عصری این چنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکرگزاری بسیاری ازخدمات و دولتخواهی خان مشارالیه و وفا به قول وعهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان درباره اومزین به خطاب مستطاب فرزندی و دیگر عنایات که تا حال درشأن او صادر نگشته بود چون خاطر فرزند مذکور بغایت عزیز و التماس او بجا بود حکم فرمودم که منشیان عطارد رقم فرمانی به اسم عادلخان ساختند. مبنی بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریف و القاب او ده دوازده برآنچه که در ایام سابق نوشته می‌شد افزودند و قید شدکه او را در فرامین مطالعه فرزند می‌نوشته باشند ودرصدر فرمان به قلم خاص این بیت مرقوم گردید: بیت

شدی از التماس شاه خرم ‌ ‌ ‌ ‌ به فرزندی ما مشهور عالم

در روزچهارم فرمان مذکور با نقل فرستاده شدتا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد. درروزمبارکشنبه نهم با اهل محل به‌خانه آصفخان رفتم. منزل اودرحوالی دره واقع بود درنهایت لطافت وصفا وچند دره دیگر براطراف دارد وچند جا آبشارها جاری و درختان انبه درنهایت سبزی وخرمی سایه افکن گشته قریب به دویست سیصد گل کیوره در یك دره رسته است. مجملا [۱۵۳ ب] روزمذکور درغایت شگفتگی وخرمی گذشت ومجلس شراب منعقد گردید. به‌امرا ونزدیکان پیاله‌ها مرحمت شد وپیشکش آصف خان به‌نظردرآمد اکثر نفایس بود. آنچه پسند خاطر افتاد برداشته تتمه را به‌اوعنایت کردم. درهمین روز خواجه میرولد سلطان خواجه که ازخدمت بنگش به‌موجب طلب آمده بود ملازمت نمود. یك قطعه لعل و دو دانه مروارید ویك زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید. راجه بهیم نراین زمیندار ولایت گده به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سرافرازگردید وحکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند. در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسیدکه راجه سورجمل ولد راجه باسو که زمین وولایت اومتصل به‌قلعه کانگره است، تعهد می‌نمایدکه درعرض یك سال آن قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره درآورد وخط تعهد او را نیز فرستاده بود. حکم شدکه مطالب و مدعای که داردفهمیده وخاطرنشان خودساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمات خودنموده به‌خدمت مذکور متوجه گردد. درهمین روزکه یکشنبه دوازده باشدمطابق رمضان

بعد ازگذشتن چهار گهری وهفت پل صبیه فرزند مذکور ازکمر مادر شاهزاده‌های که دختر آصفخان باشد تولد یافت ومسمی به روشن آرا بیگم حکم‌گردید.

زمیندار جیت‌پور که درحوالی ماندو واقع است چون به مقتضای بی‌سعادتیهای ادراك آستانبوس ننمود فدائی خان را فرمودم‌که با چندی از منصبداران و چهارصد پانصد نفر برقانداز برسر او رفته‌ولایت اورا بتازند. درسیزدهم یك‌فیل به‌فدائیخان ویك فیل به‌میرقاسم ولد میرمراد مرحمت شد. درشانزدهم جیسنگه ولد راجه مهاسنگه‌که در سن ده دوازده سالگی بوده باشد به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سرافرازگردید به میرمیران ولد میر خلیل‌الله یك زنجیر فیل‌که خود پسند نموده بود مرحمت شد. و به ملا عبدالستارهم [۱۵۲ الف] فیل عنایت نمودم. بهوج پسر راجه بکرماجیت بهدوریه بعد از فوت پدرش ازصوبه دکن‌آمده ملازمت نمود ویکصد مهر نذرگذرانید.

در دهم به‌عرض رسیدکه راجه‌کلیان از ولایت اودیسه آمده اراده آستانبوسی دارد. چون‌درباب اوحکایت ناخوش‌به‌عرض رسیده بود حکم شد که او با پسرش به‌آصف خان بسپارند تا تحقیق سخنانی که‌در باب اومذکورشده است نماید.

درنوزدهم یك زنجیر فیل به‌جیسنگه مرحمت شد. دربیستم دویست سوار برمنصب کیشو مارو اضافه شدکه منصب او از اصل واضافه دوهزاری ذات وهزار و دویست سواربوده‌باشد. در بیست وسیوم الله داد خان افغان را به خطاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه عنایت نمودم. فیلان راجه‌کلیان که هژده زنجیربود از نظرگذشته شانزده زنجیر داخل فیلخانه خاصه شده دو زنجیررا به‌اومرحمت کردم‌چون‌ازولایت‌عراق خبرفوت‌والده میرمیران‌دختر شاه‌اسمعیل ثانی ازطبقه سلاطین صفویه‌رسیده بود خلعت بجهت اوفرستاده او را ازلباس تعزیت برآوردم. در بیست وپنجم فدائیخان خلعتی یافته به اتفاق برادرش روح‌الله و دیگر منصب داران به تنبیه زمیندار جیت پوری مرخص‌گشتند. دربیست وهشتم به‌قصد تماشای نربده وشکارآن حدود از قلعه فرودآمده با اهل محل متوجه گشتم و به دومنزل کنارآب مذکورمحل نزول اجلال گشت چون پشه وکیك بسیار داشت زیاده ازیك شب توقف نیفتاد، روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه سی ویکم مراجعت واقع شد.

درغره مهرماه به‌محسن خواجه‌که در نیولا ازماوراءالنهر آمده خلعت‌وپنج هزارروپیه مرحمت شد. دردوم بعداز تفحص مقدماتی که در باب راجه کلیان به‌عرض رسانیده بودند و آصف‌خان به‌تفحص آن مامور بود چون گناه ظاهر نگشت سعادت آستانبوسی دریافته یکصدمهر ویکهزارروپیه‌نذر [۱۵۲ب] گذرانید وپیشکش‌او که یك‌سلك مروارید بودمشتمل

برهشتاددانه ودوقطعه‌لعل ویک‌پرنهچی که یک‌قطعه لعل ودودانه مروارید داشت وصورت‌اسپ طلامرصع به‌جواهرازنظرگذشت. عرضداشت‌فدائیخان رسید که چون افواج قاهره به‌ولایت جیت‌پور درآمدند زمیندار آنجا فرار اختیارنموده تاب مقاومت نیاورده ولایت‌اوبه تاراج حادثه‌رفت. الحال ازکرده خود پشیمان است واراده دارد که به‌درگاه جهان‌پناه آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید. روح‌الله را بافوجی به‌عقب‌او فرستادم که اورا به‌دست آورده به‌درگاه آرد یااورا آواره‌وادی ادبار سازد واز زنان ومتعلقان اورا که به‌میان ولایت زمیندار همسایه درآمده‌اند به‌بند درآورد. درهشتم خواجه‌نظام چهارده‌عدد انار از بندرموخا آورده گذرانید ازبندر مذکوربه‌سورت درعرض چهارده‌روز آورده‌بودند واز سورت به‌مندوبه هشت روزآمده بودکلانی‌انار مذکوربرابر بانار تهتهه است. غایتاً انار تهتهه بیدانه واین‌اناردانه نازکی‌دارد ودرشادابی به‌انار تهتهه زیادتی می کند.

درنهم خبر رسید که روح الله به‌دمی اندیمهای آن‌نوحی می‌رسد وبدوخبر می‌رسانند که زنان ومتعلقان جیت‌پوری دراین دیهه است به‌قصد تفحص دربیرون دیهه فرود آمده کسان می‌فرستد ومردمی‌را که درآن دیه بودند حاضر می‌سازد. دراثنای تحقیق و تفحص یکسی از غلوپان زمیندار مذکور به‌میان مردم دیهه درآمده درحینی که مردم جابجا فرودآمده‌بودند روح الله باچندی رخت‌برآورده بربالای قالیچه نشسته‌بود آن‌غلوی‌خودرا به‌عقب‌سراورسانیده برچه به‌او می‌رساند وآن برچه کارگر افتاده سرازسینه‌او برمی‌آورد. کشیدن برچه و واصل گشتن روح‌الله مقارن یکدگر واقع می گردد. چندی که حاضر [۱۵۵الف] بوده‌اند آن‌مردک رابه‌جهنم می‌فرستند. مجموع مردمی که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشیده برسردیهه‌رواته می‌شوند آن‌خون‌گرفتها به‌مشامت جاودان مخالفان ومتمردان دریک‌ساعت‌نجومی به‌قتل رسیده زنان‌وخردان آنها به‌بندگرفتار می گردندوآتش دردیهه‌زده‌چنان می کنندکه به‌جز تل‌خاکستری به‌نظر درنمی‌آید وتمامی آن‌مردم جسد روح‌الله‌را برداشته به‌فدائیان ملحق می‌سازند ودر مردانگی وکارطلبی روح‌الله‌سخن نبود. غایتاً غفلت این‌شعبده برانگیخت چون آثار آبادانی درآن ولایت نماند زمیندار آنجا به‌کوه وجنگل درآمده خود را پنهان وگمنام ساخت وبه فدائیخان کسی فرستاده التماس عفوگناهان خود نمود. حکم‌شد که اورا قول داده به درگاه آورد. منصب مروتخان از اصل واضافه به‌شرط نیست و نابود ساختن هربهان زمیندار چند رکونه که متردین اذو آزار تمام می‌یابند. به‌دوهزاری‌ذات وهزاروپانصد سوار مقرر گشت. درسیزدهم راجه‌سورج مل‌به‌همراهی محمدتقی بخشی باباخرم آمده ملازمت کرد ومطالبی که داشت‌مجموع به‌عرض‌رسیده‌سرانجام خدمتی که تعهدنموده بود به‌واجبی شفد وحسب‌الالتماس

فرزند مشارالیه به‌عنایت علم ونقاره سربلندی یافت. به‌تقی که به‌همراهی او تعیین بود کهپوه مرصع شفقت شد ومقرر گشت که سرانجام کارخود نموده به‌زودی روانه‌گردد. منصب خواجه بیگ را که به‌حفظ وحراست قلعه احمدنگر تعیین یافته پنجهزاری ذات و سوار حکم شد به نورالدین‌قلی وخواجه‌گی طاهر وسیدجان‌محمد مرتضی‌خان و ولی بیگ بهر کدام یك‌زنجیر فیل‌مرحمت نمودم. در هفدهم منصب‌حاکم بیگ ازاصل واضافه به‌هزاری ذات ودویست‌سوار مقرر گردید. درهمین‌روز راجه‌سورج‌مل را خلعت وفیل وکپوه مرصع و تقی را خلعت داده به خدمت کانگره مرخص ساختم.

چون فرستاده‌های فرزند بلنداقبال‌شاه‌خرم باایلچیان عادلخان و پیشکشهای که فرستاده بود داخل برهانپور [۱۵۵ب]شدند وخاطرآن فرزند بالکلیه ازمهمات صوبه‌دکن جمع‌گشت صاحب‌صوبگی براروخاندیس احمد نگربه سپه‌سالار خانخانان التماس نموده شاهنوازخان پسر اوراکه درحقیقت خانخانان جوان‌است بادوازده‌هزارسوار موجود به‌ضبط ولایت‌مفتوحه فرستادم وهرجا وهرمحل را به‌جاگیر یکی ازمعتبران قرارداده بندوبست آنجـا بـه‌روشن که لایق ومناسب‌بود سرانجام نمود. وازجمله لشکری‌که به‌همراهی آن فرزند مقرر بودند موازی سی‌هزارسوار وهفت‌هزار پیاده برق‌اندازرا درآنجا گذاشته تتمه مردم را که بیست‌وپنج‌هزار سوار ودوهزار توپچی‌بود همراه گرفته روانه ملازمت شد وتاریخ مبارك‌شنبه بیستم‌ماه‌مهرالهی سنه‌دوازده‌جلوس‌موافق‌پانزدهم‌شهرشوال سنه هزارو بیست وشش هجری(۱۰۲۶) بعدازگذشتن سه‌پهر ویك‌گهری درقلعه ماندو به‌مبارکی و فرخی سعادت ملازمت دریافت. مدت مفارقت به یازده ماه و یازده‌روز کشید. بعدازتقدیم آداب کورنش وزمین بوس بالای جهروکه طلبیدم وازغایت محبت وشوق بی‌اختیار ازجای خود برخاسته درآغوش عاطفت گرفتم. چندانکه او درآداب وفروتنی مبالغه نمود من‌درعنایت وشفقت افزودم ونزدیك به‌خود حکم نشستن فرمودم. هزار اشرفی هزارروپیه به‌صیغه نذر و هزاراشرفی روپیه به‌رسم تصدق معروضداشت. چون فرصت مقتضی آن نبودکه پیشکشهای‌خودرا تمام درنظرآرد فیل سرناك را کـه سرحلقه فیلان پیشکش عادلخان‌بود وصندوقچه ازجواهرنفیس دراین‌وقت گذرانیده بعدازآن به‌بخشیان حکم شدکه امرای که همراه آن فرزند آمده‌اند به ترتیب منصب ملازمت دریابند. اول‌خان جهان بسعادت ملازمت سرفرازی یافت اورا بالا طلبیده به‌دولت قدمبوس امتیاز بخشیدم. هزارمهر وهزارروپیه نذر وصندوقچه جواهر ومرصع‌آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهای او آنچه مقبول‌افتاد چهل‌پنج‌هزارروپیه قیمت‌شد. بعد [۱۵۶الف] ازآن عبدالله‌خان آستانبوس نموده صدمهر نذر آورد. آنگاه مهابت‌خان به‌زمین بوس سربلندی یافت. صدمهر و هزارروپیه نذر

وکرهی از جواهر مرصع‌آلات پیشکش گذرانید. یك‌لك وبیست‌وچهار هزارروپیه قیمت آن شد. ازآن‌جمله لعلی است به‌وزن یازده‌مثقال که سال‌گذشته دراجمیر فرنگسی بجهت‌فروختن آورده بود ولك روپیه بهامی کرد وجوهریان هشتادهزارروپیه قیمت می‌نمودند. بنابراین این سودا راست نیامد وبازگردانیده‌بود. چون‌به‌برهانپور می‌رسد مهابت‌خان بـه‌یك‌لك روپیه ازاو می‌خرد. بعداز او راجه‌بهاوسنگه ملازمت نمود. هزار روپیه نذرقدری مـرصع‌آلات پیشکش گذرانید وهمچنین داراب‌خان پسر خانخانان وسردارخان برادر عبدالله‌خان وشجاعت‌خان‌عرب ودربارخان وشهبازخان ومعتمدخان بخشی و اودارام که از سرداران نظام‌مملکت بود به قول فرزند شاه‌خرم آمده درسلك دولتخواهان منتظم گشته و دیگر امرا به‌ترتیب منصب مـلازمت نمودند. بعدازآن وکلای عادلخان دولت زمین بوس دریافته عرضداشت اورا گذرانیدند.

خطاب‌شاه‌جهان‌به‌خرم: پیش‌ازین به‌جلدوی رانا منصب بیست‌هزاری ذات و ده‌هـزار سوار به‌فرزند اقبال‌مند مرحمت شده‌بود، چون به‌تسخیر دکن شتافت به‌خطاب‌شاهی‌اختصاص یافت الحال به‌جلدوی این‌خدمت شایسته منصب سی‌هزاری ذات وبیست‌هزاری‌سوار و خطاب شاه‌جهان عنایت‌فرمودم و حکم شدکـه بعداز این در مجلس‌بهشت آئین صندلـی نزدیك به تخت می‌نهاده باشند که آن فرزند می‌نشسته‌باشد و این عنایتی است مخصوص به آن فرزند که پیش‌از این درسلسله مارسم نبود وخلعت خاصه وچارقب زربفت ودرگریبان وسرآستین و حاشیه دامن مروارید دوخته پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت وشمشیر مرصع بـاپردله مرصع و خنجرمرصع مرحمت‌شده به‌جهت سرفرازی او خود ازجهروکه پائین‌آمده خوانچه‌از جواهر وخوانی زربفت برسراو نثار کردم وفیل سرناك را نـزدیك طلبیده دیـدم بی‌تکلف آنچه از تعریف این‌فیل‌شنیده شدبه‌جای خوداست. در[۱۵۶ب] کلانی وآراستگی‌وجمال وخوش فعلی تمام‌عیاراست. وبه‌این‌خوبی فیل کمتر دیده‌شده‌ازبسکه درنظر مقبول آمد سوار شده تا درون دولتخانه خاص رفتم و پاره زربرسر او نثار کردم وحکم فرمودم که درون دولتخانه می‌بسته باشند و به‌این نسبت نورتخت نام اونهاده‌شد.

روزجمعه بیست‌وچهـارم راجـه‌بهر جیوزمیندار بگـلانه آمده ملازمت نمـود. نام او پرتاب است وراجه آنجارا هرکس بوده باشد بهرجیو می‌گویند. قریب به هزارو پانصد سوار مواجب خـوار اوست. دروقت کار تاسه‌هزارسوار هم موجود می‌تواند نمود.ولایت بگلانه درمیان ملك‌گجرات وخاندیس ودکن واقع است. دوقلعه مستحکم دارد سالیرومـالیر چون‌مالیر درمیان معموره است خوددرآن‌جا به‌غایت‌لطیف وپاکیزه می‌شود. از ابتدای‌غرکی تاآخرتیرماه می‌کشد. انگورش فراوان است‌اما فرداعلی‌نیست. راجه مذکور باحکام گجرات

ودکن وخاندیس سررشته مدار ملایمت از دست نمی‌داد. غایتاً خود به‌دیدن هیچکدام نمی‌رفته وچون یکی از اینها خواستی که دست تصرف به‌ملك او دراز سازد به‌حمایت دیگری از آسیب دیگری محفوظ ماندی. بعداز آنکه ولایت گجرات ودکن و خاندیس به‌تصرف حضرت عرش آشیانی درآمد به برهان‌پور آمده سعادت زمین بوس دریافت ودرسلك بنده‌ها منتظم گشته به‌منصب سه‌هزاری سرفرازشد. ودرنیولا که شاه‌جهان به‌برهانپور رسیده پانزده زنجیر فیل پیشکش آورده ملازمت نمود ودرخدمت‌آن فرزند به‌درگاه آمد ودر خورا خلاص وبندگی به‌عواطف ومراحم خسروانه سربلندی یافت وبه عنایت شمشیر مرصع وفیل واسپ و خلعت ممتاز گشته بعداز چندروز سه‌انگشتری از یاقوت والماس بدومرحمت فرمودیم.

روز مبارك‌شنبه بیست‌وهفتم نور [۱۵۷الف] جهان‌بیگم جشن فتح فرزندشاه جهان کرد وبه‌شاه جهان خلعتهای گران‌بها بانادری‌که به‌گلهای مرصع و مرواریدهای نفیس آراسته بود وسرپیچ مرصع به‌جواهر نادر ودستار باطره مروارید وکمربند بامسلسل مروارید وشمشیر با پردله مرصع باپهول کناره وبندمروارید ودواسپ که یکی زین‌مرصع داشت وفیل خاصه با دوماده فیل‌عنایت نمودند وهمچنین به‌فرزندان واهل‌حرم او خلعتهای وتقوزهای اقمشه به‌اقسام زرین بخشیدندو بنده‌های عمده اورا اسپ وخلعت وخنجر مرصع انعام فرمودند. به‌همه جهت سه‌لك روپیه صرف این‌جشن شده باشد. ودرهمین‌روزعبدالله‌خان وسردارخان‌برادر اورا خلعت واسپ‌عنایت‌نموده به‌صوبه کابلی که به‌جاگیر آنها مقررگشته بود رخصت فرمودم‌وشجاعتخان را نیز به‌جاگیرش که به‌صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت واسپ وفیل‌مرحمت شد وسید حاجی را که جاگیردار صوبه بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم. چون مکرر به‌عرض رسیدکه خان دوران پیروضعیف شده وچنانچه تاب فطره وتردد ندارد وصوبه کابل وبنگش سرزمین فتنه‌خیز است وبه‌جهت استیصال افغانان پیوسته سواری وفطره لازم دارد از آنجاکه احتیاط شرط جهانداریست مهابتخان رابه‌صاحب صوبگی کابل وبنگش تسلیم‌فرموده خلعت عنایت‌کردم وخان دوران به‌حکومت ولایت‌تهته سرفرازی یافت. ابراهیم‌خان فتح‌جنگ چهل‌ونه زنجیرفیل ازبهار پیشکش فرستاده‌بود به‌نظرگذشت.

دراین‌ایام به‌جهت من‌سون کیله آوردند تاامروز این‌قسم کیله نخورده شده‌بود درکلانی مقدار یك انگشت بوده باشد. خیلی شیرین وراست مزه است هیچ‌نسبه به اقسام کیله ندارد وغایتاً خالی از ثقلی نیست. چنانچه‌دوعدد ازآن من‌خوردم اثر گرانی درخود یافتم ودیگران می‌گویند که تاهفت‌هشت می‌توان خورد. اگرچه کیله در [۱۵۷ب] اصل قابل خوردن‌نیست اما ازاقسام او آنچه توان خورد همین‌است وبس.

امسال تا بیست‌وسیوم‌ماه‌مهر مقربخان‌انبه گجرات را بهداکچوکی رسانید. دراین‌تاریخ شنیده‌شد که محمدرضاایلچی برادرم شاه‌عباس درآگره بمرض اسهال ودیعت‌حیات سپرد و محمدقاسم سوداگر که ازپیش برادرم آمده بود وصی‌خود ساخته حکم فرمودم‌که به‌موجب وصیت اسباب واشیای‌اورا به‌خدمت‌شاه رسانید تاایشان درحضور خود بهورثه اولطف‌نمایند. به‌سیدکبیر وبختر‌خان وکلای عادلخان خلعت وفیل مسرحمت‌شد. روز مبارك‌شنبه سیزدهم ماه آبان جهانگیرخان‌قلی‌بیگ ترکمان که به‌خطاب جـان‌سپارخانی سرفرازاست ازدکن آمده ملازمت نمود. پدرش درسلك امرای دارای ایران انتظام داشت درزمان حضرت‌عرش آشیانی ازولایت آمده‌بود. منصب عنایت نموده بهصوبه دکن فرستاده درآن‌صوبه نشو نما یافت‌اگر چه غایبانه مکرر مجرای خدمات او شده‌بود درینولا که فرزند شاه‌خرم به‌ملازمت رسید و از اخلاص وجان‌سپاری او معروض داشت، حکم فرمودم که جریده بهدرگاه آمده سعادت‌ملازمت دریابد وبازمراجعت نماید. دراین‌روزاو دیرام را به‌منصب سه‌هزاری‌ذات وهزار وپانصدسوار سرفراز ساختم. ذات‌اوبرهمن‌است وپیش‌عنبر اعتبارتمام داشت. دروقتی‌که شاه‌نوازخان برسر عنبر می‌رفت، آدم‌خان‌حبشی وجادون‌رای وبابورای کایتهه واودیرام‌وچندی ازسرداران‌نظام‌الملکی جداشده نزد شاه‌نوازخان آمده بودند بعد از شکست عنبر باز بملامتهای عادلخان‌و فریب عنبر از راه‌رفته ترك بندگی و دولتخواهی نمودند و عنبر بـا آدم‌خان سوگند مصحف خورده اورا غافل ساخت وبه‌فریب گرفته در قلعه دولت‌آباد محبوس گـردانید. آخر اورا کشت وبابورای کایتهه واودارام برآمده[۱۵۸الف] به سرحد عادل‌خان رفتند. عادل‌خان در ملك‌خود راه نداده درهمان چندروز بابورای کایتهه به‌فریب و غدریکی ازآشنایان نقدهستی درباخت وعنبرفوجی برسراو دارام فرستاد واو جنگ‌خوب‌کرده فـوج‌عنبر را شکست داد، و بعد ازآن درآن ملك نتوانست بود. خود را به‌سرحد ولایت پادشاهی انداخت وقـول گرفته بااهل‌وعیال وخویش وپیوند به‌خدمت فرزند شاه جهان آمد وآن فرزند اورا به‌انواع عنایت واقسام رعایت سرفراز ساخت ومنصب‌سه‌هزاری ذات ویك‌هزارسوار امیدوار گردانیده همراه به‌درگاه آورد. چون بنده کارآمدنی بود پانصدسوار دیگر اضافه مرحمت فرمودم وشهبازخان راکه به‌منصب دوهزاری‌ذات وهزارو پانصدسواراداشت پانصدسوار دیگر افزوده به‌فوجداری سرکار سارنکپور و بعضی از محالات صوبه مالوه تعیین فرمودم. به‌خان جهان اسب خاصه و فیل عنایت‌شد.

پیشکش شاه‌جهان: روز مبارك‌شنبه‌دهم ماه‌مذکور فرزند شاه‌جهان‌پیشکشهای خود راکه به‌نظر درآوردجواهرومرصع‌آلات واقمشه نفیسه ودیگر نفایس‌ونوادر تمام درصحن جهروکه

به‌ترتیب چیده فیلان واسبان را باسازهای طلا ونقره آراسته در برابر داشته بود به‌جهت خاطر جوی او خود از جهروکه پائین آمده به‌تفصیل دیده‌شد. از آن جمله لعلی است نفیس که دربندر گووه‌به‌جهت آن‌فرزند به‌مبلغ دولك روپیه ابتیاع نموده‌اند وزنش نوزده‌تانك‌است که هفده‌مثقال وپنج‌ونیم سرخ باشد. درسرکارمن لعل از دوازده‌تانك بیشتر نبود. جوهریان نیز به‌همان قیمت منظور داشتند ودیگر نیلمی است، ازبابت پیشکش عادل‌خان شش‌تانك و هشت‌سرخ یك‌لك روپیه‌قیمت شد. تاحال به‌این کلانی ونفاست وخوش‌رنگی وشادابی نیلم در نظرنیامده ودیگر الماس چمکوره است ازبابت عادل‌خان وزن یك‌تانك وشش‌سرخ چهل‌هزار روپیه بهاگردید وجه تسمیه چمکوره آنکه در دکن سبزی است که آن را ساگ [۱۵۸ب] چمکوره می گویند دروقتی که مرتضی نظام‌الملك برار را فتح‌کرده روزی با اهل‌حرم خود به‌سیرباغ رفته‌بود یکی از عورات درمیان ساگ چمکوره این‌الماس را یافته پیش‌نظام‌الملك برده ازان‌روز به‌الماس چمکوره شهرت‌یافت ودرقرات احمدنگر به‌تصرف ابراهیم عادل‌خان که الحال نیست درآمد. دیگر زمردی است هم‌از پیشکش عادل‌خان اگرچه ازکان نوست اما به‌غایت خوش‌رنگ ونفیس چنانچه تاحال این‌طور دیده‌نشده. دیگر دومروارید که یکی به‌وزن شصت‌وچهار سرخ‌که دومثقال ویازده‌سرخ باشد بیست‌وپنج‌هزار روپیه قیمت‌شد. دوم شانزده‌سرخ در نهایت غلطان ولطافت دوازده‌هزار روپیه قیمت‌نمودند(دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب‌الملك به‌وزن یك‌تانك سی‌هزارروپیه قیمت کردند) ویکصدوپنجاه فیل از آن‌جمله سه‌فیل باسازهای طلا از زنجیر وغیره ونه فیل باساز نقره. اگرچه بیست فیل داخل حلقه شد اما پنج‌فیل به‌غایت کلانی ونامی است. ازبابت پیشکش نظام‌الملك اول نوربخت که آن فرزند درروز ملازمت گذرانید. تایك‌لك وبیست‌وپنج‌هزارروپیه قیمت قرار یافت. دیگر مهوبت از بابت عادل‌خان یك‌لك‌روپیه قیمت فرموده در جنسال نهادم دیگر بخت‌بلند هم ازپیشکش اویك‌لك روپیه قیمت نموده گرانبار نام‌کردم. دیگر فیل قدوسخان وامام‌رضا ازبابت پیشکش قطب‌الملك اینهارانیز هرکدام یك‌لك‌روپیه بهاشد دیگر صدرأس اسب‌عربی وعراقی که آنها اسپهای‌خوب بود ازاین‌جمله سه‌اسب‌زینهای‌مرصع داشت اگرپیشکش‌های آن‌فرزند آنچه ازخاصه بود وآنچه ازدنیاداران دکن گرفته‌است به‌تفصیل مرقوم‌گرد به طول می کشد.مجملاً آنچه پیشکش‌های اومقبول افتاد موازی بیست‌لك‌روپیه به‌والده خود نور جهان‌بیگم پیشکش نمود وشصت‌هزارروپیه به‌دیگر والده‌ها و بی گمان گذرانیدکه مجموع پیشکش آن‌فرزند بیست‌ودولك وشصت‌هزار روپیه‌شد که هفتادوپنج هزارتومان رایج ایران و شصت‌وهفت‌لك و هشتادهزار [۱۵۹الف] خانی رایج توران باشد. چنین پیش‌کشی دراین

دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود. توجه وعنایت بسیار بدو نمودم. درحقیقت فرزندی که شایان لطف وشفقت باشد اوست ونهایت رضامندی و خوشنودی ازو دارم. الله‌تعالی اورا از عمر ودولت برخوردار گرداناد.

توجه موکب‌کیهان شکوه به صوب ملک‌گجرات: چون درمدت عمر شکار فیل نکرده بودم ومیل‌دیدن ولایت گجرات وتماشای دریای شورهم داشتم ومکرر قراولان رفته فیلهای صحرائی را دیده جای‌شکار قرارداده‌بودند به‌خاطر رسید که شهر احمدآباد وتماشای دریا نموده وقت برگشتن که هواگرم شود وموسم شکارفیل‌بود شکار کرده متوجه دارالخلافه‌آگره شوم. به‌این‌عزیمت‌حضرت‌مریم‌الزمانی ودیگر بیگمان واهل محل را باسبابی وکارخانجات زیادتی روانه آگره ساخته خود باجمعی که ازهمراهی آنها گزیر نیست به‌رسم سیروشکار متوجه صوبه گجرات شدم وشب‌جمعه آباد نماه به‌مبارکی وفرخی ازمندو کوچ‌کرده درکنار تال نعلچه فرودآمده‌شد. صباح به‌شکار رفته یك‌نیله‌گاو به‌بندوق‌زدم. شب‌شنبه مهابتخان را اسپ وفیل‌خاصه‌عنایت‌نموده به‌حکومت کابل وبنگش رخصت فرمودم وبه‌التماس اورشیدخان را خلعت واسپ وفیل وخنجرمرصع مرحمت نموده به‌کمك اوتعیین کردم وابراهیم حسین را به‌خدمت بخشیگری دکن سرفراز ساختم ومیرك حسین به‌واقعه‌نویسی صوبه مذکور مقررشد. راجه‌کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه‌اودیسه آمده بود به‌سبب تقصیراتی که به اونسبت می‌کردند روزی‌چند ازسعادت‌کورنش‌محرومی داشت بعداز تحقیق بیگناهی اوظاهرشداسپ وخلعت عنایت نموده همراه مهابت‌خان به‌خدمت بنگش تعیین نمودم. روز دوشنبه به وکلای عادل‌خان طره‌های مرصع به‌طرح دکن مرحمت‌شد. یکی پنج‌هزار روپیه ودیگری چهار هزار روپیه قیمت داشت. چون افضل‌خان ورای‌رایان وکلای فرزند شاه‌جهان آن‌خدمت را چنانچه شرط بندگیست وخدمتکاری به‌تقدیم [۱۵۹ب] رسانیده بودند. هردو را به‌زیادتی منصب سرافراز ساختم. رای‌رایان را به خطاب راجه بکرماجیت که درهندوان خطاب عمده ایست ممتاز ساختم. الحق بنده شایسته قابل‌تربیت است. روزشنبه دوازدهم به شکار رفته دونیله‌گاو ماده‌را به‌بندوق‌زدم.

چون از این‌منزل شکار دور بود روزدوشنبه چهاردهم چهارکروه پاوکم کوچ فرموده درمنزل موضع‌کید حسن فرودآمدم. روزسه‌شنبه پانزدهم سه‌نیله‌گاوزدم یکی ازآنها که کلانتر بود دوازده‌من به‌وزن درآمد در این‌روز از میرزارستم غریب‌خطری گذشت ظاهراً بندوق را به‌نشانه سرراست می‌کرد اول یك‌تیر می‌اندازد وباز بندوق را پرمی‌کند چون تیرش بسیار روان بوده سربندوق‌را تکیه برسینه خود داده غلوله را به‌دندان زیرمی‌کشد که درست شود و

گرفتگی‌داشته باشد. قضارادراین‌وقت فتیله به‌آتش‌خانه می‌رسد وبالای‌سینه جای که سر بندوق نهاده بود مقدار کفدست می‌سوزد. چنانچه ریزهای باروت‌در پوست وگوشت فرومی‌نشیند و خیلی جراحت می‌شود والم بسیار به‌میرزا رسید. روز یك‌شنبه شانزدهم چهارنیله شکـار شد. سه‌ماده نیله‌گاو ویك‌پو کهره نیله‌گاو. روز مبارك‌شنبه هفدهم به‌دره کـوهی که آبشاری داشت ونزدیك به‌اردو واقع بود رفته‌شد اگرچه دراین‌ایام آب کمتر داشت اما چـون دوسه روزی پیشتر ممر آب را از بالابسته بودند ونزدیك به‌رسیدن من گذاشتند به‌غایت خـوب می‌ریخت ارتفاعش بیست‌گز بوده باشد. ازفرازکوه جداشده می‌ریزد دراین‌قسم سرراهی غنیمت است. پیاله‌های معتادرا برلب‌آب وسایه‌کوه خورده شب به‌اردوآمدم دراین‌روز زمیندار جیت‌پوری که به التماس فرزند شاه جهان گناه اورا بخشیده شده بود دولت آستان‌بوس دریافت.

روزجمعه هژدهم یك‌نیله‌گاو وکلان ویك‌بوکره [۱۶۰الف] وروز شنبه نوزدهم دوماده شکارشد. چون قراولان عرض کردند که درپرگنه حاصل‌پور شکارفراوان است اردوی‌کلانی را دراین منزل گذاشته روزیك‌شنبه بیستم باجمعی ازبنده‌های نزدیك به‌حاصل‌پور که سه‌کروه مسافت داشت شتافتم. میرحسام‌الدین ولد میرجمال‌الدین حسین‌انجو که به‌خطاب عضدالدوله اختصاص دارد به‌منصب هزاری‌ذات وچهارصدسوار از اصل واضافه‌سرافرازی یافت. یادگار حسین‌قوش‌بیگی ویادگار قورچی را که به‌خدمت بنگش تعیین شده‌اند فیل مرحمت فـرمودم. دراین‌تاریخ انگور حسینی وبیدانه ازکابل‌رسید به‌غایت تروتازه آمده بوده. زبان این‌نیازمند درگاه الهی از ادای شکر نعمتهای اوقاصر است که باوجود سه‌ماه مسافت راه انگور کابل در دکن‌تازه به‌تازه می‌رسیده باشد. روزدوشنبه بیست‌ویکم‌سه‌رأس یوز وروز سه‌شنبه‌بیست‌ودوم یك‌نیله‌گاو نروسه‌ماده ورروزیك‌شنبه بیست‌سیوم یك‌ماده شکارشد. روز مبارك‌شنبه بیست‌وچهارم درکنار تال حاصل‌پور بزم‌پیاله‌ترتیب یافت به‌فرزندشاه‌جهان‌وچندی ازامرای عظام وبنده‌های خاص‌پیاله عنایت‌شد. یوسف‌خان پسر حسین‌خان‌راکه ازخانه زادان لایق ترتیب است. منصب سه‌هزاری ذات وهزاروپانصدی‌سوار از اصل واضافه مرحمت نمودم وبه‌فوجداری گوندوانه رخصت فرمودم وبه‌انعام خلعت وفیل سرافرازی یافت. رأی بهاری داس دیوان صوبه دکن به سعادت آستانبوس ممتاز گشت.

روز جمعه‌بیست‌وپنجم جان‌سپارخان را به‌عنایت‌علم‌سربلندی‌یافته وخلعت واسب‌مرحمت نموده به‌صوبه‌دکن رخصت فرمودم. امروز بندوق نمایانی انداختم قضارا دردرون دولتخانه درخت‌کهرنی واقع‌شده‌بود. قریشه آمده برسرشاخ بلندی نشست وهمین میانه سینه‌اش به‌نظر درآمدبندوق‌را برروی دست‌گرفته‌درمیان سینه‌او زدم واز جای‌که ایستاده بودم تاسر[۱۶۰ب]

شاخ بیست‌ودوگز بود.

روزشنبه بیست‌وششم قریب به‌دوکروه کوچ کرده درموضع جمال‌پور منزل‌شد. یك‌پوز دراین‌روز به بندوق زدم. رستم‌خان که از بنده‌های عمده فرزندشاه‌جهان است و از برهانپور باجمعی ازبنده‌های درگاه برسرزمینداران گوندوانه تعیین‌نموده‌بوددوصدوده زنجیر فیل‌ویك‌لك وبیست‌هزار روپیه پیشکش گرفته. دراین تاریخ به‌آستانبوس رسیدند وزاهدولد شجاعت‌خان به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار از اصل و اضافه سرفرازشد. روز یك‌شنبه بیست‌وهفتم شکار باز وجره کردم. روزدوشنبه بیست‌وهشتم یك نیله‌گاو کلان ویك‌پوکهره شکار شد. نیله دوازده من‌ونیم به‌وزن درآمد. روز سه‌شنبه بیست‌ونهم سه‌جرز شکار شد. بهلول میانه والله‌یار کوکه ازخدمت گوندوانه آمده سعادت ملازمت دریافتند. بهلول پسرحسن میانه الوسی است از افغانان. در مبادی حال حسن نوکر صادق‌خان بود. اما نوکر پادشاه‌شناس روز آخر درسلك بنده‌های پادشاهی انتظام‌یافت ودرخدمت دکن فوت‌شد وبعدازو پسرانش به‌مناصب سرفرازگشتند اگرچه هشت پسر داشت امادوپسرش هردو به‌جوهر شمشیر روشناس آمدند. برادر کلان درآغازجوانی ودیعت‌حیات سپرد و بهلول رفته‌رفته به‌منصب هزاری سربلند یافت. دراین‌وقت که فرزند شاه‌جهان به برهانپور رسیده اورا قابل‌تربیت دانسته به منصب هزاروپانصدی‌ذات وهزارسوار امیدوار ساخت وچون تاحال‌مرا ملازمت نکرده بود بسیارآرزوی آستانبوس‌داشت به‌درگاه طلب فرمودم بی‌تکلف خوب‌خانه‌زادیست. همچنانکه باطنش به‌حسن وشجاعت آراستگی دارد درظاهرش‌هم خالی ازنمودی نیست. منصبی که فرزندشاه‌جهان تجویز نموده بود به‌التماس او مرحمت‌شد وخطاب‌سربلند خانی سرافراز [۱۶۱الف] گشت. الله‌یار کوکه نیز جوان مردانه است و بنده لایق تربیت است اورا به خدمت حضور مناسب وچسبان یافته به‌درگاه طلب‌فرمودم.

روزکم‌شنبه غره ماه‌آذر به‌شکار رفته یك‌نیله‌گاو به‌بندوق زدم. دراین‌تاریخ ازواقعیات کشمیر به‌عرض رسیدنوشته بودندکه درخانه ابریشم‌فروشی دودختر دندان‌دار به‌وجودآمدند که پشت هردو تاکمر بهم متصل بود اما سرودست وپاهرکدام جداجدا بودند. اندك‌زمانی زنده بوده فوت‌شدند. روزمبارك‌شنبه دوم درکنار تالی‌که دایره شده بود بزم پیاله ترتیب یافت. لشکر خان را خلعت وفیل مرحمت نموده به‌خدمت دیوانی صوبه دکن‌سرافرازساختم ومنصب او از اصل واضافه دوهزارو پانصدی ذات و هزاروپانصدسوار حکم شد به‌وکلای عادل‌خان دومهر کوکب طالع‌که هرکدام به‌وزن‌پانصدمهر دستوری‌می‌شوداتمام‌شد. سربلند خان را اسب وخلعت انعام نمودم چون ازالله یارکوکه هم‌خدمات شایسته وترددان پسندیده

به‌وقوع آمده بود به‌خطاب همت‌خانی سرافراز ساخته خلعت مرحمت‌شد.

روزجمعه چهارکروه و یکپاوکوچ فرموده پرکنه دیکنان محل نزول رایات اقبال گشت روز یکشنبه‌هم چهارکروه‌ویك‌پاو کوچ کرده درقصبه دهار منزل شد. دهار ازشهرهای قدیم است وراجه بهوج که از راجهای معتبر هندوستان است دراین‌شهر می‌بوده از عهد او هزارسال بیشتر گذشته ودرزمان سلاطین‌مالوه نیز مدتها حاکم‌نشین بوده.وقتی‌که سلطان‌محمود تعلق به‌عزم تسخیر دکن می‌رفت قلعه از سنگ تراشیده برفراز پشته اساس نهاده. ظاهرش غایت نمود وصفا دارد ودرون‌قلعه از عمارات خالی است فرمودم‌که عرض وطول وارتفاعش را مساحت کنند. طول درون قلعه دوازده‌طناب وهفت‌گز عرض هفت‌طناب وسیزده‌گز وعرض دیوارقلعه نوزده‌ونیم‌گز. ارتفاع تاکنگره هفده‌ونیم گز ظاهرشد. دور بیرون حصار پنجاه‌پنج طناب‌بود. عمیدشه‌غوری مخاطب به‌دلاورخان که درزمان سلطان [۱۶۱ب] محمود پسرسلطان فیروز پادشاه دهلی‌حکومت ولایت‌مالوه به‌استقلال داشت در معموره بیرون قلعه مسجد جامعی بنا نهاده‌درمقابل درمسجد میل آهنی مربع‌نصب‌کرده بود. چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را به‌تصرف درآورد خواست که این‌میل را به گجرات نقل نماید کارفرمایان دروقت فرود آوردن احتیاط‌نکردند برزمین افتاد ودوپاره‌شد. یکی ازآن هفت‌ونیم‌گز ودیگر چهارگز ویکپاو. دورش یك‌گز یك‌پاو است. چون درآنجا ضایع افتاده بود حکم‌کردم که لخت‌کلان را به‌آگره برده درصحن روضه حضرت‌عرش آشیانی نصب‌کنند که شبها چراغ بالای آن می‌سوخته باشند. مسجد مذکور دودر دارد. بربیش طاق یك‌درنقره از نثربرلوح سنگی نقش کرده‌اندمضمون آنکه عمیدشه‌غوری درسنه سبع وثمانمایه این‌مسجد را اساس نهاده وبربیش طاق دیگر قصیده نوشته‌اند که این چند بیت از آنجاست نظم.

خدایگان زمین‌کوکب سپهر جلال مدار اهل زمان آفتاب اوج کمال

پناه و پشت شریعت عمیدشه داود که افتخارکند غورازان‌حمیده‌خصال

معین وناصردین نبی دلاورخان که برگزیده خداوند ایزد متعال

به‌شهر دهار بناکرد مسجد جامع به‌وقت سعد و خجسته به‌روز فرخ‌فال

گذشته‌بود زتاریخ سال‌هشتصدوهفت که شد تمام ز اقبال درگهم آمال

وچون دلاورخان ودیعت حیات سپرد درآن وقت هندوستان پادشاه بسه استقلال نداشت وایام‌هرج‌ومرج‌بود هوشنگ پسر دلاورخان که جوان رشید صاحب همت بود دانسته برسریر سلطنت مالوه جلوس نمود، بعد از فوت او به حسب تقدیر سلطنت به‌محمود خلجی پسرخان جهان که وزیر هوشنگ بود منتقل‌شد وازوبه پسرش غیاث‌الدین رسید. و بعد از آن

ناصرالدین پسر غیاث‌الدین پدر را زهر داده [۱۶۲الف] برمسند شاهی نشست و ازو به فرزندش محمود انتقال یافت وسلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه به‌محمود مذکور تمام شد. روز دوشنبه ششم به‌شکار رفته یک‌نیله‌گاوماده را به‌بندوق زدم. به‌میرزااشرف‌الدین حسین‌کاشغری فیلی عنایت نموده به خدمت صوبه‌بنگش رخصت نمودم. به‌او دارام خنجر مرصع ومهرصدتوله وهشت‌هزاردرب انعام شد. روزسه‌شنبه هفتم در تال دهاریک مگرمچ به‌بندوق زدم باآنکه سربینی او به‌نظر درآمد وباقی تنه‌اش درآب پنهان بود به‌قیاس وقرینه میان پشتش زدم یک‌زخم تمام‌شد. مگرمچ ازعالم نهنگ جانوریست ودراکثر آب‌های هندوستان می‌باشد به‌غایت کلان می‌شود واین چندان کلان نبود. مگرمچ دیده‌شده که هشت‌گز طول ویک گز و یک پا عرض داشت.

روزکم‌شنبه هشتم‌چهارونیم کروه کوچ کرده سعدلپور منزل‌شد. دراین‌منزل رودخانه است‌که ناصرالدین خلجی بالای آنرا پل‌بسته ونشیمنها ساخته ازعالم کالیاده جایی است واین‌هردو بنا ازاثرهای اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست. چون در میان رودخانه ساخته‌شده وجویها وحوضها ترتیب داده‌اند یک‌طوری به‌نظر درمی‌آید. شب فرمودم که بر دور جویها وآب‌ها چراغان کردند.

روز مبارک‌شنبه نهم بزم پیاله ترتیب یافت دراین‌روز به‌فرزند شاه‌جهان یک‌قطعه لعل یک‌رنگ به‌وزن نه‌تانک وپنج‌سرخ که‌یک لک وبیست‌وپنج‌هزارروپیه‌قیمت‌داشت بادومرواریدانعام شد. واین لعلی است‌که در زمان ولادت من حضرت‌مریم مکانی والده حضرت‌عرش‌آشیانی به رسم رونما به‌من التفات‌نموده بودند وسالها درسرپیچ خاصه آن‌حضرت بود بعدازآن من‌هم تبرکاً باخوددرسرپیچ می‌داشتم. قطع‌نظراز مالیات ونفاست چون به‌حسب شگون‌برین دولت ابد مقرون مبارک و میمون آمده به‌آن [۱۶۲ب] فرزند مرحمت شد. مبارک‌خان را به‌منصب هزاروپانصدی ذات وسوار از اصل واضافه سربلند ساخته به‌فوجداری سرکار میوات تعیین فرمودم. وبه‌انعام وخلعت وشمشیر وفیل ممتاز گشت به‌همت‌خان ورستم‌خان شمشیر مرحمت‌شد. به‌کمال‌خان قراول که از خدمتکاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر می‌باشد خطاب شکارخانی عنایت نمودم واودارام که به‌خدمت صوبه دکن تعیین‌شده بود به‌انعام خلعت و فیل ومادیان‌عراقی‌سرافرازی یافته وخنجر زرنشان‌خاصه مصحوب او به سپهسالار خان خانان‌اتالیق مرحمت‌شد.

روزجمعه دهم مقام فرمودم روزشنبه یازدهم چهارکروه پاوکم کوچ نموده ددموضع حلوت نزول اقبال اتفاق افتاد. روزیکشنبه دوازدهم پنج کروه کوچ کرده درپرگنه بدنور منزل

شد. این پرگنه اززمان پدرم به‌جاگیر کیشوداس‌مارو مقرر است ودرحقیقت وطن‌خود او شده عمارات وباغات ساخته ازجمله‌باولی‌درسرراه اساس‌نهاده به‌غایت خوش‌طرح واندام به‌خاطر رسید که اگر جای باولی ساخته شود به‌همین‌طرح باید فرمود که بسازند. اما اقلا دوبرابر این باید ساخت. روز دوشنبه سیزدهم به‌شکار رفته یك‌نیله گاو به‌بندوق زدم.

از تاریخی که فیل نوربخت به‌فیلخانه خاصه آمده است که دردولت‌خانه خاص‌وعام می‌بسته باشند. چون ازحیوانات فیل را به‌آب الفت تمام است وباوجود زمستان وسردی‌هوا از درآمدن به‌آب‌محظوظ می‌شود واگر آبی نباشد که تواند درآمد آب از مشك به‌خرطوم گرفته بربدن‌خود می‌ریزد. به‌خاطررسید که هرچند فیل از آب محفوظ است وطبع او بـه آن مجبول اما یقین‌که در زمستان ازآب‌سرد متأثر خواهدبود. فرمودم‌که آب‌را شیرگرم کرده در خرطوم او می‌ریخته باشند روزهای دیگر که آب‌سرد برخود می‌ریخت اثر رعشه ولرزه‌ظاهر می‌شد وازآب‌گرم به‌خلاف آن آسوده ومحظوظ گشت. واین‌تصرف خاصه من است.

روز سه‌شنبه چهاردهم شش‌کروه کوچ کرده درمقام سیلگره‌منزل‌شد. روز [۱۶۳الف] کم شنبه پانزدهم از دریای مهی گذشته نزدیك رامگده نزول اقبال نمـودم شش‌کروه کـوچ واقع‌شد روز مبارك‌شنبه شانزدهم مقام‌نموده درسرآبشاری کـه قریب به‌اردو واقع بـود بزم پیاله‌ترتیب یافت. سربلندخان‌را به‌عنایت علم‌ممتازی ساخته وفیل بخشیده به‌خدمت صوبه‌دکن رخصت فرمودم و منصب‌او ازاصل واضافه هزاروپانصدی ذات وهزار ودوصدسوار حکم شد راجه‌بهیم نراین زمیندار گدهه‌که به‌منصب هزاری سرفراز است رخصت جاگیر یافت. راجه بهرجیو زمینداربگلانه را به‌منصب چهارهزاری سربلند ساخته به‌وطن اورخصت فرمودم وحکم شد که چون به‌ملك خود برسد پسر کلان‌راکه جانشین اوست به درگاه فرستد که درخدمت حضورمی‌بوده باشد. حاجی‌بلوچ که سردار قراولان است ونسبت سبقت خدمت وبندگی قدیم دارد به‌خطاب خانی سرافراز گشت.

روزجمعه هفدهم پنج‌کروه کوچ‌نموده درموضع دهاوله نزول فرمودم. روزشنبه هژدهم که عیدقربان بود بعداز فراغ‌قربانی ولوازم آن‌سه کروه ویکپاو کوچ فرموده‌درکنار تال‌موضع ناگور منزل شد. روزیکشنبه نوزدهم قریب به‌پنج کروه مسافت طی‌نموده درکنار تال موضع سمریه رایات‌اقبال برافراشت. روزدوشنبه‌بیستم چهار کروه ویك‌پاو کوچ کرده پرگنه (دوحد) محل نزول رایات جلال گشت. این‌پرگنه سرحد است میان ولایت مالوه وگجرات تا ازبدنور عبور واقع‌شد تمام راه جنگل وانبوهی درخت وسنگلاخ بود. روزسه‌شنبه بیست‌ویکـم مقام کردم. روزکم‌شنبه بیست‌ودوم پنج‌کروه ویکپاو کوچ‌نموده درموضع رىناو نزول‌نمودم. روز

مبارکشنبه بیست‌وسوم مقام فرموده درکنارتال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب‌یافت.

روزجمعه بیست‌وچهارم‌دونیم کروه قطع کرده درموضع جالوت رایات اقبال برافراشت دراین‌منزل بازیگران ملك کرناتك [۶۳ب] آمده فنون‌بازی خود نمودند یکی ازآنهازنجیر آهنی را که پنج‌ونیم گز طول ویك‌سیر ودودام وزن داشت یك‌سر آن‌را درحلق نهاده آهسته آهسته تمام‌را بمدد آب‌فروبرد وساعتی‌درشکم اوبود وبعدازآن‌برآورد، روزشنبه بیست‌وپنجم مقام‌شد. روزیکشنبه پنج کروه کوچ نموده به‌موضع نیمده فرود آمدم. روزدوشنبه بیست‌وهفتم نیز پنج‌کروه کوچ‌کرده درکنار تالی‌میران نام نزول فرمودم روزسه‌شنبه بیست‌وهشتم چهار-کروه پاوکم کوچ‌نموده نزدیك به‌قصبه‌صحرا درکنارتال ورود رایات اقبال‌گشت گل نیلوفر را که به‌زبان هندی کمودنی گویند به‌سه‌رنگ می‌شود سفید وکبود وسرخ پیش‌ازاین کبود وسفید دیده اما سرخ تاحال به‌نظر درنیامده بود. درین تال سرخ گل‌باره سبزرنگ مشاهده شد بی‌تکلف گلی است به‌غایت نادر ولطیف چنانکه گفته‌اند. بیت:

زسرخی وتری خواهدچکیدن

گل کنول از کمودنی کلانتر می‌باشد ورنگش سرخ‌چهره است ومن درکشمیر کنول صدبرگ هم‌بسیار دیده‌ام ومقرر است‌که کنول روزمی‌شکفدوشب غنچه می‌شود وکمودنی به خلاف‌آن روز غنچه می‌گردد وشب‌می‌شکفدوزنبور سیاه که اهل هندآن‌را بهانوره می‌گویند همیشه‌برین گلها می‌نشیند و به‌جهت خوردن‌شیره که درمیان این هردو گل‌است به‌درون می‌رود وبسیار چنین واقع می‌شود که گل‌کنول‌غنچه می‌گردد وتمام‌شب بهونره درآن غنچه‌می‌ماند وهمین‌طور درگل کمودنی‌هم و بعداز شگفتن ازمیان‌برآمده پرواز می‌کند. چون زنبورسیاه ملازم دایمی‌این گلهاست شعرای هندی‌آن‌را بلبل عاشق گل‌اعتبار نموده مضامین‌عالی‌درسلك نظم‌کشیده‌اند. از جمله تانسین کلاونت که‌درخدمت پدرم‌بی‌نظیرزمان خود بوده بلکه درهیچ عهد وقرن مصنفی‌مثل ازنگذشته ازنقشها روی جوان را به آفتاب‌وچشم گشودن اورا به شگفتن گل‌کنول وبرآمدن بهونره ازمیان آن تشبیه داده ودر [۶۴الف] جای دیگر به‌گوشه چشم نگرستن محبوب را به حرکت‌گل‌کنول درهنگام نشستن بهونره نسبت‌کرده.

دراین‌منزل انجیر ازاحمدآباد رسید اگرچه انجیر برهانپور بالیده وشیرین‌می‌شود،اما این‌انجیر کمدانه وشیرین‌تر است. ده‌دوازده‌بهتر‌توان گفت.روزکم‌شنبه‌بیست‌ونهم و مبارکشنبه سی‌ام مقام شد ودراین‌منزل‌سرافرازخان ازاحمدآباد سعادت آستانبوس‌دریافت. ازپیشکشهای اوتسبیح مرواریدی که به‌یازده‌هزار روپیه خریده بود بادوفیل ودواسپ وهفت‌رأس گاو بهل وچندتقوز پارچه‌گجراتی‌مقبول افتاد و تتمه را به‌او بخشیدم. سرافرازخان نبیره مصاحب‌بیگ

است که از امرای حضرت‌جنت آشیانی بود وحضرت عرش‌آشیانی اورا به‌نام جدش مصاحب ـ بیگ می‌خواندند ومن در آغاز جلوس منصب اورا افزوده به‌صوبه گجرات تعیین فرمودم و چون نسبت خانه‌زادی موروثی به‌این‌درگاه داشت ودرخدمت صوبه گجرات‌هم خود را نغزك ظاهر ساخت‌لایق تربیت دانسته به‌خطاب‌سرافرازخان درعالم سربلندگردانیدم ومنصب‌او به دوهزاری ذات وهزارسوار رسیده.

روزجمعه غره‌دیماه چهارکروه‌پاوکم کوچ نموده درکنار تال‌جهسور نزول فرمودم. در این‌منزل دایمان‌سرداز پیاده‌های خدمتیه ماهی‌رو هوشکارکرده آورد. چون طبعم به‌گوشت ماهی رغبت‌تمام دارد خصوصاً به‌ماهی روهو که بهترین اقسام‌ماهی هندوستان است و ازتاریخ عبورگاتی‌چندا تاحال‌که یازده‌ماه گذشته باوجود نهایت تفحص بهم‌نرسیده بود وامسروز به دست‌آمد. به‌غایت‌محظوظ‌شدم واسپی بهدایمان عنایت فرمودم.

اگرچه‌ازپرگنه داهوت داخل‌سرحد گجرات است غایتاً‌ازاین منزل درهمه چیزاختلاف صریح ظاهر می‌شود صحرا وزمین نوعی‌دیگر، مردم به‌وضعی‌دیگر، زبانها به‌روش دیگر، جنگلی [۱۶۲ب] که دراین‌راه به‌نظر درآمد درخت میوه‌دار مثل انبه وکهرنی و تمر هندی داشت ومدار محافظت زراعت برخار زقوم است. مزارعان بردورمزرعه خویش زقوم نشانیده هرکدام قطعه‌زمین خوددرا جدا ساخته‌اند ودرمیان‌کوچه راه تنگ به‌جهت آمد وشد گذاشته وچون‌تمام این‌ملك ریگ‌بوم‌است به‌اندك تردد وازدهامی که واقع می‌شود چندان گرد و غبار بهم می‌رسد که چهره‌آدم به‌دشواری به‌نظر درمی‌آید. به‌خاطر رسیدکه احمدآباد را بعد از این گردآباد باید گفت نه احمدآباد.

روزشنبه‌دوم‌چهارکروه پاوکم‌کوچ کرده درکنار دریای مهی منزل‌شد. روزیکشنبه‌سیوم هم چهارکروه پاوکم کوچ‌کرده درموضع بردله نزول‌نمودم دراین منزل جمعی ازمنصبداران که به‌خدمت صوبه گجرات تعیین بودند سعادت آستان‌بوس دریافتند. روز دوشنبه چهارم‌پنج کروه کوچ‌کرده چتر سیما نزول رایات جلال اتفاق افتاد. روز سه‌شنبه پنجم پنج‌ونیم‌کروه مسافت طی‌نموده درپرگنه موده رایات اقبال برافراشت دراین‌روز سه‌نیله‌گاو شکارشد. یکی ازهمه کلانتر بودسیزده‌من ودهسیر به‌وزن آمد. روزکمشنبه ششم شش‌کروه کوچ فرموده در پرگنه نریاد منزل‌شد وازمیان قصبه‌گذشته موازی یك‌هزاروپانصد روپیه نثارکردم. روزمبارك شنبه هفتم شش‌ونیم‌کروه کوچ‌کرده درپرگنه تیلاد نزول‌فرمودم. درملك گجرات کلانتر از این‌پرگنه نیست. هفت‌لك‌روپیه که بیست‌وسه‌هزارتومان رایج عراق باشدحاصل دارد.معموری قصبه هم‌خیلکی است. دروقت آمدن از میان قصبه‌گذشته هزارروپیه نثارکردم. همگسی همت

مصروف برآن است که به‌هربهانه فیض به‌خلق خدا برسد. چون مدارسواری مردم این‌ملك به‌عرابه است مراهم‌میل سواری عرابه شد وتادوکروه برعرابه نشستم. اما ازگردوغبار بسیار آزار کشیدم وبعدازآن تاآخرمنزل براسپ سواری کردم در [۱۶۵ الف] اثنای راه‌مقرب‌خان ازاحمدآباد رسیده سعادت ملازمت دریافت ویکدانه مروارید که به‌سی‌هزار روپیه‌خریده بود پیشکش گذرانید.

روزجمعه هشتم شش کروه‌ونیم کوچ‌نموده ساحل دریای شور محل‌نزول بارگـاه‌اقبال گشت. کهنبایت ازبندرهای قدیم است وبه‌قول برهمنان چندین‌هزارسال ازبنای این گـذشته در ابتدا نامش ترنباوتی بود وراجه‌ترنبگ‌کنواد حکومت این‌ملك داشته. اگر تفصیل احوال راجه مذکور بشرحی‌که برهمنان می‌گویند نوشته‌شود بطول می‌کشد. مجملا چون نوبت ریاست بعراجه ابهی‌کمار که نبیراوبوده می‌رسد به‌قضای‌آسمانـی بلائی در ایـن‌شهر نازل می‌شود وچندان گردوخاك می‌ریزد که تمام منازل وعمارت شهر درزیرخاك پنهان مـی‌گردد و بنیاد حیات‌بسیاری ازمردم زیروزبرمی‌گردد غالباً پیش‌ازنزول بلایتی که راجه آنرا پرستش می‌کرد به‌خواهش‌آمده ازاین‌حادثات‌آگاه می‌سازد وراجه باعیال خود به جهاز درمی‌آید و آن بت را باستونی که درپس بت به‌جهت تکیه اوداشته بودند همراه می‌برد قضارا جهازهم از طوفان بلامی‌کشند. چون مدت‌حیات راجه باقی بود بمدد همان ستون کشتی وجودش به ساحل‌سلامت برسد وبازاراده تعمیر این شهر می‌نمایند وآن ستون را به‌جهت علامت‌آبادانی وفراهم‌آمدن‌مردم نصب می‌کند. چون بزبان هندی ستون را استهب وکهنب هردو می‌گویند. به‌این‌نسبت اسهنب‌نگری می‌گویندوگاه به‌مناسبت ترنباوتی کهنباوتی نیز می‌گفتند وکهنباوتی رفته‌رفته به‌کثرت استعمال کهنبایت شده و این بندر از اعاظم بنادر هندوستان است و متصل به‌جودی از جودهای دریای‌عمان واقع شده جهاز به‌درون‌جور درنمی‌آید ودر بند زگوروه‌که از توابع کهنبایت است ونزدیك بدریا واقع گشته لنگرمی‌کنند وازآنجا اسباب را بعرابها انداخته به‌بندر کهنبات‌می‌آورند وهمین‌طور در[۱۶۵ ب] وقت‌پرساختن‌جهاز اسباب درغرابها کرده می‌برند وبه جهاز درمی‌آرند . پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادرفرنگ به کهنبایت آمده خرید و فروخت نموده اراده مـراجعت داشتند. روز یکشنبه دهم غرابها را آراسته به نظردرآوردند ورخصت گرفته متوجه مقصدشدند. روز دوشنبه یازدهم من خود بنز غراب نشسته تخمیناً یك کروه برروی آب‌سیر کردم .

روز سه شنبه دوازدهم بـه شکار یوز رفته ده آهو گیرانده شد. روز کمشنبه سیزدهم به تماشای تال تـارنگ سر سوارشده از میان رسته بـازار گذشتم وقریب پنجهزار روپیه

نثار کردم . در زمان حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه کلیان رای متصدی بندر مذکور به حکم آن حضرت حصاری پخته ازخشت و آهك بردور شهر ساخته وسوداگر بسیار ازاطراف آمده دراین‌شهر توطن گزیده‌اندوخانه‌های به‌صفا ومنازل‌نیك اساس‌نهاده مرفه‌الحال روزگار بسرمی‌برند. بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پرجمعیت و کثرت است. درزمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلی بود والحال دراین‌دولت حکم است که از چهل یك زیاده نگیرند ودردیگر بنادر عشور گویان ده‌یك‌وهشت‌یك‌می گیرند وانواع تکالیف و مزاحمت به‌تجار ومترددین می‌رسانند ودرجده که بندرمکه است چاریك می‌گیرند بلکه‌بیشتر هم واز اینجا قیاس می‌توان نمود که تمغای بنادر گجرات درزمان حکام سابق چه مبلغ بوده ولله‌الحمد که این‌نیازمند درگاه ایزدی توفیق‌بخشش تمغای کل‌ممالك محروسه که از حساب وشمار بیرون است یافته ونام تمغا از قلمرو من‌برافتاده. دراینولا حکم‌شدکه تنکه طلا ونقره ده‌بیست وزن مهر وروپیه معمول تنکه کنند. سکه تنکه طلا یك‌طرف لفظ جهانگیر شاهی سنه ۱۰۲۷ وجانب دیگر ضرب کهنبایت سنه۱۲ جلوس مقررشد وسکه تنکه نقره یك رو درمیان تنکه جهانگیرشاهی سنه ۱۰۲۷ وبردور آن این مصرع [۱۶۶ الف]: ع

به‌زر سکه‌زد شاه‌جهانگیر ظفر پرتو

وبرروی‌دیگر درمیان ضرب کهنبایت وسنه‌۱۲ جلوس وبردور مصرع دوم: ع

پس ازفتح دکن آمد چودر گجرات ازمندو

درهیچ‌عهدی تنکه غیراز مس‌سکه نشده وتنکه طلا ونقره اختراع من است. نامش‌تنکه جهانگیری فرمودم.

روز مبارکشنبه چهاردهم پیشکش امانتخان متصدی بندر کهنبایت درمحل به‌نظر گذشت منصب او ازاصل واضافه هزارو پانصدی‌ذات وچهارصدسوار حکم‌شد. نورالدین‌قلی به‌منصب هزاری‌ذات وششصدسوار ازاصل واضافه‌سرافرازی یافت. روزجمعه پانزدهم برفیل نوربخت سوارشده براسپ دوانیدم به غایت خوب دوید. دروقت نگاهداشتن‌هم خوب می‌ایستاد و این مرتبه سیوم است که من خود سوارمی‌شوم. روزشنبه شانزدهم را مداس ولدرا جسنگه به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهفتصد سوار ازاصل‌واضافه سرافرازشد. روزیکشنبه هفدهم به‌داراب‌خان امانتخان وسید بایزید بارهه فیل عنایت شد. دراین‌چندروز که ساحل دریای شور معسکراقبال بود از سوداگر واهل حرفه وارباب استحقاق وسایرمتوطنان بندرکهنبایت را به‌نظر درآورده فراخورحال هرکس اسپ وخلعت وخرجی ومددمعاش مرحمت فرمودم وممدرین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه‌عالم وفرزندان شیخ‌محمدغوث وشیخ‌حیدر نبیره میان وجیهه‌الدین و

دیگر مشایخ که دراحمدآباد توطن دارند به‌استقبال آمده ملازمت نمودند، و چون غرض تماشای دریا ومد وجزر آب بود، در روز تمام مقام نموده روزسه‌شنبه نوزدهم رایات عزیمت به‌صوب احمدآباد برافراشت. بهترین اقسام ماهی کـه دراینجا بهم می‌رسد نامش عربیت است وماهیگیران مکرر به‌جهت من گرفته آوردند. بی‌تکلف نسبت به‌دیگر اقسام ماهی که در این‌ملك می‌شود لذیذ تروبهتر است. اما بالذات ماهی روهو نیست ده‌نه‌بلکه ده‌هشت‌توان گفت واز غذاها که مخصوص اهل گجرات است کچهری باجره است وآنرا لهلره نیز [۱۶۶ب] می‌گویند ازاقسام ریزه غله‌است واین‌غله غیراز هندوستان در دیگر دیار نمـی‌شود و نسبت به سایر بلاد هند درگجرات بیشتر است وازاکثر حبوبات ارزان تر،چون هـرگز نخورده بودم فرمودم‌که تیار (آماده) ساخته آوردند. خالی‌از لذتی نیست. مراخود خیلکی در افتاد. حکم کردم‌که درایام صوفیانه که التزام‌ترك حیوانی نموده‌ام (و) از طعامهای بی گوشت می‌خورم اکثر ازاین کچهری می‌آورده باشند. روزسه‌شنبه مذکور شش کروه ویك‌پاو کـوچ کرده در موضع کوساله منزل‌شد.

روزکم‌شنبه بیستم ازپرگه‌باریه گذشته در کنار دریا فرودآمدم این‌منزل شش کروه‌بود. روز مبارك‌شنبه بیست‌ویکم مقام‌نموده بزم‌پیاله ترتیب یافت و درهمین‌آب ماهـی بسیار شکار کرده به‌جمعی‌ازبندهای که داخل مجلس بودند قسمت‌شد. روزجمعه بیست‌ودوم چهارکـروه مسافت‌طی نموده درموضع‌باریچه سعادت نزول اتفاق افتاد. دراین راه دیوارها به‌نظر درآمد. از دونیم‌گزتاسه‌گز. بعداز تحقیق معلوم شد که مردم به‌قصد ثواب ساخته‌اند که چون‌حمالان در راه مانده شوند بارخود براندیوار نهاده نفسی راست سازند و باز بی‌مـدد غیر به‌فراغت برداشته متوجه مقصد گردند واین‌تصرف خاصه گجرات است. بسیار مرا این‌دیـوار ساختن خوش‌آمد. فرمودم که درجمیع شهرها به‌همین‌دستور دیوارها ازطرف پادشاهی سازند.

روزسه‌شنبه بیست‌وسیوم پنج کروه‌پاوکم کوچ نموده کنار تالکاکریه محل نزول اردوی کیهان شکوه‌شد. این‌تال را قطب‌الدین محمدنبیره سلطان احمدبانی شهراحمدآباد ساخته وبر دورش‌زینه پایها ازسنگ وآهك نشانده درمیان‌تال باغچه مختصر وبلندست عمارت بنانهـاده وازکنار تال تاعمارت میان پلی بسته‌اند که راه آمدوشد باشد وچون مدتها برین‌گذشته‌اکثر ازهم‌ریخته وضایع‌شده وجایی‌که قابل‌نشستن باشد نمانده بود. دریتولا که مـرکب اقبال به صوبه احمدآباد توجه فرمود صفی‌خان بخش گجرات ازسرکار پادشاهی شکست و ریخت‌آن را مرمت نموده وباغچه آن‌را صفاداده عمارتی نومشرف [۱۶۷الف] برتال وباغچه ساخته بی‌تکلف‌منزلیست به‌غایت مطبوع ودلنشین طرحش مرا خوش درافتاد. ودر ضلعی که پل‌واقع

است نظام‌الدین احمد که دروقت پدرم یک‌چندی بخشی گجرات بود باغی ساخته در کنار تال مذکور. دراین وقت به‌عرض رسید که عبدالله‌خان به‌جهت نزاعی که باعابد پسر نظام‌الدین احمد داشت درختهای این باغ را بریده است ونیزشنیده‌شد که درایام حکومت خود درمجلس شراب مرد نامرادی را که خالی ازظرفگی ومضحکی نبوده به‌مجرد آنکه درمستی و بیشعوری حرفی‌ناملایم ازروی مطائبه گفته طریق‌شده به‌یکی ازغلامان خود اشارت کرده که درهمان مجلس گردنش‌را زده است ازشنیدن این‌مقدمه خاطرعدالت آئین به‌غایت آشفته گشت وحکم فرمودم که دیوانیان عظام‌هزار سوار دواسپه وسه‌اسپه اورا موافق یک‌اسپه مقررداشته، تفاوت‌آن را که هفتادلکدام می‌شود ازمحال جاگیراو وضع نمایند.

مزارشاه عالم: چون دراین منزل مزارشاه عالم برسرراه واقع بود، فاتحه‌خوانده گذشتم تخمیناً یک‌لک روپیه خرج عمارت این‌مقبره شده باشد. شاه‌عالم پسرقطب عالم است و سلسله ایشان به‌مخدوم جهانیان منتهی می‌شود. مردم‌این ملک را ازخاص وعام غریب اعتقادی بدیشان است. چنانکه می گویندکه شاه‌عالم احیای اموات می‌کرده وبعداز آنکه چندین‌مرده را زنده ساخته‌بودند پدرش براین‌معنی وقوف یافته مانع آمده است که دخل درکارخانه الهی کردن گستاخی است‌وشرط‌بندگی‌نیست. قضارا شاه‌عالم‌خادمی داشت واورا فرزند نمی‌شد وبه‌دعای ایشان حق‌تعالی پسری به‌اوکرامت فرمود. چون به‌بیست‌وهفت‌سالگی رسید درگذشت و آن خادم گریه وزاری‌کنان به‌خدمت ایشان آمده معروض داشت که پسر من فوت‌شده و مرا همین یک‌فرزند بود. چون به‌توجه شما حق‌تعالی به‌من کرامت فرموده بود امیدوارم‌که بادعای شما زنده‌شود. شاه‌عالم‌لحظه متفکر گشته به‌درون حجره رفته‌اند وخادم مذکور به‌خدمت پسرایشان که اورا بسیاردوست [۱۶۷ب] می‌داشتند رفته الحاح وزاری می‌نماید که شما ازشاه التماس کنیدکه‌فرزند مرا زنده سازند. پسر ایشان چون خردسال بوده به‌درون‌حجره درآمده دراین باب مبالغه می کند. شاه‌عالم می گویندکه اگرشماراضی باشید که به‌عوض‌او جان‌به‌حق‌تسلیم کنید شاید التماس من مقبول افتد عرض‌کرده که در آنچه رضای‌شما وخواست خدا باشدعین رضای‌من است. شاه‌عالم دستهای پسر خودرا گرفته از زمین برداشته‌اند وروی سوی‌آسمان کرده گزفته‌اند که بارخدایا عوض آن بزغاله این‌بزغاله‌را بگیرد. درلحظه پسرجان به‌حق تسلیم‌کرد وشاه اورا بربالای پلنگ خود خوابانیده چادری بروی پوشیده‌اند و خود ازحجره برآمده به‌آن خادم گفته‌اند که به‌خانه برود وازپسر خود خبربگیرد شاید سکته‌کرده باشد و نمرده باشد. چون‌او به‌خانه می‌آید پسر را زنده می‌بیند.

مجملا درملک گجرات این‌قسم حرفها بسیار به‌شاه‌عالم نسبت می کنند ومن خود ازسید

معتقد که صاحب‌سجاده ایشان است وخالی ازفضل ومعقولیت نیست پرسیدم که این حرف‌چه صورت دارد او گفت‌ماهم ازپدر وجدخود همین‌طور شنیده‌ایم وبه‌تواتر رسیده والعلم عندالله. اگرچه این‌مقدمه ازآئین‌خرد وعقل دور است غایتاً چون درمردم شهرت تمام داشت بـه‌جهت غرایب نوشته‌شد و رحلت‌ایشان ازاین‌سرای فانی به عالم جاودانی درسنهٔ‌هشتصدوهشتاد واقع شد. درزمان سلطنت سلطان‌محمود بیکره، وعمارت مقبره‌ایشان از آثار تاجخان تریالـی است که از امرای سلطان‌مظفر بن‌محمود بوده.

روز دوشنبه ساعت به‌جهت درآمدن بشهر اختیارشده بـود. روزکم‌شنبه بیست‌وچهارم مقام فرسودم. درین ایام خربوزهٔ کاریز که قصبه‌ایست ازتوابع هراتـه رسید، و مقرراست که درخراسان هیچ‌جا خربوزه به‌خوبی کاریز نمی‌شود باآنکه یکهزاروچهارصدکروه مسافت است وقافله به‌پنج‌ماه‌می‌آید بسیار [۱۶۸الف] درست وتازه آمده وآن‌قدر آورده‌اند که به جمیع بنده‌ها کفایت کند ومقارن این کوتله ازبنگاله رسیده و با وجود هزارکروه مسافت‌اکثر تروتازه آمده چون به‌غایت میوه لطیف ونازک است همانقدر که به‌جهت خاصگی کفاف‌باشد پیاده‌های داکچوکی‌دست بدست می‌رسانند، زبان از ادای شکرنعم الهی‌قاصراست. مصرع:

شکر نعمتهای توچندان که نعمتهای‌تو

درین‌تاریخ‌امانت‌خان دو دندان فیل گذرانید به‌غایت کلان که یکی ازآن‌سه‌ذرع‌وهشت طسوطول وشانزده طسو ضخامت داشت. سفمن و دوسیر به‌وزن درآمد که بیست‌وچهاروئیم من عراق‌باشد. روزدوشنبه بیست‌وپنجم بعداز گذشتن شش گهری درساعت مسعودبه‌مبارکی وفرخی متوجه شهرشدم. وهرفیل صورت‌گنج که ازفیلان دوستدار من است و درصورت وسیرت تمـام عیار باآنکه مست بود، چون‌اعتماد برسواری خود وخوش جلوی اوداشتم‌سوارگشتم. خلقـی انبوه‌ازمردوزن درکوچه وبازار ودرودیوار برآمده منتظربودند. تعریف‌شهر احمدآبادچنانچه شنیده‌شده‌بود به‌نظر درنیامد. اگرچه میان‌داشته‌بازار وسیع و عریض گرفته‌اند غایتاً دکانها را درخورد وسعت بازارنساخته‌اند عمارتش‌همه ازچوب است وستون دکـانها باریک و زبون و کوچه‌وبازار پر گرد وغبار ازتال کاکریه تادرون‌ارك که به اصطلاح آن ملك بهدر گویند نثارکنان شتافتم وبهدر بمعنی مبارك است منازل سلاطین گجرات که در درون بهدر واقع بود درین پنجاه‌شصت‌سال خراب‌شده واثری ازآنها نمانده غایتاً جمعی ازبندگـان‌مـا که به حکومت آن‌ملك تعین بوده‌اند عمارات ساخته‌اند ودراین‌ولاکه‌ازمندو متوجه احمدآباد شدم معتمدخان منازل قدیم‌را ازسرنوساخته نشیمنهای دیگر که ضروری بود مثل جهروکه خاص‌وعام وغیره ترتیب داد.

چون امروز روز وزن مبارك فرزند شاهجهان بود [۱۶۸ب] بهرسم معهود اورا بهطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم وسال بیست‌وهفتم ازمولود مسعود او بهخرمی و نشاط آغازشد امید که‌حضرت واهب‌العطایا اورا به‌این‌نیازمند درگاه خود ارزانی دارا د واز‌عمردولت‌برخوردار کناد. همدرین روز ولایت گجرات را به جاگیران فرزند مرحمت فرمودم. از قلعه مندو تابندر کهنبایت بهراهی که آمدیم یکصدوبیست‌وچهار کروه هست وبیست‌وهشت کوچ وسی‌مقام واقع شد ودر کهنبایت ده‌روز مقام اتفاق افتاد وازآنجا تابهشهر احمدآباد بیست‌ویك کروه بود و به پنج کوچ ودومقام طی‌شد. مجملا ازمندو تاکهنبایت و ازکهنبایت تااحمدآباد بهشرحی که گذارش یافت یکصدوچهل‌وپنج کروه مسافت بهدوماه وپانزده‌روز آمدیم ودراین‌مدت همگی سی‌وسه کوچ وچهل‌ودو مقام‌شد.

روزسه‌شنبه بیست‌وششم بهدیدن مسجد جامع که درمیان بازار واقع است رفته به چندی از فقرا که‌آنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه بهدست خود خیر کردم ایـن مسجد از آثار سلطان احمدبانی شهر احمدآباد است مشتمل برسه‌در ودرهرطرف بازاری ومقابل دری‌که به جانب‌مشرق واقع‌شده مقبره سلطان‌مذکور است ودرآن گنبد سلطان‌احمد ومحمدپسر وقطب‌ـ الدین نبیرهٔاو آسوده‌اند. طول‌صحن مسجد غیرازمقصوره یکصدوسه‌ذرع است وعرض‌هشتاد و نه‌ذرع. بردورآن ایوانی ساخته‌اند به‌عرض چهارذرع وسه‌پاو وفرش صحن از خشت تراشیده وستونهای ایوان ازسنگ‌سرخ است. ومقصوره مشتمل است برسی‌صد وپنجاه‌وچهـار ستون و بالای ستونها گنبد داده‌اند. طول مقصوره هفتادوپنج‌ذرع وعرض سی‌وهفت‌ذرع است. وفرش مقصوره ومحراب ومنبر ازسنگ مرمر ترتیب‌یافته هردو بازوی پیش‌طاق دومنـاره پرکـار از سنگ تراشیده مشتمل برسه آشیانه درغایت اندام نقاشی ونگاری کـرده‌اند وبه‌جانب دست راست منبر متصل به‌کنج مقصوره شاه‌نشین جدا کرده وازمیان‌ستونها به‌تخته‌سنگ تراشیده‌اند ودورآن‌را تاسقف[۱۶۹الف] مقصوره پنجره سنگ‌نشانیده‌اند غرض‌آنکه چون پادشاه به‌نماز جمعه وعید حاضرشود باجمعی از مخصوصان ومقربان خود بران بالا رفته ادای صلوة نمایـد وآنرا به‌اصطلاح آن ملك ملوکخانه‌گویند وهماناکه این‌تصرف واحتیاط به جهت هجوم عام شده باشد والحق این‌مسجد بنایی است به‌غایت عالی.

روز کم‌شنبه بیست‌وهفتم به‌خانقاه شیخ‌وجیه‌الدین‌که نزدیك به دولتخانه بود رفته‌برسر مزار ایشان‌که درصحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده‌شد. این‌خانقاه را صادق‌خـان که از امرای عمدهٔ پدرم بود ساخته‌است. شیخ از خلفای شیخ‌محمد غوث است اماخلیفه کـه مرشد به‌خلافت اومباهات کند وارادت ایشان برهانیست روشن بربزرگی شیخ‌محمـد غوث و شیخ

وجیه‌الدین به‌فضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشت و پیش از این به‌سی‌سال درین شهر ودیعت حیات سپرده و بعدازآن شیخ‌عبدالله بوصیت پدر برمسند ارشاد نشسته وبه‌غایت درویشی‌مرتاض بوده‌وچون‌مشارالیه به‌جوار رحمت‌ایزدی پیوست فرزندش‌شیخ‌اسدالله‌جانشین گشت‌وهمدران زودی به‌عالم‌بقا شتافت وبعدازو برادرش شیخ‌حیدرصاحب‌سجاده‌شد و الحال درقید حیات است وبرسرمزار جدوآبای خود به‌خدمت درویشان وتیمار حال‌ایشان مشغول‌واثر صلاح ازناصیه‌روزگارش ظاهر. چون عرس شیخ وجیه‌الدین درمیان بود یك [۱۶۹ب]هزارو پانصدروپیه به‌جهت خرج‌عرس عنایت‌شد و هزاروپانصدروپیه دیگر به‌جمعی ازفقرائی که در خانقاه ایشان حاضر بودند به‌دست‌خود خیر کردم و پانصدروپیه به‌پسر شیخ وجیه‌الدین لطف نمودم. همچنین به‌هرکدام از خویشان ومنسوبان ایشان درخور حالت خرجی وزمین مرحمت شد وشیخ‌حیدر فرمودم که به‌جمعی ازدرویشان مستحقان را که معرفی به‌حال آنها داشته‌باشد به‌حضور آورده خرجی وزمین التماس نماید.

روزمبارك‌شنبه‌به‌سیر رستم‌باری رفته‌یك‌هزاروپانصدروپیه‌درراه‌نثار کردم باری‌به‌اصطلاح اهل‌هند باغ را گویند و این باغیست که برادرم شاه‌مراد به‌نام پسرخود رستم ساخته بود یك جشن مبارك‌شنبه را دراین باغ کرده به‌چندی ازبنده‌های خاص پیاله عنایت نمودم وآخردفعه به‌باغچه حویلی سکندرکه در جوار این‌باغ واقع است وانجیرش به‌غایت خوب رسیده بود رفته‌شد. چون‌میوه‌را به‌دست‌خود چیدن لذتی دیگر دارد و من تاحال انجیری به دست خود نچیده‌بودم‌دربن‌ضمن سرافرازی اوهم منظور بود. بی‌تکلفانه رفتم شیخ‌سکندرگجراتی الاصل است وخالی ازمعقولیت نیست وبراحوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد ومدت هشت‌نه سال است‌که درسلك بنده‌ها منتظم است. چون فرزندشاه‌جهان رستم‌خان راکه از عمده‌های اوست به‌حکومت احمدآباد مقرر فرموده بود به‌التماس‌آن فرزند رستم باری را به‌مناسبت اسمی به‌او بخشیده‌شد.

دراین‌روز راجه کلیان زمیندار ولایت‌ایدر سعادت‌آستانبوس دریافته یك‌زنجیر فیل ونه اسپ پیشکش گذرانید. فیل را به‌او بخشیدم. این زمینداران معتبر سرحد گجراتست و ملك او متصل به‌کوهستان رانا واقع‌است‌وسلاطین‌گجرات پیوسته برسر راجه آنجالشکر می‌کشیده‌اند اگرچه بعضی اطاعت کوته می‌کرده‌اند وپیشکش می‌داده غایتاً خود‌به‌دیدن هیچکدام نرفته‌اند وبعدازآنکه حضرت عرش آشیانی فتح گجرات فرموده‌اند افواج منصور برسراو تعیین‌شده، چون‌خلاصی خودرا منحصر دراطاعت وفرمان‌پذیری‌ناگزیر بندگی ودولتخواهی اختیارنموده به‌سعادت آستانبوسی شتافت. وازآن‌تاریخ درسلك بنده‌های منتظم است وهرکس به حکومت

احمدآباد تعیین می‌شود به‌دیدن‌او آمده دروقت‌کار وخدمت باجمعیت خود حاضر می‌باشد.

روزشنبه غره‌ماه بهمن‌سنه ۱۲ چندرسین که از زمینداران عمده [۱۷۰الف] این ملک است دولت آستانبوس دریافته نه‌اسپ پیشکش گذرانید. روز یکشنبه دوم به راجه‌کلیان زمیندارایدر وسیدمصطفی ومیرفاضل فیل‌عنایت‌شد. روزدوشنبه به‌شکارباز وجره سوارشده‌قریب به‌پانصدروپیه در راه نثار کردم. درین‌تاریخ ناشپاتی ازولایت بدخشان رسید.

روزمبارکشنبه ششم به‌سیرباغ فتح که درموضع سیر خیز واقع است شتافته یک‌هزارو پانصد روپیه در راه نثار کردم وچون مزار شیخ‌احمد کهتو برسرراه واقع‌بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده‌شد. کهتو نام قصبه‌ایست ازسرکار ناگورو مولد شیخ از آنجاست و شیخ درعهد سلطان‌احمدکه بانی شهر احمدآباد بود، بوده‌اند وسلطان‌احمدبه‌ایشان ارادت واخلاص تمام‌داشته ومردم این‌ملک را غریب اعتقادیست به‌ایشان واز اولیای کبار می‌دانند و در هرشب جمعه خلقی انبوه از وضیع وشریف به‌زیارت ایشان حاضر می‌شوند. سلطان‌محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالی ازمقبره ومسجد وخانقاه برسرمزار ایشان بنانهاده ومتصل به‌مقبره درضلع جنوب تالی کلان ساخته ودور این‌را ازسنگ وآهک ریخته برآورده واتمام این‌عمارت درزمان قطب‌الدین ولدمحمد مذکور شده مقبره‌چندی ازسلاطین گجرات برکنارتال در طرف پای‌شیخ واقع است ودرآن گنبد سلطان‌محمود بیکره وسلطان‌مظفر پسراو و محمود شهید نبیره سلطان‌مظفر که آخرین‌سلاطین گجرات است آسوده‌اند. بیکره درزبان اهل گجرات بروت برگشته را گویند وسلطان‌محمود بروتهای کلان برگشته داشته به‌این‌نسبت بیکره می‌گفته‌اند ومتصل به‌مقبره ایشان گنبدخواتین آنهاست وبی‌تکلف مقبره شیخ به‌غایت عمارت عالی و جای نفیس است وازروی قیاس وتخمین پنج‌لک روپیه صرف این عماری شده باشد [۱۷۰ب] الله‌اعلم بالصواب.

بعدازفراغ‌زیارت به‌باغ فتح‌رفته‌شد. این‌باغ درزمینی واقع است‌که‌سپه‌سالار خانخانان اتالیق‌بانوکه خود را به‌مظفر مخاطب ساخته بود، جنگ صف کرده شکست‌داده ازاین جهت باغ فتح‌نام نهاده واهل گجرات فتح باڑی می‌گویند.

تفصیل این‌اجمال آنکه چون بمیامن اقبال حضرت عرش آشیانی ملک‌گجرات مفتوح گشت ونتو به‌دست اعتمادخان بعرض رسانید که پسر فیلبانی است چون ازسلطان‌محمود فرزند نماند واز اولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبود که به‌سلطنت برداریم ناگزیر صلاح وقت‌را منظور داشته چنین ظاهرساختیم که این پسرسلطان‌محمود است، سلطان‌مظفر نام‌کرده به‌سلطنت برداشتیم ومردم بنابرضرورت قبول این‌معنی نمودند. چون‌آن‌حضرت قول اعتماد

خان‌را درین مواد معتبر نداشتند او را وجـودی ننهادند ومدتها در میان خـواصان خدمت می‌کرد وتوجه به‌حال اونمی‌فرمودند بنابرین‌ازفتحپور گریخته به‌گجرات آمد وچندگاه درپناه زمینداران می‌گذرانید و روزگار به سرمی‌برد تاآنکه شهاب‌الدین احمدخان را ازحکـومت گجرات معزول ساخته اعتمادخان را به‌جای‌او تعیین فرمودند وجمعی از نوکران شهاب‌الدین که‌دلنهادگجرات‌شده بودند ازو جدائی گزیده به‌امید نوکری اعتمادخان دراحمدآبادماندند. بعدازآنکه اعتمادخان به‌شهردرآمد بدو رجوع آورده اقبالی از جانب‌او نیافتند نه‌روی رفتن نزد شهاب‌خان داشتند ونه‌رای ماندن در احمدآباد. چون ازهمه جهت نومیدی است داد‌چاره کار درآن دیدند که خودرا به‌نتو رسانیده اورا دست‌آویز فتنه وآشوب سازند وبه‌این‌عزیمت ششصدهفتصدسوار ازآن‌جماعه نزد نتو رفته اورا لونبا کاتهی که نتو درپناه او بـود برداشته متوجه احمدآباد شدند وتارسیدن به‌حوالی‌شهر بسیاری از بیدولتان واقعه‌طلب به‌اوپیوستند و قریب به دوهزارسوار ازمغول واهل‌گجرات جمع‌شدند. چون اعتمادخان ازاین [۱۷۱الف] سانحه وقوف یـافت شیرخان پسر خود را در شهرگذاشته خود به‌طلب شهاب‌خان که متوجه درگاه شده بود شتافت تاباِمداد اوتسکین این‌شورش دهد. باآنکه اکثر ازمردم خوب ازو جدا شده بودند وازنقوش پیشانی‌بازماندها نیز حرف بیوفائی می‌خواند ناچار به‌رفاقت اعتمادخان عطف عنان نموده قضارا پیشتر از رسیدن اینها نتو بـه‌حصار احمدآباد در آمـده بود. دولتخواهان در سوادشهر به‌ترتیب صفوف پرداختند ومفسدان ازقلعه برآمده برعرصه کارزار شتافتند وچون فوج‌اهل ادبار نمودارشد آنچه ازنوکران شهاب‌خان مانده بودند همه به‌یکبار راه بی‌حقیقی‌سپرده به‌غنیم‌پیوستند وشهاب‌خان‌شکست‌خورده به‌صوب پتن که درتصرف‌بنده‌های پادشاهی بود شتافت حشم وبنگاه‌او به‌غارت‌رفته ونتو به‌این‌مفسدان منصبها وخطابها داده‌برسر قطب‌الدین محمدخان که دربرگه بروده بود رفت و نوکران مشارالیه نیز بـه‌روش نوکران شهاب‌خان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند. چنانچه شرح این‌وقایع در اکبرنـامه مسطور است آخر قطب‌الدین محمد خان‌را قول‌داده به‌درجه شهادت‌رسانیده مال واموال اوکه برابر خزینه هرذی شوکت بود به‌تاراج حادثات رفت وقریب به‌چهل هـزارسوار درانـدک فرصت‌برگرداوفراهم آمدند. چون صورت واقعه به‌عرض حضرت عرش‌آشیانی رسید میرزاخان خلف بیرم‌خان‌را باجمعی ازبهادران رزمجوی برسراو تعیین فرمودند وروزی که میرزاخان به‌حوالـی شهر رسیده صفوف اقبال آراست تخمینا هشت‌نـه‌هزار سوار داشت ونتو با سی‌هزارسوار دربرابرآمده‌عساکر ادبار ماثر خودرا ترتیب‌داده. بعداز قتال وجدال بسیار نسیم فتح فیروزی برعلم دولتخواهان وزید ونتو شکست خورده به‌حال‌تباه راه ادبار پیش‌گرفت و

پدرم [۱۷۱ب] به‌جلدوی‌این‌فتح منصب پنجهزاری وخطاب خانخانان وحکومت ملك گجرات به‌میرزاخان عنایت نمودند وباغی که خانخانان درعرصه کارزار ساخته برکنار دریای‌سابرمتی واقع است وعمارت عالی باصفه درخورآن مشرف بر دریا بنانهاده واطراف باغ را دیـواری از سنگ‌وآهك درغایت استحکام‌کشیده واین باغ یکصدوبیست جریب است وبی‌تکلف‌سیر-گاه خوبی است. یمکن‌که برو دولك روپیه خرج شده باشد. مرا خود خیلکی درافتاد. توان گفت‌که درتمام گجرات مثل‌این باغی نباشد. جشن مبارك‌شنبه کرده به‌بنده‌های خـاص پیاله عنایت‌نمودم وشب دراینجا بسربرده آخرهای روزجمعه به‌شهرآمدم وقریب بـه‌هزار روپیه در راه نثارشد. درین‌وقت باغبان به‌عرض رسانید که چند درخت گل چنپه ازبالای صفه‌که مشرف بردریا است نوکر مقربخان بریده است. ازشنیدن‌این حرف خاطرم مشوش گشت وخودمتوجه تحقیق وبازخواست شدم چون به‌ثبوت پیوست که این فعل زشت ازو سرزده حکم فرمودم که هردو انگشت‌ابهام اورا قطع‌کردند تاموجب عبرت دیگران‌شود وظاهر این است‌که مقربخان را درین‌معنی اطلاعی نبوده والا درهمانوقت بسزا می‌رسانید.

روزسه‌شنبه ۱۱ کوتوال شهردزدی را گرفته آورد که پیش‌ازین درچند واقعه اورا بـه دزدی گرفته هربار عضوی ازاعضایش بریده‌بودند. یك‌مرتبه دست وباردوم انگشت ابهام‌دست چپ ودفعه سیوم گوش‌چپ وبابت‌چهارم پی‌هردوپا وبارآخر بینی ومعهذا ترك کارخودنکرده. دوش بخانه کاه‌فروشی به‌دزدیدن آمده بود وقضارا صاحب‌خانه خبردارشده اورا مـی‌گیرد دزد چندزخم کارد به‌کاه‌فروش‌زده اوراهلاك‌می‌سازد. درین‌شور وغوغا خویشان‌او هجوم‌آورده دزد را می‌گیرند. فرمودم دزدرا به‌خویشان مقتول حواله نمایند تااورا به‌قصاص رسانند. ع

هم درسر آن روی که در سرداری

روز کم‌شنبه دوازدهم مبلغ سه‌هزار روپیه به‌عظمت‌خان [۱۷۲الف] و معتمدخان سپرده شدکه فردا برسرمزار شیخ‌احمد کهتو رفته به‌فقرا وارباب استحقاق‌که درآن‌بقعه توطن‌دارند قسمت نمایند. روز مبارك‌شنبه سیزدهم به‌منزل فرزند شاه‌جهان رفته جشن مبارك‌شنبه در آنجـا ترتیب‌یافت وبه‌جمعی ازبنده‌های خاص پیاله عنایت‌شد وفیل بلندرس که درفیلان‌خاصه به‌جلدی وسبکساری وخوش جلوی امتیاز تمام داشت و بااسپ هم خوب مـی‌دوید وازفیلان اول اول بود وحضرت‌عرش آشیانی به‌غایت این‌را دوست می‌داشتند. چون فرزند شاه‌جهان بسیار مایل بود ومکرر التماس‌نموده بیچاره‌شده باسازطلا از زنجیر وغیره بایك‌ماده فیل در این‌روز به‌آن فرزند مرحمت‌نمودم ویك‌لك درب به‌وکلای عادلخان انعام‌شد. درینولا به‌عرض رسید که مکرم‌خان ولدمعظم‌خان که صاحب صوبگی‌او دیسه سرافراز است فتح‌ولایت خورده کرده

وراجه آنجا گریخته به‌راج مهندره رفته است. چون ازخانه‌زادان لایق تربیت بود، منصب او ازاصل واضافه سه‌هزاری‌ذات ودوهزارسوار حکم‌فرموده‌به‌غایت نقاره واسپ وخلعت‌سرافراز ساختم. درمیان سرحد اودیسه وگلکنده دوزمیندار وراجه بودند. یکی‌راجه خورده دوم راجه مهندره. ولایت خورده به‌تصرف‌بنده‌های درگاه درآمد. بعدازاین نوبت راجه مهندره است و به‌کرم الهی امید چنان است که قدم همت پیشترهم بگذارد دراینوقت عرضداشت قطب‌الملك به‌فرزند شاه‌جهان رسیدکه چون ملك من به‌سرحد پادشاهی قریب شده مرا نسبت بندگـی به این‌درگاه هست امیدوارم که به‌مکرم‌خان فرمان شود که دست تصرف بـه‌ملك من دراز نسازد واین‌دلیل است برجرأت وجلادت اوکـه مثل قطب‌الملك همسایـه ازو درحساب است. درین تاریخ اکرام‌خان ولد اسلام‌خان را به‌فوجداری فتح‌پور ونواحی آن‌سرافراز ساختم وخلعت وفیل مرحمت نمودم. چندرسین زمیندار هلود به‌خلعت واسپ وفیل ممتازگشت وبه‌لاچین‌قاقشال فیل عنایت‌شد وهمدرین روز مظفر [۱۷۲ب] پسر میرزا باقی ترخان سعادت استانبوس دریافت والده او دختر بارهه زمیندار کچ بود. چون میرزا باقی به‌رحمت حق‌پیوست وریـاست تهته به میرزاجانی رسید ازترس میرزاجانی پناه به‌زمیندار مذکـور برده ازطفولیت تـاحال دران حدود گذرانیده درین ولاکه نزول موکب اقبال به احمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود. اگرچه درمیان مردم صحرایی نشونما یافته واز رسم و عادت بیگانه است غایتاً چـون سلسله ایشان را نسبت خدمتکاری و حقوق‌بندگی از زمان حضرت صاحب قران انارالله برهانه‌درین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوال‌اولازم شمرده بالفعل دوهزار روپیه خرجی و خلعت عنایت فرمودم ومنصبی که درخور حال اوباشد مرحمت خواهد شد. شاید کـه درسپاهیگری خودرا خوب سازد. روزکم‌شنبه به‌باغ‌فتح رفته سیرگل سرخ کرده شد. یك‌تخته خـوب شگفته بود. درین‌ملك گل‌سرخ کمترشود ودریکجا اینقدر غنیمت بود. شقایق‌زارش بدنبود، انجیررسیده هم‌داشت. هرچندانجیر بدست‌خودچیدم آنکه ازهمه کلانتر بود وزن فرمودم. هفت‌ونیم‌توله به وزن درآمد. درین تاریخ هزاروپانصد خربوزه کاریزکه خان‌عالم پیشکش فرستاده بود رسید. هزار خربوزه به‌بنده‌های که در رکاب حاضر بودند انعام شد وپانصدخربوزه به‌اهل‌محـل، و چهار روز درین‌باغ به‌عیش وکامرانی گذرانیده‌شب‌دوشنبه بیست‌وچهارم بشهر درآمدم ازاین خربزه چندی به‌مشایخ احمدآباد عنایت‌شد وباعث تعجب آنها گشت. چه در ملك گجـرات خربزه به‌غایت زبون دیده‌می‌شود وازخوردن این‌خربزه حیران ماندند که درعالم چنین‌نعمتی هم بوده است. روز مبارك‌شنبه درباغچه بکینه‌نام که درون دولتخانه واقع است وآنرا یکی از سلاطین گجرات ساخته بزم‌پیاله‌ترتیب یافت وبنده‌های خاص‌به‌ساغرهای لبریزعنایت سرخوش

گشتند. یك‌تخته انگور درین باغچه به‌کمال رسیده بود. حکم فرمودم‌که جمعی از بنده‌ها که پیاله‌خورده‌اند خوشه‌های [۱۷۳الف] انگور به‌دست‌خود چیده مزه‌سازند.

روزدوشنبه غره اسفندارمذ ازاحمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت به‌صوب مالوه برافراشت وتا دولتخانه، که بر کنار تال کاکریه ترتیب‌داده‌بودند نثارکنان شتافتم سه‌روزدرین منزل‌مقام واقع‌شد. روز مبارك‌شنبه چهارم پیشکش مقربخان به‌نظرگذشت. تحفه‌که نفاست‌داشته باشد وخاطر به‌آن رغبت‌نماید، نبود. ازهمین‌خجالت پیشکش‌را به‌فرزندان خود دادکه درون محل گذرانیدند ازجواهر ومرصع‌آلات واقمشه موازی‌یك‌لك روپیه قبول‌نموده تتمه‌را به‌او بخشیدم وازاسپان‌کچهی‌هم قریب به‌صدرأس گرفته شد. اما اسپ برجسته نبودکه تعریف‌توان کرد. روزجمعه پنج‌شش‌کروه‌کوچ فرموده برکنار دریای محمودآباد نزول‌اجلال اتفاق افتاد. چون فرزندشاه‌جهان رستم‌خان‌را که‌ازعهده بنده‌های اوست به‌حکومت گجرات می‌گذاشت به التماس آن‌فرزند علم ونقاره وخلعت باخنجر مرصع عنایت فرمودم. تاحال درین‌دولت رسم نبودکه به‌نوکر شاهزاده علم‌ونقاره مرحمت‌شود. چنانچه حضرت‌عرش آشیانی باکمال‌شفقت ومهربانی که به‌من داشتند تجویز خطاب وعلم ونقاره به‌امرای من‌نفرموده بودند. چون توجه والتفات‌من نسبت به‌آن فرزند به‌حدی است که درهیچ مرتبه ازمراتب‌خاطر جوئی‌او ازدست توانم‌داد ودرواقع فرزندیست شایسته وبهمه رعایت زیبنده ودرعنفوان عمرودولت بهر جانب که روی‌همت نهاده آن‌مهم‌را خاطرخواه من‌صورت‌داده، وهمدرین‌روز مقربخان رخصت وطن یافت.

چون مزار قطب عالم پدرشاه‌عالم بخاری‌که در موضع‌بتوه واقع است برسرراه واقع بود، خود به‌آنجا رفته پانصد روپیه به مقیمان آن مقام خیر کردم. روزشنبه ششم در دریای محمودآباد به‌کشتی نشسته شکارماهی کرده‌شد. برکنارآب مذکور مقبره سیدمبارك بخاری واقع است که ازامرای عهده‌گجرات بوده واین عمارت را بعد [۱۷۳ب] ازو فرزندش سید میران ساخته وبه‌غایت گنبدیست‌عالی وبردور آن حصاری از سنگ وآهك درنهایت استحکام ترتیب‌یافته. تخمیناً ازدولك روپیه بیشتر خرج‌شده باشد. مقبره‌های سلاطین گجرات که به نظر درآمده هیچکدام ده‌یك این‌نیست. هرچند آنها صاحب بوده‌اند واین‌نوکر غایتاً همت وتوفیق خداداد است. ع

کزو ماند به‌گیتی یادگاری

روزیکشنبه مقام فرموده شکارماهی کرده شد. چهارصدماهی به‌دام افتاد. ازآن جمله‌یك ماهی بی‌پولك به‌نظر درآمد که آن‌را سنگ‌ماهی می‌گویند. شکمش به‌غایت کلان و برآمده

می‌نمود. فرمودم که درحضورچاک کردند. ازمیانش ماهی پولکدار برآمد که تازه فرو برده بود. هنوز تغییری درآن نرفته، حکم کردم که هردورا وزن کنند. سنگ‌ماهی شش ونیم سیر به‌نظر درآمد وآن‌را که فروبرده بوده قریب به‌دوسیر ظاهرشد. روز دوشنبه هشتم چهار کروه ویک‌پلو کوچك فرموده درموضع موده منزل شد. مردم آنجا تعریف برسات گجرات می کردند. قضارا شب گذشته وامروز تاچاست خیلکی باران شد. گردوخاك فرونشست وچون این ملك ریگ بوم است یقین که دربرسات گردوغبار نباشد وگل‌ولای نشود وصحرا سبزوخرم گردد خوب خواهد بود. بهرحال نمونه برسات هم دیده شد.

روزسه‌شنبه پنج ونیم کروه کوچ کرده درکنار موضع چترسیما نزول اقبال افتاد و دراین منزل خبررسید که مانسنگه‌سیوره جان به‌مالکان جهنم سپرده. وتفصیل این اجمال آنکه سیوره گروهی است از ملاحده هنود وهمیشه سروپا برهنه می‌باشند. جمعی مسوی سروریش دبرونه می کنند وبعضی میتراشند ولباس دوخته نمی‌پوشند و مدار اعتقاد آنها بر این است که هیچ جاندار را آزرده نباید ساخت وطایفه بانیا (خواربارفروش) آنها را پیرومرشد خود می‌دانند بلکه سجده وپرستش می‌نمایند. واین سیوره‌ها دوفرقه اند یکی را تپاگویند ودیگری را کرتهل مانسنگه مذکور سردار طایفه کرتهل بود وبالچند کلان [۱۷۲ الف] گروه تپا هردو پیوسته درخدمت حضرت عرش آشیانی می بودند. چون آن‌حضرت شنقار شدند وخسرو گریخت ومن ازپی او ایلغار کردم رای‌سنگه برنیه زمیندار بیکانیر که بیمن تربیت وتوازش آن حضرت به مرتبه امارت رسیده بود ازمانسنگه مذکور مدت سلطنت وپیش آمدن احوال مرا می‌پرسد وآن سیاه زبان که خودرا در علم نجوم وتسخیرات ماهر می گرفت به‌او می گوید که نهایت سلطنت ایشان تادوسال است. وآن حرف مبهوت، به‌اعتماد این سخن بی‌رخصت به‌وطن خود رفت وبه‌تلق آنکه حق جل سبحانه این نیازمند را به‌کرم خود برگزید وهمچنان فتح ونصرت به‌مسند خلافت متمکن گشتم شرمنده وسرافکنده به‌درگاه آمد چنانچه احوال او درجای خود گذارش یافته.

القصه مانسنگه مذکور درهمان سه چهارماه به‌علت جزام مبتلاشد واعضایش ازهم ریخت تاحال به‌زندگانی که مرگ ازآن به‌مراتب بهتر است، دربیکانیر روزگار بسرمی‌برد. دراینولا اورا به‌یادآورده حکم طلب فرمودم. دراثنای راه که به‌درگاه می‌آوردند، از غایت توهم زهر خورده جان بمالکان جهنم سپرده. هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف برعدالت و خیر باشد، یقین که هرکس درحق من بداندیشد درخور نیت خود جزا خواهد یافت. طایفه سیوره دراکثر بلاد هند می‌باشند غالباً درملك گجرات، چون مدار سود او خرید وفروخت بر بانیه است، سیوره بیشتر می‌باشند و غیراز بتخانه منازل به جهت بودن و عبادت کردن آنها

ساخته‌اند که درحقیقت دارالفساد است زن ودختر خود را پیش سیورها می‌فرستند و اصلاً حیا وناموس درمیان نیست. انواع فساد وبیباکی ازآنها به‌وقوع می‌آید. بنابرین حکم به‌اخراج سیورها فرمودم وفرامین به‌اطراف فرستاده شدکه هرجا سیورها باشند، از قلمرو من برآورند. [۱۷۴ب]

روز کم‌شنبه دهم به‌شکار رفته دونیله‌گاو یکی نرو دیگری ماده به‌بندوق زدم. درین‌روز پسردلاورخان ازپتن‌که به‌جای پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس دریافت و اسب کچهی پیشکش گذرانید. به‌غایت خوش‌شکل وخوش‌سواری. تابه‌ملك گجرات درآمده‌ایم به‌این خوبی اسپ هیچکس پیشکش نیاورده باشد. قیمت هزارروپیه حکم‌شد.

روز مبارك‌شنبه یازدهم درکنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. جمعی از بنده‌های درگاه راکه به‌خدمت این صوبه تعیین‌شده‌اند مشمول‌عواطف ونوازش بیدریغ ساخته رخصت فرمودم. از جمله شجاعتخان عرب‌را به‌منصب دوهزارو پانصد ذات و دوهزارسوار از اصل و اضافه سرافراز فرموده نقاره واسپ وخلعت عنایت‌شد. وهمت‌خان را به‌منصب هزاروپانصدی وششصد سوار سربلند ساخته خلعت وفیل لطف نمودم کفایت‌خان که به‌خدمت دیوانی صوبه مذکور اختصاص دارد هزارودوصدی‌ذات وسیصدسوار ازاصل واضافه ممتازگشت. صفی‌خان بخشی به‌اسپ وخلعت سرافرازشد. خواجه عاقل‌را به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات وششصدوپنجاه سوار ازاصل واضافه اختصاص بخشیده به‌خدمت بخشیگری احدیان تعیین فرمودم وبه خطاب عاقل‌خانی امتیاز یافت. وسی‌هزار درب بـه وکیل قطب‌الملك‌که پیشکش آورده بـود انعام مرحمت شد. درین‌تاریخ فرزندشاه‌جهان انار وبهی که ازفرح‌آباد به‌جهت‌او آورده بودند به نظرگذرانید. تاحال این کلانی دیده‌نشده‌بود. فرمودم‌که وزن‌کنند. بهی‌بیست‌ونه توله ونه‌ماشه وانار چهل‌ونیم توله بروزن درآمد.روزجمعه دوازدهم به‌شکار رفته دونیله‌گاو یکی‌نر و دیگری ماده به‌بندوق زدم.

روز یکشنبه چهاردهم به‌شیخ‌اسمعیل ولد شیخ‌محمد غوث خلعت و پانصدروپیه خرجی عنایت فرمودم. روزدوشنبه پانزدهم شکار رفته دونیله‌گـاو به‌بندوق‌زدم. روز سه‌شنبه‌شانزدهم مشایخ گجرات راکه به‌مشایعت آمده‌بودند، مرتبه [۱۷۵الف] دیگرخلعت وخرجی‌به‌اراضی مددمعاش لطف‌نموده رخصت فرمودم وبه‌هریك ازینها کتابی ازکتابخانـه خـاصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسینی وروضةالاحباب مرحمت شد وبرپشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات وعنایت نمودن کتاب مرقوم گشت.

درین‌مدت که شهر احمدآباد به‌نزول‌رایات جلال آراستگی داشت شغل شبانروزی من

این بود که اهل استحقاق‌را به‌نظر درآورده‌زر وزمین عنایت فرمایم وباآنکه شیخ‌احمد صدر وچندی ازبنده‌های مزاجدان تعیین‌شده بودند که درویشان ومستحقان‌را به‌ملازمت مـی‌آورده باشند وبه‌فرزندان شیخ‌محمدغوث ونبیره شیخ‌وجیهه‌الدین ودیگر مشایخ نیز حکم فرموده‌بودم که ازارباب استحقاق هرجا که به‌گمان داشته‌باشند به‌خدمت حاضر سازند وهمچنین درمحـل چندی ازعورات بهمین‌خدمت مقرر بودند که ضعیفه‌هارا به‌نظر بگذرانندو همگی همت مصروف بران بود که چون بعدازسالها مثل من‌پادشاهی بمطالع فقرای این ملك آمده باشند باید کـه هیچ‌احدی محروم نماند وحق‌تعالی شاهد است که دربن‌عزیمت کوتاهی‌نکرده‌ام و هیچوقت از این‌شغل فارغ‌نبوده‌ام. اگرچه ازآمدن احمدآباد اصلا محظوظ نشدم غایتاً خاطـر حقیقت شناس را به‌این خرسند دارم که آمدن‌من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقی به‌نوا رسید.

روز سه‌شنبه شانزدهم کوکب پسر قمرخان را که در برهانپور به‌لباس‌فقر درآمده سربه صحرای غربت نهاده بود آوردند وشرح این به‌رسم اجمال آنکه کوکب نبیره میرعبداللطیف قزوینی است که از سادات سیفی بوده ونسبت خانه‌زادی موروثی به‌این‌درگاه دارد وازتعینات لشکر دکن بود. گویا روزی چنددران لشکر به‌تنگدستی وپریشانی می‌گذارند. چون مُدلی بودکه به‌اضافه منصب سرافرازی نیافته توهم بیعنایتی[۱۷۵ب] من علاوه می‌شود واز آشوب خاطر وتنگ حوصلگی به‌لباس تجرد درآمده‌سربه‌صحرای آوارگی می‌نهند ودرعرض ششماه تمام ملك دکن را ازدولت‌آباد وبیدر و بیجاپور و کرناتك وگلکنده سیرکرده بندردابل نمی‌رسد واز آنجا به‌کشتی نشسته در بندرگوکه می‌آید و بندرسورت و بروج ودیگر قصبات را که درسرراه واقع بود. سیرنموده به‌شهر احمدآباد می‌رسد.

در این‌وقت زاهد نام‌یکی ازنوکران فرزند شاه‌جهان اورا گرفته بدرگاه آورد. حکم فرمودم که بابندگران به‌حضور آورند. چون به‌نظر درآمد، پرسیده شد کـه باوجـود حقوق خدمت پدر وجد نسبت خانه‌زادی باعث بی‌سعادتی چه بود؟ عرض کرد کـه درخدمت قبله و مرشد حقیقی دروغ نمی‌توان گفت. راستی آنکه پیش‌از این امیدوار مرحمت بودم واز این که طالع موافقت نکرد ترك تعلقات ظاهری نموده سراسیمه دل بروادی غربت نهادم. چـون ازگفتارش آثارصدق‌ظاهربود دردلم اثرکرد وازان‌شدت‌فرودآمده، پرسیدم که دربن سرگشتگی عادلخان وقطب‌الملك و غیره هیچکدام را دیده؟ معروض داشت که هرگاه طالع مـن دربن درگاه مددنکرده باشد وازین‌دولت که بحری است بیکران لب‌تشنه مراد مانده باشم حاشا که ازچشمه‌نیازها لب‌همت ترسازم وبریده‌پادسری که به‌سجود این‌درگاه رسیده باشد و بدیگری

فرود آید. ازروزی که قدم بوادی غربت نهاده‌ام تاحال وقایع خود را به‌طریق روزنامچه بر بیاضی ثبت‌نموده‌ام. حقیقت احوال من‌ازآنجاظاهر خواهدشد. این‌حرف بیشتر موجب ترحم گشت ومسودات اورا طلبیده خواندم معلوم‌شد که درین سرگشتگی وغربت محنت و ریاضت بسیارکشیده واکثر پیاده‌گردیده وبه‌قوت ناگزیر عاجز بوده ازاین جهت خاطرم به‌او مهربان شد. روزدیگر به‌حضور طلبیده بند ازدست وپایش فرمودم‌که بـردارند وخلعت واسپ وهزار روپیه خرجی عنایت شد ومنصب‌او ازآنچه بود ده‌یازده اضافه مرحمت نمودم وچندان اظهار لطف وعنایت فرمودم که درمخیله اونگذشته بود وبه‌زبان حال می‌گفت. بیت

اینکه [۱۷۶الف] می‌بینم به‌بیداریست‌یارب یابخواب

خـویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عـذاب

شیوع وبا درکشمیر: روز کم‌شنبه هفدهم شش‌کروه کوچ‌فرموده در مقـام باره سینور نزول‌اقبال اتفاق افتاد. پیش‌از این مذکور می‌گشت که درکشمیر اثروبائی ظاهرشده، دراین‌تاریخ عرضداشت‌واقعه‌نویس آنجا رسید. نوشته بودکه درین‌ملك علت وبا اشتداد‌تمام یافته وکس بسیارتلف می‌شود. به‌این‌طریق که روزاول‌دردسر وتب بهم می‌رسد وخون‌بسیاری ازبینی می‌آید وروزدوم‌جان به‌حق تسلیم می‌کنندوازخانه که یکی فوت شد تمام مردم آن‌خانه درمعرض تلف می‌آیند وهرکه نزد بیماری ومرده می‌رود به‌همان‌حال مبتلا می‌گردد. از جمله شخص‌مرده بود اورا بربالای‌کاه انداخته‌شسته‌اند، اتفاقاً گاوی‌آمده‌ازآن کاه‌می‌خوردومی‌میرد وبعدازآن سگی‌چندازگوشت این‌گاوخورده تمام مرده‌اندوکار بجایی‌رسیده‌که ازتوهم‌مرگ پدر نزدیك‌پسروپسرنزدیك‌پدر نمی‌رود. واز غرایب‌آنکه درمحله‌که ابتدای بیماری ازآنجا شده بود آتش درگرفته قریب به‌سه‌هزار خانه می‌سوزد ودراثنای طغیان این‌حادثه صباحی که اهل‌شهر ومحله و مواضع وتوحی برمی‌خیزند شکل مستدیری بردرهای خانه ظاهرشده می‌بینند سه‌دایره‌کلان‌برروی‌هم ودودایره اوسط ویك‌دایره‌خرد ودیگر دودوایرکه میان این‌ابیاض ندارد واین‌اشکال‌درهمه خانه‌ها به‌هم‌رسیده درمساجدنیز ظاهر می‌گردد. ازروزی که‌آتش‌افتاده واین‌اشکال نمایان گشته فی‌الجمله تخفیفی دروبا می‌گویند کـه شده است چون این مقدمـه غرایب تمام داشت نوشته شد، غایتا به‌قانون خرد راست نمی‌آید وعقل مـن قبول این معنی نمی‌کند والعلم عندالله‌امیدکه حق جل‌سبحانه وتعالی بربنده‌های گناهکار خود مهربان‌گردد واز این بلیه بالکلیه نجات یابند.

روزمبارکشنبه هژدهم دونیم‌کروه کوچ نموده درکنار آب مهـی منزل شد درین روز زمیندارجام‌دولت [۱۷۶ب] زمین بوس دریافته پنجاه‌رأس اسپ پیشکش وصدمهر وصد روپیه

نذر گذرانید. نامش جساست و جام لقب است هرکس که جانشین شود اورا جام می‌گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهـای‌نامی هندوستان است. ملکش بهدریـای شور متصل است. پنج ششهزار سوار همیشه می‌دارد و دروقت کـار تاده دوازده هزار سوار سامان‌توان نمود. درولایت او اسب بسیار بهم‌می‌رسد. چنانچه تادوهزار دوپه‌اسپ کچهی خرید وفروخت می‌شود وبهراجه مذکور خلعت عنایت فرمودم. و درهمین‌روز لچهمی نـرآین راجه ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است سعادت استانبوس دریافته پانصد مهر نذر گذرانید وبه عنایت خلعت وخنجر مرصع سرافراز گشت. نوازش‌خان پسر محمد سعیدخـان که به‌حکومت ولایت جونگر تعیین بود بهدولت زمین بوس استسعاد یافت. روزجمعه نوزدهم مقام شد روزشنبه بیست‌چهارونیم کروه کوچ‌نموده بر کنارتال جهنّود نزول نمودم. روزیکشنبه بیست‌ویکم چهار کروه پاو کم طی‌نموده کنارتال بدرواله فرود آمـده‌شد. درین‌روز خبرفوت عظمت‌خان گجراتی که به‌جهت بیماری دراحمدآباد مـانده بود بمسامع‌جلال رسید. او از بندهای مزاجدان بوده خدمات نیک‌ازوی می‌آمد وازحقیقت ملک‌دکن و گجرات وقوف تمام داشت. خاطر حق‌شناس ازخبر فوت او گرانی پذیرفت.

درتال‌مذکور گیاهی به‌نظر درآمد که بمجرد رسیدن انگشت یاسرچوبی‌برگهایش نیز بهم‌می‌آورد بعداز زمانی‌بازشگفته می گردد وبرگش‌ازعالم برگ‌درخت تمرهندی‌است نامش به‌عربی شجرالحیوان است و بهندی لجوری مـی گویند ولاج بمعنی حیا است. چـون به رسیدن دست وانگشت سربهم می‌آرد، ازین‌جهت بهحیا نسبت کرده شده بـی‌تکلف خالی از غرایب نیست ونامش [۱۷۷ الف]را هم نازک یافته‌اند ومی‌گویند که در خشکی هم می‌شود.

روز دوشنبه بیست‌ودوم مقام‌شد. قراولان خبرآوردند که درین نزدیکی شیری است که که بمردم راهگذری مزاحمت وآسیب می‌رساند ودربیشه که مـی باشد کله‌واستخوان چندی ازآدمی که تازه خورده بود دیده‌شد. بعدازدوپهر روز بهشکـار آن شیرسواری نموده به‌یک زخم بندوق کارش ساختم. اگرچه شیر کلانی بود، غایتاً ازاین‌هم کلانتر بارها زده شده‌بود. جمله شیری که درقلمه ماندوزده‌ام هشت ونیم من‌بود واین‌هفت‌ونیم من‌بوزن درآمد. یـک‌من ازآن کمتر. روزسه‌شنبه بیست‌وسیوم سه‌ونیم کروه‌وکسری کوچ کرده برلب‌آب بـایب نزول نمودم. روزکم‌شنبه قریب بهشش‌کروه طی‌نموده درکنارتال نیمده منزل‌شد.

روز مبارکشنبه بیست‌وپنجم مقام فرموده بزم‌پیاله ترتیب یافت وبندهای‌خاص به ساغر عنایت سرخوش‌گشته نوازش‌خان را بمنصب سه‌هزاری ذات ودوهزارسوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرافرازساخته وخلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم. محمـدحسین

سوداگر را که به‌جهت ابتیاع اسپان‌را هوار به‌بلخ فرستاده بودم درین‌تاریخ به‌درگاه رسیده سعادت‌زمین‌بوس دریافت. از اسپان‌آورده اویك‌اسپ ابرش به‌غایت خوش‌رنگ وخوش‌نسبت است تاحال به این‌رنگ ابرش دیده‌نشده وچند دیگر را هوار خوب آورده‌بود. بنابراین‌او را به‌خطاب‌تجارتخانی سرافراز نمودم روزجمعه بیست‌وششم پنج‌کروه ویك‌پاو طی‌نموده در موضع جالود منزل شد وراجه لچهمن نراین عموی راجه کوچ که الحال ملك کوچ را به اوعنایت فرمودم اسپ عنایت کردم. روزشنبه بیست‌وهفتم سه‌کروه کوچ کرده درمقام رنـود نزول‌اجلال اتفاق افتاد. روزیکشنبه بیست وهشتم پنج‌کروه طی‌نموده کنار قصبه دوحد سرحد گجرات ومالوه است‌محل [۱۷۷ب] نزول رایات‌جلال‌گشت.

پهلوان‌بهاءالدین برق‌انداز بچهٔ لنگوری با بزی‌به‌ملازمت‌آورده عرض‌نمودکه در راه یکی‌ازتوپچیان این‌بنده لنگورماده‌که بچه خود را در سینه‌گرفته‌بودبربالای درختی‌نشسته بود می‌بیند وآن سنگدل رحم‌نکرده ماده لنگور را به‌بندوق می‌زند به‌مجرد رسیدن بندوق بچه‌را ازسینه جدا کرده برشاخی‌می‌گذارد وخود برزمین افتاده جان می‌سپارد ودراین اثنا من‌رسیدم وآن بچه‌را فرود آورده به‌جهت شیر خـوراندن نزدیك بـه‌این بزبردم حق‌تعالـی بزرا برو مهربان ساخته شروع درلیسیدن ومهربانی کرد وباوجودعدم جنسیت باهم‌چنان الفت گرفته‌اند که‌گویا ازشکم او برآمده، فرمودم‌که بچه‌را ازو جداسازند به مجرد جداشدن به‌آغاز فریاد وبی‌طاقتی کرد وبچه لنگو نیز بی‌تابی‌بسیارنمود الفت‌بچه لنگور به‌جهت شیرخوردن چندان تعجب ندارد مهربـانی بز باآن بچه جـای تعجب بسیار است. لنگور جانوریست از عالم میمون غایتاً موی‌میمون به‌زردی مایل است وررویش سرخ وموی‌لنگور سفید ورویش سیاه و دم لنگور دو چندان ازدم میمون دراز است. بنابرغرایب ایـن مقدمه نـوشته‌شد. روز دوشنبه بیست‌ونهم مقام‌نموده به‌شکار نیله‌گاو رفتم ودونیله‌گاو یکی نر ویکی ماده به‌بندوق زدم. روز سه‌شنبه سیم‌نیز مقام‌شد. به‌توفیق حق جل ذکره نخستین دفتر جهانگیرنامه ازآغاز جلـوس تا آخرسال دوازدهم حسن‌انجام پذیرفت.

نوروزسیزدهم از جلوس‌همایون

شب کم‌شنبه بیست‌وسیوم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۷ هجری بعدازگذشتن چهارونیم‌گهری تحویل حضرت‌نیراعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد. تااین نوروز جهان افروز دوازده‌سال ازجلوس این‌نیازمند درگاه الهی به‌خیر وخوبی گذشت وسال‌نو به‌مبارکی وفرخی آغازشد. روز مبارکشنبه دوم فروردین ماه الهی جشن وزن قمری انجمن‌افروز گشت و سال

پنجاه‌ویکم از [۱۷۸الف] عمر این نیازمند درگاه ایزدی به‌مبارکی آغازشد. امید که مدت حیات درمرضیات الهی صرف شود ونفس بی‌یاداو نگذرد. بعدازفراغ وزن جشن تازگی بزم نشاط ترتیب‌یافت وبندهای‌خاص بساغر لبریز عنایت سرخوش گشتند. دراین‌روز آصف‌خان که به‌منصب پنجهزاری ذات وسه‌هزارسوار سرافرازی‌داشت به‌عنایت چهارهزارسوار دواسپه وسه‌اسپه ممتازشد. دیانت‌خان به‌خدمت عرض‌مکرر سربلندی یافت وخدمت‌توپخانه به معتمد خان مرحمت فرمودم واسپ کچهی که پسردلاورخان پیشکش آورده بود باآنکه تادرولایت گجرات نزول‌موکب اقبال اتفاق افتاده مثل این‌اسپ به‌سرکار نیامده چون میرزارستم بسیار میل وخواهش‌نمود وخاطراورا بسیار عزیز داشتم، به‌اوعنایت نمودم به‌جام چهار انگشتری از الماس ویاقوت وزمرد ونیلم ودودست هار (گردن‌بند) مرحمت شد وبه‌راجه لچهمی‌نراین نیز چهارانگشتری ازلعل وعین‌الهریره وزمرد ونیلم عنایت‌فرمودم. مروت‌خان ازبنگاله سه‌زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دوفیل خاصه شد. شب جمعه فرمودم که دورتال را چراغان کردند به‌غایت‌خوب شده بود.

روزیکشنبه حاجی‌رفیق از عراق آمده سعادت آستانبوس دریافت ومکتوبی که برادرم شاه‌عباس مصحوب‌او ارسال داشته بودگذرانید. مشارالیه غلام میرمحمد امین قافله‌باشی‌است ومیر اورا ازعالم فرزندان تربیت‌کرده در واقع خوب خدمتگاری است. مکرر به‌عراق آمدو رفت نموده. به‌برادرم‌شاه‌عباس آشنا شده دراین‌دفعه ازاسپان قبچاق واقمشه نفیس آورده‌بود، چنانچه ازاسپهای‌او چنداسپ داخل طوایل خاصه شد. چون بنده کارآمدنی وخدمتگارلایق عنایتیست به‌خطاب ملک‌التجار مخاطب ساختم. روزدوشنبه ششم به راجه‌لچهمی نراین شمشیر خاصه وتسبیح مرصع وچهارداته‌مروارید به‌جهت حلقه گوش مرحمت نمودم روز مبارکشنبه نهم میرزارستم که به‌منصب پنجهزاری ذات وهزارسوار سرافراز بود به اضافه پانصد سوار امتیاز یافت.

اعتقادخان [۱۷۸ب] منصب چهارهزاری ذات وهزار سوار ممتازشد. سرافرازخان به منصب دوهزاروپانصدی‌ذات وهزاروچهارصدسوار سرافرازگشت. معتمدخان به‌منصب‌هزاری وسیصدوپنجاه‌سوار سربلندی یافت. به‌انیرای سنگدلان وفدائیخان اسپ‌صدمهری عنایت شد. چون‌صوبه‌پنجاب به‌حفظ وحراست اعتمادالدوله مقرر است حسب‌الالتماس‌او میرقاسم بخشی احدیان‌را که نسبت سلسله ایشان دارد به‌حکومت صوبه مذکور سرافراز فرمودم ومنصب هزاری‌ذات وچهارصدسوار وخطاب قاسم‌خانی مرحمت‌شد پیش‌ازین به‌راجه‌لچهمی نراین اسپ‌عراقی عنایت‌نموده‌بودم. دراین‌تاریخ فیل واسپ‌ترکی بخشیده ورخصت صوبه بنگاله

فرمودم. جام به‌انعام‌کمر شمشیرمرصع وتسبیح مرصع وفیل ودواسپ یکی‌عراقی ودیگری
ترکی وخلعت سرافرازی یافته رخصت وطن‌شد. صالح برادرزاده آصف‌خان مرحوم را به
منصب هزاری وششصدسوار ممتاز ساخته رخصت صوبه بنگاله فرمودم واسپی به‌مشارالیه
مرحمت‌شد.

درین‌تاریخ میرجمله ازعراق آمده‌دولت زمین‌بوس دریافت مشارالیه ازسادات معتبر
اصفهان است. وسلسله آنها درعراق همیشه عزت‌داشته‌اند. الحال برادرزاده‌او میررضی در
خدمت برادرم شاه‌عباس به‌منصب صدارت اختصاص دارد وشاه‌صبیه خودرا به‌او نسبت‌کرده.
میرجمله پیش‌ازین‌به‌چهارده‌سال ازعراق برآمده نزد محمد قلی قطب‌الملک به گلکنده رفته‌بود.
نامش‌محمد امین است وقطب‌الملک اورا میرجمله خطاب‌داده ومدت دوسال مدارعلیه او بوده
صاحب‌سامان‌شده وبعدازآنکه قطب‌الملک‌مذکور ودیعت‌حیات‌سپرده‌نوبت‌ریاست به‌برادرزاده
اورسید، به‌میرسلوکی که خاطرخواه اوباشد نکرد. میررخصت گرفته به‌وطن خود شتافت. و
شاه بنابر نسبت میررضی عزتی‌که مردم صاحب‌سامان‌را درنظرها می‌باشد، به‌میرمذکور توجه
و شفقت [۱۷۹الف] بسیار ظاهرفرمود، واونیز پیشکشهای لایق گذرانیده مدت سه‌چهار سال
درعراق بسر نموده وملکهابهم رسانیده، چون مکرر معروض گشت که اواراده خدمت این
درگاه دارد فرمان فرستاده به‌درگاه طلب فرمودم مشارالیه به‌مجرد رسیدن فرمان‌ترک تعلقات
نموده جریده روی‌اخلاص به‌درگاه‌نهاده درین تاریخ به عز بساط بوس مفتخر گشته دوازده
رأس اسپ و نه‌تقوز قماش ودوانگشتری پیشکش گذرانید. چون ازروی عقیده واخلاص آمده
مشمول عواطف ومراحم ساخته بالفعل بیست‌هزارروپیه خرجی وخلعت عنایت‌شد. و درین‌روز
خدمت بخشیگری احدیان از تغییر قاسم‌خان به‌عنایتخان مرحمت فرمودم. خواجه‌عاقل را که
ازبنده‌های قدیم است به‌خطاب عاقلخانی سرفرازساخته اسپ عنایت فرمودم.

روزجمعه دلاورخان ازدکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صدمهر وهزارروپیه نذر
گذرانید. باقرخان فوجدار صوبهٔ ملتان به‌منصب هشتصدی ذات وسیصدسوار سرافراز گشت.
تجارتخان و بلهوی زمیندار صوبه ملتان به‌انعام‌فیل ممتازشدند. روز شنبه یازدهم به عزم شکار
فیل ازدوحد کوچ‌نموده درموضع کرهه بارخه‌نزول‌اجلال اتفاق افتاد. یکشنبه دوازدهم موضع
سجارا ورود موکب منصورگشت. ازینجاتا دوحد‌شست‌کروه است وتاشکارگاه یک‌ونیم کروه.

شکارفیل: صباح روزدوشنبه سیزدهم باجمعی ازبنده‌های خاص به‌شکار فیل متوجه
شدم. چراگاه فیل درکوهستان واقع است ونشیب وفراز بسیار دارد. گذارپیاده به صعوبت
میسراست پیش‌ازین‌جمعی کثیر ازسوار وپیاده به‌طریق قمرغه دورجنگل‌را احاطه نموده‌بودند

وبیرون جنگل برفراز درختی بجهت نشستن من تختی ازچوب ترتیب‌داده در اطراف آن‌هرچند درخت دیگر نشیمنها بجهت امرا ساخته‌بودند،ودویست فیل‌نیز [۱۷۹ب] با کمندهای مستحکم وبسیاری از فیلان ماده آماده داشته وبرهرفیل دونفر فیلبان از قوم جریه شکار فیل مخصوص بآنها است، نشسته ومقرر شده‌بود که فیلان صحرائی از اطراف جنگل رانده به‌حضور بیاورند تا تماشای شکار کرده شود. قضارا دروقتی که مردم از اطراف جنگل درآمدند از انبوهی درخت وپست وبلندبسیار سلسله انتظام ازهم‌گسیخت ترتیب قمرغه‌برجا نماند. فیلان‌صحرائی سراسیمه به‌هرطرف روی نهادند، ودوازده زنجیر فیل از نرو‌ماده به‌این‌ضلع افتادند. چون‌بیم آن‌بود که مبادا بدر روند فیلهای خانگی را پیش‌کرده هرجا یافتند بستند، اگرچه فیل بسیار بدست‌نیامد، غایتاً دوفیل نفیس‌شکارشد به‌غایت خوش‌صورت واصیل وتمام‌عیار. چون کوهی را که در میان جنگل واقع است و این فیلان درآنجا می‌بودند راکس‌بهاری می گویند یعنی دیوکوه به‌این نسبت راون بیروبان بیرکه نام دیوهاست این هردوفیل را نام‌کردم.

روز سه‌شنبه چهاردهم و گمشنبه پانزدهم مقام فرمودم. شب‌مبارکشنبه شانزدهم کـوچ نموده کرهه پاره نزول اقبال اتفاق افتاد. حاکم‌بیگ که از خانه‌زادان درگاه است به‌خطاب حاکم‌خان سرافرازگشت ومبلغ سه‌هزارروپیه به‌سنگرام زمیندار کـوهستان پنجاب انعام شد. چون گرما اشتداد [۱۸۰الف] داشت وسواری روزمتعذر بود، کوچ به‌شب قرار یافت. روز شنبه هژدهم در پرگنه دوحد منزل‌شد.

روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیراعظم عطیه بخش عالم به شرف‌خانه حمل جلوه جهان افروزی فرمود. دربن‌روز جشن‌عالی ترتیب داده برتخت مراد جلوس نمودم. شاهنوازخان را که به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافرازی‌داشت به‌عنایت دوهزارسوار دواسپه و سه‌اسپه ممتازساختم. خواجه‌ابوالحسن میربخشی بـه‌منصب چهارهزار ذات ودوهزارسوار از اصل و اضافه سربلندی یافت.

چون احمدبیگ کابلی که به‌حکومت کشمیر سرافرازی داشت تعهد نموده بود که در عرض دوسال‌فتح‌ولایت تبت وکشتوار نماید وآن‌وعده منقضی‌گشت واین‌خدمت ازو به‌انصرام نرسید، بنابراین اورا معزول ساخته دلاورخان کاکر را به صاحب‌صوبگـی کشمیر سربلندی بخشیدم وخلعت وفیل مرحمت‌نموده رخصت فرمودم، واو نیز خط تعهد سپرد که درعوض دو- سال فتح تبت وکشتوار نماید. بدیع پسر میرزا شاهرخ ازجاگیرخود که درسلطانپور داشت آمده آستانبوس دریافت. قاسم‌خان را به‌عنایت خنجر مرصع وفیل سرافراز ساخته به‌خدمت صوبه پنجاب رخصت فرمودم. شب سه‌شنبه بیست‌ویکم از منزل مذکـور کـوچ فرموده عنان

موکب اقبال به‌صوب احمدآباد معطوف داشت.

چون از شدت گرما و عفونت هـوا مردم محنت بسیار می‌کشیدند وتارسیدن بـه‌آگره مسافت بعید قطع بایستی نمود بخاطرم گذشت که ایام زمستان وموسم (باران) بدارالخلافه آگره توجه فرمایم چون تعریف برشگال ملك گجرات بسیار شنیده‌می‌شد وشهریت احمدآباد را نسبتی به‌مندو نبود. آخر رای‌به‌بودن احمدآباد قرارگرفت.واز آنجا که حمایت وحراست ایزد حق سبحانه همه‌جا وهمه‌وقت حافظ وناصر این‌نیاز مندست مقارن این‌حال خبر رسیدکه باز درآگره‌اثروبائی‌ظاهرشده ومردم‌بسیارتلف‌می‌شود. بنا برآن‌فسخ‌عزیمت‌آگره که‌بالهام‌غیبی درخاطرپرتوافکنده‌بود، مصمم‌گشت. جشن مبارکشنبه بیست‌وسیوم درمنزل جالودترتیب‌یافت.

پیش ازین ضابطه سکه چنان بودکه بریك روی زراسم مرا نقش می‌کردند و برروی دیگرنام مقام وماه وسنه‌جلوس. درین‌ولا به‌خاطر رسیدکه بجای‌ماه، صورت‌برجی راکه به‌آن ماه منسوب باشد، نقش [۱۸۰ب] کنند، مثلاً درماه فروردین صورت‌حمل ودر اردی بهشت شکل‌ثور وهمچنین درهرماه که سکه‌شود یکطرف صورت آن برج را بنوعی نقش‌کنند کـه حضرت نیراعظم از آن طالع باشد و این تصرف خاصه من است وتاحال نشده‌بود، و درین روز اعتقادخان به‌عنایت علم سرافرازی یافت. به‌مروت‌خان که از تعینات صوبه بنگاله است، نیز علم مرحمت شد.

شب دوشنبه بیست‌وهفتم درموضع بدرواله ازپرگنه شهر نزول‌اقبال اتفاق افتاد. دراین منزل آواز کویل شنیده شد. کویل مرغی است ازعالم زاغ، غایتاً در جثه خـرد، هردو چشم زاغ سیاه می‌باشد واز کویل‌سرخ ماده او خالهای سفید دارد ونرسیاه یك‌رنگ است و نراو به‌غایت‌خوش‌آواز می‌باشدبلکه‌آواز اورا باآواز ماده هیچ‌نسبتی‌نیست وکویل درحقیقت بلبل هند است همچنانکه مستی وشورش بلبل در بهار می‌باشد، مستی وآشوب کویل در درآمـد برسات که بهارهندوستان است می‌شود و ناله‌اش به‌غایت دلنشین باشد وآغاز مستی اومقارن است به رسیدن انبه واکثر بردرخت انبه می‌نشیند، واز رنگ وبـوی انبه محظوظ است، از غرایب آنکه کویل خود بچه از بیضه برنمی‌آورد ودر وقت بیضه‌نهادن هـرجا آشیانه زاغ را خالی می‌یابد بیضه اورا به‌منقار شکسته بیرون می‌اندازد و خود بجـای آن‌بیضه می‌نهد و می‌رود. زاغ‌آن‌را بیضه خود تصور نموده‌بچه‌برمی‌آورد وپرورش می‌دهد واین‌امر عجیب را من خود درالله‌آباد مشاهده نموده‌ام.

شب کمشنبه بیست‌ونهم در کنار دریای مهی منزل شد وجشن مبارکشنبه سی‌ام در محل ترتیب یافت. دوچشمه درکنار دریای مهی‌ظاهرشد. به‌غایت آب‌صاف‌داشت. چنانچه اگر دانه

خشخاش‌هم درو‌بینند تمام‌ظاهر می‌شود. تمام آن روز را به‌همراهی اهل محل گذرانیده‌شد. چون منزل دلکش بود فرمودم که برلب هرچشمه صفه بستند. روزجمعه سی‌ویکم در دریای مهی شکارماهی کرده شد وماهیهای کلانی پولکدار بدام افتاد وبه‌حسب به‌فرزند شاه‌جهان حکم‌شد که شمشیر خودرا بیازماید [۱۸۱الف] بعداز آن به امرا فرمودم که شمشیرهای که درکمر بسته‌اند بیندازند، شمشیر آن فرزند بهتر ازهمه برید، ماهیان را به‌جمعی از بنده‌ها که حاضر بودند قسمت نموده‌شد.

شب‌شنبه غره اردیبهشت‌ماه ازمنزل مذکورکوچ فرموده یساولان وتواجیان حکم کردم که از مواضعی که برسرراه ونزدیك به‌راه واقع است، بیوه وبیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور بیارند که به‌دست خود خیر کنم که‌هم باعث مشغولیت است وهم نامرادان به‌فیضی می‌رسند وکدام مشغولی به‌ازین خواهد بود. روزدوشنبه سیوم شجاعتخان عرب و همت‌خان و دیگر بنده‌های که از تعینات صوبه‌گجرات بودند دولت آستانبوس دریافتند. مشایخ وارباب سعادت که در احمدآباد توطن دارند، ملازمت نمودند. روز سه‌شنبه چهارم‌کنار دریای محمودآباد محل نزول عساکر اقبال گشت. رستم‌خان راکه فرزند شاه‌جهان به‌حکومت گجرات گذاشته بود به‌سعادت زمین‌بوس سرافراز شد. جشن مبارکشنبه ششم درکنار تال‌کاکره ترتیب یافت، ناهرخان‌که حسب‌الحکم ازصوبه دکن آمده به سعادت کورنش فرق‌عزت برافراخت. به‌فرزند شاه‌جهان انگشتری الماس ازبابت پیشکش قطب‌الملك که‌هزار مهر قیمت داشت، مرحمت شد. اتفاقاً درآن الماس سه‌خط در برابر یکدیگر وخط منحرف درزیر آن واقع بود، چنانکه نقش‌الله ظاهر می‌شد و این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده‌بود. حال‌آنکه رگ وتراش درجواهرعیب است، لیکن به‌ظاهرعام‌فریب بود. معهذا از معدنی که معتبرست، نبود. چون فرزندشاه‌جهان می‌خواست که از غنایم فتح دکن، یادبودی، بجهت برادر شاه‌عباس فرستد، این الماس‌را بادیگر تحفه‌ها بجهت ایشان ارسال دارد. درین روز هزار روپیه دروجه انعام برکهرای باده فروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتی‌الاصل است، واز نقل وسرگذشت احوال آن‌ملك استحضار تمام دارد، نامش تنه بود یعنی نهال. بخاطر رسید که پیرمردی راتنه گفتن بی‌نسبت[۱۸۱ب] است، خصوص‌الحال که از سحاب مکرمت‌ما سرسبز وباورور شده‌باشد. بنابرین حکم فرمودم که بعدازین اورا برکهرای‌می‌گفته باشند وبرکهه بهزبان هندوی درخت را می‌گویند.

روز جمعه هفتم ماه‌مذکور موافق غره جمادی‌الاول درساعت مسعود مختار به مبارکی وفرخی به‌شهراحمدآباد درآمدم. وقت سواری فرزند اقبالمندشاه‌جهان بیست‌هزارچرن که

پنجهزار روپیه باشد بجهت نثارآورده بود تادردولتخانه نثارکنان شناقتم، وچون به دولتخانه نزول اقبال فرمودم طره مرصع که بیست‌وپنجهزار روپیه‌قیمت داشت به‌رسم پیشکش گذرانید، وازبنده‌های او که درین صوبه‌گذاشته بود، نیز پیشکشهای آوردند. به‌همه جهت قریب به‌چهل هـزار روپیه شده باشد. چون به‌عرض‌رسید کـه خواجه بیگ میرزای صفوی دراحمدنگر به جوارمغفرت ایزدی‌پیوسته خنجرخان‌را که به‌فرزندی برگزیده بودبلکه ازفرزندصلبی گرامی‌تر می‌داشت ودرحقیقت جوان‌رشید خدمت طلب وبنده قابل تربیت است، به‌منصب دوهزاری‌ذات وسوار از اصل واضافه سرافرازساخته حراست قلعهٔ احمدنگررا به‌عهده اومقرر فرمودم.

درین‌ایام ازشدت گرما وعفونت هوا بیماری درمیان مردم شایع‌شد وازاهل‌شهر وارد و کم‌کسی مانده‌باشدکه دوسه روزی به‌این‌محنت مبتلانشده باشد، تب محرق بادرد اعضاء بهم می‌رسد ودرعرض دوسه‌روز آزارتمام می‌رساند. چنانچه بعدازصحت‌مدتی اثرضعف وسستی باقی‌می‌ماند. غایتاً عاقبت بخیرست و ضررجانی بکسی‌کم می‌رسد وازمردم‌کهنسال که درین ملك توطن‌دارند شنیده شدکه پیش‌ازین به‌سی‌سال همین‌قسم تبی‌به‌هم‌رسیده‌بود وبخیر گذشت بهـرحال درآب وهوای‌گجرات‌زبونی ظاهرشد وازین‌آمدن به‌غایت پشیمانم. امیدکـه حق جل‌وعلا به‌فضل وکرم خویش این‌گرانی‌را که سبب‌نگرانی خاطراست از میان مردم بردارد.

روزمبارك شنبه دوازدهم بدیع‌الزمان [۱۸۲الف] پسر میرزا شاهرخ به‌منصب هـزار وپانصدی ذات وسوار وعنایت علم سرافرازی یافته بخدمت فوجداری سرکارپتن تعیین‌شد. سیدنظام فوجدارلکهنو به‌منصب هزاری ذات وهفتصد سوارممتاز گشت. منصب‌علی‌قلی درمن که ازتعینات صوبه قندهار است، به‌التماس بهادرخان صاحب صوبه قندهار، هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت سیدهزبرخان بارهه به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار سربلندی یافت. زبردستخان را به‌منصب هشتصدی ذات وسیصد وپنجاه سوار سرافراز فرمودم. درین‌ولا هاشم خواجه ده‌بندی‌پنج دست بازطویغون از ماوراءالنهر مصحوب یکی ازاقوام خودبه‌رسم نیـاز ارسال داشته بود. یك دست در راه ضایع‌شد وچهاردست به‌سلامت دراوجین رسیدند. حکم فرمودم کـه مبلغ پنجهزار روپیه حواله‌کس ایشان نمایندکه او هرقسم مطاع که مرضی خواجه داند، ابتیاع‌نموده ببرد وهزار روپیه به‌مشارالیه انعام‌شد وهمدرین وقت‌خان عالم‌که نزد دارای ایـران به‌ایلچی‌گری رفته یك‌دست بازآشیانی‌که به‌زبان فارسی اکنه می‌گویند، پیشکش فرستاده بود. از نظر گذشت بظاهرعلامتی‌که از بازدامی تمیزتوان‌کرد، ندارد بعداز پرانیدن تفاوت ظاهر می‌شود.

روزمبارکشنبه بیستم میرابوصالح خویش مرحـوم میرزا یوسف‌خان، حسب‌الحکم از

دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت. صدروپیه نذروکلکی مرصع گذرانید. میرزا یوسف‌خان ازسادات رضوی مشهد است وسلسله اینهـا درخراسان همیشه معزز ومکرم بوده‌اند ، وبالفعل شاه عباس‌صبیه خودرا به‌برادر خود میرابوصالح مذکورنسبت‌کرده ویدرش میرزا الغ خادم باشی روضه امام هشتم‌است، ومیرزا یوسف خان به‌میامن تربیت‌حضرت عرش‌آشیانی به‌مرتبه امـارت ومنصب پنجهزاری رسیده بود وبی‌تکلف خوب امیـری بود و نوکر[۱۸۲ ب] را بسیار بتوزوك نگاه می‌داشت وبسیاری ازخویشان برگرد اوفراهم‌آمده بودند. درصوبه دکن به‌رحمت حق‌پیوست . اگـرچه فرزند بسیار ازوماند ونظر به حقوق قـدیم رعایتهـا یافتند، خصوص‌درتربیت پسرکلانش نهایت‌توجه مبذول گشت، ودراندك مدت‌به‌مرتبه امارت‌رسانیدم غایتاً ازو تاپدر فرق بسیار است .

روز مبارکشنبه بیست‌وهفتم به‌حکیم مسیح‌الزمان بیست‌هزار درب انعام مرحمت شدوبه حکیم روح‌الله صدمهر وهزار روپیه عنایت فرمودم . چون مزاج مرا خوب دریافته بود ودید که هوای‌گجرات به غایت ناسازگار است حکیم مذکورگفت همین‌که شمادرشراب وافیون معتاد اندك‌کمی خواهید فرمود تمام این‌کوفت شما به‌یکبارگی برطرف خواهدشد. همین‌که من‌دریك روز هردو از اینها کم‌کردم درهمان‌اول روز به‌من فایده بسیار کرد.

روزمبارکشنبه سیوم خردادماه قزلباش‌خان به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهزاروددویست سوار اصل‌واضافه سرافرازی یافت. عرضداشت گجپت‌خان داروغه فیلخانه وبلوچخان قراول بیگی که تاحال‌شصت‌ونه زنجیرفیل ازنرومادہ شکارشده بودوبعداز این‌هرچه شودعرضداشت خواهدشد حکم‌کردم کـه فیل‌پیروآنچه بسیار خرد باشد زنهار نگیرند وغیراز این‌دوقسم از نرومادہ هرچه به‌نظردرآیدشکارکنند. روز دوشنبه بیست‌وچهارم مبلغ‌دوهزار روپیه بجهت‌عرس شاه عالم به سید محمدصاحب سجاده ایشان عنایت نمودم واسپ‌خاصگی کچهی‌که از اسپان پیشکش‌جام بود بـه راجه نرسنگه دیو مرحمت‌شد. هزار روپیه به بلوچ خان قراول‌بیگی که بخدمت شکارفیل تعیین‌است، انعام فرمودم .

روزسه‌شنبه‌بیست‌وپنجم اثرگرانی‌ودرد سردرخوددیافتم وآخربه تب‌منجرشد شب پیاله‌های معتادرا نخوردم بعدازنیم شب‌آزار خماربرمحنت تب افزود وتادم [۱۸۳ الف] صبح بربستر میطپیدم. آخرروزیکشنبه تب‌تخفیف یافت وبه‌استصواب حکماء شب‌ثلثان معتادپیاله خورده شد وبجهت خوردن شوربای ماش‌وبرنج هرچندتکلیف می‌کردند ومبالغه نمودند، نتوانستم‌بخود قرارداد تابصدتمیز رسیده‌ام یادندارم‌که هرگزشوربای بوغان خورده باشم. امیدکه بعدازین هم حاجت‌نیفتد . چون درین دو روزغذا وارد طبیعت‌نشده بودآن چندپیاله راهم نتوانست

برداشت. مجملا دوروز وسه‌شب به‌فاقه گذشت با آنکه یك‌شبانروز تب کشیده‌ام ضعف و بی‌قوتی بحدیست که‌گویا مدتها صاحب فراش‌بوده‌ام . اشتها مطلق نمانده و به‌طعام رغبت‌نمی‌شود ودر حیرتم که بانی این‌شهر را چه لطافت وخوبی منظور بوده که درچنین سرزمین بی‌فیض شهر ساخته وبعدازو دیگران نیز عمرعزیز خودرا درین خاکدان بهمه چیز گذرانیدند هـوایش مسموم وزمینش کم‌آب وریگ‌بوم وگردوغبار بحدی که پیش‌ازین شرح داده‌شد. آب به‌غایت زبون وناگوار. رودخانه که درکنارشهر واقع‌است غیراز ایام برسات همیشه خشك می‌باشد. چاهها اکثر شور وتلخ، تالابها که درسواد شهر واقع است بـه‌صابون گـازران دوغاب‌شده مردم اعیان که به‌قدر سامانی دارند درخانه‌های خود برکه‌ها ساخته‌اند ودرایام برسات ازآب باران پرمی‌سازند وتاسال‌دیگر ازآن‌آب می‌خورند ومضرت‌آبی‌که هرگز هوا باو نرسیده و راه برآمد بخارنداشته باشد دیگر ازآن آب می‌خورند ومضرت‌آبی‌که هرگزهواباونرسیده و راه برآمد بخار نداشته‌باشد ظاهرست. بیرون‌شهر به‌جای سبزه ورياحين تمام صحرا زقوم زاریست ونسیمی که از روی زقوم وزد فیض آن معلوم. ع

ای تو مجموعهٔ خوبی بچه‌نامت خوانم

پیش‌ازین احمدآبادرا گردآباد گفته‌بودم الحال نمی‌دانم موستان نام نهم یا بیمارستان خوانم یازقوم‌زاریا جهنم‌آبادگویم [۱۸۳ب] که شامل جمیع صفات باشداگر موسم برسات مانع‌نبود یك‌روز درین محنت‌سرا توقف نمی‌فرمودم وسلیمان‌وار برتخت بـاد نشسته بیرون می‌شتافتم وخلق خدارا ازین رنج ومحنت خلاص‌می‌ساختم. چون مردم این‌شهر به‌غایت‌ضعیف دل وعاجزند بجهت احتیاط‌که مبادا بعضی از اهل اردوبه تعدی وستم درخانه ملکی آنها فرود آیند ومزاحم احوال فقرا ومساکین شوند وقاضی ومیرعدل بجهت رودیدگی مـداهنه نمایند یانتوانند به‌آن‌ستم پیشها بس‌آمد، از تاریخی‌که درین‌شهر نزول سعادت اتفاق افتاد باوجود حدت وحرارت هوا هرروز بعداز فراغت عبادت دوپهر به‌جهروکه طرف‌دریا کـه هیچگونه حایلی ومانعی از درودیوار وساول وچوبدار ندارد برآمده دوسه‌ساعت نجومی می‌نشینم و به مقتضای عدالت به‌فریاد دادخواهان رسیده ستم پیشه‌هارا درخور جـرایم و تقصیرات سیاست می‌فرمایم. حتی درایام‌ضعف‌باکمال درد والم هرروز به‌دستور معهود به‌جهروکه برآمده تن‌آسائی برخود حرام داشته‌ام. ابیات

بهر نگهبانـی خلق خـدا	شب‌نکنم دیـده به‌خواب آشنا
ازپـی آسودگی جمله تن	رنـج‌پسندم بـه تن خـویشتن

به‌کرم الهی عادت چنان‌شده که در شبانروزی پیش‌از دوساعت نجـومی نقدوقت به

تاراج خواب نمی‌رود ودرین‌ضمن دوفایده منظور است، یکی آگاهی از احـوال ملک‌دوم بیداردلی به‌یاد حق وحیف باشدکه این‌عمر چندروزه ناقص به‌غفلت بگذرد وچون خـواب گرانی درپیش است این بیداری را که دیگر درخواب نخواهم دید غنیمت شمرده یک‌چشم‌زدن از یادحق غافل نباید بود. ع

باش بیدارکه خواب‌عجبی درپیش است

وهمان‌روزکه من تب کردم، فرزند، به‌جان‌پیوند، شاه‌جهان نیز تب کرد، وکوفت او به امتدادانجامید [۱۸۴الف] وتاده‌روز به‌کورنش نتوانست رسید.روز مبارکشنبه آمده ملازمت نمود به‌غایت‌ضعیف وناتوان به‌نظر درآمد. چنانچه اگرکسی نگوید توان‌فهمیدکه این‌کس بیماری یک‌ماهه بلکه بیشتر کشیده‌باشد. شکرکه عاقبت بخیرگذشت.

روز مبارکشنبه سی‌ویکم میرجمله که درین‌ولا از ایران آمـده و مجملی از احوال‌او رقمزده کلک وقایع‌نگار شده به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات وهزار ودویست‌سوار فـرق عزت برافراخت. درین‌روز بجهت ضعفی که‌کشیده‌بودم یک‌زنجیرفیل ویک‌رأس‌اسپ واقسام چهارپا بامقداری از طلا ونقره ودیگر اجناس به‌رسم تصدق به مستحقان عنایت شد اکثری از بنده‌ها درخور مرتبه وپایه‌خویش تصدقات آورده بودند فرمودم کـه اگر غرض اظهار اخـلاص مجزاست، معقول نیست واگر ازصدق عقیدت است چه‌حاجت به‌آوردن حضور است غایبانه خود به‌فقرا وارباب استحقاق قسمت نمایند.

روز مبارکشنبه هفتم تیرماه الهی صادق‌خـان بخشی به‌منصب دوهزاری وهزار از اصل واضافه سرافرازی یـافت. اردتخان میرسلمان به‌منصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت. میر ابوصالح رضوی به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوار و خطـاب رضوی خـانی وعنایت‌علم وفیل سرافرازشده به‌صوبه دکن رخصت یافت درین‌ولا به‌عرض‌رسیدکه سپهسالار اتالیق خانخانان در تتبع این‌مصرع مشهورکه: ع

بهر یک گل زحمت صدخار می‌باید کشید

غزلی گفته ومیرزارستم‌صفوی ومیرزامراد پسراونیز طبع آزمائیها کـرده‌اند در بدیهه مطلعی بخاطر رسید. بیت.

ساغر می بررخ گلزار می‌بایدکشید ابر بسیاداست می‌بسیار می‌بایدکشید

از استادهای بزم هرکه طبع نظمی داشت غزلی گفته گذرانید این مصرع ظاهر شدکه از مولاناعبدالرحمن‌جامی است وغزل‌او تمام‌به‌نظردرآمد.غیرازین‌مصرع که بطریق [۱۸۴ب] مثل زبانزد اهل روزگارشده دیگر کاری نساخته وبه‌غایت ساده وهموارگفته.

در این تاریخ خبرفوت احمدبیگ‌خان حاکم کشمیر رسید وپسران او که ازخانه‌زادان این درگاه‌اند و اثر رشد وکار طلبی از ناحیه احوال آنها ظاهر بود. به مناصب مناسب سرافرازی یافته بخدمت صوبه کابل و بنگش تعیین شدند. منصب‌او دوهزاروپانصدی بود. پسر کلانش به‌منصب هزاری و سه‌پسر دیگرش به‌منصب نهصدی ممتاز گشتند. روز مبارکشنبه چهاردهم خواجه‌باقی‌خان که به‌جوهر اصالت و نجابت وشجاعت آراستگی دارد و یکی از تنها نجات برابر به‌عهده اوست، به‌منصب هزارو پانصدی وهزارسوار ازاصل واضافه وبه خطاب باقی‌خانی وعلم فرق عزت برافراخت. رای‌کنور که سابق دیوان صوبه گجرات بود به دیوانی صوبه مالوه ممتاز گشت.

داستانهای جفت سارس. درین‌ولا جفت‌شدن سارس که تاحال دیده‌نشده بود ودر مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده به‌نظر درآمد. سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ ده دوازده کلانتر ومیان‌سرپر ندارد. پوستی است براستخوان کشیده و از پشت چشم تامقدار شش‌انگشت ازگردن‌او سرخ می‌باشد واکثر درصحرا جفت‌جفت بسرمی‌برند واحیاناً خیل‌خیل‌هم به‌نظر درمی‌آیند. وجوجه آنرا از صحرا آورده درخانه‌ها نگاه می‌دارند وبامردم انس می‌گیرد القصه جفت سارسی است درسرکار من‌که لیلی ومجنون نام نهاده‌ام روزی‌یکی از خواجه‌سرایان عرض‌کرد که در حضورمن اینها باهم جفت‌شدند. حکم فرمودم‌که هرگاه باز اراده جفت‌شدن داشته‌باشند مرا آگاه سازند هنگام سفیده‌صبح آمده عرض کرد که باز می‌خواهند جفت بشوند در لحظه خود بجهت‌تماشا شتافتم ماده پاهای خودرا راست گذاشته پاهارا اندك خم [۱۸۵الف] کرد، نراول یك‌پای خود را از زمین برداشته بسرپشت‌او نهاد بعدازآن پای دوم‌را ز لحظه برپشت‌او نشسته جفت‌شد. آنگاه فرودآمد وگردن را درازساخته نول‌را برزمین رسانیده یك مرتبه گرد ماده گشت. ممکن که بیضه نهاده بچه هم‌برآرند و از الفت ومحبت سارس باجفت خود نقلهای غریب وعجیب بسیار شنیده‌شد. چون به‌تواتر رسیده وغرایب تمام‌دارد نوشته می‌شود. از جمله قیام‌خان که از خانه‌زادان این درگاه است و ازفن شکار قراولی وقوف تمام دارد عرض‌کرد که روزی به‌شکار رفته‌بودم سارسی نشسته‌یافتم چون نزدیك‌تر شتافتم از جای خود برخاسته روان‌شد از رفتاراو اثر ضعفی والمی ظاهر گشت تاجائی‌که نشسته‌بود رفتم استخوان چند بامشتی پربه‌نظر درآمد که درزیر خود گرفته نشسته‌بود بردور آن‌دام چیده خودرا به‌گوشه کشیدم. خواست که به‌جای‌خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد. پیش‌رفته‌گرفتم به‌غایت سبك به‌دست درآمد. چون نیك دیدم در سینه و شکم او اصلاً پرنمانده بودگوشت و پوست از هم ریخته وکرم افتاده بلکه درتمام اعضا

اثری ازگوشت‌نمانده مشت‌پری بااستخوانی چند به‌دست درآمد ظاهرشدکه جفتش مرده و از فراق او بدین‌روز نشسته. ابیات

بگداخت تن از هجردل افروز مرا — افروخت چوشمع آه جانسوز مرا

روز طربم سیاه شد چون شب‌غم — بنشاند فراق تو بدین روز مرا

وهمت‌خان که از بنده‌های خوب من است وسخن او اعتماد را می‌شاید نقل می‌کردکه درپرگنه دوحدجفت سارسی برکنار تال به‌نظر درآمد واز بندوقچیان من یکی‌را زد وهمانجا سرش‌را بریده پاك ساخت قضارا درآن منزل دوسه‌روز مقام واقـع‌شد جفت او پیوسته درآن گرد وپیش‌می‌گشت وفریاد وفغان‌می‌کرد ومرا از بیقراری او دل به‌درد می‌آمد وغیر[۱۸۵ب] از ندامت چـاره نبود. وچون از آن منزل کـوچ شد بحسب اتفاق بعداز بیست‌وپنج‌روز بران مقام‌عبور افتاد. از متوطنان‌آنجا فال حال وخاتمت احوال‌آن‌سارس پرسیدم. گفتندکه در همان‌دوروز جان‌دادوهنوز اثری ازاستخوان وپروبال‌او برجاست. من‌خودبه‌آنجارفته‌دیدم‌بنوعی که‌گفته‌بودند نشان یافتم وازین عالم نقلها درمیان مردم بسیارست‌که نوشتن‌آنها طولی دارد.

روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت‌شنکر که از تعینات صوبه بهار بود به عرض رسید ومان‌سنگه پسر کلان‌اوبه‌منصب‌دوهزاری ذات وششصدسوار سرافرازگشت، ودیگـر فرزندان واقوام‌او به‌اضافه‌منصب سرافراز شدند وبه‌متابعت‌او مأمور گشتند. روز مبارکشنبه بیست‌ویکم فیل باون بیرشکار خاصه‌که به‌جهت رام‌شدن درپرگنه دوحد گذاشته‌شده‌بود به‌درگاه رسید. حکم فرمودم‌که نزدیك به‌جهروکه طرف دریانگاه دارند که همیشه درمدنظر باشد درفیلخانه حضرت عرش آشیانی کلانتر از فیل درجن‌سال‌که مـدتی سرحلقه فیلان خاصه بود، بـه‌نظر درنیامده. ارتفاع آن چهارذرع وسه‌ونیم‌پاوگز رسمی بودکه هشت ذرع وسه‌انگشت شرعی باشد وبالفعل درفیلان‌سرکارمن ازهمه‌کلانتر پهلوان عالم‌گجرات است که عرش‌آشیانی خود بدولت شکارفرموده‌بودند وسرحلقه فیلان من است ارتفاعش چهارذرع‌ونیم پـاو است کـه هفت‌ذرع وهفده‌انگشت شرعی باشد کـه شرعی به‌عرض بیست‌وچهارانگشت آدم متساوی‌الخلقت قراریافته وگزالهی به‌عرض‌چهل‌انگشت است. دربن‌تاریخ مظفرخان‌کـه بـه‌خدمت صاحب‌صوبگی ولایت تهتهه سرافرازبود، سعادت آستانبوس دریافت. صدمهر وصدروپیه‌نذر وموازی یك‌لك روپیه ازجواهرمرصع‌آلات پیشکش گذرانید. دراین‌روز خبر رسید کـه حق جل‌سبحانه تعالی به‌فرزند پرویز پسری ازصبیه مغفوری شاه‌مراد کرامت فـرمود. امید کـه قدمش [۱۸۶الف] براین‌دولت مبارك باشد.

روزیکشنبه بیست وچهـارم رای بهـاره دولت آستان بوس دریافت . درملك گجرات

کلانتر ازین زمینداری نیست . ملکش به‌دریای شور پیوسته است بهاره وجام ازیك جداند. ده پشت بالاتر بهم می‌رسند . غایتاً بحسب ملك وجمعیت واعتبار بهاره ازجام درپیش است می‌گویند که به‌دیدن هیچ‌یك ازسلاطین گجرات نیامده وسلطان محمود فوجی برسر اوفرستاده بود، جنگ صف کرد وشکست برفوج محمود افتاد القصه دروقتی که خان اعظم به‌تسخیرقلعه جونه‌کر وملك سورته شتافت تنو که مخاطب بسلطان مظفربود وخودرا وارث‌ملك می‌گرفت وبحالت‌تباه درپناه زمینداران روزگار بسرمی‌برد. بعدازآنکه جام به‌افواج منصورجنگ کرده شکست خورد تنو به پناه رای بهاره آمد خان اعظم تنورا ازرای بهاره طلب‌نمود . مشارالیه چون‌تاب مقاومت بالشکر منصوره نداشت‌تنورا سپرد وبه‌این دولتخواهی ازصدمات افواج قاهره محفوظ ماند . دران دفعه که احمدآباد به‌ورود موکب اقبال راستگی یافت وبه زودی کوچ شد اوبه‌ملازمت نرسید وزمین اوهم خیلکی راه داشت فرصت نیزمقتضی تعیین افواج نبود. چون بحسب اتفاق باز مراجعت واقع‌شد درین دفعه فرزند شاه جهان راجه بکرماجیت را بافوجی از بنده‌های درگاه برسر او تعیین فرمود اونجات خود را منحصر درآمدن دانسته خودرا به‌سعادت آستانبوس رسانید ودویست مهر ودوهزار روپیه نذر وصد اسپ پیشکش گذرانید . غایتاً از اسپان او یکی آنچنان نبودکه خاطرپسند باشد . عمرش از هفتاد وهشتاد زیاده به‌نظر در می‌آید وخود می‌گویدکه نودسال دارم. درحواس وقوی بظاهر فتوری نرفته ازمردم او پیری سرناسی به‌نظر درآمد که موی ریش وبروت وابروی سفیدشده می‌گویدکه ایام طفولیت مرا رای بهاره یاد دارد ودرپیش اوکلان [۱۸۶ب] شده‌ام .

دراین تاریخ ابوالحسن مصورکه به‌خطاب نادرالزمانی سرافراز است مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیرنامه کشیده به‌نظر درآورد . چون سزاوار تحسین وآفرین بود مورد الطاف بیکران گشت . بی اغراق‌کارش به‌عیارکامل رسیده وتصویر او ازکار نامهای روزگار است ودرین عصرعدیل ونظیرخود ندارد واگر امروز استاد عبدالحی واستاد بهزاد درصفحه روزگار می‌بودند انصاف کار او می‌دادند. پدرش آقارضای هروی بودکه درزمان شاهزادگی به خدمت من پیوسته واورا نسبت خانه زادی به‌این درگاه است غایتاً کار اورا بهیچ وجه آشنائی ومناسبت به‌کارپدرش نیست‌بلکه ازیك‌عالم‌نمی‌توان‌گفت ومرا نسبت به‌اوحقوق‌تربیت بسیارست وازصغرسن‌تاحال‌خاطرهمیشه متوجه‌تربیت‌اوبوده تاکارش به‌این‌درجه‌رسیده والحق نادره زمان خودشد و همچنین استاد منصور نقاش که به‌خطاب نادرالعصری‌ممتاز است در فن نقاشی یگانه عصرخود است و درعهد دولت پدر من ومن این دوتن ثالث خود ندارند.

ذوق تصویر ومهارت درتمیزآن: مرا ذوق‌تصویر ومهارت درتمیزآن بجائی رسیده که

از استادان گذشته وحال کار هر کس به‌نظر درآید بی‌آنکه نامش مذکورشود بدیهه دریابم که کار فلانیست بلکه اگرمجلسی باشد مشتمل برچند تصویر و هرچهره کار یکی‌از استادان باشد می‌توانم‌یافت که هرچهره کارکیست واگر دریك صورت چشم وابرو را دیگری کشیده باشد درآن صورت می‌فهمم که اصل چهره کارکیست وچشم وابرو را که ساخته ·

شب یکشنبه سی‌ویکم تیرمـاه باران عظیم شد وتاروز سه‌شنبه غره امرداد ماه الهی به شدت هرچه تمامتـر بارید وتاشانزده روز پیوسته ابروباران بود . چون این ملك ریگ بوم است وبناهایش در غایت زبونی عمارت بسیار افتـاده اساس حیات [۱۸۷ الف] جمعی از پا درآمد . ازمتوطنان این شهرشنیده شدکه مثل باران امسال یاد نداریم که درهیچ سنه شده باشد. رودخانه صابرمتی، اگرچه‌بظاهرپرآب می‌نماید غایتاً اکثرجاها پایاب‌است وفیل خود همیشه‌آمد ورفت می‌کند وهمین که یك روز امساك باران شد اسپ وآدم نیزپایاب می‌گذرند سرچشمه این‌رودخانه درکوهستان ملك‌رانا واقع‌است . ازکریوه کوکره برمی‌آید ویك‌ونیم کروه طی‌نموده ازته میرپور می‌گذرد ودرانجا این‌رودخانه را دریای واکل می‌گویند وچون سه کروه‌ازمیرپورگذشت صابرمتی می‌نامند. روزمبارکشنبه‌دهم رای بهاره به‌عنایت فیل‌نرماده فیل وخنجر مرصع وچهارانگشتری ازیاقوت زرد وزمرد نیلم سرافرازی یافت.

پیش‌از این اتالیق‌جان سپارخان خـانان سپه سالار حسب‌الحکم فوجی به‌سرکردگی پسرخود امرالله به‌جانب‌گوند وانه‌به‌جهت‌گرفتن کان الماس براکرکه درتصرف‌پنجو زمیندار خاندیس است، تعیین‌نموده بود. دراین تاریخ عرضداشت اورسیدکه زمیندار مذکورمقاومت بالشکر منصور زیاده از اندازه مقدور خویش دانسته کان را پیشکش نمود ودادوغه پادشاهی به‌ضبط‌آن مقررگشت. الماس‌آنجا به‌اصالت ونفاست ازسایر اقسام الماس امتیاز دارد ونـزد جوهریان به‌غایت معتبر است وهمه یك اندام بهتر وبرتر میوشد ودوم‌کان‌کوکره که درحدود ملك‌بهار واقع است والماس‌آنجا ازکان برنمی‌آید رودخانه ایست‌که در ایام‌برسات سیل از فرازکوه‌می‌آید و پیش‌آن رامی‌بندند وچون سیل از روی بندگذشت و آب‌کم شد جمعی که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کارند به رودخانه درآمده الماس بر می‌آرند و الحال سه‌سال است‌که این‌ملك به‌تصرف اولیای دولت ابدقرین درآمد وزمیندارآنجامحبوس است غایتـاً آب آن سرزمین به‌غایت مسمومست ومردم [۱۸۷ب] بیگانه درآنجا نمی‌تواند بسربرد . سیوم درولایت کرناتك متصل به‌سرحد قطب‌الملك درپنجاه کروه مسافت چهارکان واقع است ودرتصرف زمینداران است والماس‌آنجا اکثرپخته بهم‌می‌رسد.

روز مبارکشنبه دهم ناهرخان به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهزار سوار سرافرازگشت

ویک‌زنجیر فیل به‌اوعنایت‌شد. مکتوب‌خان داروغه کتابخانه به‌منصب ششصدی سر بلندیـافت. چون حکم فرموده بودم که شب برات بردورتال کانکره چراغان ترتیب نمایند آخـرهای روز دوشنبه چهاردهم ماه‌شعبان به‌قصد تماشای‌آن توجه فرمودم اطراف تال‌را باعمارت میان بفانوس الوان واقسام صنایع‌که درچراغان مقرر است آراسته آتشبازیها ترتیب داده بودند به‌غایت چراغان عالی‌شد وباآنکه پیوسته دراین مدت ابرو باران بود به‌عنایت الهی اول‌شب هوا صاف شد واثری از ابرنماند وبرحسب دلخواه تماشای چراغان میسر گشت و بندهـای خاص به‌ساغر نشاط خوشوقت گردیدند وحکم کردم که شب‌جمعه باز بـه‌همین دستور چراغان کنند واز غرایب اتفاقات آنکه تا آخر روز مبارکشنبه هفدهم‌هم متصل بارندگی بود ودروقت روشنی چراغ باران ایستاد وتماشای چراغان خاطرخواه‌شد. دراین‌روز اعتمادالدوله یک‌قطعه نیلم قطبی درغایت نفاست ویک‌زنجیر فیل بی‌دندان بایراق‌نقره پیشکش نمـود. چون خوب صورت و خوش ترکیب بود داخل فیلان خاصه مقررشد.

درکنار تال‌کانکریه سنیاسی که از مرتاشان طایفه هنودند کلبه درویشانه ساخته منزوی بود، چون خاطر همواره به‌نصیحت درویشان راغب است بی‌تکلفانه بـه ملاقات او شتافتم و زمان ممتد صحبت اورا دریافتم. خالی از آگاهی ومعقولیت نیست وبـرآئین دین خـود از مقدمات صوفیه وقوف تمام‌دارد وظاهر خودرا به‌روش اهل‌فقر وتجرید موافق ساخته وخودرا از طلب وخواهش [۱۸۸الف] گذرانیده توان‌گفت که ازین طایفه بهتر از وی به‌نظر نیامده.

روز دوشنبه بیست‌ویکم سارسی که جفت‌شدن آنرا در اوراق پیش ثبت‌نمـوده‌ام در باغچه خس وخاشاک فراهم آورده اول یک‌بیضه نهاده روز سیوم بیضه دوم نهاده. این جفت سارس‌را دریک‌ماهگی گرفته شده‌بود وپنج‌سال درسرکار مانده القصه بعداز پنج‌ماه‌ونیم‌سال جفت‌شدند وتایک‌ماه جفت‌می‌شدند ودر بیست‌ویکم‌ماه امـرداد که به‌اصطلاح اهل هندساون گویند بیضه نهادند. ماده تمام‌شب تنها بربیضه می‌نشیند ونر نزدیک ماده ایستاده پاس می‌دارد وچنان آگاه می‌باشد که هیچ‌جانداری را مجال آن نیست که نزدیک به‌اوتوان گذشت. یـک مرتبه راسوی کلان نمودار شد به‌شدت هرچه تمامتر بـه‌جانب او دویده تاراسو خـودرا به سوراخ نرسانید دست ازوی بازنداشت، وچون نیراعظم جهان را بـه‌نور خویش نـورانی ساخت نر برسرماده‌آمده به‌منقار پشت اورا می‌خارد. بعداز آن ماده برمی‌خیزد و نرمی نشیند وباز ماده‌نیز به‌همین‌دستور آمده‌اورا برمی‌خیزاند وخود می‌نشیند ودر وقت نشستن وبرخاستن نهایت احتیاط به‌جا می‌آورند که مبادا آسیبی به‌بیضه رسد.

در هنگام مراجعت از شکار فیل چون مـوسم شکار باقی بود گجپت‌خـان داروغه و

بلوچخان قراول‌بیگی را گذاشته شده‌بود که تا ممکن ومقدور باشد فیل بگیرند وهمچنین جمعی از قراولان فرزند شاه‌جهان‌نیز به‌این‌خدمت تعیین شده‌بودند، دزین تاریخ‌آمده‌ملازمت نمودند. همگی یکصدوهشتادوپنج زنجیر فیل ازنرو ماده شکارشد. هفتادوسه‌زنجیر نر ویکصد ودوازده [۱۸۸ب] ماده. ازین جمله چهل‌هفت زنجیر نر وهفتادوپنج ماده که یکصدوبیست‌دو زنجیر باشد، قراولان و فوجداران پادشاهی شکار کردند وبیست‌وشش زنجیر نر وسی‌هفت ماده‌که شصت وسه‌زنجیر باشد قراولان وفیلبانان فرزند شاه‌جهان گرفتند. روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم به‌سیر باغ فتح رفته دوروز درآنجا به‌عیش‌و نشاط گذرانیده شد و آخر روز شنبه به‌دولتخانه معاودت اتفاق افتاد.

چون آصف‌خان به‌عرض رسانید که باغچه‌حویلی بنده به‌غایت سبز وخرم شده انواع گل ورياحین شگفته حسب‌التماس مشاراليه روز مبارکشنبه سی‌ویکم به منزل‌او رفتم الحق خوب سرسبزمنزلی به‌نظر درآمد وبه‌غایت خوش وقت گشتم. ازجواهر ومرصع‌آلات واقمشه موازی سی‌وپنج‌هزار روپیه پیشکش‌او مقبول افتاد. مظفرخان به‌عنایت خلعت وفیل سرافرازی یافته به‌دستور سابق به‌حکومت تهتهه سرافراز گشت. خواجه عبدالکریم گیلانی که به‌رسم تجارت از ایران آمده بود و برادرم شاه‌عباس مکتوبی بامختصر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند. در این‌تاریخ مشاراليه را خلعت وفیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزانی فرمودم وجواب کتابت شاه بایادبودی مرسل گشت وخان‌عالم به‌فرمان مرحمت عنوان وخلعت خاصه سرافرازی یافت.

روز جمعه غره شهریورماه شد روز کمشنبه ششم وشب مبارکشنبه باران بارید و از غرایب آنکه روزهای دیگر جفت سارس پنج‌شش‌دفعه به‌نوبت بالای بیضه می‌نشستند و درین شبانروزی که پیوسته باران بود وهوا به‌قدر برودت‌داشت به‌جهت‌گرم داشتن بیضه‌ها ازاول صبح تانصف‌النهار متصل نر نشست و از نیم روز تاصباح روز دیگر بیفاصله ماده نشست که مبادا از برخاستن ونشستن بسیار برودت هوا تأثیر کند ونم به‌بیضه‌ها برسد وضایع شوند. مجملاً آنکه آدمی به‌رهنمونی [۱۸۹الف] عقل ادراک می‌کند حیوان به مقتضای حکمت ازلی‌مجبول به‌آن شده وغریب‌ترآنکه دراوایل‌بیضه‌هارا متصل بهم درزیر سینه نگاه‌می‌داشت بعدازآنکه چهارده پانزده‌روزگذشت درمیان بیضه‌ها به‌قدر فاصله گذاشت‌که مبادا از اتصال آنها حرارت به‌افراط شود واز گرمی بسیار فاسد گردند.

روز مبارکشنبه هفتم به‌مبارکی وخرمی پیشخانه را به جانب آگره برآورده شد. پیش ازین منجمان و اخترشناسان به‌جهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران به

افراط شد واز رودخانه محمودآباد ودریای مهمی عبور لشکر منصور متعذر بود نـاگزیز در این‌ساعت پیشخانه را برآورده روز بیست‌ویکم شهریور ساعت‌کوچ مقرر گشت. چون فرزند شاه‌جهان خدمت فتح قلعه کانگره که کمند تسخیر هیچ‌یـك از سلاطین والاشکوه بـرفراز کنگره آن نرسیده برذمت همت‌خویش لازم شمرده فوجی بسرکردگی راجه‌سورج مل‌پسر راجه باسو وتقی که از بنده‌های روشناس اوست پیش‌ازین فرستاده بود. درین‌ولا چنان ظاهر شدکه فتح این‌حصن متین به‌جمعی که پیش‌از این تعیین فرموده صورت‌پذیر نیست. بنا بر آن راجه بکرما جیت را که از بنده‌های عمده اوست بادوهزارسوار موجود ازملازمان خـاصه خود وجمعی از بنده‌های جهانگیر مثل شاهباز خان‌لودی وهردی‌راین‌ها داورای پرتهی چند وپسران را چمند ودویست‌نفر برق‌انداز سوار وپانصدنفر توپچی پیاده سوای فوجی که‌سابقاً فرستاده تعیین فرمود وچون ساعت رخصت او درین‌روز مقرر گشته‌بود مشارالیه تسبیح زمرد که دوهزار روپیه قیمت داشت به‌رسم پیشکش گذرانیده به‌عنایت خلعت و شمشیر سرافرازی یافته به‌آن خدمت رخصت شد وچون درآن صوبه جاگیر نداشت [۱۸۹ب] فرزند شاه‌جهان پرگنه برهانه‌را که بیست‌ولکدام جمع دارد به‌انعام خود التماس نمودکه به‌جاگیر اومقرر دارد. خواجه‌تقی دیوان بیوتات که به‌خدمت دیوانی صوبه‌دکن مقرر گشته‌بود به‌خطاب‌معتمد خانی وفیل وخلعت ممتازشده همت‌خان را به فوجداری سرکار بهروج و آن حدود رخصت فرموده اسب وپرم‌نرم خاصه عنایت نمودم وپرگنه بهروج به‌جاگیر اومقرر شد رای پسرتهی چند که به‌خدمت کانگره مقرر گشته به‌منصب هشتصدی وچهارصدوپنجاه سوار فـرق عزت برافراخت.

چون عرس شیخ محمدغوث درمیان بود هزار درب به‌جهت خرج‌آن به فرزندان‌ایشان لطف شد مظفرالدوله بهادرالملك که از تعینات صوبه دکن است به‌منصب هزاروصدی‌ذات وسوار سربلندی یافت.

چون وقایع دوازده‌سال از جهانگیرنامه بـربیاض برده شده‌بود به‌متصدیان کتابخـانه خاصه حکم فرموده بودم که این دوازده‌سال احوال را یك جلد ساخته نسخهای متعددترتیب نمایند که به‌بنده‌های خاص عنایت فرمائیم وبه‌سایر بلاد فـرستاده شود کـه ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند. روزجمعه هشتم یکی از واقعه‌نویسان‌تمام را نوشته وجلدکرده به‌نظر درآورد. چون اول‌نسخه بودکه ترتیب یافت به‌فرزند شاه‌جهـان که اورا در همه چیز از همه فرزندان خود اول‌می‌دانم مرحمت نمودم وبرپشت کتاب به‌خط خاص مرقوم‌گشت‌که درفلان تاریخ وفلان‌مقام به‌آن فرزند عنایت شد. امید که توفیق‌دریافت

این مطالب که باعث رضاجوئی خالق ودعاگوئی خلق است نصیب وروزی باد.

روز سه‌شنبه دوازدهم سبحان‌قلی قراول به‌سیاست رسید وتفصیل این اجمال آنکه اوپسر حاجی جمال بلوچ است که ازقراولان خوب پدرم بود وبعدازشنقارشدن آن‌حضرت نوکر اسلام‌خان شده همراه‌او به بنگاله رفته بود. اورا اسلام‌خان بنابرنسبت خانه‌زادی این درگاه مراعات احوال به‌واجبی نموده ومحل اعتماد دانسته پیوسته درسواری وشکار [۱۹۵ الف] نزدیك به‌خود می‌داشت. عثمان افغان که سالها به‌تمرد وعصیان درآن صوبه‌گذرانیده خاتمت احوال او در اوراق گذشته گذارش‌یافته چون هراس بی‌قیاس از اسلام‌خان داشت کس نزد این بی‌سعادت فرستاده به‌جهت قتل مقبلات می‌نماید و او تعهد این کارکرده دوسه کس دیگر را باخود متعلق می‌سازد وقضارا پیش‌از آنکه اراده باطل این‌حق ناشناس از حیز قوه به‌فعل آید یکی از آنها آمده او را آگاه می‌کند اسلام‌خان در لحظه آن نمك حرام را گرفته مقید ومحبوس می‌گرداند. القصه بعدازفوت مشارالیه به‌درگاه آمد. چون برادران وخویشان او در سلك قراولان انتظام داشتند حکم‌شد که اونیز در زمره قراولان منظم باشد درین وقت پسر اسلام‌خان به‌طریق معما عرض‌کرد که لایق خدمت نزدیك نیست و بعداز شک فتن ظاهر شد که چنین مقدمه به‌او نسبت کرده‌بودند معهذا چون برادرانش عرض‌کردند که محض تهمت بوده وبلوچ‌خان قراول‌بیگی ضامن شده از قتل وسیاست او درگذشتم وحکم‌کردم که همراه بلوچ‌خان خدمت می‌کرده باشد بااین کرامت وجان‌بخشی بی‌سبب وجهت ازدرگاه گریخته به‌جانب آگره وآن حدود رفت. به‌بلوچ‌خان حکم‌شد که چون ضامن بوده اورا حاضرسازد. اوکسان به‌تفحص فرستاده ودر یکی ازمواضع آگره که خالی از تمردی نیست، جهنده نام برادر بلوچ‌خان که به‌تفحص او رفته‌بود اورا یافت هرچند به‌ملایمت خواست که به درگاه آورد به‌هیچوجه راضی نشد ومردم به‌حمایت برخاستند ناگزیر نزد خواجه‌جهان به‌آگره‌رفته حقیقت‌را بازنمود. مشارالیه‌فوجی برسرآن دیه تعیین فرمودکه جبراً وقهراً اورا گرفته‌بیاورند. مردم آن موضع چون‌ویرانی وخرابی دیه خود درآئینه حال مشاهده نمودند، او را به ست دادند ودرین‌تاریخ مسلسل ومقید به‌درگاه رسید حکم به‌قتل اوفرمودم ومیرغضب به‌سرعت هرچه‌تمامتر اورا به‌سیاستگاه برد. بعداززمانی به‌شفاعت‌یکی ازنزدیکان جان‌بخشی[۱۹۵ ب] فرموده حکم به‌ریدن‌پای‌شد. به‌حسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم به‌سیاست رسیده‌بود. هرچند آن خون‌گرفته استحقاق کشتن داشت معهذا حق‌شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعداز این حکم به‌قتل هرکس شود باوجود تأکید ومبالغه تاوقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند واگر تاآن‌وقت حکم به‌نجات نرسد ناگزیر به‌سیاست رسانند.

روز یکشنبه دریای سابرمتی عظیم طغیان بود وموجهای کلان کلان بنظر درآمد باوجود بارانهای گذشته هرگز به‌آن شدت بلکه نصف این‌نیامده بود. ازاول روزآغاز آمدن سیل‌شد وآخرروز روبه‌کمی نهاد مردم کهن سال درین شهر توطن دارند عرض کردند که یکدفعه دیگر درایام حکومت مرتضی‌خان چنین سیل‌آمده بود وغیراز آن بخاطر نمی‌رسد. دراین ایام یکی ازقصاید معزی که مداح سلطان‌سنجر وملك‌الشعرای او بوده استماع افتاد به‌غایت سلیس وهموارگفته مطلعش این است. بیت

ای آسمان مسخر حکم روان تو کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو

سعیدای زرگرباشی که طبع نظمی دارد، قصیده مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود. این‌چند بیت ازآن قصیده است. ابیات

ای نه‌فلك نمونه‌ای از آستان تو دوران پیرگشته جوان در زمان‌تو
بخشددل‌توفیض‌ونجویدسبب چومهر جانها همه فدای دل مهربان تو
از باغ قدرتست فلك یك ترنج سبز انداخته بروی هوا باغبان تو
یارب‌چه‌جوهری‌تو که‌افروخت‌درازل جانهای قدسیان‌همه ازنورجان‌تو
بادا جهان به‌کام تو ای پادشاه عهد درسایه تو خرم شاه جهان تو
ای‌سایه خدا ز تو پرنور شد جهان بادا همیشه نور خدا سایبان تو

روز مبارکشنبه چهاردهم به صله این قصیده حکم فرمودم که سعیدا رابه زر وزن کنند. آخر روز به‌سیر باغ رستم‌بای رفته‌شد به‌غایت سبزوخرم به‌نظردرآمد وقت شام برگشتی نشسته از راه دریا به دولتخانه معاودت نمودم. روز جمعه پانزدهم ملا اسیری نام پیرمردی ازطرف ماوراءالنهر آمده سعادت‌آستانبوس دریافت وچنین به‌عرض رسید که از قدیمیان عبدالله خان اوزبك بوده واز ایام جوانی وعنفوان نشو ونما تاوقتی که خان شنقارشد درسلك خدمتگاران قدیم ونزدیك انتظام داشته ودرخلاوملا محرم بوده وبعدازگذشتن‌خان تاحال درآن ملك به‌آبرو گذرانیده درین‌ولا به‌قصدزیارت خانه مبارك ازوطن‌مألوف برآمده خودرا به‌ملازمت رسانیده او را در بودن ورفتن مختار ساختم. عرض‌نمود که روزی چند درخدمت خواهم بود. هزار روپیه خرجی وخلعت مرحمت‌شد به‌غایت پیرشگفته روی پرنقل وسخن است. فرزند شاه جهان نیز پانصد روپیه وسروپا لطف کرد.

درمیان باغچه دولتخانه خرم صفه وحوض واقع است وبریك ضلع‌آن صفه درخت مولسریست که پشت‌بران داده می‌توان نشست وچون یك طرف تنه اومقدار ربع گز کاواك شده بدنما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده درآنجا مضبوط سازند که پشت‌برو نهاده

توان نشست . درین وقت بیتی بدیهه برزبان جاری گشت به سنگ تراشان حکم شد که درآن لوح نقش کنند تا به‌طریق یادگار درصفحه روزگار بماند وآن بیت‌این است: بیت [۱۹۱ب]

نشیمنگاه شاه هفت کشور جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه‌شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت. پیش‌از این ضابطه چنان بودکه اهل بازار ومحرفه شهر حسب‌الحکم درصحن دولتخانه دکانها آراسته از جواهر مرصع‌آلات وانواع مخترعه واقمشه واقسام امتعه‌آنچه دربازارها بفروش‌می‌رود حاضرساخته بنظر درمی‌آورند بخاطر رسیدکه اگردرشب این‌بازار ترتیب یابد وفانوس بسیاری درپیش دکانها چیده شود طورنمودی خواهد داشت . بی‌تکلف خوب‌برآمد وغیرمکرر بود. به‌جمیع دکانها سیر کرده آنچه ازجواهر ومرصع‌آلات وهرقسم چیزی خوش‌آمد خریدم وازهردکان متاعی بمبلا اسیری انعام‌شد . وچندان جنس به‌اورسیدکه ازضبط آن عاجز بود روز مبارکشنبه ویکم شهریورماه الهی‌سنه سیزده جلوس مبارک مطابق بیست‌ودوم رمضان سنه هزاروبیست هفت هجری بعدازگذشتن دونیم‌ساعت نجومی بمبارکی وفرخی رایات عزیمت‌به‌صوبه دارالخلافه آگره برافراشته شد واز دولت خانه تاتال کانگریه که محل‌نزول رایات اقبال بود به‌دستور معهود نثارکنان شتافتم . درهمین روز جشن‌وزن شمسی منعقدگشت و به حساب سنه شمسی‌سال پنجاهم ازعمر این‌نیازمنددرگاه ایزدی بمبارکی‌آغازشد وبه‌ضابطه مقررخودرا به‌طلا ودیگر اجناس وزن فرموده مروارید وگل‌زرین نثارکردم وشب تماشای چراغان نموده درحرم سرای دولت به‌عیش وعشرت‌گذرانیده شد. روزجمعه بیست‌دوم حکم کردم‌که جمیع مشایخ وارباب سعادت را که درین شهرتوطن دارند، حاضر سازندکه درملازمت افطار نمایند وسه‌شب برین وتیره گذشت وهرشب تاآخرمجلس خود برسرپا ایستاده به‌زبان حال می‌گفتم . ابیات

خداوند گارا توانگـر توئـی توانـا ودرویش پـرور توئـی

نه‌کشور گشایـم نـه فرماندهم یکـی از گـدایان ایـن درگهم

توبر خیـرو نیکی دهـم دسترس وگرنه چه خیرآید ازمن بکس

منـم بندگان را خـداونـدگار خـداوند را بنـده حق‌گذار

جمعی ازفقرا را که تاحال بملازمت نرسیده بودند والتماس مدد معاش داشتند درخور استحقاق هریک زمین وخرجی مرحمت‌شده کامیاب خواهش‌گردانیدم . شب مبارکشنبه بیست ویکم سارس یک‌بچه برآورده وشب دوشنبه بیست‌وپنجم بچه دوم . مجملا یک‌بچه بعدازسی و چهار روز ودوم بعدازسی وشش روز برآمد . درجثه ازبچه قاز ده پانزده‌کلانتر یا برابر بچه طاوس یک‌ماهه توان‌گفت. پشمش نیله‌رنگ است. روز اول‌هیچ نخورد واز روز دوم مادرش

ملخهـای خردرا بەمنقار گرفته‌گاه مثل کبوتر می‌خورانیده وگاه به دروش مـرغ درپیش بچه می‌انداخت کـه خود بچینند . اگرملخ ریـزه بود درست می‌گذاشت واگرکلانتر بعضی را سه‌پاره وبعضی‌را سه‌پاره می‌کرد تابه‌فراغت بچهـای اوتوانند خورد. چـون بسیارمیل دیدن آنهاداشتم حکم فرمودم‌که به‌احتیاط تمام چنانچه آزاری وآسیبی به‌آنهـا نرسد به حضور بیاورند وبعداز دیـدن بازفرمودم‌که بههمان باغچه درون دولتخانه برده به‌محافظت تمام نگاه دارند . هرگاه نقل‌وحرکت توان فرمود به ملازمت خواهند آورد .درین روز حکیم‌روح‌الله به‌انعام هـزار روپیه سرافرازشد . بدیع‌الزمان پـرمیرزا شاهرخ ازجاگیر خودآمده ملازمت نمود . روز سه‌شنبه بیست‌وششم ازتال‌کانکریه کوچ‌کرده درموضوع گج منزل گردیدم. روز یکشنبه بیست‌وهفتم برکناردریای محمودآبادکه ایزك نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد . چون آب و هـوای احمـدآباد [۱۹۲ ب] بسیار زبون بود، محمود بیکـره به‌استصواب حکماء برساحل دریای مذکور شهری اساس‌نهاده اقامت‌گزیده بود وبعدازآنکه چانپانیررا فتح‌کرد آنجارا دارالملك ساخت وتازمان محمودشهید حاکم گجرات اکثر اوقات دراینجا می‌بودند، ومحمود مذکورکه آخرین سلاطین گجرات است باز درمحمودآباد نشیمنگاه خود قرارداد و بی‌تکلف آب وهوای محمودآباد را هیچ‌نسبتی به احمدآباد نیست . بجهت امتحان فرمودم که‌گوسفندی‌را پوست‌کنده درکنار تال‌کانکریه بیاویزند وهمچنین گوسفندی‌را درمحمودآباد تاتفاوت هوا ظاهر گردد ، اتفـاقاً بعداز گذشتن هفت‌گهری روز درآنجا گوسفند را آویختند چون سه‌گهری از روز مانده به‌مرتبه متعفن ومتغیرگشت‌که عبور ازحوالی آن دشوار بود ودر محمودآباد وقت صبح گوسفند را آویختند وتاشام اصلا متغیرنشد وبعدازگذشتن یك پهرونیم ازشب تعفن پیدا کرد . مجملا درسواد شهر احمدآباد بعدازهشت ساعت نجومی متعفن‌گشت و درمحمودآباد بعداز چهارده ساعت .

روز مبارکشنبه بیست‌وهشتم رستم خان را که فرزند اقبالمند شاه جهـان به حکومت و حراست ملك‌گجرات مقررنموده به‌عنایت اسپ وفیل وپرم نرم‌خاصه سرافراز ساخته رخصت فرمودم وبنده‌های جهانگیری‌که ازتعینات صوبه مذکوراند درخور رتبه وپایه خویش به‌اسپ وخلعت ممتاز گشتند . روز جمعه بیست‌ونهم شهریور مطابق غره شوال رای بهـاره به خلعت شمشیر مرصع واسپ خاصه فرق عزت برافراخته بەوطن خود مرخص‌گشت و فرزندان اونیز به اسپ وخلعت سرافرازی یافتند .

روزشنبه سی‌ام بـه سید محمود نبیره شاه عالم فرمودم‌که هرچه می‌خواسته باشد بی‌حجابانه التماس نماید وبرطبق‌این‌سوگندمصحف‌دادم، مومی‌الیه عرض کردکه‌چون [۱۹۳ الف]

به مصحف قسم‌می‌دهید التماس مصحفی می‌نمایم کـه پیوسته باخـود داشته باشم وازتلاوت ثواب بحضرت رسد . بنابرین مصحفی به خط یاقوت به‌قطع مطبوع مختصر کـه از نفایس و نوادر روزگار بود به میرمذکور عنایت‌شد وبرپشت‌آن به‌خط خاص مرقوم گشت کـه درفلان تاریخ وفلان مقام بسیدمحمد این کرامت به‌ظهور رسید . نفس‌الامرآنکه میربه‌غایت نیک‌نهاد ومغتنم است‌وبانجات ذاتی‌وفضایل کسبی به‌اخلاق‌حمیده واطوار پسندیده‌آراسته بسیارشگفته‌رو وگشاده‌پیشانی است. ازمردم آن ملك به خـوش ذاتی میرکس دیـده نشده بـه شرح وبسط وشأن نزول‌آن مقیـد نشده به‌غایت ریخته قرآن‌را لفظ باللفظ به‌فارسی ترجمه‌کند ویك‌حرف برمتنی تحت‌اللفظ نیفزاید وبعداز اتمام‌آن مصحف‌را مصحوب‌فرزند خویش سیدجلال روانه درگاه والا سازد . فـرزند میرنیز جوانیست به‌فنون ظاهری وباطنی‌آراسته وآثـار صلاح و سعادتمندی ازناصیه احوالش ظاهر ومیر به فرزندی می‌نازد والحق شایستگی این‌دارد ونغزك جوانی است .

باآنکه مکرر به مشایخ‌گجرات موهبتها به‌ظهور رسیده بود، مجدداً درخور استحقاق هریك ازنقد وجنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم . چون‌آب وهوای این‌ملك به مزاج من ناسازگار بود وحکماء چنین صلاح دیدندکه قدری ازمعتاد پیاله‌کم بایدکرد به صوابدید آنها درکم ساختن پیالـه نموده شد ودرعرض یك‌هفته به‌وزن یك پیاله کم کردم . اول هرشب شش‌پیاله بود وهرپیاله هفت‌ونیم توله‌که مجموع‌آن چهل [ب ۱۹۳ الف] وپنج توله‌باشدشراب ممزوج معتادبودالحال شش‌پیاله‌هرپیاله‌شش‌توله وسه‌ماشه که‌درکل‌سی‌وهفت و نیم‌توله‌باشدخورده می‌شود. ازبدایع‌وقایع‌آنکه پیش‌ازین‌بهشانزده‌هفده‌سال دراللهآبادباخدای خود عهدکرده بودم کـه چون سنین‌عمرم به خمسین رسد تـرك شکارتیر و بندوق نموده هیچ جانداری را به‌دست خودآزرده نسازم ومقربخان‌کـه ازمنظوران محفل‌قدس بود ازاین نیت آگاهی‌داشت. القصه دربن تاریخ‌که عمرم بسن‌مذکور رسیده وآغازسال پنجاه است روزی ازکثرت دود وبخار نفسم تنگی‌کرد وآزار بسیارکشیدم درآن حالت به‌الهـام غیبی ازعهدی که باخدای خودکرده بودم به‌یادم آمد وعزیمت سابق در خاطرم تصمیم یافت وباخود قرار دادم کـه چون‌سال پنجاهم به‌آخر رسد و مدت وعده بسرآید به‌توفیق الله‌تعالی روزی‌که به سعادت زیارت عرش‌آشیانی واناراللہ برهانه مشرف‌گردم استمدادهمت ازبواطن قدس‌مواطن آن حضرت جسته دل ازان شغل بازدادم . به مجرد خطور این‌نیت درخاطر رفـع آن‌کلفت و آزردگی شد وخودرا تازه وخوشوقت یافتم وزبان‌را به حمـد وسپاس ایزد جل‌شأنه وشکر مواهب اوچاشنی بخشید . امیدکه توفیق میسرگردد . ابیات

چه خوش گفت فردوسی پاك زاد — که رحمت بر آن تربت پاك باد

میازار موری که دانه‌کش است — که‌جان‌دارد‌و‌جان‌شیرین‌خوش‌است

روز مبارکشنبه چهارم مهرماه الهی سیدکبیر وبخترخان وکلای عادلخان‌را که‌پیشکش او به‌درگاه آورده بودند رخصت انعطاف ارزانی داشتم . سیدکبیر به‌خلعت وخنجر مرصع و اسپ سرافرازی یافت وبخترخان به‌اسپ [۱۹۲ الف] وخلعت واوربسی مرصع که اصل آن ملك درگردن می‌آویزند ممتازگشت ومبلغ شصت هزار درب خرجی بهردو انعام‌شد وچون عادلخان مکرر به‌وسیله فرزند اقبالمند شاه جهان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود، شبیه خودرا بایك قطعه لعل گران بهاوفیل خاصه به مشارالیه عنایت فرمودم وفرمان مرحمت عنوان صادرگشت که ازولایت نظام‌الملك بهرجا وهرقدر تواند تصرف نمود به‌انعام اومقرر باشد وهرگاه کومك ومدد خواسته باشد شاهنوازخان فوجی‌آراسته به‌کومك اوتعیین نماید ودر زمان سابق نظام‌الملك که کلانترین حکام دکن بود وهمه اورا به‌کلانی قبول داشتند و برادر مهین می‌دانستند درین ولاچون عادلخان مصدرخدمات شایسته‌گشت وبه‌خطاب والای فرزندی شرف اختصاص یافت وبه‌سری وسرداری تمام ملك دکن بلند مرتبه ساختم و بجهت شبیه این رباعی به خط خاص مرقوم‌گشت . رباعی

ای سوی تو دایم نظر رحمت ما — آسوده نشین به سایه دولت ما

سوی‌توشبیه خویش‌کردیم روان — تامعنی ما بینی از صورت ما

فرزندشاه جهان حکیم خوشحال پسرحکیم همام را که ازخانه زادان خوب این‌درگاه است واز صغرسن درخدمت‌آن فرزندکلان شده بجهت رسانیدن نوید مراحم جهانگیری به موافقت وکلای عادلخان نزد اوفرستاده . همدرین روز میرجمله به‌خدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت . چون‌کفایت خان دیوان صوبه‌گجرات را درهنگامی که به‌دیوانی صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود وازسامان افتاده بنابر این‌مبلغ پانزده هزار روپیه به‌انعام او مرحمت شد. درین‌ولا دوجلد جهانگیرنامه ترتیب یافته به‌نظرگذشت یکی را چندروزپیش ازین به‌مدارالملکی [۱۹۲ب] اعتمادالدوله لطف‌فرمودم ودرین تاریخ دیگری‌را به‌فرزندی آصف‌خان عنایت نمودم .

روز جمعه پنجم بهرام پسرجهانگیرقلیخان ازصوبه بهارآمده دولت زمین‌بوس دریافت والماسی چنداز حاصل‌کان کوکره آورده گذرانید ، چون درآن صوبه ازجهانگیرقلیخان خدمت‌شایسته به‌ظهور نرسیده بود ومعذالك مکرر به‌عرض رسیدکه چندی از برادران و خویشان اودرآن ملك دست‌تسلط وتعدی درازساخته بنده‌های خدارا زحمت وآزارمی‌رسانند

وهر کدام خودرا حاکمی تراشیده جهانگیرقلی‌خان را تمکین نمی‌نهند. بنابراین به‌قربخان که بنده قدیم‌الخدمت مزاج‌دان‌است فرمان به‌دستخط خاص صادر گشت که به‌صاحب‌صوبگی بهار سرافراز وممتاز بوده به‌مجرد‌رسیدن فرمان قضا جریان بدان‌صوب شتابد. از الماسهایی که ابراهیم‌خان فتح جنگ بعداز فتح کان مذکور به‌درگاه ارسال داشته‌بود چندقطعه به‌جهت تراشیدن حواله حکاکان سرکار شده‌بود، درین‌وقت که بهرام به‌آگره رسیده روانه درگاه می‌شد خواجه‌جهان چندی‌را که تیارشده‌بود مصحوب‌او به‌درگاه فرستاد. یکی ازآنها به‌نقش اسم است و به ظاهر ازنیلم تمیزنمی‌توان‌کرد تاالماس به‌این رنگ دیده نشده سی‌سرخ به‌وزن درآمد جوهریان سه‌هزار روپیه قیمت‌کردند وعرض‌کردند که اگر سفید وتمام عیار می‌بود بیست‌هزار روپیه می‌ارزید.

امسال تا تاریخ ششم مهرماه الهی انبه خورده‌شد. درین‌ملك لیمون فراوان است و بالیده می‌شود وازباغ کانگو نام هندوئی چندلیمو آورده‌بودند به‌غایت لطیف وبالیده یکی را که ازهمه کلانتر بود فرمودم که وزن‌کنند. هفت‌توله برآمد. روزشنبه ششم جشن دسهره ترتیب یافت. اول [۱۹۵الف] اسپان خاصه را آراسته به‌نظر درآوردند بعدازآن فیلان‌خاصه را آراسته به‌نظر گذرانیدند. چون دریای مهی هنوز پایاب نشده‌بود که اردوی کیهان شکوه عبور تواند نمود وآب وهوای‌محمودآباد را هیچ‌نسبتی به‌دیگر منازل نبود. یازده روزدرین سرزمین مقام واقع‌شد. روز دوشنبه هشتم ازمنزل مذکور کوچ فرموده درموده‌نه نزول اتفاق افتاد. خواجه ابوالحسن بخشی را باجمعی ازبنده‌های‌کارگذار وملاح وخاروه (کشتی‌ران) بسیار پیشتر فرستادم که دریای مهی را پل بندند که تاانتظار پایاب نباید کشید واردوی ظفر قرین به‌سهولت عبور تواندنمود. روز سه‌شنبه نهم مقام‌شد. روز کمشنبه دهم موضع‌اینه نزول رایات جلال‌گشت.

در اوایل سارس نرپای بچه خودرا به‌منقار گرفته سرنگون‌آویزان می‌ساخت و بیم آن که مبادا از اثر بی‌مهری باشد و ضایع‌سازد. بنابراین حکم فرموده‌بودم که نررا جدا نگاه دارند و پیش‌بچه‌ها نگذارند، درین‌ولا به‌جهت امتحان فرمودم که نزدیك بچه‌ها بگذارند تا حقیقت بی‌مهری ومحبت ظاهر گردد. بعداز گذاشتن نهایت تعلق ومهر دریافته شد ومحبت او هیچ کمتر ازمحبت ماده نبود ومعلوم می‌شود که آن اداهم ازروی دوستی بوده.

روزیکشنبه چهاردهم نیز به‌شکاریوز رفته پانزده‌راس آهو از نروماده گیرانده شد به میرزارستم وسهراب‌خان پسراو حکم فرموده‌بودم که به‌شکار نیله‌گاو رفته هرقدر که توانند بابندوق بزنند. هفت‌راس از نروماده پدر وپسر شکارکردند. چون به‌عرض‌رسید که درنواحی

ببریست مردم آزار که به‌گوشت آدم عادت کرده وآسیب‌او [۱۹۵ب] به‌خلق خدا می‌رسد. فرزند شاه‌جهان حکم‌شد که شر اورا از بنده‌های خدا کفایت کند، آن فرزند حسب‌الحکم به‌بندوقش‌زده شب‌به‌نظر درآورد. فرمودم که درحضور پوست کنند. اگرچه به‌ظاهر کلان می‌نمود چون لاغربود از ببرهای کلان که من‌خود انداخته‌ام دروزن کمتر برآمد. روز دوشنبه پانزدهم وسه‌شنبه شانزدهم به‌شکار نیله‌گاو شتافته هرروز دو نیله‌گاو به‌تفنگ زده‌شد.

روز مبارکشنبه هژدهم برکنار تالی که مخیم بارگاه اقبال‌بود بزم پیاله آراستگی یافت. گلهای کنول برروی آب نغزك شگفته‌بود. بنده‌های خاص به‌ساغر نشاط‌خوشوقت گشتند. جهانگیرقلی‌خان بیست‌زنجیر فیل‌از صوبه بهار ومروتخان هشت‌زنجیر ازبنگاله به‌رسم‌پیشکش ارسال‌داشته‌بود به‌نظر گذشت. يك‌فیل ازجهانگیرقلی‌خان ودوفیل ازمروتخان‌داخل فیلان‌خاصه شدند وتتمه به‌خلفها تقسیم یافت. میرخان پسر میرابوالقاسم‌نمکین که ازخانه‌زادان این‌درگاه است به‌منصب هشتصدی ذات وششصدسوار از اصل واضافه سرافرازی یافت. قیام‌خان به خدمت قراول‌بیگی ومنصب ششصدی ذات وصدوپنجاه‌سوار ممتاز گشت. عزتخان که سادات بارهه وبه مزیدشجاعت وکارطلبی امتیاز دارد واز تعینات صوبه بنگش است حسب‌الالتماس مهابت‌خان صاحب صوبه مذکور به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات و هشتصدسوار فرق عزت برافراخت.کفایت‌خان‌دیوان‌صوبه‌گجرات به‌عنایت‌فیل‌سرافراز شده مرخص گشت. به‌صفی‌خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم.

روزجمعه نوزدهم به‌شکار رفته يك‌نیله‌گاونر زدم در مدت‌العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نیله‌گاونر کلان پران گذاشته‌باشد، ازماده بسیار می‌گذرد. درین‌تاریخ [۱۹۶الف] با آنکه چهل‌وپنج قدم مسافت بود از دو پوست آزادگذشت به‌اصطلاح اهل شکار قدیم عبارت ازدگام است‌که پیش‌وپس نهاده‌شود. روزشنبه بیست‌ویکم خود به‌شکار باز وجره خوشوقت گشته به‌میرزارستم‌خان وداراب‌خان ومیرمیران ودیگر بنده‌ها حکم فرمودم که به شکار نیله‌گاو رفته هرقدر توانند به‌بندوق بزنند. نوزده‌رأس از نروماده شکار کردند وده رأس آهو ازهرقسم به‌یوز گیرانده شد.

ابراهیم‌حسین‌بخشی صوبه دکن حسب‌الالتماس‌خان خانان سپه‌سالار به‌منصب‌هزاری ذات ودویست‌سوار سرافرازی یافت. روز دوشنبه بیست‌ودوم از منزل مذکور کوچ واقع‌شد. روز سه‌شنبه بیست‌وسیوم باز کوچ‌فرمودم قراولان عرض کردند که درین‌نواحی ماده شیری باسه‌بچه به‌نظر درآمده. چون نزديك به‌راه‌بود خودبه‌مقصد شکار متوجه گشته هرچهاررا به تفنگ زدم واز آنجا به‌منزل پیش شتافته ازپلی که بالای مهی بسته‌شده بود عبور فرمودم. با

آنکه درین‌دریا کشتی نبود که پل‌توان بست و آب به‌غایت عمیق‌بود وتند می‌گذشت به‌حسن اهتمام خواجه‌ابوالحسن میربخشی درسه‌روزپلی درنهایت استحکام که طول یک‌صدوچهل‌ذرع است مرتب گشت وبه‌جهت امتحان فرمودم که فیل‌گن سندر خاصه را که از فیلان کلان‌قوی‌هیکل است باسه‌ماده فیل ازروی پل گذرانیدند. بنوعی مستحکم بسته‌شده قوام (ستون) او از بار فیل‌کوه‌پیکر اصلاً متزلزل نگشت.

از زبان معجربیان حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه شنیده‌ام که می‌فرمودند که روزی درعنفوان جوانی دوسه‌پیاله خورده‌بودم وبرفیل‌مست سوارشده و باآنکه هوشیار بودم وفیل درغایت خوش‌جلوی بهاراده واختیارمن می‌گشت وخودرا مست‌وبیهوش وفیل را بدمست وسرکش وانموده به‌جانب‌مردم‌می‌دوانیدم. بعدازآن‌فیل دیگر طلبیده هردورا به‌جنگ‌انداختم وآنها جنگ‌کنان تاسرپل‌که بردریای جمنه بسته‌شده‌بود شتافتند قضارا آن‌فیل گریخت وچون از طرف‌دیگر راه گریز نیافت ناگزیر برسمت پل‌روان شد وفیل‌که من بروسوار بودم ازپی اوشتافت، هرچندعنان‌اختیار او به‌دست‌من بود وبه‌اندك اشارتی می‌ایستاد. به خاطر رسید که فیل را ازرفتن [۱۹۶ب] پل بازدارم مردم آن اداهای مستانه را محمول برساختگی خواهند دانست وظاهر خواهدشدکه نه‌مست وبی‌خود بوده‌ام نه‌فیل بدمست وخود سروایـن اداها از پادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتأیید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خـود را از تعقیب‌او باز نداشتم وهردو برروی پل‌روان شدند وچون به‌کشتی ترتیب‌یافته‌بود هرگاه دستهای خودرا برکنارکشتی می‌نهاد نصف‌کشتی به‌آب می‌رفت ونصف‌دیگر بلند می‌ایستاد ودرهـرقدم گمان آن می‌شدکه پیوندکشتی ازهم گسیخته گردد ومردم از مشاهده این حال غریق بحراضطراب وشورش می‌بودند. چون‌حمایت وحراست حق‌جل‌وعلا همه‌جا وهمه‌وقت حامی وحـارس این نیازمند است هردوفیل در ضمان سلامت از آن‌پل عبور نمودند.

روز مبارکشنبه بیست‌وپنجم برکنار آب‌مهی‌بزم پیاله ترتیب یافت وچندی از بنده‌های خاص که درین‌قسم مجالس ومحفل راه دارند بساغرهای لبریز وعنایتهای سرشار کـام دل برگرفتند. بی‌تکلف منزلی است به‌غایت دلنشین. بدو وجه درآن منزل چهار روز مقام‌واقع شد. یکی خوبی‌جای، دوم آنکه مردم درگذشتن اضطراب ننمایند.

روز یکشنبه بیست‌وهشتم از کنار آب‌مهی کوچ فرمودم. روز دوشنبه باز کوچ اتفاق افتاد درین‌روز غریب تماشای مشاهده‌شد. جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارکشنبه از احمدآباد آورده بودند درصحن دولتخانه که برکنار تال ترتیب یافته بود بابچه‌هـای خود می‌گشتند. اتفاقاً نروماده هردو آواز کـردند و جفت سارس صحرای آوازاینها را شنیده از

آن‌طرف تال‌فریاد برآوردند و برا ثر آن پروازکنان آمده نر با نر و ماده باماده به‌جنگ افتادند وباآنکه چندکس ایستاده بودند اصلا محابا وملاحظه مردم نکردند وخواجه‌سرایانی که به محافظت آنها مقررند به‌قصدگرفتن شتافته یکی بانر درآویخت ودیگری به‌ماده. آنکه نر را گرفته‌بود به‌تلاش بسیار نگاهداشت وآنکه به‌ماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از چنگ‌او بدررفت. من به‌دست خود حلقه دربینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم وهردو بجا ومقام خویش رفته قرارگرفتند. غایتاً هردفعه که سارسهای خانگی فریاد می کردند آنها نیز دربرابر آواز می‌دادند وهم ازین‌عالم تماشای آهوی صحرائی دیده‌شده. در پرگنه کرنال‌به شکار رفته‌بودم [۱۹۷الف] وقریب بسی کس از اهل شکار وخدمتکار درملازمت حاضر بودند. آهوی سیاه باماده آهوی‌چند به‌نظر درآمد. یك‌مرتبه آهوی آهوگیچر را به‌جنگ‌او سردادیم. دوسه‌شاخ جنگ کرده‌پیش‌ما برگشته آمد ودفعه‌دیگرخواستیم که پهانه برشاخ‌آهوی آهوگیر بسته بگذاریم تاگرفتار شود. دراین اثنا آهوی صحرائی از شدت غضب وغیرت هجوم مردم‌را به‌نظر درنیاورده بی‌محابا دویده آمد دوسه‌شاخ باآهوی‌خانگی جنگ درگریز کرده ازمیان بدررفت.

در این تاریخ خبرفوت عنایت‌خان رسید اوازخدمتکاران وبنده‌های نزدیك بود باآنکه افیون می‌خورد درهنگام فرصت‌مرتکب پیاله‌هم می‌شد. رفته‌رفته شیفته‌شراب‌گشت وچون ضعیف بنیه‌بودزیاده ازحوصله وطاقت خویش ارتکاب می‌نمود. به‌مرض اسهال مبتلاشد ودرین‌ضعیف دوسه دفعه از عالم صرع‌غشی برمزاجش مستولی‌گشت. حسب‌الحکم حکیم رکنابه معالجه او پرداخت. هرچندتدبیرات‌بکاربرد،نفعی برآن‌مترتب‌نگشت. مع‌ذالك‌غریب‌جوعی به‌هم‌رسانیده وباآنکه حکیم مبالغه وتأکید می‌نمود که درشبانروزی بیش‌از یك‌نوبت مرتکب غذا نشود. ضبط احوال خود نمی‌توانست‌کرد دیوانه‌وار خودرا برآب‌وآتش‌می‌زد تاآنکه به‌سوءالقنیه و استسقا منجرگشت وبسیار زبون وضعیف‌شد چندروزپیش ازین التماس نمودکه خودرا پیشتربه آگره رساند. حکم فرمودم‌که به‌حضورآمده رخصت‌شود درپالکی انداخته آوردند. به حدی ضعیف ونحیف به‌نظر درآمد که موجب حیرت‌گشت. ع

کشیده پوستی براستخوانی

بلکه استخوان‌هم به‌تحلیل‌رفته باآنکه مصوران درکشیدن شبیه لاغر نهایت اغراق بکار می‌بردند اما ازاین عالم ونزدیك به‌این‌هم تاحال به‌نظر درنیامده. سبحان‌الله آدم زنده به‌این [۱۹۷ب] هیأت وترکیب‌هم می‌شده این‌دوبیت استاد درین‌مقام مناسب افتاد. ابیات

سایهٔ من گرم نگیرد‌پای تاقیامت ندارد‌م برجای

ناله ازبسکه ضعف دل بند   تابلب چند جای بنشیند

ازغایت فرمودم که مصورشبیه اورا کشند. القصه حال اورا بسیارمتغیر یافتم گفتم که زنهار درچنین وقت نفسی ازیادحق غافل نبایدشد وازکرم اونومید نبایدبود. اگرمرگ امان بخشدآنرا دستگاه معذرت وفرصت تدارك بایدشمرد واگرمدت حیات بسرآمده هرنفس که بیاد او برآید غنیمت است واز بازماندههای ذل مشغول ندارونگران احوال‌آنها مباش که اندك حق‌خدمت پیش‌ما بسیاراست وچون ازپریشانی‌او به‌عرض رسیده بود وهزار روپیه خرج راه باوعنایت نموده رخصت کردم روز دوم مسافرراه عدم شد روزسه‌شنبه سی‌ام کنارآب مانب محل نزول اردوی کیهان پوی گردید.

جشن روز مبارکشنبه دوم‌آبان ماه الهی دربن منزل آراستگی یافت. امان‌الله پسر مهابت خان حسب الحکم او بمنصب هزاری ذات وهشتصد سوار سرافرازشد. گرد هر ولدرای سال بمنصب هزاری ذات وهشتصد سوار ممتاز گشت عبدالله خان پسرخان اعظم به هزاری ذات وسیصد سوارسربلندی یافت به دلیرخان که ازجاگیر داران صوبه گجرات است اسپ وفیل مرحمت نمودم. ابابازخان پسرشهباز خان کنبهو حسب‌الحکم ازصوبه دکن آمده‌به‌خلعت بخشیگری وواقعه‌نویسی لشکربنگش سرافرازگشت ومنصب او هشتصدی ذات وچهارصد سوار مقررشد.

روزجمعه سیوم کوچ فرمودم. دراین منزل شاهزاده شجاع جگرگوشه فرزندشاه جهان که در دامن‌عصمت نورجهان بیکم‌پرورش‌می‌یابد ومرا نسبت به [۱۹۸ الف] اوتعلق خاطر ودلبستگی به مرتبه‌ای است که ازجان خود عزیزمی‌دارم، بیماری که مخصوص اطفال است وآن‌را ام‌الصبیان می‌گویندبهم‌رسانید وزمانی‌ممتد ازهوش رفت. هرچند اهل‌تجربه تدبیرات ومعالجات بکاربردند سودنداد و بی‌هوشی اوهوش ازمن ربود. چون از مداوای ظاهری نومیدی دست داد ازروی خشوع وخضوع فرق نیاز به‌درگاه‌کریم کارساز ورحیم بنده نواز سوده صحت اورا مسئلت‌نمودم. دربن حالت‌به خاطر گذشت که چون بخدای خودعهد کرده شده‌که بعداز اتمام سنه خمسین ازعمر این‌نیازمند ترك شکار بندوق نموده هیچ جانداری را بدست‌خودآزرده نسازم، اگر به‌نیت سلامتی او از تاریخ حال دست ازآن کاروبار باز دارم ممکن‌که حیات او وسیله نجات چندین جاندارشود. حق سبحانه تعالی اورا باین‌نیازمند ارزانی دارد. القصه به‌عزم درست واعتقاد صادق باخدا عهد کردم که بعدازین هیچ جانداری را بدست‌خود نیازارم بکرم الهی کوفت اوتخفیف تمام یافت. ودرهنگامیکه این نیازمند در بطن‌والده بود به‌دستوری که دیگر اطفال درشکم حرکت می‌کنند روزی‌اثرحرکت ظاهرنشد.

پرستاران مضطرب و متلاشی گشته صورت حال را به‌عرض حضرت عرش آشیانی‌رسانیدند و درآن ایام پدرم پیوسته به‌شکار یوزمی‌فرمودند وچون‌آن روزجمعه بود به‌نیت سلامتی من نذر فرمودندکه درمدت عمر روزجمعه شکار یوز نکنند وتا انتهای حیات برین عزیمت ثابت قدم بودند ومن نیزمتابعت آن حضرت نموده تاحال شکاریوز روز جمعه نکرده‌ام . مجملا بجهت ضعف نورچشمی شاه شجاع سه روز درین منزل توقف واقع‌شد امیدکه حق‌تعالی اورا عمر طبیعی کرامت فرماید .

روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسرحکیم [۱۹۸ ب] علی تعریف شیرشتر می کرد به‌خاطررسیدکه اگر روزی چند بدان مداومت نمایم ممکن‌که نفعی‌داشته باشد وبه مزاج من‌گوارا افتد . آصف خان ماده ولایتی شیردار داشت قدری ازآن شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگرشتران که خالی ازشوری نیست به‌مذاق من‌شیرین ولذیذآمد والحال قریب یك ماه است‌که هرروز یك‌پیاله‌که مقدارنیم‌کاسه آبخوری باشد، ازآن شیرمیخورم ونفعی که ظاهرشده رفع تشنگی است. وازغرایب‌آن‌که دوسال پیش‌ازین آصف خان این‌مایه (ماده شتر) را خریده بود ودرآن وقت بچه نداشت واصلاً اثرشیر ظاهرنبود . دراین ایام بحسب اتفاق ازپستان اوشیربرآمد . هرروز چهارسیر شیرگاو وپنج سیر گندم ویك سیرقند سیاه ویك سیربادیان بخورد اومی‌دهندکه شیرش‌لذیذ ومفیدباشد. بی‌تکلف به‌مذاق من‌خیلکی درافتاده و گوارا آمده وبه‌جهت‌امتحان شیر گاو وگاومیش‌را طلبیده وهرسه‌را چشیدم درشیرینی وعذوبت شیر این‌شتررا نسبتی نیست . فرمودم که چندمایه دیگررا هم ازاین‌قسم خوراك بدهند تاظاهر شودکه عذوبت از اثرغذاهای لطیف است یادراصل شیراین شترشیرین است .

روز کمشنبه هشتم کوچ فرمودم . روز مبارکشنبه نهم مقام واقع‌شد . دولتخانه برکنار تال‌کلانی ترتیب‌یافته بود فرزندشاه جهان‌کشتی طرح‌کشمیرکه نشیمنگاه‌آن را ازنقره ساخته بودند پیشکش‌نمود . آخرهای روزبرآن‌کشتی نشسته سیرتال‌کرده شد عابدخان بخشی صوبه بنگش‌را که به‌درگاه طلبداشته‌شده درین روزسعادت آستانبوس دریافته به‌خدمت دیوانی بیوتات سرفرازگشت . سرافرازخان که ازکرمکیان‌صوبه‌گجرات است به‌عنایت اسپ قبچاق خاصه وفیل فرق‌عزت برافراخته رخصت یافت . عزتخان‌که ازتعینات لشکربنگش است‌به عنایت علم سربلند [۱۹۹ الف] گردید روزجمعه دهم‌کوچ فرموده شد میرمیران به‌منصب دوهزاری‌ذات وششصد سوار سرافرازی یافت روزشنبه یازدهم پرگنه دوحد محل‌ورود موکب مسعود گشت .

تولدشاهزاده اورنگ‌زیب: شب یکشنبه دوازدهم‌آبان ماه الهی‌سیزده ازجلوس مطابق

پانزدهم ذی‌قعده هزارویست و هفت هجری به‌طالع نوزده درجه‌میزان بخشنده‌بیمنت به‌فرزند اقبالمند شاه جهان ازصبیه‌آصف خان گرامی فرزندکرامت فرمود. امیدکه قدمش برین دولت ابد قرین مبارك وفرخنده‌باد . سه‌روز درمنزل مذکورمقام نموده روزکمشنبه پانزدهم درموضع ثمرنه نزول اقبال اتفاق افتاد .

چون التزام شده‌کـه جشن مبارکشنبه تامقدور وممکن باشد درکنارآب وجای با صفا ترتیب یابد . دربن نزدیکی سرزمینی که قابلیت‌آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب‌نیمی ازشب مبارکشنبه شانزدهم‌گذشته بازسواری فرمودم وهنگام طلوع نیر اعظم‌فروغ بخش‌عالم درکنار تال‌باکهور نزول اجلال واقع شد وآخرروز بزم پیاله آراسته بچندی از بنده‌های خاص‌پیاله عنایت نموده . روزجمعه هفدهم کوچ فرمودم . کیشوداس مارو که جاگیردار آن‌نواحی است حسب‌الحکم ازدکن‌آمده به‌سعادت زمین‌بوس‌سربلندی یافت. روزشنبه هژدهم حوالی‌دام‌گده معسکر اقبال‌گشت .

چندشب پیش‌از این سه‌گهری به‌طلوع مانـده درکره هـوا ماده بخار دخانی به‌شکل عمودی نمودارشده وهرشب یك‌گهری پیش‌ازشب دیگرظاهرمی‌گشت وچون‌تمام نمودصورت حربه پیداکرد . هردوسر باریك ومیان‌ گنده خم‌دراز مانند دهـره پشت به‌جانب جنوب وروی بسوی شمال الحال یك‌پهربه طلوع‌مانده ظاهرمی‌گردد ومنجمان واخترشناسان قدوقامت اورا به‌اصطرلاب معلوم‌نمودندکه بیست‌وچهار درجه فلکی‌را به‌اختلاف منظرسایراست وبه‌حرکت فلك اعظم متحرك وحرکت خاصه نیزدرجهت حرکت فلك اعظم درو ظاهر [۱۹۹ب] می‌شود چنـانچه اول دربرج عقرب بودگذاشته بمیزان رسید وحرکت عرضی درجهت جنوب بیشتر دارد، ودانایان فن‌نجوم درکتب این‌قسم را حربه نامیده‌اند ونوشته‌اند که ظهور این دلالت می‌کنـد برضعف ملوك عرب واستیلای دشمنان ملوك عرب برایشان والعلم عنـدالله تاتاریخ مذکور بعداز شانزده شب‌که این‌علامت ظاهرشده بود درهمان سمت شتاره نمودارگشت که سرش‌روشنی‌داشت وتادوسه‌گز دمش‌درازمی‌نمود. اما دردمش اصلا روشنی ودرخشندگی نبود الحال قریب هشت‌شب است‌که نمودارشده هرگاه منتفی‌گردد مرقوم خواهد نمود وازآثار او آنچه بظهور رسید نوشته خواهد شد.

روزیکشنبه نوزدهم مقام‌کرده روز دوشنبه درموقع سنبل‌کهیره نزول فرمودم روزسه‌شنبه بیست‌ویکم بازمقـام شد. به رشیدخان افغـان خلعت وفیل مصحوب زنبازخان مرحمت نموده فرستادم روزکمشنبه بیست‌ودوم پرگنچه مدنپورمخیم اردوی‌کیهان شکوه‌گشت . روزمبارکشنبه بیست‌وسوم مقام‌کرده بزم‌پیاله ترتیب‌یافت وداراب‌خان به‌خلعت‌نادری سرافرازشد. روزجمعه

مقام نموده روزشنبه بیست‌وپنجم پرگنه تولائی مخیم معسکر اقبال گشت. روزیکشنبه بیست‌وششم درکنار آب چنبل نزول فرمودم. روز دوشنبه بیست‌وهفتم برلب آب کهنیر منزل شد. روزسه‌شنبه بیست‌وهشتم سواد بلده اوجین مورد رایات فیوزی گردید. از احمدآباد تااوجین نودوهشت کروه مسافت را به‌بیست وهشت کوچ وچهل‌ویك مقام که دوماه ونه‌روز باشدآمده شد. روز گمشنبه بیست‌ونهم باجد روپ که ازمرتاضان کیش هنوزاست وتفصیل احوال در اوراق سابق نگاشته کلك وقایع نگارگشته، صحبت داشته به‌سیروتماشای کالیاده توجه فرمودم. بی‌تکلف صحبت او از مغتنمات است.

درین تاریخ ازمضمون عرضه داشت بهادرخان حاکم قندهار بوضوح [۲۰۰ الف] پیوست که درسنه هزاروبیست‌وشش هجری که عبارت ازسال پارباشد درقندهار ونواحی آن کثرت موش به‌حدی‌رسیدکه جمیع محصولات وغلات مزروعی وسردرختهای آن ولایت را ضایع ساختند تازراعت درونشده بود خوشه‌ها را بریده می‌خوردند. و چون رعایا مزروعات خودرا به خرمن درآوردند تاکوفتن وپاك ساختن نصف دیگرتلف شده بود. چنانچه ربعی ازمحصولات شاید به‌دست درآمده‌باشد وهمچنین ازفالیزها وازباغات اثر نمانده بمرور آواره ومعدوم شدند.

چون فرزند شاه جهان جشن ولادت بسرخود نکرده بود واوجین که ازمحال جاگیر اوست التماس نمودکه بزم روز مبارکشنبه سی‌ام درمنزل اوآراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامروای خواهش ساخته درمنزل اوبه‌عیش ونشاط گذرانیده شد وبنده‌های خاص که درین قسم مجالس ومحافل بارمی‌یابند به‌ساغرهای لبریزعنایت سرخوش گشتند وفرزند شاه جهان آن مولود مسعودرا به‌نظردرآورده‌خوانهای ازجوهر ومرصع آلات وپنجاه زنجیرفیل‌سی‌نر وبیست ماده به‌رسم پیشکش گذرانیده التماس‌نام نمود انشاءالله به‌ساعت نیك نهاده خواهد شد. واز فیلان اوهفت زنجیرفیل داخل حلقه خاصه حکم شد، تتمه به فوجداران تقسیم یافت درکل آنچه ازپیشکشهای اومقبول افتاده موازی دولك روپیه خواهد بود. درین روزعضدالدوله از جاگیرخود رسید وسعادت آستانبوس دریافت. هشتادویك عدد مهر به‌صیغه نذر وفیلی به‌رسم پیشکش گذرانید قاسم خان را که ازحکومت ملك بنگاله معزول ساخته به‌درگاه طلب‌داشته شده بود [۲۰۰ ب] به‌دولت زمین‌بوس مستعد گشته هزار مهرنذر معروض داشت.

حکایت پادشاه وباغبان: روزجمعه غره‌آذرماه بشکارباز وجره‌خاطررا رغبت‌افزود. در اثنای سواری بقطعه زراعتی ازجوارگذر افتاد باآنکه بسته یك‌خوشه‌بار می‌آرد سه‌به‌نظر درآمدکه دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درین‌حال حکایت پادشاه و باغبان‌به‌خاطر

گذشت نقل است که یکی ازسلاطین درهوای گرم بەدرباغی رسید پیر باغبانی دید بردرایستاده پرسیدکه دربن باغ انارهست؟ گفت هست . سلطان فرمودکه قدحی آب انار بیار باغبان را دختری بود بەجمال صورت وحسن سیرت آراسته بەاو اشارت کرد تاآب انار حاضرسازد دختر رفت وفی‌الحال قدحی پرآب انار بیرون آورد وبرگی چندبرروی آن نهاد وسلطان از دست اوگرفت ودرکشید. آنگاه ازدختر پرسیدکه مقصود ازگذاشتن این برگها برروی آب چه بود؟ دختر بەزبان فصیح وادای ملیح معروض داشت که درچنین هوای گرم غرق عرق از فطره سواری رسیدن وآب را بیکدم درکشیدن منافی حکمت است بنابر احتیاط این برگها برروی آب قدح نهادم تا بەآهستگی وتأنی نوشجان فرمایند. سلطان را این حسن ادا بەغایت خوش آمد وبخاطرگذرانیدکه این دختررا داخل خدمه محل خود سازد. بعد ازباغبان پرسید که هرسال حاصل تو ازین باغ چیست؟ گفت سیصد دینار. گفت بەدیوان چه می‌دهی؟ گفت سلطان ازسردرخت چیزی نمی‌گیرد بلکه از زراعت عشری می‌ستاند .

سلطان را بەخاطر گذشت که درمملکت من باغ بسیارودرخت بی‌شماراست اگر ازحاصل باغ نیزعشری دهند مبلغی کفایت می‌شود ورعیت را چندان زیادتی نمی‌رسد. بعدازین بفرمایم که خراج ازمحصول [۲۰۱ الف] باغات نیزبگیرند . پس گفت قدحی دیگرازآب اناربیارد دختر رفت وبعداز دیری آمد وقدحی آب انارآورد . سلطان گفت آن نوبت که رفتی زودآمدی وبیشترآوردی واین مرتبه انتظاربسیاری دادی وکمترآوردی . دختر گفت که آن نوبت قدح را ازآب یک انار مالامال ساخته بودم واین دفعه پنج‌شش انار بیفشردم وآنقدرآب حاصل نشد . سلطان را حیرت افزود . باغبان معروض داشت که برکت محصول از اثرنیت نیک پادشاه است. مرا بەخاطر می‌رسدکه شما پادشاه باشید . دروقتی که حاصل باغ را ازمن پرسیدید نیت شما دگرگون شده باشد لاجرم برکت ازمیوه رفت سلطان متأثرگشت وآن اندیشه ازدل برآورد . پس گفت یک‌نوبت دیگرقدحی ازآب اناربیار . دختر بازرفت ، وبەزودی قدح را لبالب بیرون آورد وخندان و شادان بەدست سلطان داد . سلطان برفراست باغبان آفرین کرده صورت حال ظاهرساخت وآن دختررا ازو درخواست وخواستگاری نمود این حقیقت ازان پادشاه حقیقت آگاه برصفحه روزگارماند. القصه ظهور این امور ازآثار نیت نیک وثمرات عدالت است هرگاه همت ونیت سلاطین معدلت آئین مصروف ومعطوف برآسودگی خلق و رفاهیت رعایا باشد، ظهورخیرات و برکات و محصول زراعات و باغات مستعد نیست .

وللّه الحمدکەدولت ابدقرین برسردرختی محصول هنوز رسم نبوده‌است ونیست ودرتمام ممالک محروسه یک‌دام ویک‌حبه بەاین‌صیغه داخل‌خزانه عامره وواصل دیوان اعلی نمی‌شود بلکەحکم

است که هرکس درزمین مزروعی باغ سازد وحاصل آن معاف باشد. امید که حق‌سبحانه تعالی این‌نیازمند راهمواره بر نیت خیرموفق دارد .

چو نیت بخیر است خیرم دهی

روز دوشنبه دوم باز به‌صحبت جدروپ خاطر را شوق‌افزود. بعداز فراغ عبادت نیمروز برکشتی‌نشسته به‌قصد ملاقات‌او شتافتم ودر آخــر روز درگوشه ازوای اودویده بدوصحبت داشتم بسا سخنان‌بلند [۲۰۱ب] از حقایق ومعارف استماع افتاده بی‌اغراق مقدمــات تصوف منقح بیان مـی‌کند وازصحبت او محظوظ میتوان‌شد شصت‌سال ازعمرش‌گذشته است. بیست‌و دوسال بودکه قطع تعلقات ظاهری‌کرده قدم همه به‌شاهراه تجرید نهاده وسی‌وهشت‌سال است است که درلباس بی‌لباسی به‌سرمی‌برد ودروقت‌رخصت‌گفت که شکر این موهبت الهی به‌کدام زبان ادا نمایم که درعهد دولت چنین پادشاه عادل به‌جمعیت وقت و آرامش خاطــر به‌عبادت معبود خود مشغولم واز هیچ رهگذر غبارتفرقه بردامن عزیمت من نمی‌نشیند.

روزیکشنبه سیوم ازکالیاده کوچ‌فرموده درموضع قاسم‌کهیره نزول واقع‌شده دراثنای راه به‌شکار باز وجره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز تویغون را کـه نهایت توجه به‌آن دارم ازپی‌او پرانیدم. کاروانك از چنگ او بدرجست وباز هواگرفته به‌مرتبه‌بلند شدکه ازنظر غایب‌شد. هرچند قراولان ومیرشکاران ازپی‌او به‌اطراف تافتند اثری ازونیافتند ومحال‌نمودکه درچنین‌صحرائی باز به‌دست آیـد. لشکر میرکشمیری کـه سردار میرشکاران کشمیر است باز مذکور حواله او بود سراسیمه پی وسراغ و نشان دراطراف صحرا می‌گشت ناگاه ازدور درختی نمودارشد.چون نزدیك رسید بازرا برسرشاخی نشسته یافت مرغ‌خانگی را نموده باز را طلبید وسه‌گهری بیش نگذشته‌بودکه گرفته به‌حضور آورد واین موهبت‌غیبی که درگمان وخیال هیچ‌کس نبود ومسرت افزای خاطر گشت وبه‌انعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ وخلعت مرحمت نمودم. روزدوشنبه چهــارم وسه‌شنبه پنجم وکمشنبه ششم پی درپی کوچ واقع‌شد.

روز مبارکشنبه هفتم مقام فرموده درکنار تال جشن نشاط و آراستگی یافت. نورجهان بیگم بیماری داشت که مدتها برآن گذشته‌بود و اطبایی‌که به‌سعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان وهند چند تدبیرات بکارمی‌بردند سودمند نیفتاد واز مــداوای آن بــه‌عجز معترف گشتند [۲۰۲الف]. درین ولا که حکیم روح‌الله بــه خدمت پیوست ومتصدی علاج‌آن شد و بتأیید ایزد عزاسمه در اندك‌مدت صحت‌کامل روی نمود به‌صله این‌خــدمت شایسته حکیم را به منصب لایق سرافراز ساخته موضع ازوطن به طریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم‌شد کـه

مشارالیه را به‌نقره وزن کرده دروجه انعام‌او مقرر دارند.

روزجمعه هشتم تاروز کمشنبه پی‌درپی کوچ اتفاق افتاد وهرروز تاآخر منزل بشکار باز وجره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده‌شد. روز یکشنبه گذشته کورکرن پسر رانا امرسنگه به‌دولت زمین‌بوس سرافراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن به‌تقدیم رسانید صدمهر و هزار روپیه به‌صیغه نذر وموازی بیست‌ویك هزار روپیه ازقسم مرصع‌آلات باچنداسپ وفیل به‌رسم پیشکش‌گذرانید. آنچه ازقسم فیل واسپ بود به‌او بخشیده تتمه بعرض قبول مقرون گشت وروز دیگر به‌او خلعت مرحمت شد. به‌میرشرف وکیل قطب‌الملك یك‌زنجیر فیل و به ارادتخان میرسامان نیز یك‌فیل عنایت‌شد. سید هزبرخان به‌فوجداری سرکار میوات سرافراز شد ومنصب او از اصل واضافه بـه‌هزاری ذات وپـانصدسوار مقررگشت. سیدمبارك را به حراست قلعه رهتاس ممتاز ساخته منصب پانصدی ذات ودوصدسوار مرحمت فرمودم.

روز مبارکشنبه چهاردهم در کنارتال موضع‌سندهارا مقام‌کرده بزم پیاله ترتیب یافتـه بنده‌های مخصوص به‌ساغرهای نشاط خوش‌وقت شدند. جانوران شکاری‌که درآگره به‌گریز بسته‌بودند خواجه عبداللطیف قوش‌بیگی درین‌روز آورده به‌نظرگذرانید. آنچه لایق سرکار خاصه بود انتخاب نموده تتمه به‌امرا ودیگر بنده‌ها بخشیده‌شد.

خبر بغی وکافر نعمتی سورجمل: درین‌تاریخ خبر بغی[۲۰۲ب] کافر نعمتی‌سورجمل ولد راجه باسو به‌مسامع جلال رسید راجه باسوسه پسر داشت مشارالیه اگرچه بسال ازهمه کلانتر بود غایتاً پدر به‌جهت بداندیشی وفتنه‌جویی پیوسته اورا محبوس و مضبوط میداشت وهمچنان ازو ناراضی وآزرده‌خاطر گذشت وبعداز فوت اوچون این بیسعادت اوهمه کلانتر بود ودیگر فرزند قابل‌رشید نداشت حقوق خدمت راجه‌باسو را ملحوظ ومنظور فـرموده به جهت انتظام سلسله زمینداری ومحافظت ملك و وطن او دین بیدولت را بـه‌خطاب راجگی و منصب دوهزاری سرافراز ساخته جا وجاگیر پدرش را که به سعی خدمت ودولتخواهـی به دست آورده‌بود ومبلغهای کلی ازنقد وجنس که به‌سالهای دراز اندوخته‌بود به‌او ارزانی‌داشتم. ودرهنگامیکه مرحومی مرتضی‌خان به‌خدمت فتح کانگره دستوری یافت، چـون این بیدولت زمیندار عمده آن کوهستان بود وبه‌ظاهر تعهد خدمات ودولتخواهی‌ها نمود به کمك مشارالیه مقررگشت وبعداز آنکه به‌مقصد پیوست ومرتضی‌خان محاصره را براهل‌قلعه تنگ ساخت و این بدسگال ازصورتحال‌دریافت‌که عنقریب مفتوح خواهد شد، درمقام ناسازی وفتنه‌پردازی درآمده پرده آزرم ازپیش اوبرگرفت وبامردم مشارالیه کار را به‌منازعت ومخاصمت‌رسانید. ومرتضی‌خان نقش بیدولتی وادبار ازصفحه جبین آن‌برگشته روزگار خوانده شکایت اورا به

درگاه والا عرضداشت نمود. بلکه صریح نوشت کـه آثار بغی و نـادولتخواهی از وجنات احوال اوظاهر است وچون مثل مرتضی‌خان سردار عمده بالشکرگران در آن کوهستان بـود وقت را مقتضی ترتیب اسباب‌شورش وآشوب نیـافته‌به‌خدمت فرزنـد شاه جهان عرضداشت نمود کـه مرتضی‌خان به تحریك ارباب غرض بامن‌سوء مزاجی بهم‌رسانیده درمقام خراب ساختن وبرانداختن من‌شده به‌عصیان و بغی‌متهم می‌سازد. امید که سبب‌نجات [۲۰۳ الف] و باعث حیات من‌گشته مرا به‌درگاه طلب فرمایند. هرچند که برسخن مرتضی‌خان نهایت اعتقاد داشتم غایتاً ازاینکه او التماس‌طلب خود به‌درگاه نمود شبهه به‌خاطررسید که مبادا مرتضی‌خان به‌تحریك ارباب فساد به‌شورش درآمده وغور ناکرده او را متهـم می‌ساخته‌باشد. مجملا به التماس فرزندشاه جهان ازتقصیرات اودرگذشته بدرگاه طلب فرمودم ومقارن این‌حال مرتضی خان به جوار رحمت ایزدی پیوست وفتح قلعه کانگره تافرستادن سردار دیگر درعقده توقف افتـاد.

چون این‌فتنه سرشت به‌درگاه والا رسید نظر به ظاهـر احوال او افکنده درآن زودی مشمول عواطف بیدریغ ساخته درملازمت‌شاه جهان به‌خدمت‌فتح دکن رخصت نموده شدبعداز آنکه ملك دکن به‌تصرف اولیای دولت‌ابد قرین‌درآمد درخدمت‌آن فرزند وسایل برانگیخته متصدی فتح‌قلعه کانگره گشت‌هرچند این‌بی‌حقیقت‌حق‌ناشناس‌را بازدرآن‌کوهستان راه دادن از آئین‌حزم واحتیاط دور بود، لیکن‌چون این‌خدمت را آن فرزند به‌عهـده خویش‌گرفته بود، ناگزیر به اراده واختیار او گذاشته شد. وفرزند اقبالمند اورا باتقی‌نام یکی ازبنده‌های خود وفوجی شایسته ازمنصبداران واحدیان وبرق اندازان‌پادشاهی تعیین‌فرمود. چنانچه این‌احوال به‌رسم اجمال در اوراق‌گذشته سمت ذکریافته چون به‌مقصد پیوست باتقی نیز آغازخصومت وبهانه جویی نموده جوهرذاتی خودرا ظاهرساخت ومکررشکایت اورا به‌درگاه عرضداشت نمود وحتی صریح نوشت که صحبت من‌بااو راست نمی‌آید واین‌خدمت ازومتمشی نمی‌شود اگرسردار دیگرمقرر فرمایند فتح این‌قلعه بزودی میسر خواهد شد. ناگزیرتقی به حضورطلب داشته راجه بکرماجیت را که ازبنده‌های عمده اوست بافوجی ازمردم تازه زوربه‌آن خدمت رخصت فرمود. چون این‌بی‌سعادت [۲۰۳ ب] دریافت کـه زیاده برین‌حیله وتذویر ازپیش نخواهد رفت تارسیدن بکرماجیت جمعی از بنده‌های درگاه را به بهانه‌آنکه مدتهـا یساق کشیده بی‌سامان شده‌اند رخصت نمود کـه به جاگیرهای خـود شتافته تاآمدن بکرماجیت به سامان خود پردازند وچون به‌مظاهر تفرقه درسلسله‌جمعیت دولتخواهان راه یافت واکثری بـه محال جاگیر خود رفتند ومعدودی ازمردم روشناس درآنجا ماندند تابودانسته آثاربغی وفسا

ظاهر ساخت. سیدصفی بارهه که بمزید شجاعت وجلادت اختصاص داشت باچندی از برادران وخویشان پای‌همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشیده وبعضی‌را بازخمهای کاری که پیرایه شیران کارزار است آن بدذات از عرصه نبرد برگرفته به‌نکبت‌سرای خود برد وجمعی ازجاده دوستی بنك پاخودرا به‌گوشه سلامت کشیدند. وآن بدبخت دست تعدی وتصرف به‌پرگنات دامن‌کوه‌که اکثری ازآن به جاگیر اعتمادالدوله مقرر است دراز ساخته ازتاخت‌وتاراج سرمویی فرونگذاشت. امیدکه همدرین زودی به‌سزای اعمال وجزای افعال مبتلا گردد ونمك این‌دولت کارخود بکند. انشاءالله تعالی وتقدس.

روزیکشنبه هفدهم ازگهاتی چاندا عبور واقع‌شد. روزدوشنبه هژدهم اتالیق‌جان سپار خانخانان سپه‌سالار بسعادت آستانبوس مفتخرگشت. چون مدتها از دیدار دولت حضور دور بود وموکب منصور از نواحی سرکار خاندیس وبرهانپور عبور می‌فرمود التماس دریافت ملازمت نمود، حکم‌شدکه اگر خاطراو ازهمه‌جهت جمع باشد، جریده آمده بزودی معاودت نماید. بنابراین حسب‌الحکم به‌سرعت هرچه تمامتر شتافته درین تاریخ دولت زمین‌بوس دریافت. او به‌انواع‌نوازش خسروانه واقسام عواطف شاهانه فرق عزت برافراخته هزارمهر وهزارروپیه به‌صیغه‌نذر گذرانید. چون‌اردو ازگذشتن‌از گهاتی[۲۰۴ الف] صعوبت‌بسیار کشیده بود بجهت رفاهیت احوال مردم روز سهشنبه نوزدهم مقام فرمودم. روز گمشنبه بیستم کوچ کرده روز مبارکشنبه بیست‌ویکم باز مقام اتفاق افتاد به‌کنار دریای‌که به‌سند اشتهار دارد بزم پیاله مرتب‌گشت اسپ‌سمند خاصه سمیرنام‌که از اسپان اول بود به‌خانخانان عنایت نمودم. سمیر به‌اصطلاح اهل هند کوه طلارا گویند وبجهت مناسبت رنگ وکلانی جثه به‌این اسم موسوم‌گشته. روزجمعه‌بیست‌ودوم وشنبه بیست‌وسوم پی‌درپی کوچ‌شد. درین‌روز عجب آبشاری مشاهده‌افتاد. آبی به‌غایت‌صفا وپرجوش وخروش ازجای مرتفع می‌ریزد وبراطراف نشیمنهای خداآفرین بتکلف درین‌نزدیکی به‌این خوبی آبشاری به‌نظر درنیامده. نادر سیرگاهی است لحظه‌ای از تماشای‌آن محظوظ گشتم. روزیکشنبه بیست‌وچهارم مقام نموده در تالابی‌که پیش دولتخانه واقع بود برکشتی نشسته شکارمرغابی کرده‌شد. روز دوشنبه بیست‌وپنجم و سه‌شنبه بیست‌وششم وگمشنبه بیست‌وهفتم پی‌درپی کوچ اتفاق افتاد به‌خانخانان پوستین خاصه که در برداشتم لطف فرمودم وهفت‌رأس اسپ از طوایل خاصه که به‌هرکدام سواری کرده شده، نیز به‌آن اتالیق مرحمت نمودم.

روزیکشنبه دوم‌دی‌ماه الهی قلعه رنتنبهور محل رایات جلال‌گشت این‌قلعه از اعظم‌قلاع هندوان است. درزمان سلطان‌علاءالدین خلجی رای همیردیو متصرف بوده وسلطان مدتهای

مدید محاصره نموده به‌محنت وتردد بسیار مفتوح ساخت و در آغـاز سلطنت حضرت‌عـرش آشیانی انارالله برهانه رای سرجن‌هادا درتصرف داشت وپیوسته شش‌هفت‌هـزار سوارملازم او می‌بودند وآن حضرت به‌میامن تأئید ایزد سبحانه درعرض یك‌ماه ودوازده‌روز فتح کردند، ورای [۲۰۴ب] سرجن به‌رهنمونی بخت سعادت آستان‌بـوس دریافته در سلك دولتخـواهان منتظم گشت واز امرای معتبر وبنده‌های معتمد شد. و بعد ازو پسرش رای بهوج نیز در زمره امرای عظام انتظام داشت والحال نبیره او سربلند رای داخل بنده‌های عمده است. روزدوشنبه سیوم به عزم تماشای قلعه توجه فرمودم. دوکوه در بـرابر یکدیگر واقع است یکـی را رن می‌گویند ودوم‌را تنبهور. قلعه برفراز تنبهور اساس یافته و این هـردو اسم‌را تـرکیب داده رنتنبهور نام‌کرده‌اند. گرچه‌قلعه درغایت استحکام‌است وآب‌فراوان دارد غایتاًکوه رن حصینی است‌قوی وفتح این‌حصار منحصراست ازین‌جانب. چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودندکه توپهارا برفرازکوه رن برآورده عمارات درون حصار را مجرا گیرند. اول توپی راکه‌آتش دادند به‌چوکندی محل رای سرجن رسید واز افتادن آن عمارت زلزلـه دربنای همت او راه یافته وتوهم عظیم برباطن او مستولی گشته ونجات خودرا منحصر درسپردن قلعه دانسته فـرق عبودیت وخاکساری به‌درگاه شهنشاه جرم بخش عذرپذیرسود.

القصه، قرارداد خاطرچنان‌بودکه شب دربالای قلعه گذرانیده روزدیگر به‌اردومراجعت فرمایم. چون منازل وعمارت درون حصار به‌روش هندوان اساس یافته خانه‌ها را بی‌هوا وکم فضا ساخته‌اند ودلنشین نیفتاد وخاطر به توقف یك‌شب نیز راضی‌پسند نگشت. حمامی به‌نظر درآمدکه یکی از نوکران رستم‌خان متصل به‌حصار قلعه ساخته وبـاغچه و نشیمنی مشرف بر صحرا خالی‌از فیض وهوائی نیست ودر تمام قلعه به ازین جائی نه. رستم‌خـان از امـرای حضرت عرش آشیانی بوده واز صغرسن در بندگی آن حضرت تربیت یافته نسبت محرمیت وقرب خدمت داشته واز غایت اعتماد این‌قلعه را حواله‌او فرموده بـودند. بعد [۲۰۵الف] از فراغ تماشای قلعه ومنازل آن حکم‌شد که جمعی از مجرمان‌را که درین‌حصار محبوس‌اند حاضر سازند تا به‌حقیقت حال هریك وارسیده به‌مقتضای عدالت حکم فرموده‌شود. مجملا غیر ازمعامله خون یاشخصی‌که از خلاص او فتنه وآشوب درملك راه می‌یافت دیگر همه را آزاد ساختم وبه‌هرکدام درخورحال اوخرجی وخلعت عنایت شد وشب سه‌شنبه چهارم بعدازگذشتن یك‌پهرو سه‌گهری به‌دولتخانه مراجعت نمودم.

روز گمشنبه پنجم قریب به پنج کروه کوچ کرده روز مبارکشنبه ششم مقام واقـع‌شد. درین‌روز خان‌خانان پیشکش خودبه‌نظر درآورد واز قسم جواهر ومرصع‌آلات واقمشه و فیل

واسپ آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه‌را به‌مشارالیه مرحمت فرمودم. مجموع پیشکش او آنچه به‌درجه قبول رسید موازی یك‌لك وپنجاه‌هزارروپیه قیمت شد. روزجمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم. پیش‌ازین سارس‌را بشاهین گیرانده شده‌بودلیکن شکار تورنه تاحال تماشانکرده‌بودم. چون فرزند شاه‌جهان‌ذوق شکار شاهین بسیار دارد وشاهین‌های‌او خوب رسیده حسب‌الالتماس آن فرزند صبح‌پگاه سوارشده یك‌تورنه‌به‌دست‌خودگیراندم وتورنای دیگر را شاهینی که آن فرزند در دست داشت گرفت بی‌تکلف ازشکارهای‌خوب‌خوب‌است. به‌غایت‌الغایت‌محظوظ گشتم اگرچه سارس جانورکلان است غایتاً سست‌پرواز کاواك واقع‌شده شکارتورنـه هیچ نسبتی به‌آن‌نیست. بنازم دل‌وجگر شاهین‌راکه این‌قسم جانوران قـوی‌جثه‌را می‌گیرد و بزور سرپنجه‌همت‌زبون می‌سازد. حسن‌خان‌قوشچی‌آن‌فرزند به‌جلدوی این‌شکار به‌عنایت فیل واسپ وخلعت سرافرازی یافت وپسرش‌نیز به‌اسپ وخلعت ممتاز گشت.

روزشنبه [۲۰۵ب] هشتم چهار کروه ویك‌پاو کوچ کرده روزیکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانخانان سپه‌سالار به خلعت خاصه وکمر شمشیر مرصع وفیل خاصه باتلایر فرق عزت برافراخته مجدداً به‌صاحب صوبگی ملك‌خاندیس و دکن سربلندی یـافت ومنصب آن رکن‌السلطنه ازاصل واضافه هفت‌هزاری ذات وسوار مرحمت‌شد. چون‌صحبت او باشکرخان راست نیامد حسب‌الالتماس مشارالیه عابدخان دیوان بیوتات را به خدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم ومنصب عابدخان هزاری ذات وچهارصدسوار عـنایت شد واسپ و فیل وخلعت مرحمت نموده بدان‌صوبه فرستادم. وهمدرین‌خان دوران از صوبه کابل‌آمده دولت‌زمین بوس دریافت. هزارمهر وهزارروپیه به‌صیغه نذر وتسبیح مروارید باپنجاه‌داس اسپ وده‌قطار شترنر ومایه ولایتی وچند دست جانور شکاری وچینی وخطائی وغیره به‌رسم پیشکش معروضداشت.

روزدوشنبه دهم سه‌کروه ویك‌پاو وروز سه‌شنبه یازدهم‌پنج کروه وسه‌پا کوچ شد. درین روزخان‌دوران مردم خودرا آراسته به‌نظر درآورد ودوهزارسوار مغل‌که اکثر اسپ ترکی و بعضی عراقی ومجنس داشتند بشمارداد. باآنکه جمعیت‌او متفرق‌گشته بعضی ملازم مهابت‌خان شده درهمان‌صوبه مانده‌اند وجمعی ازلاهور جدائی گزیده به‌اطراف ممالك رفته‌اند این‌قدر سوار خوش‌اسپه غنیمت نمود بی‌تکلف خان دوران در شجاعت و دلاوری وجمعیت‌داری از یکتایان روزگار است اما افسوس که پیر منحنی‌شده وکبرسن اورا دریافته وباصره‌اش بسیار ضعیف و زبون‌گشته. دوپسر جوان رشید دارد خالی از معقولیت نیستند. غایتاً خودرا دربرابر خان دوران‌نمودن کاربست [۲۰۶الف] عظیم‌مشکل. درین روزبه‌مشارالیه وفرزندان او خلعت مرحمت‌شد. روز گمشنبه دوازدهم سه‌ونیم کروه درنوردیده برکنارتال مندونزول سعادت اتفاق

افتاد درمیان‌تال نشیمنی ازسنگ واقع است بریکی از ستونهای این رباعی شخصی ثبت‌نموده بود به‌نظر درآمد ومرا ازجابردرآورد. الحق از شعرهای خوب است: رباعی

یاران مـوافق همه از دست‌شدند ... در دست اجل یکان یکان پست‌شدند
بودند تنك شراب در مجلس عمر ... یـك‌لحظه زما پیشترك مست شدنـد

در این‌وقت رباعی دیگرهم‌ازین‌عالم شنیده‌شد. چون‌بسیار خوب گفته آنرا نیز نوشتم:
رباعی

افسوس‌که اهل خرد وهوش شدند ... وز خاطر همدمان فراموش شدند
آنها کـه بصدزبـان سخن میگفتند ... آیا چه‌شنیدند که خاموش شدند

روز مبارکشنبه سیزدهم مقام‌کرده‌شد. عبدالعزیزخان از صوبـه بنگش رسیده سعادت آستان‌بوس دریافت. اکرام‌خان‌که به‌فوجداری فتحپور واطراف‌آن معین بود به‌دولت‌ملازمت سربلند گشت. خواجه‌ابراهیم حسین‌بخشی صوبه‌دکن به‌خطاب عقیدتخانی سرافراز شد. میر-حاج که از کومکیان صوبه مذکور واز جوانان مردانه قرارداده است به‌خطاب شرزه‌خـانی وعلم سربلندی‌یافت. روزجمعه چهاردهم پنج کروه ویکپاوکوچ‌شد. روزشنبه پانزدهم سه‌کروه طی‌نموده درسواد بیانه نزول‌اجلال اتفاق افتاد وخود بااهل‌حرم به‌تماشای بالای‌قلعه شتافتم. محمد بخشی حضرت جنت آشیانی که حراست قلعه‌مذکور به‌عهده او مقرر بوده منزل ساخته مشرف برصحرا به‌غایت مرتفع‌وخوش‌هوا. مزار شیخ‌بهلول نیزدرجوارآن واقع است وخالی از فیض نیست. شیخ برادر کلان شیخ‌محمد غوث‌است ودرعلم دعوت اسمایٔ طولا داشته و جنت آشیانی را بشیخ‌مذکور رابطه محبت وحسن‌عقیده به‌درجه کمـال بوده. درهنگـامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده یك‌چندی درآن ملك اقامت گزیدنـد میرزاهندال به [۲۰۶ب] حکم آنحضرت درآگره مانده بوده جمعی از قلعچیان زربنده که سرشت آنها به فتنه وفساد مجبول است راه‌بی‌وفائی سپرده از بنگـاله نزد میرزا آمـدند وسلسله‌جنبان خبث باطن میرزا شده به‌بغی وکافرنعمتی وحق‌ناشناسی‌رهنمونی کردند. ومیرزای بیعاقبت خطبه بنام خود خوانده صریحاً اعلام بغی و عناد ومرتفع گردانید. چـون آن صورت‌واقعه از عـرضه داشت دولتخواهان به‌مسامع جلال رسید. آن‌حضرت شیخ‌بهلول‌را بجهت نصیحت فـرستادند که میرزا را ازآن اراده باطل گردانیده به‌شاهراه اخلاص واتفاق ثابت‌قـدم سازد. چـون‌آن بیدولتان فتنه سرشت چاشنی سلطنترا درکام میرزا شیرین‌ساخته‌بودنـد میرزا بداندیشیهای باطل خام طمع‌شده به‌موافقت ومتابعت راضی نگشت وبه‌تحریك اربـاب فساد و شیخ‌بهلول را در پیش چهارباغ که حضرت فردوس‌مکانی بابرپادشاه برلب آب چـون ساخته‌اند بـه

تیغ‌های بیباکی شهید گردانید. چون‌محمد بخشی را بهشیخ‌مذکور نسبت ارادت بود نعش اورا درقلعه بیانه برده مدفون ساخت.

روزیکشنبه شانزدهم چهار ونیم کروه طی نموده درموضع بیره منزل شد. چون باغ و باولی که به حکم حضرت مریم الزمانی درپرگنهٔ جوست اساس یافته برسر راه واقع بود به تماشای‌آن توجه فرمودم. بی‌تکلف باولی‌عمارتیست عالی وبه‌غایت خوب ساخته‌اند. از کار- فرمایان به‌تحقیق شد که مبلغ بیست هزار روپیه صرف این عمارت شده وچون درین حوالی شکار خیلی بود روز دوشنبه هفدهم مقام فرمودم. روز سه‌شنبه هژدهم سه‌کروه پا و گذشته در موضع داپرؤ ورود موکب مسعود اتفاق افتاد. روز شنبه نوزدهم دوکروه ونیم طی نموده درکنار تال فتحپور رایات منصور برافراشت چون هنگام عزیمت فتح دکن از رنتبهور [الف۲۰۷] تا اوجین اسامی منازل‌وبعد مسافت‌آنها نوشته شده بود درین‌مرتبه به‌تکرار نوشتن مناسب ندید و از رنتبهور تا فتحپور براهی که‌آمده شد دویست وسی‌وچهار کروه مسافت به شصت وسه کوچ وپنجاه شش مقام که مجموع یکصد ونوزده روزبوده باشد طی نموده شد. به‌حساب شمسی چهارماه ویك روزکم گذشته وقمری چهارماه‌کامل و ازتاریخی کـه موکب اقبال به‌عزم فتح رانا وتسخیر ملك دکن ازمستقرخلافت نهضت فرموده تا حـال‌که رایات جلال همعنان نصرت و اقبال باز به‌مرکز سلطنت قرارگرفت پنج سال وچهارماه شد.

منجمان واخترشناسان روزمبارکشنبه بیست وهشتم‌دی ماه‌الهی‌سنه۱۳ سیزده مطابق‌سلخ محرم سنه یکهزار وبیست وهفت هجری ساعت درآمدن به دارالخلافه‌آگره اختیارفرموده بودند. درینولا مکرر ازعرایض دولتخواهان معروض گشت که‌علت طاعون درشهرآگره‌شایع است. چنانچه در روزی قـریب به صدکس کم و زیاده در زیر بغل یـاکش ران یا در تـه گلودانه برآورده ضایع‌می‌شوند واین‌سال‌سیوم است‌که درموسم زمستان‌طغیان‌می‌کندودرآغاز تابستان معدوم می‌گردد. ازغرایب‌آنکه درین سه سال‌به‌جمیع قصبات وقریات ونواحی آگره سرایت‌کرده و درفتحپور اصـلا اثر این ظاهر نشده. حتی درامان آبادکه تا فتحپور دو ونیم کروه مسافت است مـردم‌آنجا ازبیم وبا ترك وطـن‌کرده به دیگرمواضع پناه بـرده بودند ناگزیرمراعات حزم واحتیاط ازضروریات دانسته مقرر شدکه در این ساعت مسعود به‌مبارکی وفرخی درمعموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد وبعد ازتخفیف بیماری و گـرانی ساعت دیگر اختیارنموده و به دولت وسعادت ورودرایات جهان‌گشا به‌مستقرخلافت ارزانی فرمائیم انشاء الله‌تعالی وتقدس.

جشن مبارکشنبه بیستم در کنارکول فتحپورتـرتیب یافت. چون ساعت داخل شدن به

معموره بیست وششم قرار یافته هشت روز درهمین منزل توقف مقرر گشت. حکم فرمودم که دورتال را پیمودند هفت کروه برآمد. دربن منزل حضرت مریم الزمانی که بقدر تکسری داشته‌اند دیگر جمیع بیگمات وخلوت‌نشینان سرادق‌عفت وسایر بنده‌های درگاه دولت‌استقبال دریافتند. صبیه آصف‌خان مرحوم که درخانه[۲۰۷ ب] عبدالله پسرخان‌اعظم است نقلی‌عجیب وغریب گذرانید ونهایت تأکید درتصحیح آن نمود. بجهت غرایب مرقوم گشت. گفت‌روزی درصحن‌خانه‌موشی به‌نظردرآمدسراسیمه افتان وخیزان بطرزمستان هرسومی‌رفت و نمی‌دانست که بکجا برود. به‌یکی از کنیزان گفتم که دم‌آن‌را گرفته پیش‌گربه انداخت. گربه به‌شوق و میل ازجای خود جسته موش‌را به‌دهن‌گرفت وفی‌الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت. رفته رفته آثار ملال‌آزردگی از چهره‌او پیداشد. روزدیگر نزدیك مردن رسید. بخاطر گذشت که اندك تریاك فاروق باید داد. چون دهانش گشوده‌شد کام وزبان‌سیاه به‌نظر درآمد وتاسه‌روز بحال تباه گذرانیده روزچهارم به‌هوش آمد بعدازآن کنیزی را دانه طاعون ظاهرشد. و از افراط شورش وفزونی درد آرام وقرار درونماند ورنگش متغیرگشت. زردی به‌سیاهی مایل وتب محرق کرد وروزدیگر از بالازد واز پایان اطلاق‌شد ودرگذشت و به‌همین‌روش هفت‌هشت کس درآن‌خانه ضایع گشتند وچندی بیمار بودندکه از آن منزل برآمده بباغ رفتیم. آنهائی که بیماری داشته در باغ‌فوت شدندودر آنجا دیگری دانه برنیاورد. مجملا درعرض هشت نه‌روز هفده‌کس مسافرراه عدم شدند ونیزگفت که آنهای‌که دانه برآورده بودند اگر آب جهت خوردن یاغسل‌کردن ازدیگری طلبیدی فی‌الفور دروهم سرایت‌کردی وآخر چنان‌شدکه از غایت توهم هیچکس نزدیك به‌آنها نمی‌گشت.

روزشنبه بیست‌ودوم خواجه‌جهان که به‌حراست آگره مقرر بود سعادت آستانبوس دریافته پانصدمهر به‌صیغه‌نذر وچهارهزارروپیه به‌رسم‌تصدق‌گذرانید. روزدوشنبه بیست‌وچهارم به‌مشارالیه خلعت‌خاصه مرحمت‌شد. روز مبارك‌شنبه بیست‌وهفتم بعداز گذشتن چهارگهری که قریب دوساعت نجومی باشد: به‌طالعی که تولابد وکند تقویم

به‌مبارکی [۲۰۸ الف] و فرخی رایات منصور به‌معموره فتحپور نزول‌سعادت ارزانی فرمود ودرهمین‌ساعت جشن‌وزن فرزند اقبالمند شاه‌جهان ترتیب‌یافت واورا بطلا ودیگر اجناس‌وزن‌فرمودم. وسال بیست‌وهشتم به‌حساب ماههای شمسی به مبارکی آغازشد امیدکه به عمر طبیعی رسد وهمدرین‌تاریخ حضرت‌مریم‌الزمانی از آگره‌تشریف گرامی ارزانی‌فرمودند وبه‌دریافت دولت ملازمت ایشان سعادت‌جاوید اندوختم. امیدکه ظل تربیت وشفقت ایشان

برسر این نیازمند مخلد باد.

چون اکرام‌خان پسر اسلام‌خان خدمت فوجداری این حدود چنانچه باید به‌قیدضبط درآورده‌بود منصب‌او ازاصل واضافه هزاروپانصدی وهزارسوار مرحمت‌شد، سهراب‌خان‌پسر میرزارستم‌صفوی به منصب‌هزاری‌ذات و سیصدسوار ممتازگشت. دربن‌روز عمارات دولتخانه حضرت عرش‌آشیانی را به تفصیل سیرکرده به فرزند شاه‌جهان نموده‌شد. درون‌محل حوض کلانی از سنگ‌تراشیده درغایت صفا ترتیب‌یافته کپورتلاو نام. سی‌وشش ذرع درسی‌وشش ذرع مربع. عمقش چهارونیم‌ذرع وبه‌حکم‌آن حضرت متصدیان خزانه عامره به‌فلوس وروپیه مملو ساخته‌بودند. سی‌وچهار کرور وچهل‌وهشت‌لك وچهل‌وشش‌هزار درم وشانزده‌لك وهفتادو نه‌هزار وچهارصد روپیه شدکه مجموع یك‌کرور وسه‌لك به‌حساب هندوستان و سیصدوچهل وسه‌هزارتومان به‌ضابطه ایران‌بوده باشد ومدتهاتشنه‌لبان بادیه‌طلب را ازآن‌چشمه سارمکرمت سیراب امید می‌ساختند.

روزیکشنبه غره بهمن‌ماه به‌حافظ‌نادعلی گوینده هزاردرب انعام‌شد. محب‌علی پسربداغ خان چکنی وابوالقاسم گیلانی که دارای ایران چشم‌جهان بین‌آنهارا میل‌کشیده سربه‌صحرای آوارگی داده ومدتی است‌که درپناه‌این‌دولت به‌فراغ‌خاطر روزگاربسرمی‌برند وبه‌هرکدام درخورحال‌آنها وجه‌معیشت مقررگشته. دربن‌تاریخ ازآگره آمده سعادت [۲۰۸ ب] آستان‌بوس دریافتند وبه‌هریك هزارروپیه انعام عنایت شد. جشن مبارك‌شنبه پنجم در دولتخانه آراستگی یافت وبنده‌های خاص به‌ساغرهای نشاط خوشوقت‌گشتند. نصرالله که فرزند سلطان‌پرویز فیل‌کوه دمان را مصحوب او به‌درگاه فرستاده‌بود رخصت معاودت یافت وجلد جهانگیرنامه بااسب قبچاق خاصه عنایت‌شدکه بجهت آن‌فرزند ببرد. روزیکشنبه به‌کنورکرن پسر رانا امر اسپ وفیل وخلعت وکپوه مرصع باپهول کناره مرحمت‌نموده وبجا وجاگیرش رخصت فرمودم ومصحوب‌او اسپی‌به‌رانا فرستاده‌شد. همدرین‌روز به‌عزم‌شکار امان‌آباد توجه نمودم. چون‌حکم بودکه آهوان آن‌سرزمین هیچکس شکارنکنند دربن‌شش‌سال آهوی بسیار فراهم آمد وبه‌غایت رام‌شده‌اند. روزیکشنبه دوازدهم به‌دولتخانه معاودت فرمودم وروزمذکور به‌دستور معهود بزم پیاله ترتیب‌یافت.

حضرت شیخ‌سلیم چشتی: شب‌جمعه سیزدهم به‌روضه غفران پناه شیخ‌سلیم‌چشتی که شمه‌ای ازمحامدذات ومحاسن صفات‌ایشان در دیباچه این‌اقبال‌نامه ثبت‌افتاده رفته فاتحه خوانده‌شد. هرچند اظهار کرامات وخارق عادات نزد برگزیده‌های درگاه ایزدی پسندیده نیست‌بلکه دون‌مرتبه‌خود دانسته ازاظهارآن اجتناب می‌نمایند. لیکن وقتی از اوقات درجذبه

ومستی بی‌اراده واختیار بالقصدهدایت‌شخصی ظاهرشد ازجمله‌آنکه پیش‌از ولادت‌من‌حضرت عرش‌آشیانی را به‌نویدقدوم این نیازمندودوبرادر دیگرامیدوارساخته‌بودند. دیگرآنکه‌روزی به‌تقریبی حضرت عرش‌آشیانی پرسیدندکه سنین‌عمر شماچنداست وزمان ارتحال به‌دارالملك بقاکی خواهد بود؟ درجواب گفتند که حق‌جل‌وعلا عالم‌السر والخفیات است وبعداز مبالغه واغراق و اشارت به‌این نیازمند فرمودند که هرگاه شهزاده به‌تعلیم معلم یادیگری چیزی یاد گیرند و به‌آن متکلم‌شوند نشان وصال ماست. لاجرم آن‌حضرت به‌جمعی که در خـدمت من مقرر بودند تأکید فرمودندکه هیچکس [۲۰۹ الف] به‌شاهزاده ازنظم ونثر چیزی تعلیم نکند تاآنکه دوسال وهفت‌ماه گذشت. روزی یکی ازعورات مستحقه که درآن محله می‌بود وهمیشه اسپندبجهت دفع‌عین‌الکمال‌می‌سوخت‌به‌این‌بهانه در خدمت‌من راه‌داشت وازخیرات وتصدقات بهره‌مند می‌شد مرا تنها یافته غافل‌ازآن مقدمه این‌بیت‌را به‌من تعلیم‌نمود. بیت

الهـی غنچه امید بگشای گلی از روضه جاوید بنمای

ومن به‌خدمت شیخ‌رفته این‌بیت را خواندم. شیخ بی‌اختیار ازجای خـود بـرجسته به ملازمت حضرت عرش‌آشیانی شتافتند و از ظهور این واقعه چنانچه بود آگـاهی بخشیدند. قضارا همان‌شب اثرتب ظاهرشد وروزدیگر کس به‌خدمت آنحضرت فرستاده تانسین کلاونت راکه ازگویندههای بی‌نظیر بود طلبداشتند تانسین به‌ملازمت ایشان رفته آغاز گویندگی نمود بعدازان کس به‌طلب حضرت عرش‌آشیانی فرستادندچون آن‌حضرت تشریف آوردند فرمودند که وعده وصال‌رسیده واز شما وداع‌می‌شویم ودستار ازسرخـود برداشته برسرمـن نهادند و گفتندکه ماسلطان سلیم را جانشین‌خود ساختیم واورا به‌خدای حافظ و ناصرسپردیم و زمـان زمان ضعف ایشان امتداد می‌یافت و اثرگذشتن بیشتر ظاهر می‌شد تا به وصال محبوب حقیقی پیوستند.

روضه شیخ‌سلیم ومسجد: یکی‌ازاعاظم‌آثاری که‌درعهددولت‌وزمان‌خلافت‌حضرت عرش آشیانی به‌ظهور آمده این‌مسجد وروضه است. بی‌اغراق عمارتی است نهایت عـالی، یمکن‌که مثل این‌مسجد در هیچ‌بلادی نباشد، عمارتش همه از سنگ درکمال صفا اساس یافته پنج‌لك روپیه از خزانه عامره صرف شده تا به اتمام رسیده وآنکه قطب‌الدین‌خان کوکلتاش محجر دور روضه وفرش‌گنبد وپیش‌طاق مسجد را از سنگ‌مرمر ساخته سوای این است. این مسجد مشتمل است بردودروازه کلان برسمت‌جنوب واقع است. در نهایت ارتفاع و نهـایت تکلف. پیش‌طاق در دوازده‌ذرع‌عرض وشانزده‌طول وپنجاه‌ذرع ارتفاع [۲۰۹ب] دارد به‌سی ودوزینه به‌بالا باید رفت تا به‌آنجا رسید. ودری دیگر فروتر ازین‌رو به مشرق واقـع است.

طول مسجد از مشرق به‌مغرب باعرض دیوارها دوصدودوازده ذرع است ازان‌جملـه مقصوره بیست‌وپنج‌ونیم ذرع پانزده درپانزده ذرع گنبد میان است وهفت‌ذرع عرض وچهارده‌طول و بیست‌وپنج‌ذرع ارتفاع پیشطاق است وبردو پهلوی این گنبد کلان دوگنبد دیگر خردتر است. ده‌ذرع درده‌ذرع. تتمه ایوان ستون‌دار ساخته‌اند وعرض‌مسجد ازشمال به‌جنوب یکصدوهفتاد ودوذرع است. وبراطراف نودایوان وهشتادوچهار حجره است. عرض حجره چهـارذرع و طول پنج‌ذرع و ایوان به‌عرض هفت‌ونیم ذرع وصحن مسجد سوای مقصوره وایوان دریکصد ونه‌ذرع، وطول یکصدوچهل‌وسه‌ذرع عرض است وبالای‌ایوانها ودرو بالای‌مسجد گنبدهـای خرد ساخته‌اند که در شبهای‌عرس وایام متبرك شمع درآن‌میان نهاده، دورآن را به‌پارچه‌الوان می‌گیرند. واز عالم فانوس می‌نماید. وزیر صحن مسجد را برکه ساخته‌اندکـه به‌آب باران مملو می‌سازند. چون فتحپور کم‌آب وبدآب‌است به‌اهل این‌سلسله ودرویشانـی کـه پیوسته مجاوران مسجدند تمام‌سال کفایت می‌کند ودرمقابل‌دروازه کلان برسمت شمال مایل به‌مشرق روضه شیخ است. میان‌گنبد هفت‌ذرع ودورگنبد ایوان به‌سنگ‌مرمر که پیش آنرا نیز پنجره به‌سنگ‌مرمر ساخته‌اند در غایت تکلف، ومقابل این روضه برسمت‌مغرب به‌اندك فاصله گنبد دیگر واقع است که خویشان وفرزندان شیخ درآنجا آسوده‌اند. ازعالم قطب‌الدین‌خـان و اسلام‌خان ومعظم‌خان وغیره که همه به‌نسبت این‌سلسله و مراعات حقوق بمرتبه امـارت وپایه عالی رسیده بودند چنانچه احوال هریك درجای خویش مذکور شده والحالْ پسراسلام‌خان که به‌خطاب‌اکرام‌خان سرافرازی‌دارد صاحب‌سجاده است وآثار سعادتمندی ازوجنات‌احوال اوظاهر [۲۱۰الف] وخاطر متوجه تربیت او بسیار است.

روز مبارکشنبه نوزدهم عبدالعزیزخان را به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوار سرافراز ساخته به‌خدمت فتح قلعه کانگره واستیصال سورج مل کافر نعمت تعیین فرمودم وفیل واسب وخلعت به‌مشارالیه مرحمت‌شد. ترسون بهادر نیز بـه‌همان خدمت دستوری یـافت. منصب‌او هزارودوصدی‌ذات وچهارصدوپناه سوار مقرر گشت واسپ عنایت‌نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتمادالدوله درکنار تال واقع بود وبه‌غایت جای‌باصفاومقام دلنشین تعریف می‌نمودند. حسب‌الالتماس مشارالیه جشن روز مبارکشنبه بیست‌وششم در آنجا تـرتیب یافت وآن رکن‌السلطنه به‌لوازم پای‌انداز وپیشکش پرداخته مجلس عالی آراست وشب بعدازخـوردن طعام به‌دولتخانه معاودت واقع‌شد.

روز مبارکشنبه سیوم ماه‌اسفند ارمذ الهی سیدعبدالوهاب بارهه‌که در صوبـه گجرات خدمات وترددات ازو به‌ظهور رسیده‌بود به‌منصب هزاری ذات وپانصدسوار سرافرازی یافته

به‌خطاب دلیرخانی فرق عزت برافراشت. روزشنبه دوازدهم به‌قصد شکارامان‌آباد نهضت‌موکب اقبال اتفاق افتاد و تا روزیکشنبه بااهل‌محل به‌نشاط‌شکار مشغول بوده شب مبارکشنبه هفدهم به‌دولتخانه مراجعت واقع‌شد. قضارا روزسه‌شنبه دراثنای شکار عقدمرواریدی ولعلی که نور جهان‌بیگم درگردن داشت گسیخته یکقطعه لعل‌که به ده‌هزارروپیه می‌ارزید بایك دانه مروارید که هزارروپیه بها داشت گم‌شد. روزگمشنبه هرچند قراولان تفحص وتجسس نمودند بدست نیفتاد. بخاطر رسید که هرگاه نام این‌روز گم‌شنبه باشدپیداشدن آن درین‌روز از محالات‌است به‌خلاف‌آن چون روزمبارکشنبه همیشه برمن مبارك وخجسته آمده‌است به‌اندك‌تفحص قراولان هردورا درآن صحرای بی‌سروبن یافته به‌ملازمت آوردند، واز اتفاقات حسنه [۲۱۰ب] آنکه در همین‌روز فرخنده جشن وزن قمری وبزم بسنت باری آراستگی یافت، و بشارت فتح‌قلعه موو وشکست سورجمل سیاه‌بخت نیز رسید.

تفصیل این‌اجمال آنکه چون راجه‌بکرماجیت به‌افواج‌منصور بدان حدود پیوست سورجمل برگشته‌روزگار خواست که روزی چند به‌تیتال ویافه درایی بگذراند. مشارالیه که از حقیقت کارآگاه داشت به‌سخن‌او نپرداخته قدم جرأت وجلادت پیش نهاد وآن مخذول ـ العاقبت سررشته تدبیر ازدست‌داده نه به‌جنگ صف‌پای همت قلم‌داشت ونه به‌لوازم قلعه‌داری همت گماشت. به‌اندك‌زدوخوردی کس‌بسیار به‌کشتن داده راه‌آوارگی پیش‌گرفت و قلعه‌مو و مهری که‌اعتضاد قوی‌آن برگشته بخت‌بود بی‌محنت وتعب هردو مفتوح گشت وملکی‌که اباعن جد درتصرف داشت بی‌سپرعساکر اقبال‌شد وآن‌سرگشته بادیه ضلالت وادبار بحال‌تباه پناه به‌کریوه‌های دشوارگذار برده خاك مذلت وخواری بـرفرق روزگارخویش ریخت وراجه بکرماجیت ملك‌اورا پس‌سرگذاشته‌باافواج قاهره بتعاقب‌اوشتافت وچون‌صورت حال به‌مسامع جلال رسید به‌جلدوی این خدمت شایسته نقاره به‌راجه مرحمت نمودم وفرمان قضاتـرجمان از قهرمان جلال‌شرف ارتفاع یافت‌که قلعه وعماراتی که ساخته وپرداخته او وپدراو باشد از بیخ وبنیاد برانداخته اثری ازآن برروی‌زمین نگذارد. واز غرایب آنکه سورجمل برگشته روزگار برادری داشت جگت‌سنگه‌نام‌چون اورا به‌خطاب راجگی وپایه امارت سربلندساختم وملك بازر وسامان وحشم وخدم بی‌شریك وسهیم به‌مشارالیه عنایت نمودم، بجهت مراعات خاطراو جگت‌سنگه‌را که بااوسرسازگاری نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده به‌صوبه‌بنگاله فرستاده‌بودم وآن‌بیچاره دورازوطن درغربت‌روزگار بخواری ودشمن‌کامی گذرانیده انتظار لطیفهٔ غیبی داشت تاآنکه به‌طالع [۲۱۱الف] او چنین‌منصوبه نشست و آن بـی‌سعادت تیشه برپای‌خودزد. جگت سنگه‌را به‌سرعت هرچه تمامتر به‌درگاه طلبداشته بـه‌خطاب راجگـی و

منصب هزاری‌ذات و پانصدسوار سرافراز ساخته بیست‌هزار درب مدد خرج ازخزانه عامره عنایت‌شده و کهپوه مرصع وخلعت واسپ وفیل مرحمت‌نموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم. وفرمان گیتی مطاع‌شرف‌صدور یافت که اگر مشارالیه به‌رهنمونی طالع‌مصدر خدمات‌شایسته گردد ودولتخواهیهای‌نیك ازو به‌ظهور رسد دست تصرف اورا درآن‌ملك قوی مطلق دارد.

چون‌تعریف باغ‌نور منزل وعمارتی که به‌تازگی احداث‌یافته مکرر بعرض رسیده‌بود. روزدوشنبه بربارگی شوق سوارشده در باغ‌بوستان سرامنزل گزیدم. و روز سه‌شنبه درآن گلشن دلگشا به عیش و فراغت گذرانیده شب گمشنبه باغ‌نور منزل به ورود موکب مسعود آراستگی یافت. این‌باغیست مشتمل‌برسیصدوسی جریب به‌گز الهی‌ودور آنرا دیوارعریض رفیع‌از خشت وآهك ریخته برآورده درغایت‌استحکام ودرمیان‌باغ عمارات عالی ونشیمنگاه بی‌تکلف وحوضهای لطیف ساخته‌شده ودر بیرون‌دروازه چاه کلانی ترتیب یافته که سی‌ودو جفت‌گاومتصل‌آب‌می‌کشند وشاه‌جوئی میان باغ درآمده به‌حوضها می‌ریزد وغیرازاین‌چندین چاه دیگر هست که آب‌آنها به‌حوضها وچمن‌ها تقسیم‌می‌یابد وبه‌انواع واقسام فواره وآبشار زینت‌افزوده وتال‌آبی درمیان حقیقی باغ واقع است که به‌آب باران پرمی‌شود واگر احیاناً درشدت‌گرما آب‌آن روبه‌کمی‌نهد ازآب‌چاه مدد می‌رسانندکه پیوسته لبریز باشد. قریب‌یك لك وپنجاه‌هزارروپیه تاحال صرف این باغ‌شده هنوز ناتمام است ومبلغها به‌ساختن خیابانهای ونشانیدن نهالها صرف خواهدشد. ونیز قراریافته که تال میان باغ‌را از سرنو حفر نموده راه به‌داخل وخارج [۲۱۱ب] آب را به‌نوعی استحکام‌بخشند که همیشه پرآب باشد وآب آن از هیچ‌راهی بدر نرود ونقصان‌نپذیرد ویمکن که قریب به‌دولك روپیه به‌همه‌جهت صرف شود تا به‌اتمام‌رسد. روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم خواجه‌جهان پیشکش کشید از جنواهر ومرصع آلات واقمشه وفیل واسپ موازی‌یك‌لك وپنجاه‌هزارروپیه انتخاب‌نموده‌تتمه به‌مشارالیه‌عنایت فرمودم تاروزشنبه دران‌گلزار نشاط به‌عشرت ونشاط گذرانیده یکشنبه بیست‌وهفتم بـه فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم وحکم‌شد که امرای عظام به‌دستور هرسال دولتخانه را آئین‌بندی نمایند. روز دوشنبه بیست‌وهشتم به‌قدر آشوبی در چشم خود یافتم و چون ازغلبه خون بود فی‌الفور به‌علی‌اکبر جراح فرمودم که فصدکرد ودردم نفع‌آن ظاهرشد وخفت تمام‌یافت وهزارروپیه به‌انعام‌او مرحمت‌شد. روزسه‌شنبه بیست‌ونهم مقرب‌خان‌از وطن‌خود آمده سعادت آستان‌بوس دریافت وبه‌انواع مراحم سرافرازساختم.

نوروزچهاردهم ازجلوس جهان‌افروز

صبح مبارکشنبه چهارم‌شهر ربیع‌الآخر سنه هزارویست‌وهشت‌هجری، حضرت نیراعظم فروغ بخش‌عالم به‌بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت، وسال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند به‌مبارکی وفرخی آغازشد.

پیشکش شاه‌جهان: در روز مبارکشنبه غرهٔ نوروزگیتی‌افروز فرزند اقبالمند شاه‌جهان که غرهٔ وجه مرادات وفروغ جبههٔ سعادات است، جشن‌عالی ترتیب داده منتخب تحت روزگار از نفایس ونوادر هردیار، به رسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید. از آن جمله یاقوتی‌است به‌وزن بیست‌ودو، سرخ خوش‌رنگ وآب‌دار وبه‌اندام، جوهریان چهل‌هزار روپیه قیمت‌نمودند. دیگر لعلی است وزن‌آن سه‌تانک به‌غایت نفیس، قیمت آن نیزچهل‌هزار روپیه شد. دیگر شش‌دانه مروارید که یکی از آنها یک‌تانک [۲۱۲ الف] و هشت‌سرخ وزن دارد. وکلای‌آن فرزند درگجرات بیست‌وپنج‌هزار روپیه ابتیاع نموده‌اند وپنج‌دانه مروارید دیگر به‌سی‌وسه‌هزارروپیه، و یک‌قطعه الماس که هژده‌هزارروپیه ارزش آن‌شده و همچنین پردله مرصع باقبضهٔ شمشیرکه درزرگرخانه آن‌فرزند به‌اتمام رسیده؛ واکثر جواهر آن‌را تراشیده نشانیده‌اند. آن‌فرزند نهایت دقت وتصرف طبیعت به‌کاربرده، پنجاه‌هزار روپیه‌قیمت قرار یافت. واز تصرفات آن‌فرزند نقاره‌خانه‌ایست از طلا ونقره. دربن‌تصرف خاصه‌اوست که تاحال به‌خاطرهیچکس نرسیده بود وبی‌تکلف خوب یافته، یک‌جفت نقاره مرسل نواز از طلا ساخته تتمه‌کورکه ونقاره وکرنا وسرنا وغیره آنچه لازمه نقاره‌خانه پادشاهان ذی‌شوکت است تمام را ازنقره ترتیب‌داده درساعت فرخنده مسعود که برتخت مراد جلوس نمودم به نوازش درآوردند. مجموع به‌شصت‌وپنجهزار روپیه برآمده. دیگر تخت‌ـواری فیل که اهل زبان حوضه گویند از طلا ساخته به‌سی‌هزار روپیه مرتب گشته. دیگر دوزنجیر فیل کلان با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب‌الملک حاکم گلکنده. فیل اول دادالهی نام داشت. چون درنوروز داخل فیلخانه خاصه‌شد نور نوروز نام‌کردم. الحق فیلیست به‌غایت عالی در کلانی وجمال وشکوه هیچ‌کاستی ندارد. چون درنظرم خوش نمود خود سوار شده درصحن دولتخانه گردانیدم وقیمت این‌فیل هشتادهزار روپیه مقررگشت وبهای شش‌زنجیر دیگر بیست هزار روپیه. ورخوت طلا از زنجیر وغیره که بجهت فیل نور نوروز آن‌فرزند ترتیب داده داده‌بود به‌سی‌هزار روپیه برآمده وفیل دوم بارخوت نقره‌گذشت، وده‌هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده‌شد، واز پارچه‌های‌نفیس گجرات که کرکراقان آن‌فرزند ترتیب‌داده

فرستاده‌بودند. اگر به‌تفصیل مرقوم گردد بطول می‌انجامد. القصه مجموع پیشکش او چهار لك وپنجاه‌هزارروپیه شد. امیدکه از عمرودولت برخورد.

روزجمعه دوم شجاعت‌خان عرب ونورالدین‌قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند. روزسیوم داراب‌خان پسر خانخانان؛ روزیکشنبه چهارم‌خان جهان التماس ضیافت‌نمود. ازپیشکشهای‌او یك‌دانه مروارید که به‌بیست‌هزارروپیه خریده‌بود بادیگرنفایس که مجموع‌آن یك‌لك وسی‌هزار روپیه قیمت شد مقبول‌افتاد؛ تتمه بمشارالیه بخشیده‌شد. روزدوشنبه پنجم راجه کشنداس وحاکم‌خان،روزسه‌شنبه سردارخان روز گمشنبه‌هفتم مصطفی‌خان وامانت‌خان پیشکش گذرانیدند. از هرکدام قلیلی به‌جهت‌سرافرازی آنهاقبول نموده‌شد.

جشن اعتمادالدوله: روز مبارك‌شنبه هشتم مدارالملکی اعتمادالدوله در منزل خـود جشن ملوکانه آراسته التماس‌ضیافت‌نموده به‌قول این‌ملتمس پایه‌قدراو افزوده شد. بالحق در آراستن مجلس وافزایش پیشکش نهایت اغراق وتکلف به‌کار برده اطـراف‌ تال را تاجایی که چشم کارمی‌کرد وکوچه‌هایی‌که ازدور ونزدیك می‌نمود به‌اقسام چراغان وفانوس الوان زینت‌بخشیده بود. ازجمله پیشکشهای آن‌مدارالسلطنه تختی‌است ازطلا ونقره در نهایت‌تکلف وتصنع وپایه‌های آن‌را به‌صورت شیر نموده که تخت‌برداشته‌اند ودرمدت سه‌سال بـه‌اهتمام تمام به‌اتمام‌رسیده؛ وبه‌چهارلك وپنجاه‌هزارروپیه مرتب‌گشته؛ واین‌تخت‌را هنرمند نام فرنگی ساخته که درفنون زرگری وحکاکی وانواع هنرمندی عدیل و نظیرخود ندارد؛ وبغایت‌خوب ساخته واین‌خطاب را به‌اوعنایت‌فرموده‌ام؛ وسوای‌پیشکش که به‌جهت من‌آورده مولازی یك‌لك روپیه ازمرصع‌آلات واقمشه به‌بیگمان واهل‌محل گذرانید. بی‌اغراق ازابتدای زمـان دولت حضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه تاحال‌که سال‌چهاردهم ازعهد سلطنت این نیازمند است هیچ‌یکی ازامرای عظام چنین‌پیشکشی نکشیده [۲۱۳ الف] الحق اورا به‌دیگران چـه‌نسبت. دراین‌روزاکرام‌خان‌پسراسلام‌خان به‌منصب‌دوهزاری‌ذات وهزارسوار ازاصل واضافه سرافرازی یافت؛ وانی رای سنگدلن به‌منصب دوهزاری ذات وششصدسوار ممتازگشت.

روزجمعه نهم اعتبارخان پیشکش گذرانید؛ وهمدرین تاریخ خان دوران بـه‌عنایت اسپ وفیل سرافرازشده به‌ایالت ولایت تهتهه رخصت یافت، ومنصب‌او بـه‌دستور سابق ششهزاری ذات وپنجهزار سوار گشت. روزشنبه دهم فاضل‌خان، روزیکشنبه یازدهم میرمیرانه روزدوشنبه دوازدهم‌اعتقادخان، روزسه‌شنبه هژدهم‌تاتارخان وانی‌رای‌سنگدلن، روز گمشنبه چهاردهم میرزا راجه بهاوسنگه پیشکش کشیدند، واز هرکدام آنچه نفاست وتازگی داشت برگزیده تتمه به آنها مرحمت فرمودم. روز مبارك‌شنبه پانزدهم آصف‌خان درمنزل خود که به‌غایت جای بصفا

ودلنشین بود مجلس‌عالی وجشن پادشاهانه‌آراسته التماس ضیافت نمود. ملتمس اورا پایه‌قبول بخشیده بااهل‌محل تشریف برده‌شد؛ وآن رکن‌السلطنه این عطیه را از مواهبت غیبی شمرده، در افزونی‌پیشکش وترتیب‌مجلس عنایت اغراق به‌کار برده‌بود. ازجواهر گران‌بها وزربفتهای نفیس واقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به مشارالیه عنایت فرمودم. از جمله پیشکشهای اولعلی است به‌وزن دوازده‌ونیم تانك که به‌یك‌لك وبیست‌وپنجهزار روپیه خریده بود وقیمت مجموع پیشکش از آنچه مقبول افتاد یك‌لك و شصت‌وهفت‌هزار روپیه شد. درین تاریخ خواجه‌جهان به‌منصب پنجهزاری ذات ودوهزاروپانصدسوار سرافراز شد. لشکرخان حسب‌الحکم ازدکن آمده به‌دولت آستان‌بوس سربلندی یافت. چون درخاطر قراریافته کـه بعدازگذشتن ایام برسات درآغاز خوبیهای هوا به‌مقتضای جل وعلا موکب کیهان نظیر به سیرگلزار همیشه‌بهار کشمیر نهضت فرماید لاجرم [۲۱۳ ب] محافظت ومحارست قلعه وشهر آگره وفوجداری اطراف ونواحی به‌دستوری که خواجه‌جهان داشت به‌لشکرخان مناسب‌دیده اورا به‌نوید این مرحمت ممتاز ساختم. امانت‌خان به‌خدمت داروغگی داغ وگذرانیدن سواران محله خود سرافرازگشت.

روزجمعه شانزدهم خواجه‌ابوالحسن میربخشی، وروزشنبه هفدهم صادق بخشی، و روز یکشنبه هژدهم ارادتخان میرسامان، وروزدوشنبه نوزدهم که جشن روزشرف بود، عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند واز هرکدام آنچه پسند افتاد بجهت سرافرازی آنها پایهٔ قبول یافت. درین نوروز قیمت پیشکشهایی‌که بنده‌های درگاه گذرانیدند وبه‌معرض قبول افتاد بیست لك روپیه شد. روزشرف به‌فرزند سعادت‌مند شاهزاده‌سلطان‌پرویز منصب بیست هزاری ذات وده هزارسوار ازاصل واضافه مرحمت نمودم. اعتمادالدوله به‌منصب هفت‌هزاری‌ذات وسوارشرف اختصاص یافت. عضدالدوله را به‌خدمت اتالیقی قرةالعین خلافت شاه‌شجاع امتیاز بخشیدم. امیدکه به‌عمر طبیعی برسد واز اهل سعادت واقبال باد. قاسم‌خان به‌منصب هزاروپانصدی ذات وپانصدسوار، وباقرخان به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار، سرافراز شدند. چون مهابت‌خان التماس کمك نموده‌بود پانصدسوار احدی به‌صوبه بنگش تعیین فرمودم وغیرتخان‌راکه در آن صوبه مصدر خدمات شایسته شده‌بود بـه‌عنایت فیل وکهپوه مرصع سرافراز ساختم. درینولا عبدالستارمجموعه‌ای به‌خط خاص حضرت‌جنت‌آشیانی انارالله برهانه مشتمل بربعضی از دعوات ومقدمه از علم تنجیم ودیگر امور غریبه که اکثری را آزموده‌وبه حقیقت وارسیده درآن‌جریده سعادت ثبت فرموده‌اند به‌رسم پیشکش گذرانید. بعدازز یارت خط‌مبارك‌ایشان ذوقی ونشاطی درخود مشاهده نمودم‌که خودرا کم به‌آن‌حال یاددارم به‌غایت الغایت‌محظوظ

گشتم. [۲۱۴ الف] به‌خدا که هیچ تحفه نادر وجواهر گرانبها پیش‌من به‌آن نمی‌رسد. به جلدوی این‌خدمت‌منصب او ازآنچه درمتخیله او نگذشته‌بود افزوده هزار روپیه انعام‌فرمودم. هنرمند فرنگی که تخت‌مرصع را ساخته به‌انعام سه‌هزار درب واسپ وفیل سرافراز شد.

به‌خواجه‌خان محمود که سالك طریق خواجه‌هاست وخالی از درویشی و نامرادی نمی‌نماید هزارروپیه لطف‌نمودم. لشکرخان به‌منصب‌سه‌هزاری ذات و دوهزار سوار سربلندی یافت. معمورخان به‌منصب نهصدی ذات وچهارصدوپنجاه‌سوار وخواجگی ظاهر به‌هشتصدی ذات وسیصدسوار، وسیداحمد قادری به‌هشتصدی وشصت‌سوار سرافراز گشتند. راجه‌سارنگدیو به‌منصب هفتصدی ذات وسی‌سوار، میرخلیل‌الله پسرعضدالدوله به‌منصب ششصدی ذات و دوصدوپنجاه‌سوار، فیروزخان خواجه‌سرا به‌منصب ششصدی ویکصدوپنجاه‌سوار، وخدمتخان به‌منصب پانصدوپنجاهی ویکصدوسی‌سوار، ومحرم‌خان به‌پانصدی‌ویکصدو بیست‌سوارسرافراز شدند. عرب‌خوافی به‌منصب ششصدی ذات و سیصد سوار، رای بنوالیداس مشرف فیلخانه به منصب ششصدی‌ذات ویکصدوبیست‌سوار، ورای مانیداس مشرف محل به‌منصب ششصدی‌ذات ویکصدسوار سربلندی یافتند. تنهمل وجگمال پسران کشن‌سنگه هرکدام به‌منصب پانصدی ذات ودوصدوبیست‌وپنج‌سوار روزافزون‌خواص پسرراجه سنگرام به‌منصب پانصدی ودوصدو بیست‌سوار امتیاز یافتند. اگر اضافه منصبدارانی که از پانصدی کمتراند نگاشته شود به‌طول می‌انجامد. به‌خضرخان خاندیسی دوهزارروپیه انعام‌شد. روز گم‌شنبه بیست‌ویکم به‌قصدشکار متوجه امان‌آباد گشتم پیش ازآن به‌چندروز حسب‌الحکم خواجه‌جهان و قیام‌خان قراول‌باشی بجهت شکارقمرغه فضای وسیعی‌اختیارنموده بردورآن سراپرده کشیده آهوی‌بسیار از اطراف صحرا رانده به‌درون سراپرده آورده بودند. چون عهد کرده‌ام که بعدازین هیچ‌جانداری را به‌دست‌خود نیازارم بخاطر رسید که همه‌را زنده‌گرفته درمیدان چوگان فتحپورگذاشته‌شود که هم‌ذوق شکاردریافته‌باشم وآسیبی به‌آنها نرسد. بنابراین‌هفتصدرأس در حضور گرفته به‌فتحپور فرستاده‌شد وچون ساعت‌درآمدن به‌دارالخلافه آگره نزدیك بود به‌راریمان خدمتیه حکم فرمودم که ازشکارگاه تا میدان فتحپور دورویه مثل کوچه سراپرده می کشیده باشند وآهوان را ازآن راه رانده به‌میدان فتح‌پور رسانند. قریب به‌هشتصدآهو به‌این‌طریق فرستاده‌شد که مجموع یکهزاروپانصدرأس بوده‌باشد. شب گم‌شنبه از امان‌آباد کوچ‌فرموده دربوستان سرای منزل‌گزیده شده از آنجا شب مبارك‌شنبه بیست‌ونهم به‌باغ‌نود منزل نزول اقبال اتفاق‌افتاد. روزجمعه سی‌ام والده فرزند شاه‌جهان به‌جوار رحمت ایزدی پیوست. روزدیگر خود به‌منزل آن‌فرزندگرامی رفته به‌انواع واقسام دلنوازی وخاطرجویی اوپرسیده همراه خود به‌دولتخانه

آوردم.

روزیکشنبه غره اردی‌بهشت‌ماه الهی به‌ساعت سعادت قرین کـه منجمان واخترشناسان اختیارنموده‌بودند برفیل خاصه دلیر نام‌سوار شده به‌مبارکـی وفرخی بـه‌شهر درآمدم. خلق انبوه ازمرد وزن درکوچه‌وبازار ازدرودیوار فراهم آمده انتظارداشتند. به‌آئین معهود تادرون دولتخانه نثارکنان شتافتم. ازتاریخی که موکب مسعود به‌این‌تاریخ سفرعاقبت محمود نهضت فرموده تاحال‌که قرین سعادت واقبال مراجعت‌نموده پنج‌سال وهفت‌ماه ونه‌روزاست. درین‌ولا به‌فرزند سلطان‌پرویز فرمان‌شدکه چون مدتهای مدید گذشته کـه از خدمت حضور محـروم است وبه‌ادراك سعادت زمین‌بوس مستعد نگشته اگر آرزومند ملازمت بـاشد بمـوجب‌حکم متوجه درگاه شود. بعدازورود فرمان مرحمت، عنوان آن فرزند، ظهور این مکـرمت را از مواهب غیبی شمرده روی‌امید به‌درگاه سپهر اشتباه نهاد. درین سال به‌فقرا وارباب استحقاق چهل‌وچهارهزار وهفت‌صدوهشتاد و شش‌بیگه زمین و دوديـه دربست از هندوستان و سیصدو بیست‌خروار غله ازکشمیر وهفت‌قلبه [۲۱۵ الف] زمین ازکابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کام‌بخشی خیرسگالی نصیب وروزی باد.

از سوانح این‌ایام یاغی‌شدن الهداد پسرجلاله افغان است. تفصیل این‌اجمـال آنکه چون‌مهابت‌خان به‌ضبط بنگش واستیصال افغانان دستوری یافت به‌گمان‌آنکه شاید بی‌سعادت دربرابر مراحم ونوازش‌ما مصدر خدمتی تواندشد. التماس نموده همراه برد و چون سرشت این‌کافرنعمتان حق‌ناشناس به‌نفاق وبداندیشی مجبول است بنابر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند وبرادر خودرا به‌درگاه فرستدکه به‌طریق یرغمال در حضور باشند وبعدازآنکه پسر وبرادر اوبه درگاه رسید بجهت تسلی ودلاسای اوبه انواع مراحم ونوازش سرافراز ساختم لیکن آنجاکه گفته‌اند. بیت

گلیم بخت‌کسی را که بافتند سیاه — به‌آب زمزم و کوثر سفید نتوان‌کرد

از آن‌تاریخی که به‌آن سرزمین پیوست آثار بیدولتی وحق‌ناشناسی ازوجنات‌احوال او ظاهرشدن‌گرفت، ومهابتخان‌بجهت‌نظام سرکارسررشته مدارازدست‌نمی‌داد تاآنکه درین‌ولا فوجی به‌سرداری پسر خود برسرطایفه از افغانان فرستاده‌بود اورا همـراه ساخت، چـون به مقصد پیوستند از نفاق وبداندیشی مومی‌الیه آن یورش‌خاطرخواه به‌انجام نرسید وبیحصـول مقصود مراجعت نمودند؛ والهداد بدنهاد به‌توهم آنکه مبادا درین‌مرتبه مهابتخـان ترك مدار نموده درمقام تحقیق وبازپرس درآمده به‌پاداش کردار خود گرفتار شود پـرده‌آزرم از میان برگرفته بغی وحرام‌نمکی را که درین‌مدت پوشیده می‌داشت بی‌اختیار ظاهرساخت. وچـون

حقیقت‌حال ازعرضه‌داشت مهابت‌خان به‌مسامع جلال رسیدحکم‌فرمودم‌که پسراورا با برادرش درقلعه گـوالیار محبوس دارند. اتفاقاً پدر این‌بدولت نیز از خدمت حضرت عرش‌آشیانـی گریخته رفته‌بود وسالها [ب ۲۱۵] به‌دزدی وراهزنی روزگار بسربرد تابه‌سزای کردارزشت خود گرفتارشد. امید هست‌که این بیسعادت مخذول العاقبت هم دربن‌زودی به پاداش اعمال خویش مبتلا گردد.

روز مبارکشنبه پنجم مان‌سنگه ولد راوت شنکرکه از کومکیان صوبه بهار است بـه منصب هزاری ذات وششصدسوار سرافرازی یافت. عاقلخان‌را به‌جهت دیـدن محلـه وتحقیق جمعیت منصبدارانی که به‌خدمت بنگش مقررند رخصت فرمودم وفیلی بمشارالیه عنایت‌شد. بمهابت‌خان خنجر خاصه طرح مازندران مصحوب دوست‌بیگ مـرحمت نموده فـرستادم. پیشکش روز دوشنبه به‌محمود آبدار که از زمان شاهزادگی وایام طفولیت به‌لوازم بندگـی وخدمتگاری اشتغال دارد انعام مقرر شد. بیژن خویش پاینده‌خان مغول به‌منصب هفتصدی‌ذات وچهارصدو پنجاه‌سوار ممتازگشت. محمدحسین برادر خواجه‌جهان را که به‌خدمت‌بخشیگری کانگره اختصاص دارد منصب ششصدی‌ذات چهارصدو پنجاه‌سوار عنایت نمودم. درین‌تاریخ تربیت‌خان که از خانه‌زادان موروثی این درگاه بود و به یمن تربیت‌من در سلك امرا انتظام داشت ودیعت حیات سپرده خالی از نامرادی و سلامت نفس نبود وجوانی عیاش طبیعتی بود. تمامی عمر خودرا می‌خواست که به‌فراغت بگذراند. به نغمه هندی بسیار بسیار میل داشت وبدهم نمی‌فهمید. مردی بی‌بدی بـود. راجه سورسنگه بـه‌منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز شد. به‌کرم‌الله ولد علی‌مردان بهادر وبـاقرخان فوجدار ملتان و ملك محب افغان و مکتوب‌خان فیل مرحمت فرمودم. سید بایزید بخاری که حراست قلعه بهکر وفـوجداری آن حدود به‌عهده اوست نیز به‌عنایت فیل سربلندی یافت. امان‌الله پسر مهابت‌خـان به‌انعام خنجر مرصع‌ممتازگشت. به‌شیخ‌احمد هانسی وشیخ‌عبداللطیف سنبلی وفراشتخان خواجه‌سرا و رای کنورچند مستوفی فیل مرحمت نمودم. محمـد شفیع‌بخش صوبه پنجاب به‌منصب پـانصدی ذات وسیصدسوار فرق‌عزت برافراخت. به‌مونس پسر مهترخان که حراست‌قلعه کالنجر بـه عهده اوست منصب پانصدی ذات ویکصدوپنجاه عنایت شد.

درین‌تاریخ خبر فوت شاه نوازخان پسر سپهسالار خانخانان سبب گرانی خاطر گشت. در هنگامی‌که آن اتالیق از ملازمت رخصت می‌شد به تأکید تمام فرموده شده بود که چون مکرر به‌مسامع جلال رسیده که شاهنوازخان شیفتهٔ شراب گشته وپیاله به‌افراط می‌خورد اگر درواقع این سخن فروغ صدق دارد حیف باشدکه درین سن خود را ضایع سازد. باید کـه

ازرا بطور اونگذارد وضبط احوال او به واجبی نماید، واگر خود ازعهده او بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که به حضور طلبداشته به اصلاح حال او توجه فرمائیم. چون به برهانپور رسید شاهنوازخان‌را بغایت ضعیف وزبون یافته وتدبیر علاج‌او پرداخت. قضا را بعداز روزی چندصاحب فراش گشته بربستر ناتوانی افتاد. هرچند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد ودر عین جوانی و دولت درسن سی‌وسه سالگی باجهان جهان نگرانی وحسرت به‌جوار رحمت و مغفرت ایزدی پیوست. از شنیدن این‌خبر ناخوش تأسف بسیار خوردم. الحق خوب خانه‌زادی رشید بود. بایستی درین دولت مصدر خدمات عمده‌شدی واثرهای عظیم ماندی. اگر چه همه‌را این‌راه در پیش است واز فرمان گیتی مطاع قضا وقدر هیچکس‌را چاره و گریزنی، لیکن به‌این روش رفتن گران می‌نماید. امید که از اهل آمرزش باشد.

راجه‌سارنگه‌پورا که از خدمتگاران نزدیك و بنده‌های مزاجدان است نزد آن اتالیق [۱۱۶ب] فرستاده به‌انواع مراحم ونوازش پرسش ودلجوئی فرمودم، و منصب پنجهزاری شاهنوازخان را به‌منصب برادران وفرزندان او افزوده شد. داراب‌خان برادر خرد او را به منصب پنجهزاری ذات وسوار از اصل واضافه سرافراز ساخته وعنایت خلعت وفیل واسب و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم ونزد پدرش رخصت فرمودم‌که اورا به‌جای شاهنوازخان به سرداری صوبه‌برار واحمد نگر مقرر نماید. رحمن داد برادر دیگرش به‌منصب دوهزاری و هشتصدسوار سربلندی یافت. منوچهر پسر شاهنوازخان به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوار مفتخر گشت. طغرل ولد شاهنوازخان به‌منصب هزاری ذات وپانصدسوار ممتاز شد.

روز مبارکشنبه دوازدهم قاسم‌خان خویش اعتمادالدوله به عنایت علم فرق عزت برافراخت. اسدالله پسر سید حاجی راکه به‌ارادهٔ بندگی وخدمت آمده بود منصب پانصدی ذات ویکصدسوارعنایت‌شد. صدرجهان خویش مرحومی مرتضی‌خان به منصب هفتصدی‌ذات وششصدسوار باخدمت فوجداری سنبل سرافرازی یافت وفیل مرحمت نموده رخصت‌فرمودم. بهارتهه بندیله را بسرمنصب ششصدی ذات وچهارصدسوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد. به سنگرام راجه‌جمونیز فیل مرحمت شد.

در احمدآباد دوتکه مارخور همراه داشتم وچون درسرکار ماده نبود که جفت توان کرد به خاطر رسیدکه اگر بابز بربری که از عربستان خصوص از بندر شهروزفار می‌آرند جفت‌کرده شود اما نتایج آنها به‌چه‌شکل وشمایل بهمرسد. القصه باهفت‌بربری ماده جفت فرموده‌شد وبعداز انقضای مدت‌ششماه در فتحپور هرکدام یك‌بچه آوردند؛ چهارماده وسه‌نر؛

به‌غایت خوش [۲۱۷الف] صورت وخوش‌ترکیب وخوش‌رنگ؛ ودرین‌رنگها آنچه بـه‌تکه مشابهت ومناسبت دارد، مثل سمند که خطهای سیاه در پشت داشته باشد وسرخ سبز از دیگر الوان خوشتر می‌نماید، واصالت درو بیشتر ظاهر می‌شود واز شوخی ودیگر اداهای مضحك وانواع جست‌وخیز چه نویسد. اداتی چند مشاهده می‌شود که بی‌اختیار خاطر را به تماشای آن رغبت می‌افزاید واینکه درمردم شهرت‌گرفته که مصدر ادای جست‌وخیز بزغاله به واجب نمی‌تواندکشید اینجا یقین شد؛ واگر احیاناً اداهای بزغاله را یك‌طور مـی‌تواند کشید در کشیدن‌ادای‌غریب وانواع جست‌وخیز وشوخیهای این‌شك نیست‌که به‌عجز اعتراف‌خواهد نمود. از جمله بچه یك‌ماهه بلکه بیست‌روزه بنوعی از جاهای مرتفع جسته خود را بـرروی زمین می‌کرد که اگرغیر بزغاله بجهد یك عضوش درست نخواهد ماند. ازبسکه مرا خوش آمد فرمودم که همیشه نزدیك نگـاهدارند، وهرکـدام را نامی مناسب آنهـا نهاده شد؛ و بغایت محظوظم ودر فراهم‌آوردن تکه مارخور وبز اصیل نهایت توجه دارم، ومی‌خواهم که نتاج اینها بسیار شود ودرمردم انتشار یابد. وبعداز آنکه نتاج آنها را بایکدیگر جفت‌کرده شود ظن غالب آنست‌که نفیس‌تر بهم‌رسد، ویکی از خصوصیات وامتیاز اینها نسبت به‌بزغاله آنکه بزغاله به‌مجرد زائیدن تاپستان به‌دهن نگیرد وشیرنخـورد فریاد واضطراب بسیار ظاهر می‌کند واین به‌خلاف آن اصلا آواز برنمی‌آرد ودر غایت استغناوبی نیازی میباشد. و شاید که گوشت اینهاهم در غایت خوش‌مزگی بوده باشد.

قبل او این فرمان شده‌بود که مقربخان به‌صاحب صوبگی ولایت بهار سرافراز گشته بدان‌صوبه شتابد. مشارالیه خود را به درگاه رسانید که زمین بوس نموده متوجه مقصد گردد بنابـراین روز مبارکشنبه دوم خـرداد فیل باتلایر ودواسپ وکهپوه مرصع عنایت نمـوده، رخصت فرمودم وپنجاه‌هزار روپیه به‌رسم مساعدت مرحمت‌شد. وهم دراین [۲۱۷ب] تاریخ سردارخان به خلعت و فیل واسپ سرافراز گشته بجاگیرداری سرکارمنگیر که در ولایت‌بهار وبنگاله برزخ است رخصت یافت. میرشرف وکیل قطب‌الملك که در درگاه بـود رخصت شد وفرزند اقبال‌مندشاه‌جهان برادر افضلخان دیوان خودرا به موافقت او تعیین فرمود. چون قطب‌الملك اظهار اخلاص وارادت‌نموده مکرر التماس شبیه‌کرده بود حسب‌الالتماس مشارالیه شبیه خودرا باکهپوه مرصع وپهول کتاره مرحمت فرمودم وبیست‌و چهارهزار درب و خنجر مرصع و اسپ وخلعت بـه میرشرف مذکور عنایت‌شد. فاضلخان دیـوان بیوتات به منصب هزاری ذات و پانصد سوار امتیاز یـافت. حکیم رکنایه بـه منصب ششصدی و شصت سوار سرافراز شد.

چون درین‌ایام عرس حضرت عرش آشیانی بود پنجهزار روپیه حواله چندی از بنده‌های معتبرشد که به‌فقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند. حسن‌علی‌خان را که جاگیردار سرکار منگیر بود به‌منصب دوهزاری ذات و پانصدسوار افتخار بخشیده به‌کومك ابراهیم‌خان فتح‌جنگ صاحب صوبه بنگاله سرافراز فرمودم؛ وشمشیری به‌مشارالیه عنایت شد. چون میرزاشرف‌الدین حسین کاشغری در خدمت بنگش جان‌نثار گشت ابراهیم حسین پسر اورا به‌منصب هزاری ذات وپانصدسوار سرافراز ساختم. در ینولا ابراهیم‌خان فتح جنگ دومنزل کشتی که به‌اصطلاح آن‌ملك کوشه گویند، نشیمنگاه یکی را از طلا ودوم را از نقره ساخته به‌رسم پیشکش ارسال داشته‌بود از نظر گذشت. بی‌تکلف در قسم‌خود فرداعلی‌است. یکی را به‌فرزند شاه‌جهان لطف نمودم. روز مبارکشنبه نهم ساداتخان به‌منصب هزاری ذات وشصت سوارسربلندی یافت. درین تاریخ عضدالدوله وشجاعت‌خان عرب به‌محال‌جاگیر خودرخصت شدند. روز مبارکشنبه شانزدهم به آصف‌خان کهپوه مرصع مع‌پهلول کناره عنایت فرمودم. چون [۲۱۸الف] فرزند سعادت‌مند سلطان‌پرویز متوجه درگاه والاشده التماس نادری خاصه نموده بود که در روز ملازمت مبارکی پوشیده سعادت زمین‌بوس دریابد، حسب‌الالتماس او خلعت نادری وچره و فوطه خاصه حواله وکیل شریف آن فرزند شد که نزد او روانه سازد.

روز مبارکشنبه بیست‌وسیوم میرزا والی پسرعمه این نیازمند حسب‌الحکم صوبه از دکن آمده دولت آستانبوس دریافت. پدرش خواجه‌حسن خالدار از خواجه‌زاده‌های نقشبندی است. عم من میرزامحمد حکیم همشیره خودرا به‌خواجه نسبت‌کرده بودند. تعریف خواجه از مردم بسیار شنیده‌شده؛ حسب ونسبت را باهم جمع داشت، ومدتها حل و عقد سرکارمیرزا به‌قبضهٔ اختیار خواجه بود، ومراعات خاطرخواجه بسیار می‌فرمودند. پیش از شنقارشدن میرزا، ودیعت حیات سپرد. ازو دوپسرماند: میرزا بدیع‌الزمان ومیرزا والی. میرزا بدیع‌الزمان بعد از فوت میرزا گریخته به‌ماوراءالنهر رفت ودوران غربت، مسافر راه عدم‌شد وبیگم بامیرزاوالی به‌درگاه آسمان جاه پیوست وحضرت عرش‌آشیانی مراعات خاطر بیگم بسیار می‌فرمودند. میرزاهم جوان سنجیده آرمیده است وخالی ازمعقولیت وفهمیدگی‌نیست. از علم موسیقی وقوف تمام دارد. درین‌ولا به‌خاطر رسید که صبیه شاهزاده مرحوم دانیال را به میرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا به‌درگاه همین بود. این صبیه از دختر قلیج محمدخان‌است. امیدکه توفیق رضاجوئی وخدمتگاری‌که وسیله سعادتمندی وبرخورداریست نصیب وروزی‌او باد. درین تاریخ سربلندی رای که به‌خدمت صوبه دکن معین است به‌منصب

دوهزارو پانصدی ذات وهزارو پانصد سوار سرافراز شد.

در این ایام بعرض رسید که شیخ‌احمد نام شیادی درسرهند دام زرق و سالسوس فرو چیده وبسیاری از ظاهرپرستان بی‌معنی‌را صید خود کرده وبه‌هرشهری ودیاری یکی ازمریدان خود را که آئین دکان‌آرای ومعرفت [۲۱۸ب] فروشی ومردم فریبی‌را از دیگـران پخته‌تر داند خلیفه نام نهاده فرستاده است، و ازمزخرفاتی که بمریدان ومعتقدان خود نـوشته کتابی فراهم آورده مکتوبات نام کرده ودرآن جنگ المهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که به‌کفر ورده منجر می‌شود. از جمله در مکتوبی نوشته که دراثنای سلوك گذارم بـه‌مقام ذی‌النورین افتاد مقامی دیدم بغایت عالی و خوش‌صفا از آنجا درگذشتم به‌مقام فاروق پیوستم، واز مقام فاروق به‌مقام صدیق عبور کردم، وهرکدام تعریض درخـورآن نوشته واز آنجـا به مقام محبوبیت و اصل شدم مقامی مشاهده افتاد به‌غایت منور و ملون، خودرا به‌انوار و الوان منعکس یافتم، یعنی استغفرالله از مقام خلفه درگذشته بـه‌عالی مرتبت عروج نمودم. و دیگـر گستاخیها کرده که نوشتن آنان طولی دارد واز ادب دور است. بنابراین حکم فرمودم کـه به‌درگاه عدالت آئین حاضرسازند. حسب‌الحکم به‌ملازمت پیوست واز هرچه پرسیدم‌جواب معقول نتوانست سامان نمود وباعدم خرد ودانش بغایت مغرور وخودپسند ظاهـرشد. صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس باشد تاشوریدگی مزاج و آشفتگی دماغش قدری تسکین‌پذیرد وشورش عوام نیز فرو نشیند. لاجرم به‌انی رای سنگدلن حواله شد که درقلعه گوالیار مقید دارد.

روز شنبه بیست‌وپنجم خرداد فرزند سعادتمند شاهزاده سلطان‌پرویز از اله‌آباد رسیده به‌سجود سده خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت. بعد از ادای رسوم زمین‌بوس به‌نوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فـرمودم. دوهزار مهرود وهزار روپیه بـه‌صیغهٔ نذر و الماس به‌رسم پیشکش دربنوقت گذرانید چون فیلهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگـر بنظر خواهد گذشت. راجه کلیان زمیندار رتن‌پور را که آن فـرزند [۲۱۹الف] حسب‌الحکـم فوجی برسراو فرستاده هشتادفیل ویك‌لك روپیه پیشکش‌گرفته همراه به‌درگاه گیتی پناه‌آورده بود، دولت آستان‌بوس یافت. وزیرخان‌دیوان آن فرزند که از قدیمی بنده‌های این درگـاه است به‌سعادت کورنش سرافراز شده بیست‌وهشت‌زنجیر فیل از نـروماده پیشکش گذرانید. از آن‌جمله نـه‌زنجیر فیل مقبول افتاد. تتمه بـه‌مشارالیه عنایت شد. چون بعرض رسید کـه مروتخان پسر افتخارخان که از خانه‌زادان وتربیت‌یافته‌های این درگاه بـود در اقصای بلاد بنگاله باطایفه مگهه جنگ‌کرده جان‌نثار شد. الهیار بـرادر اورا بـه منصب هزاری ذات و

پانصد سوار سرافراز فرمودم وبرادر دیگرش به‌منصب چهارصدی ذات وسوار سربلندی یافت تا بازمانده‌ها پراگنده نشوند.

روز دوشنبه سیوم تیرماه الهی در سواد شهر چهارآهوی سیاه ویك ماده ویك آهو بره به‌یوز شکار شد وچون از پیش‌منزل فرزند سعادتمند سلطان‌پرویز عبور اتفاق افتاد، دوزنجیر فیل دندانندار باتلایر به‌رسم پیشکش گذرانید. هردو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم‌شد. روز مبارکشنبه سیزدهم سیدحسن ایلچی برادر کامگار شاه‌عباس فرمان‌فرمای ایران سعادت آستان‌بوس دریافته آن‌برادرگرامی باپیاله آبخوری بلورین‌که لعل برسرپوش آن نشانده بودند گذرانید. چون از فرط محبت و وداد وخلوص ومودت واتحاد بود سبب ازدیاددوستی وارتباط گشت. ودرین‌روز فدائیخان به منصت هزاری ذات و پانصدسوار سربلندی یافت. نصرالله ولد فتح‌الله شربتچی که محافظت ومحارست قلعه آنییر به‌عهدهٔاوست به‌منصب‌هزاری ذات وچهارصدسوار سرافراز شد. روزمبارکشنبه بیستم امان‌الله پسر مهابت‌خان به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات وهشتصدسوار ممتاز گردید، وزیرخان را به‌خدمت دیوانی صوبه بنگاله اختصاص بخشیده اسپ وخلعت وخنجر مرصع مرحمت [۲۱۹ب] فرمودم. به‌میرحسام‌الدین وزیردستخان فیل عنایت‌شد. درین‌تاریخ حافظ حسن ملازم‌خان عالم بامکتوب مرغوب گرامی برادرم شاه‌عباس وعرضداشت‌آن رکن‌السلطنه به‌درگاه پیوست وخنجر قبضه دندان جوهردار سیاه ابلق که برادرم به‌خان‌عالم لطف فرموده‌بودند، چون نفاست تمام داشت به‌درگاه دیده نشده بود. مرا بسیار خوش آمد. روز مبارکشنبه بیست‌وهفتم میرزا والی به منصب دوهزاری ذات وهزارسوار سربلندی یافت وبیست‌وچهارهزار درب در وجه انعام سیدحسن ایلچی عنایت شد. به‌عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ فیل مرحمت نمودم.

روز مبارکشنبه دوم امردادماه الهی به امتیازخان اسپ عنایت‌شد. عاقلخان به‌منصب هزاری ذات وهشتصدسوار سرافرازی یافت. شب شنبه چهارم امردادماه الهی مطابق پانزدهم شعبان جشن‌شب برات بود، حسب‌الحکم لب دریا وروی‌کشتیهارا به‌انواع چراغان واقسام آتشبازی آراسته بنظر درآوردند. الحق عالی چراغانی ترتیب یافته بود بغایت خوش نمود. بمدت ممتد از سیرو تماشای آن محظوظ‌شدم. روز سه‌شنبه بیژن پسر نادعلی میدانی که از خانه‌زادان قابل‌تربیت است، به‌منصب هفتصدی ذات وپانصدسوار امتیاز یافت. به‌خواجه زین‌الدین منصب هفتصدی‌ذات وسیصدسوار مرحمت فرمودم. خواجه‌محسن به‌منصب‌پانصدی ذات ویکصدسوار سرافرازگشت. روز مبارکشنبه نهم به‌شکار موضع سمونگر رفته شد، وتا روزدوشنبه درآن صحرای دلگشا به‌سیروشکار خوشوقت بوده، شب‌سه‌شنبه به‌دولتخانه معاودت

اتفاق افتاد. روز مبارکشنبه شانزدهم پشوتن نبیره ابوالفضل به‌منصب هفتصدی ذات و سیصدو پنجاه سوار سرافرازی یافت. روز مبارکشنبه بیست‌وسیوم به‌سیر [۲۲۰الف] باغ گل‌افشان که برلب آب‌جمنه واقع است رفته‌شد. دراثنای راه باران فروریخت و خوب بـاریله چمن را تازگی و طراوت و نظارت بخشید. اثناس به‌کمال رسیده‌بود. سیر مستوفی کـرده‌شد. از عماراتی‌که مشرف بردریا اساس یافته چندانکه نظرکار می‌کرد غیراز سبزه و آب روان‌هیچ محسوس نمی‌شد. این ابیات انوری مناسب‌مقام افتاد. ابیات:

روز عیش‌و طرب بستان است — روز بازار گل و ریحان است
تـوده خـاك عبیر آمیز است — دامن باد گلاب افشان است
از ملاقـات صبـا روی غدیر — راست‌چون آژده سوهان است

چون باغ مذکور به‌عهدهٔ تربیت خواجه‌جهان مقرر است، پـارچه‌های زربفت طـرح تازه‌که دراین‌ولا از عراق به‌جهت او آورده بودند، به‌رسم پیشکش گذرانید. آنچه پسندافتاد برگزیده تتمه به‌او مرحمت فرمودم. باغ‌راهم ترتیب داده بود. منصب او از اصـل و اضافه پنجهزاری ذات وسه‌هزار سوار حکم‌شد. از اتفاقات غریبه آنکه تاخان عـالـم خنجر قبضه دندان ابلق جوهردار از پیش برادر کامگار عالیمقدار شاه‌عباس فرستاده خاطر به‌حدی‌راغب ومایل‌دندان ابلق شده‌که چندی ازمردم‌صاحب وقوف به‌جانب ایران و توران تعیین فرموده‌ام که در تفحص وتجسس کوشیده ازهرجا وازهرکس به‌هرروش وهرقیمت که بـه‌دست افتد تقصیر نکنند وبسیاری از بنده‌های مزاجدان وامرای ذیشان به‌جهت مجـری خـود پیوسته در در طلب وتفحص می‌باشند. قضارا درهمین شهریکی از مـردم اجنبی بی‌وقت دندان ابلق در غایت لطافت ونفاست به‌قلیلی درسر بازار می‌خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی از اوقات به آتش افتاده وسیاهی اثر [۲۲۰ب]سوختن است. بعداز مدتی به‌یکی از نجاران سرکـار فرزند اقبالمند شاه‌جهان می‌نماید که یك‌پارچه ازین‌دندان را به‌جهت شستی (مضراب) باید برآورد وچنان بایدکردکه اثر سیاهی وسوختگی نمانـد. غافل از آنکه سیاهی قـدروقیمت سفیدی افزوده واین خطوخال است‌که مشاطه تقدیر به‌پیرایه جمال او نموده. نجار فی‌الفور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این‌مژده را به‌او می‌رساند کـه چنین جنسی کمیاب وتحفهٔ نادر که خلقی در طلب‌او سرگردانند ومسافتهای بعید طی‌نموده به‌اطراف واکناف بلادشتافته اند مفت ورایگان به‌دست یکی از مردم مجهول افتاده وقدروقیمتش نمی‌شناسد وسهل وآسان ازو توان‌گرفت. مشارالیه بموافقت‌او رفته درساعت به‌دست می‌آرد وروز دیگر به‌خدمت آن فرزندمی گذراند. چون فرزند شاه‌جهان بـه‌ملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگـی بسیار

نمود. بعداز آنکه دماغ از نشاط باده آراستگی یافت به‌نظر درآورده بغایت مرا خوشوقت گردانید. ع

ای‌وقت توخوش که وقت ما خوش کردی

چندان دعای‌خیر درحق اوکردم کـه اگر صد یك‌آن بـه‌اجابت مقرون‌گـردد به‌جهت برخورداری ودولت‌او کافی است. درین‌تاریخ بهلیم‌خان نام یکی از نوکران عمده‌عادلخان آمده ملازمت‌نمود. چون‌ازروی اخلاص اختیار بندگی نموده بود به‌مراحم بی‌دریغ‌اختصاص بخشیده، خلعت واسپ شمشیر و ده‌هزار درب انعام شد، و منصب هزاری ذات پـانصد سوار عنایت فرمودم. درین‌ولا عرضداشت خان دوران رسید. نـوشته‌بود کـه آن حضرت ازکمال [۲۲۱الف] مرحمت وقدردانی پیر غلام خودرا با وجود کبرسن وضعف باصره بـه‌حکومت ملك تهته سرافراز فرموده‌بودند، چون این‌ضعیف پیر ومنحنی‌شده ودر خود قدرت وقـوت تردد وسواری نمی‌یابد، التماس داردکه ازسپاهیگری معاف نموده در سلك لشکر دعا انتظام بخشند. حسب‌الالتماس اوحکم‌شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سی‌لك دام جمع اصلی اوست ومدتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معمـور ومزروع شده به‌جهت مدد خرج او مقرر دارند که آسوده ومرفه‌الحال روزگار بسر بـرد و پسرکلان اوشاه محمد نام به‌منصب هزاری ذات وششصدسوار سرافرازی یافت، وپسر دوم یعقوب‌بیگ به‌منصب‌هفتصدی وسیصدوپنجاه سوار فرق عزت برافراخت. سیوم اسدبیگ به‌منصب سیصدی ذات و پنجاه‌سوار ممتاز گشت.

عزیمت سیر گلزار همیشه بهار کشمیر: روز شنبه غره شهریورماه الهی‌به‌جهت اتالیق جانسپار خانخانان سپه‌سالار امرای عظام‌که به‌خدمت صوبه‌دکن مقررند خلعت‌بارانی مصحوب یزدانی عنایت فرمودم. چون عزیمت سیرگلزار همیشه‌بهار کشمیر درخـاطر تصمیم یافته نورالدین قلی رخصت‌شد که پیشتر شتافته نشیب وفراز پونچ را حتی‌الامکـان اصلاح نماید، ونوعی سازد که عبور چاروا‌های باربردار ازکریوه‌های دشوار به‌سهولت معبر شود، ومردم محنت وتعب نکشند، وجمع کثیر از عمله و فعله این‌کار مثل سنگتراش و نجار وبیلدار وغیره بهمراهی او رخصت یافتند وفیلی به‌مشارالیه عنایت شد. شب مبارکشنبه سیزدهم به‌باغ نور منزل رفته تاروز یکشنبه شانزدهم درآن گلشن [۲۲۱ب] نشاط به‌عیش وانبساط گذشت. راجه بکرماجیت بهلیله از ماندن‌پورکه وطن مألوف اوست آمده سعادت آستان‌بوس‌دریافت. فیلی وکلگی مرصع به‌رسم پیشکش گذرانید. مقصودخان به‌منصب هزاری ذات ویکصدوسی سوار سرافراز گشت. روز مبارکشنبه بیستم فرزند شاه‌پرویز دوزنجیر فیل پیشکش آورد و

داخل خاصه حکم‌شد. به تاریخ بیست‌وچهارم ماه‌مذکور در دولتخانه حضرت‌مریم الزمانی جشن وزن شمسی انجمن‌افروز گشت وسال پنجاه‌ویکم به‌حساب ماههای شمسی به‌فرخی و فیروزی آغاز شد. امیدکه مدت حیات در مرضیات ایزد جل‌سبحانه مصروف باد. سیدجلال خلف سیدمحمد نبیره شاه‌عالم بخاری‌راکه مجملی از احوال او درضمن وقایع وسفرگجرات مرقوم قلم صدق رقم گشته رخصت انعطاف ارزانی داشتم وماده‌فیلی به‌جهت سواری او با خرج راه عنایت‌شد. شب دوشنبه سی‌ام مطابق چهاردهم شهر شوال که قرص ماه به‌عیار کامل رسیده‌بود در عمارات‌باغ‌که مشرف بردریای جمن واقع است جشن ماهتابی ترتیب‌یافت، وبغایت مجلس آرمیده وبزم پسندیده‌گذشت.

غره مهرماه الهی ازدندان ابلق جوهردار که فرزند سعادت‌مند شاه‌جهان پیشکش‌کرده بود فرمودم‌که مقدار دوقبضه خنجر ویك‌شصت ازآن ببریدند بغایت خوش رنگ و نفیس برآمد. به‌استادپورن وکلیان که درفن خاتم‌بندی عدیل ونظیر خود ندارند حکم شدکه قبضه خنجررا به‌اندامی‌که دربن‌ولا پسند افتاده وبه‌طرح جهانگیری شهرت یافته، بسازند وهمچنین تیغه وغلاف‌گیری وبندوبار آن‌را به‌استادانی که هرکدام درفن خود از یکتایان روزگارند فرموده‌شد. [۲۲۲الف] الحق چنانچه خاطر می‌خواست ترتیب یافت. یك‌قبضه خودآن‌طور ابلق برآمده که از دیدنش حیرت افزود. از جمله هفت‌رنگ محسوس می‌شده بعضی گلها چنان می‌نمایدکه گوئی نقاش صنع به‌کلك بدایع‌نگار از خط‌سیاه بردور آن تحریرکرده. نفس‌الامر آنکه بحدی نفیس است‌که یك‌نفس نمی‌خواهم از خود جدا سازم؛ واز جمیع جواهر گرانبها که در خزانه است‌گرامی‌تر می‌دارم. روز مبارکشنبه سیوم به‌مبارکی وفرخی در کمر بستم واستادان نادره‌کارکه در اتمام آن نهایت صنعت ودقت به‌عمل آورده کارنامه ظاهر ساخته‌بودند به انعامات سرافراز گشتند. استادپورن بعنایت فیل و خلعت و حلقه طلا به جهت سردست که اهل هند آن‌را کره گویند وکلیان به‌خطاب عجایب دست واضافه وخلعت وپهونچی مرصع وهمچنین هرکدام درخور هنرمندی خود نوازشات یافتند.

چون بعرض رسید که امان‌الله پسر مهابت‌خان به‌احداد بدنهاد جنگ کرده فوج اورا شکست‌داده بسیاری از افغانان سیاه‌باطن را علف تیغ خون‌آشام ساخته، شمشیر خاصه به‌جهت سرافرازی او فرستاده شد. روز شنبه خبرفوت راجه‌سورجسنگه رسیدکه در دکن به اجل‌طبیعی درگذشت. اونبیره مالدیو است که از زمینداران عمدهٔ هندوستان بود وزمینداری که بارانام دم از تقابل ومساوات می‌زند. این‌است بلکه در یکی از جنگها بردانا غالب آمده واحوال او دراکبرنامه به‌شرح وبسط مذکوراست. راجه سورجسنگه بمیامن تربیت حضرت

عرش آشیانی و این نیازمند درگاه سبحانی بهمراتب بلند و مناصب ارجمند رسیده ملکش از پدر و جد درگذشت. پسرش گجسنگه نام دارد وپدرش در زمان حیات مهمات مالی وملکی خودرا بهقبضه اختیار او سپرده بود. چون [۲۲۲ب] قابل تربیت ونوازش دانستم اورا بـه منصب سههزاری ذات ودوهزارسوار اعلم وخطاب راجه وبرادر خردش‌را بهمنصب پانصدی ذات ودوصدوپنجاهسوار سرافراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم.

روز مبارکشنبه دهم مهرماه حسب‌الالتماس آصف‌خان بـهمنزل اوکه در کنار دریـای جمنه اساس یافته رفته‌شد. حمامی ساخته درنهایت صفا ونفاست بغایت محظوظ‌گشتم، بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت وبنده‌های خاص بهساغرها نشاط وخوشوقت شدنـد. از پیشکش‌های او آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه بهمشارالیه بخشیدم. قیمت مجموع پیشکش او که گرفته‌شد مبلغ سی‌هزار روپیه بوده باشد. باقرخان فوجدار ملتان بعنایت علـم سربلندی یافت. پیش‌ازین حسب‌الحکم ازدارالخلافه آگره تادریای اتك دوطرفه درخت نشانده‌خیابان ترتیب داده‌اند وهمچنین از آگره تابنگاله؛ درین‌ولا حکـم‌شد که از آگره تالاهـور برسر هرکروه میلی بسازند که علامت کروه باشد وبهفاصله سه‌کروه چاه‌آبی، تـامترددین آسوده ومرفه‌الحال آمدورفت نمایند و از تشنگی و تـابش آفتاب محنت و صعـوبت نکشند. روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم مهرماه جشن دسهره ترتیب یافت وبـه آئین هند اسپان‌را آراسته به نظر درآوردند وبعد از دیدن اسپان چند زنجیر فیل بهنظر گذشت.

چون معتمدخان در نوروز گذشته پیشکش نگذرانیده‌بود درین [۲۲۳الف] جشن تخت طلا بایك انگشتری یاقوت ویك‌مرجان ودیگر جزویات‌پیشکش کرده. تخت نغزك ساخته‌شده قیمت مجموع شانزده‌هزار روپیه باشد. چون ازصدق عقیدت واخلاص آورده بود بـهمعرض قبول مقرون‌گشت. درین‌روز زبردستخان بهمنصب هزاری ذات وچهـارصدسوار سرافـرازی یافت. چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت‌شام بهمبارکـی وفرخـی برکشتی نشسته متوجه مقصدگشتم وهشت‌روز درمنزل اول توقف‌شد تامردم بهفراغ خاطرسامان نموده برآیند. مهابت‌خان از بنگش به داکچوکی، سیب فرستاده بود بسیار تروتازه آمد، لطافـت تمام داشت. از خوردنش محظوظ گشتم. باسیب خوب کابل‌که درهمان‌جا خورده‌شد، وسیب سمرقندی که هرسال می‌آورند طرف نمی‌توان نهاد. درشیرینی ونزاکت وراست‌مزگی‌هیچ نسبت به‌آنها ندارد. تاحال بهاین نفاست و لطافت سیب نشده بود. می‌گویند کـه دربنگش بالا متصل به شکردره دهی هست شلوزان نام، درآن دیه سه‌درخت ازین سیب هست وهرچند سعی نمودند، جای دیگر به این خوبی نشده. بهسیدحسن‌ایلچی برادرم شاه‌عباس ازین سیب

انوش عنایت نمودم تامعلوم‌گردد که در عراق بهتر ازین می‌شود یانه. عرض کرد که درتمام ایران سیب اصفهان ممتاز است بنهایتش همین‌قدر خواهدبود.

روز مبارکشنبه غره آبان‌ماه الهی به‌زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه رفته فرق نیاز برآستان ملایك آشیان سوده صدمهر نذر کردم. جمیع بیگمان و اهـل محل به‌طواف آن آستان ملایك مطاف استسعاد جسته نذورات گذرانیدند وشب‌جمعه مجلسی عالی آراسته‌شد. ازمشایخ وارباب عمایم وحفاظ واهل نغمه‌بسیاری فراهم آمده وجدوسماع کردند. هرکدام درخور استحقاق واستعداد [۲۲۳ب] آنهـا از خلعت وخرجی وشال عنایت شد. عمارت این روزه متبرکه بغایت عالی اساس یـافته ودرین‌مرتبه باز تصرفات بـه‌خاطر رسید واز آنچه بود بسیار افزود. شب‌سیوم بعداز گذشتن چهارگهری از منزل مذکورکوچ اتفاق افتاد وپنج‌ونیم‌کروه بهراه دریا درنوردیده چهارگهری از روز برآمده بودکه به‌منزل رسیده‌شد. بعد از دوپهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم. آخرهای روز بـه‌حسن ایلچی‌بیست‌هزار روپیه انعام شد وخلعت طلادوز باجیغه مرصع وفیل‌مرحمت فرموده، رخصت انعطاف ارزانی داشتم؛ وبه‌جهت برادرم صراحی مرصع که به‌شکل خروس ساخته بـودند و مقدار معتادمن شراب درو میگنجید به‌رسم ارمغان فرستاده شد. امیدکه سلامت به منزل مـراد برسد.

لشکرخان را که به‌حکومت و حراست دارالخلافه آگره اختصاص یافته خلعت واسپ وفیل ونقاره وخنجر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم. اکرام‌خان به‌منصب دوهزاری‌ذات ویکهزارو پانصدسوار وخلعت فوجداری سرکار میوات سرافرازی یافت. پسر اسلام‌خـان است واو نبیره‌صاحب‌سجاده غفران پناه شیخ‌سلیم است‌که محامد ذات ومحاسن‌صفات ونسبت دعاگوئی ایشان به‌این دودمان والا دراوراق‌گذشته نگاشتهٔ‌کلك صداقت رقم گشته. درین‌ولا از شخصی که سخن او به‌فروغ صدق آراستگی داشت استماع افتادکه درزمانی که مرا به قدر تکسری وضعفی در اجمیر دست داد پیش از آن که این خبر بـه‌اخرش‌به ولایت بنگـاله رسد روزی اسلام‌خان درخلوت نشسته‌بود ناگاه اورا بیخودی دست می‌دهد. چـون بـه‌خود می‌آید، به‌یکی از معتمدان خویش که بهکن نام داشته واز محرمان او بوده می‌گوید کـه از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاهنشاهی به‌قدر گرانی دارد و عـلاج آن منحصر [۲۲۴الف] در فداساختن چیزیست بغایت عزیز و گرامی. نخست بـه‌خاطر رسید که فرزندی هوشنگ را فدای فرق مبارك‌آن حضرت سازم لیکن چون خـردسال بـوده هنوز تمتعی از حیات نیافته وکام دل برنگرفته مرا برحال او رحم آمد وخود را فدای صاحب و

مربی خود کردم. امید که چون از صمیم قلب وصدق باطن است دردرگاه الهی مقبول افتد. فی‌الفور تیروی به‌هدف اجابت رسیده ودرهمانزودی اثرضعف وعارضه درخود احساس‌نمود فاما مرض اشتداد همی یافت تا به‌جوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی‌الاطلاق صحت عاجل کامل از شفاخانه غیب به این نیازمند کرامت فرمود. اگرچه حضرت عرش‌آشیانی انارالله‌برهانه بااولاد واحفاد شیخ‌الاسلام توجه مفرط داشتند وهرکدام را درخور قابلیت و استعداد تربیتها ورعایتها فرموده بودند، لیکن چون نوبت سلطنت وخلافت به‌این نیازمند رسید به‌جهت ادای حقوق آن بزرگوار رعایتهای عظیم یافتند، واکثری از ایشان به‌عالی‌مرتبه امارت رسیدند وبه صاحب صوبگیها ترقی وتصاعدی کردند. چنانچه احوال هرکدام در جای خود نگارش یافته. چون درین‌موضع هلال‌خان خواجه‌سرا که از خدمتگاران زمان شاهزادگیست سرای و باغی ساخته بود در آن مقام پیشکش گذرانید به جهت سرافرازی او قلیلی گرفته شد. از این منزل به چهارکوچ در ظاهر متهره ورود موکب مسعود اتفاق افتاد.

روز مبارکشنبه هشتم به‌تماشای بندرابن ودیدن بتخانه آنجا رفته شد. اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی امرای راجپوت عمارات به‌طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات افزوده غایتا در درون چندان شب پره و ابابیل دروخانه‌کرده که از بوی‌بد آنها یك نفس بند نمی‌توان کرد. بیت

از برون چون‌گور کافر[۲۲۴ب] پرخلل وزدرون قهر خدا عزوجل

درین‌روز مخلص‌خان حسب‌الحکم از بنگاله آمده سعادت آستان‌بوس دریافت وصد مهر وصدروپیه به‌صیغه نذر ولعلی وطره مرصعی به‌رسم پیشکش‌گذرانید. روز جمعه نهم‌شش لك‌روپیه خزانه جهت ذخیره قلعه آسیر نزد سپه‌سالارخان خانان فرستاده‌شد. دراوراق گذشته به‌تقریبات از کیفیات احوال گسائین جدروپ که دراو جین گوشهٔ انزوا داشت مرقوم‌گشته درین‌ولا او اوجین به‌متهره که از اعاظم معابد هندو است نقل‌مکان نموده برکنار دریای جمنه به‌عبادت معبود حقیقی اشتغال دارد. چون ذوق صحبت او پیرامون خاطر می‌گشت به ملاقات او شتافتم وزمانی ممتد در خلوت بی‌زحمت غیر صحبت داشته‌شد. الحق که وجودش بغایت مغتنم است واز مجلس او محظوظ ومستفید توان شد.

روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که درین نزدیکی شیری است که آزار و آسیب ازو به‌رعایا ومترددین می‌رسد. فی‌الفور حکم فرمودم که فیل بسیار برده بیشه را تنگ محاصره نمایند وآخرهای روز خود بااهل محل سوار شدم و چون عهدکرده‌ام که هیچ جانداری را به‌دست خود نیازارم به‌نورجهان‌بیگم فرمودم که بندوق بیندازد وباآنکه

فیل از بوی شیر قرار وآرام نمی‌گیرد وپیوسته در حرکت است واز بالای عماری تفنگ‌بی‌خطا انداختن کاری است عظیم مشکل، چنانچه میرزارستم که در فن بندوق‌اندازی بعد از من مثل‌او دوی نیست مکرر چنان شده که سه‌تیر وچهارتیر از بالای فیل خطا کرده ونورجهان‌بیگم تیر اول چنان‌زدکه از همان‌زخم تمام‌شد. روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را به ملاقات گسائین جدروپ رغبت‌افزود. بی‌تکلفانه بـه‌کلبه او شتافته صحبت داشته‌شد. سخنان بلند در میان آمد. [۲۲۵الف] حق جلال وعلا غریب توفیقی کرامت فرموده، فهم‌عالی وفطرت‌بلند ومدرکه تند را باداش خدا داد ودل از تعلقات آزاد وجمع ساخته پشت‌پا بـرعالم ومافیها زده، درگوشهٔ تجرید مستغنی وبی‌نیاز نشسته، از اسباب دنیوی نیم گز کهنه کرباس کـه ستر عورت شود و پارچهٔ سفالی که دم آبی توان خـورد اختیار نمـوده در زمستان وتابستان و برسات‌عریان وسروپا برهنه بسرمی‌برد وسوراخی‌که به‌صدمحنت وشکنجه توان گنجید وازآن درآمد به‌نوعی تنگ که طفل شیرخوار به‌زحمت توان برآورد بجهت بودن قـرارداده. این دوسه‌بیت حکیم سنائی علیه‌الرحمه مناسب حال افتاده. ابیات:

داشت لقمان یکی کریچی تنگ — چون گلـوگاه نای وسینه چنگ
بوالفضولی سؤال کـرد از وی — چیست این‌خانه‌شش‌بدست دوپی
بادم‌گـرم و چشم گـریان پیر — گفت هذا لـمن یمـوت کثیر

روز کمشنبه چهاردهم باز بملاقات گسائین جدروپ رفته ازو وداع شدم. بـی‌تکلف جدائی از صحبت‌او برخاطر حقیقت گزین‌گرانی نمود. روز مبارکشنبه پانزدهم کوچ‌فرموده دربرابر بندرابن منزل گزیدم. درین‌منزل فرزند سعادتمند شاه‌پرویز رخصت شده به الله‌آباد ومحال‌جاگیرخود شتافت ارادهٔ‌خاطر چنان بودکه او درین یورش‌به‌سعادت همراهی‌اختصاص یابد. چون پیش ازیـن اظهار پـریشانی نمود نـاگزیر به جدائی او رخصت دادم و اسپ قپچاق وکمر خنجر ابلق جوهردار وشمشیر خاصه وسپر خاصه مرحمت شد. امیدکـه باز به زودی وخوبی دولت حضور یابد.

چون مدت حبس خسرو به طول انجامیده‌بود به‌خاطر صواب‌اندیش رسید کـه بیش ازین اورا محبوس‌داشتن واز سعادت خدمت محروم گذاشتن از مرحمت دور است؛ لاجرم‌به حضور طلبیده حکم کورنش کردم ومجدداً لغزش جرایم او به‌زلال عفو شست‌وشو یافت وغبار [۲۲۵ب] خجالت وزلات از ناصیهٔ او زدوده‌شد. امیدکه توفیق رضاجوئی وسعادت بندگی نصیب وروزی او باد. روز جمعه شانزدهم مخلص‌خان را که به‌جهت خدمت دیوانی سرکار فرزند شاه‌پرویز طلبیده‌بودم در خدمت آن فرزند رخصت یافت ومنصب‌او بـه‌دستوری که در

بنگاله داشت دوهزاری ذات وهفتصد سوار مرحمت نمودم. روز شنبه هفدهم مقـام شد. درین منزل سیدنظام پسر میران صدرجهان کـه به‌فوجداری سرکـار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت. دور زنجیر فیل وچند دست جانورشکاری پیشکش گذرانید یك‌زنجیرفیل ودو دست بازگرفته‌شد. روز یکشنبه دهم کوچ اتفاق افتاد. دربن‌ولا دارای ایران مصحوب پری‌بیگ میرشکار یك‌دست شنقار خوش‌رنگ فرستاده‌بود ویك‌دست‌دیگر به‌خان عالم داده و مشارالیه باشنقار شاهی‌که به‌درگاه ارسال داشته فرستاده آن خـود در راه ضایع مـی‌شود و شنقار شاهی نیز از غفلت میرشکار به‌چنگ گربه مـی‌افتد. اگرچه زنـده به درگاه رسانیدند لیکن رمقه‌ای‌پیش نماند وتلف‌شد. چه نویسم از حسن ورنگ این‌جانوردا خالهـای سیاه، و هر بال وپروپشت وپهلو بسیار خوشنما بود وچون خالی ازغرایب نبود به استاد منصور نقاش که به‌خطاب نادرالعصر سرافراز هست فـرمودم که شبیه آن را کشیده نگـاهدارد. دوهزار روپیه به‌میرشکار مذکور لطف نموده رخصت مراجعت فرمودم.

تعویض اوزان: در عهد دولت حضرت عـرش آشیانی انارالله برهـانه وزن سیر سی‌دام بود. چون نوبت سلطنت به‌این نیازمند رسید، حکـم‌شد کـه وزن سیر سی‌وشش دام باشد، ومقارن این‌حال بخاطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا بایدکـرد. روی آنکه به دستور سابق سی‌دام باشد روزی گـاژن حدروپ به‌تقریبی گفت که در کتاب بید که احکام دین مادر [۲۲۶الف] آنجا ثبت است وزن سیر راسی وشش‌دام نوشته‌اند. چون از اتفاقات غیبی حکم شما باآنچه درکتاب ماست مطابق افتاد اگـر همان سی‌وشش دام مقرر فـرمایند بهتر خواهد بود. حکم‌شد که بعداز این در تمام ممالك سی‌وشش دام معمول باشد.

روز دوشنبه نوزدهم کوچ‌شد. راجه بهاوسنگه را به‌کومك لشکر دکـن تعیین فرموده اسپ وخلعت مرحمت نمودم. ازین‌تاریخ تاکشنبه بیست‌وهشتم پی‌درپی کـوچ واقـع شد. روز مبارکشنبه بیست‌ونهم دارالبرکت دهلی به ورود موکب اقبال آراستگی یـافت. نخست بافرزندان واهل‌محل به زیارت روضهٔ منوره حضـرت جنت عـرش‌آشیانی انـارالله برهانه شتافته نذورات گذرانیده‌شد؛ واز آنجا به‌طواف روضه متبرکه سلطان‌المشایخ شیخ‌نظام‌الدین چشتی رفته استمداد همت نمودم و آخرهای‌روز به‌دولتخانه که درسلیم‌کده ترتیب یافته بود نزول سعادت اتفاق افتاد، وروز جمعه سی‌ام مقام‌شد. چون درین‌مدت شکارگاه پرگنه پالم‌را حسب‌الحکم محافظت نموده بودند وبعرض رسید که آهوی بسیار جمع شده روز شنبه غره آذرماه الهی به‌عزم شکاربوز سواری نموده‌شد. آخرهای روز دراثنای شکار ژالـه به‌افراط بارید در کلانی مقدار سیبی بود. هوارا بغایت سردساخت. درین روزسه آهو گیرانده‌شد.

روز یکشنبه دوم، چهل‌وشش آهو شکار کردم. روز دو شنبه سیوم بیست‌وچهار آهـو به‌یوز گیرانیده شد ودوآهو فرزند شاه‌جهان به‌بندوق‌زد. روز سه‌شنبه‌چهارم پنجاه آهوگیرانده شد. چهارشنبه پنجم، بیست‌وهفت آهو شکارشد. روز مبارکشنبه ششم سید بهوه بخـاری که به‌حکومت وحراست‌دارالملك دهلی اختصاص داشت سه‌زنجیر فیل وهژده رأس اسپ ودیگر جزویات به‌رسم پیشکش گذرانید. یك‌زنجیر فیل و دیگـر جزویـات مقبول افتاد. تتمه به‌او بخشیدم. هاشم خوشی فوجدار بعضی از پرگنات میوات بـه‌سعادت آستان‌بـوس سرافرازی [۲۲۶ب] یافت. تاروز مبارکشنبه سیزدهم در حدود پالم به‌شکاریوز مشغول بوده، در عرض دوازده روزچهارصدو بیست‌و شش آهـو گیرانده، به‌دهلی مراجعت واقع شد. درخـدمت حضرت عرش‌آشیانی شنیده‌بودم که آهوئی‌را که از چنگ یوز خلاص سازند باآنکه آسیبی از دندان وناخن به‌اونرسیده باشد زنده‌ماندن از محالات است. دریـن‌شکار بـه‌جهت مزید احتیاط چند آهوی خوش‌صورت قوی‌جثه را پیش‌از آنکه زخمی از دندان وناخن‌آنها رسد خلاص ساخته، فرمودم که حضور نگاه داشته نهایت محافظت وتیمارداری به‌کار برند تایك شبانروز به‌حال خود بوده آرام قرارداشتند. روز دوم تغییر فاحش در احوال آنهـا مشاهده رفت. از عالم مستان دست‌وپارا بیجا و بی‌قانون انداخته می‌افتادند و برمـی‌خاستند هرچند تریاق فاروق ودیگر دواهای مناسب داده‌شد تأثیر نکرد تایك‌پاس به‌این کیفیت گذرانیده‌جان دادند. درین‌تاریخ خبر ناخوش رسید که پسرکلان فـرزند شاه‌پرویز درآگـره ودیعت حیات سپرد. چون کلانك شده‌بود آن فرزند نهایت تعلق ودلبستگی داشت ازین سانحه دلخـراش بغایت متأثر وآزرده‌خاطر گشته اضطراب وبیطاقتی بسیار ظاهر ساخته است. به‌جهت‌دلنوازی وخاطرجوئی اوعنایت نامه‌ها فرستاده این ناسور درونی اورا بـه مرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم. امیدکه حق جل وعلا صبروشکیب کرامت کناد که درین قسم قضایا بهتر از تحمل وبردباری یاری وغمخواری نمی‌باشد.

روز جمعه چهاردهم بـه‌التماس آغای آغاها بـه‌منزل او رفته شد. او را نسبت سبقت خدمت‌وطریقه بندگی وموروثی به‌این دودمان رفیع‌الشأن ثابت است، وحضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه در هنگامی که مرا کتخدا ساختند آغای آغاهـا را از همشیره مـن شاهزاده خانم گرفته به‌خدمت محل من مقرر فرمودند. ازان تاریخ سی‌وسه‌سال [۲۲۷الف] است‌که در خدمت من می‌باشد وخاطر ایشان را بغایت گرامی می‌دارم؛ وایشان نیز به‌اخلاص خدمت سلسلهٔما کرده‌اند، وهیچ‌سفری ویورشی به‌اراده واختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند. چون کبرسن ایشان را دریافت التماس نمودندکه اگرحکم شود در دهلی اقامت‌گزیده

آنچه از عمر باقی‌مانده باشد به‌دعاگوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حسرکت نمانده از آمدوشد محنت وصعوبت می‌کشم. واز سعادتمندی ایشان آنکه بـه‌حضرت عرش آشیانی همسال واقع شده‌اند. مجملا آسودگی ایشان‌را منظور داشته حکم فرمودم‌که دردهلی توقف نمایند ودر آنجا به‌جهت خود باغی وسرای ومقبره ساخته‌اند ومدتی است‌که به‌تعمیر آن مشغول‌اند. القصه مراعات خاطر آن قدیم‌الخدمت مطمح نظرداشته وبه‌منزل ایشان رفته‌شد وبه سیدبهوه حاکم‌شهر تأکید فرمودم که درلوازم خدمتگاری وپاس‌خاطر ایشان چنان تأکید نماید ازهیچ رهگذر غبار کلفتی برحواشی خاطر ننشیند. درین‌تاریخ راجه‌کشنداس به‌منصب دوهزاری ذات وسیصدسوار از اصل واضافه سربلندی یافت. چون سیدبهوه خدمت‌فوجداری دهلی را چنانچه باید به‌تقدیم رسانیده بود ومردم آن‌حدود ازحسن سلوك اونهایت رضامندی داشتند به‌دستور سابق محافظت ومحارست شهر دهلی و فوجداری اطراف‌آن به‌مشارالیه مقرر فرموده به‌منصب‌هزاری ذات وششصدسوار از اصـل واضافـه سرافراز ساخته فیل مـرحمت فرموده رخصت نمودم. روزشنبه پانزدهم میرزاوالی‌را به‌منصب دوهزاری وهزارسوار وعنایت علم وفیل امتیاز بخشیده به‌صوبه دکن تعیین فرمودم.

ملاقات باشیخ‌عبدالحق‌دهلوی: شیخ‌عبدالحق‌دهلوی کـه از اهل فضل و ارباب سعادت است درین‌آمدن دولت ملازمت دریافت. کتابی تصنیف نموده‌بود مشتمل براحـوال مشایخ هند، به‌نظر درآورد. خیلـی زحمت کشیده، مدتهاست که درگـوشهٔ دهلی بـه‌وضع توکل وتجرید به‌سر می‌برد. مرد گرامی‌است. صحبتش بیذوقی نیست. به‌انواع مـراحم و دلنوازی فرموده رخصت کردم. روز یکشنبه شانزدهم از دهلی کـوچ کـرده شد. روز جمعه بیست‌ویکم به‌پرگنه کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد. پرگنه مذکور وطن مالوف مقـرب‌خان است. آب وهوایش معتدل است وزمینش قابل. مقربخان در آنجا باغات و عمارات ساخته. چون مکرر تعریف باغ او به‌عرض رسیده بود خاطر را به‌سیر آن رغبت افزوده روز دوشنبه بیست‌ودوم بااهل حرم ازسیرآن‌باغ محظوظ گشتم. بی‌تکلف باغی است بغایت عالی ودلنشین آنچه دیوار پخته بردور آن کشیده وخیابانهارا فرش بسته یکصدوچهل بیگهه است؛ ودرمیان باغ حوض ساخته است؛ طول دویست‌وبیست ذرع، عرض دویست‌ذرع. ودرمیان حوض صفه ماهتابی بیست‌ودوذرع مربع وهیچ‌درخت گرم‌سیری وسردسیری نیست که در آن باغ نباشد. از درختهای میوه‌دارکه در ولایت می‌شود حتی نهال پسته سبزشده، سروهای خوش‌قد به‌اندام دیده‌شدکه تاحال به‌این‌خوبی ولطافت سرو به‌نظر درنیامده. ازمردم راست‌قول شنیده شد که در ولایت‌هم بهتر ازین‌کم‌سروی به‌نظر درآمده باشد. فرمودم که سروها را بشمارند، سیصد

درخت بشمار آمد. در اطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته و هنوز در کارند.

روز دوشنبه بیست و چهارم خنجرخان که حراست قلعه احمدنگر بـه‌عهده اوست به منصب دوهزارو پانصدی ذات وهزارسوار سرافرازی یافت. سربلندی رای به‌منصب دوهزارو پانصدی ذات و هـزارو ششصد سوار ممتاز گشت. روز گمشنبه بیست و ششم حضرت واهب العطایا فرزند اقبالمند شاهجهان را پسری از صبیهٔ آصف‌خان کرامت فرمود. هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمود. امیدبخش نام کردم، امید که قدمش برین دولت [۲۲۸الف] مبارک وفرخنده باد. روزمبارکشنبه بیست و هفتم مقام شد. درین چندروز از شکـار جرز و تـوغدری محظوظ بودم. جرز بود را فرمودم که وزن کـردند، دوسیر ویک پاو جهانگیری بـرآمده ابلق دوسیرونیم پاو وتوغدری کلان یکسیر سوای از جرزبود کلانترشد.

روز مبارکشنبه پنجم دی‌ماه الهی درمقام اکبرپور از کشتی برآمده به‌راه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد. ازآگره تامنزل مذکور که دردو کروهی برگنه بـوریه واقع است یکصدو بیست و سه کروه هست. به‌راه دریا که نودویک کروه به‌راه خشکی است. به سی و چهار کوچ و هفده مقام طی شد وسوای این هفته دربرآمدن شهر ودوازده روز درپالم به‌جهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد. درین تـاریخ جهانگیرقلی‌خان از بهـار آمده دولت زمین بوس دریافت وصدمهر نذر وصدروپیه به‌رسم نذر گذرانید. از مبارکشنبه گذشته تاگمشنبه پانزدهم پی‌درپی کوچ واقع شد. روز مبارکشنبه دوازدهم ازسیرباغ سرهند خوشوقت گشتم. اگرچه از باغهای قدیم است و درختهای ساحل رسیده دارد و طراوتی که پیش‌ازین داشت نمانده معهذا غنیمت است. خواجه ویسی که از زراعت وعمارت صاحب وقوف است محض به‌جهت مرمت این باغ اورا کروری سرهند ساخته پیش ازساعت کوچ ازدارالخلافه آگره رخصت فرموده بودم. بقدر ترتیب ومرمت نموده. مجدداً تأکید کرده شد کـه اکثر درختهای کهنه بی‌طراوت را دورساخته نهالهای تازه بنشاند وغرق‌بندی‌را از سرنو صفا داده عمارتهای قدیم‌را تعمیر نماید. ودیگر عمارات از حمام وغیره در جاهای مناسب حکـم شد که اساس نهد. درین تاریخ دوست بیگ که از کومکیان عبدالله‌خان است به‌منصب هفتصدی ذات وسیصدو پنجاه سوار سرافرازی یافت. مظفرحسین پسر وزیر خان به‌منصب هشتصدی ذات وسیصدسوار ممتاز [۲۲۸ب] گشت. شیخ‌قاسم به‌خدمت صوبه دکن رخصت شد. روزمبارکشنبه نوزدهم حسب‌الالتماس فرزند سعادتمند شاهجهان به‌منزل او تشریف ارزانی فرمودم به جهت ولادت فرزندی که حق جل‌سبحانه کرامت فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشید. ازان جمله شمشیر نیمچه پکه‌آویز که کاردونلیک لست وقبضه وبندو بارآن از نیلم فرنگ تراش

ترتیب یافته. الحق پاکیزه ومطبوع ساخته شده. دیگر فیلیست که راجه بکلانـه در برهانپور به‌آن‌فرزند گذرانیده‌بود. چون خوش‌صورت و خوش‌فعل است داخل فیلان خاصه حکم‌شد و مجموع قیمت پیشکش او آنچه قبول افتاد یك‌لك وسی‌هزارروپیه شد. وقـریب به‌چهل‌هزار روپیه به‌والده‌ها و ولی‌نعمتهای خود گذرانیده.

درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بهکر یك‌رأس رنگ که در خـردی از کوه‌آورده، درخانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود. به‌نظر گذشت. بغایت خوش آمد. از قسم مارخورو قوچ کوهی بسیار دیده شده که درخانه پرورش یافته اما رنگ به‌نظر درنیامده بود. فرمودم که بابز برابری یکجا نگاه‌دارند تاجفت شود ونتایج بهم‌رسد. بی‌تکلف نسبتی به‌مار خور و قچقار نـدارد. و سید بـایزید به‌منصب هزاری ذات و هفتصد سوار سرافراز شد. روز دوشنبه بیست‌وسیوم مقیم‌خان را به‌خلعت واسپ وفیل وکهپوه مرصع سرافرازساخته به‌صوبه بهارتعیین فرمودم. روزشنبه بیست‌وهشتم برلب‌آب بیاه جشن فرزند اقبالمند شاه‌جهان ترتیب یافت وهمدرین روز راجه بکرماجیت که به‌محاصره قلعهٔ کانگره اشتغال دارد به‌جهت عرض بعضی مستدعیات حسب‌الحکم به‌درگاه‌آمده سعادت‌آستانبوس دریـافت و روز دوشنبه سی‌ام فرزند شاه‌جهان به‌جهت دیدن‌عمارات دولتخانه کـه به‌تازگی احـداث یافته ده‌روز رخصت‌گرفته به‌لاهور شتافت. وراجه بکرماجیت به‌عنایت‌خنجر خاصه وخلعت اسپ سرافراز گشته به‌خدمت محاصره کانگره مراجعت نمود.

روزگمشنبه دوم [۲۲۹الف] بهمن‌مـاه الهی بـاغ کـلانور به ورود موکب مسعود آراستگی یافت. درین‌زمین حضرت عرش‌آشیانی برتخت خلافت جلوس فـرموده‌اند. چون خبر نزدیك‌شدن خان‌عالم به‌درگاه رسید هرروز یکی از بنده‌هارا به‌جهت سرافـرازی او به رسم استقبال فرستاده به‌انواع و اقسام مراحم ونوازش پایه عزت ومنزلت او افزودم و عنوان فرامین را به‌مصرعی یا بیتی بدیههٔ مناسب مقام زینت بخشیده به‌عنایتهای سرشار مخصـوص ساختم. از جمله یك‌مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بزبان قلم‌آمد. بیت.

به‌سویت فرستاده‌ام بوی خویش که آرم ترا زودتر سوی خویش

روز مبارکشنبه سیوم درین باغ کلانورخان عالم به‌سعادت آستانبوس سرافرازی‌یـافته صدمهر وهزارروپیه به‌صیغهٔ نذر آورد و پیشکشهای خـود را به‌مرور خـواهدگذرانید. زینل بیگ‌ایلچی برادرم شاه‌عباس بـامراسله شاهی ونفایس آندیارکـه به‌رسم سوغـات ارسال داشته‌اند متعاقب می‌رسد. از عنایت ومرحمتی که برادرم به‌خان عالم می‌فرموده‌اند اگر به تفصیل مرقوم گردد حمل براغراق خـواهد شد. همواره درمحاورات خـان‌عالم خطاب می‌-

کرده‌اند ولحظه‌ای از خدمت خود جدا نمی‌داشتند وبه‌حسب اتفاق اگر روزی بباشیی در خانه خود خواستی بسر برد بی‌تکلفانه به‌منزل او تشریف برده پیش ازپیش اظهار مرحمت می‌فرمودند. روزی در فرح‌آباد شکار قمرغه طرح افگنده به‌خان عالم حکم تیراندازی فرمودند. مشارالیه ازراه ادب‌کمانی بادوتیر پیش‌آورده شاه پنجاه‌تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند. قضارا ازین تیرها پنجاه‌تیر شکار می‌رسد ودوتیرخطا می‌شود. آنگاه به چندی از ملازمان اوکه درمجالس و محافل راه داشتند حکم تیراندازی می‌فرمایند. اکثری خوب می‌اندازند. ازجمله محمدیوسف قراول تیری‌زده که از دوخوك پران گذشته واستادهای‌بساط قرب بی‌اختیار آفرینها کرده‌اند؛ ودرهنگام رخصت‌خان عالم‌را درآغوش عزت‌گرفته التفات بسیار اظهار نمودند وبعداز آنکه ازشهر برآمده بـازبه [۲۲۹ب] منزل او تشریف بـرده عذرها خواسته وداع کرده‌اند. واز نفایس ونـوادر روزگـارکه خان‌عالم آورده الحق از تائیدات طالع‌او بودکه چنین تحفه به‌دست‌او افتاده مجلس جنگ صاحب‌قران است بالتمش‌خان وشبیه آن‌حضرت واولاد وامجاد وامرای عظام که دران جنگ سعادت همراهی اختصاص داشتندکشیده ونزدیك به‌هرصورتی نوشته‌که شبیه‌کیست. واین مجلس مشتمل است بردویست وچهل‌صورت، و مصور نام‌خودرا خلیل‌میرزای شاهرخی نوشته وکارش به‌غایت پخته وعالی است وبقلم استادبهزاد مناسبت ومشابهت تمام‌دارد. اگر نام مصور نوشته نبودی گمان‌می‌شد که کار بهزاد باشد. وچون به‌حسب تاریخ‌او پیشتر هست اغلب ظن آن‌که بهزاد ازشاگردان اوست وبه‌روش او مشق‌کرده واین‌گرامی تحفه ازکتابخانه علیین آشیانی شاه اسمعیل ماضی ویا ازشاه‌طهماسب به‌سرکار برادرم شاه‌عباس انتقال یافته. صادق نام کتابدار ایشان دزدیده به‌دست شخصی فروخته، قضارا در صفاهان این مجلس به‌دست خان‌عالم می‌افتد وبه‌شاه نیز خبرمی‌رسد که او چنین تحفه بهم‌رسانیده و به‌بهانهٔ تماشا ازو طلب می‌فرمایند. خان‌عالم هرچند خواست که به‌لطایف‌الحیل بگذراند چون مکرر به مبالغه اظهار فرمودند ناگزیر به خدمت ایشان فرستاد. شاه به‌مجرد دیدن شناخته‌اند. روزی چند نزدخود نگاهداشته غایتاًچون توجه خاطر مارا به‌امثال این‌نفایس می‌دانند که درچه‌مرتبه است وازخواستن نیز در کلی و جزئی بحمدالله‌که مضایقه نیست حقیقت‌را به‌خان‌عالم ظاهر ساخته‌باز به‌مشارالیه‌لطف نمودند. در وقتی که خان‌عالم را به‌عراق می‌فرستادم بشنداس‌نام مصوری‌را که درشبیه‌کشی ازیکتایان روزگاراست همراه داده‌بودم‌که شبیه شاه وعمده‌های دولت ایشان‌را کشیده بیارد. شبیه‌اکثری را کشیده بود. به‌نظر درآورد. خصوصاً شبیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب‌کشیده بـود. چنانچه ما به‌هرکس از بنده‌های ایشان نمودم، [۲۳۰الف] عرض کردند که بسیار خـوب

کشیده بود. همدرین تاریخ قاسم‌خان بادیوان و بخشی لاهور دولت زمین‌بوس دریافتند. بشنداس مصور به‌عنایت فیل سرافرازشد.

باباخواجه که از کومکیان صوبه قندهار است به‌منصب هزاری‌ذات و پانصدوپنجاه سوار ممتاز گشت. روزسه‌شنبه هشتم مدار المهامی اعتمادالدوله لشکر خود را نشان داد. با آنکه ضبط صوبه پنجاب به‌عهده وکلای ایشان مقرر است ودر هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار به‌نظر درآوردند. چون وسعت ملك کشمیر آن‌قدر نیست که محصولش به‌جمعی که همواره ملازم موکب اقبالند وفاکند و از طنطنه نهضت رایات عالیات نرخ غلات وحبوبات به‌تغییراعلا رسیده‌بود به‌جهت رفاهیت عامه خلایق حکم‌شد که بنده‌هایی که در رکاب‌اند سامان‌مردم خود نموده ومعدودی که ناگزیر باشد همراه گرفته تتمه را به‌محال جاگیرخودها رخصت نمایند؛ وهمچنین در تخفیف‌دادن چارواها و شاگرپیشه نهایت تأکید واحتیاط مرعی دارند. روز مبارکشنبه دهم فرزند اقبالمند شاه‌جهان ازلاهور آمده سعادت قدمبوس دریافت. جهانگیرقلی‌خان را به‌خلعت واسپ وفیل سرافراز ساخته بابرادران و فرزندان به صوبه دکن رخصت فرمودم. دربن تاریخ طالبا به‌خطاب ملك‌الشعرایی خلعت امتیاز پوشید. اصل او از آمل است. یك‌چندی بااعتمادالدوله می‌بود، چون رتبه سخنش از همگنان درگذشت در سلك شعرای پای‌تخت منتظم گشت و این چندبیت ازوست. ابیات

زغارت چمنت بربهار منتهاست | که‌گل‌به‌دست‌تو‌ازشاخ‌تازه‌ترماند

*

لب ازگفتن چنان بستم که گویی | دهان برچهره زخمی بود به شد

*

عشق در اول و آخر همه ذوقست و سماع
این شرابیست که هم پخته وهم‌خام خوش‌است

*

گر من بجای جوهر آئینه بودمی | بی رونما ترا به توکی می نمودمی

*

دو لب دارم یکی در می‌پرستی | یکیی در عذرخواهیهای مستی

روز دوشنبه [۲۳۰ب] چهاردهم حسینی پسر سلطان‌قوام رباعی گفته گذرانید.

رباعی:

گردی که ترا ز طرف دامن ریزد | آب از رخ سرمهٔ سلیمان ریزد

گر خاك درت به امتحان بفشارند	از وی عرق جبین شاهان ریزد

معتمدخان درین‌وقت رباعیی خواند، مرا به‌غایت خوش‌آمد، و در بیاض خود نوشتم:

رباعی:

زهرم به‌فراق خودچشانی که چه‌شد؟	خون‌ریزی وآستین‌فشانی که چه‌شد؟
ای‌غافل از آنکه تیغ‌هجر توچه‌کرد	خاکم بفشار تابدانی کـه چه‌شد؟

طالب‌صفاهان‌الاصل است. در عنفوان شباب به‌لباس تجرید وقلندری گذارش به‌کشمیر افتاده، ازخوبی جا ولطافت آب‌وهوا دل‌نهاد آن‌ملك‌شده توطن وتأهل اختیارنموده و بعد از فتح‌کشمیر به‌خدمت عرش آشیانی پیوست. درسلك بنده‌های درگاه انتظام‌یافته، الحال‌عمرش قریب به‌صدرسیده درکشمیر به‌فراغ خاطر بافرزندان ومتعلقان به‌دعای دولت ابد قرین‌مشغول است.

چون به‌عرض رسید که درلاهور میان شیخ‌محمد میر نام درویشی‌است سیدالاصل به‌غایت فاضل ومرتاض ومبارك‌نفس وصاحب‌حال، ودرگوشهٔ توکل وعزلت منزوی گشته از فقر غنی، واز دنیا مستغنی نشسته است. بنابرین خاطر حق‌طلب به‌ملاقات ایشان رغبت افزود وچون به لاهوررفتن متعذر بود رقعه‌ای درخدمت ایشان نوشته شوق باطن‌را ظاهر ساختم وآن عزیز باوجود کبرسن وضعف بنیه تصدیع کشیده وتشریف آورد؛ ومدت ممتد تنها با ایشان نشسته صحبت مستوفی داشته‌شد. الحق ذات شریفی‌است ودرین‌عهد به‌غایت غنیمت وعزیزالوجود است، و این نیازمند از خود برآمـده بـاایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق [۲۳۱الف] ومعارف استماع افتاد. هرچند خواستم نیازی بگذرانم چون پایهٔ همت ایشان را ازآن عالیتر یافتم خاطر به‌اظهار این‌مطلب رخصت نداد. پوست‌آهوی‌سفید به‌جهت جای نماز به‌ایشان گذرانیدم. فی‌الفور وداع‌شده به‌لاهور تشریف بردند.

روز یکشنبه بیست‌وسیوم در حوالی دولت‌آباد نزول مـوکب‌اقبال اتفاق افتاد. دختر باغبانی به‌نظر درآمد باپروت وریش انبوه مقدار یك قبضه. ظاهرش به‌مردان مشتبه در میان سینه‌هم موی برآمده اما پستان ندارد. به‌تفرس دریافتم باید که فرزندنشود. دراثنای مکالمه گفت که مرا تاحال حیض نیامده واین دلیل است برآن. به‌چندی از عورات فرمودم کـه به گوشه‌ای‌برده ملاحظه نمایندکه مبادا خنثی باشد. معلوم‌شدکه از دیگرعورات سرموی تفاوت ندارد. بنابرغرایب درین‌جریده اقبال ثبت افتاد.

روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم باقرخان از ملتان‌آمده سعادت زمین‌بـوس دریـافت، در اوراق گذشته مرقوم‌گشته اللهداد پسرجلاله پیرتاریکی از لشکرظفر اثرفرار نموده راه ادبار

پیش گرفت درینولا ندامت گزیده به آشنایی باقرخان به‌اعتمادالدوله ملتجی شد که استشفاع گناهی نماید. حسب‌الالتماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کردهٔ خودپشیمان گشته روی امید به‌درگاه نهد زلالت جرایم او به عفو مقرون گردد. درین‌تاریخ باقرخان اورا به‌درگاه آورد ومجدداً به‌شفاعت اعتمادالدوله غبار خجالت وندامت به‌زلال عفواز ناحیهٔ احوال او شست وشو خواهد یافت. سنگرام زمیندار جمو به خطاب‌راجگی ومنصب هزاری‌ذات وپانصدسوار وعنایت فیل وخلعت سرافرازشد. عرب خوافی فوجدار میانه دوآب بـه‌منصب هشتصدی‌ذات وپانصدسوارممتاز گشت. خواجه‌قاسم هفتصدی‌ذات ودوصدوپنجاه سوارفرق عزت‌برافراخت. به‌تهمتن‌بیگ پسر قاسم کوکه منصب پانصدی‌ذات وسیصدسوار مـرحمت [۲۳۱ب] شد. به خان‌عالم فیل خاصه مع ثلایر عنایت نمودم. ازین منزل باقرخان‌را به‌منصب هزاروپـانصدی ذات پانصدسوار سرافراز فرموده باز به‌صوبه‌داری رخصت فرمودم. روز دوشنبه بیست‌وهشتم پرگنه گرهی که به‌ساحل بهت واقع است محل نزول موکب اقبال گشت.

چون این کوهستان از شکارگاههای مقرر است حسب‌الحکم قراولان پیشتر آمده‌جرگه ترتیب داده‌بودند. روزیکشنبه غرهٔ اسفندارمذ الهی شکار را ازشش‌کروه مسافت رانده روز مبارکشنبه دوم به‌شاخبند درآوردند ویکصدویك‌رأس ازقوچ وچهکاره شکارشد. چون مهابت‌خان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت به‌التماس او حکم‌فرموده بودم که اگر از نسق آن‌مهم اطمینان حاصل کرده باشد واز هیچ‌رهگذر دل گرانـی ندارد افـواج را در تهانجات گذاشته جریده متوجه درگاه‌شود. درین روز سعادت آستانبوس دریافته صدمهرنذر گذرانید. خان عالم به‌منصب پنجهزاری‌ذات وسه‌هزارسوار سرافراز گشت. مقارن این‌حـال عرضداشت نورالدین قلی از راه پونج رسیده نوشته بودکه‌کریوه‌ها را حتی‌الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم. قضارا چند شبانروز بارندگی شد وبالای کوتل به‌ارتفاع سه‌ذرع برف افتاده هنوز می‌بارد اگر تایك‌ماه بیرون کوه توقف فرمایند، عبور ازین‌راه میسر است والا دشوار می‌نماید. چون غرض ازین عزیمت دریافت موسم‌بهار وشکوفه‌زار بود از توقف فرصت از دست می‌رفت ناگزیر عطف عنان نموده به‌راه پگلی ودهمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد.

روز جمعه سیوم از دریای بهت عبور واقع‌شد. باآنکه آب تاکمر بـود چون بغایت تند می‌رفت ومردم درگذشتن محنت مـی‌کشیدند حکم‌فرمودم کـه دویست‌زنجیر فیل بـرسر گذرها برده اسباب مردم را بگذرانند وجمعی [۲۳۲الف]که ضعیف وزبون باشند نیزسواره عبور نمایند تاآسیب‌جانی ومالی به‌نامرادی نرسد.

درین‌تاریخ خبر فوت خواجه‌جهان رسید. او از بنده‌هـای قدیم و خدمتگاران زمـان شاهزادگی بود. اگرچه درآخر از ملازمت من جدا شده روزی‌چند به‌خدمت عرش آشیانی پیوست، چون به‌جای بیگانه نرفته بود به‌خاطر من چندان گران نیامـد. چنانچه بعداز جلوس رعایتی که درمخیلهٔ او نگذشته بود فرمودم، تاآنکه به‌منصب پنجهزاری ذات وسه‌هـزارسوار سرافرازی یافت؛ وشرح‌احوال او به‌تقریبات در جریده اقبال ثبت افتاد. خـدمـات‌عمده را متمشی‌شد وردر کارهای طرفه‌گدی داشت. غاپتاً ازکسب قابلیت استعداد ذاتی‌او ودیگرجزثبات که پیرایهٔ جوهر انسانی است بی‌نصیب بوده درین راه ضعف‌قلبی بـه‌هم رسانیده، روزی‌چند باوجود تکسر وبیماری در رکاب سعادت بسر برد وچون ضعف او اشتداد یافت ازکـلانور رخصت گرفته به‌لاهور شتافت ودر آنجا به‌اجل طبیعی درگذشت. روزشنبه چهارم ماه‌مذکور قلعه رهتاس مخیم اردوی ظفر قرین گشت. قاسم‌خان را به‌عنایت‌اسپ وشمشیر وپرم نرم‌خاصه سرافراز ساخته، رخصت لاهور فرمودم. باغچه‌ای درسرراه واقع بود، سیرشکوفه کرده‌شد. ازین منزل تیهو به‌هم‌رسید. گوشت تیهو از کبك لذیذتر است.

روزیکشنبه پنجم میرزاحسن پسر میرزارستم بـه منصب هزاری‌ذات و چهـارصدسوار ممتاز گشته، به‌صوبهٔ دکن تعیین‌شد. خواجه‌عبداللطیف قوش‌بیگی نیز به منصب‌هزاری ذات و چهارصدسوار سرافرازی یافت. درین سرزمین گلی به‌نظر درآمـد، درون‌سفید، بیرون‌سرخ؛ وبعضی درون زرد وبیرون‌سرخ. به‌فارسی لالهٔ بیگانه می‌گویند، وبه‌هندی تهل بـه‌معنی زمین است. چون‌گل‌کنول مخصوص آب است این‌را تهل‌کنول نامیده‌اند یعنی کنول‌صحرایی.

روز مبارکشنبه نهم عرضداشت دلاورخان‌حاکم[۲۳۲ب]کشمیر نویدرسان فتح‌گشتوار گشت. تفصیل‌این‌اجمال، بعدازرسیدن‌او به‌پایهٔ‌سریرجاه وجلال، رقم‌زدهٔ کلك وقایع‌نگارخواهد شد. فرمان مرحمت عنوان‌باخلعت‌خاصه وخنجر مرصع‌فرستاده محصول یك‌ساله ولایت‌مفتوحه به‌جلدوی این پسندیده خدمت عنایت‌شد. روز سه‌شنبه چهاردهم مقام حسن‌ابدال نزول رایات اجلال‌گشت. چون کیفیت این راه وخصوصیات منازل درضمن وقایع یـورش کـابل مرقوم شده به‌تکرار نپرداخت، واز اینجا تا کشمیر منزل به‌منزل نوشته‌خواهدشد. انشاءالله تعالـی. از تاریخی که درموضع اکبرپور بمبارکی وخیریت ازکشتی برآمده تاحسن‌ابدال یکصدو هفتادهشت‌کروه مسافت درعرض شصت‌ونه‌روز به‌چهل‌وهشت کوچ وبیست‌ویك مقام طی‌شد. چون درین‌سرمنزل چشمه آبی وآبشاری وحوضی درغایت لطافت واقـع است دوروز مقام فرموده، روز مبارکشنبه شانزدهم، جشن وزن‌قمری ترتیب‌یافت؛ وسال پنجاه‌سیوم بـه‌حساب شهور قمری از عمر این‌نیازمند درگاه‌ایزد جل‌شانه به‌مبارکی آغازشد.

چون ازین‌منزل کوه و کوتل ونشیب وفراز بسیار درپیش بوده به‌یك‌دفعه عبور اردوی کیهان پوی دشوار نمود. مقرر گشت که حضرت‌مریم‌الزمانی بادیگر بیگمان روزی چندتوقف فرموده به‌آسودگی تشریف‌آورند. ومدارالملکی اعتمادالدولهٔ الخاقانی و صادق‌خان بخشی وارادتخان میرسامان‌باعمله‌بیوتات وکارخانه‌جات به‌مرور عبور نمایند وهمچنین رستم‌میرزای صفوی وخان‌اعظم وجمعی از بنده‌ها، به‌راه پونچ رخصت یافتند وموکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط قرب وخدمتگاران ضروری روزجمعه هفدهم، سه‌ونیم کروه کوچ فرموده، درموضع سلطانپور منزل گزید. درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه رسیدکه در اودیپور به‌اجل طبیعی مسافر راه عدم‌شد. جگت‌سنگه نبیرهٔ او وبهیم [۲۳۳الف] پسر او در ملازمت می‌باشد. به‌خلعت سرافرازی یافتند، وحکم‌شد که راجه‌کشنداس فرمان مرحمت‌آمیز باخطاب رانائی وخلعت واسپ وفیل خاصه به‌جهت کنورکرن برده مراسم تعزیت وتهنیت به‌تقدیم رساند.

از مردم این‌مرزوبوم استماع افتاد که درغیر ایام برسات که اصلا ابری و صاعقه‌ای نباشد آوازی مانند به‌صدای ابر ازین‌کوه به‌گوش می‌رسد واین کوه را گرج می‌نامند وبعداز یك‌سال ودوسال البته چنین صدائی ظاهر می‌شود. این حرف را مکرر در خدمت حضرت عرش‌آشیانی نیز شنیده‌بودم. چون خالی از غرابتی نیست نوشته‌شد. والعلم عندالله.

روزشنبه هژدهم چهارکروه‌نیم گذشته درموضع‌سنجی نزول‌اجلال واقع‌شد. ازین‌منزل داخل پرگنه هزاره‌قارانع است. روزیکشنبه نوزدهم سه‌کروه وسه‌پاو در نوردیده موضع نوشهر منزل‌شد. ازینجا داخل دهمتور است. چندانکه نظرکار می‌کرد جلگه‌های سبز درمیان گل تهل کنول وقطعه گل‌سرشف شگفته بود و به‌غایت خوش می‌نمود. روز دوشنبه بیستم سه‌ونیم‌کروه کوچ‌فرموده، در موضع سلهرورود موکب مسعود اتفاق افتاد. مهابت‌خان ازقسم جواهر ومرصع‌آلات موازی شصت‌هزار روپیه پیشکش گذرانید. درین‌سرزمین گلی به‌نظر درآمد سرخ آتشین‌به‌اندام گل‌ختمی، امازو خردتر وچندین گل یکجا تنگ به‌یك‌دیگرشگفته، از دورچنان نماید که گویا یك‌گل‌است؛ و درختش مقدار درخت زردآلو می‌شود. ودرین دامن‌کوه بنفشه خودرو نیز بسیار بود در غایت خوشبویی، رنگش از بنفشه‌کمتر. روزسه‌شنبه بیست‌ویکم سه‌کروه طی‌نموده در موضع مانکلی نزول‌اقبال واقع‌شد. درین‌روز مهابت‌خان را به‌خدمت بنگش رخصت فرموده اسپ وفیل خاصه وخلعت وباپوستین مرحمت‌نمودم. امروز تاآخر منزل تقاطر بود. شب‌یکشنبه بیست‌ودوم نیز باران شد. وقت‌سحر برف‌بارید. [۲۳۳ب] چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزیدگی بهم رسانید چاروای لاغر جا افتاد

برنخاست و بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار خاصه شریفه تصدق شد. به جهت بارندگی دو روز
مقام فرمودم. روز مبارکشنبه بیست و سوم سلطان حسین زمیندار پگلی دولت زمین بوس دریافته
ازینجا داخل ملک پگلی است. از غرایب اتفاقات آنکه در وقتی که حضرت عرش آشیانی
تشریف می‌بردند در همین منزل برف باریده بود. الحال نیز بارید. درین چندسال اصلا
برف نباریده بلکه باران هم کم شده بود. روز جمعه بیست و چهارم چهار کروه طی نموده در موضع
سواد که محل نزول موکب منصور گشت، درین راه هم اجمه بسیار بود و درخت زردآلو و شفتالو
صحرا صحرا شکوفه کرده سراپا در گرفته بود. و درختهای صنوبر جوان نیز دیده را فریب
می‌داد. شنبه بیست و پنجم قریب سه و نیم کروه درنوردیده ظاهر پگلی به ورود موکب مسعود
آراستگی یافت. روز یکشنبه بیست و ششم به شکار کبک سوار شده آخرهای روز به التماس
سلطان حسین به منزل او تشریف برده پایهٔ عزتش برامثال و اقران افزودم. حضرت عرش آشیانی
نیز به منزل او تشریف برده بودند. از قسم اسپ و خچر و باز و جره پیشکش کشیده اسپ
و خنجر به او بخشیده فرمودم که باز و جره را بگریز بسته آنچه خوب برآید به نظر خواهد
گذرانید.

سرکار پگلی سی و پنج کروه در طول، و بیست و پنج در عرض است. مشرق رویه کوهستان
کشمیر، و برسمت مغرب اتک بنارس، و به جانب شمال کشتوار، و به جانب جنوب گهکر واقع
است. در زمانی که صاحبقران گیتی‌ستان فتح هندوستان نموده به دارالملک توران عنان اقبال
معطوف داشته‌اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت اثر بودند در این حدود به جهت
مرحمت نموده گذاشته‌اند. می‌گویند که ذات ما قارلغ است. اما مشخص نمی‌دانند که در آن
وقت کلانتر اینها که بود و چه نام داشته. الحال خود لاهوری محض‌اند و به زبان چنان متکلم
و حقیقت مردم دهتمور نیز بدین قیاس است. در زمان عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهتمور
بود. الحال بهادر پسر اوست. اگرچه باهم نسبت [۲۲۴ الف] و خویشی و پیوند دارند لیکن
نزاعی لازمهٔ زمینداران است همیشه برسر حدود حدود می‌باشد، و آنها پیوسته دولتخواه آمده‌اند.
سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاهرخ هردو در وقت شاهزادگی به ملازمت من رسیده بودند.
با آنکه سلطان حسین هفتادساله داشت در قوای ظاهر اصلا فتوری راه نیافته و تاب و طاقت
سواری و تردد چنانچه باید دارد. درین ملک بوزه می‌سازند از نان و برنج که آن را سرمی-
گویند. عملا از بوزه بسیار تندتر، و مدار خوراک این مردم برسراست و هرچند کهنه‌تر باشد،
بهتر است. و این سر را درهم کرده سرخم را محکم بسته دوسال و سه سال درخانه نگاه می‌دارند
و بعد از آن زلال روی خم را گرفته چها می‌سازند و آن را آچهی می‌نامند. و آچهی ده ساله

هم می‌باشد. پیش آنها هرچند کهن‌سال‌تر بهتر؛ واقل مدت یك‌سال است. سلطان‌محمود کاسه کاسه ازین‌سر مـی گرفت ولا جرعه در مـی کشید. سلطان‌حسین‌هم ملتزم است و بـه‌جهت من از فرد اعلایش آورده‌بود. یك‌بار برای امتحان خوردم. پیش ازین‌هم خورده‌شده‌بود. کیفش مشتهی است اما خالی ازکرخی نیست و معلوم‌شدکه اندك بنگی‌هم همـراه مـی‌سازند. در خمارش خواب غلبه می‌کند. اگـر شراب نباشد بضرور بدل شراب می‌تواند شد. از میوه زردآلود وشفتالو وامرود می‌شود. چون تربیت نمی‌کنند وخود روست همه ترش و ناخوش می‌باشد. از سرشکوفه آنها محظوظ می‌توان شد. خانه ومنازل هم ازچـوب است؛ به‌روش اهل کشمیر می‌سازند. جانورشکار بهم می‌رسد. اسپ، اشتر، و گاومیش می‌دارند. بزومرغ بسیار فراوان است. استرش ریزه می‌شود. به‌جهت بارگران به‌کار نمی‌آید.

چون به‌عرض‌رسیدکه چند منزل پیشتر آبادانی که غله آنجا به‌اردوی ظفر قرین کفایت کند، نیست، حکم‌شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند، وسه‌چهار روز آذوقه برگیرنـد. از ملازمان رکاب سعادت چندی بـه همراهی برگزیده، بقیهٔ مردم بسرکردگی [۲۳۲ب] خواجه‌ابوالحسن بخشی‌چند منزل عقب می‌آمده باشند. باکمال احتیاط وتأکید هفتصدزنجیر فیل به‌جهت پیشخانه وکارنجات ناگزیر نمود. منصب سلطان‌حسین چهارصدی ذات وسیصدسوار بود. درین‌وقت بـه‌منصب ششصدی و سیصدوپنجاه سوار سرافرازی یافت وخلعت وخنجر مرصع وفیل مـرحمت فـرمودم. بهادر دهمتوری‌که به‌کومك لشکر بنگش تعیین است منصب‌او ازاصل واضافه دوصدی‌ذات ویکصد سوار حکم‌شد. روز گمشنبه بیست‌ونهم پنج کروه ویك‌پاو، کوچ‌نموده از پل رودخانه نین‌ـ سکه‌گذشته منزل گزیدم. این نین سکه از طرف شمال به‌جانب جنوب می‌رود. این رودخانه از میان کوه وارو که ماین ولایت بدخشان وتبت واقع است بـرآمده. چـون درینجا آب مذکور دوشاخ‌شده به‌جهت‌عبورلشکرمنصور حسب‌الحکم دوپل ازچوب مرتب ساخته بودند. یکی‌درطول هژده‌ذرع ودوم چهارده‌ذرع ودر عرض هرکدام پنج‌ذرع. ودرین‌ملك طریق‌ساختن پل آنکه درختهای شاخدار برروی‌آب می‌اندازند وهردو سرآن را به سنگ بسته استحکـام می‌دهند وتخته‌چوبهای سطبر برروی آن انداخته به‌میخ وطناب قوی مضبوط مـی‌سازند؛ و به اندك مرمتی سالهای سال برجاست. القصه فیلان را پایاب گذرانیده سوار وپیاده از روی‌پل گذشتند. سلطان‌محمود، نام این‌رودخانه را نین سکه کرده یعنی راحت چشم. روز مبارکشنبه سی‌ام قریب سه‌ونیم کروه در نوردیده برلب رودخانه کشن گنگا منزل‌شد. درین‌راه کوتلی واقع‌است به‌غایت بلند. ارتفاع آن یك‌کروه، نیز نشیب یك‌ونیم کروه؛ واین کـوتل را بیم

درنگ می‌نامند. ووجه تسمیهٔ آن که به‌زبان کشمیری پنبه‌را یم می‌گویند. چون حکام کشمیر داروغه گماشته‌بودند که از بار پنبه‌تمغا بگیرند ودر اینجا به‌جهت‌گرفتن تمغا درنگ می‌شده بنابرین به‌یم درنگ شهرت یافته وازگذشت کوتل آبشاری است درنهایت لطافت. پیاله‌های معتاد را برلب‌آب وسایه درخت خورده، [۲۳۵الف] وقت‌شام به‌منزل رسیدم.

برین‌رودخانه پلی بودکه ازقدیم پنجاه‌وچهارذرع درطول ویک‌ونیم ذرع در عرض که پیاده‌ها می‌گذشتند. حسب‌الحکم پلی دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طول پنجاه‌وسه‌ذرع، وعرض سه‌ذرع. چون‌آب عمیق وتند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار وپیاده واسپ از روی پل گذشت. حسب‌الحکم حضرت عرش‌آشیانی سرایی از سنگ و آهك در غایت واستحکام برفراز پشته مشرف برآب‌اساس یافته. یك‌روز به‌تحویل مانده معتمدخان را پیشتر فرستاده شده بودکه به‌جهت تخت‌نشین وآراستن جشن نوروز سرزمینی که ارتفاعی وامتیازی جشن داشته‌باشد اختیارنماید. اتفاقاً از پل‌گذشته مشرف برآب‌پشته‌ای واقع بود سبز وخرم، برفراز آن سطحی پنجاه‌ذرع‌گویا کارفرمایان قضا وقدر به‌جهت چنین‌روزی مهیای جشن داشته بودند. مشارالیه لوازم جشن نوروزی‌را برفرازآن پشته ترتیب داده‌بود به‌غایت‌مستحسن افتاد. معتمدخان مورد تحسین وآفرین گشت. رودخانه کشن گنگا از طرف جنوب می‌آید و به‌جانب شمال می‌رود. آب بهت از سمت مشرق آمده وبه رودخانه کشن گنگا پیوسته به طرف شمال جاریست.

نوروز پانزدهم از جلوس همایون

تحویل نیراعظم مرادبخش عالم به‌شرف‌خانه حمل روزجمعه پانزدهم شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۰۲۹ یك‌هزارو بیست‌ونه‌هجری بعداز انقضای دوازده‌ونیم گهری که پنج‌ساعت نجومی باشد اتفاق افتاد. وسال پانزدهم از جلوس این‌نیازمند درگاه الهی به‌مبارکی و فرخی آغاز شد. روز شنبه دوم، چهارکروه ونیم‌پاو کوچ نموده ودر موضع مکر منزل‌گزیدم. درین راه کوتل نبود، قدری سنگلاخ داشت. طاوس ودراج‌سیاه ولنگور که درولایت گرم سیر می‌باشد دیده‌شد. ظاهراً در سردسیر هم می‌توانند بود. از اینجا تاکشمیر همه‌جا راه برکنار دریای بهت است‌ودوجانب کوه واقع‌شده، واز ته‌دره آب درغایت تندی‌پرجوش وخروش می‌گذرد. وهرچند فیل‌کلان [۲۳۵ب] باشد نمی‌تواند پای خودرا قایم ساخت. فی‌الفور می‌غلطاند و می‌برد. سگ‌آبی هم دارد. روزیکشنبه سیوم چهارکروه ونیم طی‌نموده در موسران نزول فرموده شب‌جمعی از سوداگران که درپرگنه باره موله توطن دارند آمده ملازمت نمودند.

وجه تسمیهٔ بارموله پرسیده‌شد عرض کردند که باراه بزبان هندوی خوك را مـی گـویند و موله مقام را، یعنی جای باراه؛ واز‌جمله اوتارکه درکیش هنود مقرر است یکی اوتار باراه است و باراه‌موله به‌کثرت استعمال باره موله شده.

روزدوشنبه چهادم دونیم کروه گذشته در بهولباس منزل گزیدم. چون این کـوهها را به‌غایت تنگ ودشوار نشان می‌دادند وازهجوم مردم عبور به‌صعوبت وزحمت میسرمی‌شدووش به‌معتمدخان حکم فرمودم که غیراز آصف‌خان وچندی از خدمتگاران ضروری هیچکس را نگذارند کـه در رکاب سعادت کوچ کنند واردو را یك‌منزل عقب مـی‌آورده باشند. اتفاقاً مشارالیه دیره خودرا پیش‌ازین حکم روانه ساخته بود. بعداز آن به‌مردم خود می‌نویسد که درباب من چنین حکم‌شده به‌هرجا که رسیده‌باشید توقف نمایید. برادران او درپـای کـوتل بهولباس این‌خبر را شنیده‌همانجا دیره فرود می‌آرند. در زمانی که مـوکب‌اقبال قریب به منزل‌او رسید برف وباران باریدن آغاز کرد. هنوز یك‌میدان راه طی‌نشده بـودکه دیـره او نمایان‌شد. ظهور این موهبت را از اتفاقات شمرده بااهل محل به‌منزل مشارالیه فـرود آمده از آسیب سرما وبرف وباران محفوظ ماندیم. برادران او حسب‌الحکم به‌طلب او دوانیدند. در وقتی که این مژده بـه‌او می‌رسد که فیلان پیشخانه بـسرفراز کوتل بـرآمده راه را تنگ ساخته‌اند، چون سواره گذشتن متعذر نمود از غایت شوق وذوق پیاده سرازپا نشناخته و در عرض دوساعت، دونیم‌کروه مسافت طی نمـوده خود را به‌ملازمت رسانید، وبه زبان حال این بیت [۲۳۶الف] می‌خواند. بیت:

آمد خیالت نیم شب جـان دادم و گشتم خجل

خجلت بود درویش را ناگه چو مهمان در رسد

آنچه در بساط‌او بود از نقد وجنس وناطق و صامت تفصیل کـرده بـه‌رسم پای‌انداز معروض داشت. همه را به‌او بخشیدم وفرمودم‌که متاع دنیا در چشم همت‌ما چه نماید. جوهر اخلاص‌را به بهای‌گران خریداریم واین اتفاق از اثر اخلاص وتائیدات طالع او بایدشمرد که‌مثل من پادشاهی بااهل‌حرم خود یك‌شبانروز درخانهٔ او به‌راحت وآسودگی بسر بـرد، و اورا دراماثل‌واقران وابنای جنس سرافرازی نصیب شود.

روز سه‌شنبه پنجم، دوکروه گذشته درموضع کهائی نزول‌اجلال اتفاق افتاد. سروپای که دربرداشتم بمعتمدخان مرحمت فرمودم، ومنصب اوازاصل واضافه هزاروپانصدی ذات و پانصدسوار حکم‌شد. واز این منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کـوتل بهولباس یعقوب پسریوسف‌خان کشمیری بافواج منصور حضرت عرش آشیانی که راجه‌بهگوان داس

پلند راجهمان‌سنگه سردار بود جنگ کرده‌اند. درین‌روز خبررسید که سهراب‌خان پسر رستم‌خان میرزا در آب بهت غریق بحرفنا‌گشت. تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم یك منزل عقب می‌آمد. در راه بخاطرش می‌رسد که به‌دریا درآمده غسل کند. با آنکه آب گرم میسر بوده هرچند مردمش مانع‌می‌آیند ومی‌گویند که درین‌قسم هوای سرد بسی‌ضرور درچنین دریای زخار خونخوار که فیل مست‌را می‌غلطاند درآمدن از آئین حزم‌واحتیاط دور است، به‌حرف آنها مقید نمی‌شود؛ وچون وقت ناگزیر در رسیله بود ازغایت خودداپی و غرور وجهالت به اعتماد شناوری خودکه درین‌فن بی‌نظیر بود، جلدی‌تر مسی‌شود وبا‌یك‌نفر خدمتیه ویك‌کس‌دیگر که شناوری می‌دانسته‌اند، برفراز سنگی که برلب‌آب بود برآمده خود را به‌دریا می‌اندازد. به‌مجرد افتادن از تلاطم امواج نمی‌تواند خودرا جمع ساخت،و به شناوری پرداخت. افتادن همان بود ورفتن همان بود. سهراب‌خان باخدمتیه رخت [۲۳۶ب] حیات بسیل فنا در داد. کشتی‌گیر به‌صد جان‌کندن، کشتی وجود به‌ساحل سلامت رسانید. میرزارستم‌را غریب تعلقی ومحبتی بااین‌فرزند بود. در راه پونچ از شنیدن خبر جانگامجامه شکیبایی چاك زده، بیتابی واضطراب بسیار ظاهر می‌سازد و باجمیع متعلقان خویش لباس ماتم پوشیده سروپا برهنه متوجه ملازمت می‌شود واز سوز و گداز مادرش چه نویسد. اگر چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غایتاً پیوند دل بااین فرزند داشت. سنش بیست‌وشش بود، در بندوق‌اندازی شاگرد رشید پدرش بود. سواری فیل وارابه بخوبی می‌دانست. درپورش گجرات اکثر اوقات حکم می‌شد که در پیش فیل خاصه سوار شود. در سپاهیگری‌خیلی چسپان می‌نمود.

روزگمشنبه سه‌کروه طی‌نموده درموضع ریوند منزل‌شد. روز مبارکشنبه هفتم ازکوتل کوارمت عبور فرموده، درموضع وچه نزول اجلال اتفاق افتاد. مسافت این منزل چهارکروه ویك‌پاو است. کوتل گوارمت ازکوتل‌های صعب است وآخرین‌کوتل این راه است. روز جمعه هشتم قریب به‌چهارکروه طی‌نموده در موضع بلتار منزل‌شد. درین راه کوتل نبود. بقدر وسعتی‌داشت صحرا صحرا چمن‌چمن شکوفه وانواع ریاحین ازنرگس وبنفشه وگلهای غریب که مخصوص این ملك است به‌نظر درآمد. از جمله گلی دیده‌شد که بهیئت عجیب پنج شش‌گل نارنجی رنگ سرنگون شگفته واز میان گلها برگی چند سربرآمده از عالم اناس، نام این‌گل بولاینگ است و گل دیگر مثل بونی بر دورآن گلهای ریزه بهاندام ورنگ یاسمن بعضی‌کبود وبعضی سرخ‌چهره، ودرمیان نقطه زرد، به‌غایت‌خوشنما وموزون. نامش لدپوش وپوش‌علی‌العموم گل‌را می‌گویند ارغوان زردهم درین‌راه فراوانست. گل

کشمیر ازحساب وشمار بروناست. کدامهارا نویسم وچند توان نوشت. آنچه امتیازی‌دارد مرقوم می‌گردد. درین‌منزل آبشاری برسرراه واقع است به‌غایت عالی و دیدنی. [۲۳۷الف] از جای بلند می‌ریزد. درین راه آبشاری به‌این‌خوبی دیده‌نشده. لحظه‌ای توقف نموده‌چشم ودل را از تماشای آن سیراب‌ساختم. روزشنبه نهم چهارکروه وسه‌پاو کوچ فرموده به باره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد. باره موله از قصبه‌های مقرر کشمیر است واز اینجا تاشهر چهارده‌کروه مسافت است وبرلب آب بهت واقع‌شده. جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف برآب منازل ومساجد ساخته‌اند وآسوده ومرفه الحال روزگار بسرمی‌بردند. حسب‌الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتیها آراسته‌درین‌مقام مهیا داشته بودند. چون ساعت درآمدن به‌شهر روز دوشنبه اختیارشده بنابرین درمنزل مذکور توقف صلاح ندیده، فی‌الفور بااهل‌محل برکشتیها نشسته به‌مبارکی و فرخی متوجه مقصد گشتم. د، بهر از روزیکشنبه گذشته به‌شهاب‌الدین‌پور که ازسرکارهای مقرر کشمیر است رسیده شد. فرمودم‌که چنارهای چمن شهاب‌الدین‌پور را بشمارند. نودوچهار درخت به‌شمار درآمد. درین‌روز دلاورخان کاکر حاکم کشمیر ازکشتواره رسیده دولت آستان‌بوس دریافت وبه‌عنوان عواطف روزافزون پادشاهانه وگوناگون نوازش خسروانه سرافرازی یافت. الحق این خدمت را چنانچه باید به‌تقدیم رسانیده امیدکه حضرت واهب‌العطایا جمیع بنده‌های بااخلاص‌را چنین افروز عزت گرداند. کشتوار برسمت جنوب کشمیر واقع‌است. ازمعموره کشمیر تامنزل آنکه حاکم‌نشین کشتوار است شصت‌کروه مسافت پیموده‌اند.

احوال فتح کشتوار: به‌تاریخ دهم‌شهریورماه الهی سنه‌چهارده دلاورخان یازده‌هزار نفر سوار وپیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیشنهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با گردعلی میربحری به‌محافظت شهر وحراست سرحدها مقرر داشت وچون گوهر چك وایبه چك به‌دعوی وراثت کشمیر درکشتوار ونواحی‌آن سرگشتهٔ وادی [۲۳۷ب] ضلالت وادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خودرا باجمعی در مقام دیسو که متصل به‌کوتل پیرپنجال واقع‌است به‌جهت احتیاط گذاشت واز منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود را بسافوجی به‌راه سنگی پورشتافت وجلال نام‌پسر رشید خودرا بانصرالله‌عرب وعلی ملك‌کشمیری وجمعی از بنده‌های جهانگیری براه امن تعیین فرمود؛ وجمال نام پسر کلان خود را باگروهی از جوانان کارطلب به‌هراولی فوج خود مقررنمود. وهمچنین دوفوج دیگر بردست‌راست وچپ خود قرار داد که می‌رفته باشند. چون راه برآمد اسپ نبود چنداسپی بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل بازگردانیده به‌کشمیر فرستاد وجوانان کار طلب کمر خدمت

به‌میان جان بسته پیاده برفراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران‌بد سرانجام منزل به‌منزل جنگ‌کنان تا امرکوت که یکی از محکمهای غنیم بود، شتافتند. ودرآنجا فوج‌جلال وجمال‌که از راههای مختلف تعیین شده بودند باهم پیوستند. ومخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه‌فرار پیش گرفتند. بهادران جان‌نثار کوه دشوار و نشیب و فراز بسیار به پایمردی همت پیموده تادریای مرو شتافتند وبرلب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکراسلام تردداث پسندیده به‌ظهور رسانیدند. وایبه چك بدبخت با بسیاری از اهل ادبار به‌قتل رسید و از کشته‌شدن ایبه، راجــه‌بدست ودل‌شده راه‌فــرار پیش گرفت. واز پل گذشته در پهندرکوت که برآن طرف آب واقع است توقف‌کردند. از بهادران نیز جلــو خواستند که ازپل بگذرند برسرپل جنگ عظیم واقع‌شد، وچندی ازجوانان به‌شهادت‌رسیدند. وهمچنین ملت هشت‌شبانروز بنده‌های درگاه سعی درگذشتن آب داشتند وکافران تیره‌بخت هجوم آورده به‌مدافعه ومقاتله تقصیر نمی کردند تاآنکه دلاورخان از استحکــام [۲۳۸الف] تهانجات وسرانجام آذوقه خاطرجمع‌نموده به‌لشکر فیروزی اثر پیوست. راجه ازحیله‌سازی وروباه‌بازی وکلای خودرا نزد دلاورخان فرستاده التماس نموده که برادر خودرا باپیشکش به‌درگاه می‌فرستم وچون گناه من به‌عفو مقرون گردد وبیم وهراس از خاطــر من زایل شود خود نیز به‌درگاه گیتی پناه رفته آستان‌بوسی می‌نمایم. دلاورخان به‌سخن فریب‌آمیز گوش نینداخته نقد فرصت را از دست نداد وفرستاده‌های راجه را بی‌حصول مقصود رخصت‌فرموده در گذشتن از آب اهتمام شایسته بکار برد. جمال پسراو باجمعی از نهنگان بحــر شجاعت وجلادت بالای‌آب رفته به‌شناوری ودلاوری از آن دریای زخار خونخوار عبورنمودند، و با مخالفــان جنگ سخت در پیوست و بنده‌های جانباز از آن طرف هجوم آورده کــار براهل ادبار تنگ ساختند، آنها چــون تاب مقاومت درخود نیافتند تخته پل‌را شکسته راه‌گریزپیش گرفتند، وبنده‌های نصرت قرین باز پل‌را استحکام داده بقیهٔ لشکر را گذرانیدند، ودلاورخان در پهندراکوت معسکر اقبال آراست و ازآب‌مذکور تادریای‌چناب که اعتقاد قوی این‌سیاه بختان است دوتیرانداز مسافت بوده باشد ودرکنار آب چناب مــرتفع است و عبور از آن آب به دشواری میسر وبه‌جهت آمدورفت پیاده‌ها طنابهای سطبر تعبیه نموده درمیان دوطناب چوبهایی مقدار یك‌بدست پهلوی یکدیگرمستحکم بسته یکطرف طناب را برقله‌کوه وسردیگر را برآن‌طرف‌آب مضبوط می‌سازند ودوطناب دیگر یك‌گز از آن بلندتر تعبیه می‌نمایندکــه پیاده‌ها پای خود را برآن چوبکها نهاده به هردودست طنابهای بالا را گرفته از فراز کوه به‌نشیب می‌رفته باشند، تا ازآب بگذرند، واین را به اصطلاح مردم کوهستان رمبه‌گویند. و

هرجا مظنهٔ بستن رمه داشتند بند و قچی و تیرانداز و مردم [۲۳۸ ب] کاری استحکام داده خاطرجمع نمودند. دلاورخان جالها ساخته شبی هشتاد نفراز جوانان دلیرکارطلب برجاله نشانیده می‌خواست که ازآب بگذراند چون آب درغایت تندی وشورش می‌گذشت جاله به سیلی فنارفت، وشصت‌وهشت نفراز آن جوانان غریق بحرعدم شده آبروی شهادت یافتند، و ده نفربه دست وبازوی شناوری خود را به ساحل سلامت رسانیدند، ودوکس برآن طرف آب افتاده درچنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند.

القصه، دلاورخان چهارماه و دوروز دربهندرکوت پای همت افشرده سعی درگذشتن داشت، وتیرتدبیر به هدف مقصد نمی‌رسید تاآنکه زمینداری راهبری نموده که از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود رمه بسته در دل شب جلال پسردلاورخان را با چندی از بنده‌های درگاه وجمعی از افغانان قریب دویست نفراز آن راه به سلامت گذشته هنگام سحر بی‌خبر برسرراجه رسیده، کرنای فتح بلندآوازه ساختند. چندی‌که برگرد وپیش راجه بودند درمیان خواب‌وبیداری سراسیمه برآمده اکثری تیغ خون‌آشام گشتند. بقیةالسیف جان به تک‌پا از آن ورطه بلا برآوردند. درآن شورش یکی از سپاهیان به راجه رسیده خواست که به زخم شمشیر کارش به اتمام رساند، راجه فریاد برآورد که من راجه‌ام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید. مردم برسراو هجوم آورده دستگیر ساختند. بعد ازگرفتارشدن راجه از منتسبان او هرکس هرجا بود خود را به گوشه‌ای کشید، دلاورخان از شنیدن این مژده فتح وفیروزی سجدات شکرالهی به تقدیم رسانیده، با لشکرمنصوراز آب عبورنموده به منزل بدرکه حاکم‌نشین این ملک است درآمد. از کنارآب تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد. خواهر سنگرام راجه جموودختر جوهرمل [۲۳۹ الف] مردود پسرراجه با سو درخانهٔ راجه است و از خواهرسنگرام فرزندان دارد. پیش ازآنکه فتح شود عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگرزمینداران فرستاده بود. چون موکب منصورنزدیک رسید دلاورخان حسب‌الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت ونصرالله عرب را با جمعی از سوارو پیاده به حراست این ملک گذاشت.

درکشتوار گندم وجو وعدس وماش و ارزن فراوان می‌شود، وبه‌خلاف کشمیرشالی کمتر دارند. زعفرانش از زعفران کشمیر بهتراست، وقریب به صددست از بازوجره گرفته می‌شود. نارنج‌وترنج وهندوانه فراطلی به هم می‌رسد. خربزه‌اش از خربزه کشمیربهتراست و دیگر میوه‌ها از انگوروشفتالو وزردآلو و امرود، ترش می‌باشد، اگر تربیت کنند یمکن که خوب شود. سهنسی نام‌زر است مسکوک که از حکام کشمیرمانده یک‌ونیم آن را به یک روپیه

می‌گیرند و درمعامله پانزده سهنسی که ده روپیه باشد به یك مهرپادشاهی حساب مـی کنند. و دوسیر به وزن هندوستان را یك من اعتبارنموده‌اند، ورسم نیست که راجه ازمحصول زراعت خراج بگیرد. برسرهرخانه درسالی شش سهنسی که چهارروپیه باشد می‌گیرد، وزعفران را در گل به طوله جمعی از راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکرانند به تنخواه نموده غایتا دروقت فـروختن زعفران از خـریداربرسرمنی که عبارت از دوسیرباشد، چهارروپیه می‌گیرد، وکلیه حاصل راجه بر جریمه است، و به اندك تقصیری مبلغ کلی می‌ستاند، و هر کس را متمول وصاحب جمعیت یافتند بهانه انگیخته، آنچه دارد پاك می‌گیرند. بههمه‌جهت یك لك روپیه تخمیناً حاصل حصه او باشد، و دروقت‌کارشش هفت هزارپیاده جمع مـی‌شود و اسپ در میان آنها کم است. قریب پنجاه اسپ از راجه وعمده‌های او بوده‌باشد. محصـول [۲۳۹ ب] یکساله دروجه انعام دلاورخان مرحمت شد. ازروی تخمین جاگیرهزاری ذات و هزارسوار به ضابطه جهانگیری بوده باشد. وچون دیوانیان عظام نسق بسته جاگیردارتنخواه نمایند حقیقت از قرارواقع ظاهرخواهد شد که چه مقدارجاست.

روز دوشنبه پانزدهـم بعد از دوپهر وچهارگهری به مبارکی وفـرخی درعمارا تـی که مجدداً برکنارتال احداث یافته، ورود مـوکب مسعود اتفاق افتاد. بـه حکم حضرت عـرش آشیانی قلعه‌ای از سنگ وآهك درغایت استحکام احداث یافته، غایتاً هنوز ناتمام است یك ضلع آن مانده است. امیدکه بعد ازین به اتمام رسد. از مقام حسن ابدال تاکشمیربه راهی که‌آمده شد هفتادوپنج کروه مسافت به نوزده کوچ وشش مقام‌که بیست‌وپنج روز باشد قطع شده، که از دارالخلافه آگره تاکشمیردرعرض پنج ماه وهـژده روز سیصدوهفتادوشش کروه مسافت به یك صدودو کوچ وشصت‌وسه مقام طی شده، وبه راه خشکی که معرعام وراه متعارف است سیصدوچهارونیم کروه است.

روز سه‌شنبه دوازدهم، دلاورخان حسب‌الحکم راجه کشتواررا مسلسل به حضورآورده زمین بوس فرموده، خالی ازوجاهت نیست. لباسش به روش اهل هند،و زبـان کشمیری و هندی هردوی می‌دارند. به خلاف دیگرزمینداران این حدود فی‌الجمله شهری ظاهرشد. حکم فرمودم‌که با وجود چندین تقصیروگناه اگرفرزندان خود را به درگاه ما حاضرسازد از حبس وقید نجات یافته، درسایهٔ دولت ابد قرین‌آسوده وفارغ‌البال روزگار بسرخواهد برد، والا در یکی ازقلاع هندوستان به حبس مخلدگرفتارخواهد بود. عرض کردکه اهل وعیال وفرزندان خود را به ملازمت می‌آرم وامیدوارمرحمت آن حضرتم به هرچه حکم شود.

اوضاع وخصوصیـات مـملك کشمیر: اکنون مجملا از احـوال واوضاع و

خصوصیات ملك کشمیرمرقوم می‌گردد. کشمیراز اقلیم چهارم است. عرضش از خط استوا سی‌وپنج‌درجه‌است. ازقدیم این‌ملك درتصرف [۲۴۰ الف] راجه‌ها بوده ومدت‌آنهاچهارهزار سال است، و کیفیت احوال و اسامی آنها درتاریخ راج ترنگ که به حکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی به فارسی ترجمه شده است به تفصیل مرقوم است. و درتاریخ سنه هفتصدودوازده هجری به نوراسلام رونق وبها پذیرفته، وسی‌ودونفراز اهل اسلام مدت دویست وهشتادودوسال حکومت این ملك داشته‌اند، تاآنکه به تاریخ نهصدونودوچهارهجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند. و از آن تاریخ تا حال سی‌وپنج سال است که درتصرف اولیای دولت ابد قرین ماست. ملك کشمیردرطول از کوتل بهولباس تا قنبردیر پنجاه‌وشش کروه جهانگیریست و درعرض از بیست‌وهفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه.

شیخ ابوالفضل دراکبرنامه به تخمین وقیاس نوشته که طول ملك کشمیراز دریای کشن گنگ تا قنبردیریکصدوبیست کروه است، وعرض از ده کم نیست و از بیست‌وپنج زیاده نه. من به جهت احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمدکاردان مقررفرمودم که طول‌وعرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرارواقع نوشته شود، بالجمله آنچه شیخ یکصدوبیست کروه نوشته بود شصت‌وهفت کروه برآمد. چون قرارداد است که حد هرملکی تا جائیست که مردم به زبان آن ملك متکلم باشند، بنابرآن از بهولباس که یازده کروه این طرف کشن گنگ است سرحد کشمیرمقررشد، وبه این حساب پنجاه‌وشش کروه باشد. و درعرض دو کروه بیش تفاوت ظاهرنگشت، وگروهی که درعهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه‌ای است که حضرت عرش‌آشیانی بسته‌اند، هرکروهی پنج‌هزارذرع است و یك‌ذرع ویك چهاریك حال دوذرع شرعی می‌شود که هرذرعی بیست‌وچهارانگشت باشد. وهرجا کروه یا گز، مذکورمی‌گردد مراد از آن‌کروه و گز معمول حالست. نام شهرسری نگر [۲۴۰ ب] است و دریای بهت از میان معموره می‌گذرد وسرچشمه آن را ویرناك نامند از شهرچهارکروه برسمت جنوب واقع است. به حکم این نیازمند برسرآن چشمه عمارتی وباغی ترتیب یافته. درمیان شهرچهارپل از سنگ وچوب درغایت استحکام بسته‌اندکه مردم از روی آن تردد می‌نمایند، وپل را به اصطلاح این ملك گدل گویند. و درشهرمسجدی است به غایت عالی از آثار سلطان سکندر درهفتصدونودوپنج اساس یافته، وبعد از مدتی سوخته وباز سلطان حسن تعمیرنموده، وهنوز به اتمام نرسیده بودکه قصرحیات او از پاافتاد و درنهصد ونه ابراهیم باکری وزیرسلطان محمد به حسن انجام‌آراستگی بخشیده، ازآن تاریخ تا حال یکصدوبیست سال است‌که برجاست. از محراب تا دیوارشرقی یکصدوچهل‌وپنج ذرع طول، وعرض یکصدوچهل‌وچهار

ذرع است مشتمل برچهارطاق، وبراطراف ایوان وستونهای عالی نقاشی ونگاری کرده.
الحق ازحکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده.
میرسیدعلی‌همدانی روزی چند درین‌شهر بوده است. خانقاهی از ایشان یادگاراست.
متصل شهر دوکول بزرگ است، که همه‌سال پرآب می‌باشد وطعمش متغیر نمی گردد. مدار آمدورفت مردم ونقل وتحویل غله وهیمه بر کشتی است. در شهرو پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتی است وهفت‌هزارو چهارصد ملاح بشمار آمده. ولایت کشمیر مشتمل بسی‌وهشت پرگنه است وآنرا دونصف اعتبار کرده‌اند. آبرا مراج گویند وپایان آب را کمراج‌نامند وضبط‌زمین وداودستد زر وسیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایرجهات ونقد وجنس را بخروار شالی حساب کنند. هرخرواری سه‌من وهشت‌سیر بوزن حال است. کشمیریان دوسیررا یک‌من اعتبار کرده‌اند، وچهارمن راکه هشت‌سیر باشد یک‌ترک. وجمع ولایت‌کشمیر سی‌لک وشصت‌وسه هزارو پنجاه‌خروار ویازده ترکست که به‌حساب‌نقدی هفت کرور وچهل‌و شش‌لک وهفتادهزاروچهارصددام می‌شود و به‌ضابطهٔ حال‌جای‌هشت‌هزارو پانصد [۲۴۱الف] سوار است.

کیفیت بهار وگلهای کشمیر: راه درآمد به‌کشمیر متعدد است و بهترین راهها بهنبر وپگلی است. اگر چه راه بهنبر نزدیکتر است لیکن اگر کسی خواهدکه بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پگلی است ودیگر راهها درین موسم ازبرف مالامال می‌باشد. اگر به‌تعریف وتوصیف کشمیربپردازد دفترها بایدنوشت. ناگزیر مجملی از اوضاع وخصوصیات آن رقمزده کلک بیان می گردد. کشمیر باغی است همیشه‌بهار، قلعه‌ایست آهنین حصار. پادشاهان را گلشنی است عشرت‌افزا، و درویشانرا خلوت‌کده‌ای دلگشا. چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح وبیان افزون، آبهای روان وچشمه‌سارهای ازحساب وشمار بیرون چندان‌که نظر کارکند سبزه است وآب روان. گل سرخ وبنفشه ونرگس خودرو، وصحرا صحرا انواع‌گلها، واقسام ریاحین ازآن بیشتر است‌که بشمار درآید. دربهار جان نگارکوه ودشت ازاقسام‌شکوفه مالامال درودیوار وصحن وبامخانه‌ها ازمشعل‌لاله بزم‌افروز، وجلگه‌های مسطح وسه‌برگهای مروح را چه‌گوید: ابیات:

شده جلوه‌گر نازنینان باغ	رخ آراسته هریکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست	چو تعویذ مشکین به‌بازوی‌دوست
غزلخوانی بلبل صبح خیز	تمنای میخوارگان کرده تیز
بهرچشمه منقار بسط آب گیر	چومقراض زدین به‌قطع حریر

بساط از گل و سبزه گلشن شده | چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سرزلف را خم زده | گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالوست. بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره اسفندارمذ می‌شود، ودر ملک کشمیر اوایل فروردین ودر باغات شهر، نهم و دهم ماه مذکور [۲۲۱ب] وانجام شکوفه باآغاز یاسمین کبود پیوسته است. درخدمت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زار وتماشای خزان کرده شده‌بود. بحمدالله درین‌مرتبه خوبیهای بهار را دریافت. خوبیهای خزان در موقعش نوشته خواهد شد. عمارات کشمیر همه از چوب است، دوآشیانه وسه آشیانه وچهار آشیانه می‌سازند، وبامش را خاکپوش کرده، پیاز لاله‌جوغاشی می‌نشانند وسال‌بسال‌درموسم بهار می‌شکفد وبه‌غایت خوشنمااست واین تصرف مخصوص اهل کشمیر است. امسال در باغچهٔ دولتخانه وبام مسجد جامع‌لاله نهایت خوب شکفته بود. یاسمن کبود در باغات فراوان است، ویاسمن سفیدکه اهل‌هند آنرا چنبلی گویند خوش‌بومی شود. وقسم دیگر صندلی رنگ است‌آن‌نیز درنهایت خوشنمایی است، واین مخصوص کشمیر است. گل سرخ چند قسم به‌نظر درآمد غایتاً یکی بسیار خوشبوست، دیگر گلی است صندلی رنگ بویش درغایت لطافت ونزاکت. از عالم گل‌سرخ وبته‌اش نیز به‌گل‌سرخ مشابه. گل‌سوسن دوقسم می‌باشد. آنچه درباغات است بسیار بالیده وسبزرنگ، وقسم دیگر صحراییست. اگر چه کم‌رنگ‌است غایتاً خوشبوی است. گل‌جعفری کلان وخوشبو می‌شود وبته‌اش به‌غایت از قامت آدمی می‌گذرد، لیکن دربعضی سالها وقتی که کلان‌شد وبه‌گل‌رسید وگل کرد کرمی پیدا می‌شود و برگش پرده از عالم عنکبوت می‌تند، وضایع می‌سازد وبته‌اش را خشك می‌کند وامسال چنین شد. وگلهائی که در ییلاقات کشمیر به‌نظر درآمده ازحساب وشمار بیرون است. آنچه نادرالعصری استادمنصور نقاش شبیه کشیده از یکصدگل متجاوزاست.

میوه‌های کشمیر: پیش از عهد دولت حضرت عرش‌آشیانی شاه‌آلو مطلقاً نبود. محمدقلی افشار ازکابل[۲۲۲الف]آورده، پیوند نموده. تاحال ده‌پانزده درخت به‌بارآمده. زردآلوی‌پیوندی نیز درختی چند معدودبود. مشارالیه پیوندرا درین‌ملك شایع‌ساخت والحال فراوان‌است. والحق‌زردآلوی کشمیری‌خوب‌می‌شود،ودرباغ‌شهرآرای کابل‌درختی بودمیرزائی نام‌که بهتر ازآن خورده‌نشده بود. درکشمیر چندین درخت مثل‌آن درباغها است. ناشپاتی فرداعلی می‌شود. ازکابل وبدخشان بهتر، نزدیك به‌ناشپاتی سمرقند. سیب کشمیری به‌خوبی مشهور است وامرود متوسط می‌شود. انگورش فراوان است و اکثرش ترش و زبون، انارش آنقدرها نیست. تربز فرداعلی بهم‌می‌رسد وخربزه به‌غایت شیرین وشگفته می‌شود لیکن اکثر

آن است که چون به‌پختگی رسید کرمی درمیانش بهم می‌رسد وضایع می‌سازد؛ و اگـر احیاناً از آسیب کرم محفوظ ماند به‌غایت لطیف می‌شود. شاه‌توت نمی‌باشد، وتوت سایر، صحرا صحرا است. وازپای هردرخت توت تاك انگوری بالارفته. غایتاً توتش قابل‌خوردن نیست مگر درخت چند که درباغها پیوند کرده باشند. برگ توت به‌جهت کرم‌پیله به‌کار می‌رود وتخم پیله ازگلگت وتبت می‌آرند. وشراب وسرکه فراوان است. شرابش ترش وزبون وبه‌زبان کشمیر مس گویند. بعدازآن که کاسه‌ها ازآن درکشند بقدری سرگرمی بهم می‌رسد. از سرکه اقسام آچار می‌سازند. چون‌سیر درکشمیر خوب می‌شود آچارش آچار سیراست.

انواع غلات وحیوانات: انواع غله بغیراز نخـود اکثری دارد. و اگـر نخود بکارند سال اول می‌شود. سال دوم زبون می‌شود. سال‌سوم به‌مشنك مشتبه می گردد وبرنج از همه بیشتر، بمکن سه‌حصه برنج ویك‌حصه سایرحبوبات بوده باشد. مدار خورش اهل کشمیر بربرنج [۲۴۲ب] است. اما زبون می‌شود و خشکه نرم می‌پزند ومی‌گذارند که سرد شود. بعداز آن می‌خورند؛ وآنرا بهته می گویند. طعام‌گرم خوردن رسم نیست، بلکه مـردم کم‌بضاعت حصه‌ای از آن بهته را شب نگاه می‌دارند وروزدیگر می‌خورند. نمك از هندوستان می‌آورند ودربهته نمك‌انداختن قاعده‌نیست. سبزی‌را درآب می‌جوشانند واندك‌نمکی به‌جهت تغییر ذایقه درآن می‌اندازند وبا بهته می‌خورند وجمعی کـه خـواهند تنعم کنند درآن‌سبزی اندك روغن چارمغز می‌اندازد، وروغن چارمغز زود تلخ و بدطعم‌می‌شود بلکه روغن گاونیز. مگر آنکه تازه‌به‌تازه از مسکه روغن گرفته در طعام می‌اندازند و آنرا سداپاك نامند به‌زبان کشمیری؛ وچون هوا سرد ونمناك است به‌مجرد آنکه سه‌چهارروز بماند متغیر مـی گردد، و گاومیش نمی‌باشد. گاو نیز خرد وزبون می‌شود گندمش ریزه و کم‌مغز است. نـان‌خوردن رسم نیست. گوسفند بی‌دنبه می‌باشد. ازعالم کدی هندوستان آنرا هندو می‌گویند. گوشتش خالی ازتزاکت وراست‌مزگی‌نیست. مرغ وقاز ومرغابی سونه وغیرآن فراوان می‌باشد ماهی همه‌قسم پولکدار وبی‌پولك میشود اما زبون.

ملبوسات کشمیریان: ملبوسات از پشمینهٔ متعارف است. مرد وزن کرته پشمین‌می‌پوشند وآنرا پتو گویند. وفرضاً اگر کرته نپوشند به‌اعتقادشان اینکه هوا تصرف مـی کند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست. شال کشمیری راکـه حضرت عـرش آشیانی پرم نرم فرموده‌اند ازفرط اشتهار حاجت به‌تعریف نیست. قسم دیگر تهرمـه است ازشال جسیمتر، و موجدار وملایم می‌باشد. دیگر درمه است از عالم [۲۴۳الف] جل خرسگك، بـرروی فرش می‌افکنند. غیراز شال دیگـر اقسام پشمینه در تبت بهتر مـی‌شود باآنکه پشم‌شال را از تبت

می‌آورند، در آنجا بعمل نمی‌توانند آورد. پشم‌شال از بزی بهم می‌رسد که مخصـوص تبت است ودر کشمیر از پشم شال پتو هم می‌بافند. و دوشال را باهم رفوکرده از عالـم سقرلاط می‌مانند به‌جهت لباس بارانی بدنیست. مردم کشمیر سرمی‌تراشند ودستار گـرد می‌بندند، و عورات عوام را لباس پاکیزه وشسته پوشیدن رسم نیست، یك کرته پتوسه سال چهـارسال به کار می‌برند وناشسته از خانه بافنده آورده کرته می‌دوزند و تاپاره‌شدن به‌آب نمـی‌رسد. ازار پوشیدن عیب است. کرته دراز و فراخ تاسرپا افتاده می‌پوشند، وکمری می‌بندند.

باآنکه اکثر خانه برلب‌آب دارند یك‌قطره آب به‌بدن آنها نمی‌رسد. مجملا ظاهر آنها همچون باطن آنها چرکین است وبصفا، صنایع در زمان میرزاحیدر بسیار پیش‌آمدند. موسیقی را رونق افزود. کمانچه وتبر وقانون وچنگ ودف و نی شایـع شد. در زمان سابق سازی ازعالم کمانچه می‌داشتند ونقشها به‌زبان کشمیری در مقامات هندی می‌خواندند وآن هم منحصر در دوسه مقامی بود بلکه اکثر بـه‌یك‌آهنگ میسرایدند. الحق میرزاحیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار است.

پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم اینجا برگونت بـوده است. کلان نمی‌داشتند. مگر از خارج اسب عراقی و ترکی برسم تحفه بـه‌جهت حکـام آوردندی. وگونت عبارت از یابوئی است، چـارشانه [۲۴۳ب] بـه‌زمین نزدیك، درسایر کوهستان هند نیز فراوان می‌باشد. اکثر چنگره وشیخ‌جلو می‌شود وبعداز آنکـه این گلشن خدا آفرین به‌تائید دولت ویمن تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت، بسیاری از اویماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده، گله‌های اسب عراقی وترکی حـواله شد که کره بگیرند، وسپاهیان نیز از خود یلخها سامان‌کردند ودراندك فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیری تادویست سیصد روپیه بسیار خریـد وفروخت شده واحیاناً به‌هـزار روپیه‌هم رسیده.

مردم این‌ملك آنچه سود اگر واهل‌حرفه‌اند اکثری سنی‌اند. وسپاهیان شیعه امـامیه؛ وگروهی نوربخش، وطایفه‌ای فقرا می‌باشند که آنهارا ریشی گویند. اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن‌بی‌ساختگی وظاهرآرائی می‌زنند، هیچکس‌را بدنمی‌گویند؛ زبان خواهش‌وپای طلب کوتاه دارند؛ گوشت نمی‌خورند؛ وزن نمی‌کنند؛ وپیوسته درخت میوه‌دار در صحـرا می‌نشانند به‌این نیت که مردم ازان بهره ورشوند وخود ازآن تمتع برنمی‌گیرند، قریب دو. هزار کس ازین‌گروه بوده باشند. وجمعی از برهمنان‌اند که ازقدیم درین ملك مـی‌باشند و وامانده‌اند و به‌زبان سایر کشمیریان متکلم. ظاهرشان ازمسلمان تمیز نتوان کرد لیکن کتاب

بزبان سهنس کرت دانند ومی‌خوانند وآنچه شرایط بت‌پرستی است به‌فعل مــی‌آرند، و سهنس کرت‌زبانی است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند؛ وبه‌غایت معتبر دارند. امابتخانه‌های عالی‌که پیش‌از ظهور اسلام اساس یافته برجاست، [۲۲۴الف] و عمــاراتش همه از سنگ، و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی‌منی چهل‌منی تــراشیده برروی یکدیگر نهاده.

متصل به‌شهر کوهچه‌ایست‌که آنرا کوه ماران‌گویند؛ وهری‌پربت نیزنامند. و برسمت شرقی آن‌کول دل‌واقع است. ومسافت دورش شش‌ونیم کروه وکسری پیموده‌شد. حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه حکم‌فرموده بودند که درین‌مقام قلعه‌ای ازسنگ و آهــک در غایت استحکام اساس نهند. در عهد دولت این نیازمند قریب‌الاختتام شده، چنانچه کوهچه مذکور درمیان حصار افتاده ودیوارقلعه بردورآن گشته وکول مذکور به‌حصار پیوسته است. وعمارات دولتخانه مشرف برآن آبست. دردولتخانه باغچه‌ای واقع است ومختصر عمارتی دروسط‌آن،که والد بزرگوارم‌اکثراوقات درآنجا می‌نشسته‌اند. درین‌مرتبه سخت بی‌طراوت وافسرده به‌نظر درآمده چون نشیمنگاه آن‌قبله حقیقی، وخدای‌مجازی‌که درحقیقت سجده گــاه این‌نیازمند است برخاطر حق‌شناسی ناپسند افتاد به‌معتمدخان که از بنده‌های مزاج‌دان است حکم فرمودم که در ترتیب باغچه وتعمیر منازل غایت جــدوجهد به‌تقدیم رسانــد. دراندك فرصت به‌حسن اهتمام او رونق دیگر یافت ودرمیان باغچه صفحه‌ای عالی، سی‌ودوذرع مربع مشتمل برسه‌طبقه آراسته شد، وعمارات‌را از سرنو تعمیر فرموده به‌تصویر استادان نادره‌کار رشك نگارخانهٔ چین ساخت. واین باغچه را نورافزا نام‌کردم.

روزجمعه پانزدهم فروردین‌ماه دو گاو [۲۲۴ب] قطاس از پیشکشهای زمیندار تبت به‌نظر درآمد. درصورت وترکیب به‌گاومیش بیشتر شباهت ومناسبت دارد. اعضایش پــرپشم است واین لازمهٔ حیوانات سردسیر است. چنانچه بزرنگ‌که از ولایت بکروکوهستان‌گرم‌سیرآورده بودند، به‌غایت خوب صورت وکم‌پشم می‌باشد. وآنچه درین کوهستان بهم‌می‌رسد به‌جهت شدت سرما وبرف پرموی وبدهیأت است. وکشمیریان رنگ‌را کیل می‌گویند. وهمدرین‌ولا آهوی مشکین پیشکش آورده بودند. چون گوشتش نخورده شده بــود فرمودم طعامها پختند. سخت بی‌مزه وبدطعم ظاهرشد. از حیوانات چارپای صحرایی گوشت هیچ‌یك بدبوئی وبدطعمی این نیست. نافه درتازگی بوی ندارد بعدازین که چندروزی ماند و خشك‌شد خوشبو می‌شود وماده نافه ندارد. درین دوسه‌روز برکشتی نشسته ازسیرو تمــاشای شکوفه بهاك وشالمال محظوظ گشتم. بهاك نام پرگنه‌ایست‌که برآن طــرف کول دل واقع

است وهمچنین شال‌مال نیز متصل آن، وجوی آب خوشی دارد که ازکوه آمده بـه کول دل می‌ریزد. فرزند خرم فرمود که پیش‌آن را بستند؛ آبشاری به‌هم رسید که از سیرآن محظوظ توان‌شد. واین مقام ازسیرگاههای مقرر کشمیر است.

افتادن شاه‌شجاع از عمارت دولتخانه: روز یکشنبه هفدهـم غریب واقعه روی نمود. شاه‌شجاع در عمارات دولتخانه بازی می کرد. اتفاقاً دریچه‌ای بود به‌جانب دریا پرده برروی آن افکنده دروازه را نبسته [۲۴۵الف] بودند. شاهزاده بازی‌کنان به‌جانب دریچه می‌رود که تماشا کند. به‌مجرد رسیدن سرنگون به‌زیر می‌افتد. قضارا پلاسی ته‌کرده درزیردیوار نهاده بودند وفراشی متصل آن نشسته بودسراین به‌پلاس می‌رسد وپاها برپشت ودوش فراش خورده‌برزمین می‌افتد. باآنکه ارتفاعش هفت ذرع است، چون حمایت‌ایزد جل‌سبحانه حافظ وناصر بود، وجود فراش وپلاس واسطه حیات می‌شود، وعیاذبالله اگر چنین نبودی کـار به‌دشواری کشیدی. درآنوقت رایمان که سردار پیاده‌های خدمتیه‌بود دربای جهروکه ایستاده فی‌الفور دویده اورا برمی‌دارد ودرآغوش گرفته متوجه بالا می‌شود. درآن‌حالت همین‌قدر می‌پرسد که مراکجا می‌بری؟ او می گویدکه به‌ملازمت حضرت. دیگر ضعف براو مستولی می‌شود واز حرف‌زدن باز می‌ماند. من درامتراحت بودم که این‌خبر موحش بگـوشم رسید. سراسیمه بیرون دویدم وچون اورا بدین‌حال دیدم هوش ازسرم رفت وزمان ممتد درآغوش شفقت‌گرفته، محو این موهبت الهی بودم. درواقع طفل چهارساله ازجایی که ده‌گز شرعـی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد واصلا غبار آسیبی براعضایش ننشیند جـای‌حیرت است. سجدات شکراین‌موهبت تازه به‌تقدیم‌رسانیده تصدقات داده‌شده وفرمودم‌که ارباب استحقاق وفقرایی که دربن‌شهر توطن دارند، به‌نظر درآورند تادرخور آنها وجـه معیشت مقرر شود. ازغرایب آنکه سه‌چهارماه پیشتر ازین‌واقعه، جوتك رای منجم که درمهارت فن نجوم ازپیش قدمان این‌طایفه است بی‌واسطه [۲۵۲ب] بمن عرض‌کرده بودکه اززایچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه‌چهارماه برایشان‌گران است وممکن که از جای مرتفعی‌بزیر افتد وغبار آسیبی بردامن حیات ننشیند. وچون مکرر احکام او به‌صحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطرمی‌گشت. ودرین راههای خطرناك وکـریوه‌ها دشوارگذار همیشه اورا درنظر می‌داشتم ونهایت محافظت و غایت احتیاط به‌جای می‌آمد به‌کشمیر رسیده شد. چون سانحه ناگزیر بوده انگها ودایه‌ای او چنین غافل می‌شوند الحمدلله که بخیرگذشت.

درباغ عیش‌آباد درختی به‌نظر درآمد که شکوفه صدبـرگ داشت به‌غایت بالیده و خوشنما. غایتاً سیب او ترش نشان دادند. چون ازدلاورخان کاکر خدمتی شایسته بـه‌ظهور

آمده بود به‌منصب چهارهزاری ذات وسه‌هزاروپانصدسوار سرافـراز ساختم، وپسران اورا نیز به‌مناصب امتیاز بخشیدم. شیخ‌فرید پسرقطب‌الدین‌خان به‌منصب هزاری ذات و چهارصد سوار نوازش یافت. منصب سربرامخان هفتصدی‌ذات ودوصدی‌پنجاه‌سوار حکم شد. نورالله کرکراق را به‌منصب ششصدی‌ذات ویکصدسوار سرافراز ساخته، خطاب تشریف‌خانی‌عنایت فرمودم. پیشکش روز مبارکشنبه دروجه انعام قیام‌خـان قراول مرحمت‌شد. چون اللهداد افغان پسرپیرتاریکی ازکردار زشت خویش ندامت گزیده بدرگاه آمد وحسب‌الالتماس اعتماد‌الدوله گناه او به‌عفو مقرون گشت وآثار خجالت و شرمساری از ناصیه احوالش ظاهر بود به‌دستورسابق منصب دوهزاروپانصد ویکهزاروده‌ویست‌سوار عنایت نمودم. میرك [۲۲۶الف] جلایر ازکومکیان صوبه بنگاله به‌منصب هزاری‌ذات وچهارصدسوار سرافرازی یافت. چون به‌عرض رسید که لاله جوغاشی درپشت‌بام مسجد جامع خوب شگفته روزشنبه سی‌ام به‌سیر و تماشای آن‌رفته شد. الحق یك‌ضلع آن گلزارخوشی شده بود. پرگنه مورمهری که پیش‌ازین به‌راجه باسوعنایت‌بود وبعدازو پسران وجوهر مل‌مقهور داشت درین‌ولا به‌جگت سنگه برادر اوکه تیکه یافته بود لطف نمودم وپرگنه چمو به راجه سنگرام مرحمت شد.

روز دوشنبه غره اردی‌بهشت به‌منزل خرم رفته به‌حمام درآمدم. بعداز برآمدن پیشکش کشید. قلیلی به‌جهت خاطر اوپذیرفتم. روز مبارکشنبه چهارم میرجمله بـه‌منصب دوهزاری و هشتصد سوار سرفرازگشت. روزیکشنبه به‌قصد شکار کبك به‌موضع چهارده که وطن جیلد ملك است سواری شد. الحق سرزمینی خوش و سیرگاهـی دلکش است. آبهـای روان و درختهای‌چنارعالی دارد. حسب‌الالتماس اونورپور نام نهادم. در سرراه درختی است هل‌تهل نام‌که چون یکی از شاخه‌های آنرا گرفته بجنبانند مجموع درخت در حـرکت می‌آید، و عوام به‌این اعتقاد، که این حرکت مخصوص به‌همان‌درخت است. اتفاقاً در دیـد مذکور از آن‌قسم درخت دیگر به‌نظر درآمد کـه به‌همان طریق متحرك بود. معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه‌مخصوص یك درخت. ودرموضع راول پوره از شهر دونیم کـروه برسمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته، پیش‌ازین بیست‌وپنج‌سال است که من خود براسپی سوار باپنج‌اسپ زین‌دار دیگر ودوخواجه‌سرا به‌درون [۲۲۶ب] درآمده بودم وهرگاه به‌تقریبی این‌حرف مذکور می‌شدمردم استبعاد می‌نمودند. درین‌مرتبه بازفرمودم که چندی به‌درون آن درآیند به‌همان‌دستور که درخاطر داشتم ظاهرشد. دراکبرنامه مسطور است که حضرت عرش آشیانی سی‌وچهار کس‌را به‌درون آن درآورده متصل یك‌دیگر نشانده بودند.

درین‌تاریخ به‌عرض رسدکه پرتهی چند، پسر رای منوهر که ازکومکیان لشکر کانگره بود بامخالفان جنگ بیصرفه‌کرده جان‌نثارگشت. روز مبارکشنبه یازدهم برین‌موجب بنده‌های درگاه به‌اضافه منصب سرافراز گشته تاتارخان دوهزاری وپانصدسوار، عبدالعزیز دوهزاری وهزارسوار، دیبی چندگوالیاری هزارو پانصدی پانصدسوار، میرخان پسر ابوالقاسم‌ملکی هزاری‌ذات وششصدسوار، میرزامحمدمعموری هفتصدی‌ذات و سیصدسوار، لطف‌الله سیصدی پانصدسوار، نصرالله عرب پانصدی ذات ودویست‌وپنجاه‌سوار. تهورخان به‌فوجداری سرکار میوات تعیین‌شد. روز مبارکشنبه بیست‌وپنجم سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر به صاحب صوبگی ولایت تهتهه فرق عزت برافراخت، ومنصب او از اصل و اضافه دوهزاری ذات وهزارو پانصد سوار حکم شد، و علم نیز مرحمت فرمودم. شجاعتخان عرب به‌منصب دوهزاروپانصدی ذات وسوار عزافتخار یافت. این رای سنگدلن حسب‌الالتماس مهابت‌خان به‌صوبه بنگش تعیین‌شد. جانسپارخان به‌منصب دوهزاری‌ذات و هزاروپانصدسوار سرافراز گشت.

درین‌ولا از عرایض سپه‌سالارخانخانان [۲۲۷الف] وسایر دولتخواهان ظاهرشد که عنبرسیاه‌بخت باز قدم از حدادب بیرون نهاده فتنه وفسادکه لازمهٔ سرشت‌آن بدذات‌است بنیاد کرده وازآنکه موکب منصور به‌ولایت دوردست نهضت فرمودم فرصت مغتنم شمرده عهد و پیمانی‌که بابنده‌های درگاه بسته‌بود شکسته است، دست تصرف به‌ملك پادشاهی دراز ساخته امیدکه عنقریب به‌شآمت اعمال خویش گرفتارگردد. وچون التماس خزانه نموده بود حکم شدکه مبلغ بیست‌لك روپیه متصدیان دارالخلافه آگره نزد سپه‌سالار روانه سازند ومقارن آن خبر رسید که امراتهانجات را گذاشته نزد داراب‌خان فراهم آمده‌اند، وبرگیان بردورلشکر صف‌بسته می‌گردند؛ وخنجرخان دراحمدنگر متحصن‌گشته وتاحال دوسه دفعه بنده‌های درگاه را بامقهوران اتفاق‌مبارزت افتاده وهرمرتبه مخالفان شکست‌خورده جمعی را به‌کشتن دادند، ودرمرتبهٔ آخرداراب‌خان جوانان خوش‌اسپه‌را همراه گرفته بربنگاه مقهوران تاخت وجنگ سخت درپیوست ومخالفان شکست‌خورده روی ادبار به‌وادی فرار نهادند. وبنگاه آنها به تاراج رفت ولشکر ظفر اثر سالماً وغانماً به‌اردوی خود مراجعت نمودند. و چون عسرت و گرانی عظیم درلشکر منصور بهم‌رسید، دولتخواهان کنکاش درآن دیدندکه ازکریوه روهنگهیره فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود. تارسد غله به‌سهولت می‌رسیده‌باشد ومردم محنت وتعب نکشند. ناگزیر در بالاپور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه‌بخت شوخی وشلائینی نموده، دراطراف [۲۲۷ب] بالاپور نمایان شدند و راجه نرسنگه دیو با

چندی از بنده‌های جان‌نثار بمدافعه غنیم همت گماشته بسیاری را به‌قتل آورد. منصور نسام حبشی که در سپاه مقهوران بود زنده به‌دست افتاد. هرچند خواستند که برفیل اندازند راضی نشده پای جهالت افشرده، راجه‌نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جداسازند. امیدکه فلک دوار سزای کردار ناهنجار دردامن روزگار سایر حق‌ناشناسان نهد.

درسی‌ام اردی‌بهشت به‌تماشای سکه ناگ سواری شد. به‌غایت ییلاق خوشی‌است. این آبشار درمیان دره واقع است. ازجای مرتفعی می‌ریزد. هنوز بسراطراف‌آن برف‌بود. جشن مبارکشنبه درآن‌گل‌زمین‌آراسته پیاله‌های معتادرا برلب‌آب وسیاه‌کوه خورده محظوظ گشتم. درین‌جدول جانوری به‌نظر درآمد ازعالم ساج سیاه رنگ است وخالهای سفید دارد؛ واین همرنگ بلبل است باخالهای سفید. ودرآب‌غوطه می‌خورد، و زمان ممتد درزیرآب می‌باشد، وازجای‌دیگر سربرمی‌آرد. فرمودم که دوسه‌جانور ازآن گرفته آرند تامعلوم‌شده که پنجه‌اش ازبابت مرغابی است پوست درمیان دارد، وباهم پیوسته، یاازعالم جانوران صحرائی گشاده است. دوقطعه ازآن گرفته‌آوردند. یکی فی‌الفورمرد ودیگری یک‌روزمانده پنجه‌اش مثل‌مرغابی پیوسته نبود. به‌نادرالعصری، استاد منصور نقاش فرمودم که شبیه‌آن‌را بکشد. کشمیریان گلهای کر می‌نامند یعنی ساج‌آبی.

درینولا قاضی ومیرعدل معروض داشتند که عبدالوهاب پسر [۲۴۸الف] حکیم علی به جمعی ازسادات متوطن لاهور هشتادهزار روپیه دعوی می‌نماید وخطی بـه مهرقاضی نورالله ظاهر ساخته‌که پدرمن زرمذکوررا به‌رسم امانت به‌سیدولی پدراینها سپرده وسادات‌منکراند وحکیم‌زاده دوگواه دردارالعدالت گذرانیده، وسادات یکی از آنها خرج نمودند وحکیم‌زاده گواه‌ثالث آورده دعوی خویش را به‌ثبوت شرعی رسانیده، با وجود این آنها منکرند. اگر حکم‌شود به‌جهت احتیاط حکیم‌زاده سوگند مصحف‌خورده حق‌خودرا ازآنها بگیرد. فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است به‌عمل‌آورند. معتمدخان به‌عرض رسانیدکه سادات خضوع وخشوع بسیار می‌سازند ومعامله‌کلی است، هـرچند درتحقیق و تفحص این‌قضیه بیشتر تأمل به‌کار رود بهتر خواهد بود. بنابرآن فرمودم که آصف‌خان درتحقیق این‌قضیه نهایت دقت و دوراندیشی‌بکار برده نوعی نمایدکه اصلا مظنه‌شبه وشك‌نماند. با وجود این اگر[۲۴۸ب] خوب‌واشکافته‌نشود درحضورخود بازپرس نموده خواهدشد. بمجردشنیدن این‌حرف حکیم‌زاده را دل‌ودست ازکار رفته وجمعی از آشنایان را شفیع‌ساخته حرف آشتی به‌میان آورد. غرض آنکه اگر سادات بازپرس این قضیه را به‌آصف‌خان نیندازند خط ابراء می‌سپارم که مرا باایشان بعد از این حقی ودعوی نباشد. وهرگاه آصف‌خان کس به‌طلب‌او می‌فرستاد از

آنجا که خاین خایف می‌باشد به‌بهانه وقت می‌گذرانید وحاضر نمی‌شد تاآنکه خطابـراه به‌یکی ازدوستان خود سپرد وحقیقت به‌آصف‌خان رسید وجبراً اورا حـاضر ساخته در مقام پرسش درآمد. ناگزیر اعتراف نمود که این‌خط‌را یکی ازملازمان من‌ساخته وخود گواه‌شده مرا ازراه برده بود. به‌همین مضمون نوشته داد وچون آصف‌خان حقیقت را به‌عرض رسانید منصب وجاگیر اورا تغییر ساخته ازنظرانداختم، وسادات‌را بـه‌عزت وآبرو رخصت لاهور ارزانی داشتم.

روز مبارکشنبه هشتم خـرداد اعتقادخان به‌منصب چهارهزاری ذات وهزار و پـانصد [۲۲۹الف] سوار سرافرازی یافت وصادق‌خان به‌منصب دوهزاری وپانصد وهزاروچهارصد سوار ممتاز گشت. زین‌العابدین پسر آصف‌خان مرحوم به‌خدمت بخشیگری احدیان سرافراز گشت راجه‌نرسنگدیو بندیله به‌والا پایه پنجهزاری ذات وسوار فـرق عزت برافـراخت. در کشمیر پیش‌رس‌ترین میوه‌ها اشکن است. میخوش می‌باشد. از آلوبالـو خـردتر غایتاً در چاشنی ونزاکت بسیار بهتر ودرکیفیت شراب سه‌چهار آلوبالو بیشتر نمی‌توان خـورد. واز این درشبانروزی تاصدهم بمزه می‌توان گزك کرد خصوص ازقسم پیوندش. حکم فرمودم که بعداز این اشکن‌را خوشکن می گفتند باشند. ظاهراً درکوهستانات بـدخشان وخراسان می‌شود. مردم‌آنجا نجمد می گویند؛ وآنچه ازهمه کـلانتر است نیم‌مثقال بـه‌وزن درآمد. شاه‌آلو در چهارم اردی‌بهشت مقدار نخودی نمایان شد ودر بیستوهفتم رنگ گردانید، ودر پانزدهم خرداد به‌کمال رسید، ونوبر کرده شده شاه‌آلو به‌ذایقه من از اکثرمیوه‌ها خوشترمی‌آید. چهاردرخت در باغ نورافزا بارآورده بود، یکی‌را شیرین بار نـام کـردم، و دویم را خوشگوار، وسیوم‌را که ازهمه بیشتر بارآورده بود آن‌را پربار، وچهارم که کمتر بار داشت آن‌را کمبارها ویك‌درخت در باغچه خرم‌بار آورده بود آن را شاهوار نام نهادم. نونهالی درباغچه عشرت‌افزا بود آن‌را نوبار خواندم وهرروز همانقدر که به‌جهت مزه پیاله‌کفایت کند به‌دست خود می‌چیدم. اگرچه ازکابل‌هم بـه‌داك چوکی مـی‌رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه به‌تازه چیدن به‌دست خود لطف دگر دارد، وشاه‌آلوی کشمیر ازکابل کمتر نمی‌شود، بلکه بالیده‌تراست، آنچه ازهمه کلانتر بود یك‌تانك وپنج‌سرخ به‌وزن درآمد.

روز کمشنبه بیستویکم پادشاه بانو حجله‌نشین ملك‌بقا شد والم این واقعه دلخـراش بارگران برخاطرم‌نهاد. امیدکه الله‌تعالی اورا درجوار مغفرت خویش جای‌دهد. از غرایب آنکه جوتك رای منجم پیش‌از این دوماه بعضی ازبنده‌های نزدیك [۲۲۹ب]را آگاه‌ساخته بود که یکی ازصدرنشینان حرم‌سرای عفت به‌نهانخانه عدم خواهد شتافت واین را اززایچه

طالع من دریافته بود ومطابق افتاد.

از سوانح شهادت‌یافتن سیدغیرت‌خان وجلال‌خان گکهرست درلشکر بنگش و تفصیل این‌اجمال آنکه چون هنگام دفع محصول شد مهابت‌خان لشکر تعیین نمود کـه به‌کوهستان درآمده‌مزراعت افغانان را بخورانند وازتاخت وتاراج وکشتن وبستن‌دقیقه‌ای مهمل‌نگذارند. قضارا چون بنده‌های درگاه به‌پایه‌کوتل مـی‌رسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سرکوتل را می‌گیرند، واستحکام می‌دهند وجلال‌خان کـه مردکـاردیده وپر محنت کشیده‌بود صلاح‌وقت درآن می‌بیند که دوسه‌روزی توقف بایدکرد تامقهوران آذوقهٔ چندروزه که برپشت خودگرد آورده‌اند صرف نموده‌ناچار خودبه‌خود ویران شوند، آنگاه به‌سهولت مردم‌ما ازاین‌کریوه دشوار خواهند گذشت. وچون ازین‌کوتل بگذریم دیگرکاری نمی‌توانند ساخت ومالش به‌سزا خواهند یافت. عزت‌خان‌که شعله‌ای بود رزم‌افروز وبرق دشمن‌سوز‌به صواب دید جلال‌خان نپرداخته بـرهنه چندی ازسادات بـارهه توسن همت بـرانگیخت و افغانان مانند مور وملخ از اطراف هجوم آورده اورا درمیان گرفتند. باآنکه زمین معرکـه اسپ‌تاز نبود بهرطرف‌که جبین‌غضب می‌افروخت خرمن‌هستی بسیاری‌به‌آتش تیغ‌ها سوخت. دراثناء زدوخورد اسپش‌را پی‌کردند و پیاده تـارمقی داشت تقصیر نکـرد. عاقبت بارفقای خویش مردانه فروشد ودر هنگامیکه عزت‌خان میتازد جلال‌خان ککهر ومسعود احمدبیگ‌خان ویژن پسر نادعلی میدانی ودیگر بنده‌ها نیز عنان ثبات ازدست داده بی‌اختیار ازطرف‌کوتل می‌جنبند ومقهوران سرکوهها را گرفته به‌سنگه وتیرکارزار می‌نمایند وجـوانان جان‌افشان چه ازبنده‌های درگاه، وچه [۲۵۰الف]ازتابینان مهابت‌خانداد جرأت وجلادت داده بسیاری ازافغانان را به‌قتل می‌رسانند. درین داروگیر جلال‌خان ومسعود باسیاری ازجوانان جان‌نثار می‌گردند. بـه‌یك‌تندخوی وتیزجلـوی عزت‌خان چنین چشم‌زخمی بـه‌لشکر منصور رسید و مهابت‌خان از شنیدن این‌خبر وحشت‌اثر فوجی ازمردم تازه‌زور به‌کومك فرستاده تهانجات را ازسرنو استحکام می‌دهد وهرجا اثـری ازین سیاه‌بختان می‌یابند درکشتن و بستن تقصیر نمی‌نمایند. وچون این‌واقعه به‌عرض رسید اکبرقلـی پسر جلالخان را کـه بخدمت فتح‌قلعه کانگره مقرر بود به‌حضور طلبداشته منصب هزاری‌ذات و هـزارسوار لطف فـرمودم وملك موروثی اورا به‌دستور قدیم دروجه جاگیراو مقرر داشته واسپ وخلعت داده، به‌کومك لشکر بنگش فرستادم. وباآنکه ازعزت‌خان‌فرزندی مانده بود به‌غایت خردسال، جانفشانی اورا در پیش‌نظر حقیقت بین داشته منصب وجاگیر عنایت شد تابازمانده‌های‌او ازهم نپاشند ودیگران را امیدواری افزاید.

دراین تاریخ شیخ احمد سرهندی را که به جهت دکان آرائی وخودنمایی وبیصرفه گوئی روزی چند درزندان ادب محبوس بود به حضور طلبداشته خلاص ساختم وخلعت وهزارروپیه عنایت نموده، ودر رفتن وبودن مختارگردانیدم. ازروی انصاف معروضداشت که این تنبیه وتأدیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود نفس مرا، ودر ملازمت خواهم بود. بیست وهفتم خرداد زردآلو رسید. خانه تصویری که درباغ واقع است وحکم تعمیر آن شده بود درینولا به تصویر استادان نادره کار، آراستگی یافت؛ ودر مرتبهٔ بالا شبیه جنت آشیانی و حضرت آشیانی، ودرمقابل شبیه مرا وبرادرم شاه عباس را کشیده اند. بعد ازآن شبیه میرزا کامران و میرزامحمدحکیم وشاه مراد وسلطان دانیال، ودر مرتبه دویم شبیه امرا وبنده های خاص را تصویر کرده اند. ودر اطراف بیرون [۲۵۰ب] خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده نگاشته اند یکی ازشعرای این مصرع را تاریخ یافته:

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارکشنبه چهارم تیرماه الهی جشن بوریاکوبی شده درین روز شاه آلوی کشمیر به آخر رسید. ازچهاردرخت باغ نورافزا یک هزاروپانصدعدد، واز سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده شد. به متصدیان کشمیر تأکید فرمودم که درخت شاه آلو را در اکثر باغات پیوند کنند وفراوان سازند. درینولا بهیم پسر راناامر بخطاب راجگی سرافرازی یافت. دلیرخان برادر سیدعزت خان به منصب هزاری ذات وهشتصدسوار ممتاز گشت ومحمد سعیدپسر احمدبیگ خان به منصب ششصدی ذات وچهارصدسوار ومخلص الله برادر او به پانصدی و ودویست وپنجاه سوارنوازش یافتند. به سیداحمد صدرمنصب هزاری عنایت شد. به میرزاحسن پسر میرزارستم صفوی منصب هزاری ذات وپانصدسوار مرحمت فرموده به خدمت دکن رخصت کردم.

روز یکشنبه چهاردهم تیرماه حسن علیخان ترکمان به صاحب صوبگی اودیسه فرق عزت برافراخت، ومنصب ذات وسوار سه هزاری حکم شد. درین تاریخ بهادرخان حاکم قندهارنه راس اسپ عراقی وچندتقوز اقمشه اززربفت ومخمل زربفت ودانه های کیش وغیره به رسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت. روز دوشنبه پانزدهم به سیرییلاق توسی مرگ سواری شده به دو کوچ درپای کوتل رسیده روز گمشنبه هفدهم به فراز کریوه برآمده دوکره مسافت درغایت ارتفاع وبلندی به صعوبت تمام قطع شده واز فراز کوتل تاییلاق یک کروه دیگر زمین پست وبلند بود. اگرچه قطعه قطعه گلهای الوان شگفته بود لیکن آنقدرکه تعریف می کردند ودر خاطر نقش بسته بود به نظر درنیامد. شنیده شد که درین نزدیکی دره ایست که بغایت خوب

شگفته.

روز مبارک‌شنبه‌هژدهم به‌تماشای آن‌رفتم به‌تکلف‌هرگونه‌اغراق‌که درتعریف[۲۵۱الف] آن گل‌زمین کرده شود گنجایش دارد. چندانکه نظر کارمی کرد گلهای شگفته بود. پنجاه‌قسم گل درحضورخود چیده‌شد ویقین که چندقسم دیگرهم بوده باشدکه به‌نظر درنیامده. آخرهای روز عنان مراجعت معطوف داشتم. امشب درحضور به‌تقریبی حرف محاصره قلعه احمدنگر مذکور می‌شد. خان‌جهان غریب نقلی گذرانید وپیش‌ازین‌هم مکرر به‌گوش رسیده بودبنابر غرابت مرقوم می‌گردد. در هنگامی‌که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمدنگر را محاصره کرده بود روزی اهل‌قلعه توپ ملک‌میدان‌را به‌جانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش‌دادند. غلوله قریب‌دایره شاهزاده رسید وازآنجا باز بلند شده درخانهٔ قاضی بایزید که ازمصاحبان شاهزاده بود، افتاد. اسپ قاضی به‌فاصله سه‌چهار گز بسته بود، بمجرد رسیدن غلوله به‌زمین زبان اسپ ازبیخ‌کنده بیرون افتاد، وغلوله از سنگ بود به‌وزن ده‌من متعارف هندکه هشتاد من خراسان باشد، و توپ مذکور به‌مثابه‌ای کلان است‌که آدم درمیان آن درست می‌تواند نشست.

درین تاریخ خواجه‌ابوالحسن میربخشی را به‌منصب پنجهزاری ذات ودوهزار سوار سرافراز ساختم. مبارزخان به‌منصب دوهزاری ذات وهزار وهفتصدسوار سربلندی یافت. بیژن پسرنادعلی بمنصب‌هزاری پانصدسوار ممتازگشت. امانت‌خان بمنصب دوهزاری‌ذات وچهارصدسوار سرافراز شد. روزمبارکشنبه بیست‌وپنجم نوازش‌خان پسرسعیدخان‌را به‌منصب سه‌هزاری ذات ودوهزارسوار وهمت‌خان را به‌منصب دوهزاری ذات و پانصدسوار، وسید یعقوب پسر سیدکمال بخاری را به‌منصب هشتصدی پانصدسوار امتیازبخشیدم. میرعلی‌اصغر پسر میرعلی‌اکبر موسوی به‌خطاب موسوی‌خان‌نوازش یافت

چون تعریف ییلاق کوری‌مرگ مکرر شنیده‌شده بود، درینولا خاطر را به‌تماشای آن رغبت افزود. روز سه‌شنبه ششم مرداد بدان صوب سواری شد. ازتعریف‌آن چه‌نویسد! چندانکه نظرکار [۲۵۱ب] می‌کرد گلهای الوان شگفته درمیان سبزه وگل جدولهای آب روان درغایت لطافت وصفاگویی صفحه‌ایست ازتصویرکه نقاش قضابقلم صنع نگاشته، غنچه دلها ازتماشای آن شگفت. بی‌تکلف این ییلاق را نسبتی بدیگر ییلاق نیست و من وجهی بهترین سیرگاههای کشمیر می‌توان گفت. درهندوستان پپیها نام جانوری است خوش‌آواز که درموسم برسات ناله‌های جانسوز می‌کند. چنانچه کویل بیضهٔ خود را در آشیان زاغ می‌نهد وزاغ بچهٔ اورا می‌کشد ومی پرورد، در کشمیر دیده‌شدکه بیضهٔ خودرا در آشیان

غوغای نهاده بود وغوغای بچه آنرا پرورش می‌داد.

روز مبارکشنبه پانزدهم فدائیخان به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات هفتصدسوار سرافراز گشت. درین‌تاریخ محمد زاهدنام ایلچی غیرتخان حاکم اورگنج بهدرگاه رسیده عریضه‌ای بامختصر تحفه ارسال داشته به‌سلسله‌جنبان نسبتهای موروثی‌شده‌بود به‌نظر عاطفت مخصوص داشته عجالةالوقت ده‌هزار درب به‌انعام ایلچی مقررشد، وبه‌متصدیان بیوتات حکم فرمودم که از قسام احناس آنچه او التماس نماید به‌جهت فرستادن ترتیب دهند. درینولا فرزندخان جهان‌را غریب توفیقی نصیب‌شد. ازشیفتگی باده به‌غایت‌ذار ونزارگشته بود واز استیلای‌این نشاء مردافگن نزدیك به‌آن رسیده که جان گرامی درسراین‌کارکنند ناگاه بخود پرداخت و حق‌جل‌سبحانه اورا موفق ساخت وعهدکرد که بعدازین دامن‌لب به‌شراب نیالاید وآلوده نسازد. هرچند نصیحت کردم که به‌یکبار ترك‌کردن خوب‌نیست، ازروی حکمت وتدبیرمرور ومدارا باید گذاشت، راضی‌نشد، ومردانه گذاشت. به‌تاریخ بیست‌وپنجم امرداد بهادرخان صاحب‌صوبه قندهار به‌منصب پنجهزاری وچهارهزار سوار سرافراز گشت.

دردوم شهریورماه مان‌سنگه پسر راوت‌شنکر به‌منصب هزاروپانصدی هشتصدسوار، و میرحسام‌الدین به‌منصب هزاروپانصدی پانصدسوار، و کرم‌الله [۲۵۲الف] پسر علی‌مردان بهادر به‌ششصدی وسیصدسوار، نوازش‌یافتند. وچون‌درینولا توجه‌خاطر به‌دندان ابلق‌جوهردار بسیار است امرای عظام درتفحص وتجسس‌غایت سعی واهتمام به‌تقدیم رسانیدند. ازآن‌جمله عبدالعزیزخان نقشبندی عبدالله نام ملازم خودرا نزد خواجه‌حسین وخواجه عبدالرحیم پسران خواجه‌کلان خواجه جوئباری که امروز مقتدای ولایت ماوراءالنهرند فرستاده، مکتوبی مشتمل براظهار این خواهش ارسال داشته‌بود. اتفاقاً خواجه‌حسن دندانی درست در کمال لطافت داشته فی‌الفور مصحوب‌مومی الیه روانه درگاه ساخت. دزین‌تاریخ به‌حضور رسید، وموجب انبساط خاطر گشت. فرمودم‌که موازی سی‌هزار روپیه‌ازنفایس امتعه‌به‌جهت‌خواجه‌ها روانه سازد؛ و میر برکه بخاری بدین خدمت مأمورگشت.

روز مبارکشنبه دوازدهم شهریور میرمیران به‌موجداری سرکار میوات دستوری یافت ومنصب او ازاصل واضافه دوهزاری ویك‌هزاروپانصدسوار حکم‌شد، واسپ خاصه باخلعت وشمشیر عنایت فرمودم. درینولا ازعرضداشت سندر بوضوح پیوست‌که جوهر مل‌مقهور‌جان بهمالکان جهنم سپرد، ونیز به‌عرض رسید که فوجی برسریکی از زمینداران فرستاده طریق احتیاط ازدست داده است؛ بی‌آنکه‌راه درآمد وبرآمدرا استحکام دهند وسرکوهها‌را بگیرند به‌تنگنای کوه درآمده جنگ بی‌صرفه کرده‌اند؛ وچون روز به‌آخر رسیده بود کارناساخته

عطف عنان‌نموده‌اند ودر برگشتن جلوریزان‌شده کس‌بسیار به‌کشتن داده‌اند. خصوص جمعی که عار گریختن‌برخود نپسندیده‌اند شهادت‌را به‌جان خریده‌اند. از جمله شهبازخان وتوپانی که طایفه‌ایست از گروه افغانان لودی باجمعی از اقوام ونوکران جان‌نثار گشت. الحق‌خوب بنده‌ای بود شجاعت باخرد وآزرم جمع داشت. دیگر جمال‌خان افغان ورستم برادراو، وسیدنصیب بارهه وچندی‌دیگر زخمی برآمدند. ونیز نوشته‌رسیدکه محاصره تنگ‌شده وکار برمتحصنان به‌دشواری [۲۵۲ب]کشیده ومردم را درمیان انداخته زنهار خواسته‌اند. امیدکه درین‌زودی به‌یمن اقبال روزافزون قلعه مفتوح گردد.

روز گمشنبه هژدهم ماه مذکور دلاورخان کاکر به‌اجل طبیعی ودیعت حیات سپرد، از امرای صاحب الوس بود. شجاعت را باسرداری و کاردانی بروجه اتم داشت. از زمان شاهزادگی بخدمت من پیوسته وبه‌حسن اخلاص وجوهر رشد از همگنان گوی سبقت ربوده، وبه والا پایهٔ امارت رسیده بود. در آخر عمر حق‌تعالی توفیق حق‌گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان، به‌همت او میسر شده امید که از اهل آمرزش باد. فرزندان وبازماندهای اورا به‌انواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم، واز مردم او چندی که لایق منصب بودند، در سلک بنده‌های در گاه انتظام بخشیده، دیگران را حکم فرمودم‌که به‌دستور سابق بافرزندان‌او بوده باشند، تاجمعیت‌او ازهم نپاشد. درین‌تاریخ قوریساول باقطعه‌الماس که ابراهیم‌خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود، آمده ملازمت نمود. وزیر خان دیوان‌بنگاله‌که ازقدیمیان این درگاه بود به‌اجل طبیعی درگذشت.

شب مبارکشنبه نوزدهم کشمیریان‌کنار دریای بهت را دوروبه چراغان کرده‌بودند واین رسمی است باستانی که هرسال در این تاریخ از غنی وفقیر هرکس که خانه درکنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن می‌کند، واز برهمنان سبب آن را پرسیده شد. گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده واز قدیم این رسم آمده‌که در آن روز جشن کنند، ونام دته‌تروهااست ودته بمعنی بهت است وتروها سیزده را گویند. چون درتاریخ سیزدهم ماه‌شوال چراغان می‌کنند به‌این اعتقاددته‌تروها نامیده‌اند. بی‌تکلف خوب چراغانی شده بود. برکشتی نشسته سیرو تماشای کرده شد.

روز مبارکشنبه نوزدهم جشن وزن شمسی آراستگی یافت وبه‌ضابطهٔ معهود خود را به طلا ویازده‌جنس دیگر وزن‌کرده ودر وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم. سال [۲۵۳ الف] پنجاه‌ویکم از عمر این نیازمند درگاه الهی به‌انجام رسید. وسرآغاز سال پنجاه‌ودوم چهره مراد افروخت. امیدکه مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد. جشن روز مبارکشنبه

بیست‌وششم درمنزل آصف‌خان ترتیب یافت، وآن عمدةالسلطنه به‌لوازم‌نثار وپیشکش‌پرداخته سعادت جاوید اندوخت.

در غرهٔ شهریور مرغابی درتالالر نمایان شد وبیست‌وچهارم ماه مذکور در کول دل نمودار گشت. جانوران پرنده که در کشمیر می‌باشند بدین تفصیل است: کلنك سارس، طاووس، چرز، لکلك، تغدری، تغداغ، کروانك، زردپلك، نقره‌پای، غرم‌پی، بوزه، اکلك، حواصل، مکه، بغله، قاز، کویل، دراج، شارك، نول‌سرخ، هریل، دهنگ، کوبل شکرخواره مهوکه، مهرلات، دهنیش، کلچری، تتهری که ترکان آن را ومن اورا بدآواز نام کرده‌ام. چون اسامی بعضی از اینها معلوم نبود بلکه درولایت نمی‌باشند به‌هندی نوشته شد. واسامی جانوران که در کشمیر نمی‌باشند ازدرنده وچرنده بدین تفصیل است: شیرزرد، یوز، گرگ، گاومیش صحرائی، آهوی‌سیاه، چهکاره، کوته‌پاچه، نیله‌گاو، گورخر، خرگوش، سیاه‌گوش، گربه‌صحرائی، موشك‌کربلائی، سوسمار، خارپشت.

درین‌تاریخ شفتالو ازکابل به‌داکچوکی رسید. آنچه از همه کلانتربود، بیست‌وشش توله به وزن درآمد که شصت‌وپنج مثقال بوده باشد؛ وتاموسم شفتالو بود این‌قدر می‌رسید که به‌اکثری از امرا وبنده‌های خاص الوس عنایت می‌شد. روز جمعه بیست‌و هفتم به‌قصد سیرو تماشای ویرناك که سرچشمهٔ دریای بهت است سواری شد. پنج کروه بالای آب به کشتی رفته در ظاهر موضع مانپور نزول فرمودم.

درین روز خبر ناخوشی از کشتوار رسید و تفصیل این اجمال آنکه چون دلاورخان فتح‌کرده متوجه درگاه شد، نصرالله عرب را باچندی [۲۵۳ب] از منصبداران به‌محافظت آنجا گذاشت. واورا در رای دوخطا افتاد: یکی‌آنکه زمینداران ومردم آنجارا به‌غایت تنگ گرفت وسلوك ناملایم پیش داشت؛ دوم آنکه جمعی که به‌کومك‌او مقرر بودند به‌طمع‌اضافه منصب ازورخصت خواستند که به‌درگاه رفته مهمسازی خود بکنند. او تجویز این‌معنی نموده اکثری را به‌مرور رخصت داد. چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا که زخمهایی ازو در دل داشتند و درکمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند وپل راکه عبورلشکر وکومك منحصر در آن بود سوخته آتش فتنه وفساد برافروختند؛ ونصرالله متحصن گشته دوسه‌روزی خود را به‌هزارجان‌کندن نگاه داشت. وچون آذوقه نبود وراه آب را نیز بسته‌بودند ناگزیر به‌شهادت قرار داده مردانه باچندی که همراه بودند داد شجاعت وجلادت داد تاآنکه اکثری ازآن‌مردم به‌شهادت رسیدند، وخودرا اسیر سرپنجه تقدیر کردند. چون این خبر به‌مسامع جلال رسید جلال نام پسر دلاورخان را که آثار رشد وکارطلبی ازناصیهٔ

احوالش ظاهر بود، ودر فتح کشتوار ترددات پسندیده ازو به ظهور آمده بود به‌منصب هزاری ذات وششصدسوار سرافراز ساخته وملازمان پدر اورا که در سلك بنده‌های درگاه انتظام یافته‌اند، وفوجی ازسپاه صوبه کشمیر با بسیاری از زمینداران وپیاده‌های برق‌انداز به کومك او مقرر داشته به‌استیصال آن‌گروه مخذول العاقبه تعیین فرمودم. ونیز حکم‌شد که راجه‌سنگرام زمیندار جمو با مردم خود ازراه کوه جمو درآید. امید که درین زودی به‌سزای کرد خویش گرفتار آیند.

روزشنبه ۲۸ چهارونیم‌کروه کوچ شد واز موضع کاکاپور یك کروه گذشته برلب آب فرود آمدم. بنگ کاکاپور مشهور است. برکنار دریا صحرا صحرا خودرو افتاده روز یکشنبه بیست‌ونهم بموضع پنج‌هزاره منزل‌شد، این دیه به‌فرزند اقبالمند شاه‌پرویز عنایت [۲۵۴الف] شده است. وکلای او مشرف برآب باغچه ومختصر عمارتی ترتیب‌داده بودند؛ ودر حوالی پنج‌هزاره جلگه‌ای واقع است درنهایت صفا ونزاهت، وهفت درخت چنارعالی در وسط جلگه، وجوی آبی بردور گشته. کشمیریان‌ستها بهونی می‌گویند. یکی ازسیرگاههای مقرر کشمیر است. درین‌تاریخ خبر فوت خان دوران رسید که در لاهور به‌اجل طبیعی در گذشت. عمرش قریب به‌نود رسیده بود، واز بهادران مقرر روزگار ودلیران عرصه کارزار بود، شجاعت را باسرداری جمع داشت، دربن دولت حقوق بسیار دارد. امید که از اهل آمرزش باد. چهارپسر ازوماند لیکن هیچکدام استحقاق فرزندی او ندارد. قریب چهارلك روپیه نقد وجنس از ترکه او برآمد. به‌فرزندان او عنایت شد. روز دوشنبه سی‌ام نخست تماشای سرچشمه اینچ کرده‌شد. این موضع را حضرت عرش آشیانی به‌رامداس کچهواهه مرحمت نموده‌بودند، و او دردامن کوه وفراز چشمه عمارات وحوضها ساخته. بی‌تکلف سرمنزلیست درغایت لطافت ونفاست. آبش درکمال صفا وعذوبت. ماهی بسیار دروشناور.

درته آبش زصفا ریگ خرد کور تواند به دل‌شب شمرد

وچون این‌موضع به‌فرزند خان‌جهان عنایت فرموده‌ام مشارالیه ترتیب ضیافت نموده و پیشکش کشید. قلیلی به‌جهت خاطر او گرفته‌شد. ازین چشمه نیم‌کروه پیشتر مچهی بهون سرچشمه‌ایست که رای بهاری چند از بنده‌های عرش آشیانی بتخانه‌ای برفراز آن ساخته. آب این چشمه از آن بیشتر است که توان گفت؛ ودرختهای کلان کهن‌سال ازچنار وسفیدار وسیاه‌بید بر دورآن رسته است. شب درین مقام گذرانیده، روز سه‌شنبه سی‌ویکم به‌سرچشمه اچهول‌منزل شد. آب این‌چشمه ازآن فزونتر است. آبشار خوشی دارد، وبراطراف درختهای چنار عالی وسفیدارهای موزون سربهم آورده، نشیمنهای دلکش به‌موقع ترتیب داده بودند

ودر مدنظر باغچه باصفا گلهای جعفری شکفته. گویی [۲۵۴ب] قطعه‌ایست از بهشت.
روز گمشنبه غرهٔ مهرماه از اچهول کوچ فرموده قریب به‌چشمه ویرناك منزل‌شد. روز مبارکشنبه دویم برچشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. بنده‌های خاص را حکم نشستن فرمودم وپیاله‌های سرشار پیموده از شفتالوی کابل الوش گزك عنایت نمودم؛ وهنگام شام مستان به‌خانه‌های خود باز گشتند. این چشمه منبع دریای بهت است، و در دامن کوهی واقع است که از تراکم اشجار وانبوهی سبزه و گیاه بومش محسوس نمی‌شود؛ ودرزمان شاهزادگی حکم فرموده‌بودم که برسر این‌چشمه عمارتی که موافق این مقام باشد اساس نهند درین‌ولا بانجام رسید. حوض مثمن چهل‌ودوذرع چهارده گز عمق وآبش ازعکس سبزه ورياحين که بر کوه رسته زنگاری رنگ، وماهی بسیار شناور، وبر دور حوض ایوانهای طاق زده، وباغی دربیش این‌عمارت. و ازلب حوض تادر باغ‌جوئی چهارگز درعرض، ویکصدو هشتادگز درطول وده گز درعمق، وبراطراف جوئی خیابان سنگ‌بست‌وآب حوض به‌مثابه‌ای صاف‌ولطیف که باوجود چهار گز درعمق اگر نخودی درزیر آب‌افتاده باشد به‌نظردرمی‌آید. واز صفای جوی وسبزه و گیاه که درزیر آن چشمه رسته چه نویسد. بعضی سبز تلخ و بعضی پسته وسیبکی واقسام سبزه سیرونیم‌سیر درهم رسته، ازجمله بته‌ای به‌نظر درآمد بعینه مانند دم طاووس‌نقاشانه، و ازامواج‌آب متحرك ویکه‌گلی جابجا شکفته، نفس‌الامرآنکه در تمام‌کشمیر به‌این خوبی ودلفریبی سیرگاهی نیست. معلوم شد که بالای آب کشمیررا هیچ نسبت به‌پایان آب نیست بایستی روزی‌چند درین‌حدود سیرمستوفی کرده، داد عیش‌وکامرانی می‌دادم.چون ساعت‌کوچ نزدیك رسیده بود ودرکوتل برف شروع درباریدن‌کرده و فرصت توقف بسیار نمی‌یافت ناگزیر عنان معاودت به‌جانب شهر معطوف داشتم‌وحکم شدکه برکنارجوی‌مذکور دو رویه درخت چنار بنشانند.

روزشنبه‌چهارم به‌چشمه لوکابهون منزل شد. این[۲۵۵الف] سرچشمه‌هم‌قابل‌جائیست اگر چه الحال دربرابر آنها نیست، لیکن اگر مرمت‌کنند جای خوبی خواهد شد. فرمودم که مناسب آن‌مقام عمارتی بسازند وحوض پیش‌چشمه رامرمت نمایند. دراثنای راه‌برچشمه عبور واقع شد، اندوتاك‌نامند. مشهوراست که‌ماهی‌های این‌چشمه نابینا می‌باشند. لحظه‌ای بر سرچشمهٔ مذکور توقف نموده دام انداختم دوازده ماهی به‌دام افتادازآن جمله سه‌ماهی‌نابینا بود ونه‌ماهی چشم‌داشت. ظاهراً آب این‌چشمه راتأثیرىست که ماهی‌راکور می‌سازد. بهرحال خالی از غرابیی نیست.

روز یکشنبه پنجم باز به‌چشمه مچهی بهون و اینچ عبور نموده متوجه شهر شدم. روز

گمشنبه هشتم خبر فوت هاشم‌خان پسر قاسم‌خان رسید. روز مبارکشنبه نهم ارادت خان را به صاحب صوبگی کشمیر سرفرازی بخشیدم، ومیر جمله ازتغییر او به خدمت‌خان سامانی امتیاز یافت، معتمدخان به‌خدمت عرض‌مکرر فرق عزت برافراخت، ومنصب میرجمله دوهزاری‌ذات وپانصد سوار حکم شد. شب‌شنبه یازدهم بشهر نزول اجلال اتفاق افتاد. صفی‌خان به‌خدمت صوبهٔ گجرات ممتاز شد. سنگرام راجه جمو به‌منصب‌هزار و پانصدی وهزار سوار سربلندی یافت.

درین روز غیر مکرر شکاری از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد درجایی که آب تاسینه آدمی باشد دوکشتی پهلوی یکدیگر می‌برند بدستوری که یکسر باهم پیوسته‌باشد وسردیگر از هم دور به‌فاصله چهارده پانزده ذرع، ودو ملاح برکنار طرف بیرون کشتیها چسوب دراز بدست گرفته می‌ایستند، تافاصله‌کم وزیاد نشود ودربرابر می‌رفته باشند وده دوازده ملاح نه آب درآمده سرهای کشتی‌راکه باهم پیوسته‌بدست گرفته پاهارا بزمین کوفته می‌روندوماهی که بمیان هردوکشتی درآمده خواهدکه از تنگی بگذرد وبه‌پای ملاحان می‌رسد، و ملاح فی‌الفور غوطه خورده بقعر آب می‌رساند و ملاح دیگر برپشت اوحمل انداخته بدو دست پشت اورا زیرمی‌کند تاآب اورا بالا نیاورد واو ماهی را بدست گرفته برمی‌آرد. وبعضی [۲۵۵ب]که درین‌فن‌مهارت‌تمام دارند دوماهی بدودست‌گرفته برمی‌آرند، ازجمله‌پیرملاحی بودکه درهرغوطه زدن اکثردوماهی می‌گرفت؛ واین شکار درپنجهزارەمی‌شود، ومخصوص دریای بهت است. درکولابها ودیگر رودخانه نمی‌شود ومنحصر درموسم بهار است‌که آب سرد وگزنده نباشد.

روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت. به دستور هرسال اسپان را از طوایل خاصه وهرچه حواله امرا شده آراسته به‌نظر درآورده‌اند. درین‌ولا اثرکوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس‌کردم. امیدکه‌عاقبت بخیر مقرون باد. انشاءالله تعالی. روزگمشنبه پانزدهم به‌قصد شکار خزان به‌جانب صفاپور ودره لارکه پایان آب‌کشمیر واقع است‌متوجه گشتم. درصفا پور بالا آب خوش است وبرسمت شمال آن‌کوهی افتاده پردرخت، باآنکه آغاز خزان بود عجب نمودی داشت، عکس درختهای الوان ازچنار وزرد آلو وغیر آن‌در میان تالاب به‌غایت خوش می‌نمود. بی‌تکلف خوبیهای خزان ازبهار هیچ‌کمی ندارد. بیت

ذوق فنا نیافته‌ای ورنه در نظر — رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان

چون وقت تنگ بود و ساعت‌کوچ قریب شد سیر اجمالی‌کرده مراجعت نموده شد.

درین چندروز پیوسته بشکار مرغابی خوشوقت بودم. روزی در اثنای شکار ملاحی بچه

قرقره گرفته آورد . درغایت لاغری وزبونی بود، یکشب بیشتر زنده نماند . قرقره در کشمیر نمی‌باشد ظاهر درهنگام گذشتن ورفتن به‌هندوستان ازلاغری وبیماری افتاده باشد .

درین‌ولا خبر رحمان داد پسرخانخانان رسید که دربالای به‌اجل طبیعی درگذشت ظاهراً روزی چندتب کرده بود . درایام نقاهت روزی دکنیان فوج بسته نمایان می‌شوند. برادر کلانش داراب خان به‌قصد جنگ سواری می‌نماید ، وچون خبر به‌رحمان داد رسید ازغایت جرات و جلادت باوجود ضعف وتکسر سوارشده ، خود را به‌برادر می‌رساند وبعد ازآنکه غنیم را زیرکرده مراجعت می‌نماید دربرآوردن چلته شرط احتیاط بجانمی‌آرد فی‌الفور هوا تصرف می‌کند وتشنج می‌شود ، وزبان ازگویائی [۲۵۶ الف] می‌ماند . دوسه روزی به‌این حال‌گذرانیده ودیعت حیات می‌سپارد ، خوب جوان رشید بود . ذوق‌شمشیر زدن وکارطلبی بسیار داشت، وهمه‌جا قصدش این‌بودکه جوهر خودرا درشمشیر می‌نماید . اگرچه مرگ و آتش تروخشك رایکسان می‌سوزد لیکن برمن سخت‌گران می‌نماید ، تابرپدر پیر دل‌شکسته اوچه‌گذشته باشد . هنوز مصیبت‌شاهنواز خان التیام نیافته بودکه این جراحت تازه‌نصیب‌او شد، امیدکه الله‌تعالی درخور آن‌صبر وحوصله کرامت کناد .

روز مبارکشنبه شانزدهم خنجرخان به‌منصب سه‌هزاری ذات وسوار سرفراز شد. قاسم‌خان به‌منصب دوهزاری وهزار سوار ممتاز گشت ، محمد حسین برادر خواجه جهان راکه به خدمت بخشی‌گری لشکر کانگره مقرراست منصب هشتصد ذات وسوار عنایت فرمودم . شب دوشنبه بیست‌وهفتم مهرماه الهی بعدازگذشتن یك‌پهر وهفت‌گهری به‌مبارکی و فرخی رایات اقبال به‌صوب هندوستان ارتفاع یافت .

مراجعت ازکشمیر به‌جانب هندوستان : چون زعفران‌گل کرده بود از سوادشهر کوچ فرموده ، به‌موضع پنپرشتافت . درتمام ملك‌کشمیر زعفران بغیرازین درجای دیگرنمی شود . روزمبارکشنبه‌سی‌ام درزعفران‌زار بزم‌پیاله ترتیب‌یافت. چمن‌چمن، صحراصحرا، چنانکه‌نظرکار کندشگفته‌بود. نسیمش دماغهارا معطرساخت. بته‌اش به‌زمین پیوسته‌می باشد. گلش چهار برگ دارد، وبنفش‌رنگ‌است، به‌کلانی‌گل‌چنبه، وازمیانش سه شاخ‌زعفران‌رسته؛ پیازش رامی‌نشانند ودر سالی‌که خوب می‌شود چهار صدمن بوزن حال می‌آید ، وسه‌هزار ودوصدمن به وزن خراسان بوده باشد . نصف‌حصه خالص ونصف حصه رعایا معمول‌است، و سیری به‌ده روپیه خرید وفروخت می‌شود، واحیاناً نرخ‌کم زیادهم می‌شود ، ورسم مقرر است که‌گل زعفران را وزن‌کرده به‌اهل حرفه می‌دهند وآنها بخانه‌های خود برده زعفران راچیده‌می‌آرند. وموافق ربعی‌که از قدیم بسته‌اند نیم‌وزن آن نمك دروجه اجوره می‌گیرند، ونمك درکشمیر نمی‌باشد

از هندوستان می‌برند . دیگر از تحفه‌های کشمیر پرکلکی است که جانور شکاری درسالی تاده [۲۵۶ ب] هزاروهفتصد پر بهم می‌رسد وبازوجره تادویست به‌دام می‌افتد. آشیان باشه‌هم‌دارد وباشه آشیانی بدنمی‌شود .

روز جمعه‌غره آبان‌ماه الهی ازپیر کوچ‌فرموده درمقام خانپور منزل شد. چون به‌عرض رسید که زینل بیگ ایلچی برادرم شاه عباس به حوالی لاهور رسیده مصحوب میرحسام‌الدین پسر عضدالدوله انجوخلعت وسی هزار روپیه خرجی عنایت نموده فرستادم وحکم کردم کـه آنچه اوبه‌مشارالیه تکلف نماید قیمت آن‌باپنجهزار روپیه دیگرازخود به‌طریق‌ضیافت بفرستد. پیش ازاین فرموده بودم‌که از کشمیر تاانتهای کـوهستان در هر منزل عمارتی بجهت نشیمن خاصه و اهل محل اساس نهند ودرسرما وبرف درخیمه نباید گذرانیده ، اگرچه عمارات این منزل به‌اتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت وبوی‌آهك می‌آمد درخیمه استراحت‌نموده‌شد.

روز شنبه دویم درکلمپور منزل‌شد، چون مکرر بعرض رسیده بودکه درحوالی هیرمـ پور آبشاری واقع است‌به‌غایت عالی ونادر باآنکه سه‌چهار کروه ازراه به‌جانب دست‌چپ بود، جریده به‌قصد تماشای‌آن شتافتم. ازتعریف وتوصیف‌آن چه نویسد. سه‌چهار مرتبه‌آب برروی هم می‌ریزد : تاحال به‌این خوبی و لطافت آبشاری به‌نظر درنیامده . بی‌تکلف نظر گاهی‌است به‌غایت عجیب وغریب، تاسه‌پهرروزآنجا به‌عیش وکامرانی گذرانیده چشم ودل را ازتماشای آن سیراب ساختم. لیکن دروقت ابر وباران خالی ازوحشتی نیست. بعدازسه پهرروز سوار شده هنگام شام به‌هیره‌پور رسیده. شب درمنزل مذکورگـذرانیده. روزدوشنبه چهارم ازکوتل باری براری‌عبور نموده برفرازکوتل پیرپنجال منزل‌گزیدم . ازصعابت این کریوه ودشواری این راه چه‌نویسدکه اندیشه رامجال گذر نیست. دراین‌چندروز مکرربرف باریده بود وکوههای سفید شده‌درمیان‌جاده نیز بعضی جاها یخ‌بسته‌بودچنانچه‌سم‌اسب گیرائی نداشت وسوار به‌سختی می گذشت . الله‌تعالی کرم خویش ارزانی داشت ودرین روز نبارید. طرفه‌آنکه جمعی کـه پیشتر گذشته بودند و آنهائیکه متعاقب آمدنـد همه باریدن بـرف را دریافتند .

روزسه‌شنبه ازکریوه‌پیرپنجال گذشته درپوشانه‌منزل‌شد. باآنکه‌ازین‌طرف‌سرنشیب‌است لیکن ازبسکه بلنداست اکثرمردم‌پیاده‌گذشته. روز گمشنبه‌ششم، بیرم کله‌محل‌نزول‌اجلال گشت، قریب به‌موضع مذکورآبشاری واقع [۲۵۷ الف] است به‌غایت‌نفیس، حسب‌الحکم صفه‌ای به‌جهت نشیمن ترتیب داده‌بودند . الحق نظرگاه خوشی است! فرمودم‌که تاریخ عبورمرا بر لوح سنگ‌کنده برفراز صفه‌نصب کنند. بی‌بدل‌خان بیتی‌چندگفته وبرسبیل نظم این‌نقش‌دولت

بر لوح روزگار یادگار است .

دو زمیندار دراین راه می‌باشند که مدار آمد و رفت و بندوبست راه به‌قبضهٔ اختیار اینهاست، ودر حقیقت کلید ملك کشمیرند. یکی رامهدی نایك نام‌است، ودیگری راحسین‌نایك گویند. ازپیره‌پور تا بیرم‌کله ضبط راه‌به‌عهدهٔ اینهاست . پدرمهدی نایك بهرام‌نایك درایام حکومت کشمیریان عهده‌بود . چون نوبت حکومت به‌بنده‌های این درگاه‌رسید میرزا یوسف خان درایام حکومت خویش بهرام نایك رامسافر ملك‌نیستی گردانید . الحال درتصرف‌ودخل هر دوبرابر هم‌اند . اگرچه به‌ظاهر باهم مدارایی دارند لیکن به‌باطن درنهایت عداوتند .

دربن‌روز شیخ‌ابن‌یمین که ازخدمتگاران قدیمی‌اعتمادی عمده‌بود به‌جوار‌رحمت‌ایزدی‌پیوست جوان نیك‌ذات بی‌بد بود ، واز غایت‌اعتماد ، افیون‌خاصه، وآب‌حیات ، حواله اوبود . شبی که بربالای پیرپنجال منزل‌شد چون خیمه واسباب نرسیده بود و به‌قدر ضعف هم‌داشت سرما تصرف نمود وتشنج کرد وزبان ازگویائی بازماند . دوروز به‌این حال زنده‌بود ودرگذشت. افیون خاصه به‌خواص‌خان سپردم وخدمت آبدارخانه به‌موسی خان‌حواله‌شد .

روزشنبه هفتم تهته معسکر‌اقبال گشت . اکثر دربیرم‌کله میمون‌بسیار به‌نظردرآمده بود . اما ازین منزل درهوا وزبان ولباس ورستنی وحیوانات وآنچه مخصوص ولایت گرم سیرست تفاوت فاحش ظاهرشد . مردم اینجا بزبان فارسی وهندی هردو متکلم‌اند. ظاهراً زبان اصل اینها هندی است وزبان کشمیری را به‌جهت قرب وجوار یادگرفته‌اند. مجملاً از اینجا داخل هندست. عورات لباس‌پشمینه نمی‌پوشند وبه‌دستور زنان‌هند حلقه دربینی‌می‌کنند. روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات‌عالیات‌گردید . مردم اینجا در[۲۵۷ب] زمان قدیم هندو بوده‌اند. وزمیندار اینجارا راجه‌می‌گفته‌اند. سلطان فیروز مسلمان‌کرده ومع‌ذالك‌خودرا راجه می‌گوید . وهنوز بدعتهای ایام جهالت درمیان آنها مستمراست . ازجمله چنانچه‌بعضی از زنان هندو باشوهر خود می‌سوزند اینهارا باشوهر درگور می‌آرند. شنیده‌شدکه درهمین ایام دختری ده دوازده ساله راباشوهر خودکه هم‌سال به‌اوبودزنده به‌قبر درآورده‌اند . دیگر آنکه بعضی ازمردم بی‌بضاعت‌را که دختر به‌وجود می‌آید خفه‌کرده می‌کشند ،وباهندوپیوند خویشی می‌کنند . هم‌دختر می‌دهند وهم‌می‌گیرند . گرفتن خود خوب ، اما دادن نعوذبالله . فرمان شدکه بعدازین پیرامون این‌امور نگردند ، وهرکس‌که مرتکب این بدعتهاشود او را سیاست‌کنند .

درراجور رودخانه‌ایست که‌آبش در برسات به‌غایت مسموم می‌شود واکثر مردمش را درزیر گلو بوغچه برمی‌آید وزرد وضعیف می‌باشند. برنج راجور بسیار بهتر ازبرنج کشمیر

است . بنفشه خودرو وخوشبو درین دامن کوه می باشد . روز یکشنبه دهم در نوشهره منزل اتفاق افتاد . درین مقام به‌حکم حضرت عرش آشیانی قلعه‌ای از سنگ ساخته‌اند وپیوسته جمعی از حاکم کشمیر درینجا به طریق تهانه‌می‌باشند . روز دوشنبه یازدهم چوکی هتی محل نزول موکب اقبال گشت. عمارات این منزل رامراد نام چیله اهتمام نموده ، حسن انجام بخشیده بود . درمیان دولتخانه صفه‌ای به‌صفا آراسته ، نسبت به‌دیگر منازل امتیاز داشت ، منصب اورا افزودم. روز سه‌شنبه در مقام بهنبر منزل شد . امروز ازکوه تا کوتل گذشته به‌وسعت آباد هندوستان در آمدیم .

پیشتر قراولان به‌جهت شکار قمرغه دستوری یافته بودند که در بهنبر و کرجهاك ومکهیاله جرکه ترتیب دهند. روز گمشنبه ومبارکشنبه شکاری رازنده آوردند. روز جمعه به‌نشاط شکار خوشوقت شدم. ازقچقار کوهی وغیره پنجاه وشش رأس شکارشد. دراین تاریخ راجه‌سارنگ دیو که ازخدمتگاران نزدیك[۲۵۸ الف]است، به‌منصب هشتصدی‌ذات وچهارصدسوار سرفرازی یافت . روزشنبه شانزدهم به‌جانب گرجهاك متوجه شدم . به‌پنج کوچ کنار دریای بهت معسکر اقبال گردید . روز مبارکشنبه بیست‌ویکم درجرگه کرجهاك شکار کردم . نسبت به دیگر بارها شکار کمتر آمد، وچنانچه دلمی‌خواست محظوظ نشدم . روز دوشنبه بیست‌وپنجم درجرگه مکهیاله به‌نشاط شکار خوشوقت شدم . هفتادوشش رأس بزمارخور ، وغیره‌شکارشد. وازین جا به‌ده منزل شکارگاه جهانگیر آبادمخیم بارگاه دولت گردید . در زمان شاهزادگی ، این سرزمین شکارگاه من‌بود . وبه‌نام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنانهاده ، به‌سکنه رمثین که از قراولان نزدیك بود عنایت نموده بودم، و بعد از جلوس پرگنه ساخته به‌جاگیر مومی‌الیه لطف فرمودم وحکم کردم که عمارتی به‌جهت دولتخانه وتالابی واساس‌نهند وبعداز فوت اواین‌پرگنه به‌جاگیر ارادتخان مقررشد . وسربراهی عمارات به‌مشارالیه بازگشت. و درینولا حسن‌انجام پذیرفته بی‌تکلف تالی‌شده به‌غایت‌عالی؛ ودر میان تال‌عمارات دلنشین به همه جهت یك‌لك وپنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده‌باشد . الحق پادشاهانه‌شکار گاهی است . روز مبارکشنبه وجمعه مقام‌کرده ازانواع شکار محظوظ شدم . قاسم‌خان که به حراست لاهور سرافراز است دولت زمین‌بوس دریافته پنجاه مهر نذرگذرانید. واز اینجا یك منزل درمیان باغ‌مؤمن عشقبازکه در کنار دریای لاهور واقع است نزول اقبال اتفاق افتاد. درختهای چنار عالی وسروهای خوش‌قد دارد. بی‌تکلف نغزك باغچه‌ایست .

روز دوشنبه نهم آذرماه الهی مطابق‌پنجم محرم سنه یکهزاروسی ویك از باغ مؤمن برفیل‌تندنام‌سوارشده‌نثارکنان‌متوجه‌شهر گردیدم، بعداز گذشتن دوپهر وسه گهری‌ازروزمذکور

به‌ساعت مسعود ومختار به‌دولتخانه درآمده ، درعمارتی که مجدداً به اهتمام معمورخان حسن انجام‌پذیرفته، به‌مبارکی وفرخی نزول [۲۵۸ب] فرمودم. به‌تکلف منازل دلگشای‌ونشیمنهای روح‌افزا درغایت لطافت ونزاهت همه‌منقش ومصور به‌عمل اوستادان نادره‌کار آراستگی یافته و باغچه‌های سبز وخرم به‌انواع واقسام گل ورياحين نظر فريب‌گشته . بیت:

زپای تا بسرش هر کجا که می‌نگرم — کرشمه دامن دل می کشد که‌جا اینجاست

بالجمله مبلغ هفت لك روپیه که بیست وسه هزار تومان رایج ایران‌باشد صرف این عمارت شده .

فتح‌قلعهٔ کانگره: دراین روز بهجت افروز مژدهٔ فتح‌قلعهٔ کانگره مسرت‌بخش خاطر اولیای دولت گشت، و به‌شکر این‌موهبت عظمی وفتح بزرگ؛ که ازعنایات مجدده واهب‌العطا یاست، سرنیازبدرگاه کریم کارسازفرودآورده، کوس‌نشاط وشادمانی بلندآوازه گردید. کانگره قلعه‌ایست قدیم، شمال رویه‌لاهور، درمیان کوهستان واقع شده ، به‌استحکام ودشوارگشای و متانت ومحکمی معروف ومشهور، ازتاریخ‌اساس این‌قلعه، جزخدای جهان‌آفرین آگاه نیست. اعتقادزمینداران پنجاب آن‌است که درین مدت‌قلعه مذکور ازقومی به‌قومی‌دیگر انتقال ننموده وبیگانه برو دست‌تسلط نیافته، والعلم‌عندالله. بالجمله ازآن هنگام که صیت اسلام وآوازهٔ دین مستقیم محمدی به‌هندوستان رسیده ، هیچیك ازسلاطین والاشکوه رافتح آن‌میسر نشده،سلطان فیروز شاه‌باآن همه شوکت واستعداد خودرفته به‌تسخیر قلعه‌پرداخت ، ومدتها محاصره‌داشت چون‌دانست که استحکام ومتانت‌قلعه‌به‌حدی است که تاسامان قلعه‌داری وآذوقه بامتحصنان‌بوده باشد، ظفر برتسخیر آن‌نتوان یافت ، کام‌ناکام به‌آمدن راجه وملازمت نمودن‌خرسندی‌نموده دست ازآن بازداشت. گویند راجه ترتیب پیشکش وضیافت نموده سلطان رابه‌التماس‌اندرون قلعه برد. سلطان بعدازسیروتماشای قلعه به‌راجه‌گفت که مثل‌من پادشاهی رابه‌درون قلعه‌آوردن ازشرایط حزم واحتیاط دوربود، جمعی که درملازمت‌اند اگر [۲۵۹الف] قصد تو کنند وقلعه را به‌تصرف درآورند، چه‌می‌توانی کرد؟ راجه به‌جانب مردم خود اشارت‌کرد درلحظه‌فوجی از دلاوران مسلح ومکمل ازنهانخانه برآمدند وسلطان راکورنش کردند وسلطان از دیدن هجوم آن‌مردم متوهم ومتفکر گشته ازغدر اندیشید ، راجه پیش‌آمده وزمین خدمت‌بوسه‌داد و گفت مارا جز اطاعت وبندگی درسر نیست، لیکن چنانچه سربسازان مبارك گذشته احتیاط و دوربینی‌راپاس می‌داشت. سلطان‌آفرین‌گفت وراجه‌منزلی چند در رکاب بوده رخصت‌معاودت یافت .

بعدازآن هر که برتخت دهلی نشست لشکری به‌تسخیرکانگره فرستاد وکاری از پیش

نرفت. پدربزرگوار من‌هم یک‌مرتبه لشکری عظیم به‌سرداری حسین‌قلی خان که بعداز خدمت پسندیده به‌خطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند ـ دراثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزاشد وآن حق‌ناشناس از گجرات‌گریخته به‌صوب پنجاب علم‌فتنه و آشوب برافراخت ، وخانجهان ناگزیر ازگرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نایرهٔ فتنه وفساد گشت ، وتسخیر قلعه درعقده‌توقف افتاد ، وپیوسته این‌اندیشه ملازم خاطراشرف بودوشاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره گشا نمی‌شد . وچون به‌کرم ایزدجل سبحانه تخت‌دولت به وجود این نیازمند آراستگی یافت، از جمله غزاهای‌که برذمت‌همت لازم‌شمرد یکی‌این بود. نخست مرتضی‌خان راکه ایالت صوبه‌پنجاب داشت بافوجی ازبهادران رزم دوست به‌تسخیر قلعهٔمذکور رخصت‌فرمودم، وهنوزآن‌مهم به‌انصرام نرسیده‌بودکه مرتضی‌خان به‌رحمت‌ایزدی پیوست ، بعدازآن‌جوهرمل راجه باسو تعهداین خدمت‌نمود. اورا سردارلشکرساخته‌فرستادم آن بدسرشت درمقام‌بغی‌وکافرنعمتی درآمده[۲۵۹ب] عصیان ورزیده، تفرقه‌عظیم درآن‌لشکر راه‌یافت، وتسخیر قلعه درعقده توقف وتعویق‌افتاد. وبسی برنیامدکه آن حق‌ناشناس به‌سزای عمل خویش گرفتارگشته به جهنم رفت، چنانچه تفصیل آن در مقام خویش گذارش یافته.

بالجمله درین ولا خرم تعهدخدمت مذکور نموده سندرملازم خود را به‌استعداد تمام فرستاد، وبسیاری از امرای پادشاهی به‌کومك او دستوری یافتند وبه تاریخ شانزدهم شوال ۱۰۲۹ هجری لشکرها به‌دور قلعه‌پیوسته ، مورچلها قسمت شد ومداخل ومدارج قلعه‌را به‌نظر احتیاط ملاحظه نموده راه‌آمد وشدآذوقه رامسدود ساختند ، و رفته‌رفته‌کار به‌دشواری‌کشید، و بعداز آنکه ازقسم غله‌وآنچه غذاتواندشد درقلعه نماند، چهارماه دیگرعلفهای خشك‌را به نمك جوشانیده‌خوردند . چون‌کار به‌هلاکت رسید واز ممراة امیدنجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه راسپردند وروز مبارکشنبه غره‌شهر محرم سنه ۱۰۳۱ هجری فتحی‌که هیچیك از سلاطین والاشکوه رامیسر نشده بودودرنظرکوته اندیشان ظاهر بین‌دور می‌نمود، الله‌تعالی به‌محض لطف‌وکرم خود به‌این نیازمندکرامت فرمود، وجمعی از بنده‌هایی‌که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند درخور استعداد وشایستگی خویش به‌اضافه مناسب ومراتب سرافرازی یافتند .

روز مبارکشنبه دوازدهم حسب‌الالتماس خرم به‌منزل اوکه نوساخته بود رفته شد ، از پیشکشهای اوآنچه خوش‌آمد برداشتم . سه‌زنجیر فیل داخل‌حلقه خاصه‌شد ، ودرهمین روز عبدالعزیزخان نقشبندی را به‌خدمت فوجداری نواحی قلعه‌کانگره مقرر فرمودم . و منصب او دوهزاری ذات وهزار وپانصد سوار حکم‌شد ـ فیل خاصه‌ای به اعتقادخان عنایت نمودم .

[۲۶۰الف] الف‌خان‌قیامخانی به‌حراست‌قلعه کانگره‌دستوری‌یافت‌ومنصب اوازاصل واضافه هزاروپانصدی‌ذات وهزارسوار حکم‌شد شیخ‌فیض‌الله‌خویش‌مرتضی‌خان نیز به‌موافقت اومقرر گشت‌که بالای قلعه بوده‌باشد. شب‌شنبه سیزدهم ماه‌مذکور خسوف‌شد. شرایط نیازمندی به درگاه ایزدمتعال وقادر برکمال ظاهرساخته مناسب‌وقت ازنقد وجنس به‌رسم خیرات‌وتصدقات به‌فقرا ومساکین وارباب استحقاق قسمت‌شد.

درینولا زینل‌بیگ ایلچی دارای‌ایران‌سعادت‌آستان‌بوس دریافت. پس‌از ادای کورنش زمین‌بوس رقیمه کریمه آن‌برادر والاقدر راکه مشتمل براظهار مراتب یکجهتی وکمال محبت بودگذرانید. دوازده عباسی نذر وچهارده رأس اسپ بایراق وسه‌دست بازتویغون وپنج سر استر وپنج‌نفر شتر ونه‌قبضه‌کمان ونه‌قبضه شمشیر به‌رسم پیشکش‌گذرانید. اورا به‌رفاقت‌خان عالم رخصت‌فرموده‌بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نیارست‌کرد. درین‌تاریخ‌به‌درگاه رسید، خلعت فاخره وجیغه وطره مرصع‌کاری وخنجر مرصع به‌او مرحمت‌شد، ووصال‌بیگ و حاجی نعمت‌که همراه اوآمده بودند ملازمت نمودند، وسرافرازی یافتند. امان‌الله پسر مهابت‌خان به‌منصب دوهزاری وهفتصد سوارمقررگشت. حسب‌الالتماس مهابت‌خان سیصدسوار برمنصب‌مبارزخان افغان‌افزوده ازاصل‌واضافه دوهزاری ذات وهزاروهفتصد سوار مقرر گشت و صد سوار دیگر برمنصب کنگ نیز اضافه‌فرموده شد. خلعت زمستانی به‌عبدالله‌خان و لشکر خان مسرحمت نموده فرستادم. به‌التماس قاسم‌خان به‌باغ او رفته شدکه درسواد شهر واقع است. درسر سواری ده‌هزار چرن‌نثار کردم. از پیشکشهای اویك قطعه الماس واز اقمشه‌آنچه خوش‌آمد برداشتم.

شب دوشنبه‌بیست‌ویکم به‌مبارکی وفیروزی پیشخانه به‌صوب دارالخلافه آگره برآمد. برق‌اندازخان به‌داروغگی توپخانه‌لشکر[۲۶۰ب]دکن‌مقرر گردید. شیخ‌اسحق به‌خدمت کانگره سرافراز شد، برادران الله‌دادخان افغان را ازحبس برآورده هزارروپیه انعام‌شد. دودست باز تویغون به‌خرم التفات فرموده فرستادم، روزمبارکشنبه بیست‌وششم به‌ضابطه مقرر جشن‌ترتیب یافت وسوقاتهای دارای ایران‌که به‌مصحوب زینل‌بیگ ارسال داشته بودند ازنظرگذشت به سلطان‌حسین پگلی فیل‌عنایت نمودم، به‌ملامحمد کشمیری هزار روپیه انعام‌مرحمت‌شد،منصب پیرداد افغان به‌التماس مهابت‌خان هزاری ذات وچهارصدسوار مقررگشت. چون راجه‌روپ چند گوالیری درخدمت کانگره ترددات پسندیده نموده‌بود به‌دیوانیان عظام حکم شدکه نیمه وطن‌او را دروجه انعام امتیاز نماید ونیمه دیگر بجاگیر اوتنخواه دهند.

به‌تاریخ سی‌ام نواسه مدارالملکی اعتمادالدوله را به‌جهت فرزند شهریار خواستگاری نموده یک‌لک روپیه ازنقد وجنس به‌رسم ساچق فرستاده‌شد . امرای عظام و بنده‌های عمده اکثری همراه ساچق به منزل مشارالیه رفته بودند وایشان مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت. امیدکه مبارک باشد ، چون آن عمدةالسلطنه عمارات عالی و نشیمنهای بس‌تکلف درمنزل‌خود اساس‌نهاده‌بودند التماس ضیافت‌نمود. بااهل‌محل به‌منزل او رفته‌شد به‌غایت‌جشن‌عالی ترتیب‌داده پیشکشهای لایق ازهرقسم به‌نظردرآورد، رعایت‌خاطراو نموده آنچه پسندافتاد برگرفتم . درین‌روز پنجاه هزارروپیه به‌زینل‌بیگ ایلچی مرحمت‌شد. منصب زبردستخان ازاصل واضافه‌هزاری ذات وپانصد سوار مقررگشت. مقصودبرادر قاسم‌خان به‌منصب پانصدی وسیصدسوار، و میرزا دکنی پسرمیرزا رستم به‌پانصدی ودویست سوار سرافرازی یافتند.

درآن‌ایام سعادت فرجام که‌رایات فتح‌وفیروزی در[۲۶۱الف]ولایت همیشه‌بهار کشمیر به‌دولت وبهروزی به‌سیر وشکار خوشوقت‌بوده عرایض متصدیان ممالک‌جنوبی به‌تواتررسید مشتمل برآنکه چون رایات ظفرآیات ازمرکز خلافت دورتر شتافته دنیاداران دکن‌ازبی‌دولتی وکم فرصتی‌نقض عهدنموده ، سربه‌فتنه وفساد برداشته‌اند، و پای از حد خویش برتر نهاده بسیاری ازمضافات احمد نگر وبرار رامتصرف گشته‌اند . چنانچه مکرر عرایض رسیده که مدارکار آنشوربختان برتاخت وتاراج وآتش زدن‌وضایع ساختن‌کشتها وعلف زارهـا است. بنابراین مقرر شده‌بودکه چون درمرتبه اول که رایات جهانگشابه‌تسخیر ممالک‌جنوبی و استیصال‌آن گروه مخذول‌العاقبت نهضت فرمود خرم به‌هراولی لشکرمنصور سرافرازگشته، به‌برهانپوررسید، ازگربزی وحیله‌سازی که‌لازمه‌ذات‌فتنه‌سرشت‌آنهاست اوراشفیع‌ساخته‌ولایت پادشاهی راگذاشتند ومبلغها به‌رسم پیشکش ازنقد وجنس به‌درگاه‌ارسال داشته تعهدنمودند که بعدازین سررشته بندگی ازدست ندهند، وپای ازحد ادب بیرون‌ننهند . چنانچه در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح‌نگار گشته به‌التماس خرم درقلعه شادی‌آباد ماند وروزی چندتوقف افتاد، وبه‌استشفاع او برتضرع‌وزاری‌آنها بخشوده‌آمد، الحال که ازبدذاتی وشوربختی‌نقض عهد نموده ازشیوهٔ اطاعت‌وبندگی انحراف ورزیده‌اند بازعساکر اقبال به‌سرکردگی‌اوتعیین شودکه سزای ناسپاسی وبدکرداری خود دریافته موجب عبرت سایرتیره‌بختان وخیره‌سرشود لیکن‌چون‌مهم کانگره به‌عهده‌اوبود واکثرمردم کارآمد خودرا به‌خدمت‌فرستاده‌بود روزی‌چند دراتصرام این‌اندیشه‌کوشش رفت‌تاآنکه درینولا عرایض پی‌درپی رسیدکه غنیم قوت‌گرفته، شصت هزار سوار اوباش‌گردآورده ، اکثرملک پادشاهی رامتصرف شده‌اند ، وبه‌هرجاتهانه

بود برخاسته دربهکر بههم پیوستند، ومدت‌سه‌ماه درآنجا بامخالفان‌سیه[۲۶۱ب]روزگار دررزم وپیکار بودند. درین‌مدت سه‌جنگ حسابی‌شد، وهربار بنده‌های جان‌نثار برمقهوران تیره روزگار آثار غلبه‌وتسلط ظاهر ساختند. وچون ازهیچ راه‌غله وآذوقه به‌اردو نمی‌رسد وآنها براطراف معسکر اقبال تاخت وتاراج مشغول‌بودند عسرت غله به نهایت انجامید وچارواهـا زبون‌شد ناگزیر ازبالاگهات‌فرودآمده دربالاپور توقف‌گزیدند. وآن‌مقهوران بی‌عاقبت دلیرشده، در حوالی بالاپورآمده به‌قزاکی وترکی‌گری پرداختند. بنده‌های درگاه شش‌هفت‌هزار سوار از مردم‌گزیده خوش‌اسپه انتخاب‌نموده ، برسر بنگاه مخالفان تاختند وآنها قریب شصت هزار سوار بودند، مجملاً جنگ عظیم شد وبنگاه آنها به‌تاراج رفت وبسیاری راکشته وبسته‌سالماً و غانماً مراجعت‌نمودند . ودروقت برگشتن باز آن بیدولتان ازاطراف هجوم آورده وجنگ کنان تااردو آمدند . ازجانبین‌قریب به‌هزارکس کشته شده‌باشد . برین جمله‌مدت‌چهارماه‌در بالاپورتوقف نمودند وچون عسرت‌غله به‌نهایت انجامید وبسیاری ازقلعه‌چیان زربنده‌گریخته و به‌مخالفان پیوستند ، و پیوسته جمعی راه‌بی‌حقیقتی سپرده ودرزمرهٔ مقهوران منتظم‌می‌گشتند بنابرین صلاح درتوقف‌ندیده به‌برهانپور آمدند، وباز آن‌سیه بختان ازپی‌درآمده برهانپوررا محاصره نمودند تامدت شش‌ماه درگرد برهانپور بودند ، اکثر پرگنات برار و خاندیس را متصرف‌گشتند ودست تعدی وتطاول بررعـایا وزیر دستان دراز ساخته به‌تحصیل پرداختند ، وچون لشکر تعب ومحنت بسیارکشیده بودوچارواها زبون‌گشته نمی‌توانستند ازشهر برآمده تنبیه براصل نمایند ، واین سبب افزونی غرورونخوت وزیادتی پندار وجرأت‌کوته‌اندیشان کم‌فرصت‌گشت .

مقارن اینحال‌نهضت رایات اقبال به‌مستقرسریر خلافت اتفاق‌افتاد ونیز [۲۶۲الف] به عنایت ایزدسبحانه کانگره مفتوح‌گشت بنابرین روز جمعه چهارم دی‌ماه خرم را بدان صوبه رخصت نمودم وخلعت وشمشیر مرصع وفیل مرحمت‌شد . نورجهان‌بیگم نیز فیلی‌لطف‌نمودند وحکم‌فرمودم که‌ده‌کرور وام بعدازتسخیر ملک دکن ازولایت مفتوحه دروجه انعام‌خودمتصرف گردد . ششصدوپنجاه منصبدار ویك هزار احدی ویك هزار برقانداز رومی وپنجهزارتوپچی پیاده‌سواری ، سی‌ویك‌هزار سوارکه بدان‌صوب بوده وهست وباتوپخانه عظیم وفیل بسیاربه همراهی او مقررگشت ویك‌کرور روپیه بجهت‌مدد خرج‌لشکر منصور لطف نمودم‌وبنده‌هائی که به‌خدمت مذکور مقرر شده‌اند درخوریایهٔ خویش هرکدام بـه‌انعام اسپ‌وفیل وسروپـا سرافرازی یافتند . ودرهمین ساعت مسعودوزمان محمود رایـات عزیمت به‌صوب‌دارالخلافه آگره انعطاف یافت ، ودر سوادشهر نزول اقبال‌اتفاق افتاد.

محمد رضا جابری به‌دیوانی صوبه بنگاله وخواجه ملکی به‌بخشیگری صوبه‌مذکور ممتاز گشته به‌اضافه منصب سرافرازشدند، جگت‌سنگه ولد رانا کرن ازوطن آمده سعادت آستان بوس دریافت،درششم ماه‌مذکور فضای کنارتال راجه‌تور دمل محل‌نزول بارگاه‌دولت گردید، چهار روز درین‌منزل مقام‌شد. درینولا چندی ازمنصبداران که به‌خدمت فتح‌دکن دستوری‌یافته بودند برین موجب به‌اضافه منصب سرافراز شدند. زاهدخان هزاری چهارصد سوار بود هزاری پانصدسوارشد وصدسوار برمنصب خواجه‌عبداللطیف نقشبندی افزودم وپانصد سوار شد. هروی ترابن هاده رااز اصل واضافه نهصدی ششصد سوار سرفراز ساختم. یعقوب پسر خان دوران هشتصدوچهارصد سوارشد، وهمچنین جمعی کثیر ازبنده‌ها درخورشایستگی‌خویش به‌اضافه‌منصب سرافرازی یافتند، ومعتمدخان به‌خدمت‌بخشیگری ووقایع نویس‌لشکرفیروزی اثرسربلندگشته، به‌عنایت‌توغ ممتازگردید.پیشکش‌لچهمی چند راجه کماون ازبازوجره‌ودیگر جانوران شکاری به‌نظرگذشت. جگن سنگه ولد راناکرن به کومك لشکردکن رخصت‌یافت، اسپ‌خاصه مع‌زین به‌اومرحمت شد. راجه [۲۶۲ب]روپ چند به‌عنایت فیل واسپ سرافراز به‌جاگیر خور رخصت یافت.

به‌تاریخ‌دوازدهم فرزند خان جهان‌را به‌صاحب صوبگی ملتان‌سرافراز گردانیده‌رخصت فرمودم، وسروپا بانادری وخنجر مرصع وفیل خاصه بایراق ویك‌ماده فیل واسپ خدنگ نام و دوودست بازعنایت‌شد.سیدهزبرخان هزاری وچهارصد سوار منصب داشت‌پانصدی ودویست سوار افزوده همراه‌خان جهان‌رخصت فرمودم. محمد شفیع به‌خدمت بخشیگری وواقعه‌نویس صوبه ملتان سرافرازگشت. بهوال که از بنده‌های قدیم بود به‌اشراف توپخانه وخطاب رای امتیاز یافت.

در سیزدهم درکنار دریای گوبندوال معسکر اقبال گشت. چهار روز درین منزل‌مقام‌شد. فیل خاصه جیسنگه نام باماده فیل به‌مهابت خان عنایت‌نموده مصحوب‌صفیا ملازم اوفرستادم، به‌امرای صوبه بنگش خلعتهای مصحوب عیسی‌بیگ فرستاده‌شد. در هفدهم جشن وزن قمری آراستگی یافت. چون معتمدخان به‌خدمت بخشیگری لشکر دکن دستوری یافت‌خدمت‌عرض مکرر به‌خواجه قاسم فرمودم، ومیرشرف به بخشیگری احدیـان، وفاضل بیگ به بخشیگری صوبه‌پنجاب سرافرازگشتند.

چون بهادرخان حاکم قندهار مکرر ازبیماری دردچشم خود عرضداشت‌کرده التماس آستان‌بوسی نموده‌بود. درین‌ولا حکومت وحراست قندهار به‌عبدالعزیز خان مفوض‌گشت وبه بهادرخان فرمان صادرشدکه چون مشارالیه برسد قلعه را به‌او سپرده، خود را روانه درگـاه

سازد. بیست‌ویکم ماه‌مذکور نورسرا محل ورودسعادت‌گشت. درین سرزمین وکلای‌نورجهان بیگم سرای‌عالی وباغی پادشاهانه اساس نهاده بودند، درین‌ولا به‌اتمام رسیده بنابرین بیگم التماس ضیافت نموده مجلس عالی ترتیب داده ودر تکلفات افزوده، ازانواع و اقسام نفایس و نوادر به‌رسم‌پیشکش‌گذرانید. به‌جهت‌دلجوی اوآنچه‌پسندافتادگرفته‌شد، ودوروز درین‌منزل مقام‌شد، ومقرر گردیدکه‌متصدیان صوبه‌پنجاب دولك[۲۶۳الف] روپیه دیگرسوای‌شصت‌هزار روپیه که سابق حکم‌شده بود به‌جهت آذوقه قندهار روانه سازند. میرقوام‌الدین دیوان صوبه پنجاب رخصت لاهورشد وخلعت‌یافت. قاسم‌خان را به‌جهت تنبیه و تأدیب سرکشان حوالی کانگره وضبط آن‌حدود رخصت‌فرمودم. نادری خاصه باخنجر واسپ وفیل مرحمت‌نمودم، و منصب او ازاصل واضافه دوهزاری ذات وهزار وپانصد سوار مقررگشت. راجه سنگرام رابه التماس‌مشارالیه‌رخصت‌آن‌حدودنموده سروپا واسپ وفیل‌عنایت‌شد، درین‌ولا باقرخان ازملتان آمده سعادت آستان‌بوس دریافت.

غرهٔ بهمن‌ماه الهی روزمبارکشنبه ظاهر بلدهٔ سرهند منزل‌اقبال‌گشت. یك روز مقام‌کرده به‌سیر باغ خوشوقت شدم. روز یکشنبه‌چهارم، خواجه‌ابوالحسن به‌خدمت فتح‌دکن رخصت یافت. خلعت بانادری وشال‌خاصه وصبحدم نام فیل‌وتوغ ونقاره به‌مشارالیه عنایت‌نموده شد. به‌معتمدخان خلعت واسپ خاصه صبح‌صادق نام،مرحمت فرموده رخصت کردم،هفتم‌ماه‌مذکور کنار آب سرستی نواحی قصبه مصطفی‌آباد منزل دولت گردید. وروز دیگر به‌اکبرپور نزول فرمودم واز آنجا درآب جون به‌کشتی نشسته متوجه مقصدگشتم. درین‌روز عربخان خوافی فوجدار این حدود دولت آستان‌بوس دریافت. محمد شفیع را به‌ملتان رخصت فرموده‌اسپ وخلعت ومهر نور شاهی عنایت نمودم، وجیره خاصه به‌مصحوب اوبه‌فرزند خان‌جهان فرستاده شد. ازاین‌جا به‌پنج کوچ حوالی پرگنه کرانه که وطن مقرب خان است محل نزول بارگاه دولت‌گشت. وکلای او نودویك قطعه یاقوت والماس، چهار قطعه برسم پیشکش و هزارگز مخمل به‌صیغه پای‌انداز باعرضداشت اوگذرانیدند، وصدنفر شتر به‌اسم تصدق معروضداشته بود. حکم فرمودم که به‌مستحقان تقسیم نمایند . ازینجا به‌پنج کوچ دارالملك دهلی‌موردرایات اقبال‌گشت.

اعتماد رای رانزد فرزند اقبال مند شاه‌پرویز فرستاده خرجی خاصه به‌جهت‌آن فرزند ارسال‌داشتم، ومقررشدکه درعرض‌یك‌ماه برگشته خودرا به‌ملازمت‌رساند. دوروز [۲۶۳ب] درسلیم‌گده مقام‌فرموده روزمبارکشنبه ۲۳ به‌عزم شکار پرگنه پالم ازمیانه‌معموره دهلی گذشته برکنار حوض شمسی‌محل نزول دولت گشت. در اثنای‌راه چهارهزار چرن به‌دست خود نثار

کردم. بیست و دو زنجیرفیل از نروماده پیشکش الله‌یار ولد افتخارخان ازبنگاله رسیده بود، به نظردرآمد. ذوالقرنین به‌فوجداری سانبردستوری یافت. اوپسر اسکندر ارمنی است. پدرش درخدمت حضرت عرش‌آشیانی سعادت پذیـر بود، وآن حضرت صبیه عبدالحی ارمنی را که درشبستان اقبال‌خدمت می‌نمود به او نسبت فرمودند؛ وازوددوپسر به وجودآمد یکی‌ذوالقرنین که آگاهی و شوق خدمت طلبی داشت و در عهـد دولت من دیـوانیان عظام خدمت خالصه نمکسار را به‌عهده اومقررنمودند؛ واین خدمت را نغزك سر وسامان کرد. دربن‌ولا به‌فوجداری آن حدود سرفراز گشت. به‌نغمه هندی سری دارد. سلیقه‌اش درین فن درست رفته و تصنیفات اومکرربه‌عرض رسیده وپسند افتاده. لعل‌بیگ به‌خدمت داروغکی دفتر ازتغییر نورالدین قلی ممتازگشت چهارده روز به‌نواحی پالم به‌شکار خوشوقت گشته، به‌سلیم گده مراجعت نمودم. دربیست ونهم نوزده زنجیرفیل و دونفرخواجه سر اویك نفر غلام وچهل قطعه خروس‌جنگی و دوازده رأس‌گاومیش وهفت شاخ گاو پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ به‌نظرگـذشت، روز مبارکشنبه سی‌ام مطابق بیست وپنجم ربیع‌الاول مجلس وزن قمری منعقدگشت.

کوکب‌خان را نزد خانخانان‌فرستاده بعضی‌پیغامها به‌تقریر اوحواله فرموده بودم درین ولا با عرضداشت او رسیده‌ملازمت نمود. میرمیران را که به‌فوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین‌تاریخ‌آمده ملازمت کرد و ازتغییرسید بهوه به‌حکومت دارالملك دهلی سرفرازشد. درین‌تاریخ‌آقا بیگ و محب علی فـرستاده‌های دارای ایـران سعادت آستان بوس دریافتند ومکتوب محبت اسلوب از برادرعالی قدرگذرانیدند، وکلگی ابلق‌که فرستاده بودند به نظر درآورد. جوهریان [۲۶۴ الف] پنجاه هزارروپیه قیمت‌کردند. لعلی به وزن دوازده تانك از جوهرخانه‌میرزا الغ بیگ‌خلف میرزا شاه رخ به‌مرور روزگار وگردش ادوار به‌سلسله صفویه منتقل‌شده بود و درآن لعل به‌نسخ ثبت شده الغ بیگ‌بن میرزا شاهـرخ بهادربن امیر تیمور گورکان، وبرادرم شاه عباس‌کنده‌اند و این لعل را دربرجیغه نشانده به‌طریق یادبـود به‌من فرستاده بود. چون نام اجداد من درآن ثبت بود تیمنا وتبرکاً برخود مبارك گرفته به سعیدای داروغه زرگرخانه فرمودم‌که درگوشه دیگر جهانگیرشاه بن‌اکبرشاه وتاریخ حال رقم گردد وبعد از روزی چندکه خبر فتح دکن رسیدآن لعل را به‌خرم عنایت نموده فرستادم.

روزشنبه غره اسفندار مذ ازسلیم گـده کوچ شده نخست به روضهٔ منورهٔ حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه رسیده‌آداب نیازمندی به‌تقدیم رسانیده، دوهزار چرن به زاویه‌نشینان آن روضهٔ مقدسه لطف فرمودم، و منزل بـرکنارآب جون درسوادشهر اتفاق افتاد. هژبرخان که به‌کومك خان جهان مقررگشته بود به خلعت واسپ وشمشیر وخنجر وعنایت علم نوازش

پذیرفته رخصت یافت. سیدعالم وسیدعبدالهادی برادران اونیز بهاسپ وخلعت سرافراز گشتند. میر برکه بخاری ماوراءالنهر رخصت شد، و ده هزار روپیه به اوحواله فرمودم که پنج هزار روپیه به خواجه صالح ده‌بندی که اباعن جد از دعاگویان این دولت ابد پیوندست رسانیده، پنج هزار روپیهٔ دیگر به‌منسوبان ومجاوران روضهٔ مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تقسیم نماید. وجیرهٔ خاصه مصحوب او به مهابت خان عنایت نموده فرستادم، وفرمودم که در بهم رسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام به‌تقدیم رساند، و از هرجا و هربها که میسرشود به‌دست‌آورد و از کنارشهردهلی درکشتی نشسته به‌شش کوچ درفضای بندر این‌مورد اردوی کیهان‌پوی گردید[۲۶۴ب]. به‌میرمیران‌فیل‌عنایت نموده‌رخصت‌دهلی‌فرمودم. زبردستخان به‌خدمت میرتوزکی‌ازتغییرفدائیخان ممتاز گشت، وپرم نرم خاصه به‌اولطف نمودم. روزدیگر به‌حوالی‌گوکل، محل نزول رایات عالیات‌گردید. درین منزل لشکرخان حاکم دارالخلافه آگره ومیرعبدالوهاب دیوان و راجه نتهمل‌وخضرخان فاروقی‌حاکم آسیرو برهانپور واحمد خان برادر او وقاضی ومفتی و دیگر اعیان شهرسعادت ملازمت دریافتند. به‌تاریخ یازدهم ماه مذکور درباغ نورافشان که روی‌آب جون واقع است به‌مبارکی‌نزول فرمودم.

چون ساعت درآمدن به‌شهرچهاردهم ماه مذکورمقرر شده بود سه روز درین منزل‌مقام نموده در ساعت مسعود مختارمتوجه قلعه شده، به‌فرخی وفیروزی به دولتخانه درآمدم.

این سفرمبارك اثر از دارالسلطنه لاهور تا به دارالخلافه‌آگره درمدت دوماه و ده روز به‌چهل ونه کوچ وبیست ویك مقام به‌انجام رسید. هیچ روزی درکوچ‌ومقام درخشکی و تری بی‌شکارنگذشت، یکصد وچهارده رأس‌آهو، پنجاه ویك قطعه مرغابی، وچهارقطعه کاروانك، ده دراج، دویست قلعه بوزنه، درین راه شکارشد، چون‌لشکرخان‌آگره را حسب‌المرض‌سامان نموده بود هزاری ذات وپانصد سوار برمنصب او افزوده از اصل و اضافه بـه‌چهار هزاری دوهزار وپانصد سوار سرافـراز ساخته به‌خدمت‌کومك لشکر دکن تعیین فرمـودم. سعیدای داروغهٔ زرگرخانه به‌خطاب بی‌بدلخان‌سرافرازگشت. چهار رأس اسپ وپاره‌ای ازنقره‌آلات واقمشه که دارای ایران مصحوب‌آقا بیگ ومحب علی فرستاده بود دریـن ولا ازنظر اشرف گذشت. جشن روزمبارکشنبه بیستم درباغ نورمنزل‌منعقدگشت. یك لك روپیه به‌فرزند شهریار تقدیم شد. مظفرخان به‌موجب حکم ازتهتهه رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر وصد روپیه نذرگذرانید. لشکرخان یك‌قطعه لعل پیشکش‌آورد. چهارهـزار روپیه قیمت شد. اسپ [۲۶۵ الف] خاصه مصاحب نام به‌عبدالله خان عنایت نموده فرستادم. عبدالسلام ولد معظم خان از اودیسه‌آمده دولت ملازمت دریافت. یکصد روپیه و صد مهر نذر او به نظـر گذشت،

منصب دوست بیگ ولد تولك خان از اصل واضافه نهصدی ذات وچهارصد سوار مقررشد.

جشن روزمبارکشنبه‌بیست‌وهفتم درباغ‌نورافشان‌ترتیب‌یافت. خلعت خاصه به‌میرزا رستم و اسپ به پسر اودکنی نام و اسپ خاصه و یك زنجیر فیل به‌لشکر خان مرحمت شد. روز جمعه بیست ونهم به‌عزیمت شکار به‌طرف موضع سموگر توجه نموده شب مراجعت نمودم. هفت رأس اسپ عراقی باپراق پیشکش‌آقا بیگ ومحب علی به‌نظر درآمد. یك عدد مهر نور جهانی به‌وزن صد توله به‌زنبیل بیگ ایلچی عنایت‌کردم. قلمدان مرصع به‌صادق خان میر بخشی لطف نمودم. یك ده از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فاروقی مرحمت فرمودم. درین سال هشتاد وپنج هزاربیگمه زمین وسه هزار وسیصد وبیست وپنج خروار و چهاردیه و دوقلبه ویك قطعه باغ و دوهزاروسی‌صدوبیست وهفت عدد روپیه ویك مهر وشش هزار و دویست درب وهفتهزار وهشتصد وهشتاد چرن ویکهزار وپانصد و دوازده توله طلا و نقره و ده‌هزار دام ازخزانه وزن تصدق درحضور اشرف به‌فقرا و ارباب استحقاق‌عنایت شد، وهشت زنجیرفیل که دولك وچهل ویکهزار روپیه قیمت‌آنها شده از وجه پیشکش داخل‌فیلخانه خاصه‌گشتند وپنجاه و یك زنجیرفیل به‌امرای عظام وبنده‌های درگاه بخشیدم.

نوروزشانزدهم ازجلوس همایون

روزشنبه بیست وهفتم ربیع‌الآخر سنه هزار وسی هجری، نیر اعظم عطیه بخش عالم دولت سرای حمل را به‌نورجهان افروزخویش‌منورساخته، عالم وعالمیان را شادکام وبهره‌ور گردانید، وسال شانزدهم‌ازجلوس این نیازمنددرگاه الهی‌به‌فرخی وفیروزی‌آغازشد. درساعت مسعود وزمان‌محمود دردارالخلافه‌آگره[۲۶۵ب]برتخت‌مراد جلوس‌فرمودم. درین‌روز بهجت افروز فرزند سعادتمند شهریار به‌منصب هشت هزاری‌چهارهزارسوار فرق عزت برافراخت. پدربزرگوارم نیز مرتبهٔ اول همین منصب به‌برادران من لطف فرموده بودند. امیدکه درسایهٔ تربیت و رضاجویی به‌منتهای عمر و دولت برساد. درین تاریخ باقرخان جمعیت خود را آراسته به‌توزك ازنظر گذرانید. هزارسوار ودوهزارپیاده بخشیان‌عظام به‌قلم درآورده‌معروض داشتند، به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوارسرافرازساخته خدمت فوجداری‌آگره را به‌عهده اوفرمودم.

روزچهارشنبه با اهل محل برکشتی نشسته به باغ نورافشان رفته شد، وشب درآنجا استراحت‌کردم. چون باغ مذکور به سرکار نورجهان بیگم متعلق است، روزمبارکشنبه جشن پادشاهانه‌آراسته، پیشکش عالی‌کشید. ازجواهر ومرصع‌آلات و اقسام امتعه نفیس‌آنچه‌پسند

افتاد انتخاب کردم. موازی یك لك روپیه قیمت آنها شد. درین ایام هرروز بعد از دوپهر بر کشتی نشسته بجهت شکار سموگر که ازشهر تاآنجا چهار کروه مسافت است رفته شب بـه‌دولتخانه می آمدم.

راجه سارنگدیو را نزد فرزند اقبالمنـد شاه پرویزفرستاده خلعت خاصه با کمرمرصع مشتمل بریك قطعه یاقوت کبود وچندقطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم. چون صوبه بهار ازتغییرمقربخان به‌آن فرزند مرحمت شده سزاولی‌نموده ازصوبه الهاباس به‌بهار راهی‌سازد. میرزا محمد خویش مظفرخان ازتهتهه آمده مـلازمت نمود. میرعضدالدوله چون بسیارپیر و منحنی‌شده و ازعهده سامان لشکروجاگیرنمی‌تواند برآید او را ازتکلیف خدمت وترددمعاف داشته حکم فرمودم که هرماه چهارهزار روپیه نقد ازخزانه عامره می گرفته باشد و درلاهور وآگره هر جاکه مرضی اوبوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه‌الحال بسر برده و به دعای ازدیادعمر و دولت‌اشتغال نماید.

درنهم فـروردین ماه پیشکش اعتبارخان به‌نظر درآمد. ازقسم جـواهر واقمشه وغیره موازی هفتاد هزار روپیه به‌معرض قبول افتاد وتتمه باو [۲۶۶ الف] بخشیدم. محب علی و آقا بیگ فرستادهای دارای ایران بیست وچهار راس‌اسپ، دو استر وسه‌قطارشتر وهفت‌قلاده سگ تازی وبیست وهفت طاق زربفت وسه مخمل زربفت ویك شمامهٔ عنبر اشهب و دو زوج قالی و دوعدد نمدتکیه به‌رسم پیشکش گذرانیدند و دوراس‌مادیان مع کره که‌برادرم مصحوب آنها فرستاده بود نیز به‌نظر درآوردند.

روزمبارکشنبه به التماس‌آصف خان با اهل‌محل به منزل اورفته شد. جشن عالی‌ترتیب داده، بسیاری ازنفایس وجواهر ونوادر اقمشه وغرایب تحف به‌نظر درآورده، وموازی یك لك وسی‌هزار روپیه از هرقسم برگزیده، تتمه را بدوبخشیدم. سی و دوزنجیرفیل ازنر وماده مکرم خان حاکم اودیسه به‌رسم پیشکش فرستاده بود، پایهٔ قبول یافت. درین ولا گـورخری به‌نظردرآمدبه‌غایت عجیب وغریب بعینه مانند ببر،خط ببرسیاه و زرد است و این سیاه وسفید و از سرینی تا انتهای دم، و ازنوك گوش‌تا به سرسم، خطهای سیاه مناسب جا ومقام کلان و خرد به‌قرینه افتاده، وبرگرد چشم خطـی سیاه درغایت لطافت‌کشیده، گویی نقاش تقدیر به قلم بدایع نگارکارنامه‌ای درصفحهٔ روزگارگذاشته، و از بس‌که عجیب بود بعضی راگمان آن بودکه شاید رنگ‌کرده باشند. بعد ازتحقیق به‌یقین پیوست‌که خدا آفرین است. وچـون نادربود داخل سوغاتهای برادرم شاه عباس نموده شد. بهادرخان اوزبك از اسپان قبچاق و اقمشه عراق به‌رسم پیشکش فرستاده بود به‌نظر درآمد. خلعت زمستانی بجهت ابـراهیم خان

فتح جنگ و امرای بنگاله مصحوب مؤمن شیرازی فرستاده شد. در پانزدهم پیشکش صادق خان به‌نظر گذشت. ازهرقسم موازی پانزده هزار روپیه گرفته، تتمه را به‌او بخشیدم، فاضل خان نیز درین روزپیشکش فراخورحالت خویش گذرانیده قلیلی گرفته شد.

روزمبارکشنبه‌نوزدهم‌جشن‌شرف اعتمادالدوله‌آراستگی‌یافت. دوپهرویك‌گهری از روز گذشته‌برتخت‌مراد جلوس‌نمودم. حسب‌الالتماس‌مدارالملکی [۲۶۶ب] جشن شرف‌درمنزل او منعقدگشت. پیشکش‌نمایان ازنوادرونفایس‌هردیارترتیب‌داده، درتکلفات‌افزوده‌بود. به‌همه‌جهت موازی‌یك لك‌وسی‌وهشت هزار روپیه‌برداشته‌شد. درین‌روزیك عددمهر به‌وزن‌دویست توله به زینل بیگ ایلچی عنایت نمودم.

درین ولا ابراهیم خان فتح جنگ خواجه سرائی چند ازبنگاله به‌اسم پیشکش فرستاده بود. یکی ازآنها ختثی ظاهرشد. هم‌آلت مردی هم محل‌مخصوص زنان دارد. اما خصیه‌ظاهر نیست، و ازجمله پیشکش مشارالیه دومنزل‌کشتی است ساخت بنگاله بغایت لطیف وبه‌اندام. موازی ده‌هزار روپیه صرف‌زینت‌آنها نموده بود. به‌تکلف پادشاهانه‌کشتی است. شیخ قاسم را صاحب صوبه الهاباس ساخته به‌خطاب محتشم خانی ومنصب پنجهزاری امتیازبخشیدم، و حکم‌کردم‌که‌دیوانیان جاگیر اضافهٔ او را ازمحال غیرعملی تنخواه نمایند راجه سیام سنگه زمیندارسری نگر به‌عنایت اسپ وفیل سرافرازگردید.

درین ولا به‌عرض رسیدکه یوسف خان ولد حسین خان درلشکر ظفر اثر دکن به‌مرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد. وچنین شنیده شدکه درین مدت‌که درجا گیربود، چنان فربه شده بودکه به اندك حرکتی ترددی نفسش‌کوتاهی می‌کرد. روزی‌که خرم را ملازمت می‌نمود در آمد و رفت نفسش می‌سوزد. چنانچه در وقتی‌که سروپا داده درپوشیدن وتسلیم‌کردن عاجز شده بود، و درتمام اعضایش رعشه افتاده به‌صد محنت وجان کندن تسلیم‌کرده خود را بیرون انداخت و درپناه‌سراپرده افتاده ازهوش‌رفت، ونوکرانش برپالکی انداخته به‌خانه‌رسانیدند. به‌مجرد رسیدن پیك اجل در رسید وفرمان یافت، واین خاك توده‌گرانبها را به خاکدان فانی گذاشت.

درغرهٔ اردی بهشت ماه زینل بیگ ایلچی خنجرخاصه بخشیدم. به تاریخ چهاردهم ماه مذکورجشن‌کار خیر فرزند شهریار نشاط خاطر گردید. مجلس حینابندی در دولتخواه‌مریم‌الزمانی‌آراستگی‌یافت وجشن نکاح درمنزل اعتمادالدوله منعقدگشت، ومن خود با اهل محل درآنجا رفته بزم نشاط آراستم، وبعد ازگذشتن هشت‌گهری ازشب جمعه به‌مبارکی نکاح شد. امیدکه برین دولت روزافزون فرخنده ومیمون [۲۶۷ الف] باد. روزسه‌شنبه نهم درباغ

نورافشان به‌فرزند شهریار چارقب مرصع با دستار و کمربند و دو رأس اسپ یکی‌عراقی با زین طلا و دیگری ترکی با زین نقاشی عنایت شد.

دراین ایام شاه شجاع آبله برآورده به‌حدی شدت کرده که‌آب ازگلویش فرونمی‌رفت وامید ازحیاتش منقطع‌گشت. چون در زایچه طالع پدرش ثبت افتاده بودکه درین سال پسر اوفوت شود، همهٔ منجمان اتفاق داشتندبراینکه اونخواهدماند، وجوتک‌رای به‌خلاف می گفت که غبارآسیبی بـردامن حیاتش نخواهد نشست. پرسیدم‌که به‌چه دلیل؟ گفت زایچهٔ طـالع حضرت نوشته شده‌که درین سال ازهیچ گذرکلفتی وگرانی به خاطرمبارك راه نیابد وتـوجه خاطر اشرف به او بسیار است، درین صورت‌می‌بایدکه آسیبی به‌اونرسد وفرزندی دیگر ازو فوت شود. قضا را چنانچه گفته بود به‌ظهورآمد و این ازچنان مهلکه جان برد، وپسری‌که از صبیهٔ شاهنوازخان داشت دربرهانپور فوت شد وغیر ازین بسیاری از احکام او مطابق افتاده که خالی‌ازغرایب نیست، و درین واقعات به‌تقریبات ثبت شده، بنابراین فرمودم‌که اورا به‌زر برکشیدند شش هزار وپانصد روپیه برآمد. به‌انعام اومقرر گشت.

محمدحسین جابری به‌خدمت بخشیگری و واقعه نویسی صوبه اودیسه سرافرازی‌یافت، به‌منصب لاچین قاقشال بـه‌التماس مهابت خـان از اصل و اضافه هـزاری ذات پانصد سوار مقررشد. محمد حسین بـرادر خـواجه جهان از کانگره‌آمده مـلازمت نمود. به‌بهادر خـان اوزبك فیل عنایت نموده، مصحوب وکیل اوفرستادم‌هرمز وهوشنگ نبایر غفران پناه میرزا حکیم بنابر حزم و احتیاط‌که ازلوازم پاس سلطنت وجهانداری است درقلعه گوالیار محبوس بودند. درین ولا هردو را به‌حضورطلبداشته حکم فرمودم‌که در دارالخلافه آگره می بوده باشند و روزینه‌که به‌جهت اخراجات ضروری‌کفایت‌کند مقرر گشت. درین ایـام رودربهت اچارج نام برهمنی‌که از دانشوران این‌گروه است و در [۲۶۷ ب] بنارس به‌افاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت. الحق مطالب عقلی ونقلی را خوب ورزیده بود و درفن خود تمام است.

ازغرایب سوانح‌که درین‌ولا به‌ظهور پیوست‌آنکه درسی‌ام فروردین ماه سنه حال در یکی ازمواضع پرگنه جـالند هرهنگام صبح ازجانب مشرق غوغای عظیم بـرخاست چنانچه نزدیك بودکه ساکنان آن ازهول‌آن صدای وحشت افزا قالبها تهی کنند. در اثناء این شور وشغب روشنیی ازبالا بزمین افتاده ومردم را مظنه‌آن شدکه مگر از آسمان‌آتش می‌بارد. بعد ازلحظه‌ای‌آن شورش تسکین‌یافت، ودلهای‌آشفته ازسراسیمگی و هـول بازآمد. قاصد تیزاو

نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده از این سانحه اعلام نمودند. او درلحظه سوار شده خود را به‌مقصد می‌رساند و بر سرآن قطعه زمین رفته به‌نظر درمی‌آرد. مقدار ده دوازده گز زمین درعرض‌وطول به‌نوعی سوخته بود که اثری ازسبزه وگیاه نمانده وهنوز اثرحرارت وتفیدگی داشت. فرمود که آن زمین را بکنند. هرچند بیشترکنند حرارت وطپش بیشترظاهر گشت. تابه‌جایی رسید که پارچهٔ‌آهنی تفته نمودارشد. به‌مرتبه‌ای‌گرم بود که گـویا ازکورهٔ آتش برآورده‌اند. بعد از زمانی سرد شد وآن را برگرفته به‌منزل خودآورده درخریطه‌پنهان ومهرکرده به درگاه فرستاد. فرمودم که درحضور وزن‌کردند یکصد وشصت تـوله برآمد. به استاد داود حکم فرمودم که شمشیری وخنجری و کاردی تـرتیب داده به‌نظر درآورد. عرض کرد که در زیرپتك نمی‌ایستد و ازهم می‌ریزد. فرمودم که درین صورت با آهن دیگرممزوج ساخته به‌عمل آورد، چنانچه فرموده بودم سه حصه‌آهن بـرق ویك حصه‌آهن دیگرآمیخته دو قبضه شمشیر ویك قبضه خنجرساخته به‌نظرگذرانید. ازآمیزش‌آهن دیگر جوهر برآورده بود و به‌دستور شمشیر یمانی و جنوبی اصیل خم می‌شد و اثرخم نمی‌ماند. فرمودم که درحضور آزمودند[۲۶۸الف]. بغایت خوب برید برابربه‌شمشیرهای‌اصیل اول،یکی راشمشیرقاطع و دیگری را بـرق سرشت نام‌کردم. بی‌بدل خان رباعی کـه افاده این مضمون نماید می‌گفته معروضداشت. رباعی

از شاه جهانگیـر جهان یـافت نظام	افتاده به عهد او زبرق آهن خام
زان آهن شد به حکم عالمگیرش	یك خنجر وکارد با دوشمشیر تمام

و «شعله برق پادشاهی» تاریخ یافته.

درین‌ولا راجه سارنگ دیو که نزدفرزند اقبالمند شاه پرویز رفته‌بودآمده ملازمت‌نمود عرضداشت‌کرده بود که این مرید حسب‌الحکم از الهاباس متوجه صـوبه بهارگردید. امید که ازعمر دولت برخوردار بـاشد. قاسم خان به‌عنایت نقاره سربلندی یافت. درایـن تاریخ علم‌الدین نام ملازم خرم عرضداشت او را مشتمل برنوید فتح‌با شصت مرصع که به‌طریق نذر فرستاده بودآورده‌گذرانید. خلعت به‌جهت او ارسال داشته رخصت فرمودم. امیر بیگ برادر فاضل خان به دیوانی سرکارفرزند شهریار، ومحمد حسین برادرخواجه جهان به بخشیگری، ومعصوم به‌خدمت میرسامانی او مقررگشتند. سیدحاجی به‌کومك لشکر ظفر اثر دکن دستوری یافت، و اسپ به‌او عنایت‌کردم مظفرخان به‌خدمت میر بخشیگری سرافرازی یافت.

مکتوب والده امام قلی‌خان والی توران بنام نـور جهان بیگم: چون درین ولا والده امام قلی‌خان والی توران مکتوبی‌مشتمل براظهارنسبت اخلاص ومراسم آشنایی به نـورجهان

بیگم فرستاده و از تحفه‌های آن دیار به رسم سوغات ارسال داشته بود، بنابرین خواجه نصیر را که از بنده‌های قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی من است از جانب نورجهان بیگم به رسم رسالت و مکتوبی با نفایس این ملک مصحوب او ارسال داشته شد.

درین ایام که باغ نورافشان محل نزول بارگاه اقبال بود، بچه رنگ هشت روزه از بالای بام دولتخانه که هشت گز ارتفاع داشت خیز زده، خود را برزمین گرفت و به جست و خیز درآمد و اصلا اثر آسیب و رنج درو پدید نیامد.

در چهارم خرداد ماه افضل خان دیوان خرم عرضداشت او را مشتمل بر نوید فتح [۲۶۸ ب] وفیروز آورده، آستان بوسی نمود. و تفصیل این اجمال آنکه چون لشکر منصور به حوالی اجین رسید جمعی از بنده‌های درگاه که درقلعه مندو بودند نوشته فرستادند که فوجی ازمقهوران قدم جرأت و بی‌باکی پیش نهاده، ازآب نربده گذشته‌اند، و دهی چندکه در زیر قلعه واقع است سوخته به‌تاخت و تاراج آن مشغول‌اند. مدارالمهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزار سوار به رسم منقلای تعیین شده گرم وچسبان شتافته وسزای آن گروه باطل سر بدهد، خواجه شبگیر زده هنگام طلوع صبح برلب آب نربده رسید، آنها آگاهی یافته، لحظه‌ای بیشتر به‌آب درزده خود را به‌ساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران تیز جلو متعاقب شتافته قریب چهار کروه دیگر آنهارا راندند بسیاری را به‌شمشیر انتقام مسافر راه عدم گردانیدند ومقهوران برگشته روزگار تا برهانپور عنان مسارعت بازنکشیدند ونوشتهٔ خرم به خواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما درآن طرف آب توقف نماید. مقارن آن خود نیز با عساکر اقبال به‌فوج منقلا پیوست، وکوچ به‌کوچ تا برهانپور شتافت. هنوز آن مخذولان بی‌عاقبت پای ادبار برقرار داشته بر دورشهر نشسته بودند. چون مدت دوسال بنده‌های درگاه با مقهوران در زد وخورد بوده انواع و اقسام رنج وتعب ازبیجا گیری وعسرت غله کشیده بودند و ازسواری دایمی اسپان زبون شده بنابران به‌سرانجام لشکر نه روز توقف اتفاق افتاد و درین نه روز سی لك روپیه وجیبه بسیار به‌سپاه منصور قسمت نموده وسزاولان گماشته مردم‌را ازشهر برآوردند وهنوز بهادران رزم دوست‌دست به‌کار نبرده بودند که‌آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات‌ـ النعش ازهم پاشیدند وجوانان تیزجلو ازعقب درآمده بسیاری را به‌تیغ انتقام برخاك هلاك انداختند، و به‌همین دستورفرصت نداده زده وکشته تا کهرکی که جای اقامت نظام‌الملك و غیرهٔ مقهوران‌بوده بردند. یك [۲۶۹ الف] روزپیشتر آن بداختر ازرسیدن‌افواج قاهره آگاهی یافته با اهل وعیال و احمال و اثقال به‌قلعهٔ دولت آباد رفته بود، وجایی که درپیش جهاه و جمجمه داشت پشت به‌قلعه داده نشست و بیشتری ازمردم او به اطراف ملك پراگنده شدند و

سران‌لشکر ظفراثر با سپاه کینه‌خواه، سه‌روز دربلدهٔ گهرکی توقف نموده شهری را که به‌مدت بیست‌سال تعمیریافته بود به‌نوعی خراب‌ساختند که دربیست‌سال دیگرمعلوم نیست که به رونق اصلی بازآید. مجملا بعداز انهدام‌آن بناها رایها برآن قرارگرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمدنگررا محاصره دارند یک‌مرتبه تاآنجا رفته ارباب فساد را تنبیه براصل نموده و از سرنوسامان آذوقه‌کرده وکومک گذاشته باید برگشت، وبه این عزیمت روانه شده تا قصبه‌پتن شتافتند وعنبرمقهور مزوروحیله‌ساز وکلانزد امرا فرستاده شروع درعجزوزاری نمودکه بعدازاین، سررشته‌بندگی و دولتخواهی از دست‌نمی‌دهم، و از حکم، قدم بیرون نمی‌نهم، وبدانچه فرمان شود از پیشکش وجریمه منت‌داشته می‌رسانم. اتفاقا درین‌چند روز عسرت تمام ازگرانی غله در اردو راه‌یافته بود و نیز خبررسیدکه جمعی از مقهوران‌که قلعه احمدنگر را محاصره داشته از طنطنه نهضت لشکرظفراثر ترک محاصره نموده از دورقلعه برخاستند. بنابرین فوجی به‌کومک خنجرخان فرستاده مبلغی به رسم مددخرج‌ارسال داشتند، وخاطرازهمه‌جهت پرداخته دولتخواهان مظفرومنصورباز مراجعت‌نمودند. بعد از عجزوزاری بسیارمقررگشت‌که ملکی‌که از قدیم درتصرف بنده‌های درگاه بود سوای‌آن موازی چهارده کروه دیگراز محالی‌که متصل به‌سرحدهای پادشاهی است واگذارند، وپنجاه لک روپیه به رسم پیشکش به‌خزانه عامره رسانند.

افضل‌خان را رخصت‌نموده کلگی لعلی که دارای ایران فرستاده بودوتعریف‌آن درجای خود نوشته [۲۶۹ ب] شد به‌جهت‌خرم عنایت نموده فرستادم، وبه‌مشارالیه خلعت وفیل و دوات وقلم‌مرصع مرحمت شد. خنجرخان که درمحارست قلعه‌احمدنگرمصدرخدمات پسندیده وترددات شایسته شده‌بود به‌منصب چهارهزاری ذات وسوارسرافراز یافت، مکرم‌خان حسب‌الحکم از صوبه اودیسه‌آمده با برادران به دولت ملازمت مستسعدگشت. عقد مرواریدی به رسم پیشکش‌گذرانید. مظفرالملک ولدبهاءالملک به‌خطاب نصرتخانی سرافرازی یافت. به اودی رام دکنی علم عنایت شد. عزیزالله ولدیوسف‌خان به منصب هزاری ذات پانصدسوار ممتازگشت.

روزمبارکشنبه مقربخان ازصوبه بهاررسیده دولت ملازمت دریافت. درین ولا آقابیگ و محب‌علی وفاضل‌بیگ وحاجی‌بیگ فرستاده‌های دارای ایران را که به دفعات‌آمده بودند رخصت فرمودم. به آقابیگ سروپا وخنجرمرصع وچهل‌هزار روپیه نقد انعام شد، ومحب‌علی بیگ به خلعت سی‌هزار روپیه سرافرازگشت، وبه همین دستوربه دیگران نیز درخورشایستگی خود انعامها شد؛ وبه‌یادبودی مناسب وقت به‌جهت برادروالاقدر مصحوب نام‌برده‌ها فرستاده

شد. درین تاریخ مکرم‌خان به صاحب صوبگی دارالخلافه دهلی وخدمت فوجداری میوات سرافراز شد. شجاعت‌خان عرب به‌منصب سه‌هزاری ذات دوهزارسوار از اصل واضافه عز افتخاریافت. شرزه‌خان به‌منصب دوهزاری هزارسوارو گردهر ولد رای‌سال کچهواهه به هزار و دوصدی ونهصد سوارممتاز گشت.

دربیست‌ونهم قاسم‌بیگ نام فرستاده دارای ایران‌آمده ملازمت نمود ومکتوب آن برادر عالیقدرمشتمل برمراتب محبت ویکجهتی گذرانیده آنچه به‌رسم سوغات فرستاده بود به‌نظر درآورد.

غره تیرماه فیل خاصه‌کج رتن نام به‌جهت‌فرزندخان جهان فرستادم. نظربیگ ملازم خرم عرضداشت او را آورده گذرانید. التماس اسپ بخششی نموده بود. به راجه‌کشنداس مشرف فرمودم که هزارراس اسپ ازطوایل سرکار درپانزده روز سامان نموده همراه او روانه سازد واسپ روم رتن نام که دارای ایران از غنایم لشکرروم ارسال داشته بود به خرم عنایت نموده فرستادم. درین روزها غیاث‌الدین نام ملازم ارادتخان [۲۷۰ الف] عرضداشت او را مشتمل برنوید فتح کشتوارآورده گذرانید. دراوراق گذشته از شورش وفتنه‌انگیزی زمینداران کشتواروفرستادن جلال پسردلاورخان نگاشتهٔ کلک‌بیان گشته بود. چون این مهم ازو سرو-سامان پسندیده نیافت به ارادت‌خان حکم شده بود که خود بـه‌آن خدمت شتافته مفسدان بد سرانجام راتنبیه وتأدیب براصل دهد وبه‌نوعی ضبط آن کوهستان نماید که غبارتفرقه وآشوب برحواشی آن ملک ننشیند. مومی‌الیه به‌موجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهرساخت واهل فتنه وفساد به‌صحرای‌آوارگی سرنهاده نیم‌جانی به دربرند ومجدداً خارشورش ازآن ملک برکنده شد، وبه مردم‌کاری استحکام داده وضبط تهانجات نموده به‌کشمیرمراجعت کرد. به جلدوی این خدمت پانصدسوار برمنصب ارادتخان افزودم. چون خواجه‌ابوالحسن درمهم دکن مصدر ترددات شایسته وخدمات پسندیده شده‌بود هزارسوار برمنصب مشارالیه اضافه فرمودم. احمدبیگ برادرزاده ابراهیم‌خان فتح‌جنگ به‌صاحب صوبگی اودیسه سرافرازگشته به‌خطاب خانی وعلم ونقاره بلندمرتبه شد؛ ومنصب اواز اصل واضافه دوهزاری هزاروپانصد سوارحکم فرمودم.

چون مکرر از فضایل وکمالات قاضی نصیربرهانپوری استماع افتاده بود، خاطر حقیقت جوی را به صحبت مشارالیه رغبت افزود. درین ولا حسب‌الطلب به درگاه‌آمد. عزت دانش اورا پاس داشته به اکرام واحترام دریافتم. قاضی درعلوم عقلی ونقلی یکتای عصر است وکم کتابی باشد که سیرنکرده لیکن ظاهرش را به‌باطن‌آشنایی کمتراست و از صحبتش

محظوظ نمی‌توان شد. چون به درویشی و آرزوگزینی به‌غایت راغب و مایل یافتم پیروی خاطر او نموده تکلیف ملازمت نکردم و پنجهزار روپیه عنایت فرموده رخصت دادم که به وطن خود شتافته آسوده خاطر روزگار بسر برد.

دزغرهٔ امردادماه باقرخان به‌منصب دوهزاری ذات وهزاری و دویست سوار سرافراز گشت. از امرا و بنده‌های پادشاهی که درفتح دکن تـرددات شایسته به تقدیم رسانیده بـودند سی‌ودونفر به اضافه‌های لایق عز اختصاص یافتند. عبدالعزیزخان [۲۷۰ ب] نقشبندی که به حکومت قندهار تعیین شده حسب‌الالتماس فرزندخان جهان به منصب سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار سرافراز شد.

درغرهٔ شهریورشمشیرمرصع به زنبل بیگ ایـلچی عنایت نمودم و یك دیـه از اعمال دارالخلافه که مبلغ شانزده هزارروپیه جمع داشت نیز به‌اولطف شد. درین ولاحکیم رکنا را به‌جهت‌شورش مزاج و بدخویی وعدم وقوف لایق خدمت نـدانسته رخصت فرمودم که بهرجا خواهد برود. چون به‌عرض رسید که هوشنگ برادرزاده خانعالم خون ناحق کرده، درحضور طلب داشته بازپرس نمودم و بعد از ثبوت، حکم به‌قصاص اوشد وحاشا که درین امور رعایت خاطرشاهزاده‌ها کرده شود تـا به امرا وسایربنده‌ها چـه رسد. امید که توفیق رفیق باد. غـرهٔ شهریور حسب‌الالتماس آصف‌خان به‌منزل اورفته شد و درحمامی که به تازگی ساخته بـود غسل کرده شد بی‌تکلف بسیارنفیس وبی‌تکلف حمامی است. بعد از فراغ غسل پیشکش لایق به‌نظردرآورده وآنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به او بخشیده شد.

وظیفه خضرخان‌خاندیسی از اصل و اضافه سی هزارروپیه مقررشد. درین ایام به‌عرض رسید که کلیان نام‌آهنگری به زنی هم از صنف خود عاشق‌زاراست وپیوسته سردرپی او دارد واظهارشیفتگی می‌نماید وآن ضعیفه با وجودی‌که بیوه است اصلا به‌آشنایی اوتن درنمی‌دهد ومحبت‌آن بیچاره دلداده درباطنش سرایت نمی‌کند. هردورا به حضورطلب داشته بـازپرس فرمودم، وهرچه آن عورت را ترغیب وتکلیف نموده شد اختیارنکرد. درینوقت‌آهنگرمذکور گفت‌که اگریقین دانم که اورا بمن عنایت نفرمایند خودرا از بالای شاه‌برج قلعه می‌اندازم. من از روی مطایبه گفتم که شاه‌برج موقوف اگردعوی محبت توفروغی ازصدق دارد خود را از بام این خانه‌اندازی من اورا حکمی بتو مـی‌دهم، هنوز سخن تمام نشده بودکه برق‌آسا دویده خود را به زیرانداخت و به مجردافتادن از چشم و دهانش خـون‌جاری شد. من ازآن هزل ومطایبه ندامت بسیارکشیدم وآزرده خاطر گردیدم. به آصف‌خان فرمودم‌که اورا به‌خانه برده تیمارداری نماید. چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود به‌همان آسیب درگذشت.

بیت

عاشق که جان‌نثار بر آن آستانه ساخت — از شوق جان‌سپرد واجل را بهانه ساخت

حسب‌الالتماس مهابت‌خان منصب لاچین قاقشال از اصل واضافه هزاری ذات وپانصد سوار مقرر شد.

شرح بیماری وامتداد آن: درسوانح گذشته ایمائی بر آن رفته که‌روزجشن دسهره در کشمیر اثر گرفتگی نفس وکوتاهی دم درخود احساس نمودم. مجملا از کثرت بارندگی و رطوبت هوا درمجرای نفس به‌جانب چپ نزدیك به‌دل، گرانی و گرفتگی ظاهرمی‌شد. رفته‌رفته به استداد وامتداد انجامید. از اطبایی که درملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح‌الله متصدی علاج گشت، ویك چندی به‌دواهای گرم وملایم تدبیرات به‌کار برد. به‌ظاهر اندك خفتی شد، چون ازکوه برآمدم باز شدت ظاهرساخت. درین مرتبه روزی چند به شیر بز وباز به شیرشتر پرداخت از هیچکدام فایده براصل نیافتم. مقارن این حال حکیم‌رکنا که ازسفر کشمیر معاف داشته درآگره گذاشته بودم به‌خدمت پیوست و از روی دلیری واظهارقدرت مرتکب معالجه شد ومدار برادویهٔ گرم وخشك نهاد. از تدبیرات اونیز فایده مترتب نگشت بلکه سبب افزونی حرارت وخشکی‌دماغ‌ومزاج شد وبه‌غایت ضعیف گشتم ومرض روبه اشتداد انجامید.

درین قسم وقتی وچنین حالتی که دل سنگ برمن می‌سوخت، صدرا پسرحکیم میرزا محمد که از اطبای عمدهٔ عراق بود و درعهد دولت پدربزرگوارم از ولایت‌آمده بود، بعداز آنکه تخت سلطنت به‌وجود این نیازمندآراستگی یافت چون به‌جوهراستعداد وتصرف طبیعت از همگنان امتیاز داشت درمقام تربیت اوشده به خطاب مسیح‌الزمانی امتیاز بخشیدم، وپایهٔ اعتبارازدیگراطبا که درملازمت بودند برافزودم. به‌گمان‌آنکه وقتی از اوقات مصدرخدمتی تواند شد، آن [۲۷۱ ب] حق‌ناشناس با وجود چندین حقوق ومنت ورعایت مرا به این روز دیده وبه چنین حال پسندیده اصلا به دواوعلاج خود راآشنا نمی‌ساخت وباآنکه از جمیع اطبا که درملازمت حاضربودند به قدرامتیازی داشت، متصدی علاج نمی‌شد؛ وهرچند عنایت والتفات ظاهرساخته به مدارا ومواسات تکلیف می‌نمودم، بیشترصلب شده درجواب می‌گفت که بردانش وحذاقت خود این‌قدراعتماد ندارم که متصدی علاج توانم گشت. همچنین حکیم ابوالقاسم پسرحکیم‌الملك با وجود نسبت خانه‌زادی وحقوق تربیت متوهم ومتوحش خود را ظاهرمی‌ساخت که از رؤیت اوخاطرمتنفرومتاذی می‌شد تا به معالجه چه رسد. ناگزیردست از همه بازداشته و از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را به‌حکیم علی‌الاطلاق سپردم. چون درنشاهٔ پیاله تخفیفی می‌شد روز هم بخلاف ضابطه‌ومعتاد ارتکاب می‌نمودم رفته‌رفته به‌افراط

کشید ومقارن گرم شدن هوا ضررآن محسوس گشت وضعف ومحنت رو به فزونی نهاد.

نورجهان بیگم که تدبیروتجربه او ازین اطبا بیشتراست خصوص که از روی مهربانی و دلسوزی بوده باشد، درمقام کم کردن پیاله وتدبیراتی که مناسب وقت وملایم حال باشد شد. اگرچه پیش ازاین هم علاجی که اطبا می کردند به صلاح وصوابدید اوبود لیکن درین وقت مداربرمهربانی اونهادم وشراب را به تدریج کم کرده از چیزهای نامناسب وغذاهای ناموافق محافظت نمود. امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کناد.

روز دوشنبه ۲۲ ماه مذکورمطابق بیست وپنجم شهرشوال سنه یک هزاروسی هجری جشن وزن شمسی به مبارکی وفرخی آراستگی یافت. چون درسال گذشته بیماری صعب کشیده پیوسته درمحنت وآزارگذرانیده بودم به شکرآنکه چنین سالی به خیریت وسلامتی به انجام رسید و درسرآغاز سال حال اثرصحت برچهره مراد پدیدآمد نورجهان بیگم التماس نمود که وکلای اومتصدی این جشن عالی باشند. الحق مجلسی [۲۷۲ الف] ترتیب یافت که حیرت افزای نظارگیان گشت. از تاریخی که نورجهان بیگم درعقد ازدواج این نیازمند درآمده اگرچه درهمه جشنهای وزن شمسی وقمری لوازم آن را چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت ونیک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش ازپیش در تکلفات افزوده و درآراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه به کاربرده جمعی از بنده های پسندیده خدمت وخاصان مزاجدان که درین ضعف از روی اخلاص وجانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد بزم می گشتند به نوازشات لایق از خلعت وکمروشمشیر مرصع و اسپ وفیل وخوانهای زر هرکدام درخورپایه خویش سرافرازی یافتند، وبا آنکه از اطبا خدمت شایسته به ظهورنیامده بود وبه اندک خفتی که دوسه روز دست می داد تقریبات برانگیخته انواع واقسام مراحم به ظهورمی رسید، درین جشن همایون نیز به انعامات لایق از نقدوجنس کام دل برگرفتند. وبعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهروزر به طریق نثار در دامن امید اهل نشاط وارباب استحقاق ریخته شد. وجوتکرای منجم راکه نویدبخش صحت وتندرستی بود به مهروروپیه وزن فرموده مبلغ پانصد مهروهفت هزارروپیه به این صیغه دروجه انعام او مقررشد. و درآخرمجلس پیشکشهایی که به جهت من ترتیب داده بودند به نظردرآوردند. از جواهرومرصع آلات واقمشه واقسام نفایس آنچه پسند افتاد برگزیدم. بالجمله موازی دولک روپیه صرف این جشن عالی وانعامات که نورجهان بیگم کرده به قلم درآمد، سوای آنکه به رسم پیشکش گذرانید. درسنوات گذشته که صحت داشتم سه من ویک دوسیر بیشتریا کمتر به وزن درمی آمدم، امسال بنابرضعف ولاغری دومن وبیست وهفت سیرشدم.

روز مبارکشنبه غره مهرماه الهی اعتقادخان حاکم کشمیر بمنصب چهارهزاری ذات و دوهزاروپانصدسوار ممتازگشت چون خبربیماری من بهفرزند شاه‌پرویز [۲۷۲ ب] رسید به فرمان‌طلب مقید ناشده بی‌تابانه متوجه ملازمت گردید وبه تاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمودآن فرزند سعادتمند به دولت آستان بوس مستسعدگشته سه باربر دورتخت گردید وهرچند مبالغه نموده سوگند می‌دادم او در زاری وتضرع افزوده بیشتر اغراق به‌کارمی‌برد. دست اورا گرفته به‌جانب‌خود کشیدم و از روی شفقت وعاطفت درآغوش عزت تنگ درآورده التفات وتوجه بسیارظاهرساختم. امیدکه از عمرودولت برخوردار باشد.

درین‌ولا بیست‌لک‌روپیه خزانه مصحوب‌الله دادخان‌بجهت صرف ضروریات لشکردکن فرستاده شد ومشارالیه‌به‌عنایت فیل‌وعلم‌سرافرازی یافت. دربیست‌وهشتم قیام خان قراول‌بیگی به مرض طبیعی ودیعت حیات سپرد. از خدمتگاران مزاجدان بود. قطع نظراز فنون شکار و مهارت او درین فن، از اکثرجزئیات خبرداربود؛ وپیروی مزاج من بسیارکرده بود. بالجمله ازین سانحه خاطرم سخت‌گرانی پذیرفت امیدکه ایزدسبحانه اورا بیامرزاد.

فوت والده نورجهان بیگم: به‌تاریخ بیست‌ونهم والده نورجهان بیگم به‌جواررحمت الهی پیوست از صفات حمیدهٔ این کدبانوی خاندان عفت چه‌نویسم. بی‌اغراق درپاکی طینت و دانایی وسایرخوبی‌ها که زیورعورات است مادردهربه همتای اونزاده ومادر اورا از مادر حقیقی خودکمترنمی‌دانستم، ونسبت تعلق ورابطه محبت که اعتمادالدوله را با اوبود به‌یقین که‌هیچ شوهری را با همسرخود نبوده. ازینجا باید قیاس کردکه برآن پیرغمزده چه‌گذشته باشد، وهمچنین از نسبت تعلق نورجهان بیگم با چنین والده چه‌توان نوشت فرزندی مثل آصف‌خان بانهایت خردمندی و دانائی جامه شکیبائی را چاک‌زده ازلباس اهل تعلق برآمد و پدرمجروح خاطررا از مشاهده حال‌گرامی فرزند غم‌برغم افزوده و درد بردرد زیاده شد. و هرچند به نصیحت پرداخت سودمند نیامد. روزی [۲۷۳ الف] که من به پرسش رفتم چون ابتدای شورش مزاج وآزردگی خاطراوبود از روی شفقت ومرحمت حرفی چندنصیحت‌آمیز فرموده به جد نگرفتم و واگذاشتم تاآن آشوب فرونشیند بعد از روزی چند جراحت درونی به‌مراهم التفات علاج‌کرده باز به‌لباس اهل تعلق درآوردم اگرچه اعتمادالدوله بجهت رضا-جوئی وپیروی خاطرمن به ظاهرخود را ضبط می‌کرد واظهارحوصله می‌نمود لیکن به‌آن نسبت الفتی که اورا بود حوصله چه‌همراهی تواندکرد.

غره‌آبان ماه الهی سربلندخان‌وجان سپارخان وباقی‌خان به‌عنایت نقاره سربلندی یافتند عبدالله‌خان بی‌رخصت صاحب صوبه دکن به محال جاگیرخود آمده به دیوانیان‌عظام فرمودم

که جاگیراورا تغییرنمایند وبه اعتماد رای حکم شدکه سزاولی نموده اورا به دکن رساند.

پیش ازین مجملی از احوال مسیح‌الزمان ثبت افتاده‌که با وجود چندین حقوق تربیت ونوازش ددین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب‌ترآنکه یکبارگی پرده‌آزرم ازپیش برگرفته التماس به‌سفرحج و زیارت خانهٔمبارك نمود. ازآنجاکه درهمه وقت و درهمه‌کارها توکل این نیازمند به‌ذات خداوند بی‌نیاز وکریم کارساز است گشاده پیشانی رخصت فرمودم وباآنکه از همه‌قسم سامان داشت بیست‌هزارروپیه به‌جهت مدد خرج انعام شد. امیدکه حکیم علی‌الاطلاق بی‌وسیله اطبا وسبب دوا این نیازمند را از شفاخانه‌کرم خود صحت عاجل کامل کرامت کناد.

حرکت رایات‌عالیات بجانب کوهستان(شمال): چون هوای‌آگره ازممرشدت حرارت وافراط‌گرما به‌مزاج من‌سازگارنبود به‌تاریخ روز دوشنبه ۱۲ آبان ماه‌الهی سنه شانزده رایات عزیمت برسمت‌کوهستان شمال برافراشته شدکه اگرهوای آن ناحیت به‌اعتدال قریب باشد، برکنارآب گنگ سرزمینی خوب اختیارنموده شهری بنانهاده شودکه درموسم تابستان محل اقامت باشد، والا به‌جانب کشمیرعنان عزیمت معطوف‌گردد. مظفرخان را بـه‌حفظ وحراست دارالخلافه آگره‌گذاشته به‌نقاره واسپ وفیل سرافرازی فرمودم، ومیرزا محمدبرادرزاده اورا به‌فوجداری نـواحی شهرمقررداشته به‌خطاب [۲۷۳ ب] اسدخـانی واضافـه منصب ممتاز گردانیدم؛ وباقرخان را بـه‌خدمت صوبداری صوبهٔ اوده سرافـراز ساخته رخصت فرمودم. بیست‌وششم ماه مذکور ازنواحی متورا فرزند اقبالمند شاه‌پرویز به‌صوبه بهارومحال جاگیر خودش‌دستوری یافت. سروپای خاصه بانادری وخنجرمرصع واسپ وفیل‌لطف نموده رخصت فرمودم. امیدکه از عمربرخوردار باد.

چهارم‌آذرماه مکرم‌خان حاکم دهلی به‌دولت زمین بوس سرافراز شد. در ششم ماه به دارالملك دهلی نزول اتفاق افتاد. دو روز درسلیم‌گـده مقام فرموده به نشاط شکارپـرداختم، درین‌ولا به‌عرض رسیدکه جادورای کایته‌که ازسرداران عمده دکن است به‌رهنمونی سعادت وبدرقه توفیق دولتخواهی اختیارنمـوده درسلك دولتخواهان وبنده‌ها منتظم گـردید. فرمان مرحمت عنوان با خلعت وخنجرمـرصع مصحوب نـراینداس راتهورعنایت نموده‌به‌جهت او فرستادم.

غره دی‌ماه الهی مطابق هفتم شهرصفرسنه ۱۰۳۱ هجـری مقصود برادرقاسم‌خان بـه خطاب هاشم‌خانی وهاشم‌بیگ خوستی بـه‌خطاب جانبازخانی سرافرازگـردیدند. هفتم‌مـاه مذکور درمقام برودارکه برکنارگنگ واقع است نزول سعادت‌اتفاق افتاد. هردواز ازمعابد

مقرمعتبرهنود است و بسیاری از برهمنان و تجردگزینان درین مقام گوشهٔ انزوا اختیارنموده به آئین دین خویش یزدان‌پرستی می‌نمایند. به هر کدام درخـوراستحقاق از نقد وجنس تصدق لطف نمودم. چون آب وهوای این دامن کوه‌پسند خاطر نیفتاد وسرزمینی که قابل اقامت باشد به‌نظردرنیامدبرسمت دامن کوه جمووکانگره نهضت فرمودم. درین‌ولا به‌عرض رسیدکه راجه بهاوسنگه درصوبهٔ دکن مسافرملك عدم‌گشت. از افـراط شراب به‌غایت ضعیف وزبـون شده بود. ناگاه غشی برومستولی می گردد. هـرچند اطبا تدبیرات بـه‌کاربرده داغها بـرفرق سر می‌سوزند به‌هوش نمی‌آید ویك‌شبانـروز بـی‌شعورافتاده روز دیـگرمی گذرد. دوزن وهشت پرستارخود [۲۷۴ الف] را به‌آتش وفای اوسوختند. جگت سنگ برادر کلانش ومهاسنگه برادرزاده او هردونقد حیات درکارشراب کرده بودند. مشارالیه ازآنها عبرت نگرفته، جان شیرین به‌آب تلخ فروخت. به‌غایت‌وجیه ونیك‌ذات وسنجیده بود. از ایـام‌شهزادگی به‌خدمت من پیوسته بود. به‌میامن تربیت من به‌والاپایهٔ پنجهزاری رسیده بود.چون ازوفرزندی نماند، نبیرهٔ برادرکلانش را با وجود صغرسن به خطاب راجگی سرافـراز ساخته منصب دوهزاری ذات وهزارسوارعنایت فرمودم؛ وپـرگنه آنبیر که وطن‌آنها است به‌دستورسابق به جاگیرا و مقررشد، تا جمعیت اومتفرق نشود.

اصالت‌خان پسرخان جهان به‌منصب‌هزاری ذات وپانصد سوارسرافراز شد. بیستم ماه مذکوردرسرای ابوتوه منزل شد چون پیوسته به‌نشاط شکارمشغولم وطبیعت به خوردن گوشت جانورانی که به‌دست خودشکارمی کنم بیشترراغب است بنابروسواس واحتیاط که درین امور هست درحضورمی‌فرمایم که پاك بسازند وخود مقید شده چینه‌دان آن را مـلاحظه‌می‌نمایم که چه‌خورده وخوراك این‌جانورچیست؟ اگراحیانا چیزی که کراهت داشته باشد به‌نظردرمی‌آید ترك خوردن‌آن می کنم. پیش ازین ازاقسام مرغابی به‌غیراز سونه میل نمی‌فرمودم. درهنگامی که دارالبرکت اجمیرمحل نزول رایات اقبال بود، سونه مرغابی خانگی را دیدم‌که کرمهای مکروه می‌خورد. از مشاهده‌آن طبیعت را نفرت بهم رسید واز خوردن سونه مرغابی خانگی ترك دادم، تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکارشده فرمودم که درحضورپاك کـردند. از چینه‌دان اول ماهیکی خرد برآمد وبعدازآن بقه‌کلانی ظاهرشد به مرتبه‌ای‌کلان بودکه تا به‌چشم‌خود دیده نشود قبول نتوان کردکه به این‌کلانی تواند فروبرد. مجملا از امروز به‌خود قراردادم که دراکل مرتکب مرغابی نشوم.

خان‌عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید به‌غایت لذیذ ونازك مـی‌باشد. بنابرین عقاب سفید را طلبداشته فرمـودم‌که [در۲۷۴ ب] حضورپاك ساختند. اتفاقـا از چینه‌دان آن

دهبقه برآمد به نوعی مکروه طبیعت افتادکه ازیاد آن خاطرمتأذی و متنفرمی‌گردد. دربیست و یکم باغ سرهند مسرت افزای خاطر گشت. دو روز مقام نمودم. از سیروتماشای آن محظوظ شدم. درینولا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت زمین بوس دریافت ومورد عنایت روزافزون گردید.

غره بهمن ماه الهی درنورسرا منزل اتفاق افتاد. منصب معتمدخان را از اصل واضافه دوهزاری ذات شش‌صدسوارحکم شد. خان‌عالم به‌صاحب صوبگی‌اله‌آباس سرافرازی یافت. اسپ وسروپا وشمشیرمرصع عنایت‌نموده رخصت فرمودم. مقرب‌خان به‌منصب پنجهزاری ذات وسوارممتازگشت. روز مبارکشنبه‌کنارآب بیاه منزل شد. قاسم‌خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت. هاشم‌خان برادراو بازمینداران دامن‌کوه به‌سعادت آستان بوس سرافراز شد. باسوی زمیندارتلواره جانوری به‌نظردرآوردکه مردم کوهستان آن را جان‌بهمن خوانند. دمش مانند دم قرقاول است، که تذرو نیز گویند. در رنگش بعینه برنگ ماده قرقاول است لیکن از جثه ده‌پانزده کلانتراز قرقاول است. دورچشم این جانور سرخ می‌باشد، و دورچشم قرقاول سفید. با سوی مذکور معروضداشت که این‌جانور درکوه برف میباشد. خوراکش علف وسبزه است. تذرو را درخانه نگه داشته بچه ازوگرفته شد، وگوشت اقسام آن را از جوانه وکلان مکررخورده شده. توان گفت که گوشت تذرو را باگوشت جانورمذکورنسبتی نیست. گوشت این جانوربه مراتب لذیذتراست. و از جانورانی که درین کوهستان بنظردر آمد یکی پهول پکارااست وکشمیریان سوتلو گویند. از طاوس ماده نیم سوای خردترمیباشد؛ و دم و هرپرو بازوبه سیاهی مایل از عالم بالهای جرز وخالهای سفید می‌دارد، وشکم تا پیش سینه‌سیاه با خالهای سفید، وبعضی‌جا خالهای سرخ نیز دارد. وسرپای باز وسرخ آتشین در نهایت [۲۷۵ الف] براقی وخوبی، و از سرتول تا پیش‌گردن نیز سیاه براق، وبالای سردو شاخ‌گوشتین فیروزه رنگ، وبردور چشم‌ودهنه پوست سرخ، و درزیرحلقوم پوستی گرد مقدار دوکف دست، و درمیان آن پوست مقداریک دست بنفش رنگ است؛ و درمیان آن خالهای فیروزه رنگ افتاده، و بردورآن نیز خط فیروزه رنگ‌کشیده، مشتمل برهشت‌کنگره، و بردور آن خط فیروزه رنگ بعرض دوانگشت سرخ‌گل شفتالو، وباز برگردن آن خط فیروزه و پاهایش نیز سرخ‌رنگ. زنده راکه وزن فرموده شد یکصدوپنجاه و دوتوله برآمد وبعد از کشتن وپاك ساختن یکصدوسی ونه توله شد.

دیگرمرغ زرین است‌که ساکنان لاهور سل گویند، وکشمیریان یوت نامند. رنگش از عالم سیمطاووس و بالای سرکاکل، و دمش مقدارچهارپنج انگشت است زرد، مانند شاهپر

طاوس وجثه‌برابرغاز. غایتا گردن غاز دراز وبی‌اندام‌است، و زرین کوتاه با اندام.ــ برادرم شاه عباس مرغ زرین خواسته بود، چند قطعه مصحوب ایلچی اوفرستاده شد.

روز دوشنبه جشن وزن قمری‌آراستگی یافت. درین جشن نورجهان بیگم به چهل و پنج کس از امرای عظام وبنده‌های نزدیك خلعت داد. چهاردهم ماه مذکورموضع بهلون از مضافات سیبا، محل نزول اردوی کیهان پوی چون هوای مسیر کانگره وکوهستان مذکور پیوسته مرکوز خاطربود اردوی کلان را درین مقام‌گذاشته با جمعی از بنده‌های مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکورشدم. وچون اعتمادالدوله بیماربود در اردوگذاشتیم وصادق‌خان میربخشی را بجهت‌محافظت احوال مشارالیه ومحارست اردونگاهداشتیم. روز دیگرخبررسید که حال اعتمادالدوله متغیرشده علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است. از اضطراب نورجهان بیگم ونسبت التفاتی که من با او داشتم تاب نیاورده به اردو مراجعت نمودم. آخرهای روز به‌دیدن او رفتم وقت سکرات بود. گاه از هوش [۲۷۵ ب] می‌رفت و گاه به‌هوش می‌آمد. نورجهان بیگم به‌جانب من اشارت کرد و گفت می‌شناسید. درچنان وقتی این بیت انوری را خواند.

بیت

آنکه نابینای مادرزاد اگر حاضر شود درجبین عالم آرایش به ببیند مهتری

دوساعت بربالین اوبودم. هرگاه به‌هوش می‌آمد هرچه می گفت از روی آگاهی و فهمیدگی بود. القصه شب هفدهم ماه مذکوربعد از انقضای سه‌گهری به رحمت جاوید پیوست. چه‌گویم که ازین واقعه وحشت‌افزای برمن چه‌گذشت هم وزیرعاقل کامل بود وهم مصاحب دانای مهربان.

فرد

از شمار دوچشم یك تن کم و از شمار خرد هزاران بیش

با آنکه بارچنین‌سلطنتی بردوش اختیاراو بود واین‌ممکن ومقدوربشرنیست که در دخل و تصرف همه را از خود راضی توان داشت، هیچکس به جهت عرض مطلب ومهم‌سازی خود پیش اعتمادالدوله نرفت که از پیش اوآزرده برگشته باشد. هم دولتخواهی وکفایت صاحب را مراعات می‌نمود، وهم ارباب حاجت را خرسند وامیدوار می‌داشت. الحق این شیوه مخصوص اوبود. از روزی‌که مصاحب اوبه جوارمغفرت ایزدی پیوست دیگربخود نپرداخت و روزبه روز می‌گداخت. اگرچه درظاهر بجهت سرانجام مهام سلطنت وتمشیت امورديوانی محنت به‌خود قرارداده دست از کارنمی‌داشت، لیکن درباطن به‌آتش جدایی اومی‌سوخت تا

آنکه بعد از سه‌ماه وبیست روز درگذشت. روز دیگر به پرسش فرزندان وخـویشان او رفته چهل ویك تن از فرزندان واقوام و دوازده نفراز منشیان اورا سروپـا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردم. روزدیگربه همان عزیمت کوچ نموده متوجه تماشای قلعه‌کانگره شدم. به‌چهار منزل دریای بان‌گنگا مورد اردوی معلی گشت. الفخان وشیخ فیض‌الله محـارسان قلعهٔ مذکور سعادت زمین بوس دریافتند. درین منزل پیشکش راجه چنتا بنظردرآمد. ملك او بیست وپنج [۲۷۶ الف] کروه ازکانگره دورترهست، و درین‌کوهستان ازو عمده‌تـر زمینداری نیست. گریزگاه همه زمینداران ملك ملك اوست وعقبهای دشوارگـذر دارد. تا حال اطـاعت هیچ پادشاهی نکرده وپیشکش نفرستاده بود. برادراو نیز به‌ملازمت سرافـرازگشته، از جـانب او مراسم بندگی و دولتخواهی ظاهرساخت. فیلك شهری ومعقول بنظردرآمد وبه انواع مراحم ونوازش سرافرازی یافت.

به‌تاریخ بیست‌وچهارم ماه مذکورمتوجه سیرقلعه کانگره شدم وحکم کردم‌که قاضی و میرعدل و دیگرعلمای اسلامی درر کاب بوده آنچه شعائر اسلام وشرایط دین مستقیم محمدی است درقلعهٔ مذکوربعمل آورند. بالجمله قریب نیم کروه طی نموده برفراز قلعه برآمده شد وبه‌توفیق ایزدسبحانه بانگ نماز وخواندن خطبه، وکشتن‌گاو وغیره، که از ابتدای بنای این قلعه تا حال نشده بود همه را درحضورخود بعمل‌آوردم، وسجدات شکـر این موهبت‌که هیچ پادشاهی توفیق برآن نیافته‌بود بـه‌تقدیم رسانیده حکم فرمودم‌که مسجدی عـالی درون قلعه بنانهند. قلعه‌کانگره برکوه بلند واقع است و دراستحکام ومتانت به حدی است‌که تا آذوقهٔ لازم قلعه‌داری برجا باشد دست زوربه دامن آن نمی‌رسد، و کمند تدبیراز تسخیرآن کوتاه است. اگرچه بعضی جاسرکوهها داردکه توپ وتفنگ مـی‌رسد اما حصاریان رازیان ندارد. وبجای دیگرنقل مکان نموده ازآسیب‌آن محفوظ می‌توانند ماند. قلعهٔ مذکور بیست وسه‌برج وهفت دروازه دارد؛ و دور درون‌آن یك‌کروه وپانزده طناب است. طول پاوکروه و دوطناب وعرض از بیست ودوطناب زیاده نی و از پانزده‌کم نی. وارتفاع یـکصدوچهارده ذرع. دو حوض درون‌قلعه دارد. یکی درطول دوطناب و درعرض یك‌ونیم طناب. وبعداز فراغ سیرقلعه به‌تماشای بتخانه درگاکه به‌بهون مشهوراست توجه‌فرمودم. عالمی سرگشته بادیهٔ ضلالت شده قطع نظراز کفارشقاوت [۲۷۶ ب] آثارکه بت‌پرستی‌آنها است‌گروه‌گروه از اهـل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می‌آرند وبه پرستش این سنگ سیاه تبرك‌می‌جویند. نزدیك بتخانهٔ مذکوردر دامن کوهی ظاهراً کان‌گوگرد است و از اثرحرارت وتابش پیوسته آتشی شعله می‌کشد وآن جـالامکهی نـام نهاده ویـکی ازکـرامت بت قرار داده عوام‌الناس را

فریفته‌اند.

هنود می‌گویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد و شربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت و تعلق که با اوداشت مرده او را بردوش گرفته سردرجهان نهاد ولاشهٔ او با خود می‌گردانید. چون مدتی برین گذشت و ترکیب اومتلاشی گشت و از هم فرو ریخت و هرعضوی درجایی افتاد، درخورشرافت و کرامت هرعضو را درآنجا عزت و حرمت داشتند. چون سر که نسبت به اعضای دیگر شریفتراست درین مقام افتاد اینجا را نسبت به جاهای دیگر گرامی‌تر داشتند. و بعضی برآنند که این سنگ که الحال منصوب و معبود کفار شقاوت‌آثار است آن سنگ نیست که درقدیم بوده بلکه سنگی که درقدیم بوده لشکری از اهل اسلام‌آمده سنگ مذکوررا برداشته درقعردریا انداختند. به دستوری که هیچکس پی‌بدان نیارست برد، و مدتها این غوغای کفروشرك از عالم برافتاده بود تا آنکه برهمنی مزور بجهت دکان‌آرایی خویش سنگی را درجایی نهان ساخته نزد راجه وقت‌آمده گفت که من درگارا بخواب دیدم و به من گفت که درفلان مقام مرا انداخته‌اند زود مرا دریابید. راجه از ساده‌لوحی وهم بطمع زرکه از نذورات خواهدآمد سخن برهمن را معتبرداشته جمعی را به همراهی فرستاده آن سنگ را آورده درین مکان به‌عزت تمام نگاه داشته‌اند و از سرنودکان ضلالت و گمراهی فرو چیده. العلم عندالله.

از بتخانه مذکور به سپردره که به‌کوه مدار شهرت یافته عبورا تفاق افتاد. جایی نفیس است. از روی [۲۷۷ الف] آب وهوا وطراوت سبزه ولطافت مقام نظرگاه خوش‌است. دو آبشاردارد که از فرازکوه آب می‌ریزد. حکم فرمودم که عمارت موزونی درخور این مقام اساس‌نهند.

دربیست وپنجم ماه مذکور رایت مراجعت معطوف داشته الفخان وشیخ فیض‌الله به عنایت اسپ وفیل سرافراز ساخته به‌محافظت قلعه رخصت فرمودم. روز دوم قلعه نورپور محل نزول اردوی معلی گردید. بعرض رسیدکه درین نواحی مرغ جنگلی بسیاراست. چون تا حال شکارمرغ مذکورنکرده بودم روز دیگرمقام فرموده به‌نشاط شکارخوشوقت گشتم. چهارقطعه شکارشد. درجثه ورنگ وصورت از مرغ خانگی تمیز نمی‌توان کرد، وخصوصیات مرغ مذکورآن است که از پاگرفته سرنگون سازند تا هرجاکه ببرند آواز برنمی‌آرد و خاموش می‌باشد، بخلاف مرغ خانگی که فریاد می‌کند؛ و مرغ خانگی را تا درآب گرم غوطه ندهند پرهای‌آن به‌سهولت کشیده نمی‌شود وجنگلی از عالم دراج وپودنه خشك کنده

می‌شود. از اقسام آن فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بدطعم ظاهر شد. هرچه کلان است گوشتش درنهایت بی‌مزگی وخشکیست. جوانه‌اش فی‌الجمله‌رطوبتی دارد. اما بدطعم است؛ و زیاده از یك تیرانداز پرواز نمی‌تواند کرد. خروس اگرچه سرخ می‌باشد ماکیان سیاه و زرد. درین جنگل نورپور بسیاراست. نام قدیم نورپور دهمهراست. بعد ازآنکه راجه باسو قلعه از سنگ ومنازل وبساتین طرح افکند بمناسبت نام من نورپور گویانید. تخمینا سی‌هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد. غایتاً عمارتی که هندوان بسلیقه خود بسازند هرچند تکلفات بکاربرند دلنشین نیست. چون جای قابل وسرمنزل دلگشا بوده حکم فرمودم که یك لك روپیه از خزانه عامره به جهت عمارات اینجا تنخواه نمایند، ومنازل عالی درخورآن سرزمین اساس نهند.

دراین‌ولا بعرض‌رسید که سنیاسی مونی درین‌نواحی‌می‌باشد کمطلق اختیار [۲۷۷ب] از خود دورکرده. حکم فرمودم که بحضوربیارند که به حقیقت اوباز رسیده شود. عابدان و مرتاضان هنود را سرب ناسی می‌گویند و معنی سرب ناسی‌آنکه تارك همه چیز، وبه کثرت استعمال سنیاسی شده وتفصیل مراتب‌آنها بسیاراست. و درطایفهٔ سرب‌ناسی چندگروه‌اند از آن جمله یکی مونی‌که از خود سلب اختیارمی کند، وخود را تسلیم می‌سازد. چنانچه مطلق زبان‌را بگویایی‌آشنا نمی‌سازد واگرده شبانروز یکجا ایستاده باشد قدم پیش‌وپس نمی‌نهد. مجملاً حرکت از اختیارآنها سرنمی‌زند وحکم جماد دارند. چون بحضور آوردند تفحص احوالش نموده شد. استقامت عجیبی درحالش مشاهده افتاد. به خاطررسید که درمستی و بیخودی ادای خارجی ازو سرزند؛بنابرین پیاله‌ای چندعرق دوآتشه‌باوخورانیده‌شد. بنوعی ملکه این کاربهمرسانیده بود که سرموئی تغییرنیافت وبهمان استقامت بود تا از هوش رفت ومثل مرده‌ها اورا برداشته بردند. حق‌تعالی رحمی‌کرد که ضررجانی به اونرسید. القصه در مرتبه خود غریب استقامت قوی داشت.

درینولا بی‌بدل خان تاریخ فتح کانگره وتاریخ بنای مسجد که درقلعه مذکور فرموده شده معروض داشت چون خوب یافته بود نوشته شد.

قطعه

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر
که شد برهفت‌کشور پادشاه از حکم تقدیری

جهانگیر وجهان بخش وجهان دارو جهان آرا
که از بخت جوان او جهان ایمن شد از پیری

به شمشیرغزا این قلعه را بگشود و تاریخش
خرد گفتا «گشود این قلعه اقبال جهانگیری»

وتاریخ بنای مسجد را چنین یافته. ۱۰۲۹ق

قطعه

نوردین شاه جهانگیرشهنشاه اکبر	پادشاهی است که در دهر ندارثانی
قلعه کانگره بگرفت بـه تائید الـه	ابر تیغش که کند قطره اوطوفانی
شدچوازحکمش این مسجدپرنوربنا	که منور شود از سجده او پیشانی
ها تف ازغیب‌بگفت‌ازپی‌تاریخ‌بناش	«مسجد شاه جهانگیر بود نورانی»

درغره اسفندارمذ الهی [۲۷۸ الف] جاگیروحشم واسباب ریاست و امارت اعتماد-الدوله را به نورجهان بیگم ارزانی داشتم وحکم فرمودم که نقاره ونوبت اورا بعد ازنوبت پادشاهی می‌نواخته باشند. چهارم ماه مذکور حوالی پرگنه کهنوته محل نـزول موکب والا گشت. درین روز خواجه‌ابوالحسن به‌عالی منصب دیـوانی‌کل سرافراز گردید و به سی‌ودو نفر از امرای صوبه دکن خلعت عنایت شد. ابوسعید نبیره اعتمادالدوله به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سربلندی یافت.

وفات خسرو: دراین‌ولا عرض‌داشت خرم‌رسید. مشتمل برآنکه‌خسرو درهشتم ماه به عارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرده به جواررحمت رب‌العالمین پیوست.

نوزدهم ماه مذکور درکنارآب بهت نزول دولت اتفاق افتاد وقاسم‌خـان به‌منصب سه هزاری ذات و دوهزارسوار سرافراز شد. راجه‌کشن داس به‌خدمت فـوجداری دهلی ممتاز گشت ومنصب او از اصل واضافه دوهزاری ذات وپانصدسوارمقررشد.

پیش ازین قراولان ویساولان تعیین شده بودندکه درشکارگاه کرجهاك جـرگه ترتیب نمایند. چون به‌عرض‌رسیدکه شکاری به‌شاخبند درآمده، بیست‌وچهارم مـاه مذکوربا چندی از بنده‌های خاص به عزم شکارتوجه فرمودم و از قچکارکوهی وچهکاره یکصدوبیست ویك رأس شکارشد.

درین روز به‌عرض رسیدکه ظفرخـان پسرزیـن خان درغزنین به رحمت حق پیوست. سعادت‌الله پسر اورا به منصب هشتصدی ذات وچهارصد سوارسرافراز ساختم.

سال هفدهم از جلوس همایون

شب دوشنبه هشتم شهرجمادی‌الاول سنه هزاروسی ویك هجری، بعد ازگذشتن یك پهر

وپنج گهری و کسری، نیراعظم فروغ‌بخش عالم، دولتسرای حمل را به‌نورجهان افروز خویش منور گردانید، وسال هفدهم از جلوس این نیازمند به‌فرخی وفیروزی آغاز شد. درین روز بهجت افروز، آصف‌خان به‌منصب ششهزاری ذات وسوار سرافراز گردید. قاسم‌خان را به حکومت صوبهٔ پنجاب رخصت فرموده، اسب وفیل وسروپا عنایت [۲۷۸ ب] نمودم. هشتاد هزاردرب به‌زینل بیگ‌ایلچی دارای ایران انعام شد. درششم ماه مذکورمقام راول‌پندی مورد عساکرمنصور گردید. فاضل‌خان به‌خدمت بخشیگری سرافرازی یافت. به زینل حکم شدکه تا هنگام مراجعت موکب منصوراز سیر کشمیر، درلاهور آسوده بسربرد. به اکبرقلیخان گهکر فیل عنایت شد.

چون درین‌ولا مکرراستماع افتادکه دارای ایران از خراسان به‌عزم تسخیرقندهارشتافته اگرچه این حرف نظربرنسبتهای سابق وحال بغایت بعید می‌نمود و از حساب دوربود، که این‌قسم پادشاه بزرگ چنین سبکی وبی‌حوصلگی به‌کاربرد وبرسزاولی بنده‌ای از بنده‌های من که با سیصدچهارصد سوارنوکر درقندهارباشد، خود بیاید. اما ازآنجاکه حزم واحتیاط از شرایط جهانداری ولوازم سلطنت است زین‌العابدین بخشی احدیان را با فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستادم‌که با عساکرفیروزی مآثروفیلان کوه شکوه وتوپخانه عظیم که درآن صوبه به‌کومک‌اومقرربوده به‌سرعت هرچه تمامترخود را به‌ملازمت رساند. که اگراین حرف مقرون به‌صدق باشد، اورا با لشکری از حساب وشماربیرون وخزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجهٔ عهدشکنی وحق‌ناشناسی را دریابد.

هشتم‌ماه مذکوردرسرچشمه حسن ابدال منزل شد. فدائیخان به‌منصب دوهزاری ذات و هزارسوار سرافرازگردید. بدیع‌الزمان به‌خدمت بخشیگری احدیان مقررگشت. در دوازدهم ماه مذکور روز جمعه مهابت‌خان ازکابل آمده ملازمت نموده، سعادت زمین‌بوس دریافت، و مورد الطاف روزافزون‌گردید. صدمهر به صیغهٔ نذر و ده‌هزار روپیه به‌رسم تصدق‌گذرانید. خواجه ابوالحسن تابینان خود را آراسته به نظردرآورد. هزاروپنجاه سوارخوش اسپه به‌قلم درآمدکه ازآن جمله چهارصدسوار برق‌انداز بود. [۲۷۹ الف] درمنزل مذکور شکارقمرغه طرح افکنده سی وسه رأس از قچقارکوهی وغیره به تیر و تفنگ انداختم. درین‌ولا حکیم مؤمنا به وسیله رکن‌السلطنه مهابت‌خان دولت ملازمت دریافت . از روی قدرت و دلیری متصدی علاج شد. امیدکه قدم اومبارك باشد. منصب امان‌الله پسرمهابتخان دوهزاری ذات و هزاروهشتصد سوارمقررشد.

نوزدهم، ظاهرپگهلی مورد بارگاه اقبال گردید، وجشن شرف درآنجا آراستگی یافت.

مهابت‌خان را رخصت صوبه کابل فرموده، اسپ وفیل وخلعت لطف نمودم. منصب اعتبارخان پنجهزاری ذات وچهارهزارسوارحکم شد، وچون بنده قدیم خدمتست و بسیارپیروضعیف‌شده، به صاحب صوبگی اگره سرافراز ساختم؛ وحراست قلعه وخزاین به عهدهٔ اومقررداشتم؛ و به عنایت اسپ وفیل وخلعت ممتاز ساخته رخصت فرمودم. بیست ونهم درگهاتی کنوارمست ارادتخان از کشمیر آمده سعادت‌آستان بوس دریافت.

دوم اردی‌بهشت ماه درخطه دلگشای کشمیرنزول اجلال اتفاق افتاد. میرمیران به‌منصب دوهزاروپانصدی ذات وچهارهزار وچهارصد سوارسرافرازگردید. درین‌ولا به جهت رفاهیت احوال رعایاوسپاهی مرسوم فوجداری را برطرف‌ساخته، فرمان شدکه درکل ممالك محروسه به علت فوجداری مزاحمت نرسانند. زبردستخان میرتوزك به منصب دوهزاری ذات وهفتصد سوارممتازگشت.

درتاریخ سیزدهم، به‌صوابدید اطبا، خصوص حکیم مؤمنا ازپای چپ فصد نموده سبك شدم. به مقرب‌خان سروپا، به‌حکیم مؤمنا هزاردرب انعام شد. حسب‌الالتماس خرم منصب عبدالله‌خان شش‌هزاری مقررگشت. سرافرازخان به‌عنایت‌نقاره ممتازگردید. بهادرخان اوزبك از قندهارآمده دولت زمین‌بوس دریافت. صد مهربه صیغهٔ نذر وچهارهزار روپیه به رسم تصدق‌گذرانید. مصطفی‌خان حاکم تهته شاهنامه وخمسه شیخ نظامی مصوربه عمل استادان با دیگرتحفها به‌رسم پیشکش فرستاده بود به نظردرآمد.

غرهٔ خورداد ماه الهی لشکرخان به‌منصب چهارهزاری ذات وسه‌هزار سوارسربلندی یافت. به‌میرجمله منصب دوهزاروپانصدی ذات وهزار [۲۷۹ ب] سوارعنایت شد. از امرای صوبه دکن برین موجب به‌اضافه منصب سرافرازگردیدند: سردارخان سه‌هزاری و دوهزارو پانصد سوار، سربلندخان دوهزاروپانصدی هزارودویست سوار؛ باقی‌خان دوهزاروپانصدی دوهزارسوار؛ شرزه‌خان دوهزاروپانصدی هزارودویست سوارجانسپارخان دوهزاری ذات و دوهزارسوار، میرزا والی دوهزاروپانصدی‌هزارسوار، میرزابدیع‌الزمان پسرمیرزا شاه رخ هزاروپانصدی ذات وسوار، زاهدخان هزاروپانصدی هفتصد سوار، عقیدتخان هزارودوصدی سیصدسوار، ابراهیم حسین‌کاشغری هزارودوصدی، ششصد سوار، ذوالفقارخان هزاری ذات پانصدسوار، راجه‌گجسنگه وهمت‌خان بعنایت نقاره ممتازگردیدند.

دوم تیرماه الهی سید بایزید به‌خطاب مصطفی‌خان سرافرازگردید، ونقاره نیز مرحمت شد. درین‌ولا تهورخان راکه از خدمتگاران نزدیك است با فرمان مرحمت عنوان به‌طلب فرزند اقبالمند شاه پرویز رخصت شد. پیش ازین به‌چند روز عرایض متصدیان قندهارمشتمل

برعزیمت دارای ایران به‌تسخیر قندهار رسیده بود خاطر صداقت آئین نظر بر نسبتهای گذشته و حال تصدیق این معنی نمی‌نمود، تا آنکه درین‌ولا عرضداشت فرزندخان جهان رسید که شاه عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعهٔ قندهار را محاصره نمود. حکم فرمودم که ساعتی به‌جهت برآمدن از کشمیر مقرر نمایند، و خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور به لاهور شتافته، تا رسیدن شاهزادهای عالی مقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار، و جمعی از امرایی که در رکاب ظفرقرین حاضرند، و آنچه پی‌درپی از محال جاگیر خود برسند، نزد فرزند خان‌جهان بملتان روانه سازند. و همچنین توپخانه و حلقه‌های فیلان مست و خزانه و سلاح خانه سامان نموده، فرستند. چون ما بین ملتان و قندهار آبادانی کمتر است و تهیهٔ آذوقه فرستادن لشکر گران صورت پذیرنه، بنا برین [۲۸۰ الف] مقرر شد که غله فروشان را که به‌اصطلاح هند بنجاره گویند دلاسا نموده وزر داده مقرر نمایند که همراه لشکر ظفر اثر باشند تا از ممر آذوقه مردم تنگی نکشند و اینجا بنجاره طایفه‌ایست مقرر بعضی هزار گاه بعضی بیشتر و کمتر به تفاوت می‌دارند، و غله از بلوکات به شهر آورده می‌فروشند؛ و در لشکرها همراه می‌باشند و درچنین لشکری اقلا صدهزار گاو بلکه بیشتر همراه خواهد بود. امید که به توفیق کریم کارساز به عدت و آلات سامان شود که تا اصفهان که پای تخت اوست هیچ‌جا تامل و توقف روی ندهد. به خان‌جهان فرمان شد که زینهار تا رسیدن عساکر منصور از ملتان قصد آن جانب ننماید، و اضطراب نکند، و گوش بر آواز حکم دارد، و بهادرخان اوزبك به‌عنایت اسب و سروپا سرافراز گشته، به کومك لشکر قندهار مقرر شد. فاضلخان به‌منصب دوهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار ممتاز گردید.

چون به‌عرض رسید که فقرای کشمیر درزمستان از شدت سرما محنت می کشند و به سختی و دشواری می گذرانند حکم فرمودم که قریه‌ای از اعمال کشمیر که چهارهزار روپیه حاصل بوده باشد حواله ملاطالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب به جهت وضوساختن درمساجد باید که صرف نمایند چون به عرض رسید که زمینداران کشتوار باز سرتمرد و عصیان برداشته به‌فتنه و فساد پرداخته‌اند، به ارادتخان حکم شد که گرم و چسپان شتافته پیش از آنکه خود را قایم سازند تنبیه براصل نموده بیخ فساد آنها برکند.

درین تاریخ زین‌العابدین که به‌طلب خرم‌رفته بود آمده ملازمت نمود، و معروض داشت که قرارداد او این است که ایام برشکال را درقلعه مندو گذرانیده، متوجه درگاه شود عرض داشت او خوانده شد. از فحواء مضمون و ملتمساتی که کرده بود بوی خیر نمی‌آید، بلکه آثار بیدولتی ظاهر می‌شد. لاجرم فرمان صادر شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات

متوجه ملازمت شود باید که از امرای عظام و بنده‌هـای درگاه [۲۸۰ ب] که به کـومك او مقررند خصوص از سادات بارهه و بخاری وشیخزاده وافغان وراجپوت تمام را بـه درگاه روانه سازد و به‌میرزارستم واعتقادخان حکم شد که پیشتر به‌لاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نمایند. به‌مشارالیه یك‌لك روپیه بـه رسم مساعدت عنایت شد و به اعتقادخان نقاره مـرحمت فرمودم. ارادتخان که به تنبیه و تأدیب مفسدان کشتوار شتافته بود، بسیاری را به‌قتل رسانیده و از سرنوضبط نموده، واستحکام داده بـه خدمت پیوست. معتمدخان که به‌خدمت بخشیگـری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم بـه‌انجام رسید حسب‌الالتماس مشارالیه طلب شده بود. درین تاریخ آمده آستان بوس نمود.

از غرایب آنکه چون درحرم سرای عصمت دانه مـرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت‌داشت گم شد جوتکرای منجم به‌عرض رسانید که درین دوسه روز پیدا می‌شود و صادق‌خان رمال معروض داشت که درهمین دوروز از جایی بهم می‌رسد که به‌صفا و پاکیزگی متصف باشد، مثل عبادتخانه و جایی که مخصوص به‌نماز و تسبیح وامثال باشد. وعورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد، وعورت سفیدپوست از روی شگفتگـی آورده به دست حضرت خـواهد داد. قضا را روزسیوم یـکی از کنیران تـرك درعبادتخانه یافته بـه خوشحالی تمام تبسم کنان به دست من داد. چون سخن هرسه یـکی نشست هرکدام به انعام خاطرخواه سرافراز گردیدند. چون خالی از غرایب نبود نوشته شد. دریـن‌ولا کوکب و خدمتگارخان وغیره دوازده نفراز بنده‌های نزدیك را بهسزاولی امرای صوبه‌دکن تعیین‌فرمودم که اهتمام شایسته نموده به‌سرعت هرچه تمامتر به درگاه حاضرسازند که به‌لشکرفیروزی اثر قندهارفرستاده شود.

تصرف نمودن شاه جهان در جاگیر نـورجهان بیگم و شهریار و برخاستن گرد فتنه وفساد: درین ایام مکرر به عرض رسید که خرم بـه‌بعضی از محال جاگیرنورجهان بیگـم و شهریاری حکم دست تصرف درازساخته، از جمله پرگنه دهولپور که درجاگیرفرزند شهریار از دیوان اعلی تنخواه شده بود، دریا نام افغان را از نـوکران خود با جمعی فرستاده و اوبا شریف‌الملك ملازم شهریار که به فـوجداری آن حدود مقرر بود جنگ کـرده وکس بسیار از طرفین به‌قتل رسیده‌اند. اگرچه از توقف او درقلعه ماند وملتمسات دور از حساب ونامعقول که درعرضداشت خود به‌اظهارآن جرأت نموده بـود ظاهرمی‌شد که عمل او بـرگشته است لیکن از استماع این اخبار متیقن گشت که حوصلهٔ اوراگنجایش این [۲۸۱ الف] همه عنایت و تربیت که درحق اوشده بود نبوده، دماغش خـلل پذیرفته، بنابرین راجه روزافزون راکه از

خدمتگاران نزدیك بود نزد اوفرستاده، ازین جرأت وبی‌باکی بازپرس فرمودم؛ وفرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده، قدم از جادهٔ معقول وشاهراه ادب بیرون ننهد، وبه محال جاگیرخودکه از دیوان اعلی‌تنخواه یافته خرسند باشد، و زنهارآرادهٔ آمدن به‌ملازمت ننماید وجمعی از بنده‌ها که بجهت یورش قندهـارطلب شده زود روانه درگاه والا سازد، و اگرخلاف حکم به‌ظهوررسید ندامت خواهدکشید.

درین‌ولا میرظهیرالدین نبیره میرمیران پسر شاه‌نعمت‌الله مشهور ازایران آمده، ملازمت نمود. خلعت وهشت‌هزاردرب انعام شد. اجاله دکنی با فرمان عنایت عنوان نزد راجه‌نرسنگ دیورخصت یافت که سزاولی نموده حاضرسازد. قبل ازین بنابرعنایت ومرحمت سرشارکه به خرم وفرزندان او داشتم درهنگامیکه پسرش را بیماری صعب دست داده بود به‌خود قرارداده بودم‌که اگرحق تعالی اورا ببخشد دیگرشکاربندوق نکنم، وهیچ جانداری را به‌دست خود آزرده نسازم؛ وبا این میل‌وهوس‌که مرا با شکارهست خصوص به‌شکاربندوق، مدت پنج‌سال پیرامون آن نگشتم، درین‌ولاکه خاطراز کردار اوگرانی پذیرفت، باز بـه شکاربندوق توجه فرمودم، وحکم کردم که هیچکس را بی‌بندوق در دولتخان نگذارند. در اثناء مدت اکثری از بنده‌ها را ذوق بندوق اندازی شد وترکن بندان بـه جهت مجرای خود برپشت اسپ ورزش رسانیدند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دربیست‌وپنجم ماه مذکورمطابق هفتم شوال درساعت مسعود مختاراز کشمیرمتوجـه لاهور شدم. بهاری داس برهمن را با فرمان مرحمت عنوان نزد را تاکرن فرستاده‌که پسراو را با جمعیت به‌ملازمت بیاورد. میرظهیرالدین به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوارسرافراز شد وچون به‌عرض رسیدکه [۲۸۱ ب] قرض‌داراست ده‌هزارروپیه انعام فرمودم.

غرهٔ شهریورماه الهی سرچشمه اچهول منزل نشاط شد. روز مبارکشنبه دربیرنـاك بزم پیاله ترتیب یافت، درین روز میمون فرزند سعادتمند شهریارتسلیم خدمت قندهار وتسخیرآن دیارنموده به‌منصب دوازده هزاری وهشت‌هزارسوارسرافرازی یافت، وخلعت خاصه بانادری تکمه مروارید عنایت شد. درین‌ولا سوداگری دودانه مرواریدکلان از آلکه روم‌آورده بود یکی ازآن یك‌مثقال وربع و دوم یك‌سرخ ازو کمترهردو به‌شصت‌هزار روپیه نورجهان بیگم خریده درین روز پیشکش‌کرد.

روز جمعه به‌صلاح دیدحکیم مؤمنا ازدست فصد نموده سبك شدم. مقرب‌خان‌که درین فن یدطولی دارد وهمیشه اوفصد من می‌کرده ویمکن‌که هرگز خطا نـکرده باشد دوبارخطا کرد، بعد ازآن قاسم برادرزاده اوفصدکرد. خلعت وهزارروپیه به‌مشارالیه و ده‌هزاردرب به

حکیم مؤمنا انعام شد. میرخان حسب‌الالتماس‌خان جهان به‌منصب هزاروپانصدی نهصد سوار سرافراز گشت. دربیست‌ویکم ماه مذکورجشن وزن شمسی‌آراستگی یافت، وسال پنجاه‌وچهارم از عمراین نیازمند درگاه الهی به‌مبارکی وفرخی آغاز شد. امیدکه مدت عمردرمرضیات الهی مصروف‌باد. دربیست‌وهشتم به سیرآبشار اوهر رفته شد. چون چشمهٔ مذکوربه خوبی وگوارایی مشهوربود باآب گنگ وآب دره لاربه حضور وزن فرمودم‌آب اوهر با آب گنگ سه ماشه گران آمده، و آب دره لارنیم ماشه سبکتر شد. درسی‌ام مقام هیره پورمحل نزول بارگاه اقبال‌گشت. باآنکه ارادتخان خدمت کشتوار را خوب‌کرده، چون رعایا وسکنهٔ کشمیر ازطرز سلوك اوشکوه می‌نمودند اعتقادخان را به‌صاحب صوبگی کشمیرسرافراز ساخته اسب وخلعت وشمشیرخاصه دشمن‌گداز به اوعنایت فرمودم، وارادتخان را به‌خدمت لشکرقندهار تعیین نمودم.

کنورسنگه راجه‌کشتوارکه درقلعه [۲۸۲ الف] گوالیا مقید بود از حبس برآورده کشتواررا به‌اوعنایت‌نمودم، واسپ وخلعت وخطاب‌راجه به‌اولطف‌شد وحیدرملك‌را به‌کشمیر فرستادم‌که از دره‌لار جوی‌آب به‌باغ نورافزا بیارد، وسی‌هزارروپیه به‌جهت‌مصالح وآجوره آن مرحمت شد. دوازدهم ماه مذکورازکوهستان جموبرآمده دربهنبرنزول اتفاق افتاد. روز دیگرشکارقمرغه کردم. داوربخش پسرخسرو را منصب پنجهزاری ذات و دوهزارسوارعنایت شد. دربیست‌وچهارم ازآب چناب عبورفرمودم. میرزا رستم از لاهورآمده ملازمت نمود؛ و هم دربن تاریخ افضل‌خان دیوان خرم عرضداشت اورا آورده ملازمت نمود. بی‌اعتدالیهای خود را لباس معذرت پوشانیده، او را فرستاده‌که شاید به‌نیتال وچرب‌زبانی‌هاکاری از پیش تواند برد، واصلاح ناهمواری او تواند نمود. من خود اصلا توجه نفرمودم و رونداد‌م. خواجه ابوالحسن‌دیوان وصادق‌خان بخشی‌که به‌جهت سامان لشکرقندهارپیشتربه لاهور رفته بودند سعادت آستان‌بوس دریافتند.

غرهٔ آبان ماه‌الهی امان‌الله پسرمهابت‌خان به‌منصب سه‌هزاری وهفتصد سوار سرافراز گردید فرمان مرحمت عنوان به‌طلب مهابت‌خان فرستاده شد. دربن‌ولا عبدالله‌خان راکه به جهت خدمت قندهارطلبیده بودم از محال جاگیرخود آمده زمین بوس نمود. درچهارم ماه مذکوربه مبارکی داخل لاهورشدم. الف‌خان به‌منصب دوهزاری وهزاروپانصدسوارسربلندی یافت. به دیوان عظام حکم فرمودم‌که جاگیرهای خرم راکه درسرکارحصار ومیان دوآب و این حدود تنخواه دارد درطلب جمعی از بنده‌هائی‌که به‌خدمت قندهارمقررشده‌اند تنخواه نمایند و اوعوض این‌محال ازصوبه مالوه وگجرات و دکن وهرجا می‌خواسته باشدمتصرف

گردد. افضل‌خان‌را خلعت‌داده[۲۸۲ب]رخصت‌نمودم. فرمان‌شد که چون‌صوبهٔ گجرات ومالوه و دکن و خاندیس به‌او عنایت شده ازین جاها به هرجا خواهد محل‌اقامت قرارداده، به‌ضبط آن حدود پردازد، و جمعی از بنده‌ها راکه به جهت یـورش قندهار طلب شده، و سزاولان به‌آوردن‌آنها تعیین‌شده رفته‌اند، زود به‌درگاه بفرستد، وبعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده درنگذرد، والاندامت خواهد‌کشید.

درین روز اسب قبچاق اول که درطوایل خاصه امتیاز داشت به‌عبدالله‌خان عنایت شد. دربیست‌وششم ماه مذکور حیدربیگ و ولی‌بیگ فرستاده‌های دارای ایران دولت باریافتند. بعد از ادای مراسم کورنش وتسلیم نوشته شاه را به نظردرآوردند. فرزندخان جهان حسب‌الحکم جـریده از ملتان رسیده ملازمت نمود. هزارمهر وهزار روپیه و هـژده اسپ پیشکش گذرانید. مهابتخان به‌منصب ششهزاری ذات وپنجهزارسوار سرافراز شد. به میرزا رستم فیل عنایت نمودم. راجه سارنگدیو را به‌سزاولی راجه سنگدیو تعیین فرمودم که اورا بـه‌سرعت هرچه تمامتربه درگاه حاضرسازد.

هفتم‌آذرماه الهی ایلچیان شاه عباس راکه بـه‌دفعات آمده بودند خلعت وخرجی داده رخصت فرمودم. کتابتی که درمعذرت قندهارمصحوب حیدربیگ ارسال داشته بود با جوابی که نوشته شده درین اقبال‌نامه ثبت افتاد.

کتابت دارای ایران: نسایم‌دعواتی که ازنفحات اجابت‌آن‌غنچه مراد شگفته‌نکهت افزای مشام یگانگی باشد، ولوامع مدحاتی که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منورگشته ظلمت زدای غائله بیگانگی گردد، وعطر بزم خلت وولای اعلی حضرت ظل‌اللهی وشمع جمع صدق وصفای‌آن نورپرورد الهی گردانیده، مشهود رای انواروبمکشوف ضمیرمنیرضیا گستری گرداند[۲۸۳ الف] که بردل دانش پسند وخاطرآسمان پیوندآن برادربجان برابرکه آئینه چهره دانش وبینش ومرآت جمال حقایق‌آفـرینش است عکس پذیرخواهد بـودکه بعد از سنوح قضیه ناگزیرنواب‌شاه جنت مکان علیین‌آشیانی انارالله برهانه چه‌قسم قضایا درایران روداد وبعضی ممالك ازتصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون رفته بود. چون این نیازمند درگاه بی‌نیاز مقلد امورسلطنت شد بـه‌یمن تـوفیقات ربانی وحسن تـوجه دوستان، انتزاع‌جمیع ممالك موروثی که درتصرف مخالفان بودنمود. چون قندهار درتصرف‌گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود مـی‌دانستیم معترض آن نشده از عـالم اتحاد وبـرادری مترصد بودیم که ایشان نیز به‌طریق آبـا واجداد عظام جنت مقام خـود درتفویض‌آن توجه مبذول فرمایند. چون به تغافل گذرانیدند مکرربه نامه وپیغام وکنایه وصریح طلب‌آن نمودیم

که شاید درنظر همت ایشان این محقرملك قابل مضایقه نبوده مقرر فرمایندکه درتصرف اولیای این خاندان داده، رفع طعن دشمنان و بدگویان، وقطع زبان درازی حاسدان و عیب جویان گردد؛ وجمعی بیشتراین امررا درعقدهٔ تعویق انداختند وچون حقیقت این مقدمه درمیان دوست و دشمن اشتهاریافت و از آن جانب جوابی مشعربرد وقبول نرسید، به خاطرعاطر رسید که طرح سیروشکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله گماشته‌های آن برادرنامدار کامگار، از روی روابط الفت وخصوصیتی که درمیان مسلوك است موکب اقبال را استقبال کرده بخدمت اشرف فایزگردند؛ ومجدداً برعالمیان رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر گردیده باعث زبان کوتهی حاسدان و بدگویان شود. بدین عزیمت بی یراق قلعه گیری متوجه شده، چون بالگامی فراه رسیدیم منشور[۲۸۳ب] عاطفت مبنی براظهار سیروشکار قندهار به حاکم آنجافرستادیم که مهمان پذیر باشد، وعزت آثارخواجه باقی کرگیراقرا طلب فرموده به حاکم و امرائی که درقلعه بودند پیغام دادیم که میان اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله ونواب همایون ماجدایی نیست، والکائی که هست از هم دیگرمی‌دانیم؛ ما به‌طریق سیرمتوجه آن صوبه‌ایم، چنان نکنند که کلفت خاطر به هم رسد. ایشان مضمون حکم وپیغام مصلحت انجام را به گوش حقیقت نیوش نشنیده ومراسم الفت واتحاد جانبین را منظورنداشته، اظهارتمرد وعصیان نمودند. وما به حوالی قلعه رسیده باز عزت آثار مشارالیه را طلب فرمودیم، وآنچه لازمهٔ نصیحت بود به او گفته فرستادیم، وتاده روزدیگرعساکرمنصوره را تأکید فرمودیم که پیرامون حصارنگردند. نصایح سودمند نیامد؛ و درمخالفت اصرارنمودند. چون پیش از این مسامحه گنجایش نداشت لشکر قزلباش با وجود عدم اسباب قلعه‌گیری، به تسخیرقلعه مشغول شده دراندك مدت برج وباره را با زمین یکسان ساخته کاربراهل قلعه تنگ شد و امان خواستند. ما نیز همان رابطه محبت که از قدیم الایام فیمابین این دوسلسله رفیعه مسلوك بوده، وطریقه برادری که مجدداً از زمان میرزائی آن اورنگ‌نشین بارگاه جاه وجلال میان ایشان ونواب همایون ما به‌نوعی استقرار یافته که رشك افزای سلاطین روی زمین شده است منظورداشته، به‌مقتضای مروت جبلی تقصیرات وزلات ایشان را به‌عفومقرون فرموده، مشمول عنایت ساخته، سالما وغانما بهاتفاق جیلدربیگ یوزباشی که از صوفیان صادق این خاندان است روانه درگاه معلی گردانیدیم.

حقا که بنیاد و داد واتحادموروثی ومکتسبی ازجانب این ولاجوی نه به‌مرتبه‌ای مشیدو مستحکم است که به‌جهت صدوربعضی امورکه به [۲۸۴ الف] حسب تقدیراز مکمن امکان به منصه ظهورآمده باشد خلل‌پذیرگردد.

بیت

میان ما و تو رسم جفا نخواهد بود　　　بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بـود

مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوهٔ مـرضیه مسلوک بوده، بعضی امـور جزئیه را منظور انظار خجسته آثار نفرموده، اگر خدشه‌ای بر عارض الفت ظاهر شده باشد، به حسن عطوفت ذاتی و محبت ارثی در ازالهٔ آن کوشیده، گلشن همیشه بهار یکدلـی و یگانگی را سرسبز و خرم داشته، همگی همت گردون اساس به تأکید مبانی وفاق و تصفیه مناهل اتفاق که نظام بخش انفس و آفاق است مصروف فرمایند، و کل ممالک محروسهٔ ما را به خـود متعلق دانسته به هر کس که خواهند شفقت کرده اعلام بخشند که بلامضایقه به اوسپرده می‌شود. این جزویات را خود چه اعتبار باشد. امرا و حکامی که در قلعه بودند اگرچه مرتکب امری چند که منافی مراسم دوستی باشد شدند اما آنچه واقعه شده از جانب ماست و ایشان آنچه لازمهٔ نوکری و شرط جان سپاری بود به تقدیم رسانیدند. یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال آنها فرموده ما را از ایشان شرمنده نخواهند ساخت. زیاده چه اطناب رود. همواره لوای فرقدان سای هم آغوش تائیدات غیبی باد.

جواب مکتوب شاه ایران: سپاس معرا از ملابس حد و قیاس وستایش مبرا از آلایش تشبیه و التباس یگانه معبودی را درخوراست که استحکام عهود و مواثیق پادشاهان عظیم الشان را موجب انتظام سلسلهٔ آفرینش و التیام فرمانروایان جهان را باعث رفاهیت و آسایش و مسبب امنیت و آرامش خلایق و عباد که ودایع بدایع حضرت آفریدگار اند گردانیده، مصداق این بیان و مؤید این برهان موافقت و اتحاد و مرابطت و ودادیست که فی ما بین این دو دودمان رفیع الشان تحقق پذیرفته و در زمان دولت روزافزون ما تجدید [۲۸۴ب] و به مثابه‌ای مؤکد و مشید گشته که محسود سلاطین زمان و خواقین دوران است، و آن شاه جم جاه ستاره سپاه فلک بارگاه دارا گروه فریدون شکوه زیبندهٔ افسر کیانی، شایستهٔ تخت خسروانـی، شجرهٔ برومند ریاض سلطنت و ابهت، نهال بوستان نبوت و ولایت، نقاوهٔ دودمان علوی، و خلاصهٔ خاندان صفوی، بی‌سبب و باعثی درصدد افسردگی گلزار محبت و دوستی و اخـوت و یکدلی که تا انقراض زمـان و اختلاف ادوار دوران امکان نشستن غبار خلل بر ساحت فیاض آن نیست شدند.

ظاهرا رسم اتحاد و یگانگی فرمانروایان جهان این بـوده که درعین استحکام اخوت دوستی که قسم به سر یکدیگر میخورده باشند با کمال مؤالفت روحانی و مصادقت جسمانـی که فی ما بین به جان مضایقه نباشد تـا به مـلک و مال چه رسد، بـه ایـن روش به سیر و شکـار آیند.

صدحیف برمحنت بیش از قیاس ما

از ورود مکتوب محبت طراز که درمعذرت سیروشکار قندهارمصحوب سعادت نصابان حیدربیگ و ولی‌بیگ ارسال داشته بودند مشعربرصحت ذات ملایك صفات بود. گلهای نشاط وانبساط برروی روزگارخجسته آثارشگفت. بررای گیتی‌آرای آن برادر کامکارعالی مقدارمخفی ومحتجب نماندکه تا رسیدن رسول فرخنده پیام زینل‌بیگ به درگاه آسمان جاه، اظهاریه مراسله وپیغام درباب خواهش قندهارنشده بود. درحینی که ما به سیروشکارخطه دلگشای کشمیرمشغول بودیم دنیاداران دکن از کوته‌اندیشی قدم ازجادهٔ اطاعت وبندگی بیرون نهاده طریق عصیان ورزیدند. لهذا برذمت همت پادشاهانه تنبیه وتأدیب کوته اندیشان لازم شد، و رایات نصرت‌آیات به دارالسلطنه لاهورنزول اجلال فرموده، فرزند برخوردار شاه جهان را با لشکرظفر اثربرسرآن بی‌عاقبتان تعیین [۲۸۵ الف] فرمودیم وخود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که زینل‌بیگ رسید ومراسله محبت‌افزای آن زینت بخش اورنگ شاهی را رسانید. آن تعویذ دوستی را برخود شگون‌گرفته به‌قصد دفع شردشمنان ومفسدان متوجه دارالخلافه آگره گشتیم. درآن رقیمه‌گهرنثار درربار اظهارخواهش قندهارنشده بود. زینل‌بیگ به زبانی ظاهرنمود. درجواب آن فرمودیم که ما را به‌آن برادرکامگار هیچ‌چیز مضایقه نیست، انشاءالله تعالی بعد از سرانجام مهام دکن به‌نوعی که مناسب دولت باشد شما را رخصت خواهیم‌ساخت. چون طی‌مسافت دور و درازکرده آمده چندروز در دارالسلطنه لاهور از کوفت راه‌آسوده شوکه ترا طلب خواهیم فرمود.

بعد از رسیدن به آگره که مستقرخلافت است مشارالیه را طلب فرمودیم که رخصت فرمائیم. چون عنایت‌الهی قرین حال این نیازمند درگاه ایزد است خاطراز فتح واپرداخته متوجه پنجاب‌گشتیم و درصدد آن شدیم‌که مشارالیه را روانه‌گردانیم. بعداز سرانجام بعضی مهمات‌ضروری به‌جهت‌گرمی هوا متوجه خطه‌کشمیرکه درلطافت ونزاهت‌آب وهوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکون است، شدیم. بعد از رسیدن به‌آن خطهٔ دلگشا زینل‌بیگ را به واسطهٔ رخصت طلبیدیم که خود به‌سعادت متوجه شده سیرگاههای نزهت بخش فرح‌افزای آنجا را یك به یك به اوبنمایم. درین اثنا خبررسیدن آن برادر کامکاربه عزم تسخیرقندهار، که هرگز درخاطر خطور نکرده بود، رسید. حیرت تمام دست دادکه کوره دهی چه خواهد بودکه خود به‌سعادت به تسخیرآن متوجه شوند، وچشم ازآن دوستی وبرادری پوشیده دارند با وجودآنکه مستخبران راست قول درست‌گفتارخبرمی‌رسانیدند باورنمی کردیم. بعد ازآنکه

این خبرمحقق شد درساعت [۲۸۵ ب] به‌عبدالعزیزخان حکم فرمودیم که از رضای آن برادر کامگار تجاوز ننماید و تا حال سررشته برادری مستحکم است و مرتبه و درجهٔ این الفت و یکجهتی را برابر به عالم نمی‌کردیم، و هیچ عطیه را به‌آن نمی‌سنجیدیم. فامالایق و مناسب برادری و صداقت آن بود که تا آمدن ایلچی صبر می‌فرمودند شاید به‌مطلب و مدعایی که آمده بود کامیاب به‌خدمت می‌رسید. قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگار نقش پیرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و فتوت را کدام طرف خواهند ساخت. الله تعالی درجمیع آوان حافظ و ناصر و معین باد.

بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تهیهٔ لشکر قندهار مصروف داشته فرزند خان‌جهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود فیل و اسپ خاصه با شمشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نموده، به‌طریق منقلای رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عساکر ظفرآثار درملتان توقف نموده منتظر حکم باشند؛ و باقرخان را که فوجدار ملتان بود به درگاه والا طلب نموده شد. علی‌قلی‌بیگ درمن را به منصب هزار و پانصدی سرافراز ساخته، به‌کومك مشارالیه مقرر داشتیم و همچنین میرزا رستم را به‌منصب پنجهزاری بلندمرتبه گردانیده درخدمت آن فرزند به‌لشکر مذکور تعیین فرمودم. لشکرخان ازصوبه دکن آمده ملازمت نمود از تعینات لشکر مذکور گشت. الله‌داد افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرم‌خان و دیگر امرا که ازصوبهٔ دکن که محال جاگیرخود آمده بودند اسپ و خلعت لطف نموده بهمراهی خان جهان رخصت نمودم.

عمدة السلطنه آصف‌خان را به دارالخلافه آگره فرستادم که کل خزانه مهر و روپیه که از آغاز سلطنت حضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه تاحال فراهم آمده به‌درگاه بیارد. اصالتخان پسرخان جهان به‌منصب دوهزاری هزارسوار سرافراز یافت. محمد شفیع بخشی صوبه ملتان به‌خطاب [۲۸۶ الف] خانی ممتاز گشت. شریف وکیل فرزند سعادتمند شاه پرویز را رخصت فرمودم که به‌سرعت هرچه تمامتر رفته آن فرزند را با لشکر صوبه بهار به ملازمت بیاورد. فرمان مرحمت عنوان به‌خط خاص نوشته تأکید بسیار درآمدن او نموده شد. درین تاریخ میرمیران نبیره شاه‌نعمت‌الله به‌مرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد. امید که از اهل آمرزش باد. میرزابیگ قراول باشی را فیل مست زیر کرد و کشت خدمت او را به امام‌وردی فرمودیم.

چون از مرض ضعیفی که درسال پیش ازین عارض شده بود وهنوز هست دل و دماغ همراهی ننموده که به‌مسودات وقایع توانم پرداخت، درین‌ولا که معتمدخان از خدمت دکن

آمده سعادت آستان بوس دریافت، چون از بنده‌های مزاجدان وشاگـردان سخن فهم بود، و سابق نیز سررشتهٔ این خدمت وضبط وقایع به‌عهدهٔ او بود، حکم فرمودم که از تـاریخی که نوشته شده مشارالیه به‌خط خود بنویسد، و در ذیل مسودات من داخل سازد. آنچه بعدازین سانح شود به‌طریق روزنـامچه مسوده نموده و به تصحیح من رسانیده وبـه بیاض می‌سپرده باشد.

دنباله جهانگیرنامه ـ نگارش: معتمدخان

دربن ایام که همگی همت جهانگشای به‌تهیه لشکرتندهار وتدارک آن‌کار مصروف بود خبرهای ناخوش از تغییرحال وبی‌اعتدالیهای خرم بعرض می‌رسید وموجب توحش و توزع خاطرمی‌گشت بنابراین موسوی‌خان راکه از بنده‌های با اخـلاص ومزاجدان بود بگذاردن پیغامهای تهدید وتـرغیب وبیان نصایـح هوش‌افزا نزد آن بیدولت فـرستادم که به رهنمونی سعادت اورا از گران خواب غفلت وغروربیدارسازد، ونیز براراده‌های باطل ومقاصدفاسد او وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا به هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید.

غرهٔ بهمن‌ماه جشن وزن قمری آراسته گردید. درین جشن [۲۸۶ ب] همایـون مهابت خان از صوبهٔ کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت، ومورد عنایات خاص گشت. یعقوب‌خان بدخشی را به‌عنایت نقاره بلندپایگی بخشیده به‌صوبهٔ کابل تعیین فرمودم.

ورود موکب همایون به آگره: مقارن این حال عرضداشت اعتبارخان ازآگره رسید که خرم با لشکرنکبت اثر از ماندو روانه این صوب شده. ظاهراً خبرطلب خزانه را شنیده آتش درنهادش افتاده وعنان اختیاراز دست داده بیتابانه روانه شدکه شاید دراثنای راه خود را به‌خزانه رسانده، دست‌اندازی تواندکرد. بنابرین رای صواب‌نمای چنین تقاضا فـرمود که به رسم سیروشکار تا آب سلطان‌پور نهضت اتفاق افتد. اگرآن بی‌سعادت به رهنمونی بدرقهٔ ضلالت قدم به‌بادیهٔ ادبارنهاده باشد پیشترشتافته سزای کردارناهنجار در دامن روزگار اونهاده شود، و اگرطوردیگر صورت بندد درصورآن بعمل آیـد. به‌این عزیمت هفدهم مـاه مذکور به ساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقع شد. مهابت‌خان بـه‌عنایت خلعت خاصه سرافرازی یافت. یك لك‌روپیه به‌فرزند داوربخش، ویـك لك‌روپیه به میرزا رستم، و دولك روپیه به‌عبداللهخان، به صیغهٔ مساعده حکم شد. میرزاجان پسرزین‌خـان با فرمان مـرحمت عنوان نـزد فـرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده شد وتـأکید بیش از پیش درطلب اونموده شد.

راجه سارنگدیو که بجهت آوردن راجه نرسنگدیو رفته بود آمده، ملازمت نمود. معروض داشت که راجه با جمعیت نیك و فوج آراسته در بلده تهانیسر، به سعادت رکاب بوسی مفتخر خواهد گشت. درین چند روز مکرر عرایض اعتبارخان ودیگر بنده‌ها از دارالخلافه آگره رسید که شرم از برگشتگی و بی‌دولتی حقوق تربیت را به حقوق مبدل ساخته پای ادبار در وادی [۲۸۷ الف] جهالت وضلالت نهاده روانه این حدود است. ازین جهت برآوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته به استحکام برج و باره ولوازم قلعه‌داری پرداختم. وهمچنین عرضداشت آصف‌خان رسید که آن بیدولت پرده آزرم دریده روی به وادی ادبار نهاده، از روش آمدن او بوی خیر نمی‌آید. چون صلاح دولت درآوردن خزانه نبود به حراست ایزدی سپرده، خود متوجه ملازمت است. بنابرین از آب سلطانپور عبور فرموده به کوچ متواتر متوجه تنبیه و تأدیب آن سیاه‌بخت شدم وحکم فرمودم که بعد ازین اورا بیدولت می گفته باشند، و درین اقبال‌نامه هرجا بیدولت مذکور شود کنایه ازو خواهد بود.

از تربیتها ومرحمتها که درحق او بظهور آمده می توانم گفت که تا حال هیچ پادشاهی به فرزند خود این قدر عنایت نکرده باشد. آنچه پدر بزرگوارم به برادران من لطف نموده بودند من به نوکران او مرحمت فرمودم وصاحب خطاب وعلم ونقاره ساختم. چون دراوراق گذشته به تقریبات ثبت افتاده وبرمطالعه کنندگان اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه مایه توجه وتربیت درحق او مبذول شده زبان قلم را از شرح آن کوتاه داشتم. ازکدام الم خود نویسم آیا کوفت وضعف درچنین هوای گرم که بمزاج من نهایت ناسازگاری دارد سواری وتردد بایدکرد و به این حال برسرچنین ناخلفی باید رفت. وبسیاری از بنده‌ها راکه سالهای دراز تربیت کرده و به مرتبهٔ امارت رسانیده که امروز بایستی بجنگ اوزبك یا قزلباش بکار آیند بشومی اوهمه را باید سیاست فرموده بدست خود ضایع ساخت. لله‌الحمد که ایزد جل شانه آن قدر حوصله وبردباری کرامت فرموده که این همه را تاب میتوان آورد، وبسهل‌طوری می‌توان گذرانید وبرخود آسان کرد. اما آنچه بردل گرانی می کند ومزاج غیرت را درآشوب دارد این [۲۸۷ب] است که درچنین وقتی بایستی که فرزندان سعادت گزین و امرای اخلاص آئین بی تعصب به یکدیگر تلاش خدمت قندهار وخراسان که ناموس سلطنت است نمایند، این بی‌سعادت تیشه برپای دولت خود زده، سنگ راه این عزیمت شد، و مهم قندهار درعقده تعویق وتوقف افتاد. امیدکه حق تعالی این نگرانیها را از پیش خاطر بردارد.

درین وقت به عرض رسیدکه محترم‌خان خواجه‌سرا وخلیل بیگ ذوالقدروقداثیخان میرتوزك باآن بی‌دولت رابطه اخلاص درست ساخته، ابواب مراسلات مفتوح دارند.چون

وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هرسه را مقید فرمودیم. بعداز تحقیق وتفحص احوال چون درحرام‌نمکی وبداندیشی وبدسگالی خلیل ومحترم‌گمان شک‌وشبه نماندومثل میرزارستم بربی اخلاصی وبدسگالی خلیل سوگند خورد تا گزیر آنها را به‌سیاست رسانیدم، وفدائیخان را که علیه‌اخـلاصش ازآلایش تهمت ونقصان پـاك بود از قید برآورده سرافراز ساختم. راجـه روزافزون را به‌رسم داکچوکی نزد فرزند اقبالمند شاه‌پرویز فرستادم‌که سزاولی نموده آن فرزند را بالشکرظفر اثربه سرعت هرچه تمامتربه‌ملازمت رساند، تاآن بیدولت چنانچه باید به سزای کردارناپسندیده خود برسد. جواهـرخان خواجه‌سرا بـه‌خدمت اهتمام دربارمحل سرافراز شد.

غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی نورسرای مورد عساکر گشت. درین روز عرضداشت اختیار خان رسیدکه بیدولت بسرعت هرچه تمامترخود را به‌نواحی دارالخلافه آگره رسانیده بود که شاید پیشتراز استحکام قلعه ابواب فتنه وفساد مفتوح‌گردانیده‌کاری تـواند ساخت. چون به‌فتحپورمی‌رسد درِ دولت را برروی خود مسدود می‌یابد. خجلت زده ادبار بـازگشته توقف می‌نماید. خانخانان وپسر او وبسیاری از امرای [۲۸۸ الف] پـادشاهی از تعینات دکـن و گجرات بودند همراه اوآمده رفیق راه بغی وکافـر نعمتی شده‌اند. مـوسوی‌خان او را در فتحپوردیده تبلیغ احکام پادشاهی نموده، مقررشدکه قاضی عبدالعزیـز ملازم خود را بـه رفاقت اوبه درگاه بفرستدکه مطالب اورا به‌عرض رساند وسندرنام نوکر خود راکه سرحلقهٔ ارباب ضلالت وسرکردهٔ اهل فساد است به‌آگره فرستادکه خزاین ودفاین بنده‌های پادشاهی راکه درآگره دارند متصرف گردد. از جمله به‌خانه لشکرخان درآمده نه‌لك‌روپیه را متصرف شد وهمچنین بمنزل دیگربنده‌ها هرجاگمان سامـانی داشت دست تطاول درازساخته آنچه یافت به‌تصرف درآورد. هرگاه مثل‌خان خانان امرایی‌که به‌عالی منصب اتـالیقی اختصاص داشت درهفتاد سالگی روی خود را به‌بغی وکافرنعمتی سیاه سازد از دیگران خـود چه گله. گویا سرشت اوبه بغی وکفران نعمتی مجبول بود. پدرش درآخرعمربا پدربزرگوارم همین شیوه ناپسندیده مسلوك داشت و اوپیروی پدرنموده، دریـن سن خود را ملعون و مردود ازل و ابد ساخت

بیت

عاقبت گرگزاده گرگ شود　　　گرچه با آدمی بزرگ شود

درین‌تاریخ موسوی‌خان باعبدالعزیز فرستاده بیدولت رسید. چون ملتمسات اومعقولیتی نداشت راه سخن نداده، حواله مهابت‌خان نمودم‌که مقید دارد. پنجم ماه مـذکور کنارآب

لودیانه مضرب عسکر اقبال گردید. خان‌اعظم به‌منصب هفت‌هزاری پنجهزار سوار سربلندی یافت. راجه بهارت بندیله از دکن و دیانتخان از آگره رسیده ملازمت نمودند. گناه دیانتخان را بخشیده بهمان منصب که سابق داشت سرافراز ساختم. راجه بهارت به‌منصب هزار و پانصدی هزار سوار و موسویخان بهزاری وسیصد سوار ممتاز گشتند.

روز مبارکشنبه دوازدهم در ظاهر پرگنه تهانیسر راجه نرسنگدیو ملازمت نموده فوج آراسته به‌تو‌زك عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید و راجه [۲۸۸ ب] نرسنگدیو به‌منصب هزار و پانصدی سیصد سوار سرفراز شد. درحوالی کرنال آصف‌خان از آگره آمده به سعادت رکاب‌بوسی فرق عزت برافراخت. درین وقت آمدن او عنوان فتوحات بود. نوازشخان پسر سعیدخان از صوبه گجرات رسیده زمین‌بوس نمود. درهنگامی که بیدولت دربرهانپور بود حسب‌الالتماس اوجلقی‌خان را بصوبه جوناگره تعیین فرموده به مشارالیه فرمان شده بود که بهورگاه آید. درین ولا خود را رسانیده شریك خدمت گشت.

چون از دارالسلطنه لاهور بی سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضی توقف و تامل نبود با معدودی از امرا که در رکاب منصور بودند و بخدمت حضور اختصاص داشتند برآمده شد و تا رسیدن به‌سرهند اندك‌مایه مردم به‌سعادت همراهی سرافراز بودند. بعد از گذشتن از سرهند فوج فوج وقشون قشون لشکر از اطراف زیر کرده آمدند و تا دهلی آنقدر جمعیت فراهم آمد که بهرجانب که نظر وامی کردم تمام روی صحرا را لشکر فرا گرفته بود. چون به‌عرض رسید که بیدولت از فتحپور برآمده روانه آن صوب گشته به‌کوچ متواتر متوجه دهلی شده به‌عساکر ظفرطراز حکم جبغه پوشیدن فرمودم. درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج منصور به‌صوابدید مهابت‌خان مفوض بود. سرداری فوج اول به‌عبدالله‌خان مقرر داشته از جوانان چیده و گزیده، وسپاهیان کاردیده هر کس را مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یك‌گروه پیشتر از دیگر افواج برفته باشد. خدمت عرض رسانیدند. اخبار و ضبط راهها نیز به عهده او شد وما غافل از اینکه او با بیدولت همداستان است وغرض اصلی آن بدأصل اینست که اخبار لشکرما را به او رساند. پیش ازین هم خبر راست و دروغ برطومارهای طولانی نوشته می‌آورد که جاسوسان من از آنجا فرستاده‌اند. بعضی از بنده‌های فدوی را متهم داشت که به‌آن بیدولت اتفاق [۲۸۹ الف] دارند، واخبار دربار را به‌اومی‌نویسند اگر به فتنه سازی و درانـدازی او از جا رفته اضطراب و بیتابی می‌نمودم درین طورشورش که تندباد فتنه وطوفان درآشوب وتلاطم بود بسیاری از بنده‌های فدوی را به‌تهمت اوضایع بایستی ساخت، باآنکه بعضی ازدولتخواهان درخلاً وملاً به‌کنایه

وصریح از بداندیشی وناراستی او حرفهای راست بـه‌عرض می‌رسانیدنـد، وقت مقتضی آن نبود که واشگافته، پرده از روی‌کار او بر گرفته‌آید، چشم و زبان را از ادایی که وحشت‌خاطر شوم اوباشد نـگاهداشته، بیشتراز پیشتر درعنایت والتفات اغراق وافراط بـکارمی‌رفت که شاید خجلت زدهٔ کردارناهنجارگشته، از بدذاتی وفتنه‌پردازی بـازآید. آن مردود ازل وابد که سرشت زشت اوبه خبث ونفاق مجبول بود به‌خود پس نیامده، کردآنچه درخور اوبود. چنانچه درجای خودگذارش خواهد یافت.

ابیات

درختی که تلخست او را سرشت ‌‌ ‌ گرش درنشانی بـه بـاغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام‌آب ‌‌ ‌ به بیخ انگبین ریـزی وشهد ناب
سرانجام گـوهـر بـکار آورد ‌‌ ‌ هـمـان میوهٔ تـلـخ بار آورد

بالجمله درحوالی دهلی سیدبهوه بخاری وصددخان و راجه‌کشن داس ازشهرآمده به سعادت رکاب‌بوس سرافراز شدند. باقرخان فوجدارسرکارآورده نیز درین تاریخ خود را به‌اردوی ظفرقرین رسانید.

بیست‌وپنجم ماه مذکور از معموره دهلی گذشته درکنارآب جمنه معسکراقبال آراستم. گورهرولد رایسال درباری از صوبهٔ دکن‌آمده به دولت زمین‌بوس ممتاز گردید. به منصب دوهزاری ذات وهزاروپانصد سوار سرافراز گشته به‌خطاب راجه‌خلعت امتیاز پـوشید. زبر-دستخان میرتوزوك به‌عنایت علم فرق عزت برافراخت.

آغاز سال هژدهم از جلوس مبارك

شب سه‌شنبه بیستم‌ماه جمادی‌الاول سنه ۱۰۳۲ هزاروسی ودوهـجـری نیراعظم فروغ بخش عالم به [۲۸۹ ب] بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانـی فرمود وسال هژدهم از مبداء جلوس بمبارکـی وفرخی آغاز شد. دریـن روز استماع افتادکه بیدولت به حوالی متهره رسیده، درپرگنه شاهپور لشکر اقبال اثرفرود آمده هشت هفت هزارسوارسان دیده امید که عنقریب مقهورومنکوب گردد. راجه جیسنگه نبیره راجه‌مان سنگه ازوطن خودآمده‌سعادت رکاب‌بوس دریافت. راجه نرسنگدیو راکه درطایفه راجپوت ازو عمده‌تر امرایی نیست به خطاب مهاراجه بلند مرتبه‌گردانیده راجه جوکراج پسراو را بـه‌منصب دوهزاری هزارسوار سرافراز ساختم. سید بهوه به‌عنایت فیل ممتاز شد. چون بـه‌عرض رسیدکه بیدولت کنارآب جمنه را گرفته می‌آید موکب منصورتیز به‌همان سمت مقررگشت وترتیب افواج بحرامواج

از هراول وجرانغار وبرانغار والتمش وطرح وچند اول وغیره به آئینی که لایق حال ومناسب مقام بود قراریافت.

مقارن این خبر رسید که بیدولت با خانخانان بی‌سعادت از راه راست عنان تافته پرگنه کوتله که به بیست کروهی جانب چپ است شتافته وسندر برهمن را که راهنمای بادیه ضلالت وگمراهی است با داراب پسرخانخانان وبسیاری از امرای پادشاهی که رفیق راه بغی وحرام نمکی شده همت‌خان وسربلندخان وشرزه‌خان وعابدخان [۲۹۰ الف] وجادورای واودی رام وآتشخان ومنصورخان و دیگرمنصبداران که تعینات صوبه دکن وگجرات ومالوه بودند و تفصیل آن طولی دارد با تمام نوکران خود مثل راجه بهیم پسررانا و رستم‌خان وبیرم بیگ و دریا افغان وتقی وغیره دربرابر لشکرمنصورگذاشته پنج فوج قرارداد‌ند. اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب برگشته روزگاراست لیکن درحقیقت معنی سرداری و مدارکار بر سندر زشت کردار است وتیره‌بختان بیعاقبت درنواحی بلوچپورنزول ادبار نموده‌اند.

هشتم ماه مذکورقبولپورمعسکر ظفراثر گردید و درین تاریخ نوبت چنداولی به باقر خان بود. مشارالیه را از همه عقب‌تر گذاشته بودیم. جمعی از مقهوران دراثنای راه خود را با عراق لشکرمنصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند. باقرخان پای همت برجا داشته به مدافعه‌آنها پرداخت وخواجه‌ابوالحسن خبریافت وبه‌کومک عنان تافت وتا رسیدن خواجه ابوالحسن مردودان تاب نیاورده راه گریز سپرده بودند.

روز چهارشنبه نهم‌ماه مذکور بیست‌وپنجهزارسوار به‌سرداری آصف‌خان وخواجه ابوالحسن عبدالله‌خان جداساخته برسرمقهوران بیعاقبت تعیین فرمودیم. قاسم‌خان ولشکرخان و ارادتخان وفدائیخان ودیگربندها موازی‌هشت‌هزارسوار، درفوج آصف‌خان مقررگشت. باقرخان ونورالدین قلی وابراهیم‌حسین کاشغری وغیره مقدارشش‌هزارسوار به‌کومک خواجه ابوالحسن قرارگرفت. نوازشخان وعبدالعزیزخان وعزیزالله وبسیاری از سادات بارهه و ابزوهی بهمراهی عبدالله‌خان تعیین شد. درین فوج دههزارسواربه‌قلم آمد. سندرمقهور، لشکرادباراثر ترتیب داده قدم بی‌آزرمی پیش [۲۹۰ ب] نهاد. درین وقت من ترکش خاصهٔ خود را مصحوب زبردستخان میرتوزك به‌جهت عبدالله‌خان فرستادم که موجب دل گرمی او شود. چون تلاقی فریقین اتفاق افتادآن روسیاه ازل وابد که سرشت زشتش به بغی وکفران نعمت مجبول بود راه‌گریز سپرده به‌مقهوران پیوست عبدالعزیزخان وپسران خان دوران والله اعلم دانسته یا نادانسته به‌همراهی اوشتافتند. نوازشخان و زبردست‌خان وشیرحمله که درفوج آن بی‌حمیت بودند، پای همت افشرده از رفتن او ویران نشدند. ازآنجا که تائید ایزدجل

وعلا همه جا وهمه وقت قرین حال ایــن نیازمند است درچنین هنگامــی که مثل عبدالله‌خــان سرداری فوج ده‌هزارسوار را برهم زده و ویران ساخته به‌غنیم پیوست ونزدیک بودکه چشم زخمی عظیم بــه‌لشکرمنصور رسد تیرتفنگ از شست غیب بــه‌مقتل سندررسید و از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت. خواجــه‌ابوالحسن نیز فوج مقابــل خود را از پیش برداشته درهم شکست، وآصف‌خان بــه وقت رسید. باقرخان تردد نمایان کــرده‌کار را تمام ساخت وفتحی که طغرای فتوحات روزگارتواند شد از مــکمن غیب چهره‌پرداز مرادگشت. زبردستخان‌وشیرحمله وشیرپنجه پسراو، وپسراسد خــان معموری ومحمدحسین بــرادرخواجه جهان، وجمعی از سادات بارهه که درفوج عبدالله روسیاه بــودند شربت‌خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند. عزیزالله نبیره حسین‌خــان زخم بندوق برداشته بــه‌سلامت ماند. اگرچه درین وقت رفتن‌آن منافق مردود هم از تائیدات غیبی بود لیکن اگردرمین جنگ این حــرکت شنیع ازو بظهور رسیدی ظن [۲۹۱ الف] غالب‌آن‌که اکثرسرداران لشکرعاصی کشته‌گشتندی یا گرفتارشدندی. به‌حسب اتفاق درالسنهٔ عوام‌الناس به‌لعنت‌الله اشتهاریافت. و چون از غیب نام زده اوشده بودمن هم اورا بهمین نام خواندم. بعد ازین هرجا لعنت‌الله مذکورشود کنایه ازوخواهد بود.

بالجمله مقهوران بدسرانجام‌که از عرصهٔ کارزار راه‌گریز سپرده روی به وادی ادبار نهادند دیگرخود را جمع نتوانستند ساخت، ولعنت‌الله با سایــرمقهوران تا پیش بیدولت‌که بیست‌کروه مسافت بود عنان بازنکشید. چون خبرفتح اولیای دولت به‌این نیازمند درگاه بی نیاز رسید، سجدات شکراین موهبت‌که از عنایات مجددالهــی بود به‌تقدیم رسانیده دولت‌خواهان شایسته خدمت را به‌حضورطلب فرمودم. روز دیگرسرسندر را بــه حضورآوردند و چنان ظاهرشدکه چون بندوق به او رسید وجان را بمــالکان جهنم سپرد لاشه اورا به‌جهت سوختن به‌دهی که درآن حوالی بود برده‌اند. در وقتی که خواسته‌اندآتش برافروزند فوجی از دورنمایان شد. از بیم‌آنکه مبادا گرفتارشوند هرکدام بطرفی‌گریخته‌اند، مقدم‌آن موضع سرش را بریده برای مجرای خود نزد خان‌اعظم که درجــا گیراو مقرربود برده مشارالیه بــه ملازمت‌آورد. چهرهٔ شومش درست نمایان بود، وهنوز متغیرنشده بود. گوشهایش را بجهت مرواریدهای‌که داشته بریده برده بودند. اما هیچ معلوم نشده که از دست‌که بندوق‌خورده. از معدوم‌شدن او، بیدولت‌کمرنبست گویا دولت وهمت وعقل اوآن سگ هندوبــوده هرگاه مثل من پدری که درحقیقت آفریدگار مجازی اویم و درحیات خود اورا به والاپایهٔ سلطنت [۲۹۱ ب] رسانیده هیچ چیز ازو دریغ نداشته بــاشم چنین‌کند حاشا از عدالت الهــی که

دیگرروی بهبود نبیند.

جمعی از بندهها که درین یورش مصدرخدمات شایسته گردیده درخــورپایه خویش به مراحم بیش از پیش سرافرازی یافتند. خــواجه ابوالحسن بـه‌منصب پنجهزاری از اصل و اضافه سرافراز شد. نوازشخان به‌منصب چهارهزاری سه‌هزارسوار، و باقرخــان سه‌هزاری هزاروپانصد سوار ونقاره ممتاز گــردید. ابراهیم حسین کاشغــری دوهزاری هــزارسوار، و نورالدین قلی دوهزاری هفتصدسوار، وراجه را مداس دوهزاری هزارسوار، واسدخان هزار وپانصدی هزارسوار، عزیزالله دوهزاری هزارسوار، لطف‌الله هــزاروپانصدی پانصدسوار، پرورشخان پانصد سوار، واگرجمیع بنده‌ها مفصل نوشته آید بطول می‌انجامد.

بالجمله یک روز درمنزل مذکورمقام فرموده روز دیگرکــوچ کردم. خان‌عالم از اله آباد رسیده دولت آستان‌بوس دریافت. دوازدهم ماه مذکور درحــوالی موضع جهانسه منزل شد. درین روز سربلند رای از دکن آمده ملازمت نمود وبه عنایت خنجرخاصه با پهول کتاره سرافراز گردید. عبدالعزیزخــان وجمعی که همراه لعنت‌الله رفته بودند خــود را از چنگ بیدولت خلاص کرده به‌ملازمت پیوستند، وچنان نمودند که در وقتی که لعنت‌الله تاخت، ما را گمان آن شد که بقصد مبارزت اسب برانگیخته، چون میان مقهوران درآمــدیم چاره به‌جز تسلیم و رضا ندیدیم. الحال قابویافته خود را به‌سعادت آستانبوس رسانیدیــم. باآنکه ده هزارمهر به رسم مدد خرج از بیدولت گرفته بودند چون وقت تقاضای بازپــرس نبود عذر آنها را به راستی خریداری شد.

نوزدهم جشن [۲۹۲ الف] شرف‌آراستگی یافت وبسیاری از بنده‌های منصب وعنایات لایق سرافراز گردیدند. میرعضدالدوله ازآگره آمده ملازمت نمود. فرهنگی که درلغت ترتیب داده بنظردرآورد. الحق محنت بسیار کشیده وخــوب پیروی نموده، وجمیع لغات را از اشعار قدما مستشهدآورده درین فن کتابی مثل این نمی‌باشد.

راجه جیسنگه به‌منصب سه‌هزاری هزاروچهارصد سوار سرافراز شد. به‌فرزند شهریار فیل خاصه عنایت نمودم. خلعت عرض مکرربه موسوبخان مقرر گشت. امان‌الله پسر مهابت خان به‌خطاب خانزادخانی منصب چهارهزاری ذات وسوار نوازش یافته به‌عنایت علم ونقاره بلند مرتبه گردید.

غرهٔ اردی‌بهشت ماه الهی برکنارکول فتحپورنزول اقبال اتفاق افتاد. اعتبارخــان از آگره آمده ملازمت نمود وبه نظرعــاطفت مخصوص گشت. ظفرخان ومکرم‌خان وبرادرمکرم خان نیز ازآگره آمده سعادت زمین بوس دریافتند. چون اعتبارخان درمحافظت ومحارست قلعه

آگره چنانچه از حلال نمکی مصدرومساعی جمیله وترددات پسندیده گـردیده بود به‌خطاب ممتازخانی سربلند گردانیده به‌منصب ششهزاری ذات وپنجهزارسوارعنایت نمودم، وخلعت با شمشیرمرصع واسب وفیل خاصه مرحمت فرموده به‌خدمت مذکوررخصت انعطـاف ارزانی داشتم. سید بهوه به‌منصب دوهزاری هزاروپانصد سوارسرافراز شد. مکرم‌خان به منصب سه هزاری دوهزارسوارشد وخواجه قاسم به‌هزاری چهارصد سوارنوازش یافت.

چهارم ماه مذکورمنصورخان فرنگی که دراوراق گذشته احوال او به [۲۹۲ ب] شرح مرقوم گشته با مغروربرادرش نوبت‌خان دکنی به‌رهنمونی دولت ازبیدولت جدا شده بخدمت پیوستند خواصخان را نزد فرزند اقبالمند شاه‌پـرویز فرستادم. میرزاعیسی تـرخان از ملتان رسیده سعادت آستانبوس دریـافت. به‌مهابت‌خان شمشیرخاصه عنایت شد. دهم ماه مذکور نواحی پرگنه هندون معسکراقبال گردید. منصورخان به‌منصب چهارهزارذات وسه‌هزارسوار، ونوبت‌خان به‌منصب دوهزاری هزارسوارامتیاز یافتند. یازدهم‌مقام‌شد. درین‌روزساعت ملازمت فرزند اقبالمند شاه‌پرویز مقررگشته بود. حکم فرمودم که شاهزاده‌های کامگاروامرای نامدار وسایربندهای جانسپارجوق جوق وفشون فشون به‌استقبال شتافته آن فـرزند اقبالمند را به آئین لایق به ملازمت‌آورند. بعد ازگذشتن نیمروز که ساعت مسعود مختاربود به‌سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت، وبعد از تقدیم مراسم کرنش وتسلیم وادای مراتب توره وترتیب‌آن فرزند اقبالمند را بشوق وشفقت تمام درآغوش عزت‌گرفته نوازش ومهربانـی بیش از پیش ظاهرساختم. درینولا خبررسید که بیدولت دروقت عبور از حوالی پرگنه آنبیر که وطن مألوف راجه‌مان سنگه است جمعی از اوباش را فـرستاده آن معموره را تاخت و تاراج نمود.

دوازدهم ماه مذکورظاهر موضع سادوالی معسکـراقبال گشت. حبش‌خـان را جهت تعمیرمنازل اجمیرپیشتررخصت فرمودم. فرزند سعادتمند شاه‌پرویز را به منصب والای چهل هزاری وسی‌هزارسوار بلندمرتبه گردانیدم. چون به‌عرض رسید کـه بیدولت جگت سنگه پسر راجه با سودا تعیین نموده [۲۹۳ الف] که به وطن خویش رفته درکوهستان صوبه پنجاب ابواب فتنه وفساد مفتوح گرداند، صادق‌خان میربخشی را به‌حکومت صوبـه پنجاب سرافراز ساخته به‌تنبیه وتأدیب اورخصت فرمودم؛ وخـلعت وشمشیروفیل عنایت شد ومنصب او را از اصل واضافه چهارهزاری ذات وسه‌هـزارسوار مقررداشته به‌عنایت طـوق ونقاره سرافـراز گردانیدم. درین‌ولا بعرض رسید که میرزا بـدیع‌الزمان پسرمیرزا شاه رخ راکه به فتحپوری اشتهاردارد برادران خرد اوشبی بی‌خبربرسراو ریخته اورا به‌قتل می‌رسانند. مقارن این حال

برادرانش به‌درگاه آمده زمین‌بوس نمودند، وفادرحقیقی اوبیز به‌خدمت پیوست. لیکن چنانچه باید مدعی، خون فرزند خود نشد، و به ثبوت رسانید. اگرچه زشت‌خویی او به مرتبه‌ای بود که کشته شدن آن بی‌سعادت افسوس نداشت بلکه صلاح وقت ومناسب دولت آن بود، لیکن چون ازین بیدولتان نسبت به برادر کلان که به‌منزلهٔ پدراست چنین بیباکی به‌ظهوررسیده و عدالت مقتضی اغماض نیست حکم فرمودم که بالفعل درزندان محبوس باشند تا بعد ازین آنچه سزاوارباشد بعمل آید.

بیست ویکم ماه مذکور راجه گجسنگه و رای سورجسنگه از محال جاگیرخودها رسیده دولت رکاب‌بوس دریافتند. معزالملك را که بمطلب فرزندخان جهان به‌ملتان فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود. و از صعوبت ضعف وبیماری اومعروض داشت. اصالتخان پسرخود را با هزارسوار به خدمت فرستاده اظهارتأسف وآزردگی بسیار از حرمان ملازمت نموده بود. چون عذر اوبه فروغ صدق آراستگی داشت مقبول افتاد.

تعیین شدن شاهزاده پرویز به تعاقب شاه‌جهان به اتفاق مهابت خان: [۲۹۳ ب]

بیست‌وپنجم ماه مذکورفرزند اقبالمند شاهزاده پرویز با عساکرمنصوربه‌تعاقب واستیصال بی دولت وگروه مخذول العاقبت تعیین شد وعنان اختیارشاهزاده کامگار ومدارانتظام عساکر ظفرآثاربه صواب دید موتمن‌الدوله القاهره مهابت‌خان حواله شد.

از امرای نامداروبهادران جان‌نثار که‌درخدمت شاهزاده بلنداقبال مقرر گشتند به‌این تفصیل است. خان‌عالم، مهاراجه راجه گجسنگه سربلند رای، لشکرخان، منصور، راجه جیسنگه، رای سورجسنگه، فاضل‌خان، رشیدخان، راجه گردهر، راجه رامداس کچهواهه، میرعبدالعزیز، عزیزالله، اسدخان، پرورش‌خان، اکرام‌خان، سیدهزبرخان، لطف‌الله‌برای نواین داس وغیره هم موازی چهل‌هزارسوارموجود. و توپخانه عالی با بیست‌لك روپیه خزانه همراه نموده شد و به ساعت سعادت قرین‌آن فرزند اخلاص قرین همعنان فتح وفیروزی رخصت شد. فاضلخان به‌خدمت بخشیگری و واقعه‌نویسی لشکرمنصور مقررگشت. خلعت خاصه با نادری زربفت دوزگریبان و دامان مرواریدکشیده، که به‌مبلغ چهل‌ویك‌هزارروپیه درسرکارترتیب یافته بود وفیل خاصه زین‌کنج نام، به او وماده فیل واسپ خاصه وشمشیرمرصع، که قیمت جمله هفتادوهفت هزارروپیه باشد به‌شاهزاده مرحمت فرمودم؛ وهمچنین نورجهان‌بیگم خلعت و اسپ وفیل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود؛ ومهابت‌خان و دیگرامرا درخور شایستگی اسپ وفیل وسروپا عنایت شد. و از ملازمان روشناس آن فرزند نیز به عنایات لایق سرافرازی یافتند. درین تاریخ مظفرخان به‌خدمت میربخشی خلعت امتیاز پوشید.

مقرر شدن صوبه‌داری گجرات به شاهزاده داوربخش و اتالیقی او به خان اعظم:

غرهٔ خرداد ماه الهی [۲۹۲ الف] شاهزاده داوربخش پسرخسرو را به‌صاحب صوبگی ملك گجرات سربلند ساخته خان‌اعظم را به والامنصب اتالیقی اوامتیاز بخشیدم. به‌شاهزاده اسپ وفیل وخلعت خاصه وخنجرمرصع وتوق ونقاره مرحمت شد. خان‌اعظم ونوازش‌خان و دیگر بنده‌ها به نوازشات درخورمرتبه خود سرافرازی یافتند. ارادخان از تغییرفاضلخان به‌خدمت بخشیگری ممتاز شد، ورکن‌السلطنه آصف‌خان به‌صاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیسه فرق عزت برافراخت. خلعت خاصه با شمشیرمرصع به‌مشارالیه عنایت شد. ابوطالب پسر او به‌همراهی پدرمقررگشت، و به‌منصب دوهزاری هزارسوارسرافرازی یافت.

سی‌ام ماه مذکورمطابق نوزدهم شهررجب سنهٔ هزاروسی ودوهجری درظاهر اجمیربر کنارتال راناساگرنزول سعادت اتفاق‌افتاد. شاهزاده داوربخش به‌منصب هشت‌هزاری سه‌هزار سوارسرافرازگردید. دولك روپیه‌خزانه به‌جهت مدد خرج لشکرهمراهی اومقررگشت، ویك لك‌روپیه مساعده به خان‌اعظم حکم فرمودیم. الله‌یار پسرافتخاربیگ که در خدمت فرزند اقبالمند شاه‌پرویز می‌باشد حسب‌الالتماس آن فرزند به‌عنایت علم ممتازگردید. تاتارخان به حراست قلعه گوالیاردستوری یافت. راجه گجسنگه به منصب پنجهزاری چهارهزارسوار سر بلندگشت.

درینولا از آگره خبررسید که حضرت مریم‌الزمانی به‌قضای ایزدسبحانه به‌خلوت‌سرای جاودانی شتافتند. امیدکه الله‌تعالی ایشان را غریق بحررحمت خویش گرداناد.

جگت‌سنگه پسررانا کرن از وطن‌آمده دولت زمین‌بوس دریافت. ابراهیم‌خان فتح‌جنگ حاکم بنگاله سی‌وچهار زنجیرفیل به‌رسم پیشکش فرستاده بود بنظردرآمد. [۲۹۲ ب] باقر خان به‌فوجداری سرکار اودهه وسادات‌خان به‌فوجداری میان دوآب مقررگردیدند. میرشرف به‌خدمت دیوانی بیوتات سرافراز شد.

دوازدهم تیرماه الهی عرضداشت متصدیان صوبه گجرات نویدبخش فتح وفیروزی گردید. تفصیل این اجمال آنکه صوبه‌گجرات راکه جای یکی از سلاطین والاشکوه است درجلدوی فتح رانا به بیدولت عنایت فرموده بودم. چنانچه درسوانح‌گذشته مشروحاً ثبت افتاده وسندربرهمن به‌وکالت اوحکومت وحراست آن ملك می‌نمود. درهنگامی که این ارادهٔ فاسد به خاطرحق ناشناس او رسیدآن سگ هندو راکه پیوسته محرك سلسلهٔ نفاق وعناد و مترتب اسباب فتنه وفساد بود با همت‌خان وشرزه خان وسرافرازخان وبسیاری از بنده‌های پادشاهی که جاگیرآن صوبه بودند به‌حضورطلب نموده کهتربرادر اورا به‌جای اومقررداشت؛

وبعد از آنکه سندر به قتل رسید و بیدولت عزیمت یافته عنان ادبار به صوب مندو تافته، ملک گجرات را به تیول لعنت‌الله مقرر نموده کهنومذکور را با صفی‌خان دیوان آن صوبه وخزانه وتخت مرصعی که پنج‌لک روپیه صرف آن شده وپرداله که به دولک روپیه برآمده واینها را به صیغه پیشکش من ترتیب داده بود طلب نمود. صفی‌خان برادرزاده جعفر بیگ است که در خدمت پدر بزرگوارم به خطاب آصف‌خانی اختصاص داشت. یک صبیه برادر نورجهان بیگم که بیمن تربیت من به خطاب آصف‌خان سرافراز است درخانه اوست وصبیه دیگر از او بسال کلانتر درخانه بیدولت است وهردو از یک والده‌اند. به این نسبت بیدولت از او توقع همراهی و موافقت داشت. لیکن چون در ازل قلم تقدیر به سعادتمندی او جاری شده بود مقرر [۲۹۵ الف] گشته که به دولت وامارت رسد حق سبحانه او را موفق گردانیده مصدر خدمات نمایان شده چنانچه نوشته می‌آید.

بالجمله لعنت‌الله بیوفا وفادار نام خواجه‌سرای خود را به حکومت آن ملک فرستاده او با معدودی بی‌سروپا به احمدآباد درآمده شهر را متصرف گشت. چون صفی‌خان اراده دولت‌خواهی پیش نهاد خاطر اخلاص مآثر داشت در نگاهداشتن نوکر وفراهم آوردن جمعیت وصید دلها همت گماشت، و روزی چند پیشتر از کهنر از شهر برآمده در کنار تال کانکر به منزل گزید. از آنجا به محمودآباد شتافت، وبظاهر چنان نمود که نزد بیدولت می‌روم و درباطن با ناهرخان وسید دلیرخان وبابوخان افغان و دیگر بندهای جان‌سپار وفدویان ثابت‌قدم با اخلاص که در محال جاگیر خود توقف داشتند به مراسلات ومراغبات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظار فرصت نشست. صالح نام ملازم بیدولت که فوجدار سرکار نیلادبوده جمعیت نیک همراه داشت از فحوای کار دریافت که صفی‌خان را اندیشهٔ دیگر پیش نهاد خاطر است، بلکه کهنر هم این معنی را فراگرفته بود لیکن چون صفی‌خان جمعی را دلاسا نموده شرایط حزم و احتیاط مرعی ومسلوک می‌داشت نتوانستند دست‌وپا زد. صالح از توهم آن که مبادا صفی‌خان ترک محابا ومدارا نموده دست به خزانه دراز سازد وپیش‌بینی به کار برده با خزانه پیشتر شتافت وقریب ده‌لک روپیه به مندو به بیدولت رسانید، وکهنر نیز پرداله مرصع را گرفته از پی او روانه شد. اما تخت را بجهت گرانی نتوانست همراه برد. صفی‌خان قابو دانسته از محمودآباد به پرگنه کرنج که از راه متعارف برسمت دست‌چپ واقع است وبابوخان در آنجا بود نقل مکان نموده به [۲۹۵ ب] ناهرخان و دیگر دولتخواهان به مکاتبت وپیغام قرار داده که هرکدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیراعظم که صبح اقبال اهل سعادت وشام ادبار ارباب شقاوت است از دروازه که برسمت آنهاست به

شهردرآیند وفسایی خود را درپرگنه مذکورگذاشته،خود با بابوخان وقت سحر به سواد شهررسیده درباغ شعبان لحظه‌ای توقف می‌نماید تا خوب روشن شود و دوست ودشمن تمیز توان کرد وبعداز جهان افروزی صبح ساحت چون در دولت را گشاده یافت، باآنکه اثری از ناهرخان و دیگردولتخواهان نبود به توهم آنکه مبادا مخالفان آگاهی یافته درهای قلعه را مستحکم سازند توکل به‌تأیید ایزد نصرت‌بخش نموده از دروازه سارنگپور به شهر درآمده مقارن این حال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهرشده، خواجه‌سرای لعنت‌الله از تیرنگی اقبال بیزوال وقوف یافته بخانهٔ شیخ حیدرنبیره میان وجیه‌الدین پناه برد. بنده‌های شایسته خدمت شادیانه فتح ونصرت بلندآوازه ساخته به استحکام برج وباره پرداختند؛ وچندی را برسرخانهٔ محمدتقی دیوان بیدولت وحسن‌بیگ بخشی او فرستاده آنها را به‌دست آوردند. شیخ‌حیدر خودآمده صفی‌خان را آگاه ساخت که خواجه‌سرای لعنت‌الله درخانهٔ من است اورا هم دست به‌گردن بسته آوردند، وجمیع ملازمان ومنتسبان بی دولت را محبوس و مقید ساخته خاطراز ضبط ونسق شهرپرداختند وتخت مرصع با دولک‌روپیه نقد واسباب و اشیایی که از بیدولت ومردم او درشهربود به‌تصرف دولتخواهان درآمد. چون این خبربه بیدولت رسید لعنت‌الله را با همت‌خان وشرزه‌خان وسرافرازخان وقابل‌بیگ و [۲۹۶ الف] رستم بهادروصالح بدخشی و دیگرعاصیان بیعاقبت چه از بنده‌های پادشاهی وچه از مردم خود قریب پنج شش‌هزارسوارموجود برسراحمدآباد تعیین نمود. صفی‌خان وناهرخان از ازآگاهی این پای همت افشرده به‌دلاسای سپاهی وفراهم‌آوردن جمعیت پرداختند و از نقد وجنس هرچه به‌دست‌آمده بودحتی تخت را شکسته به‌علوفه مردم قدیم وجدید قسمت نمودند راجه‌کلیان زمیندار ایدر پسرلال‌کولی وسایرزمینداران اطراف را به‌شهرطلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند. لعنت‌الله به‌کومک مقید نشده درعرض هشت روز خود را از مندو به برودە رسانید.

دولتخواهان به‌رهنمونی همت وبدرقه توفیق از شهر برآمده درکنارتال کانکریه معسکر اقبال‌آراستند. لعنت‌الله را به‌خاطرمی‌رسد که شاید جوقنوری وتیز جلوی سررشته انتظام دولتخواهان از هم توانم گسیخت. چون از برآمدن بنده‌های حق‌گذارآگاهی یافت دربرودە عنان ادبارباز کشید وتا رسیدن کومک توقف گزید وبعد ازآنکه عاصیان بدسرانجام به‌آن سر فتنهٔ ایام ملحق گشتند قدم ضلالت وگمراهی پیش نهاد وبنده‌های دولتخواه از کانکریه کوچ نموده درظاهرموضع بتوه نزدیک به‌مزارقطب عالم فرودآمدند. لعنت‌الله سه روز راه را به ده روز پیموده از برودە به محمودآباد پیوست. چون دلیرخان تسایی شرزه‌خان را از برودە

گرفته به‌شهر آورده بود ونسایی سرافرازخان نیز درشهر بود صفی‌خـان به هردومخفـی کس فرستاده پیغام دادکه اگربه رهنمونی سعادت داغ عصیان از لوحه پیشانی عبودیت زدوده خود را درسلک سایربنده‌های دولتخواه منتظم می‌سازند عاقبت شما دردنیاودرعقبی مقرون بصلاح [۲۹۶ب]وسداد خواهد بود والاعیال واطفال شما رامتعرض ساخته به‌انواع خواری سیاست خواهم کرد. لعنت‌الله ازین معنی آگاهی یافته سرافرازخان را بـه‌بهانه‌ای از خانه طلبداشته مقیدگردانید. چون شرزه‌خان وهمت‌خان وصالح‌خان بدخشی با هم اتفاق داشتند ویکجا فرود می‌آمدند شرزه‌خان را نتوانست بدست آورد.

بالجمله بیست‌ویکم شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت‌الله از جـایی‌که بـود سوار شده عساکر نکبت تأثیررا ترتیب داد. دولتخواهان نیز افواج اقبال‌آراسته مستعد قتال وجدال گردیدند. لعنت‌الله را بخاطرمی‌رسد که از دلیرآمدن من‌پای همت‌آنها از جای خواهد رفت وکار به جنگ نارسیده پریشان ومتفرق خواهندگشت. چون‌ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده‌کرد تاب نیاورده بجانب دست‌چپ عنان ادبارتافت وبه ظاهرچنان نمود که درین میدان‌داری تفنگ زیر خاک پنهان ساخته‌اند ومردم ما ضایع خواهند شد بهترآنست‌که درعرصهٔ سرکیج رفته جنگ اندازیم، واین اندیشه باطل وتدبیرات فاسد از تأییدات اقبال بود. چه از انحراف عنان او آوازه هزیمت برزبانها افتاد وبهادران عرصهٔ فیروزی‌گـرم وگیرا از پهلـو درآمدند وآن بی سعادت به سرکیج نتوانست رسید و درموضع باریچه دایره‌کرد، و دولتخواهان درده مالود که قریب سه‌کروه فاصله بود معسکراقبال آراستند.

صباح روزدیگرافواج ترتیب داده به‌آئین پسندیده متوجه کارزار گشتند وترتیب افواج بدین نمط قراریافت. درهراول ناهرخان و راجه‌کلیان زمیندارایدر و دیگربهادران جـلادت آثارکارطلب گردیدند. درجرانغار دلیرخان وسید سیدو وجمعـی [۲۹۷ الف] از بنده‌هـای اخلاص شعارمقررشدنـد و دربرانغار بابوخـان وسید یعقوب وسید غـلام محمد و دیگر فدائیان جان‌نثار قـرارگرفتند و درغول صفی‌خـان وکفایتخان بخشی وبعضی از بنده‌های شایسته خدمت پای همت افشردند، و از اتفاقات حسنه جایی‌که لعنت‌الله فرودآمده بود زمین پست وبلند بود و زقوم زارانبوه وکوچه‌های تنگ داشت. بنابرین سلسله افـواج او انتظام شایسته نیافت. اکثرمردم کاری خود را همراه رستم بهادرپیش‌کرده بود. اگرچه همت‌خان و صالح‌بیگ نیزاز پیش قدمان ضلالت بودندلیکن بسیارنکبت آثاراو نخست جنگ باناهرخان وهمتخان افتاد و چقلش نمایان شد. قضا را همت‌خان به زخم تفنگ بسرخاک هلاک افتاد، و صالح بیگ را بابابوخان وسیدیعقوب و سیدغلام محمد و دیگربنده‌ها مبارزت دست داد. در

عین زدوخورد فیل سیدغلام محمد رسیده اورا از اسپ جدا ساخت و به زخمهای کاری بـه خاك نگونساری افتاد. ناهرخان به زخم شمشیر اثر یافت وقرین صد کس اوجان‌نثار گردیدند. درین‌وقت فیلی که درپیش فوج عصیان بود از آواز تفنگ روگردان شده به کوچه تنگ که از هردوطرف زقوم زار داشت درآمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سررشته انتظام مخالفان از هم گسیخت. درین حال سیددلیرخان از دست راست در آمده کارزار کرد. لعنت‌الله ازکشته شدن همت‌خان وصالح آگاهی نداشت بمقصد کومك آنها نیزه گرفته بادگی ادبار برانگیخت. چون بهادران فوج هراول ترددات نمایان کرده اکثر کشته و زخمی شده بودند از رسیدن لعنت‌الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودنـد ونزدیك بـود که چشم زخمی عظیم رسد که درین‌حال تأیید ایزد ذوالجلال بجلوه [۲۰۷ ب] درآمدوصفی‌-خان از غول به کومك فوج هراول شتافت. مقارن این‌حال خبر کشته شدن همت خان وصالح به‌لعنت‌الله رسید. از نمایان شدن فوج غول وآمدن صفی‌خان پـای همت او از جـای رفته آواره دشت هزیمت وناکامی شد. سیددلیرخان تایك کروه تعاقب نموده بسیاری ازهزیمتیان راهدف تیغ انتقام ساخت.

قابل بیگ‌نمك حرام با جمعی از مقهوران بدفرجام اسیرسرپنجه مکافـات گردیدند. چون لعنت‌الله ازسرافرازخان جمعیت خاطر نداشت در روز جنگ اورا برفیل مسلسل نشانده یکی از غلامان خود را موکل ساخته بود که اگرشکست افتد اورا به‌قتل رسانـد وهمچنین بهادرپسرسلطان احمد را نیز با زنجیر بریکی از فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بـود. در وقت گریختن موکل پسرسلطان احمد اورا به جمدهر می کشد وسرافرازخان خود رااز بالای فیل به زیر می‌اندازد وموکـل او در آن سراسیمگی از روی اضطراب زخمی به او می‌زند اما کارگرنمی‌افتد. صفی‌خان اورا به‌کارزار دریافته به شهرمـی‌فرستند و لعنت‌الله تا برودە عنان ادبارباز نکشید و چون تسایی شرزه خان درقید دولتخواهان بود ناچار آمده صفی‌خان را دید.

بالجمله لعنت‌الله از برودە به بهرونـج شتافت. فـرزندان همت‌خان درقلعه مـذکور بودند،اگرچه او را درقلعه راه ندادند اما پنج‌هزار محمودی به رسم اقامت فرستادند و اوسه روز دربیرون قلعه بهرونج به‌حال تباه گذرانیده روزچهارم از راه دریا به بندرسورت رخت ادبار کشید وقریب دوماه دربندرمذکور بسربرده مردم پریشان خود را جمع ساخت وچـون سورت درجاگیربیدولت بود قریب چهارلك محمودی از متصدیان اوگرفته آنچه به ظلم و بیداد [۲۹۸ الف] از هرجهت بدست‌آمد متصرف شد وباز بخت برگشته‌های ستاره سوخته

فراهم آورده دربرهانپور خود را به بدولت رسانید.

القصه چون ازصفی خان و دیگر بندهای حق‌شناس که درصوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته بظهور پیوست هرکدام بانواع نوازش ومراحم سربلندی یافتند. صفی خان هفتصدی ذات وسیصد سوار منصب داشت سه هزاری دوهزار سوار ساخته به خطاب سیفخان جهانگیرشاهی و علم و نقاره سرافرازی بخشیدم. ناهرخان هزاری دویست سوار داشت، به منصب سه هزاری دوهزار وپانصد سوار عز امتیاز یافته به خطاب شیرخان وعنایت علم و اسپ و فیل وشمشیر مرصع‌فرق عزت افراخت. اونبیره سنهلدیو برادر بودیمل لونوره‌مست که حاکم رایسین وچندیری بود. چون شیرخان افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده به قتل رسانید و اهل حرم او بهاصطلاح هنود جوهر کرده خود را بهآتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم به دامن عصمت آنها نرسد، وفرزندان و اقوام او هرکدام به طرفی افتادند. پدرناهرخان که خان جهان نام داشت نزد محمدخان (فاروقی) حاکم آسیر و برهانپور رفته نوکرشد چون محمدخان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او درصغر سن به جای پدرنشست. راجه‌علی‌خان برادر محمدخان آن خردسال را در قید کرده خود متقلد امور حکومت گشت. بعداز چندگاه به راجه‌علی خبررسیدکه خان [۲۹۸ب] جهان وجمعی از نوکران محمدخان اتفاق نموده‌اند وقرار داده‌که قصد تو کنند وحسن خان را از قلعه برآورده بهحکومت بردارند. راجی علی‌خان پیش دستی نموده خان جهان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سرخانهٔ خان جهان فرستادکه یا او را زنده به دست آورند یا بقتل رسانند. مشارالیه برناموس خود قدم غیرت افشرده به جنگ ایستاد، و چون کار برو تنگ شد جوهرکرده ازحیات مستعار درگذشت. درآن وقت ناهرخان بغایت خردسال بود، خان جهان حبشی از راجه‌علی‌خان التماس نموده اورا به فرزندی برداشت ومسلمان ساخت. بعداز فوت او راجه‌علی‌خان درمقام‌تربیت ناهرخان درآمده رعایت احوال بهواجبی‌می‌نمود. چون پدر بزرگوارم انارالله برهانه قلعهٔ اسیر را فتح کردند مشارالیه بـه خدمت آن حضرت پیوست وآثار رشد از ناصیه احوال او دریافته به منصب لایق سرافراز فرمودنـد وپـرگنه محمدپور را از صوبه مالوه به جاگیر او عنایت نمودند، و درخدمت من بیشترازپیشتر ترقی کـرد. الحال که توفیق حق‌گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنان لایق بودکه یافت.

صفت سادات بارهـه: سید دلیرخـان از سادات بارهه است. سابـق نـامش سید عبدالوهاب بود منصب هزاری هشتصد سوار داشت، به دوهزاری هزارودویست سوار وعلم سرافرازگشت. باره به زبان هندی دوازده راگویند چون در میان دوآب دوازده ده نزدیک

هم واقع است که وطن این سادات است بنا براین به سادات بارهــه اشتهاریافته‌اند. بعضی مردم درصحت نسب اینها سخن دارند لیکن [۲۹۹ الف] شجاعت اینها برهانی است قاطع برسیادت. چنانچه درین دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خــود را نمایان ساخته بــاشند و چندی به کار نیامده باشند. میرزاعزیز کوکه همیشه میگفته که سادات بارهه بلاگردان این دولت‌اند. الحق چنین است با بوخان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزاروپانصدی ذات و هزارودویست سوارحکم شد. همچنین دیگر بنده‌های دولتخواه در خور خدمت و جانفشانی بمراتب بلند ومناصب ارجمند کام دل برگرفتند.

درین ولا اصالتخان پسرخانجهان رابه کومك فرزند داور بخش به‌صوبه گجرات تعیین فرمودیم؛ و نورالدین قلی را به صوبه مذکور فرستادیم که شرزه خان و سرافرازخان ودیگر اعیان لشکرعاصی که اسیر سرپنجهٔ مکافات شده‌اند محبوس و مسلسل به درگاه بیارد. دریــن تاریخ به عرض رسید که منوچهر پسر شاهنوازخان به رهنمونی سعادت از بیدولت جداشده به خدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز پیوست. اعتقادخان حاکم کشمیر به منصب چهارهــزاری ذات وسه هزارسوار سرافرازی یافت.

چون قراولان خبرآوردند که‌درین نزدیکی شیری نمایان‌گشته خاطسر را بــه شکارآن رغبت شد. بعد از درآمدن به بیشه سه شیر دیگرنمایان‌گردیدند هــرچهاررا شکارکرده بــه دولتخانه مراجعت نمودم. همچنانکه طبیعت به شکارش مایل است تا شکار شیر میسر بــاشد به شکار دیگر دستوری نمی‌دهد.

سلطان مسعود پسرسلطان محمود انارالله برهانه نیز بــه شکار شیر رغبت مفرط داشته و ازشیرکشتن اوآثار غریبه در تاریخ مذکور و مسطور است. خصوصا در تاریخ بیهقی کــه ازآنچه برأی [۲۹۹ ب] العین مشاهده نموده بطریــق روزنــامچه ثبت‌کــرده ازآن جملــه می‌نویسد که: روزی در حدود هندوستان به شکار شیر رفت و فیل سوار بــود، شیری سخت بزرگ از بیشه برآمد ورو به فیل نهاد خشتی بینداخت و برسینه شیر زدو شیر ازدرد وخشم خیز زده به قفای فیل برآمد، و فیل می‌طپید. امیر به زانو ایستاده چنان شمشیری زدکه هردو دست شیرقلم کرد و شیر بازپس افتاده جان بداد.

مراهم درایام شاهزادگی چنین اتفاق افتاده کــه در حدود پنجاب بــه شکار شیر رفتم شیری قوی جثه از بیشه برآمده نمایان شد. از بالای فیل بندوقی پروزدم. شیربه‌شدت غضب از جــا جسته بــه قفای فیل برآمده وفــرصت مقتضی‌آن شدکــه بندوق را گذاشته شمشیر را کارفرمایم. سربندوق راگردانیده به‌زانو درآمدم. به دودست سر بندوق را چنان برسرو روی

او زدم که ازآسیمه سری برزمین افتاد، و جان داد. و از غرایب آنکه درکول لوه‌ین روزی به شکارگرگ رفته بودم برفیل سوار بودم. گرگی از پیش برآمد، تیری بربالای مسند نزدیک بـه بناگوش آن زدم که قریب به یك وجب فرو نشست و به همان تیر افتاد وجان داد، و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت‌کمان بیست تیر زده‌اند و نمرده، چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می‌دارم.

دربیست‌ونهم ماه مذکورعقد مرواریدی به جگت سنگه پسررانا کرن‌عنایت شد. درین ولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندارپکهلی ودیعت حیات سپرد. منصب وجاگیر او را به شادمان پسر کلان اولطف نمودم.

هفتم‌ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز از لشکرظفر اثررسیده به نوید فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد اتصال گردید وعرضداشت آن فرزند مشتمل بر حقیقت‌جنگ‌وترددات‌بهادران بانام [۳۰۰ الف] وننگ‌گذرانید.شکراین‌موهبت‌که ازعنایات مجدده الهی بود به‌تقدیم رسید. شرح این مجمل آنکه چون عساکرمنصور درموکب شاهزاده والاقدر از کریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه درآمد بیدولت با بیست‌هزارسوار و سیصد فیل جنگی وتوپخانه عظیم از مندو به عزم رزم برآمده جمعی از برگیانی دکن را با جادورای واودی رام و آتشخان و دیگر مقهوردان سیاه‌بخت پیش از خود گسیل نمودکه بردور اردوی ظفرقرین به‌قزاقی برآیند. مهابت‌خان ترتیب افواج به توزك شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در قول جای داده خود به همه افواج وارسیده درسوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم واحتیاط بکارمی‌برد وبرکیان از دورخود را نموده قدم جرات وجلادت پیش نهادند. روزی نوبت چنداولی منصورخان فرنگی بود. در وقت فرودآمدن اردو مهابت خان بجهت احتیاط بیرون لشکرفوج بسته ایستاده بود. تا مردم به‌فراغ خاطردایره‌کنند. چون منصورخان درا‌ثنای راه پیاله خورده سرمست باده غروربه منزل می‌رسد بحسب‌اتفاق فوجی از دورنمودارمی‌شود وخیال شراب اورا برین می‌داردکه باید تاخت وبی‌آنکه برادران و مردم خود را خبرکند سوارشده می‌تازد و دوسه هرکی را پیش‌انداخته تا جایی‌که جادورای و اودی رام با دوسه‌هزارسوار صف بسته ایستاده‌اند زده زده میبرد وچنانچه ضابطهٔ آنها است از اطراف هجوم آورده او را درمیان می‌گیرند وتا رمقی داشته دست‌وپا زده در راه اخلاص جان‌نثار می‌گردد. درین ایام مهابت‌خان پیوسته رسل و رسایل صید دلهای رمیده جمعی‌که از روی احتیاط‌واضطرارهمراه‌بیدولت بودند می‌نمود وچون مردم آیهٔ یاس از صفحهٔ احوال او می‌خواندند ازآن جانب نیز نوشته‌ها فرستاده قول خواسته بودند بعد ازآنکه بیدولت از قلعه مندو برآمد نخست جماعه برکیان را پیش فرستاد و از پس آنها رستم‌خان وتقی‌خان و

برق‌اندازخان را باگروه توپچیان روانه ساخت. آنگاه داراب وبهیم وبیرم‌بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گرداند. [۳۰۰ ب] چون به خود قرارجنگ صف نتوانست داد وهمیشه نظربرقفا داشت فیلان مست جنگی را با ارابه‌های توپخانه از آب نربده گذرانیده جریده ازپی‌داراب وبهیم خود هم روی ادبار به عرصه کارزارنهاد.

روزی که حوالی کالیاده معسکراقبال گردید بیدولت تمام لشکرنکبت اثرخود را بمقابل فوج منصورفرستاده خود با خانخانان ومعدودی یک‌گروه عقب ایستاده برق اندازخان که از مهابت‌خان قول گرفته درکمین بود وقتی که لشکرها دربرابرهم صف کشیدند قابویافته با جماعه برقندازان تاخته خود را به لشکرمنصور رسانید و همه راه جهانگیر پادشاه سلامت کنان می‌آمد تا به مهابت‌خان رسید. مشارالیه بـه مـلازمت فرزند اقبالمند بـرده به مراحم پادشاهی مستمال وامیدوارگردانیده، سابق بهاءالدین نام داشت ونوکرزین‌خان بود. بعد از فوت او درسلك توپچیان رومی منتظم گردید، چون خـدمت خود راگرم وچسپان میکـرد و جمعی با خود همراه داشت لایق تربیت دانسته بخطاب برقندازخانی سرافـراز ساختم، در وقتی که بیدولت‌را بدکن‌می‌فرستادم‌مشارالیه رامیرآتش ساخته همراه اوتعیین ساختم. اگرچه درابتدا داغ لعنت برناصیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیرظاهرشد وبه وقت آمد.

همان روز رستم‌خان که از نوکران عمده او بود واعتبارتمام برو داشت چون یافت که دولت ازوبرگشته است از مهابت‌خان قول گرفته برهنمونی سعادت وبدرقه توفیق بـا محمد مراد بدخشی ودیگرمنصبداران‌که همراه اوبودند از لشکرنکبت اثراوبیرون تافته، به موکب اقبال شاهزادهٔ والاقدرپیوست. بیدولت را از شنیدن این اخبار دست و دل از کار رفت وبـر تمام نوکران خود چه جای بنده‌های پادشاهی که همراه اوبودند بی‌اعتماد شده،از غایت تو-هم شباشب کس فرستاده مردم پیش را نزد خود طلبیده قراربرقرار اختیارنموده، سراسیمه از آب نربده عبورکرد. درین وقت باز چندی [۳۰۱ الف] از ملازمان اوقابویافته جدا شدند وبه‌خدمت فرزند سعادتمند پیوسته درخورحالت خویش نوازش یافتند؛ وهم درین روز که از آب نربده می‌گذشت نوشته‌ای به دست مردم اوافتاد که مهابت‌خان درجواب کتابت زاهدخان نوشته به‌عواطف ومراحم پادشاهی مستمال و امیدوارگردانیده، درآمـدن ترغیب وتحریض بسیارنموده بود، آنرا بجنس نزد بیدولت بردند و اورا از زاهدخان بگمان وبی‌اعتقاد شده اورا با سه پسرمحبوس گردانید.

زاهدخان پسرشجاعت‌خان است که از امرا و بنده‌های معتمد پدر بزرگـوارم بود؛ و من این بیسعادت را نظر به حقوق خدمت ونسبت خانه‌زادی تربیت فرموده به خطاب‌خانی و

منصب هزار و پانصدی سرافراز ساخته همراه بیدولت به خدمت فتح دکن رخصت فرمودم. درین ولا که امرای آن صوبه را به جهت مصلحت قندهار طلب فرمودم باآنکه فرمان از روی تأکید خصوص به او صادر شد آن بی‌سعادت به درگاه نیامده خود را از فدویان وهواداران بیدولت ظاهر ساخت وبعد ازآنکه ازحوالی دهلی شکست خورده برگشت، باآنکه عیالمندی نداشت توفیق نیافت که خود را بملازمت رساند وغبارخجالت وداغ عصیان از لوح پیشانی پاك ساخته عذر تقصیر گذشته درخواهد تا آنکه منتقم حقیقی او را به این روز مبتلا ساخت و مبلغ یك‌لك وسی‌هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت.

فـرد

چو بدکردی مباش ایمن زآفات   که واجب شد طبیعت را مکافات

بالجمله بیدولت به سرعت ازآب نربده گذشته تمام کشتیها را به آن طرف کشید و گذرها را به اعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشی خود را بافوجی ازمردم معتمد خود و جمعی از برگیان دکن درکنارآب گذاشته ارابه‌های توپخانه در برابرنهاده خود به‌جانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف ساخت. درین وقت تقی ملازم او قاصد خانخانان را با نوشته دستخط او که نزد مهابت خان فرستاده بودگرفته پیش بیدولت برد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود.

بیت

صد [۳۰۱ب] کس بنظر نگاه میدارندم   ورنـه بپریـدمـی زبـی آرامـی

بیدولت او را با اولاد از خانه طلبداشته نوشته را به او نمود. اگرچه عذرها گفت لیکن جوابی که مسموع افتد نتوانست سامان نمود. القصه اورا با داراب ودیگر فرزندان متصل منزل خود نظربند نگاه داشت وآنچه خود فال زده بودکه صدکس بنظر نگاه میدارند پیش اوآمد.

درین ولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند راکه عرضداشت فتح آورده بود بـه خطاب خوشخبرخانی سرافـراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان بـه شاهزاده و مهابت خان مصحوب خواصخان فرستاده بهونچی مرصع‌گرانبها به جهت فرزنـد اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابت خان عنایت شد. و چون از مهابت خان خدمات شایسته به ظهور پیوسته بود به منصب هفت هزاری ذات و سوار سرافرازی بخشیدم. سید صلابت خان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و مورد عنایات خاص گردیـد. مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالـی دهلی شکست خورده به مندو رفت او فـرزندان

خود را در حدود متعلقه عنبر به صیانت ایزدی سپرده از راه نا متعارف خود را بملازمت رسانید.

میرزاحسن پسرمیرزا رستم صفوی به خدمت فوجداری سرکار بهرائچ دستوری‌یافته‌به منصب هزاروپانصدی ذات و پانصد سوار ازاصل و اضافه سرافراز گشت. لعل بیگ داروغه دفترخانه نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت‌خاصه با نادری به آن فرزند و دستار به مهابت خان مصحوب او عنایت شد. خواص خان که سابقا نزد آن فرزند رفته بود آمده ملازمت نمود و عرضداشت مشتمل بر اخبار خوش‌آورد. خانزاد خان پسر مهابت خان را به منصب پنجهزاری‌ذات و سوار سرافراز ساختم.

درین ولا روزی به شکار نیله‌گاو خوشوقت بودم. در اثنای شکار ماری درنظر آمد که طولش دوونیم ذرع و ضخامتش مقدار سردست بود و نصف خرگوش را فروبرده و نصف دیگر را درفرو بردن بود. چون قراولان برداشته نزدیك آوردند خرگوش از دهانش افتاد. فرمودم‌که باز به دهانش درآورند، هرچند [۳۰۲ الف] زور کردند نیارستند درآورد. چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پباره شد. بعد از آن فرمودم‌که شکمش را چاك‌کردند اتفاقا خرگوش دیگر درست از شکمش برآمد. این قسم مار را در هندوستان چنیل می‌گویند و به مرتبه‌ای کلان می‌شود که کوته پاچه را درست فرو می‌برد لیکن زهر وگزندگی ندارد.

روزی درهمین شکار یك ماده نیله‌گاو را به بندوق زدم ازشکمش دو بچه رسیده برآمده چون شنیده شده بود که گوشت بره نیله‌گاو لذیذ و لطیف میباشد به باورچیان سرکار فرمودم‌که دوپیازه ترتیب داده‌آوردند. بیتکلف خالی از لذت و نزاکت نبود.

درپانزدهم شهریور ماه الهی رستم و محمد مراد و چندی دیگر ازنوکران بیدولت‌که به رهنمون سعادت از او جدا شده خود را به ملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسانیده بودند، حسب‌الحکم به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافتند. رستم خان را به منصب پنجهزاری ذات چهار هزارسوار و محمد مراد را بمنصب هزاری پانصد سوارسرافرازساخته به عواطف روزافزون امیدوارگردانیدم. رستم خان بدخشی الأصل است نامش یوسف بیگ بود. نسبت قرابت به محمد قلی صفاهانی دارد که وکیل و مدارعلیه میرزا سلیمان بوده‌است. اول درسلك بنده‌های درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبه‌ها بسر برده، داخل منصبداران خرد بود. به تقریبی جاگیر او تغییرشده نزد بیدولت آمده ملازمت‌گشت. از سیر و شکار وقوف تمام داشت، ودرپیش او ترددات هم‌کرده خصوص در مهم رانا، و بیدولت او را در

سایر نوکران خود برگزیده وبه مرتبهٔ امارت رسانیده بود. و چون من عنایت بسیار بـه او کردم حسب‌الالتماس او خطاب و علم و نقاره بـه مشارالیه مرحمت فرمودم، و یکچندی بـه وکالت ونیابت اوحکومت‌گجرات داشت، وبدهم سرِبراه نکرده بود. محمدمراد پسرمقصود میرآبست که از قدیمان وباًبریان میرزا سلیمان ومیرزا شاهرخ بود.

درین تاریخ سید بهوه از صوبه‌گجرات آمده ملازمت‌نمود و نورالدین قلی چهل و یك نفر از مخذولان بیعاقبت را که [۳۰۲ ب] در لجمد آبادگرفتار بودند مقید و مسلسل بـه درگاه آورد. شرزه خان و قابل بیگ راکه سرکـرده ارباب فساد بودنـد در پای فیل مست انداخته به پاداش رسانیدم.

بیستم ماه مذکور مطابق هژدهم شهر ذی قعده فرزند شهریار را ازنواسه اعتمادالدوله حق جل سبحانه صبیه‌ای‌کرامت فرمود. امیدکه قدمش بریـن دولت مبارك و فرخنده بـاد. بیست ودوم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت و سال پنجاه وپنجم از عمر این نیازمند به مبارکی و فرخی آغاز شد. به دستورهرسال خود را به طلا و اجناس وزن فرموده در وجه ارباب استحقاق مقررداشتم. ازآن جمله به شیخ احمد سرهندی دوهزار روپیه عنایت شد.

غره مهرماه الهی میر جمله به منصب سه هـزاری ذات و یك هـزار وپـانصد سوار سرافرازی یافت. جواهرخان خواجه سرای به منصب یك هزاری زات و سیصد سوار ممتاز گشت. مقیم بخشی‌گجرات به خطاب‌کفایت خانی سربلندی یافت. چون بیگناهی سرافراز‌ـ خان خاطر نشین‌گردیـد او را از بند درآورده مرتبه‌کورنش دادم. حسب الالتماس فرزنـد شهریار به منزل اورفته شد. جشن عالی آراسته پیشکشهای لایق‌کشید و به اکثری از بنده‌ها سروپا داد.

درین ولا عرضداشت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسیدکـه بیدولت ازآب بـرهانپور گذشته سرگشته وادی ضلالت‌گشت. تفصیل این اجمال آنکه چون ازآب نربده عبور نموده تمام‌کشتیها را به آن طرف برده‌کناردریا وگذرهارا به‌توپ وتفنگ استحکام داده وبیرم بیگ را باًبسیاری ازبخت برگشتی‌های ستاره سوخته درکنارآب‌گذاشته به جانب آسیروبرهانپور رخت ادبارکشیده خانخانان وداراب را نظر بند باخود همراه برد.

قلعه‌آسیر: اکنون مجمل حقیقت قلعه آسیربجهت شادابی سخن ناگزیر است. قلعه مذکور درارتفاع و استحکام و متانت از غایت اشتهار محتاج بـه تعریف و توصیف نیست. پیش از رفتن بیدولت به دکن، حواله خواجه نصرالله ولد خواجه فتح‌الله شربتچی بودکه

از ملازمان و خانزادان قدیم الخدمت است. درثانی الحال بالتماس [۳۰۴ الف] بیدولت حواله میرحسام الدین پسر میرجمال‌الدین حسین شد، و چون دخترقابی نورجهان بیگم درخانه اوست وقتی‌که بیدولت ازحوالی دهلی شکت خورده به جانب مالوه و ماندوعطف عنان نمود نور جهان بیگم به میرمذکور نشانها فرستاده تأکید فرمودندکه زنهار الف زنهار بیدولت و مردم اورا پیرامون قلعه نگذارند، و برج وباره را استحکام داده ادای حقوق لازم شناسند، ونوعی نکندکه داغ لعنت وکفران برناصیهٔ سیادت وعزت او نشیند. الحق (خوب) استحکام (داده) وسامان قلعه مذکور به مرتبه‌ایست‌که مرغ اندیشهٔ بیدولت برحواشی آن نتواند پروازکرد. و تسخیرآن به زودی ممکن ومیسرنباشد.

بالجمله چون بیدولت شریفا نام ملازم خود را نزد مشارالیه فرستاده به‌ترتیب مقدمات بیم وامید او را از راه برده مقررنمودکه چون به‌گرفتن نشان وخلعت‌که فرستاده‌ام از قلعه به زیرآید دیگراورا بالای قلعه نگذارد. آن بی‌سعادت به‌مجرد رسیدن شریفا حقوق تربیت و رعایا را برطاق نسیان نهاده، بی‌مضایقه ومبالغه قلعه را به‌شریفا سپرد وخود با زن وفرزند بر آمده نزد بیدولت رفت وبیدولت او را به‌منصب چهارهزاری وعلم ونقاره وخطاب مرتضی خانی بدنام ازل وابد وملعون دین و دنیا ساخت. القصه چون آن بخت برگشته به پای قلعه اسیر رسید خانخانان و داراب وسایراولاد بدنهاد او را با خود به‌بالای قلعه برد وسه چهار روزی در آنجا بسر برده،ازآذوقه وسایر مصالح قلعه‌داری خاطروا پرداخت.قلعه را به‌گوپال داس نام راجپوتی‌که سابق نوکرسربلند رای بوده و درهنگام رفتن دکن ملازم اوشده بود سپرده، عورات و اسباب زیادتی راکه با خودگردانیدن متعذربود درآنجاگذاشت، و هرسه منکوحه خود را بااطفال وکنیزی چند ضروری همراه‌گرفت. اول قصدش این بودکه خان‌خانان و داراب را دربالای قلعه محبوس دارد آخررای اوبرگشت وبا خود فرودآورده به برهانپورشتافت.

درینوقت لعنت‌الله گمراه با جهان جهان‌ادبار ونحوست از سورت‌آمده به اوپیوست. بیدولت از غایت اضطرارسربلند رای پسررای بهوج هاده را که [۳۰۳ ب] از بنده‌های راجپوتان مردانه صاحب‌الوس است درمیان داده به رسل و رسایل حرف صلح‌مذکورساخت. مهابت‌خان گفت‌که تا خانخانان نیاید صلح صورت پذیرنیست. همگی مقصدش‌آنکه به‌این وسیله‌آن سرگروه محتال را که سرحلقهٔ ارباب فساد وعناد است از اوجدا سازد.

بیدولت ناچار اورا ازقید برآورده به‌سوگند مصحف‌اطمینان خاطرخود نموده بجهت دلجویی و استحکام عهدوسوگند به درون محل برده محرم ساخت، و زن وفرزند خود راپیش

اوآورده انواع واقسام الحاح و زاری به‌کاربرد. خلاصه مقصودش آنکه وقت ما تنگ شده و کار به دشواری کشیده خود را به شما سپردم؛ حفظ عزت وناموس ما برشما است. کاری باید کردکه زیاده‌برین خواری وسرگردانی نکشم.

خانخانان به‌عزیمت صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکرظفراثرگردید وقرار یافت که مشارالیه درآن طرف‌آب بوده به مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید. قضا را پیشتراز رسیدن خانخانان به کنارآب، چندی از بهادران جلادت قرین وجوانان نصرت‌آیین شبی‌قابو یافته از جایی که مقهوران غافل بودند عبورنمودند. از شنیدن این خبرارکان همت‌آنها تزلزل پذیرفت وبیرم‌بیگ نتوانست‌پای ضلالت وجهالت برجا داشته بمدافعه ومقابله پرداخت، و تا برخود می‌جنبیدکس بسیاراز آب گذشت و درهمان شب مفسدان سیاه‌بخت مانند بنات‌النعش از هم پاشیده راه‌گریز سپردند. خانخانان از نیرنگی اقبال بی‌زوال درششدرحیرت افتاد. نه روی رفتن ونه رای‌آمدن. درین‌وقت مکررنوشتهای فرزند اقبالمند مبنی‌برتنبیه و رهنمونی سعادت ومشتمل بردلاسا واستمالت پی‌درپی رسیده و خانخانان از صفحهٔ احوال بیدولت صورت یاس ونقش ادبار دریافته به توسط مهابت‌خان بخدمت فرزند اقبالمند شتافت، و بیدولت از رفتن خانخانان وعبورلشکر منصور ازآب نربده، وگریختن بیرم‌بیگ، وقوف یافته دل به‌پای نهاده با وجود طغیان آب وشدت باران [۳۰۴ الف] به حال تباه از دریا، تپتی گذشته به جانب دکن روانه شد. درین هرج‌ومرج اکثری از بنده‌های پادشاهی وملازمان اوکام وناکام جدایی اختیارنموده از همراهی اوباز ماندند.

چون وطن جادو رای، واودارام وآتش‌خان درسرراه بود بجهت مصلحت خویش چند منزل‌رفاقت نمودند. اما جادورای به اردوی اونیامد وبه فاصله یک‌منزلی ازپی اومی‌رفت و اسبابی که مردم درین اضطراب وهول‌جان می‌گذاشتند او خاوندی می کرد. روزی که درآن طرف آب‌روان می‌شد، ذوالفقارنام ترکمانی راکه از خدمتکاران نزدیک اوبود بطلب‌سربلند خان افغان فرستاده پیغام‌گزاردکه از نیک مردی و راست‌عهدی تودورمی‌نمایدکه تا حال از آب نگذشته آبروی مردان وفاست ومرا از بیوفائی هیچکس چنان‌گران نمی‌آیدکه از تو. مشارالیه درکنار آب سوارایستاده بودکه ذوالفقار رسیده تبلیغ رسالت می‌نماید. سربلندخان جواب مشخص نداد و در رفتن وبودن تردد ومتفکربود وآن وقت از روی اعراض می‌گوید جلومرا بگذار ذوالفقارشمشیرکشیده برکمر اوحواله می کند. درین حال یکی از افغانان نیزه کوتاه دسته راکه اهل هند برچه می‌گویند درمیان حایل میسازد وضرب شنیع بر چوب برچه خورده نوك شمشیربرکمر سربلندخان‌گذاره نمی‌رسد؛ وبعد از برهنه‌شدن شمشیرافغانان هجوم

آورده ذوالفقار را پاره پاره می‌سازند. پسرسلطان محمد خـزانچی که خواص بیدولت بود بنا برآشنائی و دوستی بی‌اجازت بیدولت همراه اوآمده بود درین غوغا وآشوب اونیز بقتل می‌رسد.

بالجمله خبربرآمدن او از برهانپور و درآمدن عساکرمنصور بـه شهرمذکور استماع افتاد. خواصخان را برجناح استعجال نزد فرزند اخلاص‌کیش فرستاده، تأکید بیش از پیش فرمودم‌که زنهاربه چهره گشائی این مرادات تسلی نگشته، همت بـرآن مصروف داردکه یـا اورا زنده به‌دست‌آرد یا از قلمروپادشاهی آواره سازد. چون مذکورمی‌شدکه اگراین طرف کاربرو تنگ‌شده‌غالب‌ظن‌آن‌است‌که از راه الکه‌قطب‌الملك، خود را به‌ولایت اودیسه‌وبنگاله اندازد، وبه‌حساب‌سپاهیگری[۳۰۲ب]نیز معقول‌می‌نمود. بنابرحزم‌واحتیاط‌که‌ازشرایط جهان‌داریست میرزا رستم را به صاحب صوبگی الله‌آبـاد اختصاص بـخشیده رخصت آن صوب فرمودم، که اگربحسب اتفاق نقش نشیند مصالح الکارباشد.

درین‌ولا فرزندخان جهان از ملتان آمـده دولت زمین‌بوس دریـافت. هزارمهربه صیغهٔ نذرو ویك‌قطعه لعلی که یك‌لك‌روپیه قیمت داشت با یك‌عدد مروارید و دیـگراجناس به رسم پیشکش گذرانید. به رستم‌خان فیل مرحمت نمودم.

نهم‌آبان‌ماه الهی خواصخان عرضداشت شاهزاده ومهابت‌خان را آورده معروضداشت که چون‌آن فرزند به برهانپور رسید باآنکه بسیاری از مردم بنابـرشدت باران وبرآمدن او عقب مانده بودند به‌موجب حکم، بی‌تامل وتوقف ازآب‌گذشته به تعاقب بیدولت علم اقبال برافراخت، وبیدولت ازشنیدن این خبرجانکاه سراسیمه طی‌مسافت می‌نمود و از شدت باران وافراط لای وگل وکوچ پی‌درپی چاروای باربردار از کار رفته بود از هـرکس هرچه در راه می‌ماند باز پس نمی‌گردید و اوبا فرزندان ومتعلقان نقدجان غنیمت شمرده بـه اجناس نمی‌پرداخت.

عساکراقبال از کریوه بهنکارگذشته تا پرگنه‌انکوت که از برهانپورقریب چهل‌کروه مسافت‌است به‌تعاقب اوشتافتند؛ و اوباین حال تاقلعهٔ ماهور رفت، وچون دانست‌که جادورای و اودارام را وسایردکنیان پیش ازین به او رفاقت نخواهندکرد، پرده‌آزرم نگاه داشته آنها را رخصت نمود، وفیلان‌گرانبار وبا دیگراحمال واثقال، درقلعهٔ مـذکور به اودارام سپرده به جانب ولایت قطب‌الملك روانه‌شد. چون برآمدن اواز قلمروپادشاهی به‌تحقیق پیوست فرزند سعادتمند به‌صوابدید مهابت‌خان وسایردولتخواهـان از پرگنه مذکورعنان مراجعت معطوف داشته درغرهٔ آبان‌ماه الهی داخل برهانپور گشت.

راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزدآن فرزند رخصت شد. قاسم‌خان به‌منصب چهارهزاری ذات و دوهزارسوارسرافرازی یافت. میرك معین بخشی‌کامل را حسب الالتماس مهابت خان به خطاب خانـی سرافرازی بخشیدم. الف‌خان وقیام خانی از صوبه پتنه آمده ملازمت [۳۰۵ الف] نموده به‌حراست قلعه کانگره مقررفرموده علم‌عنایت کردم. غرهٔ آذرماه الهی باقی خان از جوناگرآمده ملازمت نمود.

عزیمت کشمیر به مرتبه ثالث: چون خاطراز مهم بیدولت واپرداخت وگرمای هندوستان به‌مزاج من سازگارنبود دوم‌ماه مذکورموافق غره شهرصفرمقرون به خیروظفر از دارالبرکت اجمیربه عزم سیروشکارخطه دلپذیر کشمیر نهضت مـوکب اقبال اتفاق افتاد. قبل ازین عمدة‌السلطنه آصفخان را به‌صاحب صوبگی بنگاله اختصاص بخشیده بدان صوب رخصت فرموده بودم.چون خاطربه صحبت او الفت ومؤانست‌گرفته و او درقابلیت واستعداد ومـزاجدانی از دیگربنده‌ها امتیاز تمام دارد، بلکه دراقسام شایستگی بـی‌همتا است وجدائی او برمن‌گرانی می کرد ناچارفسخ آن عزیمت نموده به مـلازمت طلبیده بودم، درین تاریخ به درگاه رسیده سعادت‌آستانبوس دریافت. جگت‌سنگه ولدراناکرن رخصت وطن شده به‌عنایت خلعت وخنجر مرصع سرافرازگشت. راجه سارنگدیو عرضداشت فرزند سعادتمند شاه پرویز ومدارالسلطنه مهابت‌خان‌آورده، آستان‌بوس نمود. مرقوم بودکه خـاطراز مهم بیدولت جمع شده و دنیاداران دکن‌کام ناکام شرایط اطاعت وفرمان‌برداری به تقدیم مـی‌رسانند. آن حضرت قطع نگرانی خاطرازین جانب فرموده به سیروشکار خوشوقت باشند و از ممالك محروسه هرجا پسند افتد وبه مزاج اشرف سازگارباشد تشریف برده به‌نشاط دل‌وکام بخش، روزگارمسعود بسر برند.

بیستم‌ماه مذکورمیرزا والی از بهرونج‌آمده ملازمت نمود حکیم‌مؤمنا به‌منصب هزاری سرافراز گردید. اصالتخان پسرخان جهان حسب‌الحکم از گجرات آمـده دولت زمین‌بوس دریافت. درین‌ولا عرضداشت عقیدتخان بخشی صوبه دکن مشتمل برکشته شدن راجه‌کردهر رسید. شرح‌این سانحه‌آنکه یکی ازبرادران سیدکبیر بارهه‌که ملازم فرزند اقبالمند شاه‌پرویز بود شمشیرخود را به جهت روشن ساختن وچرخ زدن به صیقلگری‌که متصل بـه خانه راجه گردهر دکان[۳۰۵ ب] داشته می‌دهد و روز دیگرکه به‌طلب شمشیرمی‌آیدبرسراجوره‌گفتگو می‌شود. نفران سیدچوب چند به صیقلگرمـی‌زنند. مـردم راجه به‌حمایت اوآن نفر را شلاق می‌زنند. اتفاقا دوسه جوانی از سادات بارهه درآن حـوالی منزل داشتند، ازین غوغا وقوف یافته به‌کومك سید مذکورمی‌رسند وآتش فتنه درمی گیرد و درمیان سادات و راجپوتان جنگ

می‌شود و کار به تیروشمشیرمی کشد. وسه کس به قتل می‌رسند. سیدکبیرآگاهی یافته بـا سی چهل سوارخود را به کومك می‌رساند. درین‌وقت راجه‌کردهر بـا جمعی از راجپوتان واقوام خود چنانچه رسم هنود است برهنه نشسته طعام می‌خوردند. ازآمدن سیدکبیر [و شدت سادات وقوف یافته مردم خود را به درون حویلی درآورده در راه مضبوط می‌سازد. سادات دروازهٔ حویلی را آتش زده، خود را به درون می‌اندازند وجنگ به جایی می‌رسدکه راجه گودهر با بیست‌وشش نفراز ملازمان خـود کشته شد وچهل کس دیگرزخم بـرمی‌دارند وچهار کس از سادات نیز به‌قتل می‌رسند. بعد ازکشته شدن راجه گردهرسیدکبیراسپان طویله او را گرفته به خانه خود مراجعت می‌نماید.

امرای راجپوت برقتل راجه‌گودهر وقوف یافته فوج‌فوج از منازل خود سوارمی‌شوند وتمام سادات بارهه به‌کومك سیدکبیرشتافته درمیدان پیش ارك مجتمع می‌گـردند وآتش فتنه وفساد وآشوب شعله سرمی کشد؛ ونزد یك به‌آن می‌رسدکه شورش عظیم برپـا شود. مهابت خان ازین آگهی فی‌الفور سوارگشته خـود را می‌رساند، وسادات را بـه درون ارك آورده راجپوتان را به روشی که مناسب وقت بود دلاسا نموده، وچندی از عمده‌هـا را همراه‌گرفته به منزل‌خان عالم که درآن نزدیکی بوده می‌برد وچنانچه باید دلاسامی‌نماید، ومتعهد ومتکفل تدارك این می گردد.

چون این خبربه شاهزاده می‌رسدآن فرزند نیز به منزل خانعالم رفته به زبانی که لایق حال بوده تسلی می‌نماید وراجپوتان را به‌منزل‌می‌فرستد. روز دیگر مهابت‌خان به خانه راجه گردهررفته فرزندان او را پرسش و دلجوئی می کند و از تدبیر و سنجیدگی سیدکبیر را به دست آورده مقید [۳۰۶ الف] می‌سازد وچون راجپوتان بغیرازکشتن اوتسلی نمی‌شدند بعد از روزی چند او را به پاداش می‌رساند.

بیست وسیوم محمدمراد را به‌خدمت فوجداری سرکاراجمیرمقررداشته رخصت‌فرمودم. درین راه پیوسته به نشاط شکارخوشوقت بودم.روزی دراثنای شکار دراج توبغون که تاحال بنظر درنیامده بود به بازگیراندم. اتفاقا بازی‌که اوراگرفت نیز تـویغون بود. بتجربه معلوم شدکه گوشت دراج سیاه از سفید لذیذتراست، وگوشت بودنه کلان که اهل هندکهاکـو گویند از قسم بودنه خردکه جنگی باشد بهتر. همچنین‌گوشت حلوان فربه را باگوشت بره سنجیدم‌گوشت حلوان لذیذ و راست مـزه است. محض بجهت امتحان مکررفرموده‌ام‌که از هر دویك قسم طعام پخته‌انـدکه از قرار واقـع تمیز و تشخیص کرده شود بنابرین مرقوم می گردد.

دهم دی‌ماه به‌حوالی پرگنه رحیم‌آباد قراولان خبرشیری آوردند به ارادتخان و فدائیخان حکم شد که اهل آتش را که در رکاب حاضرند همراه برده بیشه را محاصره نمایند و از پی‌آنها خود سوارشده متوجه شکارگشتم. از انبوهی درخت وبسیاری جنگل خوب نمایان نبود. فیل را پیشترانده پهلوی آن را بنظردرآوردم وبه یک زخم بندوق افتاد وجان داد. از ایام شاهزادگی تا سال این همه شیر که شکار کردم دربزرگی وشکوه وتناسب اعضا مثل این شیری به‌نظردرنیامده. به مصوران فرمودم که شبیه آن را موافق ترکیب وجثه بکشند هشت ونیم من سنگ جهانگیری وزن شد. طولش از فرق سرتا دم سه ونیم ذرع و دوطسو برآمد.

درشانزدهم بعرض رسید که ممتازخان حاکم‌آگره به جوار رحمت‌ایزدی پیوست. اول درپیش بهادرخان برادرخان زمان بوده بعد از کشته شدن‌آنها بخدمت والدبزرگوارم‌پیوست، ومن چون قدم به‌عالم وجود نهادم‌آن حضرت به‌من لطف نموده ناظربرکارمن ساختند. مدت پنجاه وشش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزی و رضاجویی خدمت من کرد وهرگز ازو غباری برحواشی خاطرم ننشست حقوق خدمت وسبقت بندگی او زیاده برآن است که متصدی نوشتن توان‌شد. ایزدتعالی اورا غریق بحرمغفرت خویش‌گرداناد. مقرب‌خان راکه ازقدیمیان و بابریان این دولت است به حکومت وحراست آگره بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودم. درحوالی فتحپور مکرم‌خان وعبدالسلام برادراو سعادت زمین‌بوس دریافتند.

بیست‌ودوم درقصبه متهره جشن وزن قمری‌آراستگی یافت. وسال پنجاه‌هفتم از عمراین نیازمند درگاه بی‌نیاز به مبارکی وفرخی آغازشد. درحوال متهره برکشتی از راه دریا سیر کنان و شکارافکنان متوجه‌گشتم. دراثنای راه قراولان به‌عرض رسانیدند که ماده شیری با سه بچه نمایان شده ازکشتی برآمده به نشاط شکار پرداختم چون‌بچه‌هاش خرد بودند فرمودم که به دست‌گرفتند ومادرآنها را به بندوق زدم.

دراین‌ولا به عرض رسید که‌گواران و مزارعان آن روی آب جمنه از دزدی و راهزنی دست باز نمی‌دارند و درپناه جنگلهای‌انبوه ومحکمهای دشوارگذاربه تمرد وبیباکی روزگار بسربرده مال واجبی به‌جاگیرداران نمی‌دهند. به‌خان‌جهان حکم فرمودم‌که جمعی ازمنصبداران یاتش خود را همراه‌گرفته تنبیه وتأدیب بلیغ نماید وقتل وبندوتاراج نموده محکمه وحصار آنها را به‌خاك برابرسازد، وخاروبن فتنه وفساد آنها رااز بیخ برکند. روز دیگرفوج ازآب گذشته گرم‌وچسپان‌تاختند. چون فرصت گریختن پای جهالت افشرده جنگ دربرابرکسردند وکس بسیاری بقتل رسید وزن وفرزند آنها به اسیری رفت وغنیمت فراوان به‌تصرف سپاه

منصور افتاد.

غره بهمن‌ماه رستم‌خان را به فوجداری سرکار قنوج سرافراز ساخته بدان صوب فرستادم. دوم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین تهرانی را درحضور فرمودم که سیاست کردند وشرح این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را به گمان زر وسامان درشکنجه و تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته به صدفلاکت و پریشانی خودرا بهندوستان انداخت، و به وسیله اعتمادالدوله درسلك بنده‌های درگاه منتظم گردید. و از [۳۰۷ الف] مساعدت بخت به اندك زمان پادشاه‌شناس گشته داخل خدمتگاران نزدیك شد ومنصب پانصدی و جاگیرمعموره یافت. لیکن ازآنجاکه حوصله‌اش تنگ بود تاب مکارمت این‌دولت نداشت با طالع نیك در ستیز افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را به شکوه خداوند خویش آلوده می‌داشت. درینولا مکرر بعرض رسیدکه هرچند عنایت و رعایت درحق او بیشتر می‌شودآن حق ناشناس درشکایت وآزردگی می‌افزاید معذالك نظر بمراحمهایی که درحق او به ظهورآمده مرا باور نمی‌افتاد تا آنکه از مردم بی‌غرض که در محافل و مجالس حرفهای بی‌ادبانه ازو نسبت به من شنیده بودند استماع افتاد و به ثبوت پیوست. بنابرین به‌حضور طلبداشته سیاست فرمودم. مصرع: زبان سرخ سر سبز می‌دهدبرباد.

چون قراولان به عرض رسانیدند که درین نواحی ماده شیری می‌باشدکه‌متوطنان این حدود ازآسیب او در محنت وآزارند به فدائیخان حکم شدکه حلقهای فیل همراه برده بیشه را محاصره نماید؛ وازپی او خود سوار شده به بیشه درآمدم بغایت جلد وچسپان بنظر درآمد. به یك‌زخم بندوق کارش تمام شد. روزی به‌نشاط شکارخوشوقت بودم. دراج سیاهی به بازگیرانده، فرمودم‌که درحضور حوصله‌اش را چاك نمایند از چینه‌دان او موش برآمدکه درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزای خاطرگشت‌که نای گلوی این بدین تنگی موش درست را به چه طریق فروبرده! بی‌اغراق اگردیگری نقل می‌کرد تصدیق‌آن ممکن نبود چون خود دیده شده بنابر غرایب مرقوم‌گشت.

ششم ماه بهمن مذکور دارالملك دهلی معسکر اقبال‌گشت چون جگت سنگه پسرراجه باسو به اشارت بیدولت به‌کوهستان شمالی پنجاب‌که وطن اوست رفته پورش انداخته صادق خان را به تنبه وتأدیب اوتعیین فرموده بودم چنانچه در اوراق‌گذشته ثبت افتاد. درین ولا مادهوسنگه برادر خود او را به‌جهت سرکوب او به خطاب راجه سرافراز ساخته اسپ و خلعت مرحمت فرمودم، وحکم شدکه نزد صادق خان [۳۰۷ ب] رفته برهم زن هنگامه

مفسدان بیعاقبت گردد. روزدیگر ازسواد شهر کوچ فرموده به‌سلیم کده‌نزول اقبال اتفاق افتاد. وچون خانه راجه‌کشن داس برسرراه واقع بود ومبالغه والحاح بسیارنمود حسب‌الالتماس او سایهٔ دولت برمنازل اوانداخته‌آن قدیم‌الخدمت راکامیاب این‌آرزو گردانیدم، وازپیشکشهای او قلیلی به‌جهت سرافرازی اوپایهٔ قبول یافت.

بیستم ازسلیم کده کوچ‌شد. سیدبهوه بخاری را به‌حکومت دهلی که وطن‌مألوف اوست والحق این خدمت را بیش‌ازین هم خوب سرکرده بلند پایگی بخشیدم.

آمدن علی محمد حاکمزاده تبت: دربنوقت علی محمد پسرعلی رای حاکم تبت بفرموده پدر به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهرشدکه علی رای بـه این پسر خود نسبت محبت و تعلق مفرط داشت واز دیگر اولادگرامی‌تر می‌دید ومی‌خواست که اورا جانشین خود سازد وبنابراین محسود برادران گشت وآزردگیها درمیان آمده.ابدال پسر علی رای که رشیدترین اولاد اوست ازین غیرت وآزردگی به‌خان کاشغر متوسل شده‌آنها را حامی خود ساخت کـه چون علی رای بغایت پیرو منحنی شده اگر زمان مـوعود در رسید به حمایت والی کـاشغر حاکم ملك تبت شود و علی رای ازین توهم کـه مبادا برادران قصد اوکنند و در ملك او شورش افتد مشارالیه را روانـه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که به حمایت و رعایت اولیای دولت‌کارش رونـق و نظام پذیرد.

غره اسفند ارمذ ماه در نواحی پرگنه انباله منزل شد. لشکری پسر امام وردی که از بیدولت گریخته خـود را به خدمت فرزند سعادتمند شاه پرویز رسانیده بـود درین تاریخ به درگاه آمده آستان بوس نمود. عرضداشت آن فرزند و مهابت خان مشتمل بـر سفارش و مجرای خدمت عادلخان با نوشته‌ای‌که مشارالیه نزد مهابت خان فرستاده بـود و اظهار بندگی و دولتخواهی نموده به نظر درآورد. بـاز لشکری را نزد آن فرزنـد فرستاده خلعت با نادری تکمه مروارید بجهت شاهـزاده و خلعت بجهت مهابت خان و خان عالـم مرسل [۳۰۸ الف]گشت، به‌التماس‌آن فرزندفرمان استمالت‌مبنی برعنایت بیغایت به‌اسم عادلخان قلمی فرموده خلعت بانادری خاصه مرحمت شد؛ وحکم فرمودم که اگرصلاح دانند مشارالیه را نزد عادلخان فرستند.

پنجم ماه مذکور باغ سرهند محل نزول بارگاه‌جلال‌گشت درکنارآب بیاه صادقخان و مختارخان واسفندیار و راجه روپ چندگوالیاری و دیگر امراکه به‌کومك او مقرر بودنـد خاطر از ضبط و ربط کوهستان‌شمالی واپرداخته سعادت‌آستان‌بوس‌دریافتند. بالجمله جگت‌

سنگه به اشارت بیدولت خود را به کوهستان مذکور رسانیده بـه ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت؛ وچون عرصه خالی بود روزی چند در شعاب جبال وکریوه‌های دشوار به‌سر برده به تاخت وتاراج رعایا وزیردستان و بال انداخت، تا آنکه صادق خان به‌آن حدود پیوست وبه مقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را بـه قید ضبط درآورده، استیصال آن بیسعادت را وجـه همت ساخت مشارالیه قلعهٔ مورا استحکام داده متحصن شد وهرگاه قابسو یافتی از آن محکمه برآمده، بافوجی ازبنده های پادشاهی جنگ‌گریز کردی تا آنکه آذوقه کمی کـرد و ازکمك ومدد دیگر زمینداران مأیوس‌گشت و سرافراز ساختن برادر خرد موجب اضطرار ودلتنگی اوشد. ناگزیروسایل برانگیخته به‌خدمت نورجهان بیگم التجا آورد واظهارندامت وخجالت نمود. به‌استشفاع ایشان توسل جست و به جهت دلجویی وخاطرداری ایشان رقم عفو بر جراید عصیان او کشیده آمد.

درین تاریخ عرایض متصدیان دکـن رسید کـه بیدولت بالعنت‌الله وداراب ودیگـر پروبال شکسته‌ای چند به حال تباه و روز سیاه ازسرحد قطب‌الملك گذشته بـه جانب اودیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار به حال او وهمراهان راه یافت وکس بسیاربه‌هنگام فرصت سروپا برهنه از جان دست شسته راه فـرار پیش‌گرفتند. ازجمله روزی میرزا محمد پسر افضلخان دیوان او بـا والده وعیال خود بـه وقت کوچ گریخت و چون خبربه بیدولت رسید جعفروخان قلی اوزبك وچندی دیگر ازمردم اعتمادی خود را به تعاقب اوفرستادکه اگر زنده توانند به دست آوود فبها، والا سر اورا بریده به حضور بیارند. نام برده‌ها به سرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده دراثنای [۳۰۸ ب] راه به او رسیدند. اوازین حادثه آگاهی یافته والده وعیال خود را بـه جانب جنگل برده پنهان کـرد و خود بامعدودی ازجوانان که اعتماد همراهی به‌آنها داشت مردانه پای همت افشرده به‌کمانداری ایستاد ظاهراً جوی‌آبی وجهله هم درمیان بود. سید جعفر خواست که نزدیك آمده به تیتال و فریب او را از راه برد هرچند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود درو اثـر نکرد وجوابش بـه تیر جانستان حواله داشت وبغایت جنگ مردانه کـرد. خانقلـی و چندی دیگر از مردم بیدولت را به جهنم واصل ساخت و سید جعفر نیزرخمی شد و خود بـه زخمهای کاری نقـد هستی درباخت لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی‌رمق ساخت و بعدازکشته شدن سر اورا بریده پیش بیدولت بردند.

چون بیدولت ازحوالی دهلی شکست خورده به مندو رفت افضل خان را بجهت طلب کومك ومدد نزد عادلخان وعنبر فرستاده بازوبند بجهت عادلخان و اسپ وفیل وشمشیرمرصع

برای عنبر مصحوب او فرستاده بود اول نزد عنبر می‌رسد و بعداز تبلیغ رسالت آنچه بیدولت به جهت او ارسال داشته بود پیش آرد. عنبر قبول نمی‌کند و می‌گوید که ما تابع عادلخان‌ایم و امروز عمده دنیاداران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت واظهار مطلب خود نمود، اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت می‌کنم و درآن صورت هرچه فرستاده‌اند می‌گیرم والافلا. افضلخان نزد عادلخان می‌رود و اوبغایت بد پیش می‌آید و مدتها در بیرون شهر نگاه می‌دارد، و به حال او نمی‌پردازد، وانواع خواری می‌فرماید، وآنچه بیدولت به‌جهت او وعنبرفرستاده‌بود همه‌را غایبانه ازو طلب‌نموده متصرف می‌شود، و مشارالیه درآنجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده به روزسیاه می‌نشیند. القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشستن منصوبهای درست راه دور و دراز طی نموده و خود را به بندرمچهلی پتن که به قطب‌الملک متعلق است رسانید وپیش‌از رسیدن خود به‌آن‌حوالی کس خود را نزد قطب‌الملک فرستاده [۳۰۹ الف] به انواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نموده، قطب‌الملک جزوی ازنقد وجنس به رسم اقامت فرستاده به میر سرحد خود نوشت که بدرقه شده از حدود متعلقه خویش بسلامت بگذارند، وجماعت غله فروشان وزمینداران را دلاسا نموده مقرر دارد که اردوی اوغله وسایر ضروریات می‌رسانیده باشند.

بیست وهفتم ماه مذکور غریب سانحه روی نمود. شب از شکارگاه مراجعت فرموده به اردو می‌آمدم. اتفاقا از جویی که سنگلاخ بسیار داشت وآبش تند می‌گذشت عبور واقع شد. یکی ازشربتچیان شکار کرك خوان طلایی که مشتمل برخوانچه وپنج پیاله با سرپوش در خریطه کرباسی نهاده وسرآن را بسته دردست داشت دروقت گذشتن پایش به سنگی می‌خورد و ازدستش می‌افتد. چون آب عمیق بود وسخت تند می‌رفت هرچند تفحص کردند و دست وپا زدند اثری ازآن ظاهر نشد روزدیگر حقیقت بعرض رسانیدند. جمعی ازملاحان و قراولان را حکم فرمودم که همانجا رفته باز از روی احتیاط و تفحص نمایند. شاید پیدا شود. اتفاقا در جایی که افتاده بود به دست آمد، و غریب‌تر آنکه اصلا زیر و بالا نشده و یك قطره آب درپیاله‌ها در نیامده بود. واین مقدمه نزدیك است به‌آن‌که چون هادی برمسند خلافت‌نشست انگشتر یاقوت از میراث پدر به دست هارون افتاده بود. خادمی را نزد هارون فرستاد وآن انگشتری را طلب داشت. قضا را درآن وقت هارون برلب دجله نشسته بود. چون خادم او ادای رسالت نمود هارون به خشم رفته، گفت‌که من خلافت را به تو روا داشتم تو یك انگشتری را به من روانداری از شدت غضب انگشتری را دردجله انداخت. بعداز چند ماه

که به حسب تقدیرهادی در گذشت و نوبت خلافت به هارون رسید به غواصان فرمودکه به دجله درآمده، جایی که انگشتر انداخته‌ام تفحص نمایند ازاتفاقات طالع ودستیاری اقبال در غوطه اول انگشتری را یافته برآورد و به دست هارون داد.

درین ولا روزی در شکارگاه امام وردی قراول باشی دراجی بنظر درآوردکه یك‌پای [۳۰۹ ب] او خار داشت وپای دیگرش خار نداشت چون در نرماده ما به‌الامتیاز همین خارست بطریق امتحان از من پرسیدکه این نراست یا ماده، بداهتاً گفتم که این ماده است. بعداز آن شکمش را پاره کردند چند بیضه پیشینه از شکمش برآمد. جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روی استبعاد پرسیدندکه به چه علامت دریافتید؟ گفتم که سرونوك ماده نسبت به نر خرد می‌باشد و به تتبع و دیدن بسیار ملکه آن بهم رسیده از غرایب آنکه نای گلوی جمیع حیوانات که ترکان آن را حنق گویند از سرگردن تا چینه دان یکی می‌باشد و از جرز به خلاف همه از سرگلو تا چهارانگشت یك حنق است، باز دو شاخ شده به چینه دان پیوسته و از جایی که دو شاخ می‌شود سربند است گره طوری به دست محسوس می‌گردد و از کلنگ عجیب‌تر است. حنق او بطریق مارپیچ از میان استخوان سینه‌گذشته تادمغازه رفته و ازآنجا بازبرگشته به گلو پیوسته است. چرز دو قسم می‌باشد. یکی سیاه ابلق دوم بور و درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست. آنچه سیاه ابلق است نرست و هرچه بور است ماده، و دلیل برین آنکه از ابلق خصیه ظاهر شد و از بوربیضه ومکرر امتحان نموده شد.

چون طبیعت من به ماهی رغبت تمام دارد واقسام ماهی خوب به جهت من می‌آرند بهترین ماهیهای هندوستان رو هواست و از پس آن برین و هر دو پولکدار می‌باشد و در شکل و شمایل نزدیك یکدیگر، و هرکس زود تفریق نمی‌تواند کرد. همچنین در گوشت آنها نیز تفاوت کمیست و مگر صاحب ذایقهٔ عالی دریابد که لذت گوشت روهو اندك بهتر است.

آغاز نوروز نوزدهم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی‌الاول سنه ۱۰۳۳ هزاروسی وسه هجری بعداز گذشتن یك پهرو دو گهری از روزمذکور نیراعظم که عطیه بخش عالم است به بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی‌داشت. بندهای شایسته به اضافه منصب وازدیاد مراتب سربلندی [۳۱۰ الف] یافتند. احسن‌الله پسرخواجه‌ابوالحسن ازاصل واضافه به‌منصب هزاری وسیصد

سوارممتازگشت. محمد سعیدالله پسراحمد بیگ خان کابلی به هزاری وسیصد سوار سرافراز شد. میرشرف دیوان بیوتات وخواصخان‌هریك به منصب هزاری‌سر بلندگردیدند. سردارخان ازکانگره آمده دولت زمین بوس دریافت.

درین ولا به یساول و اهل یساق حکم فرمودم‌که بعداز این در وقت سواری و بـر آمدن از دولتخانه آدم معیوب را از قسم کـور وگوش و بینی بریده پس مجذوم و انـواع بیمار نگذارندکه به نظر درآید.

نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت. الله ویردی برادر امـام ویردی از پیش بیدولت گریخته، به درگاه‌آمد. به‌عنایت بیغایت سرافرازی یافت. چون خبرآمدن بیدولت بـه سرحد اودیسه به‌تواتررسید فرمان به‌اسم شاهزاده ومهابت خان وامرایی‌که به‌کمك‌آن فرزندمقررند به تأکید صادر شدکـه خاطرازضبط ونسق‌آن صوبه پرداخته بزودی متوجه صوبـه اله‌آباد و بهار گردند. اگـر بـه حسب اتفاق صاحب صوبه بنگالـه پیش راه او را نتواندگرفت و قدم جرأت وجلادت پیش ننهد به صدمات افواج قاهره‌که در ظل رایت آن فرزند مقررند آواره دشت ناکامی گردد.

دردوم اردی‌بهشت ماه فرزند خان جهان را به صوب دارالخلافهٔ آگره رخصت فرمودم که درآن نواحی بوده منتظراشارت باشد. اگربه خدمتی حاجت افتد وحکم فرمایم به‌مقتضی وقت به‌عمل‌آورد. به مشارالیه خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید وشمشیرمرصع خاصه وبه اصالتخان پسر او اسب وخلعت عنایت شد.

درین‌تاریخ عرضداشت عقیدتخان بخشی صوبه دکن رسید. نوشته بودکه حسب‌الحکم فرزند اقبالمند شاه پرویز همشیره راجه گجسنگه را در عقد ازدواج خـود درآورد. امیدکـه قدمش به این دولت مبارك وفرخنده باد. ونیز مرقوم بودکه ترکمان خان را ازپتن طلبیده‌ـ عزیزالله را به‌جای او مقرر فرمودند، وجان سپار خان نیز حسب الطلب‌آمده ملازمت نمود.

وقتیکه بیدولت ازآب برهانپور راه ادبارپیش‌گرفت، میرحسام‌الدین نظر برکردارزشت خود افگنده دربرهانپور [۳۱۰ ب] تیارست بـود. فرزندان را همراه‌گرفته بـه جانب دکن رخت ادبارکشیدکه درپناه عادلخان روزگاربسربرد. قضارا ازحوالی پیشترعبورواقع می‌شود جان سپارخان وقوف‌یافته جمعی را برسرراه می‌فرستد واورا بامتعلقان‌گرفته پیش مهابت‌خان می‌آورد. مهابت خان مقید ومحبوس داشته یـك لك روپیه ازنقد وجنس ازوگرفته وتحصیل نموده جادورای‌و اودارام فیلان بیدولت راکه درقلعه ماهورگذاشته بود همراه‌گـرفته آورده شاهزاده را ملازمت نمود.

قاضی عبدالعزیز که درحوالی دهلی از نزد بیدولت به‌جهت عرض مقاصد اوآمده بود اورا راه سخن سازی نداده وحواله مهابت خان نموده‌بودم وبعدازشکست وخرابی اومهابت خان ملازم خود ساخته بود. چون رابطه آشنایی قدیم بـه عادل خـان داشت وچند سال بـه وکالت خان جهان دربیجاپور بـود درین ولا مهابت خان باز اورا نـزد عادلخان بـه رسم حجابت فـرستاد ودنیاداران دکن کام ناکام به‌تقاضای وقت وبرآمـدکار منظورداشته اظهار بندگی ودولتخواهی نمودند. عنبر مقهورعلی شیرنامی ازمردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز وفروتنی ظاهرساخت. چنانچه به‌مهابت خان ازعالم نوکرعرضداشت نوشته قرار داده بودکه دردیولگام آمده مهابت‌خان را ببیند وپسر کلان خود را ملازم سرکار ساخته درخدمت فرزند اقبالمند بازدارد. مقارن این‌حال نوشته قاضی عبدالعزیزرسید که عادلخان ازصمیم قلب اختیار بندگی ودولتخواهی‌نموده قرارداده‌که ملامحمد لاری راکه وکیل مطلق ونفس ناطقه اوست و در محاورات و مراسلات او را ملابابا می‌گویند و می‌نویسند با پنجهزار سوار فرستدکه پیوسته درخدمت بسر برد ومتعاقب رسیده دانند.

چون مکرر فرامین به تأکید صادر شده بودکـه آن فرزند بـه عزم استیصال بیدولت متوجه [۳۱۱ الف] اله‌آباد وبهارگردد، درینولا خبر رسیدکه با وجود ایام برسات و شدت باران به تاریخ ششم فروردین ماه آن فرزند با عساکر اقبال ازبرهانپورکوچ فرموده درلعل باغ منزل‌گزیـد، ومهابت خان تـا آمدن ملامحمد لاری در برهانپور توقف نمودکـه چون مشارالیه برسد خاطر ازنسق وضبط آن حدود پرداخته به اتفاق اوبه خدمت فرزنـد اقبالمند شتابد. لشکرخان وجادورای واودارام ودیگر بنده‌ها را مقررنمودکه به بالاگهات رفته درظفر نگرباشند. جان سپارخان را بـه دستورسابق رخصت فرمود. اسد خان معموری را به الچپور بازداشت منوچهرپسرشاهنوازخان را به جانهاپورتعیین نمود، (رضویخان را به‌تهانیسرفرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید.

درین تاریخ خبررسیدکه لشکری فرمان را به عادلخان رسانید و او شهررا آئین بسته چهارکروه استقبال نموده جهت فرمان وخلعت برآمده تسلیمات وسجدات بجای آورد.

دربیست ویکم سروپا بجهت فرزند داوربخش وخان اعظم وسیف خان مرحمت نموده فرستادم. مهابت خان را به حکومت وحراست لاهورسرافرازساخته خلعت وفیل عنایت نموده رخصت‌فرمودم. منصب اوچهارهزاری ذات وچهارهزار سوارحکم شد. ملتفت خان پسرمیرزا رستم به منصب هزارو پانصدی وسیصد سوارفرق عزت برافراخت.

روزی درشکار بعرض رسیدکـه ماری سیاه‌کفچه ماردیگر را فروبرده به سوراخ در...

آمده، فرمودم که آنجا راکنده مار را برآورند، بی‌اغراق کفچه ماری به این کلانی تا حال بنظردرنیامده بود. چون شکمش را چاك کردندکفچه ماری راکه فروبرده بود درست برآمد. اگرچه ازقسم دیگربود اما درضخامت ودرازی اندك تفاوتی محسوس می‌شد.

درین ولا ازعرضداشت واقعه نویس صوبه دکن معروض گردیدکه مهابت خان عارف پسرزاهد را سیاست فرموده اورا با دوپسردیگر محبوس [۳۱۱ ب] و مقید دارد. ظاهرا آن بی‌سعادت خون گرفته عرضداشتی به خط خاص خود به جنس به بیدولت نوشته ازجانب پدر وخود اظهار اخلاص ودولتخواهی وندامت وخجالت نموده بود. قضا را آن نوشته به دست مهابت خان می‌افتد عارف را به حضورخود طلبداشته نوشته را به اومی‌نماید. چون خود سجل به خون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد، ولاجرم او را سیاست فرموده پدروبرادرنش را محبوس گردانید.

غرهٔ خرداد به‌عرض رسیدکه شجاعت‌خان عرب درصوبه دکن به اجل‌طبیعی درگذشت.

درین ولا ازعرضه داشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید. نوشته بودکه بیدولت داخل ملك اودیسه گردید.

تفصیل این اجمال آنکه ما بین سرحد اودیسه و دکن دربندی واقع است که ازیك طرف کوه بلند دارد و ازجانب دیگرجهله‌دریاست و حاکم گلنکده در اینجا دربندی وحصاری ساخته به‌توپ وتفنگ استحکام داده، وعبورمردم بی‌اجازت واشارت قطب‌الملك ازآن دربند متصور ومیسرنیست. بیدولت به رهنمونی وبدرقهٔ قطب‌الملك ازینجا گذشته به ولایت اودیسه درآمد. قضا را درین وقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان برسر زمیندار کروهه رفته بود. ازسنوح این حادثه غریب که بی‌سابقه خبروآگاهی اتفاق افتاد متردد ومتحیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم بازداشته به موضع پیپلی که حاکم نشین آن صوبه است آمده نسائی خود را همراه گرفته به مقام‌کتك که ازپیپلی دوازده‌کروه به جانب بنگاله است شتافت وچون وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن جمیعت وانتظام احوال نشد و استعداد جنگ بیدولت در خود نیافت و ازهمراهان چنانچه باید ایمن نبود ازکتك گذشته به بردوان که صالح برادر‌زاده آصف خان مرحوم جاگیردارآنجا بود رفت. درابتدا صالح استبعاد نموده تصدیق آمدن بیدولت نمی‌کند تا آنکه کتابت لعنت‌الله مشتمل بر استمالت او میرسد. صالح بردوان را محکم ساخته نشست وابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثرحیرت زده گشت. ناچار با وجود آنکه اکثری ازکومکیان وسپاه او دراطراف بلاد متفرق ومتلاشی بوده در اکبرنگر پایهٔ همت استوار نموده، به استحکام حصار وجمع آوردن سپاه ودلاسای رؤسای خیل وحشم

پرداخت، واسباب وآلات طعن وضرب ونبرد وحرب مهیا ساخت. درین ولا نشانی ازبیدولت به او رسید. مضمون آنکه به حسب تقدیرربانی وسرنوشت آسمانی آنچه لایق به حال این دولت نبود ازکتم عدم به عالم ظهورجلوه‌گرشد. ازگردش روزگارکج رفتار واختلاف لیل ونهارگذار برین سمت اتفاق افتاد. اگرچه درنظرهمت مردانه قسمت ووسعت این ملك جولانگاهی بل‌پرگاهی بیش نیست، مدعا ازین رفیع تر ومطلب ازین عالی‌تراست لیکن چون برین سرزمین‌گذار افتاده سرسری نمی‌توان‌گذشت. اگر او را عزم رفتن درگاه پادشاه باشد دست تعرض ازدامن ناموس وخانمان اوکوتاه است به فراغ خاطر روانه‌گردد و اگرتوقف مصلحت خود می‌داند به هرگوشه‌که ازین ملك التماس نماید عطا می‌فرماییم. ابراهیم‌خان در جواب نوشت‌که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده‌اند امانت با سروجان همراه است.

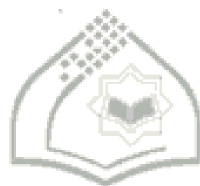

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ضمیمهٔ جهانگیر نامه



تألیف:

محمد هادی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقدمه

حمد وثنای بیحد وسپاس وستایش لاتحصی ولاتعد مریگانه پادشاهی را سزاست که ذات لازم البرکات اقلیم‌گشایان جهانگیر را باعث اطمینان خلق عالـم و سبب انتظام دوام سلسله بنی‌آدم‌گردانیده، تا به تحریك تیغ آبدار وسنان شعله بار تعریك متمردان نابرخوردار تهلیك اقویا و اغنیای‌کفار فجار فرمایندکه از میامن سعی و اجتهاد بلیغ و افشاندن خـون فاسد مفسدان به پلارك بیدریغ‌کار سلطنت نظام وحال شریعت قـوام گیرد و عالم و عالمیان درعهد راحت مهـد او بـر بستر امن و امـان استراحت نمایند. و نعمت و درود و صلوات نا محدود برحضرت خاتـم‌النبیین و سیدالمرسلین کـه وجود عدیـم المثالش جهت رواج دین متین مبعوث بود بـه سیف و سیاست عـدالتش منزه و مبرا از شوائب میل و حیف. و سلام علی التواتر والـدوام بر خلفای راشدین و جمیع ائمه معصومین سلام‌الله علیهم و اجمعین باد.

اما بعد چون خاطرشکسته این بی‌بضاعت خاکسار بیمقدار دلیل‌طریق نامرادی محمد-هادی از اوان اهتزاز صباء صبا و اوایـل نشو ونما الی یومنا هذاکـه شصت مرحله ازسنین عمرطی کرده به علم تاریخ وفن سیر رغبت دارد وبر اکثرکتب اخبار وآثار انبیاء مـرسلین وسلاطین حشمت آیین به دیده عبرت بین عبور ومرورکرده است، ازآن جمله حضرت جنت مکانی جهانگیرپادشاه‌که از اعاظم سلاطین نامدار تیموریه بهندوستان بوده و بـه شوکت و شهامت معروف، وبه سیاست وعدالت موصوف آمده، هژده ساله احوال فرمانروایی خود را به‌شرح وبسط تمام خود به‌قید تحریردرآورده وبه نظراین قاصررسیده چون ساده وبی‌تکلفانه نوشته است دل‌پسند ومرغوب‌گردید وبـه خط بـد خویش دررشته تحریـر کشید درآن وقت بخاطرناقص رسیدکه چون لب‌تشنگان بادیه اخبار به‌این مقام رسند ازته جرعه زلال حکایت

ماضیه متمنع نگردند وتشنه استماع آن باشند. بناء علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تاآخر ایام حیات آن خسروجم جاه ازچند نسخه معتبرجمع وتالیف نموده به اتمام رسانید. چون خود ازتاریخ ابتدای جلوس تحریر احوال فرموده‌اند راقم ازبدو ولادت تا روزجلوس بر اورنگ خلافت نیزنگاشته الحاق ومستزاد نسخه اصل جهت تکمله کتاب گردانید. ومن الله الاعانت والتوفیق.

ذکر اسامی اباى حضرت جنت‌مکانی: القاب واسامی گرامی ابای‌عظام واجداد کرام‌حضرت‌شاه‌جنت‌مکانی باین‌ترتیب‌است: ابوالمظفرنورالدین‌محمدجهانگیربن‌جلال‌الدین محمد اکبربن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب‌الدین صاحب قران امیر تیمور گورگان.

ذکرولادت‌حضرت جنت مکانی: چون‌حضرت‌عرش‌آشیانی بجهت‌بقای کارخانه سلطنت وجهانبانی همواره ازدرگاه ایزد جهان آفرین خلفی کـه شایستهٔ افسرو اورنگ مسند آرای دانش وفرهنگ باشد مسألت می‌نمودند وباطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیلهٔ این خواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز می‌بودند، تا آنکه بعضی از ایستادهای پایهٔ سریرخلافت مصیر معروضداشتندکه شیخ سلیم نام درویشی که در صفای ظاهر وباطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و بنفس گیرا و اجابت دعا مشهور، و از روی نسبت به هفت واسطه به شیخ فرید شکر گنج می‌رسد درقصبه سیکری که دوازده کروهی دارالخلافهٔ اکبرآباد واقع است می‌باشد، اگر این آرزوی گرامی حضرت با او درمیان نهند امیدکه نهال مراد به آبیاری دعای اوبرومند گردد و چهرهٔ مقصود درآیینهٔ ظهور رونماید. لاجرم آن حضرت به منزل شیخ رفته به صدق نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند، و شیخ روشن ضمیرآگاه دل پادشاه صورت و معنی را به طلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت جاوید رسانید. عرش آشیانی فرمودندکه من نذر نمودم که آن فرزند را به دامن تربیت شما اندازم، باشدکه بتأئیدات ظاهری وباطنی شما بەدولت بزرگی وبزرگی دولت برسد. شیخ قبول نموده برزبان گذرانیدکه مبارك باشد ما هم آن تونهال دولت واقبال را هم نام خود ساختیم.

ازآنجا که ازصدق نیت ورسوخ اعتقاد بود دراندك مدتی شجره‌امید به ثمرهٔ خواهش بارورشد. چون هنگام وضع حمل نزدیك رسید والده ما جده حضرت‌شاه جنت مکانی را از کمال عقیدت وفرط اخلاص به خانهٔ شیخ فرستادند درآن مکان میمنت نشان‌روزچهارشنبه

هفدهم ربیع‌الاول سال نهصدو هفتاد وهفت هجری بطالع میزان درموضع فتحپوربمنزل شیخ سلیم آن آفتاب آسمان جاه وجلال طلوع فرمود. این نوید روح افزا وبشارت نشاط آرا در دارالخلافه اکبرآباد بـه سمع حضرت عرش آشیانی رسید. جشن عالی وطوی عظیم ترتیب یافت وبه استماع این مژده خرمن خرمن زرنثارشد، وبه جهت ادای شکر این موهبت، حکم اطلاق جمیع زندانیان‌که درقلاع ومداین بودند شرف ارتفاع یافت، وبه موجب قرارداد آن سلاله دودمان خلافت وجهانگیری را سلطان سلیم نام گذاشتند.

اگرچه فضلا وشعرا درتاریخ ولادت اقدس مضامین غریب ومعانی عجیب یافته قصاید غرا درسلك نظم‌کشیدند، ازآنجمله یکی «درشهوار لجه اکبر» ودیگری «گوهـردرج اکبر شاهی» یافته اما خواجه حسین هـروی ازقدرت طبع وحدت فهم قصیده‌ای گفته که‌کارنامه سخنوران‌توان دانست. مصراع اول هر بیت تاریخ جلوس‌آن‌حضرت‌است ودوم‌تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی وبالزام این دوکارمشکل بـه معانی رنگین وتازگی الفاظ آراسته و این چند بیت ازآن قصیده است‌که به تحریردرمی‌آورد.

من‌النوادرالتاریخ

لله الحمد ازپـی جاه و جلال شهریار — گوهـر مجـد محیط عدل آمـد برکنار
طایری ازآسمان جاه وجود آمد فـرود — کوکبی از عزت و از ناز گـردید آشکار
گلبنی زینگونه بنمودند بـر دور چمن — لاله‌ای زینگونه بگشود از میان لاله زار
شاد شد دلها کـه باز ازآسمان عدل و داد — باز دلها زنده شد کـز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جاه وجود آمد برون — وان نهال آرزوی جان شه آمد به بار
شاه اقلیم وفا سلطان ایـوان صفـا — شمع جمع بیدلان کـام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقـران — پادشاه نامـدار و کامجـوی کامگار
کامل دانای قابل اعـدل شاهان دهـر — عادل اعلای عاقل بـی عدیل روزگار
سایهٔ لطف‌الـه آن لایق تاج و نگین — پادشاه دین پناه آن عادل عالم مـدار
مجلس وی راسمای چادرمین دان عود سوز — موکب وی را سماك رامح آمـد نیزه دار
نیر برج وجود و گوهر دریای جـود — از هوای اوج دلها شاهبازجـان شکار
پادشاها سلك لـولـوی نفیس آورده‌ام — هدیهٔ از کان گرامی بازجوی و گوشدار
کس ندار هدیه‌ای زین به اگر داردکسی — هرکـه دارد گویا چیزی کـه دارد گوبیار
مصرع اول زدی سال جلـوس پادشاه — از دوم مولـود نوردیدهٔ عالم بـرآد

تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال | دان حساب ازسال وماه وروز دوران پایدار
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم | روزهای بیحساب و سالهای بیشمار

حرکت حضرت عرش آشیانی پیاده پا، جهت زیارت و شکرگزاری ولادت فرزند به جانب اجمیر:

چون غنچهٔ مراد ازگلبن امید شگفت و شاهد مقصود ازنهان خانه خواهش قدم بجلوه گاه شهود نهاد به شکرانهٔ آن عرش‌آشیانی به تاریخ دوازدهم شعبان سال ولادت ازاکبرآباد عازم زیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی سنجزی قدس سره شده پیاده متوجه اجمیرگشتند ومسافت منزل دوازده کروه مقررشد. روز هفدهم بروضه منوره معلیه ورود سعادت اتفاق افتاد. جبین اخلاص برآن آستان سوده مراسم زیارت و لوازم عبارت بتقدیم رسانیدند وبخیرات مبرات پرداخته، کشتزار معتکفان حواشی آن روضه قدسیه را برشحاب سحاب کرامت سیراب گردانیدند.

حقیقت وطن و نسب حضرت خواجه معین الدین چشتی سنجری:

اکنون مجملی از محامد ذات ومناقب صفات خواجه‌بزرگوارنگاشته کلك بیان میگردد: مولد آنجناب سیستان است وازین جهت ایشان را سجزی نویسندکه معرب سگزی است . درپانزده سالگی خواجه والد بزرگوار اوکه خواجه حسن نام داشت بعالم قدس رحلت نمودند واز میامن نظر دوربین شیخ ابراهیم مجذوب قندزی درد طلب دامنگیرهمت خواجه شد. قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند وبخارا شتافتند وچندی باکتساب علوم رسمیه پرداختند و از آنجا به خراسان رفته درآن سرزمین نشو ونما یافتند و در هارون‌که توابع نیشابور است بصحبت فیض موهبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت به دامن سعادت آورده، بیست سال درصحبت شریفش ریاضت شاقه کشیدند و به‌اشارت شیخ سفرها وغربتها پیشنهاد همت ساخته به‌خدمت‌بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم‌الدین کبری ودیگرمشایخ عظام واولیای کرام رسیده، بزور بازوی فطرت‌کمند طلب به‌کنگرهٔ مراد انداختند وخدمت خواجه به دو واسطه به شیخ مودود چشتی می‌رسد وبه هشت واسطه به شیخ ابراهیم ادهم، و قبل‌از آمدن سلطان معزالدین سام درحد رای پتهورا به رخصت پیرخود به هند آمدند ودر اجمیر اقامت کردند وخواجه قطب‌الدین اوشی درماه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد بمسجد امام ابوالليث سمرقندی به حضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحدالدین کرمانی بارادت خواجه معین الدین فایز گشته‌اند و شیخ فرید شکرگنج که در پتن پنجاب آسوده‌اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ‌نظام الدین اولیا پیر امیرخسرو

دست ارادت به شیخ فرید شکرگنج داده‌اند وسلسله چشتیه بخواجه منتهی میشود.

القصه درساعت خبر اشاعت عنان توجه بدارالملک‌دهلی انعطاف یافت‌که بجهت شکر این عطیه والا زیارت مرقد اولیای عظام ومشایخ‌کرام‌که در آن مصر کـرامت آسوده‌اند نیز فرمایند وبعداز طی منازل وقطع مراحل دررمضان سال مذکور موکب اقبال به‌آن سعادت‌گاه ورود اجلال فرمود ورسوم زیارت مراقـد متبرکه وطواف مزار قابض الانوار جنت آشیانی انارالله برهانه بتقدیم رسید. آنگاه نهضت عالی بصوب مستقرالخلافت اتفاق افتاد ودرششم ذیقعده بدارالخلافه اکبرآباد نزول اقبال رویداد. چون ولادت فیض‌افادت حضرت جهانگیری درسیکری واقع شده بود حضرت عرش آشیانی آن مـوضع را بـرخود مبارك دانسته درآن سرزمین طرح اقامت انداختند.

اساس شهرعظیم در فتحپور واجتماع خلقی‌کثیر ازنزدیك و دور: و

در اواسط ماه ربیع‌الاول نهصد وهفتاد ونـه هجری خکم‌گیتی مطاع بتاسیس حصاری والا و عمارات دلگشا شرف ارتفاع یافت. و جمیع امـرای عظام و ملتزمان رکـاب نصرت اعتصام درخور مرتبه و حالت خویش منازل اساس کردنـد و بـاندك فـرصتی شهری عظیم درنهایت آراستگی برروی‌کارآمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکاکین واسواق درکمال نفاست وتکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مـرتب‌گشت وانـواع بساتین بهشت آئین باعث طراوت ونضارت آن عشرتگاه شده بـه فتح پور سمت اشتهارگرفت و بعداز نزول اجلال در آن قصر اقبال از مقال این نام میمنت فـرجام فتوحـات عظیمه قرین روزگار خجسته آثـار شهریار معدلت‌کردار گردید. و در همین سال میمنت فال حضرت عرش آشیانـی جشن تطهیر حضرت شاهنشاهی اراسته ابواب خرمی بـر روی روزگار گشودنـد. و روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر آن قدسی طینت والا گوهر را پذیرای عشرت فرمودنـد. و چون عمـر گرامی بچهارسال وچهارماه وچهارروزپیوست بقانون دانشوران باستانی وآئین دقیقه شناسان آسمانـی درساعت مسعود یعنی روزچهارشنبه بیست ودوم رجب سال نهصد وهشتاد ویـك آن مظهرعواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند وجشنهای دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سواد خوان رموز انفس وآفاقی به نقاوهٔ دودمان فضل وکمال صدرنشین مسند افاضت و افضال مولانـا میرکلان هـروی‌که بسلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت وقطب‌الدین محمد خان آنکه بخدمت اتالیقی این برگزیده دین و دولت خلعت و امتیازپوشید وچون او بحراست سرحد نامـزد شد میرزا خانخانان را شایسته این منصب عالی دانسته عزافتخار بخشیدند.

تفویض منصب ده هزاری ذات وسوار به شاهزاده نامدار: درسال نهصد وهشتاد وپنج منصب ده هزاری ذات وسوار ارزانی فرمودند وبه زبان گوهر آمودگذشت که نظر بروفور رضاجوئی ونیك سیرتی وبیدار دلی وبردباری تمامی جنود سماوی اعتصام به‌آن نونهال دولت وابستگی دارد.

عقد فرمودن صبیه راجه بهگوانداس زمیندار انبیر بحضرت جهانگیر:
چون عمرهمایون به پانزده سالگی رسید صبیه قدسیه راجه بهگوانداس راکه از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود ودر زمره راجهای نامدار بمزید شوکت واعتبار اختصاص داشت به جهت آن حضرت خواستگاری نمودند و دولتخانه خاص وعام را آیین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند، وبه‌تاریخ پنجم اسفدار هرماه الهی سال نهصد ونود و دوهجری که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی به ورود مقدم اقبال توام منزل راجه را پایه آسمانی بخشیدند وآن بانوی حجله عفت وعصمت را بگوهریکتایی خلافت و سلطنت عقد ازدواج خجسته امتزاج بسته به‌دولتسرای جاوید آوردند و راجه لوازم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی‌درخور این‌نسبت که افتخاراسلاف‌واخلاف اوست‌سرانجام‌داد و بجمیع شاهزاده‌های عالیقدرهر یکی ازحضرات عالیات ضیافتهای لایق فرستاد ومنصبداران واحدیان و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده خلعتها داد و باین سعادت افتخار جاوید اندوخت.

عقد فرمودن شاهزاده نامدار را باصبیه راجه اودیسنگه ولد مالدیو راجه مارواد: ودرنهصد ونود وچهار هجری حضرت شاهنشاهی را به دختر راجه‌اودیسنگه که به اصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجه های هند ممتاز بود نامزد ساختند.
مصرع

بساعتی‌که تولاکند بدو تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت به منزل راجه تشریف برده عقد ازدواج سعادت مناج بستند و برروی روزگار در عشرت کامرانی گشادند وراجه اودیسنگه پسرراجه مالدیو است‌که ازراجه های معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکراو به هشتاد هزارسوار رسیده اگرچه راناسانگا که باحضرت فردوس مکانی انارالله برهانه مصاف داده در دولت وحشمت عدیل ونظیر را ومالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملك وکثرت لشکرراو مالدیو فزونی داشت چنانچه مکرسرداران لشکر او را بارانا سانگا مبارزتها اتفاق افتاده و هربار آثار غلبه وتسلط ازآن جانب روی نمود.

ولادت سلطان النسا بیگم وسلطان خسرو از صبیه راجه بهگوانداس:
همدرین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیه قدسیه بعرصه وجود آمد و موسوم بسلطان النسا بیگم گشت. و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنج هجری هم از دختر راجه بهگوانداس پسری تولد شد حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام کردند.

ولادت سلطان پرویز از دختر خواجه حسن عم زین خان: نوزدهم آبان سنه نهصد ونودوهفت هجری درمشکوی اقبال ازبطن دخترخواجه حسن عم زین‌خان فرزندی دیگر بربساط وجود قدم نهاد سلطان پرویز نام گذاشتند.

ولادت بهار بانو بیگم‌از صبیه راجه کیسوادس: دربیست سیوم شهریور سال ۹۹۸ ازدختر راجه کیسوداس راتهور صبیه بوجود آمد بهاربانوبیگم نام کردند.

ولادت پادشاهزاده خرم حضرت شاه جهـان از صبیه راجه اودیسنگه راتهور: سلخ شهرربیع‌الاول سنه‌هزارهجری بعداز انقضای پنج‌ساعت دوازده‌دقیقه ازشب پنجشنبه که درعهددولت‌جهانگیری بمبارك‌شنبه اشتهاریافته به‌طالع‌میزان به‌حساب‌اخترشناسان فرس، و سنبله به‌شمار منجمان هند در دارالخلافةلاهور اختربرج خلافت ازبطن صبیه قدسیه راجه‌اودیسنگه قدم براورنگ وجود نهاد وتاریخ ولادت‌اشرف حامله چندین‌بشارت است‌آن جمله درین ماه مبارك تولد حضرت خیرالبشر صلوات‌الله‌وسلامـه وعلیه اتفاق افتاد، و ایـن موافقت ازمساعدت اقبال است وبه استشارسنت الهی که برسرهر هزارسال ازعالم جهانبانی بوجود آیدکه به معاونت توفیق ازل رسوم مذموم بغی وجهالت ازعرصهٔ جهان بـراندازد. چنانچه قبل ازین پانصد وشصت وپنج سال رمـوز شناس اسرار یزدانی افضل الدین حکیم خاقانی ازطلوع ایـن کوکب اقبال خبرداده و از محرومی دریافت وخبری نایافت‌آنـوقت رباعی برصفحهٔ روزگار یادگار گذاشته.

رباعی

گویند که هر هزار سال عالـم | آید به جهان اهل‌کمالی محرم
آمد زین پیش و مانزاده زعدم | آید پس ازین ومافرو رفته بغم

روزسیوم ازولادت اقدس حضرت عرش آشیانی بدولتسرای جهانگیری تشریف برده دیـده را بجمال جهان افروز اوروشنی افزودند و درآن محفل جشن عظیم ترتیب یافته بودکه چشم روزگار ازمشاهده آن سرمه حیرت میکشید وچون قدم میمنت لزوم سبب خرمی ونشاط جد بزرگوارگردید به الهام غیبی بسلطان خرم موسوم فرمودند.

احوال عبدالله خان بهادر فیروزجنگ: ازوقایع این ایام آمدن خواجه عبدالله است به درگاه حضرت جهانگیری. آبای خواجه ازسادات کبارانـد وجـد چهارم ایشان قدوهٔ ارباب وجد وحال امیرسید عاشق است که احوال ایشان درکتب حبیب السیر ورشحات مرقوم شده، و والدهٔ خواجه خواهر خواجهٔ حسن نقشبندیست کـه نجیب النسا بیگم همشیره حضرت عرش آشیانی را در حباله نکاح داشت، خواجه در سال هزار با دو برادر خـود خواجه یادگار وخواجه برخوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت عـرش آشیانی دریافتند. آن حضرت فراخور حال هریك منصب عنایت نموده تعینات صوبهٔ دکن فرمودند وچون بشیر خواجه قرابتی داشتند حکم شد که درخدمات پادشاهی رفیق او باشند، واین والا نژادان به دکن رسیده هرجا کاری وترددی پیش آمد مراسم مردانگی وجانسپاری به تقدیم رسانیدند، وجوهر خود را دلنشین همگنان ساختند. وچون بازهمت بلند پرواز و انـدیشهٔ ترقی مراتب، دور ودراز بـود متوجه آستان جهانگیری شده درسنه هزار و سه بـه خدمت پیوستند، ورفته رفته به جوهرشناسی وقدردانی آن حضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند. چون درسال هزاروهفت هجری ازعرایض دولتخواهان به وضوح پیوست کـه تسخیر ملك دکن بی نهضت جهانگشای حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست بـه تاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود بنفس نفیس بدان صوب توجه فرمودند.

رخصت فرمودن حضرت شاهی را به مهم رانا مع راجه مانسنگه وغیره امرا: صوبه اجمیرا تیمنا و تبرکا به تیول حضرت جهانگیری مقرر فرموده راجه مانسنگه و شاه قلیخان محـرم وبسیاری از امـرا درملازمت آن حضرت تعیین نمـوده درهمین ساعت مسعود به برکندن بیخ فساد راناشرف رخصت ارزانـی داشتند و غـرض ازاختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالك دور دست نهضت می‌فرماید هم مسند خلافت ازشاهزاده ولیعهد خالی نباشد و هـم حدود متعلقهٔ رانا پـی سپر عساکر کیوان شکوه گردد واگر چـه راجه مانسنگه به خدمت حضرت جهانگیری دستوری یافت اما بهالتماس اوبنگاله بدستور سابق به تیول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که خود درملازمت حضرت شاهی بـاشد و فرزندان وگماشتگان او سربراهی وپاسبانی بنگاله نمایند. وجگت سنگه پسرکلان خـود را به نگاهبانی آن ملك دستوری داد و درهمان نزدیکی جگت سنگه را سفر ناگریز پیش آمد و راجه پسر او مهاسنگه را جانشین خود ساخته ساخته به سرکردگی بنگالا فرستاد. و چون خطه اجمیر مخیم سرادقات گردیـد افواج بحر امواج وسپاه نصرت پناهه بـه استقبال

رانا دستوری یافتند، و بعد از یکچندی خود نیز سیرکنان وشکار افکنان تا اودیپور نهضت فرمودند، وآن آشفته رای بیراهه رو ازکوهستان برآمده چند جا را تاخت و چون مبارزان لشکرفیروزی اثر ازپی او شتافتند باز سراسیمه خود را به شعاب جبال انداخت وحدود متعلقه او لکد کوب عساکر اقبال گردید، وبسیاری ازکفار شقاوت آثار در آن عرصهٔ کارزار برخاک هلاك افتادند، وزن و فرزند آنها به اسیری رفت، درینوقت خبر شورش بنگالا وشکست مهاسنگه به عرض رسید.

فوت والده سلطان پرویز: درپانزدهم تیرسال مذکور مادر سلطان پرویز بعالم علوی شتافت وپردگیان حریم خلافت را به غم انداخت.

چون خوشامدگویان واقعه طلب‌گاه و بیگاه چنان وامی‌نمودندکه حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغولند ویکایك آن ملك رانا گشوده برگشتن ازعزیمت پادشاهانه دور است اگر درین وقت‌حضرت‌برگردند وپرگنات آنروی آب اکبرآباد راکه به‌معموری وسیر حاصلی اشتهار دارد بگیرند از محال رشد وشمایل عزت دور نخواهد بو و نیز فرو نشستن غبار شورشی‌که بتازگی دربنگالا ارتفاع یافته بود بی راجه مانسنگه صورت نمی‌بست راجه برگشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله جنبان این اراده شد تا گزیر مهم رانا به انجام نارسانیده به طرف اکبرآباد برگردیدند. قلیج خان‌که حراست آن قلعه‌ آسمان سای بدو مفوض بود ازصدق اخلاص وفزونی عقیدت از قلعه برآمده دولت ملازمت دریافت، وبعضی بنگاله طلبان شورش انگیز به اغراق و مبالغه عرض نمودندکه اگرقلیج خان را به دست آورندگرفتن قلعه اکبرآبادکه به دفاین و خزاین مالا مالست بسهولت میسر می‌گردد. چون فتنه مخالفت هنوز سربربالین مدارا داشت حضرت‌شاهی سخن ظاهربینان را به سمع قبول جانداده به خان مذکور دستوری فرمودند تا به قلعه درآمد وبه نفس همایون ازآب‌گذشته به جانب‌اللهآباد متوجه گشتند.

مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش‌آشیانی‌که در قلعه اکبرآباد بودند برهویدج عزت نشسته روان‌شدند تا آن خلف الصدق خلافت درةالتاج سلطنت را ازین عزیمت مانع آیند وحضرت شاهی ازین معنی آگاهی یافته‌پیش از آنکه‌مریم مکانی‌برسند سواری‌کشتی اختیار نموده به سرعت تمام به جانب مقصد شتافتند و مریم مکانی آزرده خاطر به قلعه برگردیدند. به تاریخ غرهٔ صفر سنه هزارونه نزول رایات ظفر آیات در قلعه اکبرآباد اتفاق افتاد. و اکثرجاهاکه آن روی آب اکبرآباد بود به دست آورده به ملازمان خود جاگیر دادند. ازآنجمله صوبهٔ بهار را به‌شیخ خوبو مخاطب به قطب‌الدین خان کوکلتاش عنایت نمودند وسرکار جونپور را به لاله بیگ مرحمت‌کردند، وسرکارکالپی را به بیم

بهادر کرامت فرمودند، ونام‌بردگان را به محال متعلقه دستوری دادند وازرای کهنسوردیوان سی لك روپیه خزانه که ازحاصل خالصات صوبه بهار فراهم آورده بودگرفتند.

رسیدن محمد شریف ازحضور اعلی و تصرف‌نمودن‌آن بیوفا درمزاج شاهزاده والاگهر: چون این وقایــع مکرر و متوالی بــه عرض عرش آشیانی رسید از وسعت حوصله و قوت بردباری نهایت دلبستگی که به آن جانشین خلافت داشتند اصلا ازجا نیامدند وشریف پسر عبدالصمد شیرین قلم راکه ازخدمتگاران حضور بود وبه خدمت شاهی نیز اخلاص بسیار داشت بـا فرمـان عطوفت نشان مشتمل بـر نصایح گرانمایه وطلب حضور فرستادند. چون فرمان مـرحمت عنوان رسید آداب استقبال و لـوازم تعظیم واجلال بتقدیـم رسانیده خواستند که روانهٔ ملازمت شوند، لیکن بنابر ملاحظه‌ای دور ودراز، این معنی را در توقف انداختند وشریف رانگاهداشته دستوری معاودت نداده اوبـه چاپلوسی وخوش آمـد گویی‌درمزاج اقدس جاکرده دراندك مدتی وکیل السلطنه شد وحضرت عرش آشیانی فـرو نشاندن فتنه خانه خیز را اهم دانسته دل ازگشایش ملك دکن‌که نزدیك بکار شده بـود بـر گرفتند، وبه تاریخ پانزدهم اردی‌بهشت هزارونه هجری کارسازی آن ملك را به مردانگی و کاردانی خانخانان سپه سالاروسزاولی وجانسپادی علامی شیخ ابوالفضل بازگذاشته، به‌صوب دارالخلافهٔ اکبرآباد عنان مراجعت‌گردانیدند وبه تاریخ بیستم امرداد سال مذکور به‌آن مصر دولت واقبال نزول اجلال فرمودند، ودرین ایام حضرت شاهی خواجه عبدالله را بـه خطاب عبدالله خان نامور ساختند.

توجه حضرت شاهی از اله‌آباد به صوب اکبرآباد و بـرگشتن از راه جهت رفع فساد وفتنه: در شهورسنه هزاروده هجری‌که رایت آسمان سای عرش‌آشیانی در دارالخلافهٔ آگره بود حضرت جهانگیرباسی‌هزاروده سوارآماده پیکار وفیلان نامدارروانهٔ دارالخلافه‌گشتند. اگرچه درظاهر اراده دریافت حضور والد ماجد بازمی‌نمودند اما درباطن اندیشهٔ دیگرکه ازلوازم سلطنت پژوهی وملك جوییست مرکوز خاطر خورشید مناظر بـود چون خبرتوجه موکب ظفر قرین بـه این آیین به‌عرض حضرت عرش‌آشیانی رسید مسرت و انبساطی‌که ازرسیدن آن قرةالعین داشتند، بـه وحشت و تفرقه بدل شد و بعضی از امراکـه سخنان نفاق آمیز ازآن درةالتاج سلطنت به سمع آن حضرت می‌رسانیدنـد و بـواهمه دراز افتادند خصوصا جعفربیگ آصف خان‌که خدمت دیوانی داشت ازبیم هرزه درایی وبیصرفه گویی نزدیك بـه آن رسیدکـه قالب تهی‌کند. و چون موکب شاهی در قصبهٔ اتاواکـه در جاگیرخان مذکور بود نزول اجلال فرمودندلعلی گرانبها مصحوب یکی از معتمدان خود به

رسم پیشکش فرستاد.

در این اثنا فرمان قضا جریان صدور یافت که آمدن آن عزیز با لشکر انبوه و فیلان کوه‌شکوه خاطرمهر ناظر را به اندیشهٔ دیگر رهنمونی می‌کند. آمدن پسر به خانهٔ پدر به این شوکت و حشم رسمی نیست که از آن خلف الصدق به روی کار آمده اگر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجری او شد مردم را به محال جاگیررخصت نموده، جریده به خدمت شتابد و اگرشائبه توهم باقیست ومنشور مطمئن خاطرنیست عنان معاودت به الله‌آباد معطوف دارد، وهرگاه نقوش توهم وتفرقه ازحواشی خاطر آن فرزند ز دوده شود به ملازمت شتابد.

چون مثال واجب الامثال به حضرت شاهی رسید متحیر و اندیشه مندگشت و در اتاوه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قلم اخلاص رقم‌گردانیده به پایه سریرخلافت مسیر ارسال فرمودند. مضمون‌آنکه این فرزند با جهان جهان اشتیاق وآرزومندی احرام‌کعبه مقصود بسته می‌خواست درین زودی سعادت آستانبوس دریابد در اتاوه فرمان رسیدکه قدم جرأت پیش ننهاده به الله‌آباد معاودت نماید. عجب که اخلاص این نیازمند درباطن آن حضرت اثرنکرده ومشتی فتنه سرشت‌آن خدای مجازی را درحق این بنده حقیقی بدگمان ساختند، وروزی چند این مرید را ازسعادت خدمت محروم ساختند امیدکه صدق باطن این نیازمند درمرآت خاطر غیب ناظرپرتو افکند.

معاودت حضرت شاهی از اتاوه به جانب الله آباد : آنگاه روزی چند در اتاوه توقف نموده کوس معاودت به صوب الله آباد بلند آوازه ساختند. مقارن آن فرمان شد که صوبهٔ بنگاله و اودیسه به جاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم. کسان خود را فرستاده متصرف‌گردد. حضرت شاهی صلاح وقت در فرستادن لشکر بدانصوب ندیده عذر های دلپذیر معروض داشتند. چون به بلده الله آباد نزول سعادت ارزانی فرموده آنچه از لوازم سلطنت ومخصوص فرمان روایان والا شکوهست به روی‌کارآمد و ملازمان درگاه خطاب خانی وسلطانی یافتند.

ذکر قتل شیخ ابوالفضل: از وقایع این ایام کشته شدن علامی شیخ ابوالفضل است. اگرچه او از شیخزاده های هندوستان بود لیکن در خرد خرده دان و طبیعت دقیقه‌سنج نشاه یونانی درسر داشت و در تهذیب اخلاق و آداب ذاتی خدمت ملوک قصب‌السبق‌از اقران ربوده بود. بالجمله چون آیات ناسازگاری حضرت شاهی بر روی روز افتاد و همگی ملتزمان بارگاه عرش آشیانی از پیش بینی و عاقبت اندیشی به جانب آن سربر

آرای سلطنت گرایدند، از آنجاکه آن‌حضرت شیخ را با خود یکرنگ و با حضرت شاهی یك رو فهمیده بودند فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبد الرحمن در دکن گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد.

چون خبرطلب او به عرض شاهی رسید یقین وجزم دانستند که اگرشیخ نزدآن حضرت رسد بترتیب اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او در میان کار باشد رفتن ما به درگاه حضرت شاهنشاهی صورت نخواهد بست، و درین صورت علاج واقعه پیش‌از وقوع باید کرد. به این اندیشه صائب راجه نرسنگدیو را که به جمعیت ومردانگی دراقران خود امتیاز داشت، ووطن او برسرراه بود به استیصال شیخ گماشتند و او دل به این کار بسته، درکمین فرصت نشست. وچون شیخ به سرای بر که درده گروهی گوالیا واقع است رسید، راجه با جمعیت بسیارازسوارو پیاده شیخ‌را با چندی ازخدمتگاران که همراه داشت گرد گرفت، وشیخ تنگ‌گریختن را اگرچه ممکن بود برخود نپسندید وتن به مردن داده، به قتل رسید. و راجه سراورا به الله آباد فرستاد. اگرچه از کشتن شیخ خاطر اقدس مظاهر عرش آشیانی به آزردگی فراوان و تفرقه بیکران در افتاد، امااز ین کارنامه دلیری ومردانگی حضرت شاهی به ملاحظه درآمد عزیمت آستانبوسی درگاه پدر بزرگوار نمودند، ورفته رفته آن کدورتها به صفا مبدل گشت. چنانچه بجای خود رقمزده کلك وقایع نگار خواهد شد.

فرستادن سلطان سلیمه بیگم را جهت استمالت و دلجوئی و آوردن حضرت شاهی را از الله‌آباد: چون آن والاگهر اکلیل خلافت از واقعهٔ شیخ ابوالفضل بغایت محجوب شدند، حضرت عرش آشیانی مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستاده تا به نوازشهای پادشاهانه دلجوئی نموده، و ازحجاب برآورده، به ملازمت بیارند و فتح لشکرنام فیلی و خلعت و اسب خاصه عنایت فرمودند ومصحوب بیگم ارسال داشتند. وچون بیگم به دو منزلی از الله آباد رسیدند حضرت شاهی به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات نمودند، وسجدات مراحل بیکران حضرت عرش آشیانی به تقدیم رسانیده، به تجمل تمام درخدمت بیگم به شهر معاودت فرمودند. ومهد علیا آن مسرت‌القلب را بنوید عواطف گوناگون امیدوارساخته، رنگ توهمات ازمرآت خاطر زدودند، وحضرت شاهی درمرافقت والدهٔ معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه گشته چون به حوالی دارالخلافهٔ اکبرآباد رسیدند عرضداشتی مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه دوست محمد به ملازمت اشرف ارسال داشتند. مضمون آنکه چون آن خداوند حقیقی و مجازی رقم

عفو بـردامـن تقصیرات ایـن بنده‌کشیده‌انـد امیدوار است که از حضرت مریـم مکانی التماس فرمایند که از روی فرزند پروری این نیازمند را به ملازمت اقدس مشرف سازند تا رفـع توهمات ایـن فدوی گردد و حکم شود کـه منجمان حضور اختیار ساعت سجود نماید.

بعد از رسیدن ایـن عریضه حضرت عرش آشیانی بـه دولتخانهٔ والدهٔ ماجده خـود شتافته التماس شاهی را به عرض آن عفت مآب رسانیدند، و پس از آنکه خواهش ایشان درجهٔ قبول یافت، فرمـان عاطفت عنوان مشتمل بـر نوید استقبال مریم مکانی به فرزنـد اقبالمند نوشته این رباعی را که از واردات طبع جعفر بیگ آصفخان است بـرآن منشور سعادت قلمی نمودند.

رباعی

ای جسته زمـا بـرسم عادت ساعت | ادراك وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعادت ساعت | ساعت چه کنی بهانه ساعت ساعت

واین نوازشنامه را به جواب عرضی بـه خواجـه دوست محمد سپرده اورا رخصت معاودت فرمودند. بعداز ورود این فرمان رأفت عنوان، حضرت شاهی بسرعت هرچه تمامتر به‌نواحی دارالخلافـه رسیدنـد وحضرت مریـم مکانی یك منزل پیش رفته آن گوهرا کلیل سلطنت را به منزل خود آوردند ودر دولت سرای ایشان قران‌السعدین اتفاق افتاد.

ملازمت حضرت شاهی: حضرت شاهی فرق نیاز بـه پای آسمان سای قبلهٔ حقیقی گذاشته تارك دولت برافراختند، و حضرت عرش آشیانی دیده اشتیاق بـه جمال جهان آرای فرزند اقبالمند خـود نورانی نموده، ایشان را به دولتخانـه آورده وبـه حکم اشرف نقاره شادمانی نواخته، آوازه نشاط انبساط را به‌گوش دور ونزدیـك رسانیدنـد. وحضرت شاهی دوازده هزارمهر به صیغهٔ نذر و نهصد وهفتاد وهفت زنجیرفیل نـر و ماده بـه رسم پیشکش گذرانیدند. ازآن جمله سیصد وپنجاه وچهار فیل پذیرایی یافت، تتمه را به ایشان بخشیدند. وبعداز دو روز پون نام فیلی نامی ازغنایم فتح دکن کـه درفیلان خاصه به سبکپایی وخـوش فعلی بی همتا بود به ایشان مرحمت شد، ودستار مبارك ازفرق مقدس برداشته بـرسر اشرف شاهی گذاشتند ونوید جانشینی را بـه‌گوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند. چون حضرت عرش آشیانی درهنگام توجه رایات عالیات به صوب دکن حضرت شاهی را بـرسر رانا مقهور رخصت فرموده بوده وبه سبب امری که رقمزدهٔ کلك وقایع نویس شدآن حضرت مهم مذکور به انصرام رسانیده به الله آباد شتافتند.

رخصت فرمودن حضرت شاهی را با جمعی امرا برسر رانا: درین ولا رأی صواب نمای عرش‌آشیانی چنان تقاضا فرمودند که چون مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قرةالعین خلافت صورت اتمام پذیرد. لاجرم درجشن مهره آن گوهراکلیل سلطنت به موجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدان صوب بر-افراشتند، وجمعی ازامرا که اسامی‌آنها نوشته می‌شود به نوازش خسروانه سرفراز گشتند ودر خدمت آن درةالتاج سلطنت دستوری یافتند. جگناته رای، رایسنگه، مادهوسنگه، رای درگا، رای بهوج، هاشم خان، قرابیکخان، افتخاربیگ، راجه بکرماجیت، سك سنگه، دولت، پسران راجه موته، خواجه حصاری، راجه سالباهن، لشکری پسرمیرزا یوسفخان، شاه قلیخان، برادرآصف خان، شاه بیك کولانی.

چون فتح پورمخیم سرادق اقبال گشت، روزی چند درآن دارالسعادت به جهت سامان ضروریات توقف افتاد وخزانه ولشکری که به آن کاردشوارگذار وفا کند التماس نمودند، و ارباب دخل درانجام آن ایستادگیهای بیجاظاهرساختند. ناگزیرحضرت شاهی عرضداشت نمودند که این مرید حکم آن حضرت را نمونهٔ حکم الهی دانسته به شوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده، لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی که سرانجام پذیرد نمی‌نمایندوبیهوده خود را سبك ساختن واوقات ضایع کردن چه لایق است. مکرر معلوم آن حضرت شده باشدکه رانا ازکوهستان برنمی‌آید و هرروزبه محکمه پناه برده تا ممکن باشد به جنگ نمی‌پردازد. تدبیر کارمنحصر دربنست که افواج نصرت امواج ازهر سو درآمده کوهستان را قمرغه وار درمیان‌گیرند، ونیزفوجی آنقدربایدکه هرگاه به آن مقهور دوچار شود از عهده آن تواند برآید. اگر دولتخواهان به روش دیگر صلاح دیده‌اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال‌اند، حکم شودکه این نیازمند جبین سعادت را به سجود اخلاص روشن ساخته به محال جاگیرخود شتابد و درخور این مهم سامان نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او گردد.

بعد از آنکه عرضداشت حضرت شاهی به مسامع عزو جلال رسید نجیب‌النسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهراکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودندکه چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم به جهت قرانی که درین نزدیك واقع‌می‌شود تجویزملاقات‌نمی‌نمایدبایدکه‌به‌خجستگی متوجه الله آبادشود وهرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریابد.

مراجعت حضرت شاهی ازفتح پور به الله آباد: حضرت شاهی به ورود

منشور لامع‌النور از فتح پور کوچیده نزدیك متهرا ازآب جون عبور نموده روانه آلله آباد شدند. مقارن این حال حضرت عرش آشیانی یك پوستین روباه سیاه ویك پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص بـه آن حضرت فرستادنـد، و آن مسرت القلب الصلد سلطنت عرضداشتی مشتمل برسپاس این مرحمت نوشته این بیت را درآنجا مرقوم ساخته.

بیت

گر بر تن من زبان شود هر مویی — یك شکر تو از هزار نتوانم کرد

و به روپ خواص سپرده اورا رخصت معاودت ارزانی داشتند.

فوت والده خسرو: چون روزی چند در الله آباد به شادکامی گذرانیدند قضا را والده سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانهٔ عدم گشت. تفصیل ایـن اجمال آنکـه دریـن ولا پیوستی در دماغ آن عفت سرشت به هم رسیده سودا بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیراهه روی درملازمت عرش آشیانی همواره به شکوه حضرت شاهی پرداخت ایـن غم نیز یاری آن گشت. در روزی که آن حضرت به شکار تشریف برده بودند پوشیده ازپرستاران افیون خورده سر به بالین فنا گذشت و چون سرآمد پردگیان حرم سرای سلطنت بوده انس والفت تمام به او داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه بی‌نهایت ملـول واندوهگین شد و بردل مهر نزل این مصیبت سخت گران آمد. حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثه ناگزیر وآشفتگی خاطر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و غمگساری فرستاده تسلی خاطر عاطر شدند.

رفتن عبدالله خان به درگاه عرش آشیانی: از سوانح این ایام رفتن عبدالله خـان است به درگاه حضرت عرش آشیانی. چـون شریف خـان وکیل السلطنه شد صحبت عبدالله خان با او درنگرفت و او پیوسته در خدمت شاهی شکوهٔ ایشان می‌کرد. ناگزیر به رفاقت خواجـه یادگار روی امید بـه درگاه پادشاه جم جاه آورد وآن حضرت جواهـر اصالت و شجاعت از سیمای خان مذکور دریافته وشایسته تربیت دانسته به منصب هـزار و پانصدی و خطاب صفدرخانی امتیاز بخشیدند، و خواجـه یادگار را نیز بـه منصب عزت برافراختند. در هنگامی که موکب شاهی از فتح پور متوجه الله آبادگشت، اگرچه حضرت عرش‌آشیانی رخصت یك‌گونه ارزانی داشته بودند لیکن ازصمیم دل به جدایی آن قرةالعین راضی نبودند بلکه ازین دوریها نهایت آزردگی داشتند وجمعی از فتنه جـویان واقعه طلب که هرروز مقدمه‌ای ترتیب داده، وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر می‌گشتند، درین ایام از دوام باده‌گساری آن حضرت بـه لباس دلسوزی شکایت می‌کردند، و از مؤیـدات خواهش

اهل غرض آن شدکه یکی از واقعه نویسان شاهی به خانزادی که در سلك خواص منسلك بود نسبت تعشق به هم رسانید و آن بی ادب شیفته خدمتگار دیگر شد، و هر سه به اتفاق گریختند و خواستندکه خود را به دکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند. چون حقیقت حال به مسامع جلال رسید فی‌الفور جمعی ازسواران چالاك به جهت‌گرفتن آنها تعیین شدند. اتفاقاً هرسه را به دست آورده در وقتی که آتش قهرشاهی در اشتعال بود به حضورعالی‌رساندند. بموجب‌حکم واقعه‌نویس رادرحضورپوست‌کنده‌یك‌خدمتگار را خواجه سرای کردند و دیگری را چوبکاری نمودند. ازین سیاست رعب و هراسی عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قصه را ارباب غرض به‌صدآب وتاب به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند، و خاطر مهرمظاهرآن حضرت سخت بر آشفت، و بسرزبان الهام بیان‌گذشت‌که ما تا امروز جهانی را به شمشیر تسخیرفرموده‌ایم، حکم کندن پوست گوسفندی در حضور خود نکرده‌ایم. فرزندان من عجب قسی القلب‌اندکه آدمی را درپیش خود پوست می‌کنند. همین هرزه درایان فتنه انگیز به عرض رسانیدندکه شراب را به افیون ممزوج فرموده زیاده ازآنچه طبیعت برداشت تواندکرد نوش جان می‌فرمایند و درهنگام طغیان کیف و استیلا نشاء آن شورش مزاج به هم می‌رسد و احکام ندامت انجام سرمی‌زنند، و در آن وقت‌هیچکس دایارای چون وچرانیست، اکثری خود را به‌گوشه کشیده مختفی می‌سازد و چندیکه ناگزیر باشند حکم نقش کلیم وصورت دیوار دارند. چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود وتعلق مفرط به آن درةالتاج سلطنت داشتند رأی صواب نمای چنان تقاضا فرمودکه به الله آباد خود تشریف برده وجگرگوشه را همراه‌گرفته به دارالخلافه بیارند، وبه این اندیشه شب دوشنبه پانزدهم شهریور سنهٔ هزارو دوازده هجری رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و برکشتی نشسته متوجه پیشخانه‌که درسه‌کروهی شهر برلب آب جون ترتیب پذیرفته بود شد. قضارا دراثنای راه‌کشتی برزمین نشست هرچند ملاحان دست و پا زدند درآن نیم شب نتوانستندکشتی را به آب انداخت ناگزیر تا سفیده صبح درمیان دریا توقف واقع شد و بعداز طلوع آفتاب امرای عظام‌کشتیهای خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند، ونزد رموز خوانان انفس وآفاق ظهور این‌کریمه غیبی اشارتی بود برفسخ‌این عزیمت؛ لیکن شکوه آن حضرت زبان ما را بکام بسته بودند. بالجمله آنجا از پیشخانه اقبال نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید، و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید. چون ایشان به این یورش راضی نبودند عرش آشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دوسه روز به سبب افزونی بارش هیچکس از خیمه نتوانست

بیرون برود غیراز دولتخانه خاص وپیشخانه چندی از بنده‌های نزدیك دیگرچادری به نظر درنمی‌آمد وشب چهارشنبه خبررسیدکه حال مریم مکانی دگرگون، واطبا قطع امید نموده اند ازمعالجه بازکشیده‌اند.

واقعه حضرت مریم‌مکانی والده حضرت عرش آشیانی: آن حضرت به امید آنکه دیدار واپسین دریابد، عنان معاودت معطوف داشتند و به عیادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسی پریشان یافتند و هرچند خواستند اندرزی وسخنی از آن عفت سرشت واکشند زبان یارای گویایی نداشت. ناگزیر به قضای الهی رضا داده خلوت‌گزین کلبه اندوه گشتند، وشب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزارودوازده‌آن مسند آرای بارگاه عصمت روانه کدورتکدهٔ دنیا درکشیده نقاب‌گزین خلوت سرای نزهت‌گشت وازین سانحه جهانی شوریده وروزگاری به سوگواری درآمد وحضرت عرش آشیانی موی سروریش وبروت را سترده لباس ماتم پوشیدند وچندین هزارکس از امرا و منصبداران واحدی وشاگرد پیشه به موافقت آن‌حضرت رخت مصیبت اختیار نموده، وپادشاه جسم جاه نعش را بردوش‌گرفته قدمی چند راه پیمودند، وبعد ازآن امرا به نوبت برداشتند، و تابوت را به دهلی روانه ساختند، و با دل زار ودیدهٔ خونبار به دولتخانه معاودت فرمودند. وروز دیگر خود از کسوت سوگواری برآمده وجمیع بندگان را از آن لباس برآورده هریکی را درخور پایه خلعت عنایت فرمودند، و جسدگرامی در عرض پانزده پهر به دهلی رسید ودر مزارفایض الانوار حضرت جنت آشیانی مدفون‌گردید، وچون خبر نهضت موکب اقبال عرش‌آشیانی به صوب الله آباد وفسخ‌عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت مآب بقدسی سرای جاودانی، به حضرت شاهی رسید بی تحاشی وتأمل شریف خان را به حکومت بهار دستوری فرمودند ورایات نصرت آیات به ملازمت پدربزرگوار افراشته متوجه دارالخلافه اکبرآباد شدند تا غبارکدورتی‌که برمرآت خاطر حقیقت ناظرنشسته بود زدوده شود، ودرین مصیبت با والد ماجد شریك باشند وحضرت عرش آشیانی نوید حضور واقرالسرور آن مسرت القلب راغم‌زدای این ماتم دانسته جهان جهان نشاط وشادکامی درسرگرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور به ادراك دولت ملازمت سعادت اندوختند. و بعدازآنکه رسوم‌توره وآداب به جا آوردند عرش آشیانی فرزند اقبالمند را درآغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند، و بنده‌های اخلاص آیین به عیش و شادی قرین، و منافقان واقعه طلب خجلت زده، اندوه و غمگین گشتند. جهان را رونق دیگر پدید آمد. روزگارکه سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت،

فتنه‌ای که چشم گشوده منتظر فرصت می‌بود بـه گران خـواب غفلت افتاد، نقاره شادی بلند آوازه شد. حضرت شاهی دو صدعـدد مهر صد تولکـی و چهار مهر پنجاه تولکـی و یك مهر و بیست و پنج تولکـی و یـك مهر بیست تولکـی و سه مهر و پنج تولکـی بصیغهٔ نذر، ویـك قطعه الماس که یك لکـه روپیه بها داشت و چهار زنجیر فیل بـه رسم پیشکش گذرانیدند.

بعداز فراغ این مجلس حضرت عرش آشیانی ازبارگاه خاص وعام برخاسته متوجـه حرم سرای خلافت شدند، و چـون خاطـر قدسی مظاهر ازبعضی اطـوارو اوضاع حضرت شاهی قدری‌گرانی داشت، باطن شکایت آگین وچیزهای‌کهن را بـرون فرستاد وزبان معجز بیان بگویایی درآمد. بعداز آنکه سخنی چند عتاب آمیز گذارش یافت فرمودندکـه برمـا چنان ظاهرمی‌شودکه از افراط باده پیمای دمـاغ شما خلل پذیرفته بهترآنست‌که روزی چند در دولتخانه ما بسر برند تا تدبیرات به‌کاربرده، بـه‌اصلاح مزاج شما پردازیم و ایشان را در عبادتخانه نشانـده بعضی ازخدمتگاران معتمد را بـه طریق دیدبانی گماشتند، و هر روز والده‌ها وهمشیره‌ها نـزد ایشان آمده دلدهی وخـاطر جویی می‌نمودنـد تـا ده روز درآن سعادتکده به‌سربردند؛ وچون معلوم شدکه ازباده گساری وآشفته دماغی ایشان‌آنچه به عرض رسیده وقوعی نداشت دستوری شدکه بـه دولتخانهٔ خویش تشریف برند وچندی ازملازمان ایشان‌که از غضب حضرت عرش آشیانی بیم وهراس به خاطر راه داده بـه‌گوشه‌ها خزیده بودند باز آمده، سرگرم خدمت‌گردیدند، و حضرت شاهی هرروز به‌کورنش والد بزرگوار خود استسعادیافته مشمول انواع مراحم می‌گشتند.

خواب شیخ حسین جامـی: دریـن ایـام مکتوبهای شاهزاده خیرانجامی شیخ حسین جامی کـه در سلسلهٔ علیه خواجه های بزرگوار بگدازدش جان وتن و آویزش بـا نفس هزار فن بی‌همتا بود به حضرت شاهی رسید مضمون آنکه حضرت خواجه بهاءالحق والدین قدس الله سره‌العزیز را در خواب دیدم که فرمودند که درین زودی سلطان سلیم براورنگ فرماندهی برآمده روزگار را به داد و دهش آباد گرداند غمزدگان عالم را بـه بخشش و بخشایش شاد سازد.

جنگ فیل شاهی بـا فیل خسرو در حضور حضرت شاهنشاهی: و از غرایب حکایتها که در آن روزهـا رونداده آنکه حضرت شاهی گران بار نـام فیلی داشتند که در جنگ فیل بی‌همتا بود و فیلی کـه در برابر صدمات او پـا استوارکند در فیلخانـه پادشاهی نشان نمی‌دادنـد؛ و همچنین خسرو اپروپ نام فیلی داشت کـه او نیز در جنگ

فیل سرآمد بود. حضرت عرش آشیانی حکم فرمودند که این دو کوه گران سنگ را با هم در جنگ دراندازند. ورن متهن نام فیلی را از حلقه خاصه به کومك مقرر نمودند که هرگاه یکی از آنها بردیگری غالب آید و فیلبان از نگاهداشت آن بازماند، فیل مذکور از کمین برآمده کومك کند، و این فیل را به اصطلاح فیلبانان‌طبانچه می‌نامند؛ واین از تصرفات حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلان سرکش به خاطر آوردند، وچرخی دلـوه لنکرو اوجیاری نیز از اختراعات آن حضرت است. بالجمله حضرت شاهی و خسرو التماس نمورند که براسپان سوار شده از نزدیك تماشا کنند و حضرت عرش آشیانی در جهروکه نشسته، شاهزاده خرم را نزدیك خود حکم نشستن فرمودند.

بیت

دو کوهی آهنین از جای جنبید　　　زمین گفتی زسر تا پای جنبید

بعداز زد وخورد بسیار فیل‌گرانبارآثار چیرگی ظاهر ساخت، وحریف خود را عاجز وزبون‌کرد. دریـن وقت بموجب قرارداد فیل رن متهن نام را بـه کومك‌آوردند، وجمعی از بنده‌های حضرت شاهی فیلبان را ازپیش آوردن مانـع آمـده کلوخی و سنگی چند به جانب فیلبان‌انداختند و او بی محابا به موجب حکم فیل را پیشتر رانده روبرو کرد. اتفاقاً سنگی بر شقیقهٔ فیلبان رسید و قطره‌ای چند بر روی سینه او چکید. خسرو باجمعی از هرزه درایان به خدمت آن حضرت رفته گستاخی مردم شاهی و مجروح شدن فیلبان را به مبالغه معروض داشت و اندکی را بسیار وانمود. حضرت عرش آشیانی ازین گستاخـی و بیباکی متغیر و متوحش‌گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه بـابـا می‌فرمایندکه در حقیقت این فیل هم ازشما است. سبب عنف و بی‌اعتدالی چیست؟ شاهزاده خرم نزدجد بزرگوار شتافته بـه لطف بیان و حسن اداگذارش ایـن پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند کـه ما را ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلا بـه زدن فیل و فیلبانان راضی نبوده‌ایم و نفرموده‌ایم. آن حضرت عرض کردندکه اگر چنین است حکـم شود که ما خود توجه نموده بـه آتشبازی و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جـدا سازیم. حضرت شاهی بشگفته پیشانی اجازت دادند. آن حضرت حکم به گذاشتن وسردادن چرخی و بان فرموده هر چند تدبیرات به‌کاربردند اثری برآن مترتب نگشت تا آنکه فیل رتن‌متهن هم زبون شده روبه هزیمت نهاد و هر دو به آب در آمدند، وفیل گران باربرو پیچیده بود و دست باز نمی‌داشت. تـا گاه‌کشتی کلان درمیان حایـل شد وگرانبار ازشدت باز مانـد.

شاهزاده خرم به خدمت جد بزرگوار شتافته مراتب ادب را پاس داشته عرض کرد که شاه بهائی به این جرات وگستاخی رضا نداده‌اند وبه دانستگی ایشان واقع نشده. دراصل سخن را بتفاوت عرض کرده‌اند.

ذکر واقعه هایله حضرت عرش آشیانی ازین منزل بزینت سرای جاودانی: در همان ایام واقعه هائله حضرت عرش‌آشیانی رویداد. آن حضرت را درمدت پنجاه ویك سال سلطنت هرگز نسیم ناکامی برطرهٔ اعلام دولتش نوزیده وهیچگونه پای یکران اقبالش به سنگ درنیامده به هر جانب که عزیمت می‌نمودندی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بودی وبه هرطرف که قصدفرمودی بخت‌مانند تخت‌سردرپای عرش فرسایش داشتی. آسمان به‌کام اوگردش گزین بود وزمین‌عبرام او در تمکین تا آنکه روزگاربه‌کار خود پرداخته وآن پادشاه جم جاه را از تخت فرمانروائی برتخته ناکامی کشید اجمال این حادثه آن‌که روز دوشنبه بیستم شهرجمادی‌الاول سنه هزاروچهاده هجری مزاج اعتدال سرشت ازمرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تب اشتداد امتداد یافته منجر به اسهال‌گشته، شاهزاده خرم ازکمال سعادتمندی متکفل خدمت بیماری‌گردید. حکیم علی‌که سرآمد اطبای وقت بود متصدی علاج شد و چون قضیه ناگزیر رسیده بود هرچند به معالجه ومداوا پرداخت وتدبیرات بکاربرد اثری‌بسر آن مترتب نگشت و روی بهبود در آیینه حال مرئی نشد. وچون سلطان خسرو خواهرزاده راجه مانسنگه وداماد خان اعظم بود و درین دولت خصوصا درینوقت حل عقد امورسلطنت به این دوکس تعلق داشت به خاطر حق‌نا شناس قرار دادندکه باوجود حضرت شاهی چنین ناخلفی را به سلطنت برداشته به ترتیب اسباب فتنه وفساد پردازند، وآن حضرت از غدر معاندان وقوف یافته بنا بر حزم و احتیاط‌که ازشرایط جهانداریست درچنین وقتی خودرا ازسعادت خدمت پدر عالی‌قدرمحروم داشته ترك آمد ورفت به درون قلعه فرمودند.

اقامت فرمودن شاهزاده خرم جهت بیماری عرش آشیانی در قلعه اکبرآباد بافراط جانفشانی: شاهزاده خرم بادل قوی و عزم درست درمیان دشمنان و بداندیشان پای همت افشرده دولت ملازمت جد بزرگوار را از دست ندادند. اگرچه مکرر والده ماجده به آن قرةالعین پیغام فرستادندکه درین آشوبگاه بی‌تمیزی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وارقدم همت برجاداشته ترك عزیمت نفرمودند تاآنکه به فرمودهٔ پدر نامور ومادر بلند اختر، آن سریر آرای سلطنت نزد آن حضرت شتافت وهر چند دربردن شاهزاده مبالغه نمود به رفتن راضی نشدند. در جواب معروض داشتندکه

تارایحهٔحیات جدبزرگوارم بـه مشام می‌رسد امکان جدایی در تصور نمی گنجد. و ازآنجا که حافظ حقیقی درهمه حال حامی وحارس آن عزیز دین ودولت بود در آن طوفان حوادث ازآسیب عین‌الکمال چنانچه باید حراست نمود.

ولادت شاهزاده شهریار وجهاندار: درین ایام ازکنیزان حضرت شاهی دوپسر متولد شدند و به جهاندارشاه وشهریـار موسوم‌گشتند. وچون قضای قادر قدیر وحکم خیر بر آن رفته بودکه انجام‌کارحق بـه مرکز قرارگیرد وجهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملك روشنائی پذیرد، این طایفه حق ناشناس از اراده بـاطل ندامت‌گزیده شرمنده وسرافکنده به خدمت حضرت شاهـی شتافتند وآن حضرت روز دیگر بـه ملازمت حضرت عرش آشیانـی تشریف برده درحالت نزع به دولت دیدارسعادت اندوختند وبرحسن استقامت شاهزاده خرم تحسین و آفرین فرموده آن سرو جویبار خلافت راهمراه خـود بـه دولتخانه‌آوردند. و شب چهارشنبه سیزدهم جمادی‌الاخر سنه هزاروچهارده هجری آن شاهباز اوج خلافت ازین سرای فانی به نزهت آباد جاودانی شتافت و روز دیگر بـه لوازم تجهیز وتکفین پـرداخته درباغ سکندره به جوار رحمت الهی سپردند. ولادت گرامی در نهصد وچهل ونـه رویداد وجلوس درنهصد وشصت وسه اتفاق افتاد وآن حضرت را سه پسروالاگهر وسه صبیهٔ قدسیه بودنـد؛ نخستین شاهنشاه عـادل با دل نورالدین محمد جهانگیر سریر آرای خلافت شد، دوم سلطان مرادکه درسنهٔ هزاروهفتم مطابق سال چهل و چهارم اکبرپادشاهی به ادمان شراب در ولایت دکن درگذشت، سیوم سلطان دانیال‌که در سنه هزارو سیزدهم هجری مطابق سال چهل وهشتم اکبرشاهی اونیز بـه افراط شراب خواری وباده‌گساری در ملك دکن وفات یافت. و اسامی صبیه‌ها اینست: شاهزاده خانـم، شکرالنسابیگم، آرام بانوبیگم. بعد ازیـن آنچه مرقوم قلم مشکین رقم گردیده تألیفی است‌که حضرت جنت مکانی جهانگیرپادشاه تا اوایل سنه نوزده جلوس خود متوجه جمع و تحریرآن‌گشته‌اند و ازآنجا تتمهٔ اخبار را تـا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت‌که کلهم بیست ویك سال وهشت ماه وبیست روز بوده، باشطری از اوایل احوال صاحبقران شاه جهان پادشاه‌که بعد ازاستماع واقعهٔ والد نامدار ازقلعه خیر دکن بـه جانب دارالخلافه اکبرآباد متوجه‌گشته تـا برتخت سلطنت وفرمانروایی جلوس فرموده‌انـد، راقم سطور دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل‌کتاب چنانچه در دیباچه ایما به‌آن رفته الحاق نموده، و اراده و خواهش دارد کـه اگر اجل امان و فرصت دست بهم داده و دماغ یاوری نموده مجملی از احوال آن پادشاه فریدون فرجم جـاه راکـه رب‌النـوع سلسلهٔ سلاطین تیموریه هندوستان بوده ، من اولی الی آخره بـه‌سلك تحریرکشیده در ذیـل

این نسخه مندرج سازد وتشنه لبان جویای اخبار را به شادابی اظهارحقیقت سیراب‌گرداند و منه‌الاعانت والتوفیق.

دنباله وقایع سال نوزدهم از جلوس مبارك

چون شاهجهان به بردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدل‌گردید. عبدالله خان به پای حصار رسیده، محاصره نمود. چون کاربصعوبت ودشواری‌کشید وازهیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید، ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید. خاطر از قلعه جمع ساخته او را درنظرشاه جهان درآورد.

بعداز تسخیر بردوان متوجه اکبر نگرشدند. ابراهیم خان اول اراده نمودکه قلعه اکبرنگر را استحکام داده، بشرایط تحصن وقلعه داری پردازد. چون حصار اکبرنگر وسیع بود و آن قدرجمعیت‌که محافظت آن تواند نمود نداشت، در مقبرهٔ پسر‌که حصارش بغایت استوار بود متحصن‌گشت. درین وقت جمعی از امراکه در اطراف بودند به او پیوستند. سپاه شاه جهان به محاصرهٔ حصار مقبره پرداختند و خود در قلعه اکبرنگر فرود آمدند از درون و بیرون نایره حرب مشتعل‌گردید. دربنوقت احمد بیك خان رسیده تلافی‌گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید آمد.

چون اهل واعیال اکثری آن طرف آب بود عبدالله خان دریاخان را ازآب‌گذرانیده بدان سمت فرستاد. ابراهیم خان به استماع این خبر احمد بیگ خان را همراه‌گرفته، آن طرف شتافت ومردم معتبر را به حراست و محافظت قلعه بازداشت، و سفاین جنگی راکه به اصطلاح هندنواره می‌گویند، پیش از خود بدان سمت فرستاد تا سرراه آن فوج گرفته، نگذارندکه از آب عبور نمایند. اتفاقا پیش از رسیدن نواره، دریا خان از دریا گذشته بود. ابراهیم خان احمد بیگ خان را به جنگ او روان‌کرد وکنار دریا بین العسکرین جنگ اتفاق افتاد. جمعی‌کثیر از طرفین به قتل رسیدند. احمد بیگ خان عطف نموده به ابراهیم خان پیوست، و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت. ابراهیم خان‌کس به طلب بعضی مردم‌کار آمدنی به قلعه فرستادکه وقت‌کومك است. گروهی از جوانان خود را به ابراهیم خان رساندند. دریاخان آگهی واطلاع یافته، چندکروه پست‌تروعقب‌تر حرکت‌کرد. چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکرشاه جهان از دریای گنگ میسرنمی‌گشت.

درین اثنا تتلیه راجه نام زمینداری آمده اظهارکرد که اگر فوجی همراه من تعیین کنند، در طرف بالای آب قریب به حدود متعلقهٔ خود چند منزل‌کشتی را به دست

آورده افواج را از آب بگذرانم. شاه جهان عبدالله خان را باهزاروپانصد سوارتام زدکرد تاازگذری که او رهنمایی کند عبور نموده بر ساردوی ابراهیم خان تاخت برد، واو بافوج به رهبری تلیه راجه بسرعت باد ازآب گذشته بدریاخان پیوندد.

چون این خبربه ابراهیم‌خان‌رسیدسراسیمه به عزم رزم شتافت. نورالله نام سید زاده‌را که از منصبداران تجویزی او بود با هزار سوار هر اول قرار داد. احمد بیگ خان را بسا هزار سوار طرح کرد وخود با هزار سوار در قول ایستاد و بعداز تلاقی فریقین جنگ عظیم درپیوست وعبدالله خان برفوج هراول تاخته نورالله رامنهزم ساخت و جنگ به احمد بیگ خان پیوست‌و او مردانه ایستاده زخمهای منکر برداشت. ابراهیم خان از مشاهدهٔ این حال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بسر فوج ابراهیم خان حمله آورد. رفیقان او عنان ثبات از دست داده طریق هزیمت سپردند و سررشتهٔ انتظام افواج ازهم گسیخت، و ابراهیم خان با معدودی پای عزیمت برجاداشت. هرچند مردم جلو اورا گرفته خواستندکه ازآن‌معرکه بل مهلکه برآرند راضی نشده، گفت که مقتضی همت و مردانگی این کار نیست. چه دولت بهتر ازین که درخدمت پادشاهی جان نثارکنم. هنوز سخن تمام نگشته بودکه از اطراف هجوم آورده بـه زخمهای کاری کارش تمام ساختند، ونظربیگ نامی ازنوکران عبدالله مباشر قتل اوگردید. بالجمله سر اورا بریده پیش شاه جهان فرستاد، و جمعی کـه در حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان وقوف یافته دلها ازدست دادند.

درین وقت رومی خان تقیی راکه به پای حصار رسانیده بود آتش داده چهل ذرعه از دیوارحصارمنهدم‌گشت‌وحصار مسخرگردید وگریختگان‌خود رادردریامی‌افکندند. واگرکشتی بدست‌می‌آمد هجوم آورده‌غرق‌می‌گشتند وگروهی که‌گرفتاری عیال‌سلسله‌پای آنها بود رفته تلاقی می‌شدند و میرک جلائر که ازعهده‌های آن صوبـه بود دستگیر شد، و از همراهان شاه جهان عابد خان دیوان وشریف خان بخشی و سید عبدالسلام بارهه وحسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان‌نثارگشتند.

چون احمد بیگ خان با جمعی ازمنصبداران آن صوبـه از میدان نبرد برآمده بـه صوبـه‌دهاکه کـه دارالملك بنگاله است، و اهل و عیال و اندوخته های ابراهیم خان نیز در آنجا بود حرکت نمود چون به دهاکه رسید احمد بیگ خان کام ناکام با دیگر مردم بـه ملازمت می‌رسد و مبلغ چهار لك روپیه نقد از اموال ابراهیم خان وپنج لك روپیه‌ازاموال میرك جلائر وغیره متصرف‌گشتند وپانصد زنجیرفیل وچهارصد رأس اسپ‌کونت‌کـه در آن ولایت بهم می‌رسد ازضمایم غنائم‌گشت، واقشمه وامتعهٔ وافر به قید ضبط درآمد ونواره و

توپخانه چندانکه در خود پادشاهان ذی شوکت بود به دست افتاد.

سه لك روپیه بـه عبدالله خـان و دولك روپیه بـه راجه بهیم و يك لك روپیه بـه دریاخان و پنجاه هزار روپیه به وزیر خان وپنجاه هزار روپیه به شجاعت خان و پنجاه هزار روپیه به محمد تقی و پنجاه هزار روپیه به بیرم بیگ بخشیدند، و همچنین به مردم دیگردر خورپایه و مراتب کم وبیش‌رسید.

چون از ضبط آن ملك واپرداخت داراب خان پسرخانخانان راکه تاحال مقید بود از قید برآورده و سوگند داده حکومت بنگاله را به او تفویض کردند وزن او را با يك دختر و يك پسر شاه نواز خان همراه‌گرفتند وبه عزم تسخیر ملك بهار متوجه‌گشتند. و راجه بهیم پسر رانا راکه درین هرج و مرج از خدمت ایشان جدایی اختیارکرده بود بـه رسم منقلا بافوجی پیشتر از خود به صوب پتنه روانه‌گردانید.

چون صوبه پتنه درجاگیرشاهزاده پرویز مقرربود و ایشان مخلص خان دیوان خودرا به حکومت و حراست آن ملك مقرر داشته اللهیار پسر افتخارخـان و شیرخان افغان را بـه فوجداری گذاشته بودند، پیش از رسیدن‌راجه بهیم پای همت‌آنها ازجارفت وتوفیق یاوری نکردکه حصار پتنه را استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارنـد تا الله آبـاد عنان مسارعت باز نکشیدند و بهیم بـه شهر پتنه درآمده آن ملك را متصرف گشت و بعداز چنـد روز شاه جهان بسیاری ازکومکیان بـه بنگالـه رسید وجمعی کثیر از متعینان بهار و جاگیرداران آنجا قرار همراهی دادند و از اطراف و نواحی نیزپنج شش هزار سوارآمده نوکرشدند.

سید مبارك‌که حارس قلعه رهتاس بـود با وجـود استحکام قلعـه و استعداد قلعه‌داری حصار را حواله نمود. زمیندار او جینه ودیگرزمینداران آن حدود به اراده رفاقت پیوستند. عبدالله خان و راجه بهیم را بطریق منقلا بـه صوب‌الله‌آباد و دریاخان را با فوجی بجانب تانکپور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود. چون عبدالله خان بگزرجوساپـور پیوست جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که حکومت جونپور داشت نزد میرزا رستم به الله آباد رفت و عبدالله خان از عقب شتافته در قصبه جهوسی کـه برلب آب‌گنگ در مقـابل الله آباد واقع است فرود آمد و بهیم بفاصله پنج کـروه از الله آباد اقامت نمود. شاه جهان به جونپور رسیده توقف ورزیدند. عبدالله خان به ضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم کـه همراه داشت از آب عبور نموده در ظاهر الله آباد فرود آمـده به کار محاصره پرداخت. میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایت جنگ و جدال افراخت، و از درون و بیرون صفیر

تیر و تفنگ پیام مرگ دشوار اجل درگوش دلیران می‌انداخت. فتنه وآشوب عظیم در آن سرزمین پدید آمد.

احوال دکن: اکنون عنان اشهب خوش خرام خامه را به‌جانب تحریر احوال دکن منعطف می‌گرداند. سابقا تحریر یافته کـه عنبر حبشی علی شیر نامی وکیل خـود را نزد مهابتخان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت به امید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهدهٔ او مفوض‌گردد. و چون او را با عادلخان ابـواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آن داشت که به امداد بندهای درگاه سلاطین سجده‌گاه آثار تسلط بـر او ظاهر سازد؛ و همچنین عادلخان نیز به جهت دفع شر او تلاش می‌کرد که مدار اختیار آن صوبه به قبضهٔ اقتدار او حوالـه شود. آخر افسون عادلخان کارگـر افتاد و مهابت خـان جانب‌عنبر را از دست داده به کامروائی عادلخان پرداخت. و چون عنبر بر سر راه بـود ملا محمد لاری وکیل عادلخان از جانب او نگران خاطـر داشت مهابت خـان فوجـی از لشکر منصور به بالا گهات تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به بـرهانپور رساند. عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته بانظام الملك ازشهر کهرکی برآمده به قندهار که بر سرحد ولایت گلکنده واقع است شتافت، و فرزند آن را با احمال و اثقال بر فراز قلعه دولت‌آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت، وشهرت انداخت‌که به سرحد قطب‌الملك می‌روم‌که زر مقرر خود را ازو بازیافت نمایم.

بالجمله چون ملا محمد لاری بـه برهانپور پیوست مهابتخان تـا شاه پور به استقبال رفته، نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت، و از آنجا به اتفاق متوجه ملازمت شاه پرویز گردیدند، و سربلند رای را بـه حکومت وحراست شهر برهانپور گذاشت و جادورای واو دارام را به‌کومك او مقررداشت. وپسران اولین وبرادران دویمین را به جهت احتیاط همراه گرفت وچون ملامحمد به‌خدمت شاهزاده پیوست مقررگشت‌که اوباپنجهزارسواردربرهانپور بوده به اتفاق سربلندی رای تمشیت احکام وانتظام مهام نماید. وامین الدین پسر اوبا هزار سوار درخدمت شتابد. به این قرار داد مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیرمرصع و اسپ وفیل مرحمت نموده وبه محمد امین ولد اونیزخلعت و اسپ وفیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرج عنایت‌گردید. ومحمد امین را همراه خودگرفتند. ومهابتخان از جانب خود یکصدو ده اسپ و فیل، و هفتاد هزار روپیه نقد، ویکصد وده خوان اقمشه، بـه ملا محمد وپسر او و دامادش تکلف نمود.

ورود موکب جهانگیر به کشمیر: نوزدهم خرداد نزول حضرت شاهنشاهی در

خطهٔ کشمیر اتفاق افتاد. اعتقاد خان از نفایس کشمیر که درین مدت ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت. درین ولا به مسامع جلال رسید که یلنکتوش اوزبك سپه سالار نذر محمد خان اراده نمود که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانزاد خان پسر مهابتخان با امرایی که به‌کومك او مقرراند از شهر بر آمده به مدافعه و مقاتله همت مصروف داشته، بنابرین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیك بود بداکچوکی رخصت شدکه ازحقیقت‌کار اطلاع حاصل نموده خبرمشخص بیارد، و ازقضا با آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه قند هاررا به جهت تا رسیدن‌کومك به شاه عباس حواله نموده و این معنی برمزاج شاهنشاهی گرانی داشت.

درین ولا او را حواله سید ونام منصبداری فرمودند که از بندر سورت بر کشتی نشانیده به مکه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شدکه مشارالیه را از هم گذرانند. آن بیچاره در اثنای راه به قتل رسید. خواجه مذکور ازگشاده رویی و خوشخویی و بی تکلفی بهره مند بود. امیدکه اهل آمرزش باد.

درهفتم تیرماه آرام بانوبیگم همشیره قدسیه آنحضرت به مرض اسهال ودیعت حیات سپرد. حضرت عرش آشیانی آن عفت سرشت را بغایت دوست می‌داشتند. در چهل سالگی چنانکه بدنیا آمده بود رفت.

درین تاریخ از عرضداشت غازی بیك به وضوح پیوست‌که یلنگتوش به جهت ضبط الوس هزارجات که یورت آنها در حدود غزنین واقع است و از قدیم به حاکم غزنین مالگذاری می‌نمودند قلعه‌ای درموضع صوار از مضافات غزنین ساخته، همشیره زادهٔ خود را با فوجی آنجا گذاشته بود. سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت و مالگذار حاکم کابل‌ایم. یلنگتوش می‌خواهدکه ما را بتعدی ایل و فرمان بردار خود سازد. اگر شما شر او را از ماکفایت‌کنید و دست تعدی از ما بازدارید به دستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر به او ملتجی گشته خود را از آسیب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نماییم. خانزاد خان فوجی به‌کومك هزاره‌ها فرستادوخواهر-زاده یلنگتوش به مدافعه و مقاتله پیش آمده در اثنای زد و خورد با جمعی از اوزبکان به قتل رسید و سپاه منصور قلعه او را با خاك برابر ساخته به ظفر وفیروزی معاودت معطوف داشتند.

یلنگتوش از استماع این خبر خجلت زده‌کردار خویش‌گشته از نذر محمد خان برادر امام قلی خان دارای توران التماس نمودکه بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از آن

انفعال برآورد. در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده های لشکر او تجویز این جرأت و بیباکی نمی‌نمودند بعدازمبالغه واغراق بسیاررخصت حاصل نموده با ده هزارسوار اوزبک و المانجی روی ادبار به‌این حدود نهاد. خانزاد خان به استماع این خبر مردمی که درتهانجات بودند طلبیده به‌ترتیب اسباب قتال وجدال پرداخت وبنده‌های جانسپارو بهادران عرصه کارزار همه یکدل ویکرو به جنگ قرار دادند.

بالجمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع شیرگهر کـه در ده‌کروهی غزنین واقع است معسکر آراستند و ازآنجا افواج را ترتیب داده و جبیه پوشیده متوجـه پیش شدنـد، خانزاد خان با جمعی ازمنصبداران پدر خـود درغول پای ثبات افشرده و مبارزخان افغان و امرای سنکدلن وسیدحاجی و دیگربهادران را درفوج هراول مقررداشت و هم چنین فـوج جرانغار برانغار و طرح به آیین شایسته ترتیب داده از ایـزد جل سبحانه و تعالی نصرت و فیروزی درخواست نمود.

چون مذکورمیشدکه سپاه اوزبک درسه کروهی غزنین لشکرگاه ساخته دولتخواهان را به خاطرمی‌رسدکه شاید روزدیگرتلاقی فریقین اتفاق افتد. قضارا همین که سه‌کروه ازموضع شیرکهرگذشتند قراولان اوزبک نمایان شدند وقراولان لشکر منصورقدم جلادت پیش‌گذاشته جنگ انداختند وعساکراقبال باتوپخانه عالی وفیلان‌کوه شکوه آهسته وآرمیده بان انداخته وتوپ زده شتافتند.

اتفاقا یلنگتوش در پس پشتهٔ برغنچی شده ایستاده بـود و قصدش آنکه چـون لشکر منصورکوفته و مانده از راه برسد ازکمین‌گاه برآمده‌کارزار نماید. مبارزخان‌کـه سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بـه‌کومك قراولان می‌فرستد و آنها نیزکس نـزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن افواج قاهره‌آگاه می‌سازند یك کروه به لشکر مانـده سپاهی غنیم نمایان می‌شود آن مقهور مـردم خـود را افواج ساخته بـود، یك فوج بـا هراول لشکر منصور مقابل می گردد و خـود بـا فوج دیگر بفاصله یك تفنگ ایستاده عنان ادبار میکشـد.

چون فوج مخالف بحسب کمین از بهادران فـوج هراول فزونـی داشت بهادران قول گرم و گیرا شتافته خود را به‌کومك هراول رسانیده نخست بان و زنبورك و توپ و تفنگ بسیار می‌زنند، و ازپس فیلان جنگی را دوانیده‌کارزار می‌نمایند و جنگ به امتداد و اشتداد می کشد، در چنین وقت یلنگ توش خود را بـه‌کومك می‌رساند و معهذاکاری نمی‌سازد و پای همت آنها از جا می‌لغزد و بهادران عرصهٔ شهامت در بـرداشتن و بستن و

تاختن و انداختن کارنامـه جلادت و جانسپاری بتقدیم رسانده مخالفان تاب نیاورده جلو برمی‌گردانند و هژبران بیشهٔ شهامت آن مقهوران بخت برگشته‌را تاقلعه‌جماء کوشش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب نمودند و قریب سیصد اوزبك تلف تیغ بیدریغ ساختند، وموازی هزاراراس اسب واسلحهٔ بسیار که مخالفان در راه ازگرانی انداخته‌بودند به‌دست‌سپاه منصورافتاد، وفتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود به‌تأیید ایزد جل سبحانه چهره‌گشای مراد گشت.

چون این خبربهجت اثر به مسامع جلال رسید بنده‌های شایسته خدمت که درین جنگ مصدرخدمات وترددات پسندیده‌گردیده بودند هر کدام درخوراستعداد وحالت خویش بـه اضافه منصب واقسام مراحم ونوازش سرافرازی یافتند.

یلنگتوش اوزبك است نامش حستی بوده یلنگ برهنه راگویند وتوش سینه راگویادر جنگی سینه وارتاخته بود از آن روزیلنگتوش اشتهاریافته اکثراوقات درمیان قندهار وغزنین به سر می‌برد وچون مکرر به خراسان شتافته وستیزه های سپاهیانه نموده توان‌گفت که شاه ـ عباس ازو درحساب بوده.

کشته شدن فهیم غلام خانخانان: مقارن ایـن حال از عرضداشت فاضل خان واقعه نگار دکن به مسامع جلال رسید کـه چون ملا محمد لاری بـه برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط نسق صوبهٔ دکن اطمینان پذیرفت، شاهزاده پرویزبا مهابتخان و دیگر امرا به صوب ملك بهار و بنگاله نهضت فرمودنـد. و چون خاطر از فتنه سازی و نیرنگ پردازی خانخانان نگرانی داشت، و داراب پسر او در خدمت شاه جهان بـود، به صلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظر بند نگاه می‌داشتند. مقرر شدکـه متصل بـه دولتخانـه شاهزاده خیمه‌ای به جهت او برپا کنند و جانان بیگم صبیه اوکـه درعقد ازدواج شاهزاده دانیال بود وشاگرد رشید پدرخود است با پدریکجا بسر برد، وجمعی ازمردم معتبر بر درخانهٔ او پاس دارند.

بعد از آنکه جمعی را به جهت ضبط اموال بر دایره او فرستادند و خواستندکـه فهیم نام غلام او را که از عمده های دولت او بود و شجاعت را با کاردانی جمع داشت مقید سازند، او رایگان خود را بـه دست دیگر نداد و پای همت افشرده با پسر و چندی از نوکران داد مردی داده جان فدای آبـرو نمود. در خلال این احوال افضلخان دیـوان شاه جهان‌که در بیجاپورمانده بود به درگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت ومشمول عواطف خسروانه‌گردید.

جنگ میان شاهزاده پرویز و شاهجهان: مقارن ایـن خبر نبـرد آرایـی

شاهزادگان با هم دیگررسید. شرح این داستان آنکه چون سلطان پرویزومهابتخان به حوالی الله آباد رسیدند، عبدالله خان دست از محاصره قلعه بازداشته به جهوسی مراجعت نمود و چون دریا خان با فوجی کنارآب را استحکام داده بود، وکشتی ها را به جانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر پادشاهی در توقف افتاد؛ و شاهزاده پرویز و مهابتخان درکنار آب مذکور معسکرآراستند و دریاخـان ضبط گذرها می‌نمود تـا آنکه زمینداران هیس‌کـه در آنحدود اعتباری تمام دارد سی منزل کشتی از اطراف بـه دست آورده چندکروه بالای آب گذری بهمرسانیده رهبری‌کردند و تا دریاخان آگاهی یافته به مدافعه و مقاتله پردازد لشکر پادشاهی از آب‌گذشت. لاعلاج دریاخان صلاح در توقف ندیده، بـه جانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز به اشارهٔ او بـه طرف جونپور روان شدند و التماس نهضت به صوب بنارس‌کردند. شاه جهان پردگیان حرم را بهقلعهٔ فلك اساس رهتاس فرستاده، خود به طرف بنارس حرکت نمود. و عبدالله خان و راجـه بهیم و دریا خان بـه لشکرپیوستند. شاه جهان به بنارس رسیده ازآب‌گنگ‌گذشت، و بـرکنارآب تولس اقامت نمود. شاهزاده پرویز ومهابت خان به دمدمه رسیدند وآقا محمد زمان طهرانی را بـا طایفه آنجا گذاشته از آب‌گنگ بگذشت وخواستندکـه ازآب تولس عبور نمایند. بیرم بیك مخاطب خان دوران بفرمودهٔ شاه جهان ازآب‌گنگ بگذشت، و روی بـه آقا محمد زمان آورد. محمد زمان بـه جهوسی شتافت. بعد از چهارروز خانه وران با غرور موفـور در رسید. آقا محمد زمان بـه استقبال شتافت ودرآنمعرکه دست برد عظیم وکاری شگرف‌کرد. خانه وران بعداز هزیمت سپاه خود دررزمگاه توقف نموده، تنها به هرطرف می‌تاخت ومی‌کوشید تا به قتل رسید. سر او را به درگاه شاهزاده پرویزفرستادند وآنجا برنیزه‌کردند.

رستم خان که سابقا نوکر شاه جهان بود گریخته، بـه‌شاهزاده پرویز پیوسته بـود، گفت خوب شد کـه حرام خـور بقتل رسید. جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم حاضر بـود گفت او را حرام خور و باغی نتوان گفت ازو حلال نمك تر مرد نباشدکـه در راه صاحب خود جان داده و ازین بیشتر چه توان کرد. بنگرید کـه اکنون نیز سرش از همه سرها بلند تر است. بالجمله بعد ازین واقعه خانه وران شاهزاده پرویز عظیم شادمان شد وآقـا محمد زمان را نوازش فرمود.

بعد ازین واقعه شاهجهان بـا سرداران سپاه کنکاش نمـود اکثر دولتخواهان خصوصا راجه بهیم صلاح در جنگ صف دیدند، مگر عبدالله خان‌که اصلا راضی بـه این نمی‌شد، و بعرض می‌رسانید که چون لشکر پادشاهی بـه حسب‌کمیت وکیفیت بر سپاه ما فزون دارد چنانچـه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار و پیاده مـوجـود است و لشکرشاهی از

نوکران قدیم و جدید تا هفت هزار سوار نمی‌کشد مناسب حال آن و صلاح در آن است که لشکر جهانگیری را در همین سرزمین گذاشته خود را از راه اوده و لکهنور بنواحی دهلی رسانیم، و چون این گروه انبوه بدانصوب شتافته نزدیک رسند به طرف دکن متوجه شویم، ناگزیر لشکر پادشاهی از بسیاری حرکت و گرانی اسباب حشمت عاجز شده آشتی خواهند کرد، و اگر صلح صورت نبندد در آن زمان بمقتضای وقت عمل باید فرمود.

شاه جمجاه از کمال غیرت و جلادت این سخن را به سمع قبول اصغا ننموده قرار بر جنگ صف داده، به این عزیمت پا در رکاب آورده، ترتیب افواج فرمود. در قول خود ایستاده در برانغار عبدالله خان و جرانغار نصرتخان ودر هراول راجه بهیم و بردست راست راجه دریا خان با طایفهٔ افغانان، و بر دست چپ بهار سنگه و غیره پسران نوسنگدیو و درالتمش شجاعتخان و شیر بهادر مخاطب بشیر خواجه ورومی خان میرآتش توپخانه را پیشتر روانه ساخت.

مقارن این حال شاهزاده پرویزومهابتخان صفوف نبرد آراسته به عرصهٔ کارزارشتافتند وکثرت سپاه پادشاهی به مثابه‌ای بود که سه لشکرشاه جهان را فرا گرفته حلقه شان درمیان داشت وروميخان میرآتش توپخانه را پیش برد ویمکن که هزارگلوله توپ انداخته باشد. از غرائب اتفاقات آنکه‌گلوله برکسی نخورد وتوپها گرم شده ازکاربازماند، وچون فاصلهٔمیان توپخانه و هراول فوج شاه جهان بسیارشد هراول لشکرپادشاهی به جانب توپخانه مطمئن خاطر تاخت ومردم توپخانه تاب نیاورده را هزیمت سپردند و توپخانه به تصرف مردم پادشاهی در آمد.

ازمشاهدهٔ این حال دریاخان افغان که در دست راست هراول بود بی جنگ راه فرار سپرد و از برگشتن افواج دست چپ هراول نیز ویران گردید. ناگزیر راجه بهیم کثرت مخالف خود را به نظراعتبار درنیاورده با معدودی از راجپوتان قدیمی خویش توسن همت برانگیخت وبرقلب لشکرپادشاهی رسیده به شمشیرآبدارکارزارنمود وجتاجوت نام‌فیلی‌که درپیش بود به زخم تیروتفنگ ازپا افتاد وآن شیربیشه جرأت وجلادت با راجپوتان جان‌نثار پای مردانگی قایم کرده آثارشجاعت وتهورظاهر ساخت. جوانانچیده وسپاهیان جنگ دیده که برگرد وپیش سلطان پرویز ومهابتخان ایستاده بودند ازاطراف وجوانب هجوم آورده‌آن یکه تاز را به تیغ بیدریغ برخاك هلاك انداختند و او تا رمقی داشت‌کارزارکرد، جان نثار شد وبهیم راتهور وبرتهی راج واکی راج راتهور باچندی ازمتهوران رزم دوست درعرصهٔ کارزار زخمی افتادند.

ازکشته شدن راجه بهیم و برهم خوردن فوج هراول شجاعتخان که رفیق فوج التمش بود نیزمنهزم شد، وشیرخواجه که سردار آن فوج بود قدم برجای داشته مقتول گردید. چون هراول والتمش ازپیش برخاست وجنگ به قول رسید فوج جرانغار که سرگروه آن نصرتخان بود تاب نیاورده طرح داد، وشاه جهان با عبدالله خان که دربرانغاربود وجمعی ازسپاه که مجموع به پانصد سوار نمی‌گشتند پای تحمل استوار نموده دلاوران به مقابلـه ترغیب و تحریض می‌نمود تـا آنکـه اکثری کشته و زخمی شدند، و غیر از فیلان علـم و طوغ و قورخانه خاصه و عبدالله که بـه جانب دست راست بـه اندك فاصله ایستاده بود چیزی بـه نظر در نمی‌آمد . درین وقت تیری به جبههٔ خاصه رسید و ایزد جل اسمه ذات مقدس را بـه جهت مصلحتی محافظت نمودند.

شیخ تاج الدین راکه ازخلفای خواجه باقیست قدس سره دوران معرکه همعنان شاه جهان بودند تیری برخسار خورده ازبنا گوش سربرآورد. درین وقت شاه جهان یوسفخان را نزد عبدالله خان فرستاده پیغام کرد که کار بـه جای نازك رسیده مناسب حال و ملایم شان مـا آنست کـه بـا معدودی که همراه مانده‌اند، توکل به کرم الهی نموده بر قلب لشکر پـادشاهی بتازیم، تاآنچه رقم زدهٔ کلك تقدیراست به ظهور رسد. عبدالله خان خود نزدیك رفته گفت که کار ازآن گذشته کـه برتاخت وتردد اثری مترتب گردد این دست و پـا زدن محض بیهوده و بیقاعده است. سلاطین سلف چـون امیرتیمور صاحبقران وحضرت بابرپادشاه وهمچنین اکثر صاحبان داعیه را در مبادی سعی و تلاش مکـرر چنین وقایع اتفاق افتاده، در آن حالت صعب ضبط احوال فرموده عنان از عرصه کارزار منعطف ساخته‌اند و به دشمن کامی قرارنداده، به دولتی رسیده جمعی ازفدویان که دررکاب سعادت حاضربودند، گستاخانه دست برجلوانداخته شأم اتی از عرصه کار زار بر آوردند و لشکر پادشاهی بـه اردوی شاهی در آمده بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند. و ایـن قـدر را غنیمت شمرده بتعاقب نشتافتند. و شاه جهان به چهار کوچ بـر فراز قلعهٔ رهتاس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعه داری خاطر جمع ساخت و سلطان مـراد بخش راکه در همان‌ایام قدم بـه عالم وجود نهاده بـود با دایه ها وانکه ها در آنجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم به جانب پتنه و بهار نهضت فرمود.

چون این اخبار به مسامع قدسیه رسید مهابتخان را به خطاب خانجهان سپه سالارنامور ساخته به منصب هفت هزاری ذات وهفت هزاری سوار از قرار دواسپه وسه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و طوغ علاوه عواطف گشت.

احوال دکن: اکنون مجملی از سوانح دکن رقمزدهٔ کلك وقایع نگار می‌گردد، که چون ملك عنبر بـه سر حد ولایت قطب الملك شتافت مبلغ مقرری کـه هر سال بـه جهت خرج سپاه می‌گرفت و درین دو سال موقوف مانده بـود باز خواست نموده مجدداً بـه عهـد و سوگند خاطـر از آن جانب وا پرداخت، و بـه حـدود ولایت بندر رسید و مـردم عادلخان را که بـه حراست آن ملك مقرر بودند زبون و بـی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت، و بندر را تاراج نموده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بـر سر عادلخان شتافت.

چون عادلخان اکثری از مردم کاردیده و سرداران پسندیدهٔ خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود، وجمعی که بـه دفع شر او کفایت کنند حاضر نداشت، صلاح وقت در پای عزت و محارست خود دانسته درقلعه بیجاپور متحصن شد وبـه استحکام برج و باره ولوازم قلعه‌داری پرداخته کس به‌طلب ملامحمد لاری‌ولشکری که همراه اودربرهانپور بود فرستاده،وبمتصدیان صوبه مذکوربه تأکید ومبالغه نوشت‌که حقیقت اخلاص ودولتخواهی من برهمهٔ دولتخواهان ظاهر وهویداست، و خود را از متعلقان آن درگاه می‌دانم. درین وقت‌که عنبر حق ناشناس بامن چنین گستاخی نموده چشم آن دارم‌که جمیع دولتخواهان با سپاهی‌که درصوبـه موجود دارند به‌کومك من متوجه گردنـد، تا این غلام فضول را ازمیان برداشته، سزای کردار در دامـن روزگار اوگذاشته آید. درهنگامی کـه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه الله آباد شد سربلند رای بـه حکومت وحراست برهانپور بازداشته مقرر نموده بـود که درمهمات کلی وجزوی بـه صوابدید ملامحمد لاری‌کاری‌کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد.

چون ملامحمد بسیار بجد شد ومبلغ سه لك هون‌که قریب دوازده لك روپیه باشد بـه صیغهٔ مدد خرج لشکربه متصدیان آنجا داد و نوشته های عادلخان درباب‌کومك به مهابتخان رسید، وازو نیزتجویز این معنی نموده، بـه متصدیان دکن نوشت‌که بی‌تأمل وتوقف همراه ملا محمد به‌کومك عادلخان شتابند، ناگزیر سربلند رای معدودی در برهانپور توقف‌گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر وخنجر خان حاکم احمد نگروجانسپارخان حاکم بیرو رضویخان وترکمان خان وعقیدتخان بخشی و اسد خان و عزیزالله و جادورای و اودارام وسایر امرا و منصبداران‌کـه از تعیناف صوبـه دکن بودند با ملا محمد لاری بکومك عادلخان بـه قصد استیصال عنبر شتافتند.

چون عنبر ازین معنی وقوف یافت اونیز نوشته ها به بنده های درگاه فرستادکه من از

غلامان درگاهم نسبت به سکان آن جناب گستاخی و بی ادبی از من به ظهور نیامده به چه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من درآمده‌اند و بـه تکلیف عادلخان و تحریک ملامحمد برسرمن می‌آیند. میان‌من وعادلخان برسر ملکی که ددزمان سابق بنظام الملك متعلق بود الحال اومتصرف گشته نزاع است واگراو ازبنده‌هاست من نیزازغلامانام مرا با او، او را بـا من واگذارند تـا هرچه درمشیت‌حق است بظهورآید. آنها بـه این حرف او التفات نفرموده کوچ برکوچ متوجه آن صوب گردیدند.

هرچند عنبر به الحاح وزاری افزوده ایشان بیشترشدت ظاهر ساختند. ناگزیر ازظاهر بیجاپور به حدود ملك خود پیوست، وبعداز نزدیك رسیدن افواج عنبر دفـع الوقت و مدارا نموده روز می‌گذرانید وسعی درآن داشت که کار بـه جنگ نرسد؛ و ملا محمد بـا امرای پادشاهی سردردنبال نهاده فرصت نمی‌داد. هرچند او سپراندازی و مدارامی نمود حمل بـر عجز و زبونـی اوکرده در شدت می‌افزودند و چون کار بـرو تنگ شد و اضطرار دامن‌گیر گشت، ناگزیر در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می‌دانستند که جنگ نمی کند برگیها از دورنمایان ایشان گردیدند و جمعی گمان بردند که ترك جنگ نموده برآمده‌اند ومیخواهند که گریخته بروند. درین وقت برمردم عادلخان ریختند و میان مردم او وعنبر جنگ در پیوست، وبحسب تقدیر ملا محمد که سردار لشکر بود کشته شد. ازین جهت سپاه عادلخان را سررشته انتظام گسیخته گشت و جادورای واودارام دست به کارنبردند وراه فرارپیمودند. عنبر به‌آگاهی کارخودکرد وشکست عظیم برلشکرعادلخان واقع شد، واخلاصخان وغیره بیست وپنج نفراز سران سپاه عادلخان که مدار دولت او برآنها بودگرفتار شدند و ازآن‌گروه فرهاد خان را که تشنهٔ خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساختند؛ و دیگران را محبوس گردانید و از امرای پادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر وعقیدت خان گرفتارشدند.

خنجرخان‌گرم وگیرا خود را به احمد نگر رسانید و بـه استحکام قلعه پرداخت وجان سپارخان نیز بـرگشته بـه بیرکه جاگیر او بـود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت، و جمعی دیگر کـه ازآن ورطه هلاك بـرآمدند بعضی خود را بـه احمد نگر رسانیدند وگروهی بـه برهانپورشتافتند، و چون‌عنبر به‌مرادخویش کامروا گردید و آنچه درمخیله او نگذشته بود بر عرصه جلوه گـری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را مسلسل و محبوس بـه دولت آباد فرستاد، و خود به احمد نگر رفته بـه محاصره پرداخت. لیکن هـر چند سعی نمود کاری از پیش نرفت، ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته به جانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت و عادلخان بازمتحصن شد، و عنبر تمام ملك اورا با حدود متعلقه پادشاهی کـه در بالاگهات

بود متصرف گشت. جمعیت نیك فراهم آورد، و قلعه شولاپور را کـه پیوسته میان نظام ـ الملك و عادلخان بر سر آن نزاع می‌بود محاصره کـرد و یاقوتخان را با فوجی بـر سر برهـانپور فرستاد، وتوپ ملك میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولا پور را بـه ضرب دست وزور بازوی قدرت مفتوح گردانید. از استماع این اخبار موحش خاطر اقدس شاهنشاهی به آشوب گرائید.

در خلال این حال مکتوب نـذر محمد والی بلخ بنظر مقدس در آمد. خلاصه مضمون آنکه ایـن نیازمند آن حضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت خـود می‌داند و یلنگتوش بـی رخصت ایـن خیراندیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمدلله کـه تأدیب شایسته یافت. لیکن چون غبار نقاری درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده، امیدوار است که خانزاد خان را ازحکومت کابل تغییر فرمـوده، بـه جای او دیگـری را تعیین فرمایند. از آنجا که منجشی شیوه پسندیده است آن صوبـه بمدارالمهامی خواجه ابوالحسن تفویض یافت و احسن الله پسر خواجه به وکالت پدر بـه حکومت و حراست تعیین گشت؛ و فرمان شد که پنج هزار سوار خواجه را بـه ضابطهٔ دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند. و احسن الله بـه منصب هزار وپانصدی هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت بـر افراخت، و خلعت بـا شمشیر و خنجر و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید، و فرمان شد کـه خانزاد خان روانه درگاه شود.

مراجعت ازکشمیر به صوب لاهور: چون زمستان درآمد و خوبیهای کشمیر آخر شد، بنابرآن به تاریخ بیست وپنجم شهریور، رایت اقبال بـه صوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت ودرساعت سعید درآن شهرمیمنت بهرنزول دست داد، ومقارن آن صوبداری پنجاب از تغییرصادق خان بـه رکن‌السلطنه آصفخان مقرر شد؛ ودرخلال این احوال به طرف هرن مناره که شکارگاه‌های خاص بود توجه فرمودند؛ و درین تاریخ خانزادخان ازکابل آمـده شرف بساط بوس دریافت؛ وچون خاطر اقدس ازنشاط شکاروا پرداخت عنان معاودت به دارالسلطنه انعطاف پذیرفت.

درین وقت عرضداشت مهابتخان رسید. مرقوم بودکه شاه جهان ازپتنه وبهارگذشته به ولایت بنگاله درآمد، و شاه پرویز بـه عساکر منصوره به ملك بهارپیوست. در اوراق گذشته نگاشته کلك سوانـح نگارگشته کـه شاه جهان دارابخان پسرخانخانـان را سوگند داده بـه حکومت وحراست ملك بنگاله بازداشته وبه جهت احتیاط زن اورا با یك پسرویك برادرزاده اورا همراه‌گرفته بود. بعدازجنگ تولس وانعطاف عنان، زن اورا درقلعه رهتاس گذاشته بـه

داراپخان نوشتند که درگلهی خود را بـه ملازمت رساند. داراب از ناراستی و زشت خویی صورت‌حال را طور دیگر درخاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده، مرا درمحاصره می‌دارند. ازین جهت نمی‌توانم خود را به‌خدمت رسانید. چون شاهجهان از آمدن داراب مأیوس گردید وجمعی همراه که مصدرکاری و تردی توانـد شد نمانده بود، ناگزیـر ازآشوب خاطـر، پسر داراب را به عبدالله خان حواله فرمودنـد، وکارخانجات بیوتات همراه گرفته به همان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برافراشتند و چون داراب چنین ادای ناپسندیده به ظهورآورده خود را مطرود ازل وابد ساخته بود عبدالله خان پسرجوان اورا بقتل رسانید.

شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را به جاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان ــ معاوت معطوف داشتند و حکم بـه زمینداران آنجا شد کـه داراب را در قبل داشتند تـا دست تعرض از وکوتاه داشته روانـه درگـاه سازند. او آمده مهابتخان را دیـد و چـون خبر آمدن داراب به عرض اشرف اقدس رسانید به مهابتخان فرمان شدکه در زنده داشتن آن بی‌سعادت چه مصلحت به خاطرآورده بایدکه به رسیدن فرمان‌گیتی مطاع سرآن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت وگمراهی را به درگاه عدالت پناه روانه سازد. بالجمله مهابتخان بـه موجب حکم عمل نموده سرش را ازتن جدا ساخته به درگاه فرستاد.

درین هنگام خانزادخان را خلعت خاصه و خنجر مرصع بـا پهول‌کتاره واسپ خاصه مرحمت فرموده بـه صاحب صوبگی بنگاله فرستاد ومقارن آن فرمان جهان مطاع بـه طلب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخانی داشت صادرگشت.

چـون در صوبـهٔ دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجهٔ تقدیر گشته درقلعهٔ دولت‌آباد محبوس ماندند، وشاه جهان ازملك بنگاله بـه صوب ملك دکن انعطاف عنان نمود ناگزیـر مخلص خان بـر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت‌کـه سزاولی نموده، ایشان را بـه امرای عظام روانه دکن سازد. و هـم درین ولا قاسم خان از تغییر مقربخان به حکومت و حراست دارالخلافه آگره خلعت فاخره پوشید.

درین تاریخ عرضداشت اسد خان بخشی صوبه دکن ازبرهانپوررسید. نوشته بودکـه یاقوتخان حبشی با ده هزارسوارموجود به ملکاپور که ازشهر بیست‌کروه مسافت است رسیده وسربلند رای ازشهر برآمده قصد آن داردکه جنگ اندازد. فرمان به تأکید تمام صادرشدکـه زنهار تا رسیدن‌کومك ومدد حوصله بکاربرده تیزجلویی نکند، وبه استحکام برجها پرداخته درشهر تحصن گزینند.

نهضت موکب کیهان شکوه به جانب کشمیر و سیر کوه: در اواسط اسفند سنه هزار و سی و چهار ارتفاع رایت اقبال آیت به دستور معهود به جانب کشمیر اتفاق افتاد. از وقایعی که در ابتدای این سال به ظهور آمد آنکه شاجهان بهولایت دکن رسید، و عنبر شروع در خدمتگاری نموده، به جهت هوا خواهی ایشان فوجی به سرکردگی یاقوتخان حبشی به حوالی برهانپور فرستادکه به تاخت و تاراج پردازند، و به شاه جهان نوشت که بزودی بدان صوب حرکت نماید. شاه جهان بدان سمت توجه نموده دیول‌گانو را مخیم ساخت.

کارنمایان شاه قلی خان: عبدالله خان و تقی مخاطب به شاه قلی خان را با فوجی تعیین نمودکه بهاتفاق یاقوتخان برهانپور را محاصره نموده به لوازم قلعه گیری پردازند. و متعاقب آن خود نیز متوجه شده در لعل باغ که در سوار واقع است فرود آمد. راورتن و دیگر بنده های پادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام ولوازم کارآگهی به تقدیم رسانیده متحصن گشتند؛ وشاه جهان فرمودکه ازیك طرف عبدالله خان واز جانب دیگرشاه قلیخان به قلعه بچسپند قضا را در طرفی که عبدالله‌خان بود غنیم هجوم آورده جنگ صعب در پیوست وشاه قلیخان با فدائیخان جان نثار دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را برداشته به حصار درآمد.

سربلند رای جمعی از مردم کارکرده خود را برابرعبدالله خان گذاشته خود برسرشاه قلیخان تاخت، و چون اکثری از نوکران زربندی درکوچه و بازار متفرق شده بودند، شاه قلیخان با معدودی در میدان پیش ارك پای همت افشرده، به مدافعه و مقابله برداخت؛ تاآنکه ازبنده های پادشاهی که با او بودند به قتل رسیدند. ناگزیر به ارك در آمده در قلعه را بست و سربلندی رای محاصره نموده کار بر او تنگ ساخت. شاه قلیخان ازروی اضطرارقول گرفته او را دید.

چون این خبربه شاهجهان رسید مرتبهٔ دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند، وهرچند مبارزان جان سپار و دلیران عرصه‌کارزار شرایط سعی وکوشش به جاآوردند اثری برآن مترتب نگشت، و از مردم روشناس شاه بیکخان وتیرانداز خان رسید. شاه محمد نقد حیات درباختند، و بارسیوم خود سوار شده حکم یورش نمود. از اطراف بهادران رزم آزما و دلیران قلعه‌گشاقدم جرأت وجلادت پیش نهاده کارنامه های شجاعت ظاهرساختند، وازاعیان اهل قلعه لودیخان با جمعی از برادران و بابا میرك داماد لشکرخان و بسیاری از راجپوتان راورتن‌علف تیغ انتقام شدند.

درین وقت‌که‌کار بر متحصنان به دشواری‌کشیده بود قضا را تیر تفنگی به گردن سید

جعفر رسید. او اضطراب کرده، بـر گشت؛ و از عنان تافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپرده، بسیاری از پیدلان را بـا خود بردند. مقارن ایـن حال خبر آمد کـه شاهزاده پرویز و مهابتخان خانخانان با لشکر پادشاهی از بنگاله معاودت نموده، به دریای نربدا رسیده‌انـد. ناگزیرشاه جهان به وسمت آباد بالاگهات مراجعت نمودنـد. درین وقت عبدالله خان ازشاه جهان جدایی اختیارنموده، در موضع اندور نشست، ومقارن آن نصرتخان نیز جدایی‌گزیده نظام الملك شتافته نوکر اوشد.

ازسوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا عزیزکوکلتاش است. پدر او از آدمی زادگان غزنین است، ومادرش عرش آشیانی را شیرداده بـود، وآنحضرت پاس ایـن نسبت داشته، میرزا عزیزرا بزرگترین امرا ساخته بودند. ازوفرزندانش تازهای عجیب می‌کشیدند. درعلم سیروفن تاریخ استحضارتمام داشت؛ ودر تقریروتحریر بی‌نظیربود. نستعلیق را بغایت خوب می‌نوشت. شاگرد میرزا باقر پسر ملامیرعلی است. بـه اتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از خط استادان مشهور هیچ کمی ندارد، و در مدعا نویسی یـد طولی داشت. و در لطیفه گوئی و خوش طبعی بـی مثل، و شعر همواری می‌گفت. این رباعی از واردات طبع اوست.

رباعی

عشق آمد و از جنون برومندم کـرد	وارسته ز صحبت خردمندم کـرد
آزاد زبند دیـن و دانـش گشتـم	تـا سلسله زلف کسی بندم کـرد

وفات خان اعظم درشهراحمدآبادگجرات اتفاق افتاد، و نعش او را دردهلی آورده به جوار روضهٔ سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیك به قبرپدرش به خاك سپردند وچون خان اعظم مسافردارالملك بقا گشت داوربخش را به حضورطلب داشته، خانجهان را بـه صاحب صوبگـی گجرات سرافرازی بخشیده حکم شدکه از آگره بـه احمد آبـادگجرات شتافته محافظت آن ملك نماید.

وقایع سال بیستم از جلوس اشرف

روز مبارکشنبه دهم جمادی الثانی سنه هزاروسی وچهار آفتاب جهانتاب برج حمل را نوآیین ساخت، و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد؛ ودر دامن کوه بهنربـه نشاط شکار پرداخته، یکصد وپنجاه ویك رأس قوچ کوهی به تفنگ تیرشکار کردنـد. ودرمنزل جنگرهتی جشن شرف آراستگی یافت. ازبهنر تا این منزل ارغوان زارهای عالی سیرفرمودند، و چون

درین موسوم کوتل پیرپنجال از برف مالامال می‌باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار، بلکه محال، لاجرم نهضت موکب کیهان شکوه از راه کریوه پونچ اتفاق افتاد. درین کوهستان نارنج بهم می‌رسد، و دو سال و سه سال بردرخت می‌ماند. از زمینداران آنجا شنیده شد که قریب نـه هزار نارنج دریك درخت می‌باشد. درین اثنا ابوطالب پسرآصفخان بـه حکومت لاهور به نیابت پدر مرخص گردید. ودرین ولا سید عاشق پسر سردارخان بـه کوهستان شمالی پنجاب که ضبط وربط آن به عهدهٔ پدرش بود دستوری یافت و اورا به کامگار نامورگردانیده منصب چهارصد صدی و وپنجاه سوارعنایت فرمودند.

روز جمعه بیست ونهم درمنزل نورآبادکـه برلب دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد. ازکهات بهت تاکشمیر بـه دستوری که در راه پیرپنجال منزل به منزل جایها و نشیمنها ساخته‌اند، درین راه نیز اساس یافته واصلا بـه خیمه وسایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست. درین چند منزل اردوی کیهان پوی بـه جهت برف و باران و شدت سرما ازکریوه‌های دشوار گذار بصعوبت‌گذشت و در اثنای راه آبشار خوشی به نظردر آمدکه ازاکثرآبشارهای بهتر تـوان گفت. ارتفاعش پنجاه ذرع باشد و عرض آبریـز چهار ذرع. متصدیـان منازل صفهٔ عالی محاذی‌آن بسته‌اند. ساعتی نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادنـد. حکم شدکه تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی نقش نمایند تا این نقش دولت به صفحهٔ روزگار یادگار ماند. درین منزل لاله و سوسن و ارغوان و یاسمن‌کبود از کشمیر آورند.

روز یکشنبه غرهٔ اردی بهشت قصبه باره موله کـه ازقصبات‌کلان‌کشمیراست بـه ورود موکب اقبال آراستگی یافت. مردم شهر ازاهل فضل وارباب سعادت وسوداگر وسایراصناف گروه‌گروه برسبیل استقبال، دولت زمین بوس دریافتند. درین دومنزل شکوفـه زارهای خوب سیرکرده شد، وبندگان‌حضرت وجمیع امرا به‌کشتی نشسته متوجه شهرشدند.

روز سه شنبه هژدهم درساعت سعادت قرین بـه عمارت دلنشین‌کشمیربهشت نظیر نزول موکب اقبال اتفاق افتاد، اگرچه درباغ نورمنزل کـه درمیان دولتخانـه واقع است آخرهای شکوفه بود لیکن یاسمن‌کبود دماغ را معطر ومنورداشت ودرتماشای بیرون شهراقسام شکوفه جمال افروزی می‌نمود.

چون بتواتربنوشته ودرکتب طب خصوص ذخیره شاهنشاهی ثبت یافته بـودکه خوردن زعفران خنده می‌آورد و اگربیشتر خورده شود آنقدر خنده‌کندکه بیم هلاکت باشد، حضرت شاهنشاهی به جهت امتحان کسی واجب القتلی را از زندان طلب فرموده درحضور خود ربع

سیر زعفرانی که چهل مثقال باشد خورانیده و اصلا تغییری در احوالش راه نیافت. روزدیگر مضاعف آن‌که هشتاد مثقال باشد خورانیدند. لبش به تبسم آشنا نشد تا بخنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد.

درین ولا حفظ وحراست قلعه کانگرا به انیرای سنگدلن مفوض گشت وداوربخش از گجرات آمده ملازمت نمود. درین ایام مزاج سردارخان از اعتدال انحراف ورزیده بیماری سوء القنیه به او عارض شد ورفته رفته منجر به اسهال دموی گشت وبتاریخ یازدهم محرم سنه هزاروسی وپنج درقصبه پنهان ودیعت حیات سپرد. او را در ده نوحصارکه زادگاه او بود مدفون ساختند. درسال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون این خبر به مسامع علیه رسید فوجداری کوهستان شمالی پنجاب را به الفخان که‌ازکومکیان اوبود تفویض وفرمان شدکه کامگارپسرش به ملازمت شتابد ودرهمین روزها مصطفی خان حاکم تهتهه رحلت نمود و به صوبهٔ مذکور به شهریارعنایت شد.

درین ولا از عرضداشت اسد خان بخشی دکن به مسامع جلال رسید که شاهجهان به دیول‌کانورسید ویاقوتخان حبشی با لشکرعنبر برهانپور را محاصره دارد وسربلند رای پای غیرت وحمیت برجاداشته به‌لوازم قلعداری همت‌گماشته وپیوسته ازبیرون جنگ می‌اندازد و هرچند دست وپا می‌زنند کاری نمی‌سازند وبعداز چند روز خبررسید که مردم عنبر نیز برخاسته رفتند. چون این معنی به عرض همایون رسید سربلند رای را به صنوف عواطف و مراحم سرافرازفرموده منصب پنجهزاری ذات وپنجهزارسواروخطاب رام راج که درملک دکن بالاتر ازین خطاب نمی‌باشد عنایت نمودند.

ازسوانح آنکه چون شاه جهان دست از محاصره برهانپور بازداشته به صوب دکن برگشت، دراثنای راه ضعف قوی برمزاج استیلا یافت، ودرایام تکسربه خاطر رسانیدکه عذر تقصیرات‌گذشته ازپدر والا قدربايد خواست. به این ارادهٔ حق پسند عرضداشتی مشتمل بر اظهارندامت وانفعال واستغفارازجرایم ماضی وحال نوشته ارسال داشتند، وحضرت‌شاهنشاهی فرمانی به خط مبارك خویش قلمی فرموده روانه ساختند. مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را به ملازمت فرستد وقلعه رهتاس وقلعه آسیر راکه درتصرف کسان اوست به بنده های پادشاهی بسپارد رقم عفو بر جراید تقصیرات اوکشیده شود وملك بالاگهات به او مرحمت گردد.

فرستادن شاه جهان داراشکوه و اورنگ زیب را: با پیشکش نمایان به دربار، ودست برداشتن ازآسیرو رهتاس، این دو حصار استوار بعد از ورود منشورعاطفت،

شاه جهان آداب استقبال تعظیم بتقدیمرسانیده با وجودکمال تعلق و دلبستگی که به شاهزاده ها داشت رضا جویی والد ماجد را مقدم شمرده این جگر گوشه ها را باتفایسی‌پیشکش از جواهر ومرصع آلات وفیلان‌کوه پیکر که موازی ده لك روپیه قیمت داشت روانهٔ درگاه والا ساخت و به سید مظفرخان ورضا بهادرکه به حراست قلعه رهتاس مقرربودند حکم نمودکه به هر کس‌که فرمان پادشاهی ظاهرسازد قلعه را سپرده همراه سلطان مراد بخش به ملازمت آیند، و همچنین به حیات خان نوشت‌که قلعه آسیررا به بنده های پادشاهی حواله نموده روانه حضور او گردد وخود بعدازآن به صوب ناسك حرکت نمود ودرین ایام عرب دست غیب، که به جهت‌آوردن سلطان هوشنگ پسرشاهزاده دانیال وعبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده، دولت زمین بوس دریافت. هوشنگ را به عواطف روز افزون اختصاص بخشیده، به مظفرخان بخشی فرمودندکه از احوال او خبردار بوده آنچه به جهت ضروریات او درکار باشد، ازسرکارپادشاهی سرانجام نماید وبه نوعی سامان سرکاراوکندکه ازهیچ طرف نگرانی خاطر نداشته باشد.

درخلال این حال عبدالرحیم خانخانان به سعادت استانبوس جبین خدمت نورانی ساخت، و زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت. آن حضرت به جهت دلنوازی و تسلی او فرموده‌که درین خدمت آنچه به ظهور رسید از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما. ازین رهگذر خجالت و ملامت را راه ندهید و بعد از تقدیم مراسم زمین بوسی اشارت رفت‌که بخشیان او را پیش آورده در جای مناسب باز دارند. قبل ازین حضرت شاهنشاهی باغوای نور جهان بیگم و آصف خان فدائیخان را نزد شاه پرویز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته به جانب بنگاله روانه سازد وخانجهان از گجرات آمده بخدمت شاهزاده پردازد.

درینولا عرضداشت فدائیخان رسید مرقوم بودکه درسانگپوربه خدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم. شاهزاده به جدایی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستند و هرچند درین باب به مبالغه وتأکید معروض داشتم، نتیجه‌ای برآن مترتب نشد. چون بودن من در لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو به طلب خانجهان فرستاده‌ام‌که به سرعت هرچه تمامتر متوجه این حدود گردد. بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت فدائیخان به عرض مقدس رسید، باز فرمان به تأکید تمام به شاهزاده صادر شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده به خاطر راه ندهد و اگر مهابتخان به رفتن بنگالا راضی نشود جریده متوجه‌حضور والا گردد، و شما با سایر امرا در برهانپور توقف

نمائید.

چون خاطرفیاض از سیروشکارعرصه دلپذیر کشمیرپرداخت بنا برآن به تاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار وسی وپنج هجری رایات عالیات بصوب لاهور ارتفاع یافت. پیش ازین مکرر بـه عرض رسیده بودکه درکوه پرپنچال جانوری می‌باشد مشهور بههمای ومردم آن سرزمین می‌گویندکـه طعمه‌اش استخـوان ریزه است، وپیوسته برروی هـوا پروازکنان مشاهد می‌افتد ونشسته‌کم می‌باشد.

چون خاطراشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم‌شدکه ازقراولان هرکس تفنگ زده به حضوربیارد هزارروپیه انعام یابد. قضارا جمال خان قراول بـه بندوق زده به حضوراشرف آورد، وچون زخم بـه بایش نرسیده بود زنده وتندرست بـه نظراشرف درآمد، وفرمودندکه چینه دان را ملاحظه نمایند تا خورش اومعلوم شود. چینه‌دان را شکافتند ازحوصله‌اش استخوان ریزه ها برآمد ومردم‌کوهستان معروض داشتندکه مدارخوراك این بر استخوان‌ریـزه‌هـا است، وهمیشه بـرروی هـوا پـروازکنان چشم برزمین دارد، هرجا کـه استخوانی بـه‌نظرش درآمد بـه نوك خودگرفته بلند می‌شود، وازآنجا بـرزمین بـه سنگ می‌اندازد تابشکند، وریـزه ریزه شود. آنگاه می‌چیند و می‌خورد. درین صورت غالب ظـن آنکه همای مشهور همین باشد. چنانکه‌گفته‌اند.

فرد

همای برهمه مرغان ازان شرف دارد   که استخوان خورد و جانور نیازارد

سرو نوکش به‌کل مرغ می‌نماید لیکن سرکلمرغ پرندارد و این پرهای سیاه دارد. درحضور و زن فرمودند چهارصد و پانزده توله که یکهزار و سی و هفت و نیم مثقال باشد بـه وزن در آمد.

درنواحی لاهورابوطالب پسرآصفخان بهدولت زمین بوس افتخارانداخت.

شب مبارکشنبه سلخ ماه مزکور درساعت مسعود بـه لاهور نزول اقبال اتفاق افتادکه یك لك روپیه به عبدالرحیم خانخان انعام مرحمت شد.

دریـن تاریخ آقـا محمد ایلچی شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا که یك دست شاهین سفید از آن جمله بود بـه نظر مقدس گذرانید.

از غرائب آنکـه شاهزاده داور بخش شیر و بز پیشکش آوردکه با بز الفت‌گـرفته در یك قفس می‌باشد و بـه آن بـز نهایت الفت و محبت ظاهر می‌سازد و به دستوری کـه

حیوانات جفت می‌شونـد بـز را در آغوش گرفته حرکت می کند. حکم کردند که آن بز را مخفی داشتند. فریاد و اضطراب بسیارظاهرساخت. آنگاه فرمودند که بز دیگر به همان رنگ و ترکیب در آن قفس در آوردنـد. اول آنـرا بوی کـرد، بعد از آن کمرش بدهان گرفته شکست. فرمودند که میشی را در آوردند. فی‌الفورازهم درید و خـورد. باز همان بـز را نزدیك آوردند. الفت و مهربانی به دستور سابق ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را برروی سینه خود گرفته دهانش را می‌لیسید. از هیچ حیوانی اهلی و وحشی تـا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را ببوسد.

درین ولا فاضلخان را به خدمت دیوانی صوبـه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی هـزار و پـانصد سوار عنایت نموده، خلعت و اسپ و فیل بـه مشارالیه مـرحمت فرمودند، و به سی و دو نفر از امراء آن صوبه‌خلعت‌مصحوب او فرستادند. و چون مهابتخان فیلی که در بنگاله و غیره به دست آورده بود تاحال به درگاه والا نفرستاده بـود و مبلغهای کلی از مصالحه سرکار بردمه او بـود و نیز از محال جاگیر بنده های درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود، بنابرآن حکم شد که عرب دست غیب نـزد مشارالیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بـه درگاه بیارد و مطالب حسابـی را ازو بازیافت نموده، به خدمت شتابد، و اگر او را جوابی و حسابی خردپسند باشد به درگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد.

مقارن ایـن حال عرضداشت فدائیخان رسیده کـه مهابتخان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته به صوب بنگاله شتافت وخانجهان ازگجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت کرد و هم درینولا عرضداشت خانجهان رسید نوشته بـود کـه عبدالله خان از خدمت شاه جهان جدا شده، این فلوی را شفیع جرایم خویش ساخته، کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته، بـه اعتماد کـرم و بخشایش آن حضرت نوشتهٔ او را بـه درگاه فرستاده‌ام. امید از مراحـم بیکران چنان است کـه رقم عفو بـر جرایـد اوکشیده شود. بـه ایـن موهبت عظمی در امثال واقـران سرافراز و ممتاز گردانید. در جواب او فرمان شد که. ع:

این درگه ما درگه نومیدی نیست

ملتمس او به عزاجابت مقرون گشت. درین تاریخ طهمورس پسر کلان‌شاهزاده دانیال ازخدمت شاه جهان جدا شده به ملازمت شتافت.

نامزد نمودن بهار بانوبیگم صبیه خود به طهمورث و هوشنگ بانو بیگم صبیه خسرو به هوشنگ پسران شاهزاده دانیال: قبل ازاین هوشنگ برادر خرد اوبه دولتزمین بوس سعادت پذیرگشته بود . درین ولا اونیز به رهنمونی بخت، خودرا به قدسی آستان رسانید وبه انواع مراحم ونوازش مخصوص گردید، وبه جهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که اصطلاح سلاطین چغتائی «کورگان» گویند فرموده، بهار بانو بیگم صبیهٔ خود را به طهمورس رهوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کردند.

درین وقت معتمدخان به خدمت بخشیگری عز اختصاص یافت.

چون از مدتهای مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر می‌کرد به تاریخ هفدهم اسفندار سنه هزار و سی و پنج بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد. چند روز ظاهر موضع لاهور مقام فرموده، روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور کوچ فرمودند:

افتخارخان پسر احمد بیگ خان کابلی سراحداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود وحضرت شاهنشاهی سر نیازمندی به درگاه بی‌نیاز فرود آورده، سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجدده الهی به تقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند، وفرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند.

تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن به کابل رسید شنید که یلنگتوش اوزبك به قصد شورش افزائی وفتنه انگیزی به نواحی غزنین آمده مشارالیه به اتفاق دیگر بنده ها که ازتعینات صوبهٔ مذکوراند لشکر فراهم آورده بود. درین اثنا احداد بد نهاد قابو یافته به اشارت آن تباه اندیش به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوهٔ شنیعه آن مفسد سیاه بخت است پیش می‌کرد و یلنگتوش از آن اراده باطل ندامت گزیده، یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده، اظهار ملایمت و چاپلوسی نمود، اولیای دولت قاهره خاطر ازآنجانب واپرداخته دفع فساد احداد بد نهاد را پیشنهاد همت ساختند؛ و به همان استعداد و جمیت از راه‌گردیده بسرسرآن مقهور روان‌شدند چون‌خبر برگشتن یلنگتوش و آمدن لشکر ظفر اثر به آن بد فرجام می‌رسد تاب مقاومت نیاورده خود را به‌کوه اواغر که محکمه او بود می کشد وآن بی‌عاقبت‌آن کوه راپناه روزبداندیشیده دیواری درپیش دره برآورده واستحکام تمام نموده ذخیره وسایر اسباب قلعه داری آماده و

مهیا داشت. اولیای دولت ابد قرین، استیصال او را پیشنهاد همت ساخته‌به قدم سعی فراز ونشیب بسیارطی نموده به دره مذکور پیوستند وهمه یك دل و یك جهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آن گماشتند.

هفتم جمادی‌الاول نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت وجلادت دادند و ازهنگام صبح تا سه پهرروز آتش قتال وجدال اشتغال داشت. بعد ازسه پهربه‌میامن عواطف ومراحم الهی ابواب فتح وفیروزی برچهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید وآن محکمه بـه تصرف بهادران لشکر منصور درآمد. درین وقت یکی از احدیان شمشیر وکارد وانگشتری‌که یافته بود نزد ظفرخان برده می‌نماید و یقین می‌شودکه اینها ازآن عاصی است و ظفرخان خود با چندی بر سرآن بدگوهر می‌رود و ظاهر می‌گرددکه بندوقی به اورسیده و بـه جهنم واصل شده. هرچند منادی‌کردنـد لیکن مشخص نگشت‌کـه این تفنگ از دست‌کدام کس بـه او رسیده بـالجمله سرآن مفسدان مصحوب سرداوخان روانـه درگاه آسمان جـاه کردنـد و ظفرخان و دیگـر بنده هـای شایسته خدمت کـه مصدر ترددات پسندیده گردیده بودنـد هـرکدام درخور استعداد خویش بـه اضافه منصب و اقسام نـوازش و مراحم اختصاص یافتند.

وفات رقیه سلطان بیگم: درین تاریخ خبررسیدکه رقیه سلطان بیگم صبیه میرزا هندال منکوحـه حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبرآباد بـه جوار رحمت ایـزدی پیوستند. زن‌کلان‌آن‌حضرت ایشان بودند.چون فرزند نداشتند درزمانی‌که شاه جهان به عالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن‌گوهریکتای خلافت را به منکوی بیگم سپردند و آن سریرآرای خلوتسرای قـدس متکفل تربیت شاهزاده والاگهر شد. القصه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند.

درخلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم واقسام نـوازش گردیده بتازگی به خطاب مستطاب خانخانان فرق عزت بسرافراخت وخلعت واسپ مرحمت نموده به ایالت سرکار قنوج رخصت فرمودنـد ومقارن این حال تمامی فیلان مهابتخان‌کـه قبل ازین‌فرمان طلب شده بود به درگاه رسیده، داخل فیلخانه پادشاهی شدند. ودرین روزها معروض گردیدکـه مهابتخان صبیهٔ خـود را بخواجه بـرخوردار نام بزرگ زاده نقشبندی نسبت کرده و چون این وصلت بی اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطراشرف گران آمـد و او را بـه حضور اقدس طلبیده فرمودنـدکـه چرا بی‌دستوری ما دختر چنین عمده دولت را گرفته؟ جواب پسندیـده سامان نتوانست نمود. بـه حکم اشرف شلاق بست ورسا

خورده محبوس گردید. درین روزها میرزا دکنی پسر میرزا رستم صفوی به خطاب شاه نواز خان اختصاص یافت. بیست و نهم اسفندار ساحل دریای چناب به ورود موکب مسعود آراستگی یافت.

وقایع سال بیست و یکم از جلوس مبارک

روز شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه هزار وسی وپنج نیرجهان افروز بـه برج حمل تحویل نمود و سال بیست ویکم از جلوس مبارك آغاز شد. برساحل دریای چناب یك روز بلوازم جشن نوروزی پرداخته روز دیگر از آنمنزل کوچ فرمودند. درین ولا آقامحمد ایلچی شاه فلك بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه بـه او مرحمت فرمودنـد و مکتوبی کـه در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافته بـود با گرز مرصع تمام الماس کـه یك لك روپیه قیمت داشت وکمر مرصع نفیس نادر به رسم ارمغانحوالهٔ اوشد.

در اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب نـزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلك سوانح نگارگشته و اشارتی بطلب او نیز رفته دریـن ولا بـه حوالـی اردو پیوست. بالجمله طلب او به تحریك وکارپردازی آصفخان شده بود وپیشنهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار وبیعزت ساخته دست تعرض بـه عرض و ناموس وجان و مال او درزنند و این مطلب گران را بغایت سبك و سست می گرفتند و او بـرخلاف ایشان بـاچهار پنجهزار راجپوت خونخوار یکرنگ یك جهت آمده عیال و اطفال اکثری را همراه آورده که هرگاه کاربجان وکارد باستخوان رسد و ازهمه راه وهمه جهت مایوس گردد برای پاس عزت وناموس خـود بقدر امکان دست وپا زده با اهل وعیال جاننثارشوند.

فـرد

وقت ضرورت چونماند گریـز   دستبگیـرد سر شمشیر تیـز

بـا آنکه از روش آمدن او در مـردم حرفهای نـاملایم مذکور میشد آصف خان درنهایت غفلت و بی پروائی بسر میبرد و چون خبرآمدن او بـه عرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالب سرکارپادشاهی را به دیوان اعلی مفروغ نسازد ومدعیان را به مقتضایعدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است؛ و درباب خواجه برخوردار پسر خواجـه عمر نقشبندی که مهابتخان دختر خود را باو نسبتکرد سابقا مذکور شد که او را نیز چنگ زده بزندان سپردند. حکم شدکـه آنچه مهابتخان باو داده فدائی خـان تحصیل نموده بـه

خزانه عامره رسانید.

چون منزل بر کنارآب بهت واقع بود درین روی آب منزل گزید آصفخان با وجود چنین دشمن قوی بازو از سرو جان گذشته درنهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را در آن طرف دریا گذاشته خود با اعیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده و همچنین کارخانجات از خزانه و قورخانه و غیره حتی خدمتگاران و بنده های نزدیك در کل ازدریا عبورنمودند. معتمد خان بخشی و میر توزك از آب نگذشته شب در پیشخانه بود.

ذکر عذر وطغیان و بی ادبی مهابتخان: علی الصباح چون مهابتخان دریافت که کار بناموس وخان اورسیده لاعلاج دربن وقت که هیچکس در گرد و پیش حضرت نمانده بود با چهارپنجهزار راجپوت که به آنها قول و عهد نموده بود ازمنزل خود بر آمده نخست برسر پل رسیده قریب دو هزار سوار بر پل می گذارد که پل راآتش زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد به مدافعه ومقابله قدم برجا دارند وخود متوجه دولتخانه می گردد. و از درحرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده بازپرس احوال نمود و معتمد خان شمشیر بسته ازخیمه برآمد. چون چشمش برو افتاد از احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود و قریب بصد راجپوت پیاه برچه وشمشیر دردست همراه داشت و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی‌شد و برسمیت دروازه کلان شتافت. و در آن وقت درفضای دولتخانه معدودی از اهل سیاق و غیره و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه ایستاده بودند. مهابتخان سواره تا در دولتخانه رفته ازاسب فرود آمد. درآن وقت که پیاده شده به جانب غسلخانه شتافت قریب دوصد راجپوت همراه داشت. معتمد خان پیش رفته گفت که این همه گستاخی وبیباکی ازادب دور است. نفسی توقف نمایند تا من رفته عرض کورنش وزمین بوس نمایم. اصلا به جواب نپرداخت . وچون بردرغسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه راکه دربانان به جهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته به فضای دولتخانه درآمدند. جمعی ازخواصان که بر گرد و پیش آنحضرت به سعادت حضورراختصاص داشتند، ازگستاخی او به عرض همایون رسانیدند. آن حضرت از درون خرگاه برآمده برپالکی نشستند.

درینوقت مهابتخان مراسم کورنش به تقدیم رسانیده آنگاه بردور پالکی گردیده معروض داشت که چون یقین کردم که ازآسیب عداوت ودشمنی آصفخان خلاصی ورهایی ممکن نیست، وبه انواع واقسام خواری ورسوایی کشته خواهم شد، ازروی اضطرار جرات و دلیری نموده خود را درپناه حضرت انداختم. اکنون اگرمستوجب قتل و سیاستم در حضور

اشرف سیاست فرمایند. دربنوقت راجپوتان اوفوج فوج مسلح آمده و در سراپرده پادشاهی را فرو گرفتند، و در خدمت آن حضرت به جز عرب دست غیب که دستیار او بود ومیرمنصور بدخشی و جواهرخان خواجه سرا وبلند خان و خدمت پرست خان و فیروزخان و خدمتخان خواجه سرا و فصیح خان مجلسی وسه چهار نفری ازخواهان دیگری حاضرنبودند. چون آن بی‌ادب خاطر اقدس را شورانیده بود ومزاج اعتدال سرشت را غیرت درشور داشت دومرتبه دست به‌قبضه‌شمشیر رسانیده‌خواستند که‌جهان را از لوث وجود آن بیباك پاك‌سازند، هربار میرمنصور بدخشی به ترکی‌عرض کرد که وقت مقتضی این‌نیست، صلاح حال منظوربایدداشت، وسزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدکردار را بـه ایزد دادگرحواله فرمایند، تا وقت استیصال او در رسد.

چون حرف او به فروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندك مدت راجپوتان او درون و بیرون دولتخوانه فرو گرفتند، چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر به نظر درنیامد.

درین وقت آن بی‌عاقبت خود عرض کرد که هنگام سواریست به ضابطه معهود سواری فرمایندتا این غلام‌فدوی‌درخدمت‌باشد وبرمردم‌ظاهرشودکه این جرات‌وگستاخی‌حسب‌الحکم ازمن به وقوع آمده واسپ خود را پیش آورده به مبالغه والحاح بسیارنمودکه برهمین اسپ سوارشوند. غیرت سلطنت رخصت نداد کـه براسپ او سواری فرمایند. حکم شدکـه اسپ سواری خاصه را حاضرسازند وبه جهت لباس‌پوشیدن و استعداد سواری خواستندکه بدرون محل تشریف برند آن ستیزه‌کارراضی نشد.

القصه آنقدرتوقف‌روی دادکـه اسپ خاصه راحاضرساختند وآن‌حضرت‌سوار شده تادو تیرانداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فیل خود را پیش آورده التماس نمودکه چون وقت‌شورش وازدحام است صلاح دولت درین می‌داندکه برفیل نشسته متوجه شکارگاه شوند. آن حضرت بی‌مبالغه ومضایقه برهمان فیل سوارشدند. یکی ازراجپوتان معتمدخود را درپیش فیل ودو راجپوت دیگررا درپس حوضه نشانیده بود. دراین اثنا مقرب خان خود را رسانیده بـه استرضای او درون حوضه نزدیك بـه آن حضرت رفته نشست. ظاهرا دریـن آشوبگاه بی تمیزی زخمی میان پیشانی مقربخان رسید وخدمت پرستخان خواص کـه معتاد شراب وپیاله خـاصه در دست داشت خود را به فیل رسانیده و هرچند راجپوتان بسنین برچه زور دست وبازومانع آمدند وخواستندکه او را جای ندهند، اوکناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه داشت، چـون دربیرون جای نشستن خود را بـه میان حوضه گنجانید؛ و چـون

نیم کروه مسافت طی شد گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود. مهابتخان اشارت کرد تا آن بی گناه را با پسرش شهید کردند.

بالجمله درلباس سیرو شکار برسمت منزل خویش راهبری نمود وآن حضرت به درونخانه او درآمده زمانی توقف فرمودند. فرزندان خود را بردورآن حضرت گردانید و چون ازنورجهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که بازحضرت شاهنشاهی را به دولتخانه برده وازآنجا همراه نورجهان بیگم بازبه خانهٔ خود آرد. به این قصد بار دیگرآن حضرت را به دولتخانه آورد. قضا را درهنگامی که حضرت شاهنشاهی به قصد سیرو شکارسوار شدند، نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهرخان خواجه سرا که ناظر محلات پادشاهی بود، ازآب گذشته به منزل برادر خود آصفخان رفته بود. آن کم فرصت خبررفتن بیگم یافته ازسهوی که درمحارست بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر گشت. آنگاه درفکر شهریارشدودانست که جداداشتن اوازخدمت حضرت خطائیست عظیم. لاجرم رای فاسد اوبراین معنی قرارگرفت، وآن حضرت را باز سوار ساخته به منزل شهریار برد وآن حضرت از وسعت حوصله وگرانباری هرچه اومی گفت می کردند.

درین وقت چهجو نبیره شجاعتخان همراه شد وچون به خانهٔ شهریار در می آمد به راجپوتان اشارت کرد تا او را بقتل رسانیدند. بالجمله چون نورجهان بیگم ازآب گذشته به منزل برادر خود رفت و عمده های دولت را طلبداشته مخاطب ومعاتب ساخت که ازغفلت و خامکاری شما کار تا به اینجا کشید و آنچه در مخیلهٔ هیچکس نگذشته بود بظهور آمد، و درپیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتند. اکنون تدارك آن باید کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمدکار باشد، به اتفاق معروض باید داشت. همه یکدل و یکزبان به عرض رسانیدند که تدبیر درست ورای صائب آن است که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته به دولت زمین بوس بندگان حضرت سرافراز شویم. چون این کنکاش ناصواب به مسامع جلال رسید ازضابطهٔ معقول دور نمود. همان شب مقربخان و صادقخان بخشی ومیرمنصور و خدمتخان را پی‌درپی نزد آصفخان وعمده های دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشتن وجنگ انداختن محض خطا است؛ زینهار که این تدبیر نادرست رانتیجه خامکاری و ناسازگاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری برآن مترتب نخواهد شد. هرگاه من درین طرف باشم به کدام دلگرمی و به چه امید جنگ می کنید و به جهت اعتماد واحتیاط انگشتری

مبارك خود را مصحوب میرمنصور فرستاده آصفخان بـه گمان آنکه این حرفها زاده طبیعت مهابتخان بی عاقبت باشد وحضرت به تکلیف او حکم فرموده مهر را فرستاده‌اند بـه همان قرار داد پای عزیمت افشرد.

درین وقت فدائیخان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بـه‌کنار آب آمده و از آنکه پل را آتش زده بودند وامکان عبور متصور نبود بی تاب شده در تیرباران بلا و تلاطم فتنه بـا چندی از نوکران خویش فدائیانه روبروی دولتخانه اسپ به دریا زده خواست بشناوری عبور نماید شش‌کس از همراهان او بـه موج فنا رفتند و چندی از تندی آب پایاب رویه افتادند، و نیم جانی به ساحل سلامت رسیدند وخود با شصت سوار برآمده چپقلش نمایان کـرد و دست اکثری از رفقای او به‌کار رسیدنـد و چهارکس از همراهان او جان نثار شدنـد، و چون دیـد کـه‌کاری از پیش نمی‌رود و غنیم زور آور است و بـه ملازمت اشرف نمی‌تواند رسید، عطف عنان نموده ازآب‌گذشت شاهنشاهی آن روزآن شب درمنزل شهریار به سر بردند.

روز بیستم‌فروردین مطابـق بیست و نهم جمادی‌الثانـی آصفخان بـه اتفاق خواجـه ابوالحسن‌ودیگر عمده های دولت قرار بـه جنگ داده در خدمت مهدعلیا نورجهان بیگم از گزری‌که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد. اتفاقا بـدترین گذرها همان بودکه سه چهار جا ازآب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج بر جا نماند و هرفوجی به طرفی افتاد. آصف خان وخواجه ابوالحسن و اراتخان با عماری بیگم روبروی فوج کلان غنیم‌که فیلان‌کاری خود را پیش داده‌کنار آب را مضبوط‌ساخته بودنددر آمدنـد، و فدائیخان بـه فاصلهٔ یك تیرانداز پایان تـر مقابل فوج دیگر ازآب گذشت؛ و ابوطالب پسر آصفخان و شیرخواجه والـه یار و بسیاری مردم پایان تـر از فدائیخان عبور نمودند. و هنوز جمعی به کنار پیوسته و بعضی میان آب بودندکه افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصف خان وخواجه ابوالحسن درمیان آب بودند که جلو مردم پیش برگشت، دیگرکیست‌کـه سخن بشنود و پای همت برجا دارد. خواجـه ابوالحسن و معتمد خان ازین آب‌گذشته برلب آب دوم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر می‌کردنـد وسوار و پیاده واسپ و شتر میان دریا درآمـده پهلو بر یکدیگر زده سعی درگذشتن داشتند. دریـن اثنا ندیم خواجه سرای بیگم آمده هر دو را مخاطب ساخت‌که مهدعلیا می‌فرمایند این چه جای توقف وتامل است؟ پای همت پیش نهیدکه به مجرد درآمدن شما غنیم منهزم‌گشته، راه آوارگی پیش خواهدگرفت. از استماع این خطاب عتاب خواجـه ابوالحسن ومعتمد خان

اسپان خود را به آب زدند وفوج غنیم وراجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته، به دریا درآمدند. درعماری بیگم دخترشهریار، وصبیه شاهنوازخان بودند، تیری بربازوی دخترشهریار رسید وبیگم به دست خود برآورده، بیرون انداخت ولباسها به خون رنگین شد؛وجواهرخان خواجه سراناظر محل، وندیم خواجه سرای بیگم، وخواجه سرای دیگر، درپیش فیل جان‌نثارگردیدند، ودو زخم شمشیر برخرطوم فیل بیگم رسید. وبعد ازآنکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچه برعقب فیل زدند و با آنکه شمشیر از پس هم می‌رسید فیلبان سعی در راندن فیل داشت تا به جایی رسید که آب عمیق پیش آمد، واسپان به به شناوری افتادند وبیم غرق شدن بود. ناگزیر عطف عنان نمودند وفیل بیگم به شناوری ازآب گذشت، وبه دولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند. وچون راجپوتان قصد تمام باینجانب کردند دریـن وقت آصف خان پیدا شد وازنیرنگی زمانه و بیراهه رفتن رفیقان و بدنشستن نقش گله آغازکرده، روانه شد، و هرچند حاضران از ایشان به چشم وزبان نشان خواستند، اثری ظاهرنشد، که به کدام جانب شتافت. وخواجه ابوالحسن‌گرم راند و ازهول و اضطراب، اسپ بـه دریازد، وچون آب عمیق بود و تندی‌رفت در وقت شناوری از اسپ جدا شد اما قاش‌زین را به دودست محکم گرفته بـود وبا آنکـه چند غوطه خورد و نفس‌گیر شد، قاش زین رانگذاشت. درین حالت ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد. و فدائیخان باجمعی از نوکران خود و چندی از بنده های پادشاهی کـه دوستی و آشنایی باوی‌داشتند، ازآب‌گذشته بافوجی که‌درمقابل او بود چپقلش‌کرد وغنیم خـود را برداشته تا خانه شهریارکه حضرت شاهنشاهی درآنجا تشریف داشتند خود را رسانید.

چون درون سراپرده از سوار وپیاده مالامال بود برسر در ایستاده تیراندازی می‌کرد وچنانچه تیرهای او اکثر درصحن خلوتخانه نزدیك به آن حضرت می‌رسید ومخلص خان در پیش تخت ایستاده بود. بالجمله فدائیخان ممتد ایستاده تلاش می‌کرد و از همراهان او سید مظفرکه از جوانان‌کاردیده کارطلب فدوی بود، وعطاءالله نام خویش فدائیخان به دریافت سعادت شهادت حیات جاوید یافتند، وسید عبدالغفور بخاری‌که جوان شجاع بود زخم کاری برداشت. و چهار زخم بـه اسپ سواری فدائیخان رسید و چون دریافت کـه کاری از پیش نمی‌رود وبه خدمت نمی‌تواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و بـه طرف بالا آب شتافت و روزدیگرازآب‌گذشته به رهتاس نزد فرزندان خود رفت، وازآنجا عیال را برداشته به‌کرچاك تنـد تـه رخت سلامت‌کشید بدربخش نام زمیندار پرگنه مذکور با او رابطه قدیم داشت. فرزندان را در آنجا گذاشته، وخاطـر از آنجانب وا پرداخته جریـده بـه جانب هندوستان شتافت وشیرخواجه و اله وردیخان قراول‌باشی و اله یارپسر افتخارخان هر کدام

به طرفی رفتند.

و آصف خان چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دوصد سیصد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت به جانب قلعه اتک که در تیول او بود رفت، و چون به رهتاس رسید از ارادتخان خبر یافت که درگوشه فرود آمده کسان خود را فرستاده به مبالغه بسیار نزد خود طلبید. لیکن هرچند سعی کرد او به همراهی آصف خان راضی نشد و آصفخان به قلعه اتک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته به اردو آمد. بعدازآن خواجه ابوالحسن به عهد وسوگند اطمینان خاطر به هم رسانیده مهابتخان را دید ونوشته به نام ارادتخان و معتمدخان مشتمل برسوگند غلاظ و شداد به خط اوگرفت که گزند جانی ونقصانی بعزت و ناموس نرساند. آنگاه ایشان را همراه برده ملاقات داد. و درین روز عبدالصمد نواسه شیخ جاند منجم را که به آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود بهشآمت آشنائی اودر حضور خود به قتل رسانید.

مقارن این حال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان والی بلخ به درگاه والا رسیده ملازمت نمود وبعد از ادای کورنش و تسلیم وآدابی که درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خان که مشتمل براظهار اخلاص ونیازمندی بود با تحف وهدایای آن ملک گذرانید، آنگاه پیشکش خود را به نذردرآورد وسوغاتهای نذرمحمدخان ازاسپ وغلام ترکی وغیره موافق پنجاه هزارروپیه قیمت شد. عجاله الوقت سی هزارروپیه به اوعنایت شد. پیش ازین نگاشته کلک وقایع نگارگشته که چون آصف خان به هیچوجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اتک که درجاگیر اوبود رفته تحصن جست وهمگی دوصدکس ازسوارو پیاده با اوهمراه بودند. مهابتخان چندی از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را به سرکردگی بهره ورنام پسرخود وشاه قلی فرستاده که گرم گیرا شتافته به محاصرهٔ قلعه پردازند. نامبرده ها در آنجا رسیده قلعه را به دست آوردند و آصفخان عنان به قضاسپرد وفرستاده های مهابتخان به عهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش اوگشته حقیقت را به مهابتخان نوشتند.

چون موکب گیهان شکوه از دریای اتک عبور نمود مهابت خان از حضرت رخصت حاصل نموده به قلعه اتک رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میرمیران مقید و محبوس ساخت و قلعه را به ملازمان خود سپرد. و در همین اثنا عبدالخالق برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوافی راکه ازملازمان ومصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور به دست افتاده بود به تیغ بیباکی

آواره صحرای عدم گردانید. ونیزملا محمد تتوی را که به سمت آخوندی نزد آصفخان بود وقتی که اورا زنجیر می کردند بحسب اتفاق زنجیرحلقه وار درپای اوکردند وچنانچه باید استحکام ندادند به اندك حرکت ازپای اوبرآمد. این مقدمه را حمل برافسونگری وساحری اوکرد. اوحافظ قرآن بود وپیوسته به تلاوت اشتغال داشت ولبهای او به تلاوت متحرك بود. ازین حرکت لب یقین خودکردکه مرادهای بد می کند وازغله وسواس وفرط توهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت.

ملا محمد با فضایل‌صوری‌وکسب‌کمال به زیور صلاح وپرهیزگاری آراستگی داشت افسوس‌که این سفاك بیباك قدرچنین مردی نشناخت وبیهوده ضایع ساخت.

چون به نواحی جلال آباد نزول اردوی‌کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی ازکافران آمده ملازمت‌نمودند. اکنون مجملی ازمعتقدات‌ورسومات‌که میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد.

طریق آنها بآئین‌کافران تبت نزدیك است. بتی بـه صورت آدمی از طلا یا ازسنگ ساخته پرستش می‌نمایند و بیش از یك زن نمی کنند، مگرزن اول نازا باشد یـا بـا شوهـر ناسازگار واگرخواهدکه به خانه دوستی یا خویشی بروند ازبالای بام یکدیگرتردد می کنند وحصار شهررا جزیك در نمی‌باشد، وغیرازخوك وماهی ومرغ دیگر همه‌گوشت می‌خورند و حلال می‌دانند، ومی گویندکـه ازقوم ما هرکس بخورد البته کورشده وگوشت رایخنی کرده می‌خورند. و لباس سرخ را دوست می‌دارند، و مردهٔ خود را لباس پوشانیده ومسلح ساخته، با صراحی پیاله شراب درگور می‌گذارند وسوگند ایشان اینست‌کـه‌کلهٔ آهو را یا بز را در آتش می‌نهند، وباز آن را ازآنجا برداشته بردرخت می‌گذارند ومی گویند هرکس ازما این سوگند را به دروغ خورده البته به بلای مبتلا شده، واگرپدرزن پسرخود را خوش کند،بگیرد وپسر درآن باب مضایقه دارند.

حضرت شاهنشاهی فرمودندکه هرچـه دل شما از چیزهای هندوستان خـواهش داشته باشد درخواست نمایید. اسپ و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کـردند وکامیاب گشتند.

درین اثنا جگت سنگه، پسرراجه باسو، از اردوی‌کیهان شکوه فرارنموده به‌کوهستان شمالی لاهورکه وطن اوست‌شتافت، و مقارن آن صادقخان بـه ایالت صوبه پنجاب رخصت یافت، و حکم شدکه تنبیه وتأدیب جگت سنگه نماید؛ وحضرت شاهنشاهی منزل بـه منزل به نشاط شکار پرداخته روزیکشنبه هشتم اردی بهشت در وقت مسعود داخل شهرکابل شدنـد.

درین روز برفیل نشسته نثارکنـان ازمیان بازارگذشته، به باغ شهرآرا که نزدیك بـه قلعهٔ کابـل واقع است نزول اجلال فرمودنـد. روزجمعه غره خـرداد بـه روضه منوره حضرت فردوس مکانی تشریف برده، لوازم نیازمندی به تقدیم رسانیده ازباطن قـدسی مواطن آن حضرت استمداد همت نمودند؛ وهمچنین بـه زیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خـود میرزا محمد حکیم تبرك جسته ازحضرت حق سبحانـه وتعالـی التماس آمرزش ایشان فـرمودند.
از غرائب اتفاقات که ازنهانخانـهٔ تقدیـر برمنصهٔ ظهور پـرتـو افگند پاداش کردار زشت مهابتخان است.

تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت وگستاخی درکنارآب بهت ازو بـه فعل آمد و امرای بـی‌حوصله با سپاه ازغفلت خویش خجلت زده جاویدگشتند و امری کـه در مخیلهٔ هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهورگشت، راجپوتان او بنابر تسلط و اقتداری کـه به حسب اتفاق رونموده بود خود سرو مغرور گشته دست تعدی وتطاول بر رعایا وزیردستان درازکرده وهیچکس را موجود نمی‌شمردند تا آنکه روزگار برگشت و دست فتنه آتش بـه خرمن هستی آن خـود سران زد. بالجمله جمعی از راجپوتان در جلگه که از شکارگاههای مقررکابل است رفته اسپان خود را بـه چرا گذاشته بودند. چون آن جلگه را بجهت شکار پادشاهی غرق ساخته بـه جمعی از احدیان حواله نموده بودند یکی ازآنها مانع آمده کار به درشتی رسانید و راجپوتان بی محابا آن بیچاره را بـه زخم تیغ پاره پاره کردند. چندی از خویشان و برادران او واحدیان دیگر بـه درگاه رفته استغاثه و دادخواهی نموده حکم شدکـه او را می‌شناسند، نـام و نشان او معروض دارند تا بـه حضور اشرف طلب فرموده بازپرس فـرماییم و بعد از اثبات، خون بسزا رسد. احدیان بـه ایـن حکم متسلی نگشته برگشتند.

راجپوتان نیز قریب بـه آنها فرود آمده بودند. روز دیگر احدیان مستعد رزم وپیکار شده، همه یك جهت ویکرو برسردایرهٔ راجپوتان آمدنـد وچون احدیان تیرانداز و توپچی بودند بـه اندك زد وخوردی راجپوت بسیارکشته شد وچندی را کـه مهابتخان از فرزندان حقیقی گرامی تر می‌دید علف تیغ انتقام‌گردیدنـد، تخمینا هشتصد نهصد راجپوت بـه قتل رسیده باشند واحشام‌کابل وهزارجات هرجا راجپوتانی در اطراف ونواحی یافتند ازکوتل هندوکش گذرانیده فروشیدند قریب به پانصد راجپوت که بیشتری ازآنها سردار قوم بودنـد وبه شجاعت ومردانگی اشتهارداشتند به فروخت رفتند و مهابتخان ازشنیدن این خبرسراسیمه ومضطرب سوار شده، به‌کمك نوکران خود شتافت ودر اثنای راه نقش را طوردیگری دید.

ازبیم وهراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود را به‌پناه‌دولتخانه انداخت و به التماس اوحبش‌خان و کوتوال خان و جمال محمد وخواصخان را حکم شدکه تا این فتنه و فساد را فرونشاندند.

دیگر به عرض رسانیدند که باعث جنگ و مادهٔ فساد بدیع الزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اوست. هردورا به حضور طلبیده بازپرس فرمودند. جوابی که تسلی او شود سامان نیارستند کرد. چون کس بسیاری ازو به تیرو تفنگ بقتل رسیده بود ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم شمرده نامبرده ها را به وی حواله‌کردند و او در نهایت خواری و رسوایی سروپا برهنه به خانهٔ خود برده، مقید ساخت و آنچه دربساط آنها بود به تمام متصرف شد.

درین ولا به عرض رسیدکه عنبرحبشی درسن هشتاد سالگی به اجل طبیعی درگذشت. عنبر در فن سپاهیگری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت و اوباش آن ملك را چنانچه باید ضبط‌کرده بود تا آخر روز عمر روزگار به عزت بسر برد در هیچ تاریخی به نظر نیامده که غلام حبشی به مرتبهٔ او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی به موجب نوشتهٔ مهابتخانان، عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانده به لاهور فرستاد.

درین ولا خبررسیدکه شاهزاده های والا نژاد سلطان داراشکوه وسلطان اورنگ زیب پسران شاه جهان به حوالی اکبرآباد رسیدند و خاطرقدسی مظاهر از مژده وصول نتایج کامکارگل‌گل شگفت. لیکن مهابتخان به مظفرخان حارس دارالخلافه نوشت‌که نظربند نگهدارد و به درگاه نیارد.

چون توجه خاطر اقدس به شکار بسیار بود وشیفتگی آن حضرت درین شغل به حدی رسیده بودکه در حضرو سفر یك روزبی شکار ممکن نیست‌که بسرآید، لاجرم درین ولا الهوردیخان قراول بیگی به جهت شکار قمرغه تورکلانی‌که اهل هندو آنرا باورگویند از ریسمان تابیده و ترتیب داده و پیشکش نمود. مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بسرآن صرف شده، بنابران در موضع ارغنده‌که ازشکارگاه های مقرر این ملك است به متصدیان سرکار حکم شدکه تور مذکور را به شکارگاه برده ایستاده نمایند و شکاری را از هرجانب رانده بدرون تور در آوردند و حضرت با پرستاران حرمسرای عزت به نشاط شکار توجه فرمودند.

شاه اسمعیل هزاره‌که جماعت هزاره ها به بزرگی و مرشدی قبول می‌داشتند با

توابع و لواحق خویش درظاهرده میربا بوش فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم واهل حرم به منزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند وبیگم بفرزندان شاه ازاقسام جواهر و زراین‌ومرصع آلات تلطف فرمودند. ازآنجا به‌نشاط‌شکارپرداخته قریب سیصد راس ازرنگ وقوج کوهی وخرس و کفتار که بتوردرآمده شکارشدیکی که ازهمه کلان تر بود وزن فرمودند سه من وسی سیر بوزن جهانگیری برآمد.

از سوانح آنکه چون خبرگستاخی مهابتخان بـه شمع ،شاهد جهان رسید مزاج بـه شورش گراید و با وجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه مصمم شدکه بـه خدمت پدر والا قدر شناخته سزای‌کردار ناهنجار دردامن روزگار اونهند و بـه این عزیمت بتاریخ بیست و سیوم رمضان هزاروسی وپنج هجری با هزار سوار ازمقام ناسك تر بنگ رایات برافراشتند به گمان آنکه شاید درین مسافت به قدر جمعیتی فراهم آید: چون اجمیر مخیم گشت راجه کشن سنگه پسرراجه بهیم‌که با پانصد سوار درموکب منصور بود به اجل طبیعی درگذشت، وجمعیت او متفرق‌گشت، وهمگی پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه مانـد و اراده سابق سامان پذیر نشد. ناگزیر رای عقده گشای چنین تقاضا فرمودکه بـه ولایت تهته شتافته، روزی چند در آن تنگنای خمول باید گذرانید. به این داعنه از اجمیر به ناگوار و از نا گور به حدود جود هپورواز آن راه بـه جیسلمیر نهضت اتفاق افتاد، و حضرت جنت آشیانی در ایام هرج و مرج ازهمین راه به ولایت سند وملك تهته تشریف برده بودنـد، و این موافقت با چند بزرگوار ازبدایع روزگار است. چون خاطرفیض ناظر از سیروشکار گلزار همیشه بهارکابل واپرداخت، روز دوشنبه غره شهریور ازکابل به صوب مستقرالخلافه کوس مراجعت بلند آوازه‌گشت.

درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز به عرض رسیدکه درد قولنج قوی بهمرسیده و ایشان را زمانی ممتد بـی شعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد. و مقارن این حال عرضداشت خان جهان رسید نوشته بودکه شاهزاده باز ازهوش رفت و درین مدت پنج گهری‌کـه دو ساعت نجومی باشد بی‌شعور بودنـد ناگزیراطبا قرار بـه داغ داده پنج داغ بـر سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدنـد و بعد از دو ساعت دیگر افاقه بهمرسید و سخن کـرده باز هوش رفتند. اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده‌انـد و ایـن ثمره افراط شراب است. چنانچه دو عـم ایشان شاهزاده شاه مـراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلاگشته‌کاسه سردرکاسه شراب کردند.

ملازمت سلطان داراشکوه و اورنگ زیب: دریـن ولا شاهزادگان گوهـر

سلطان داراشکوه و شاهزاده اورنگ ازخدمت پدر به ملازمت جد بزرگوار آمده به دولت زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند، و از فیلان وجواهـر مرصع آلات قریب ده لك روپیه پیشکش ایشان به نظر درآمد.

درین ولا از نوشته فاضلخان بعرض رسید که بایسنغر پسرسلطان دانیال مرحوم در امر- کوت از شاه جهان جدایی گزیده بـه ملازمت راجه گجسنگه خـود را رسانیده عنقریب بـه خدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید. و ازسوانح بهجت‌افزا که درین راه بـه ظهور آمـده آوارگی مهابت خان است از درگاه. تفصیل این داستان به رسم اجمال آنکه از تاریخی‌که بداندیش مصدر چنین گستاخی گردیده مزاجش به شورش گرایید، و ظرف حوصله‌اش تنگی کرد. و بـا اعیان دولت سلوك ناملایم پیش‌گرفته دلها را از خـود آزرده و خاطرها را متنفر گردانیده وحضرت شاهنشاهی باوجود چنین گستاخی و سوء ادب ازکمال حوصله وبردباری التفات و عنایت ظاهر ساختند وهرچه نورجهان بیگم درخلوت می‌گفت بـی‌کم و کاست نزد او بیان می‌فرمودند. چنانچه مکرر برزبان آوردند که بیگم قصد تو دارد خبردارباش، وصبیه شاهنوازخان نبیره عبدالرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسرآصف خان است می‌گوید که هرگاه قابو یابم مهابتخان را به بندوق خواهم زد، وبه اظهار این مقدمات خاطر او را از خـود مطمئن می‌ساختند تـا آنکه رفته رفته توهمی کـه در ابتدا داشت و از آن رهگذر هشیار وبیدار می‌بود و جمیع کثیر از راجپوتان با خود به درگاه می‌آورد برگرد و پیش دولتخانه باز می‌داشت کم شد، و آن ضبط و انتظام برجانماند و معهذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل به قتل رسیدند، و نورجهان بیگم پیوسته بـرخلاف او در انتهاز فرصت بـود و سپاه نگاه می‌داشت و مـردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می‌کـرد و مستمال و امیدوار می‌ساخت تـا آنکه هوشیار خان خواجـه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب به دوهزار سوار از لاهور نوکر کرده به خدمت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیك فراهم آمده بـود، یك منزل پیش ازرهتاس دیدن حمله سواران را تقریب ساخته فرمودنـد که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبه پوشیده در راه بایستند. آنگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نـزد مهابتخان رفته پیام گزارد کـه امروز بیگم مردم خـود را به نظر اشرف می‌گذرانـد. بهتر آنست کـه مجرای اول روز را موقف دارید مبادا با هم گفتگو شده بـه جنگ و نزاع کشد؛ و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند کـه این سخن به وجوه پسندیده معقول او سازد، و او حسب الحکم عمل نموده درین وقت بـه کورنش نیاید.

روز دیگر بسیاری از بنده های پادشاهی در درگاه فراهم آمدنـد و آن حضرت بـه مهابتخان حکم فرمودند که یك منزل از اردو پیش می‌رفته باشد. اگر چـه او از حقیقت‌کار آگاه شد لیکن چون چشمش از جنگ احدیان ترسیده بودکام و ناکام روانـه پیش شد، و آن حضرت متعاقب او سوار شده گـرم وگیرا شتافتند و مهابت خان دیگـر خـود را جمع نتوانست ساخته و از منزل پیش نیز کوچ‌کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد. وحضرت شاهنشاهی درین طرف آب معسکر آراستند و افضلخان را نـزد آن آشفته دماغ فرستادنـد. چهار حکم به تقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاه جهان به صوب تهته رفته او نیز ازپی رفته این‌مهم را به انجام رساند، دوم آصف خان را به ملازمت حضور فرستد، سوم تهمورس وهوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید. چهارم لشکری پسرمخلص خان راکه ضامن اوست و تا حال به ملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسدکه فوج بـر سر او تعیین خواهـد شد. افضلخان پسران شاهزاده را آورده معروض داشت کـه درباب آصفخان عرض می‌کندکـه چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که اگر آصفخان را از دست دهـم مبادا لشکری بر سر من تعیین فرمایند، در ایـن صورت بنده را به هر خدمتی کـه تعیین نمایند بدان سرافراز شده چون از لاهور بگذرم منت برچشم ودل‌گذاشته آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت.

چون افضل‌خان عذر فرستادن آصف خان معروض داشت بیگم از حرفهای لغو او به شورش در آمده و افضلخان بازرفته آنچه دیده و شنیده بود پوست‌کنده ظاهر ساخت وگفت در فرستادن توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر به خاطر نرساند که بـه ندامت خواهد کشید.

چون مهابتخان از حقیقت‌کارآگاه شد فی‌الفورآصف خان را نزد خود آورده معذرت خواست وبه عهد و سوگند خاطر واپرداخته ملایمت فراوان ظاهرساخته روانه درگاه نمود. لیکن ابوطالب پسر اورا به جهت مصلحتی کـه رقم پذیـرگردیده روزی چند نگاه داشت و به ظاهر عزیمت تهته وانموده کوچ برکوچ روانه شد.

بیست وسیوم ماه مذکور عبور موکب منصور ازآب بهت واقع شد، از غرایب آنکه شورش مهابتخان و هرج و مرج او بـر ساحل همین آب اتفاق افتاد و بـاز انحطاط اختر بـد و زمان ادبار او بـرکنار همان دریـا روی نمود و پس از روزی چند ابـوطالب پسر آصفخان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن وخواجه قاسم برادر اورا نیز عذر خواسته بـه درگاه فرستاد. و چون در جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتادداور بخش پسر خسرو

و خانخانان ومقربخان ومیرجمله واعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند.

هفتم ماه آبان به ساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنهٔ لاهور چهره افروز مراد گردید. درین روز مسعود آصفخان به صاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شدکه برسر دیوان نشسته از روی استقلال به تمشیت مهمات ملکی و مالی پردازد و خدمت دیوانی به خواجه ابوالحسن ارزانی شد و افضلخان ازتغییر میر جمله به خدمت خانسامانی سرافرازی یافت و میر مذکور به خدمت بخشیگری سربلند گردید.

سید جمال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری راکه درگجرات آسوده‌اند واحوال ایشان به تقریبات در این اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل به جهت سواری ایشان لطف فرمودند.

درین ولا بعرض رسیدکه مهابتخان ازسمت راه تهتهه عنان یافته به جانب هندوستان روانه شد ونیزبه مسامع جلال رسیدکه بیست ودولك روپیه‌نقد وکلای اوازبنگاله فرستاده‌اند به حوالی دهلی رسیده، بنابر این صفدرخان و سپهدارخان وعلی قلی‌دزمن ونورالدین قلی و وانیرای سنگدلن باهزار احدی تعیین شدندکه برجناح استعجال شتافته زرها بدست آرند و نامبرده ها متوجه خدمت شده درحوالی‌شاه آباد به‌مردم اوکه‌خزانه می‌آورده رسیدند، وآنها با زرها درسرا متحصن شده تا ممکن و متصور بود به مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند و بنده های درگاه بعد از زد وخورد درسرا را آتش زده بدرون درآمده زرها را متصرف شدند ومردم او فرار برقرار داده راه ادبار سپردند. وفرمان شدکه زررا به درگاه فرستاده خود به تعاقب مهابتخان شتابند.

مقارن اینحال خانخانان را منصب هفت هزاری و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرافرازنموده خلعت واسپ وشمشیرمرصع وفیل خاصه مرحمت فرموده با جمعی ازبنده‌های درگاه به استیصال مهابتخان دستوری فرمودند و صوبه اجمیر به تیول اومقررشد. چون مهم جگت سنگه ازصادق خان سرانجام نشده بود واورا از دوستان مهابتخان می‌دانستند حکم شد که ازسعادت‌کورنش محروم باشد ودرین روزها مخلص‌خان وجگت سنگه ازکوهستان‌کانگرا رسیده ملازمت نمودند. ودرین روزها به مکرم خان‌که خدمت ملك‌کوچ داشت فرمان صادر شدکه او را صاحب صوبه بنگاله ساختم بدانصوب شتافته به ضبط ونسق آن ولایت پردازد وخانزاد خان را روانه حضور نماید.

وفات شاهزاده پرویز: شاهزاده پرویزازفرط باده پیمایی بمرض صرع مبتلا شد و رفته رفته ازغذا نفرت بـه همرسانیده وقوی بـه تحلیل رفت. هرچند اطبا بـه معالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود، اثری برآن مترتب‌نگشت وبتاریخ شب چهارشنبه هفتم صفرسنه هزاروسی وپنج هجری دربرهانپور پیمانه حیاتش لبریز شد وکالبدآن مرحوم را نخست درآن شهر امانت سپردند وآخر بـه اکبرآباد نقل‌کردند ودرباغی که سبز کرده آن جویبارسلطنت بود مدفون‌کردند.

چون این خبربه مسامع علیه رسید رضا بقضای ایزد متعال داده زخم درونی را به‌مرهم صبروشکیبایی چاره فرمودند ودرسن سی وهشت سالگی وفات‌یافت. تاریخ فوت اورا بعضی از فضلا چنین یافته‌اند: «وفات شاهزاده پرویز». بعد ازاستماع این خبربه خانجهان حکم شد که‌فرزندان وبازمانده های ایشان را روانه درگاه والا سازد.

درخلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت وسوای آنچه به دفعات به او عنایت شده بـود چهل هزار روپیه دیگرمرحمت‌گردید وموازی آن از نفایس هندوستان به خان فرستادند.

درین ولا ابوطالب خلف اعتضاد الخلافت آصفخان به خطاب شایسته خان نامورشد و درین ایام موسویخان ازدکن مراجعت نموده سعادت زمین‌بوس دریافت. درین ولامیرزا رستم صفوی بصوبداری بهار فرق عزت برافراخت.

درین هنگام ازعرضداشت متصدیان صوبه دکن به عرض رسیدکه یاقوتخان حبشی‌که درآن ملك بعد ازعنبر سرداری عمده تر ازونبود ودرحیات عنبرنیزسپه سالاری لشکر و انتظام افواج به‌عهدهٔ اومقرربود اختیاربندگی ودولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سواربه حوالی جالنابور آمده، به سربلند رای نوشته‌که من بافتح خان پسرملك عنبر و دیگر سرداران نظام الملك قـرار دولتخواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده‌ام، و نامبرده هـا بریکدیگر سبقت‌کرده پی درپی خواهند آمد.

چون خان جهان از نوشته سربلند رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمالت‌و دلجویی بسیار بـه یاقوتخان‌نوشته سرگرم این‌عزیمت گردانیدو به سربلندرای نیز مکتوبی قلمی نمودکه در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری‌کوشیده بزودی روانهٔ برهانپور سازد.

در اوراق سابق مرقوم‌گردیده‌که شاه جهان با معدودی ازبنده ها بجانب تهتهه نهضت فرموده چون در ایام شاهزادگی به اشاره والا جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوك

و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته با یشان نزدیک باید شد یمکن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبارشورش وفسادی که مرتفع شده فرو نشیند. بالجمله چون بحوالی تهتهه پیوستند شرف‌الملك که حارس آن ملك بود سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قدم جرأت پیش گذاشت و با آنکه همگی سیصد چهارصد سوار از بنده های وفادار همراه بودند تاب صدمه آنها نیاورده، بـه حصار شهر درآمـده متحصن گشت. و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار دربرج وباره آماده ساخته بود درین ولا بدرون حصار درآمده بـه مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند. وشاه جهان مردم خود را منع فرمود که برقلعه نتازند وعبث خود را به‌توپ وتفنگ ضایع نسازند. وباوجود این معنی جمعی از جوانان کارطلب برحصاربند شهر یورش نمودند، و از استحکام برج وباره و کثرت توپخانه کاری نساختند وناگزیرعطف عنان نموده دایره کردند، وپس از روزی چند باز بهادران شیردل زنجیرگسل مانندبرق لامع به قلعه تاختند وچون بردورقلعه همه جا میدان مسطح بود واصلا پستی وبلندی ودیوار ودرخت نداشت سپرها بررو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عمیق و عریض مملو ازآب بود پیش رفتن محال و پس گشتن ازآن محال تر شد درمیان نشستند وتوکل را حصار خود ساختند.

درین وقت شاه جهان تکسری بهمرسانیده بنا بربعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفرعراق درعقدهٔ توقف افتاد و نیز خبربیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست ویقین شد کـه ازین مرض جانبرنیست وهم درین ضمن مکتوب نورجهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابتخان ازصیت نهضت موکب پادشاهی سراسیمه‌گشته مبادا ازغایت شورش مزاج درراه غبارآسیبی به‌دامن پسران شما رساند. صلاح دولت درآنست که بازبصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند باروزگار باید ساخت.

مصرع

تا خود فلك از پرده چـه آرد بیرون

بنا برآن باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات وملك بهار متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور اتفاق افتاد.

این راهی است کـه سلطان محمود غزنوی از همین راه آمد فتح بتخانه از سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاه جهان به ملك گجرات درآمده از بیست کروهی احمد آباد

گذشته به گذر چانپانیر دریای نربده‌را عبور فرمودند و از کریوه چیرائی که به راجه بکلانه تعلق دارد برآمده ناسك تربنگ که ازمضافات دکن که مردم خود را درآنجا گذاشته بودنـد نزول نمودنـد. و چون درین ملك عمارتی نبود درهمان نزدیکی بخیرشتافته درآن سرزمین رحل اقامت انداختند. درین ولا آصف خان بـه منصب هفت هزاری ذات و سوار دواسپه و سه اسپه فرق عزت برافراشت تـا از قید مهابت خان وآسیب جان نجلت یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنظم بود.

درین ولا از عرضداشت متصدیان دکن به عرض رسید کـه نظام ازکوتاه اندیشی وفتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر ودیگر تربیت یافته های نودولت را بحدود ملك پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمدة الملك خانجهان بـه جهت محافظت و محارست لشکرخان را که ازبنده‌های کهن سال وکاردان است بـه حراست برهانپور مقررداشته خـود باعساکرظفر لوا متوجه بالاکهات شد وتاکهرکی کـه محل اقامت اوبود عنان مسارعت باز نکشید ونظام الملك از قلعه دولت آباد سربیرون نکشید.

از سوانح این ایام کشته شدن محمد مؤمن است واو ازسادات سیفی بوده بـه سلسله نقیب‌خان‌قرابت قریب‌داشت. چون ازعراق‌آمد حضرت عرش‌آشیانی صبیه‌ساداتخان بنی عم نقیب خان را بـه او نسبت فرمودند. درهنگامی کـه عبور شاه جهان در ممالك شرقیه افتاد مشاوالیه درآن حدود جاگیر داشت. به خدمت ایشان پیوست وبك چندی درین هرج و مرج همراهی گزیده ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بـود نوشته‌ها بـه مبالغه و تأکید فرستاده نزد خود طلبداشت، وآن خون‌گرفته ازخدمت شاه جهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد. چون خبر آمدن او به حضـرت شاهنشاهی رسید به حضور طلب فرمودند. هرچند شاه پرویز التماس عفوگناه اونمود مهربان نشدند، وآن سید زاده را درپای فیل بعقوبت سیاست تمام فرمودنـد. درین وقت نظام الملك در قلعه دولت‌آبـاد جمشیدخان نام غلامی حبشی را پیشوای خود ساخته مدار واختیار ملك ومال به قبضه اقتدار اوسپرد. ازبیرون او واز اندرون زنش نظام الملك را مثل مرغی در قفس داشتند.

چون خبر آمـدن خان جهان یقین پیوست حمید خان بـا سه لك هون که دوازده لك روپیه باشد نزد او رفته بـه افسون و افسانه او را از راه برده قرار دادکـه مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملك بالاکهات را تا قلعهٔ احمد نگر بـه تصرف نظام الملك بازگذارد ایـن افغان ناحق‌شناس که حقوق تربیت شاهنشاهی‌فراموش‌کرده چنان ملکی بسه لك هون ازدست داده بنام امرای پادشاهی که در تهانجات بودند نوشتجات فرستادندکـه آن محال را حواله

وکلای نظام الملک نموده خود را به حضور برسانند. همچنین نوشته‌ای به نام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت. چون مردم نظام الملک جهت اخذ قلعه شتافتند مشارالیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید، اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدهم. هرگاه که فرمان بنمایید قلعه را خواهم داد. مجملاً هرچند وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بر آن مترتب نگشت، و سپهدار خان آذوقه و ذخیرهٔ فراوان به درون برده، به استحکام برج و باره پرداخت ومردانه قدم برجا داشت، ودیگر نامردان به نوشتهٔ خانجهان ملک بالاکهات را درکل به وکلای نظام الملک سپردند و به برهانپور آمدند. الحال حقیقت احوال حمیدخان حبشی‌ومنکوح او بنابر غرایب مرقوم می‌گرددکه این غلام را زنی بود از غریب زادهای این ملک، و در ابتدایی که نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد این عورت به درون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را ازان آگاهی نبود می‌رسانید، و زن و دختر مردم رابه فریب و فسون بد راه ساخته نزد او می برد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخره آراسته به نظر او جلوه می‌داد و او را به مباشرت و معانقت پری پیکران مبتلا ساخته محظوظ ومسرور می‌داشت. رفته‌رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام الملک به دست آن عورت افتاد. هرگاه آن زن سوار می‌شد سران سپاه و عمده‌های دولت پیاده در رکاب او می‌رفتند و عرض مطالب خود می‌نمودند تا آنکه عادلخان فوجی برسر نظام الملک فرستاد وازین جانب نیزخواستند که لشکری تعیین نمایند. این عورت بطوع ورغبت خود وخواهش تمام استدعای سرداری سپاه نظام الملک کرده، و دلنشین ساخت که‌اگر فوج عادلخان را شکست دادم زنی مصدر چنین‌کاری شگرف شده باشد و اگر نقش بر عکس نشست شکست زنی چه اعتبار وافتخار خواهد افزود.

القصه این ماده‌گرم محتال مرتکب این امر خطیرگشته در مساق این یساق نقاب بر قامت نارعنا افکنده بر اسپ سوار می‌شد و همیشه خنجر و شمشیر مرصع برکمر می‌بست، و حلقه های طلا ومرصع که به اصطلاح هندوستان‌کره گویند در دست می انداخت، دیگر اسباب سپاهیانه و تحایف مردانه بسا همراه می‌داشت، و داد ودهش و انعام و بخشش را سبب می‌جست، وبهانه می‌خواست. هیچ روزی نمی‌گذشت‌که به سرداری رعایتی نمی‌کرد، و مبلغی به مردم نمی‌داد. بعد از آن‌که تلاقی صفین اتفاق افتاد از غلوجرأت دلیرانه با لشکر عادلخان داد مصاف داد و سپاه و سرداران او را بـه قتل و حرب و طعن و ضرب ترغیب و تحریض نموده، قدم مردانگی را درآن بحر وغا ولجهٔ هیجا چون‌کوه استوار پا

برجاداشت وآن غنیم ودشمن عظیم‌را شکست فاحش داده، جمیع فیلان و توپخانه را به‌دست آورده سالماً وغانماً رایت مراجعت برافراخت.

درین ولا بعرض رسیدکه چون امام قلیخان فرمان‌روای توران چند سال میرسید برکه ایلچی حضرت شاهنشاهی را در ماوراءالنهر نگاهداشته او میانـه سلوك نمود چـون خبر بی عنایتی آن حضرت به شاه جهان، ومخالفت به والد والاقدر درآن ملك شایع شد، لاجرم قدوهٔ ممالك اسلام عبدالرحیم خواجه ولدکلان خواجه را با شرایف تحف و نفایس هدایا همراه میر مذکور رخصت فرمود ومکتوبی نیزنوشته مصحوب خواجه ارسال داشت. خواجه از اعاظم سادات و اجلهٔ مشایخ ماوراءالنهر است و نسبت شریفش به امام جعفر صادق علیه السلام منتهی می‌شود. و پادشاه توران عبدالله خان به خواجه جویبار جد بزرگوار آنجناب است انابت داده بود، و ارادتی صادق داشت. حضرت شاهنشاهی آمـدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند وامرا و اعیان دولت را به استقبال فرستادند. و چون به‌کابل رسید ظفرخان استقبال نموده به شهر در آورد، و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری به تقدیم رسانید، و حضرت شاهنشاهـی در سه منزلی لاهور موسویخان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشواز فرستاده مسرت بخش خاطر آن سید عزیز شدند. و بعد ازو بهادرخان اوزبك که در زمان عبدالمؤمن خان حاکم مشهد بـود، و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت بـه استقبال شتافت. وچون خواجه به حوالی شهرپیوست به‌حکم‌اشرف خواجه ابوالحسن دیوان وارادتخان بخشی بـه استقبال او رفته ملاقات نمودند، و همان روز به شرف دست بوس آن حضرت مشرف‌گردید وکورنش وتسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگی‌به جا آوردند، وقریب به اورنگ خلافت حکم نشستن فرمودند، و پنجاه هزار روپیه به رسم انعام تکلیف نمودند و روز دیگر چهارده‌قـاب طعام انوش خاصه با ظروف طلا و نقره به‌خـواجه فرستادند و تمام با لوازم آن با ایشان ارزانی داشتند.

درین ایام صوبداری‌بنگاله ازتغیر خانزادخان به مکرمخان ولد معظم‌خان مقررگشت، وچون مکرمخان به‌حکومت‌آن ولایت‌کامیاب مرادگردید بحسب‌اتفاق‌فرمانی‌بنام اوعزاصدار یافت و او برکشتی نشسته به استقبال فرمان شتافت قضارا غیر ازین دریای مقرر مشهورکه در بنگاله است ناله آبی بودکه‌کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون‌کشتی مکرمخان بـه آنجا می‌رسد به ملاحان اشاره می‌کندکه‌کشتی را زمانی درکنار آب بازدارند تا نماز عصر گزارده متوجه مقصدگردد. در وقتی که ملاحان می‌خواهندکشتی را به‌کنارآب رسانند بادی بهم رسید وکشتی را برگردانید وازشورش وتلاطم وحرکت بی‌موقع‌کشتی درآب‌فرومی‌رود

و مکرمخان باچندکس که درآن کشتی بود غریق بحرفنا می گردد ویك متنفس سرازآن گرداب بلا برنمی آرد.

در خلال این حال خانخانان ولـد بیرمخان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبیعی درگذشت. تفصیل این مجمل آنکه چون بـه دهلی رسید ضعفی قوی برمزاجش استیلا یافت. ناگزیر درآن عصرسعادت توقف نمود و در اواسط سال هـزار وسی و شش هجری ودیعت حیات سپرد. درمقبره‌ای که برای منکوحهٔ خود ساخته بود مدفون کردند. ازاعاظم امرای این دولت بود. درعهد سلطنت حضرت عرش آشیانی مصدرخدمات شایسته وفتوحات عظیمه گردید. ازآن جمله سه کارنمایان کرده نخست فتح گجرات وشکست مظفرکه به همان فتح گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد.

دوم فتح جنگ سنبهل کـه لشکر دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانهٔ عظیم همراه داشت؛ و مشهور است کـه هفتاد هزار سوار فراهم آورده بـود. خانخانان با بیست هزار سوار مقابـل او شتافت و دو روز و یـك شب جنگ عظیم کـرده، لـوای فتح و فیروزی برافراشت.

سیوم ملك تهتهه وملك سند، و در زمـان حضرت شاهنشاهی مصدرکارنمایان نیاوست شد. لیکن پسرکلانش شاهنوازخان با اندك مایه مردم عنبر را شکست داده چنانچه به موقع خود ثبت افتاد. خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود و زبان عربـی وترکی و فارسی وهندی می‌دانست وازاقسام دانش عقلی ونقلی حتی‌علوم هندی بهره وافی داشت، ودر شجاعت وشهامت وسرداری این یل آیتی بود و به زبان فارسی وهندی شعرنیکو گفتی وواقعات بابری را به حکم حضرت عرش آشیانی به فارسی ترجمه کرده وگاهی بیتی واحیاناً رباعی وغزلی می گفت. این چند بیت ازوست.

غزل

شمار شوق ندانسته‌ام کـه تـا چنداست	جز این قدرکه دلم سخت آرزومنداست
به کیش صدق وصفاحرف عهدیکاراست	نگاه اصل محبت تمام سوگنـد است
نه دام دانم و نـه دانه این قـدر دانم	که پای تابسرم هرچه هست دربند است
مرافـروخت محبت ولـی نمی‌دانـم	که‌مشتری‌چه‌کس‌است‌و بهای‌من‌چنداست
ادای حق محبت عنایت است ازدوست	وگرنه خاطر عاشق به هیچ خرسند است
ازان خوشم به‌سخنهای دلکش‌تورحیم	کـه اندکی به اداهای عشق مانند است

رباعی

زنهار رحیم از پی دل نـروی بیـهـوده در آرزوی دل در گـروی
گفتم سخنی و بـاز هـم می‌گویـم خـواهش کـاری همیشه کـاهش دروی

چون راجه امرسنگه زمیندار ملك مانند و بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضداشت کرد که پدران من بسعادت آستانبوسی مستعد گشته‌اند من نیز امیدوارم که به این شرف فرق عزت برافرازم، بنابران جان را تهور که از خدمتکاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمونی سعادت نموده اورا به قدسی آستان بیارد. بـه جهت سرافرازی اوفرمان استمالت باخلعت و اسپ مرحمت شد. وچون به مسامع جلال رسید که مهابتخان بخدمت شاه‌جهان رفت علی‌الرغم اوخانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند.

اکنون مجملی ازماجرای احوال مهابتخان نگاشته کلك بیان می‌گردد که چون اورا از درگاه برآوردند از راه تهتهه عطف‌عنان نموده لشکر پادشاهی به‌تعاقب او تعیین شد، واورا از هیچ طرف راه خلاص و امید مناص نماند ناگزیـر نجات خـود را در توسل شاه جهان دانسته، عریضه‌ای مصحوب یکی ازمعتمدان خـود بـه خدمت آن حضرت فرستاد، و مضمون آنکه اگر رقم عفو بر جرایـد جرایم این بنده گناهکار کشند روی امید بـه آن آستان آرد. شاه جهان بـه مقتضای وقت از تقصیرات اوگذشته فرمان مرحمت عنوان بـا پنجه مبارك بـه جهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیـهٔ ناکامی قریب با دوهزار سوار از راه راج پلیله و ملك بهرجی متوجه شده در جرگهٔ ایشان پیوست و هزار اشرفی نذر و یك الماس کلان که هفتاد هزار روپیه قیمت داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید، و به انعام خنجر مرصع وشمشیر مرصع واسپ خاصه و فیل خاصه سرافرازی یافت.

و درین ایام خان جهان نوشته های پی درپی فرستاده عبدالله خان راکـه درآن دور بود به آمدن برهانپور ترغیب وتحریض نموده و خان بـه عهدوپیمان بدانجا شتافته، او را دید. و چـون روزی چند در برهانپور گذرانید، خانجهان بـه اغوای اهل فساد ازخان‌فیروز جنگ بدگمان شده در روزی‌که با یك خدمتگار به خانهٔ او آمده بود گرفته مقید ساخت، و حقیقت حال را به‌درگاه والا عرض نمود. فرمان شدکه به قلعه آسیر برده نگاه دارند. وچون عهد شکنی در جمیع ادیـان ناپسندیده است خانجهان درانداك مدتـی نتیجهٔ آن یافت. شرح این داستان برسبیل ایجاز آنکه چـون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته بود، بعداز آنکه اورنگ خلافت به جلوس جهان افروز حضرت شاهجهانی ارتفاع آسمانی یافت پیوسته خود را بـه اندیشه های ناصواب و خیالات فاسده آزرده می‌داشت تـا آنکه واهمه بر مزاجش استیلا یافته برفرار داد وشب یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سنه هزار و

سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه اکبر آباد برآمده راه ادبار پیش گرفت، وآن حضرت همان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفرخان و الله وردیخان و رضا بهادر و پرتهی راج راتهور را با فوجی از بنده‌های درگاه به تعاقب او تعیین فرمودند، و نامبردگان در حوالی دهولپور بـه او رسیده جنگ سخت در پیوست و در اثنای داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتهی راج زخمی شده در میدان افتاد، و خانجهان دو پسر خود را بـه‌کشتن داده خود نیم جانی ازآن مهلکه برآورده به جانب دکن شتافت، و به نظام الملك پیوسته محرك سلسله شورش و فساد شد.

مقارن این حال نهضت موکب جهانگشا به جانب دکن اتفاق افتاد و درساعت مسعود دولتخانه برهانپور به ذات جهان آرا رونق وبها یافت و اعظم خان که در دولت جهانگیری خطاب ارادتخان داشت با عساکر ظفر مآثر به‌جهت استیصال او بـه بالاکهات تعیین شد، و افواج قاهرهٔ پادشاهی را مکرر بـا خانجهان اتفاق مبارزت افتاده، هربار آثار تسلط و غلبه از بنده های درگاه به ظهور رسید. لیکن دفع آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عنان ادبار به جانب ممالك شرقی که مساکن افاغنه است معطوف ساخت، و خاقان گیتی ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفرخان و معتقدخان کوکـه ورشید خـان وچندی دیگر از امرا را همراه نموده بـه تعاقب آن مقهور فرستادند ولشکر فیروزی اثر در حوالی پرگنه سهنده که در بیست کروهی اله آباد واقع است به آن بی سعادت رسید واو از حیات و نجات نا امیدگشته با جمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم پای جهالت افشرده بـه جنگ پرداخت و با دوپسر وچندی از منتسبان بـه قتل رسیده و خان بهادر فیروز جنگ سر بی مغز او را بدرگاه والا فرستاد.

به تاریخ بیست ویکم اسفند در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال به عزم سیروشکار خطه دلپذیرکشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراریست نـه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت نا سازگاری بـود لاجرم هـر سال در موسم بهار صعوبت راه بـر خاطر اقدس و مـزاج مقدس آسان شمرده خـود را بـه گلزار همیشه بهارکشمیر فـردوس نظیر می‌رسانند، و خـوبیهای کشمیر را دریافته و استفادهٔ لذات‌آن رشك بهشت فرموده باز عنان عزیمت به صوب هندوستان معطوف می‌دارنـد. پیش ازین بچند روز عبدالرحیم خواجه را سی هزار روپیه انعام فرموده بودند. درین وقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند.

وقایع سال بیست و دوم از جلوس معلی

روز یکشنبه سوم رجب سنه هزاروسی وشش آفتاب جهانتاب ببرج شرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و دوم از جلوس والا آغاز شد وبسرلب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت ویك روز به لوازم آن پرداخته کوچ فرمودند ومنزل به منزل سیرکنان وشکار افکنان طی راه فرموده، در ساعت فیض اشاعت بـه نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد. چون به عرض رسیده بودکه مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحرفنا گشته چنانچه در اوراق سابق بـدان ایمارفته. درین ولا فدائیخا را بـه حکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده ومنصب پنجهزاری ذات وسوار وخلعت فاخره واسپ عراقی ابلق فرستادهٔ فرمانروای ایران، عنایت فرموده بدان صوب رخصت نمودند؛ و مقرر گشت که هرسال پنج لك روپیه نقد برسم پیشکش شاهنشاهی و پنج لك روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لك روپیه باشد به خزانه عامره داخل سازد. درین هنگام ابوسعید نبیره اعتمادالدوله به حکومت تهته فرق عزت برافراخت، وبهادرخان اوزبك بـه حکومت الهآباد از تغییر جهانگیرقلیخان خلعت اختصاص پوشیده بدان صوب شتافت وسرکارکالپی درجاگیر محتشم خان مقرر شد.

انتقال وارتحال اعلی حضرت خاقانی از جهان فانی به سرای جاودانی:

ذکر این واقعه دلسوز و شرح این حادثه جگرسوز زبان سخن آفرین وگوش دانش گزین برنتابد. آن را کـه دیدهٔ جهان بین برحسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده داندکه سپهر شعبده باز چه باخته وروزگار جانگداز چه پرداخته.

نظم

نشستی چو برگاه شاهنشهی	گرفتـی جهان فـرظل الهی
فروزنده افسرو تخت بـود	کریم ورحیم وجوان بخت بود

بالجمله درین مدت که آن حضرت درکشمیر تشریف مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و ناتوانی پیوسته برپالکی نشسته به سیر و سواری خـود را مشغول میداشتند. روزی دردو وجـع به شدت کشید، وآثار یأس وارتحال بروجنات احوال پرتو افکند، وحرفهای که از آن بوی ناامیدی میآید بیاختیار برزبان جاری شد، و شورش عظیم در مردم افتاد. لیکن چون روزی چند از حیات مستعار باقی بـود در آن مرتبه بـه خیرگذشت و بعد از چند روز اشتها مفقودگشت وطبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید وبغیراز چندپیاله شراب انگوری به چیزی دیگر هرگز توجه خاطر نمیشد.

دربن‌وقت شهریار باشتداد مرض داءالثعلب آبروی خود ریخت و موی و بروت وابرو ومژه تمام افتاد، و هرچند اطبا به مداوا وعلاج پرداختند اثری برآن مترتب نگشت. بنا برآن خجلت زده التماس نمود که پیشتر به لاهور رفته روزی چند بـه معالجه و مداوا پردازد. بـه حکم اشرف روانه لاهور شد و داوربخش پسر خسرو راکه نورجهان بیگم بجهت نظام‌کار آن برگشته روزگاروشرایط حزم و احتیاط به اوحواله نموده بودکه مفید دارد التماس نمود که به دیگری حواله شود، ازوگرفته حواله ارادتخان نمود.

و مقارن آن حضرت شاهنشاهی به‌تماشای مچهی بهون واچو و ویرناگ‌نهضت فرمودند و در اثنای سیر خانزادخان پسر مهابتخان از بنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت، و یک زنجیر فیل خوش پشت پیشکش کرد؛ وسید جعفر کـه ازخدمت شاه جهان تخلف نموده بود به ملازمت اشرف پیوست.

مقارن این حال رایات عزیمت به صوب دارالسلطنهٔ لاهور ارتفاع یافت ودرمقام بیرم کله به نشاط شکار پرداختند. کیفیت این شکار مکـرر در اوراق گذشته نگاشته‌کلک بدایع رقم گشته،کوهی است بغایت بلند در ته‌کوه نشیمن‌گاه به جهت بندوق اندازی ترتیب یافته. چون زمینداران آهوان را رانده برتیغه‌کـوه برمی‌آوردند و به نظر اشرف درمی‌آمد بندوق را سرراست ساخته می‌انداختند و همین‌که بـه آهو رسید از فرازکوه جدا شده معلق زنان آمده برروی زمین می‌افتد وبی تکلف عجب نمودی می کند وغریب شکاریست. درین وقت یکی از پیاده‌های آن مـرز وبوم آهـو را رانده آورد و آهـو برپارچهٔ سنگی جاگرفت، و چنانچه باید خوب محسوس نمی‌شد. پیاده خواست‌که پیشترآمده آهورا ازآن مکان براند، بمجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مضبوط ساخت در پیش بوته‌ای بود، دست برآن انداخت‌که خود را تواند نگاهداشت قضارا بوته‌کنده شد وازآنجا معلق زنان به حال تباه برزمین افتاد. افتادن همان وجان دادن همان.

از مشاهده این حال مزاج اشرف به شورش و آشوب گرایید، و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدرگشت. ترک شکار کرده، به دولت خانه تشریف آوردند و مادر آن پیاده آمـده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت. اگرچـه او را به نقد تسلی فرمودند، لیکن خاطـر اشرف تسلی نمی‌یافت. گویا ملك الموت به این صورت متخلق‌گشته بـه نظر آن حضرت در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از دل برخاست و حال متغیرگشت و از بیرم‌کله به تهتهه بـه راجور، تشریف آوردند و به دستور معهود یك پهر از روز مانده‌کوچ می‌فرمودند.

در اثنای راه پیاله خواستند و همین‌که برلب نهادندگوارنشد وبرگشت، و تا رسیدن

به دولتخانه حال بر همین منوال بود. آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بودکار به دشواری کشید، وهنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نفسی چند به سختی برآمد، وهنگام چاشت روزیکشنبه بیست و هشتم شهر صفرسنه هزاروسی و هفت‌هجری مطابق‌پانزدهم ماه‌آبان‌سال بیست ودوم ازجلوس‌اشرف همای روح‌آن‌حضرت‌از آشیانه خاك پرواز نموده سایه برفرق ساکنان خطه افلاك زد و درسن شصت سالگی جان به جان آفرین سپردند.

از سنوح این واقعهٔ دلخراش ووقوع این حادثهٔ جگرتراش جهان به شورش وآشوب گرایید. جهانیان سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شدند. درین وقت آصفخان که از فدائیان و داعیان دولت شاهجهان بود به ارادتخان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید وحبس برآورده به نوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف‌را باور نمی‌داشت تا آنکه به سوگند مغلظ تسلی بخش خاطرآشفته اوشدند.

به سلطنت برداشتن آصفخان داوربخش پسرخسرو را و بردن به جنگ شهریار

آنگاه آصفخان وارادتخان او را سوار ساخته وچتر برگرفته روانه منزل پیش شدند، و نورجهان بیگم هرچندکسان به طلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد ایشان نرفت. ناگزیر نعش حضرت جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزاده های عالی مقدار برفیل نشسته ازپی شتافت و آصفخان بنادرسی نام هندوی را بداکچوکی به خدمت شاه بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آن حضرت را به‌تقریر اوحواله نمود. وچون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد براعتماد.

القصه آن شب در نوشهره توقف گزیده، روز دیگر ازکوه برآمده دربهنبر نزول فرمودند ودرآنجا بتجهیز وتکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بنده های روانه لاهور ساختند، وروز جمعه درآن طرف آب لاهور درباغی که نورجهان‌بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپردند.

بالجمله امرای عظام وسایر بنده ها که در موکب مسعود پادشاه مرحوم مغفور بودند چون می‌دانستندکه آصفخان به جهت استقامت و استدامت دولت شاه جهان این توطئه برانگیخته داور بخش را به سلطنت برداشته، و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته، همه به آصفخان موافقت ومتابعت نموده، آنچه می گفت می کردند، وتابع رضای اوبودند، ودر حوالی بهنبر خطبه به نام داوربخش خوانده، روانه لاهور شدند. وچون پیوسته ازصادقخان

آصفخان را اثر بی‌اخلاصی ونفاق نسبت به‌حضرت شاهجهان ظاهر می‌شد درین‌وقت خوف وهراس عظیم بـه خاطر حق شناس اوراه یافت بـه خدمت آصفخان ملتجی گشته در اصلاح این کار استعانت جست وشفیع جهت تقصیرات خـود درخواست نمود، وآن مدارالسلطنت شاهزاده های عالیمقدار را که ازنور محل گرفته بود به او حواله فرمودکه به خدمت ایشان سعادت اندوخته ادراك این دولت را شفیع جرایم خویش سازد، وهمشیره آصفخان کـه در عقد ازدواج صادقخان‌بود پرستاری شاهزاده‌هارا سعادت جاوید دانسته پروانه صفت بر گرد فرق مبارك ایشان می‌گشت، وآصفخان چون ازهمشیره خود نورجهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظر بند داشته احتیاط می‌نمودکه هیچکس نزد ایشان آمد ورفت ننماید.

بیگم درین اندیشه‌که شهریار سریرآرای سلطنت‌گردد وآن برگشته روزگار درلاهور خبر واقعه حضرت جنت مکانی را شنیده به تحریك زن وفتنه پردازی آن‌کوته اندیش خود را به اسم بی‌مسمای سلطنت نامـور ساخته دست تصرف بـه خزاین و سایـر کارخانجات پادشاهی درازکرده، هـر کس را هرچـه خواست داده، بـه فراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت، و جمیع کارخانجات بیوتات را از خانه و فیلخانه وقورخانه و غیره کـه در لاهور بود متصرف گـته، در عرض یك هفته هفتاد وسه لك روپیه بـه منصبداران قـدیم و جـدید داده بـه خیال محال همت مصروف داشت و میـرزا بایسنغر پسر شاهـزاده دانیال را که بعد از واقعه آن حضرت فرار نموده به لاهور نزد شهریار درآمده بود به جای خود سردار ساخته لشکر را ازآب‌گذرانید. غافل از آنکه‌کارفرمایان قضا و قدر در سینه دولت صاحب دولتی گذارندکـه سلاطین والا شکوه نما شبیه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت، وفلك شاهبازی بر سردست داردکه با وجود او صعوه و گنجشك راچه حد و یارای‌که درهوای همت بال هوس توانند گشود. قطره را به دریا نسبت دادن آب خود بردن است. و ازآن طرف آصفخان داوربخش را برفیل سوارکرده وخود بر فیلی دیگر نشسته روی بـه عرصهٔ کارزار آورده در قول قرارگرفت و خواجه ابـوالحسن و مخلص خان واله ورديخان و سادات بارهه در هراول‌کار طلب گشتند، وشیرخواجه و پسران شاهزاده دانیال درالتمش مقرر شدنـد. و ارادتخان با بسیاری از امرا در برانغارپای همت افشرده صادق خان و شاهنوازخان و معتمد خان وجمعی درجرانغارمقرر گشتند و درسه‌گرهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد، ودر حمله اول انتظام افواج او ازهم‌گسیخت و نوکرانی که بـه تازگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت ابد پیوند فرستاده بود هرکدام به راهی شتافتند.

درین وقت شهریار برگشته روزگار بادوسه هزارسوار قدیم درظاهر شهرلاهورایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت. ع

تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی ازجنگ‌گاه تاخته می‌رسد واین‌خبر دلکوب به‌وی می‌رساند و آن برگشته روزگار برآمدکار خود را نسنجیده وبهبود خویش نفهمیده بـه رهنمونی ادبار عطف عنان نموده به قلعه درآمد. روز دیگر امرا آمـده متصل بحصار شهر برسمت باغ مهدی قاسمخان لشکرگاه ساختند، واکثری از نوکران او قول‌گرفته آصفخان را دیدند وشب ارادتخان به قلعه درآمده درصحن دولتخانه پادشاهی توقف گزید وصباح آن امرای عظام بـه درون ارك داوربخش را سریر آرای ادبـار ساختند و شهریار درسرای حضرت شاهنشاهی رفته درکنج خمول خزیده بـود فیروزخان خواجه سرای‌که از محرمان ومعتمدان حرم سرای اقبال بـود اورا بیرون آورده به اله وردیخان سپرد و اوفوطه ازکمرش‌گشوده هر دو دستش را بـه آن بسته پیش داوربخش حاضر ساخت، وپس از تقدیم مراسم کورنش وتسلیم درجائی‌که قرار یافته محبوس داشتند وبعداز دو روز مکحول ساخته، درزاویه ادبار بـه حال تباه وروز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند تهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیزگرفته مقید ساختند.

آصفخان عرضداشت مشتملا برنوید فتح و فیروزی به درگاه شاه جهان ارسال نموده التماس ساخت‌کـه موکب‌کیهان شکوه بـرجناح استعجال شتافته جهان را ازآب و اختلال خلاص سازند. اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی به درگاه شاه جهان ونهضت رایات جهان‌گشای به مستقر سریر خلافت رقمزده کلك بیان می‌گردد. بنارسی درعرض بیست روز از مقام جنگیرهتی‌کـه منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روزیکشنبه نوزدهم شهرربیع‌الاول سنه هزاروسی وهفت هجری خود را بخیر‌که درانتهای حد نظام الملك واقع شده رسانیده ازراه بمنزل مهابتخان‌که درهمان روز به شرف تقبیل بساط اقبال سربلندی یافته بود رفته صورتحال معروضداشت واو چون برق و باد خود را به حرم سرای اقبال رسانیده خبر به درون فرستاد وآن حضرت از محل برآمدنـد. بنارسی زمین بـوس نموده حقیقت را معروض داشت ومهر آصفخان به نظرهمایون درآورد وحدوث این حادثه دلخراش برخاطرحق شناس‌گرانی ظاهر ساخت وآثارحزن وملال ازجبهه هویدا گشت.

چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود وفرصت و توقف را مجال دادن دور ازکاربود ناگزیر بهالتماس مهابتخان ودیگر دولتخواهان روزپنجشنبه بیست

وسیوم ربیع‌الاول سنه هزاروسی وهفت هجری که مختار انجم شناسان ورصد بند بود نهضت موکب اقبال برجناح استعجال ازراه گجرات بمستقرسریرخلافت اتفاق افتاد وفرمان مرحمت عنوان مشتمل بررسیدن بنارسی ورسانیدن اخبار ونهضت موکب سعادت به صوب دارالخلافه مصحوب امان الله وبایزیدکه ازگرم روان شاهراه اخلاص بودند ارسال داشتند و جان نثار خان راکه ازبنده های مزاجدان بود بافرمان عالیشان محتوی برانواع مراحم و نوازش نزد خان جهان افغان که درآن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستاده تا اورا به نوید عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضمائر او وقوف حاصل نماید. وچون ایام زوال وانتقال او نزدیك رسیده بود راه صواب از دست داده به اندیشه های باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت وبسا نظام‌الملك موافـق مطلب خـویش عهود ومواثیق درمیان داده بسوگند مغلظ مؤکدگردانید ومقررکرد چنانچه سابق رقم پذیرگردیده‌که ملك بالاکهات را تا قلعه احمدنگر به تصرف او باز گذارد ودریـن‌کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملك بالاکهات سوای قلعه احمد نگربه تصرف نظام‌الملك رفت.

بالجمله چون‌خانجهان قصد فساد داشت وارادهٔ باطل باخود مخمرساخته بود، نخست چنین ملکی را مفت ورایگان به غنیم واگذاشت‌کـه شاید دروقت بد بـه فریاد برسد. مقارن این حال دریائی روهیله‌که پیش ازواقعه حضرت جنت مکانی ازخدمت حضرت شاه جهان حرمان سعادت اختیارنموده به چاندورکه داخل ولایت نظام‌الملك است رفته، بناکام روزگار بسرمی‌برد آمده بـه خانجهان ملحق‌گشت ومحرك سلسله فتنه و فساد شد. وآقا افضل دیوان صوبه دکن‌کـه برادرش دیوان شهریاربـود، اونیز بـه شاه جهان اخلاص درست نداشت. حرفهای پوچ به آن افغان برگشته بخت خاطرنشان نمود بالجمله جان نثارخان‌راکه فرمان گیتی مطاع به جهت استمالت خانجهان آورده بود بی آنکه عرضداشت درجواب فرمان قلمی نماید، بی‌نیل مقصود رخصت معاودت فرمود.

القصه خانجهان فرزندان خود را به اسکندر دوتائی وجمعی ازافغانان‌کـه ازصمیم قلب با او موافقت داشتند دربرهانپورگذاشته خود باجمعی از بنده های پادشاهی‌کـه بـه ظاهردم ازموافقت او می‌زدند وخود را ازشر او محافظت می‌نمودند. مثل راجه‌گجسنگه و راجه جیسنگه وغیره بماند وآمده اکثرمحال ولایت مالوارا متصرف شده و منسوبات باطنی وفتنه پردازی خود را برعالمیان ظاهرساخت وهم بزودی برگشته به برهانپور رفت و چون موکب‌کیهان شکوه بسرحد ملك‌گجرات رایت اقبال برافراشت عرضداشت ناهرخان‌که به خطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص ودولتخواهی خویش و اراده‌های

باطل سیفخان که در آن وقت صوبه‌دار احمدآباد رسید. وچون سیفخان در ایام حیات حضرت جنت مکانی نسبت به بنده‌های شاه جهان مصدر گستاخیها شده بود از کردارهای خویش خوف و هراس عظیم داشت، رسیدن عرضداشت شیرخان مصداق این معنی گشت. لهذا شیر خان را به‌مراحم خسروانه مشمأل و امیدوار ساخته به‌صاحب‌صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند. و فرمان شد که شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید. و سیفخان را نظربند به‌درگاه والا حاضر سازد. درین وقت سیفخان بیماری صعب داشت. وچون همشیره کلان نواب قدسی القاب فلک احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیفخان بود و آن ملکهٔ جهان به‌همشیره خویش نهایت محبت و دلگرمی ظاهر می‌ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت همت و مروت حضرت شاهجهان لازم ومتحتم بود، لاجرم خدمت پرستخان دستوری یافت که به‌احمدآباد شتافته سیفخان را از نظربند به‌حضور بیارد ونگذارد که آسیب جانی به‌سیفخان رسد. وموکب منصور دریای نربدا را از گذر بابیادی عبور فرموده درظاهر قصبه سنبور که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند. و در آن مقام دلگشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت.

سید دلیرخان بارهه که از یکتا جوانان رزم‌آزما بود به‌ادراک سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت ومنصب او چهارهزاری سه‌هزار سوار مقرر گشت ودرین جشن از عرضداشت شیرخان معروض گردید که از نوشته ساهو کارام گجرات که بعضی از آنها در لاهور ماند معلوم شد که آصفخان و دیگر دولتخواهان که داوربخش را دست نشان ساخته به مقابله شهریار شتافته بودند و در حوالی لاهور با افواج او درجنگ رایت نصرت برافراختند، وشهریار در قلعه لاهور متحصن گشته در معنی به‌زندان درآمد، وخدمت پرستخان که به‌جهت محافظت سیفخان شتافته بود چون به حوالی احمدآباد پیوست به شیرخان به استقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده، جبین اخلاص را به سعادت زمین بوس نورانی ساخت. و سیفخان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه گشت، و حضرت شاهجهان به شفاعت نواب فلک احتجاب جرایم او را به عفو مقرون داشته، از قید آزاد ساختند. و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا ولی خان و غیره هم در محمودآباد به سعادت زمین بوس کامروایی مرادگردید.

چون تالاب کانکریه که در ظاهر شهر احمدآباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت، هفت روز در آن مقام دلکش به جهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده، شیرخان به‌منصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند، ومیرزا

عیسی ترخان را به‌منصب چهارهزاری سوار وایالت ملک تهتهه سرافراز ساختند. و بجهت نظام‌کارخانه سلطنت، و انتظام مصالح دولت، خلعت پرستخان راکه از معتمدان و محرمان جان‌نثار بود نزدآصف خان به‌لاهور فرستادند، و فرمان عالیشان به خط خاص صدوریافت که درین هنگام‌که آسمان آشوب طلب، و زمین فتنه‌جو است، اگر داوربخش پسر خسرو برادر او شهریار و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته دولتخواهان رااز توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند به‌صلاح و صوابدید قریب خواهد بود.

خواندن خطبه بنام شاه‌جهان درلاهور: روزیکشنبه بیست‌ودوم شهرجمادی الاول سنه هزاروسی هفت هجری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه خاص و عام‌لاهور خطبه به‌نام نامی والقاب گرامی پادشاه بلند اقبال، مسندآرای تخت سلطنت و اجلال‌برونق و بها پذیرفت؛ و داوربخش راکه دولتخواهان روزی چند به جهت مصلحت وقت وتسکین شورش بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشهٔ ادبار محبوس گردانیدند، و شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه مذکور او را باگرشاسب برادرش و شهریار و طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آوارهٔ راه فناساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجودشان پرداختند.

درین وقت موکب اقبال به حدود ملک رانا پیوست و راناکرن در مقام کوکنده‌که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امرسنگه به‌ادراک سعادت آستانبوس مفتخر ومباهی گشته بودبتارک اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت پیشکش درخورخویش گذرانیده، سعادت جاوید اندوخت. وشهنشاه دریا نوال او را به انواع و اقسام مراحم ونوازش سر-افرازی بخشیده، خلعت با دهکدهکی لعل که سی هزارروپیه قیمت داشت، و شمشیر مرصع وخنجرمرصع وفیل خاصه با رخوت نقره واسپ خاصه بازین طلا عنایت فرمودند، ومحال جا گیر او را به دستور سابق مقرر داشتند.

پرکتارکول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی‌وهفتم ازعمرابد پیوندآراستگی یافت، وبتاریخ هفدهم جمادی‌الاول ساحت دارالبرکت اجمیر ازغبارموکب منصورمحسود بهشت برین گردید. به‌آیین جدبزرگوار خویش پیاده به زیارت روضه متبرکه شتافته‌آداب زیارت به تقدیم رسانیدند، و به‌اقسام خیرات و مبرات پرداختند، و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکندند، بنایان چابک دست مقرر فرمودندکه دراندک فرصت حسن انجام بخشید و به خواهش مهابتخان خانخانان سپه سالار صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مرحمت فرموده عازم دارالخلافه گردیدند. و در اثنای راه خانعالم و مظفرخان معموری و

بهادرخان اوزبك وراجه جسنگه وانیرای سنگدلن وراجه بهارت بوندیله وسید بهوه بخاری و بسیاری از بندها به قدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند.

شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی‌الاول موکب فلك شکوه در ظاهر دارالخلافه اکبر آباد به باغ نورمنزل نزول اقبال ارزانی فرمود. قاسم خان حاکم شهر به‌سعادت زمین‌بوس جبین اخلاص نورانی ساخت، و صباح آن‌که پنجشنبه بود همعنان بخت و دولت فیل سوار داخل شهرشده خرمن خرمن زر بریمین و یسار ریخته، دامان اهل حاجات را مالامال مراد ساختند. وچون ساعت جلوس میمنت مأنوس براورنگ خلافت وجهانبانی روز دوشنبه‌هشتم جمادی‌الاخر بوددردولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرموده مدت ده روز درآن سر منزل‌کامرانی مقام نمودند و بتاریخ مذکور سوار سمند دولت داخل قلعه مبارك شده در دولتخانه خاص و عام سریر سلطنت را به‌جلوس اشرف‌آسمان پایه‌گردانیدند و خطبه وسکه را بنام نامی و لقب‌گرامی خویش زیب و زینت بخشیدند، وطغرای غرای ابوالمظفرشهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی برمناشیر دولت ثبت شد وجهان‌پیر از سر نوجوان‌گردید و جهان را سرمایه امن و امان به دست افتاد.

تمت‌الخیر



حواشي وتعليقات

ص۱ ـ در باب تاریخ جلوس در کلیه نسخ هشتم جمادی‌الثانی ذکر شده الا نسخه الف یعنی نسخه اساس ونسخه دال (دهلی) وترجمه انگلیسی راجرزکه بیستم جمادی‌الثانی سنه ۱۰۱۴ هـ.ق آمده است.

ولی اقرب همین بیستم است زیرا هشتم قبل از وفات اکبرشاه می‌باشد و جلوس جهانگیر ناممکن. زیرا اکبر شب چهاردهم جمادی‌الثانی وفات یافت واحتمال جلوس یک هفته بعد از آن به نظر درست تر می‌رسد. وجهانگیر خود در صفحه هفدهم درضمن ملازمت‌نمودن شریف‌خان می‌نویسد " پانزده روز از جلوس مبارک گذشته درچهارم رجب سعادت ملازمت دریافت ".

ص۴ ـ راناسانکا: از راجه های هندو که در اودی پور حکومت داشت. بابر در سیزدهم جمادی‌الثانی سال۹۳۳ او را در جنگی در کانوا شکست داد.

چهارباغ: تیموریان نوعی از باغی را چهارباغ می‌گفتند که در وسط چهارخیابان داشته ودر هر خیابان دوطرف درختان وگلهای مختلف می‌کاشتند (حاشیه اردو).

سکندر لودی: یکی از پادشاهان سلسله لودی افغان که قبل از سلسله تیموریان در هندوستان حکومت داشته.

ص۶ ـ جاگیر (جای‌گیر) پاره زمین که سلاطین وامراء ومنصب داران ومانند آن دهند تا محصول آن را از کشت وکار هرچه پیدا شود متصرف گردند وبه‌اصطلاح ارباب دفاتر سلاطین هندوستان تیول وقدری از ملک که عوض ماهانه تنخواه نمایند (آنند).

جاگیر دار ـ دارنده جاگیر.

ص۱۰ ـ راجه بهارامل، راجه بهگوان داس، شیخاوت: راجه بهارامل و راجه بهگوان (پدر وپسر بالترتیب) از امرای کبار حضرت عرش‌آشیانی بودند وبه منصب پنج هزاری رسیده بودند در لاهور از اعمال خیریه او مسجد جامع است که حال اکثر مردم درآنجا به ادای نماز جمعه قیام می‌نمایند.

ص۱۰ ـ راجه مان سنگه ولد راجه بهگوان‌داس‌شیخاوت این گروه را شیخاوت ازین رهگذر می‌گویند که در بزرگان اینها توالد وتناسل نمی‌شد، درویشی شیخ ولی شماری به سروقت او رسید، ودعا کرد حق‌تعالی او را پسر کرامت کرد، مسمی به شیخ گشت و اولاد او را شیخاوت می‌گویند. در دکن وفات یافت (مآثرالامرا ص ۱۵۱).

ص۱۷ـ احدی: لقبی که دارنده‌ء آنرا از سلطه فرمانروائی سایرین خارج و مستقل می‌ساخت. کسی که لقب احدی داشت فقط از شخص شاه فرمان می‌گرفت ولی سایر امرا و حتی نخست وزیر نیز بر او حق فرمان دادن نداشتند.

ص۱۸ـ جمدهر (جمدر = جنب در) با دال ابجد بزوزن خنجر سلاحی است که آنرا در هندوستان کنار گویند بر وزن قطار، واصل آن "جنب در" است یعنی‌پهلوشکاف و به هندی یعنی دندان عزرائیل.

ص۱۸ـ در سانسکریت مرکب از (جم = خدای مرگ) + دهار (در اردو: دهار) (دم‌شمشیر)است "دکتر راجا" (حواشی‌برهان)

ص۱۸ـ ابوالقاسم نمکین بن ملا میرسبزواری حسینی هروی، یکی از امرای اکبرشاه وجهانگیر شاه، وفات ۱۰۱۸ هـ.ق (۱۰ـ۱۶۰۹م).

ص۱۸ـ احراریه: پیروان خواجه عبیدالله نقشبندی احرار: یکی از شعب سلسله نقشبندیه خواجه عبیدالله احرار در نزدیکی تاشقند در باغستان در رمضان ۸۰۶هـ.ق به دنیا آمد. ودر ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵هـ.ق وفات یافت. مزار خواجه در سمرقنداست. (دهخدا. تذکره خواجگان نقشبندیه، ص ۴۴).

ص۲۳ـ هیموبقال. در ابتدا در قصبه ریواری نمک می‌فروخت سپس در زمان مبارک خان عدلی سپهسالار او گشت. او بدوا خود را بسنت رای خواند ولی بعدا به راجه بکر ماجیت ملقب ساخت. چون سواری‌اسب نمی‌دانست همواره برفیل‌می‌نشست وفیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلیر داشت وی بعد از درگذشت همایون شاه با اکبر پسر وی مصاف جنگ داد ولی‌کشته شد. (مآثرالامرا، ج۱، ص ۶۹ـ۴۶۸).

ص۲۲ ـ مریم زمانی مادر جهانگیرشاه: او دختر راجه بهارامل بود. نام واقعی‌او را هیچ یک از مورخین ننوشته اند گویند که نام اصلی‌اش انبیرکوماری بوده به جهت اینکه اهل انبیر می‌باشد. وفات او به سال ۱۰۳۲هـ و مدفنش شهر سکندرا است.

ص۲۴ـ رانا اودی سنگه راتهور عرف موته راجه: پسر راجه مال دیو وحاکم جوده پور بود. دختر اومان متی که به جگت گسائین مشهور بود درسال ۹۹۴هـ.ق به‌ازدواج جهانگیر درآمد. (امرای هنود، ص۴۸ از ترجمه اردوی جهانگیرنامه).

ص۲۸ـ جلوانه: جلو در زبان ترکی لگام‌اسب را گویند وقتی که شاه به‌کسی‌اسبی می‌بخشید مهتری‌که اسب را به‌صاحب آن تحویل می‌داد چیزی به عنوان انعام دریافت می‌کرد که آن را جلوانه می‌گفتند. (آئین اکبری، ترجمه انگلیسی، ص۵۱).

ص ۲۹ـ شریف آملی: از آمل مازندران بوده ودر سنه ۹۸۴هـ.ق به‌هندوستان‌آمده

درسلک بنده های اکبری منسلک گشت وخدمات متعدد انجام داد، او در زمان جهانگیر هم عزت واحترام فراوان داشته ودرنزدیکی لکنهو در موهان وفات یافت ودر همانجا مدفون گشت (مآثرالامرا، ج ۲، ص ۲۸۹).

۱) ص ۲۹ ـ رقیه سلطان بیگم: دختر میرزا هندال بن بابرشاه و زن اول اکبر شاه بود. در ۱۰۳۵ وفات یافت (بیوریج، ج۲، ص۴۸).

ص۳۴ـ شیخ نظام‌الدین اولیا: یکی از بزرگان اسلام، مزارش زیارتگاه خاص وعام است، ولادت ۶ صفر ۶۳۴هـ.ق، بدایون. وفات ۱۸ ربیع‌الاول۷۲۵هـ.ق، مزار او در دهلی است.

۱/) اعتمادالدوله: مقام وزیر اعظم یا اعتمادالدوله بزرگترین مقامات درباری بود. تمام درآمدها ومخارج مملکت از هرقبیل به اجازه او وصول یا خرج می‌شد. و تمام احکام کشوری و مالیاتی و لشکری نخست به مهر او و بعد به مهر شاه می‌رسید.

۱۹) اعتمادالدوله، غیاث بیگ تهرانی پدر نورجهان بیگم وآصف خان سپهسالار جهانگیر بود. بعد از فوت پدر غیاث بیگ از ناسازگاری روزگار بادو پسر و یک دختر از ایران به طریق فرار روانه هند شد ودر سلک خدمتگاران اکبر شاه منسلک گشت و تا منصب هزاری رسید ودیوانی بیوتات اختصاص یافت.

در آغاز سال جلوس جهانگیر شاه به خطاب اعتمادالدوله سرافراز گردید. بعد از ازدواج نورجهان دختر وی با جهانگیر شاه خاندان وی ترقی شایانی کرد وبه منصب های عالی رسیدند. وی در سال۱۰۳۱ در نزدیکی کانگره وفات یافت. (مآثرالامرا، ج۱، ص۱۳۱ ـ ۱۲۷).

ص۳۵ ـ ایلغار، کلمه ایست ترکی ودرفرهنگ فارسی به معنی حرکت سریع سپاهیان بسوی دشمن، هجوم و یورش آمده وناظم‌الاطبا، به معنی شبگیر وشبیخون ومسافرتی که در شب با تندی وچالاکی انجام شود آورده است.

۱) ص۴۲ـ ارجن: پنجمین پیشوای سیکها است

ارجن مؤلف ادی‌گرنته کتاب مقدس سیکها می‌باشد این‌کتاب مجموعه ای از گفتار علمای هندو ومسلمان است باری ارجن با منظم کردن سپاهی از سیکها برپادشاه وقت شورید ولی در این امر توفیق نیافت وکشته شد. سیکها مرگ او را شهادت در راه حق دانسته و به عنوان اولین شهید او را ستایش می‌کنند. ودر تابستان هرسال برسر قبر او جشنی گرفته می‌شود (رک: سیکها خوشونت سینگ، عبداللطیف، تاریخ پنجاب، ص۲۵۳).

ص۴۳: غلورخانه، بنگاه خیریه: این از ابداعات خاصه جهانگیر بود در تمام بلاد کم و بیش درسی مقام غلورخانه ها دایر کرده بود ومردم بی‌بضاعت ومستحقین از آنجا کمک خوراکی می‌گرفتند.

ص۴۵ ـ جشن وزن شمسی وقمری: پادشاهان تیموری از اکبر به بعد سالی‌دوبار

خودرا با اجناس مختلف وزن می‌کردند واجناس وزن شده را به مستحقین وعلما ومشایخ تقسیم می‌نمودند. سرتامس رو درباره جشن وزن‌شمسی وقمری جهانگیر به‌تفصیل‌پرداخته است. سرتامس رو سفیر انگلستان در دربار جهانگیر بود. تفصیل این امر درهمین‌کتاب در صفحه سی وهشت موجود است.

ص ۵۵: دل درنزدیکی شهر سری‌نگر (واقع درکشمیر) است وآبی بسیار شیرین دارد. تمامی‌گردشگاههای شهر مانند باغ شالیمار، باغ نشاط، چشمه‌شاهی، باغ‌نسیم، باغ نگین وغیره در گرد آن واقع اند.

ص ۵۵ – سلطان زین‌العابدین: اسم او شاهی‌خان ولقبش زین‌العابدین بود ودر نزد مردم عامه به اسم بدوشاه یعنی‌شاه بزرگ شهرت داشت وی در۱۴۷۲م وفات‌یافت.

ص ۵۶– زین لنکا: ساختمانی که زین‌العابدین در چشمه اولر ساخته بود. لنکا به معنی جزیره است. زین لنکا به مناسبت اسم زین‌العابدین گذاشته شده است.

ص ۵۷ – چک از جمله قدیم ترین قبائل کشمیر بوده است که مردم آن در دلیری و جرات شهرت داشته اند.

ص ۵۷ – شیرخان سوری: در السنه و افواه شیرخان به شیرشاه مذکور است نام او فرید و نام پدر او حسن است وحسن از طایفه افغان سور است.

او در محرم سنه ۹۴۷ه. همایون پادشاه را در معرکه قنوج شکست داده سلطنت هندوستان را متصرف گشت وتا پنج سال حکومت کرده در معرکه کالنجر براثرآتش سوزی در اسلحه خانه خود را سوزاند و از ماده "زآتش مرد" تاریخ وفات او یافته اند (طبقات اکبری ج۲، ص۸۶ تا۱۰۷).

ص ۵۸ – ریواج (ریواس): گیاهی است دارای ساقه های سفید وستبر بلندیش تا یک متر می‌رسد. در سر ساقه آن برگ بزرگ وپهن شبیه پنجه مرغابی می‌روید. ساقه اش لطیف و آبدار وطعمش ترش مطبوع، علاوه بر املاح معدنی دارای مقدار زیاد ویتامین (ث) می‌باشد، خام خورده می‌شود در پختن بعضی خوراکها نیز بکار می‌رود، شربت هم ازآن درست می‌کنند، درکوهها وجاهای سرد می‌روید، دربعضی نقاط‌ایران‌بخصوص خراسان بطور خودرو سبز می‌شود ریشه آن تا چند متر در زمین فرو می‌رود، ریوند از ریشه آن بدست می‌آید. ریباس و ریواج و چکری وزریبله هم گفته اند. (عمید)

ص ۵۸ – امیر خسرو: پدرش امیرسیف‌الدین محمود در شهر کش ترکستان‌اقامت داشت ودر غائله مغول به هندوستان فرار کرد ودرآنجا در شهر پتیالی مسکن جست.

دراین شهر بود که امیرخسرو به سال۶۵۱ه.ق تولد یافت و به همان طورکه‌پدرش اهل فضل بود خود وی نیز به تحصیل علوم وفنون پرداخت ومطالعه آثار واشعارفارسی را شیمه خود ساخت تا درین زبان رسوخ کامل پیدا کرد واز ایام جوانی به سرودن‌اشعار آغازید بطوری که وی را از جهت کثرت اشعاری که به او نسبت داده اند واز آنچه از او باقی‌مانده می‌توان شاعری درجه اول شمرد. او را از لحاظ وسعت افکار وکثرت اشعار

سعدی هند نامیده اند .

۱) ص ۶۱ـ قور : ماخوذ از ترکی ، جبه ، سلاح .

قورچی : یکی از افراد دسته قورچیان است که در بعضی موارد هم ماموریت رساندن نامه و پیغام به وی محول می‌شده است .

قورچیان : مانند مخازن اسلحه متحرک وتیر وکمان و شمشیر وخنجر و تبر وسپر مسلح بودند . . . سبیل های بلند نیز از مشخصات قورچیان بود . (لغت‌نامه دهخدا)

۲) ص ۶۵ ـ علی‌قلی استجلو ـ شیرافکن ، شوهر اسبق نورجهان بیگم که در آن وقت مهرالنساء اسم داشت . وفات ۱۰۱۶ هـ.ق . لفظ "مظلوم" ماده تاریخ وفات اوست .

۳) ص ۷۴ ـ میان وجیه‌الدین : وی بزرگ سلسله شطاریه گجرات ومرید خلیفه شیخ غوث‌گوالیری بود .شیخ وجیه‌الدین درسال ۸۹۸ هـ.ق وفات یافت . مزار وی دراحمدآباد است .

۴) ص ۷۵ ـ شاه نعمت الله ولی کرمانی : امیر نورالدین نعمت الله بن میر عبدالله از اولاد امام خامس حضرت محمدالباقربن علی‌بن حسین واز بزرگان وقت بود . وی در ۸۳۴ هـ.ق وفات یافت ودر قریه ماهان در نزدیکی کرمان مدفون گشت . مزار وی زیارتگاه خاص وعام مردم است .

۵) ص ۷۶ ـ ختا ـ خطا (خطای) تعیین معنی نام کلمه که در تواریخ و کتب اسلامی بسیار آمده مشکل است . در هرحال به قسمت شمالی چین یعنی نواحی منچوری ، مغولستان وترکستان شرقی اطلاق می‌شده وظاهرا قسمتی از سیبری هم تحت این عنوان می‌آمده (قاموس الاعلام ترکی ، برهان حاشیه) .

۶) ص ۷۹ ـ جل ـ چکاوک : پرنده ایست کوچک وخوش آواز شبیه به گنجشک وکمی بزرگتر از او .

۷) ص ۸۵ ـ ولایت نظام الملکیه : سلسله حکومت نظام شاهی در دکن (جنوب هندوستان) .

۸) ص ۹۲ ـ عادل‌خان بیجاپوری : ابراهیم عادلشاه ثانی والی بیجاپور درسال ۱۵۸۰م به تخت نشست ودرسال ۱۶۲۷م وفات یافت . دوران حکومت وی بسیاردرخشان بود .

۹) ص ۹۳ ـ معتمدخان ، محمد شریف مولف اقبالنامه جهانگیری : از مردم ایران است چون به‌هندوستان واردشد به‌دستیاری بخت بیدار به دولت روشناسی جنت مکانی جهانگیر شاه فائز گشت .

۱۰) ص ۱۲۸ ـ توره : توره بندی ،رسمی‌بود که ده روز قبل از عروسی طعامهای‌گوناگون آماده می‌کردند و به مردم تقسیم می‌نمودند توره بیشتر از بیست‌ودو وکمتر از دو نوع طعام نمی‌باشد . (منشی‌فیض‌الدین ،بزم‌آخر ،ص۲۸ ، ترجمه‌اردوی‌جهانگیرنامه ،قدوسی) .

۱۱) ص ۱۴۰ ـ عرس : میهمانی عروسی : مجازا به معنی مجلس طعام فاتحه بزرگان است که به روز وفات بعد از سالی کنند . چرا که رحلت از غمکده دنیا به منزله شادی

عروسی است . الحق عاشقان حق چنانکه سعدی فرموده :

عروسی بود نوبت ماتمت　　دگر نیک روزی بود خاتمت

(آنندراج)

ص ۱۵۱ ــ جهروکه : مراد نشیمن شاهی‌است که نخست وزیر در پائین‌آن‌ایستاده عریضه به حضور شاه می‌داد ، وزرای دیگر هریک مطابق مقام خود به فاصله معینی می‌ایستادند .

جهروکه در شن علاوه براین محلی به نام جهروکه در شن وجود داشت که مانند بهار خواب یا تراس می‌بود وشاه هر روز صبح زود در آن محل می‌ایستاد تا عابرین اورا زیارت کنند ومردم قبل از دیدار شده بر روی جهروکه درشن به سر کار خود نمی‌رفتند .

ص ۱۵۴ ــ بختر‌خان‌کلاونت: یکی از موسیقی‌دانان وقت که در دربار جهانگیرشاه وابراهیم عادلشاه بیجاپوری هنرنمائی می‌کرد وجوایز وصلات بزرگی می‌گرفت .

ص ۱۵۶ ــ ورزی = ورزا : به زبان انگلیسی نائب‌السلطنه　　رامی‌گویند .

ص ۱۵۶ ــ انگلیزان یا انگریزان : انگلیسها را می‌گفتند و امروز هم به‌زبان اردو می‌گویند .

ص ۱۵۶ ــ نشان پنجه مبارک : پادشاه گورکانی به منظور اعتبار بخشیدن به‌احکام یا پیمانهائی که می‌بستند پنجه دست خویش را در جای آن می‌نهادند برای این کار از زعفران استفاده می‌شد .

ص۱۶۰ــ عقده ذنب : ترکیب‌اضافی ،عقده‌الذنب ــ عقده ذنب وراس که عقدتین نامند ، در اصطلاح معمول در هیئت و نجوم است که در قمر محل تقاطع مداروی یا مدار زمین باشد یا به قول قدما محل تقاطع فلک ممثل یا مایل . (دهخدا) .

عقده راس، ترکیب اضافی عقده الراس، محل تقاطع فلک حامل ومایل قمر در سر دایره مفروضه . (دهخدا) .

ص ۱۶۰ ــ داراشکوه : پسر ارشد شاه جهان بود . تولد او در شب دوشنبه.بیست و پنجم صفر ۱۰۲۴ اتفاق افتاد و در جنگی که برای بدست آوردن حکومت با اورنگ زیب دست داد کشته شد .

ص ۱۷۵ ــ مجلس عید آب پاشی : مراد جشن عید گلابی است این جشن در عهد تیموریان در روز تیر از تیرماه برگزار می‌شد . این جشن را عید ترکان نیز می‌گفتند . در این عید امرا وبزرگان صراحی های مرصع از آب گلاب خالص پر کرده به حضور پادشاه می‌بردند این امر اندک‌اندک.میان مردم عامه نیز معمول گشت که بصورت تحفه هم آب گلاب می‌بردند .

ص ۱۷۵ ــ فلونیا : معجونی نشئه‌آور که جزء اعظم آن افیون و بنگ است سازنده این معجون حکیم فلون طرطوسی بود که در قرن اول میلادی می‌زیست . حکیم‌جالینوس نیز در باره فلونیا در کتب خود مطالبی دارد .

ص ۱۶۲ ــ کاروندیک : اشیاء ساخته شهروندیک یعنی وینیز.
ص ۱۷۷ ــ برگی : نام قدیم قوم مرهته این قوم در کوهستان کونکن زندگی می‌کرده‌اند وافواج ملک عنبر از آنها تشکیل می‌شد.
ص ۱۷۷ ــ قطب‌الملکیه : سلسله حکومت در دکن (جنوب هندوستان) که مرکزش گلکنده بود وقطب شاه همعصر اکبر وجهانگیر شاه بود.
ص۱۷۸ ــ کهرکی : نام فعلی اورنگ آباد که در سیصد مایلی شمال حیدرآبادواقع است این‌شهر وسیله ملک‌عنبردرسال۱۶۰۸ بناشد. ملک‌عنبر خود آنجا را فتح‌آبادنامید ولی‌بدین‌نام‌شهرت نیافت بلکه به‌مناسبت نام اورنگ زیب به‌اورنگ‌آباد مشهور گشت.
ص ۱۸۱ــ دارائی بافت. نوعی پارچه زربفت که از پشمی مشهور به پشم دارائی بافته شده وسپس طلاکاری می‌شد.
ص ۱۸۲ــ تومن‌توغ : از اقسام پرچم بود که‌فقط به شاهزادگان وامرا داده‌می‌شد.
ص۱۸۲ ــ کیش: بر وزن ریش به معنی ترکش باشد وآن جائی است که تیر در آن کنند وبرکمر بندند. و پر مرغان را گویند مطلقا خصوصا پری که بر تیر نصب کنند و نوعی از جامعه بود که از کتان بافند ونام جانوری است که از پوست آن پوستین کنند. (جهانگیری، برهان، رشیدی).
ص۱۸۳ــ عاقری : در ترجمه انگلیسی بیوریج این لغت به معنی فغفوری آمده یعنی مصنوعات چینی.
ص ۱۸۵ ــ شاه‌شجاع : پسردوم شاه‌جهان‌بودکه تابیست‌سال درزمان او ایالت‌دار بنگال بود. ولی‌پس ازسقوط پدر درجنگ با اورنگ زیب برادرش، بر سرپادشاهی‌شکست خورده و به جانب اراکان متواری ودرهمان‌جا فوت شد.
ص۱۸۹ــ قطب الملک حاکم گلکنده : نام اوسلطان محمد قطب شاه است. او پس ازوفات‌عم‌خود محمدقلی قطب شاه درسال۱۰۲۱ به‌حکومت رسید ودر ۱۰۳۹وفات‌یافت
ص ۱۸۹ ــ کورنش = کرنش : نوعی ابراز ستایش وسجده در مقابل پادشاه که از عهد اکبر متداول گردید و در زمان جهانگیر هم معمول بود.
در عالم آرای عباسی هم کرنش به کرنش بجای آوردن، کرنش کردن وکرنش نمودن آمده (ص۳۱۳، ۲۶۲).
ص ۲۵۳ ــ آسرم = آشرم : اصطلاحی در تصوف هندی، خانقاه صوفی هندو، طبقه چهارم از طبقات چهارگانه هندوان که به صوفیان اختصاص دارد.
ص ۲۵۷ ــ قلب الاسد (مرکب) : یکی از کواکب صورت اسد وآن از قدر اول است. نام دیگر آن زبره است. کنایت از وسط تابستان چله گرما (دراینجا به همین معنی آخر مراد است).

قلب‌الاسد از اسد فروزان — چون آتش عود عودسوزان. (نظامی)
(دهخدا)

ص ۲۱۸ ـ شاه بداغ : از اویماق میانکال سمرقند بود . او در زمان همایون واکبر شاه کارهای بزرگی به انجام رسانید . او در نزدیکی قلعه ماندو قصری بنا کرد به نام نیل کنته که پر از کتیبه هائی درباره حملات به دکن وخاندیس می‌باشد (مآثرالامرا ، ج۲ ، ص ۵۳۶) .

ص۲۲۵ ـ تانسین کلاونت : نام او ترلوچن داس وپسر مکرند پاندی از قبیله برهمن بود . گویند پدر تانسین را اولاد نمی‌شد تا اینکه براثر دعای شیخ محمدغوث گوالیاری خداوند تانسین را به او داد (۹۳۱هـ) . تانسین در خانه شیخ محمد پرورش یافت تا آنجا که یگانه استاد کلیه علوم وفنون گردید به قول ابوالفضل در آئین‌اکبری تا دوهزارقبل‌از اوکسی‌مانند اونیامده بود (مقالات‌الشعرا ، حاشیه۲ ، ص۱۴۰ ـ ۱۴۲) .

ص ۵ ـ۲۴۴ ـ تفسیر کشاف : تفسیر عمده ای از قرآن مجید به زبان عربی‌ازعلامه زمخشری است .

ص ۵ ـ ۲۴۴ ـ تفسیر حسینی : تفسیری است از قرآن مجید به زبان فارسی از ملاحسین واعظ کاشفی او یازده سال قبل از وفات خود به سال۸۹۹هـ. این تفسیر را جهت مربی خود امیرعلی‌شیرنوائی تحریر کرده است این تفسیر اول بار در مطبعه‌کیشور به‌چاپ رسید وبعدا به‌اردو ترجمه‌شده وتحت‌عنوان تفسیر قادری در دوجلدچاپ‌گردید

روضه‌الاحباب : مولف جمال‌حسینی یا جمال‌الحسینی شهرت‌جمال‌الدین‌عطاءالله ابن‌فضل‌الله شیرازی ، معروف به صاحب روضه‌الاحباب ، محدث ومورخ ایرانی .وفات ۹۱۷ یا ۹۲۶هـ.ق .

روضه‌الاحباب فی‌السیرالنبی والآل والاصحاب : به فارسی در سه جلد ، در تاریخ محمد (ص) وخاندان واصحاب وی که آن را به نام امیرعلی شیر نوائی تالیف کرد . آثار دیگر احوال اولاد امیرالمومنین ، تحفه‌الاحیاء ، الاربعون‌حدیثا ، وتکمیل‌الصناعه فی القوافی است . دایره المعارف ، ص۷۴۷)

ص۲۵۵ـ عین‌الهره : سنگی‌قیمتی‌است‌که‌شباهت به‌چشم‌گربه‌دارد . (لغات‌فارسی) .

ص۲۵۵ـ قبچاق : در نسخه سر سید احمد به صورت پنجاق ضبط شده که البته درست نیست . صحیح آن قبچاق است که جنگلی است واقع در میان ترکستان و توران . (لغات فارسی) ، بیوریچ معتقد است که‌این لغت ترکی و به معنای اسب دراز گردن می‌باشد (بیوریج ، جلد۲ ، ص۲) .

ص۲۶۰ ـ شوربای بوغان : بیوریج می‌نویسد این لغتی است ترکی وبدان زبان سوپ غلیظ را گویند .

ص۲۵۸ـ استاد بهزاد : کمال الدین بهزاد در هرات در سنه ۸۵۴ به دنیا آمد و در سنه ۹۴۲ وفات یافت . او در زمان سلطان حسین بایقرا وشاه اسماعیل اول صفوی می‌زیسته و تا اوایل عهد شاه طهماسب زنده بوده است . (دایره‌المعارف ،ص۳۴۱)

استاد منصور : یکی از مصوران با برنامه نوشته ظهیرالدین محمد بابر پادشاه .

این نسخه مصور از بابرنامه در موزه بریتانیا موجود است. (بیوریج، جلد ۲، ص۲۰).

ص ۲۷۶ــ عرض مکرر ــ یکی از مشاغل درباری که مسئول آن موظف بود عرایض مردم‌را به‌سمع ملوکانه رساند ونیز مشورتی‌خود را درآن باب به پادشاه عرضه‌می‌داشت (هیئت مرکزی دولت مغول، ص۳۲۵).

ص ۲۸۱ ــ ام الصبیان: به صاد مهمله وسکون موده.ع. نام مادر دیوی که اطفال را آسیب‌رساند ونزد اطبا نوعی از صرع است که به اطفال عارض می‌شود. رازی گفته:

زنهار به تزویج نگردی شادان باشدعزبی مایه راحت به‌جهان
زن‌صاحب‌فرزندچوشدعلت‌تست دشوار بود علاج ام الصبیان
(آنندراج)

ص ۲۸۲ ــ شاهزاده اورنگ زیب: پسر سوم شاه جهان که بعد از زندانی کردن‌پدر خود بر تخت سلطنت جلوس کرد (وفات ۱۱۱۸هـ.ق).

ص۲۹۸ــ بزم‌بسنت‌باری: بزم = مجلس، جشن، بسنت = بهار، باری، باغ = جشنی که درفصل بهار در هوای آزاد می‌گرفتند تقریبا مانند گاردن پارتی امروز.

ص ۳۰۰ ــ کرکراقان = کرک یراق: در متون صفوی دیده می‌شود به معنای فراهم کنندگان‌وسایل، ناظرین‌خرید، پیشکاران، مینورسکی در حواشی سودمند خود برتذکره الملوک مفرد این کلمه را کرک یراق دانسته از ترکیب کرک به‌معنای ضرور ومورداحتیاج با کلمه یراق یعنی تهیه اسباب کار (حاشیه ص ۱۷۸ تذکره الملوک).

ص ۳۱۳ ــ اکبرنامه نوشته شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه: وقایع تاریخ از آدم تا ایندم.

دفتر اول ــ مشتمل است بر سه قسمت: قسمت اول در تاریخ سلسله تیموریان، قسمت‌دوم درتاریخ‌کشورگشائی‌تیمور ــ تا پدر بابر. قسمت سوم از بابر تا مرگ‌همایون. اول شاهزادگی اکبرشاه.

دفتر دوم ــ از سال ۹۶۳هـ. تا۹۸۰هـ. دوره سلطنت اکبرشاه.

دفتر سوم مشتمل است بر وقایع وحوادث دوره اکبری از اواسط سال هفدهم (۹۸۰هـ) تا سال۴۷ جلوس اکبر شاه (۱۰۱۰هـ).

ص ۳۲۳ ــ بشنداس مصور دربار جهانگیر که با خان عالم به ایران رفته وشبیه‌شاه عباس ودرباریان را خوب کشیده و آورد.

ص ۳۲۴ ــ باباطالب صفاهانی: یکی از مشهورترین شعرای اصفهان بود از ایران به هندوستان آمد وتقریبا سی سال در دربار پادشاهان کشمیرمشغول سرودن‌شعر بود ولی وی در آخر عمر خود در دربار جهانگیر رسانید وشهرت شاهانی پیدا کرد. وی در آخر عهد جهانگیر شاه وفات یافت.

ص ۳۳۸ ــ راج ترنگ، ترجمه شاه محمد شاه‌آبادی از سانسکریت. شیخ ابوالفضل درباره این می‌نویسد: " که به‌حکم حضرت عرش‌آشیانی از زبان هندی به فارسی‌ترجمه

شده است".

ص۳۳۸ ویرناک ـ ویر بید و ناک چشمه را گویند، یعنی چشمه بید.

ص۳۴۰ ـ لاله چوغاشی ـ از اقسام لاله است که رنگش سیاه می‌باشد.

ص ۳۴۲ ـ میرزا حیدر (میرزا حیدر دوغلت کاشغری پسرخاله بابرشاه و مؤلف تاریخ رشیدی).

ص ۳۴۲ ـ ریشی: درحقیقت درسانسکریت‌رکهی‌است و به معنای افراد تارک‌الدنیا ومشغول به‌خدا می‌باشد. امااین‌کسان چون اسلام پذیرفتند خودرا ریشی خواندند.

ص ۳۵۰ ـ ایلاق توسی مرگ. این محل را امروزه توش میدان می‌گویند.

ص۳۷۶ ـ بنات‌النعش: دو صورت فلکی به هفت اورنگ موسوم است. هفت اورنگ کهین یا دب اصغر یا بنات النعش صغری، هفت اورنگ مهین یا دب اکبر یا بنات‌النعش کبری. عاده هفت اورنگ به صورت اخیر اطلاق شود و آن به شکل خرس است وازکواکب او بیست وهفت درداخل صورت وهشت درحوالی باشند وچهار از آن جمله را که برشکل مربع مستطیل و روشن هستند با سه ستاره که بر ذنب اند بنات النعش کبری خوانند و بنات‌النعش صغری برابر اوست ازجهت مخالف (تحلیل هفت پیکر، نظامی، ص۱۰۲).

ص ۳۷۶ ـ نظام‌الملک: مراد مرتضی نظام شاه ثانی است که از ۱۶۰۳ تا ۱۶۲۰ میلادی در دکن حکومت داشت مرکز دولت او دولت آباد واقع در نزدیکی کهیرکی (اورنگ آباد فعلی).

ص ۳۸۸ ـ مهادیو: یکی از رب‌النوعهای هندوان.

ص ۳۸۹ ـ سنیاسی مونی از طبقه مرتاضانی که عهد می‌کنند که در تمام عمر حرف نزنند. کسی که از دنیا وارسته باشد.

ص ۳۹۵ ـ فرمان جهانگیرشاه به شاه جهان: مطابق اقبال نامه جهانگیری این احکام‌ازطرف‌نورجهان‌صادرگردیده بود نه ازطرف جهانگیر شاه (بیوریج، ج۲، ص۲۳۸).

ص ۳۹۷ ـ به طریق آبا و اجداد عظام جنت مکان: چون همایون به شاه‌طهماسب قول‌داده بود که بعد از فتح هندوستان قلعه قندهار را به ایران پس خواهد داداکبرشاه نیز بر سر قول پدر ایستاد لیکن این امر هیچ‌گاه به عمل نپیوست.

ص۴۱۲ ـ عبدالله خان فیروز جنگ: خواجه عبدالله نام. از اولاد خواجه عبیدالله ناصرالدین احرار است (قدس سره). وخواهر زاده خواجه حسن نقشبندی اواخر عهد عرش‌آشیانی (اکبر شاه) از ولایت به هندوستان آمده روزی چند باشیرخواجه در دکن بسر برد وهرجا کاری وترددی پیش‌آمد جوهر شمشیر زنی و رادمردی نمایان ساخت. او سپس در لاهور به شاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده به حسن خدمت ترقی کرد. در عهد شاه جهان هم خدمات نمایان انجام داد او در سال ۱۰۵۹ وفات یافت (مآثر الامراء، ج۲، ص ۷۷۹ ـ ۷۷۷).

ص ۴۳۷ ـ مشتمل بر استمالت او. تا اینجا نوشته معتمدخان بود که بعدازتصحیح

جهانگیر درین وقایع نامه ثبت افتاد.

بعد ازین یعنی از صفحه ۴۴۱ تا۵۹۶ از نسخه چ شماره ۲۸۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استنساخ شده است.

ص ۴۳۸ ـ بعد از نقل نوشته جهانگیر ومعتمدخان نگارنده تتمه جهانگیری محمد هادی این چنین می‌نویسد:

" تا اینجا تالیف شریف حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه است دیگر آنچه تا آخر به قید تحریر درآید راقم سطور محمد هادی از چند نسخه معتبر جمع نموده جهت تکمیل کتاب برآن مستزاد گردانیده است".

ص۴۴۱ ـ محمد هادی موءلف تتمه جهانگیرنامه: در زمان محمد شاه تیموری (۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱هـ.) میرمحمد هادی حوادث آخرین چهارسال دوره جهانگیری (۱۰۳۳ ـ ۱۰۳۷) وشرح احوال شاهزادگی جهانگیر شاه را با استفاده از اقبال نامه جهانگیری تالیف معتمد خان ومآثر جهانگیری تالیف کامگار حسینی اضافه نموده و جهانگیرنامه تالیف جهانگیر شاه را کامل ساخته است.

امانت با سر وجان است: دراقبال نامه جهانگیری معتمدخان جواب ابراهیم‌خان این چنین آمده است:

" ابراهیم خان معروض داشت که تا بندگان حضرت این ملک را به پیرغلام خود سپرده اند سر من است و این ملک. تا جان دارم می‌کوشم وخوبیهای عمر گذشته‌معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده. بجز این آرزوئی و آرمانی در دل‌نیست که حقوق تربیت ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده به سعادت شهادت حیات جاوید یابم (اقبال نامه جهانگیری، ص۲۱۱).

ص ۵۰۴ ـ عبدالرحیم خانخانان سپه‌سالار: وی پسر بیرام خان خانخانان و اتالیق و سپه‌سالار جهانگیر شاه بود. یکی از بزرگترین امرای دربار جهانگیر و پشتیبان ادب وفرهنگ بود. وی خود هم شعر می‌گفت واز شعرا سرپرستی می‌کرد و جوایز وصلات می‌داد و از اشعار آنها انتقاد هم می‌کرد و تا رفته رفته شعرایی مانند عرفی ونظیری و دیگران در دربار وی پیوستند وشهرت شایانی پیدا کردند. وی درسال ۱۰۳۶هـ.ق یعنی یک‌سال‌قبل‌از وفات جهانگیرشاه‌وفات یافت (برای‌اطلاعات بیشتر رک: جهانگیرنامه و مآثر الامراء و مآثر رحیمی).

واژه های سانسکریت و هندی

آ

آسرم ، آشرم : خانقاه مرتاضان هندو

الف

اجنبی : ناشناخته
اچار : ترشی (آچار)
ارب : ده میلیون
اشکن ، خوشکن : میوه
انبه (به فتح ثالث وخفای ها) : میوه ایست معروف در هندوستان
اندر : فیل ، یکی از رب النوع هندوان ، خدای جنگ
انناس : نوعی میوه

ب

باجره : از اقسام حبوبات ریز
بادوجگری : باد تند
باری : باغ
بان پرست : جنگل پرست
بانس : نی
بانیا : طایفه خواربار وسبزی فروش
باولی : چاه
باون سر : باون دیو
بخت جنیت ، فیل : برنده بخت
بجی دسمی : از روزهای مقرر هندوان
بدر : رگ ، بهدر
برچه (برچهه) : نیزه کوچک برچه بردار
برسات : فصل باران
برگی ، برگیان : یکی از قبایل جنوب هند
برهمن ، برهمنان (به فتح اول وثانی ومیم بروزن قلمزن) : بت‌پرست وزناربند ، حکما و دانشمندان
برهمن چارج : مشغول به کتاب الهی
برین : ماهی ، نوعی ماهی فرد اعلی
بسنت : فصل بهار از فروردین تا خرداد
بنجاره : غله فروشان
بنسی‌بدن : فیل ، مست الست
بنگی‌بنگ ، بهنگ : برگ شاهدانه
بن مانس : میمون ، بوزینه (بن : جنگل ، مانوس : آدم ، آدم جنگلی)
بوکره ، پوکره ، بوکرا ، بوکری : گوسفند نر ، گوسفند ماده
بهانوره ، بهونره : مگس بزرگ عسل
بهته : برنج پخته ، دم کشیده

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بهدر : مبارک
بهل‌سواری :ارابه کوچک که به‌کمک دوگاو کشیده می‌شود
بهمن : رک. برهمن
بهوگیالان : گروه مردم گهگران گجرات ، دزد
بید : کتاب مقدس هندوان
بیدانت : علم تصوف هندوان
بیکره :در زبان اهل‌گجرات بروت‌برگشته را گویند
بیگهه : اندازه‌گرفتن زمین ، مقیاس زمین

پ

پالکی : دو صندوق چوبی روباز که به دو پهلوی اسب یا قاطر می‌بندند ودو نفر مسافر در آن می‌نشیند و نیز صندوق چوبی در بسته یا پرده‌دار که مردم بر دوش می‌برند (عمید)
پاندان : جای گذاشتن پان ، برگ تنبول که در هندوستان و پاکستان مردم برای ذائقه دهان با آهک و غیره می‌خورند که دهان را سرخ می‌کند
پاو : یک چهارم ($\frac{1}{4}$)
نیم پاو : نصف یک چهارم ($\frac{1}{8}$)
پایان‌گهات : پایان کوتل ، پایان دره
پپها : خوشخوان ، پرنده ای‌از عالم زاغ
پتا : نام فرقه‌ای از هندوان
پردله : نیزه
پرگنه : زمینی را گویند که از آن مال و خراج بگیرند
پرم نرم : شال کشمیری
پندت ، پندتان : دانشمند ، دانشمندان

پوش : گل‌در زبان محلی ، درسانسکریت درختی از اقسام توت
پهاند : تور بزرگ
پهر : (به فتح اول) یک حصه از چهار حصه روز وچهار حصه شب باشد ، چه شبانروزی را به‌هشت حصه‌کرده هریک‌راپهرگویندواین‌درهندوستان بیشتر مصطلح است
پهول‌پکار : (در زبان کشمیری سولتو)نام پرنده‌ای
پهول کتاره : خنجر ، شمشیر کوچک
پهونچی : بازوبند

ت

تال : تالاب ، برکه
تانگ (دانگ) : چهار ماشه
تولکی : دومثقال و نیم
توله ، تولچه : دومثقال ونیم (برهان)
تیکه (تیکه‌دادن ، قشقه : علامت گرد روی پیشانی ، علامت ولیعهدی نزد راجهها .پسرتیکه یعنی‌ولیعهد
تانکن : نوعی اسب
تنکه (به فتح اول وثالث وسکون ثانی) : مقداری از زر وپول باشدبه‌اصطلاح هرجایی (برهان)
تهانه ، تهانجات : قلعه کوچک ، مرکزیک ناحیه یا حوزه
تهل‌کنول : لاله بیگانه در زبان فارسی

ج

جاگیر : زمین یا ده بطورانعام‌کارنمایانی که از طرف دولت داده می‌شد .

جاگیر ، جاگیردار : دارنده جاگیر
جالامکهی ، جوالامکهی : کوه آتش فشان
جاله : بروزن لاله چیزی باشد که ازچوب وعلف سر هم بندند وچند مشک پر باد برآن نصب کنند وبرآن نشسته از آب های عمیق بگذرند . در دزفولی گویند (برهان)
جان‌بهن : پرنده
جتاجوت : فیل ، روشنائی براق (چتا : براق ، چوت : روشنائی)
جگت‌جوت : فیل ،نورعالم (جگت :دنیا ، عالم ،جوت : روشنائی)
جمدر ، جمدهر : از اقسام اسلحه. رک : تعلیقات
جنگر : پشه
جوار : ارزن ، از اقسام حبوبات
جوتکیان : منجمان (جمع جوتک .جوتش و جوتس به‌معنی منجم واخترشناس است)
جوهرکردن : خودرا در آتش سوزاندن
جهروکه : بالکن
جهروکه درشن : دیداری‌ازجهروکه یعنی دیداری از بالکن
جهله : لجن‌زار
جی‌سنگه : فیل ، فاتح شیر (جی : فتح ، سنگه : شیر)

چ

چرن : سکه مس ، $\frac{1}{4}$ روپیه
چک : طایفه کشمیری
چکاره : به زبان فارسی سفیده
چکان : جماعه کشمیر
چکور : پرنده
چمکوره :اقسام سبزی‌واسم‌لعل‌به‌مناسبت‌آن
چوکی : محافظت
چوکیدار : پاسبان ، نگهبان
چمپه(چمپا) : بروزن تنها ، نام‌گلی‌است زردشبیه‌به‌زنبق‌سفید درهندوستان بسیار است وبعضی گویند هندی است و آن را رای‌چنپا هم خوانند (برهان)
چیته : یوز

خ

خچر : قاطر

د

داک‌چوکی : پست‌خانه ، قرار پست یا قاصد که گاه سواره و گاه پیاده نامه یا چیز دیگر از جایی به جای دیگر می‌رساند : چاپار
دام : سکه کوچک ، یک چهلم روپیه
درپت (دهرپت) : از اقسام آهنگ هندی
درجن‌سال : فیل
دسهره : از روزهای مقرر هندوان
دلدل : باتلاق ، آبگند
دله زاک : ولگرد راه (دله : ولگرد ، زاک : درپازند ، راه)
دلیهره : نوعی شراب که ازبرنج درست می‌کردند
دودهارا : آهو
دهک : اسم پرنده
دهکدهکی : لعل ، نوعی گردن بند
دیره : خانه ، چادر
دیوالی : یکی از اعیاد هندوان
دیوتک : جانور غیر مکرری

دیوهره : بتخانه

ر

راجپوت : پسر راجه ، شاهپور
راتهور : یکی از قبایل راجپوت
راجپوتانی : زن راجپوت
راج ترنگ : رک . تعلیقات
راکس : دیو ، روح خبیث
راکهی : یکی‌از اعیادهندی‌که به‌مناسبت خواهر بر مچ برادر نخ می‌بندد و آن را به‌عنوان نشانه حفاظت خویش از طرف برادر تلقی‌می‌کند
راون سر : سردار دیوان ، پادشاه سیلان که با رام‌چند خدای هندوان‌جنگ کرده
رای بیل : از اقسام گل
رای رایان : نفر اول در وزارتخانه که بر زمین (جاگیر) پادشاهی نظارت می‌کند
رتهه فرنگی :کالسکه یا ارابه‌جنگی‌فرنگی
رتن‌گج : اسم فیل ، فیل قیمتی (رتن : سنگ قیمتی ، گج : فیل)
رنجیت : فیل ، فاتح جنگ (رن :جنگ ، جیت : فتح)
رن بادل : اسم فیل ، ابر غرنده
رن راوت : اسم فیل ، جنگجو
رن متهن : اسم فیل ، صف شکن
روپ رتن : اسم فیل ، بسیار زیبا (روپ : زیبائی ، رتن : جواهر)
روپ سندر : اسم فیل ، زیبا
روپیه : واحدپول‌هندوستان وپاکستان
روم رتن : چیزی‌که هر تار موی او آراسته باجواهر ومروارید باشد .

روهو (رهو) : نوعی ماهی
ریشی : اینها مسلمان بودند وپیروان‌بابا زین‌الدین ریشی

ز

زم به : پل‌چوبی

س

سارس : سارس از عالم کلنگ
ساهوکار : تاجر
سرب ناسی : تارک گل
سرناگ :مار دیو (سر : دیو ، ناگ :مار)
سفیده : بزکوهی
سل ، پوت : مرغ زرین (ساکنان‌لاهور سل یا شن گویند ، کشمیریان پوت) مثل طاووس است
سوتلو(پهول پکار) : پرنده ای‌درکشمیر
سمرنی : تسبیح کوچک
سمیر : اسب
سنسکرت : سانسکریت
سنگرات : انتقال خورشید یا یکی از سیارگان از برجی به برج دیگر ، نام یکی از اعیادهندوان (پلات)
سنگرام : تفنگ ، جنگ .
سنگهاسن : تخت شیرنشان ، تختی که پاهایش بصورت شیر درست شده باشد
سنگ‌پارس : سنگی‌که فلزات راطلامی‌سازد
سنیاسی : تاریک دنیا ، برهمنی که در درجه چهارم (آشرم)ریاضت و سلوک باشد
سنیاسی مونی : رک . تعلیقات
سون کیله : موز زرین

سونه : از اقسام مرغابی
سهنس کرت : سانسکریت
سهنسی : سکه زر مسکوک
سیر : مقیاس وزن معادل ۱۶ مثقال یا ۷۵ گرم ایران که ۴۰ سیر یک من است. مقیاس وزن هندوستان معادل ۲ پاوند
سیوتی : گل، از اقسام گل سفید خوشبو

ش

شاه بهائی : شاه برادر (بهائی : برادر)
شن (شل) : اسم پرنده ای درپنجاب و کشمیر
شودر : طایفه چهارم هندوان
شورات : یکی از اعیادهندوان که به خدای شیوا اختصاص دارد.

ص

صورت گج : اسم فیل

غ

غرگی : نارسیده

ف

فوج‌سنگار : اسم فیل (سنگار : زینت)

ک

کاه مونج (مونجی) : زنار برهمن که ازکاه به نام مونج ساخته می‌شود.
کتاره : بروزن هزاره حربه‌ایست که بیشتر اهل هند برمیان زنند و به کتار به حذف ها هم مشهوراست (برهان)
کتوری : کاسه کوچک
کهچری : ماخوذ از هندی. خوراکی که از برنج و ماش و روغن مانند دمپخت درست می‌کنند و روی آن کشک می‌ریزند (برهان)
کچواهه : طایفه ای از راجپوتان
کدی (گدی) : فوج اهلی کشمیر
کرتهل : نام فرقه ای از هندو
کرور : ۱۰ میلیون
کروری (تمغاچی) :
کروه : (به‌ضم اول وثانی به واو مجهول) ثلث و سه یک فرسخ را گویند و آن سه هزار گز است و بعضی گویند چهارهزار گز و زیاد از این‌نیست و آن‌را به‌عربی‌کراع‌خوانند (برهان)
کره : النگون
کلال (کلار) : شراب فروش
کلالخانه : شرابخانه
کلاونت : هنرپیشه، طبقه خوانندگان، خنیاگر درباری
کمودنی : گل، نیلوفر آبی
کنول : گل، یک نوع نیلوفر آبی
کنول صحرائی : گل، گل نیلوفری که در صحرا و زمین می‌روید
کوتوال : (بروزن لوت مال) نگهدارنده قلعه وشهر باشد و او را سرهنگ‌هم می‌گویند وبعضی گویند این لغت هندی است وفارسیان استعمال کرده اند چه کوت به هندی قلعه است (برهان)
کوله : میوه‌ایست کوچکتر از نارنج
کونله : از اقسام نارنج
کویل : از عالم زاغ، بلبل هند
کهار : کسی‌که پالکی (حجله) را بر دوش

می‌برد
کهبو ه: نوعی از اسلحه دو دمه
کهته چهار: تمام فیلان
کهتری: قوم، گروهی از راجپوتان‌هند
کهرنی: نوعی از درخت و میوه آن
کیله: موز
کیوره: از اقسام گل خوشبو

گ

گتری: کیسه
گج: فیل
گج راج: فیل، شاه فیل (گج: فیل، راج: شاه)
گج رتن: مروارید خیلی‌درشت (گج: فیل، رتن: مروارید)
گدل: پل
گرو: استاد، مرشد
گره: مقیاس‌طول، یک شانزدهم ذرع
گرهست: صاحب منزل
گل تهل‌کنول: ازاقسام گل
گهکر: قوم، جماعتی از مردم گجرات
گلهای کر: ساج آبی
گلهری: سنجاب
گن‌سندر: زیبائی‌فوج (گن: فوج، سندر: زیبائی)
گوجران: جماعتی از مردم گجرات، ازکهتران راجپوت
گور گهتری: معبد جوگیان
گونت: یابوی، نوعی اسب
گهات: گذر
گهاتی: دره
گهربهل: درشکه یک اسبه یا بیشتر
گهری: ساعت برابر بیست وچهاردقیقه
گهوربهل: رک. گهربهل

ل

لجوری (لجونتی): شجرالحیوان یا شجرالحیات
لدرپوش: اسم‌گل (پوش: درزبان‌کشمیری گل را گویند)
لک: صد هزار
لنگور: از عالم میمون، دم دراز
لوت مالان: راهزن
لودلنگر: نوعی آتشبازی
لهدره: لذیذه، از نوع خوراکی که از ارزن وغیره درست می‌کنند

م

مالگذاری: باج
مس: شراب
مگرمچ: نهنگ
مگه: کشوری درشمال هند نزدیک کوه اراکان در دامنه هیمالیا
ملاح: کشتی‌ران، ملوان
من: مقیاس وزن‌هند (تقریبا ۳۸کیلوگرم)
منجهولی: ارابه‌ای که بوسیله گاو کشیده می‌شود
منسراج: اسم آهو
منسی‌بدن: مست الست
موته راجه: (موته: چاک)
مولسری: گل، گلی‌است بسیارخوشبو
مهوپت (مهی‌پت): شاهی

ن

ناشپاتی: گلابی
نورس: نام تصنیف موسیقی هندی

نند اندر : خدای برق (نند : شادی ، اندر : پادشاه خدایان)

نواره : نوعی از کشتی

نواره جنگی : کشتی جنگی

نیلم : یاقوت کبود

نیلم فرنگ‌تراش : یاقوت کبود ساخت فرنگ

نیله (نیله‌گاو) : نوعی از آهو یا بزکوهی

نیولا : راسو

و

وته‌تروها : یکی از جشنهای هندوان کشمیر

هـ

هار : گردن‌بند

هل‌تهل : درختی که از گرفتن یک شاخه آن تمام قسمتهای آن حرکت می‌کرد

هنسراج : اسم آهو

هولی : یکی از اعیاد هندوان

هون : سکه ، سکه طلائی جنوب هند معادل هشت شیلینگ

هیضه : سوءهضم ، اسهال

ی

یک انگی : شمشیر بازی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بعضی از لغات ترکی و مغولی و اصطلاحات فارسی و...

آ

آل‌طمغا (آلتمغا): مهر پادشاهان ترک که با مرکب سرخ به‌فرمانها نقش می‌کردند این فرامین را مخصوصا "یارلیغ آلتون تمغا" می‌نامیدند

الف

اباعن‌جد: (بالفتح و فتح عین مهمله و سکون نون وفتح جیم) یعنی پدر را ازجد، ودراصطلاح نحویان منصوب به نزع خافض گویند.

ابچکیان: مردم اباچی‌خانه یعنی حرمسرا

ابلق: دو رنگ عموما و اسب دو رنگ خصوصا که یکی سپید ودیگری سیاه یا صندل باشد (معرب ابلک)

اجمه بودن: درختهای بسیار باهم پیچیده بودن

احدی (احدیان): منصبداری باشد از انواع منصبداران واین از عهد اکبر شاه است وظاهرا به همین معنی در ایران نیزبود. در بهارعجم نوشته که جماعه احدیان تنها منصب ذات دارند و سوار پیاده متعینه سرکار باخود ندارند وگویند که احدی از طرف پادشاه برای اجرای حکمی بر امرا مسلط می‌شود.

ارغشتک: به فتح اول وفوقانی و سکون ثانی وشین قرشت وکاف وضم ثالث نوعی از بازی باشد که دوشیزگان ودختران کنند وآن چنان است که بر سر دوپا نشینند وکفهای دستها را برسر زانوها مالند وچیزهاگویند وهمچنان نشسته برسرپاها جهند و کفهای دستها را برهم زنند.

ارغالی (ارغلی): ارگلی: قوچ وحشی سیبری وآسیای مرکزی. ارقالی‌هم آمده است

اسم اعظم: اسم بزرگ است از جمیع اسماء حق‌تعالی. بعضی درتعیین آن اختلاف بسیار دارند بعضی صد و نزد بعضی الحی القیوم وغیره

التمش: بالفتح وتای فوقانی نیز مفتوح و کسرمیم وسکون شین‌معجمه به‌ترکی به معنی فوج پیشین ودرلغات ترکی

نوشته که الشمش به معنی فوجی که
میان هر اول و سردار باشد و در
ترکی به معنی عدد شصت نیزآمده
الکا : به‌ضم اول وسکون‌ثانی وکاف‌به‌الف
کشیده ملک بوم وزمین را گویند
النگ : به فتح‌اول بروزن پلنگ، به‌معنی
پناه ودیواری‌باشدکه بواسطه‌گرفتن
قلعه ومحافظت‌خود سازند .وجمعی
را نیز گویند که مردم بیرون قلعه
جابجا به جهت گرفتن قلعه‌ومردم
ودرون قلعه به‌واسطه محافظت‌قلعه
تعیین کنند وبه ضم اول به‌زبان
ترکی سبزه زار باشد
الوس: به‌ضمتین و واو غیرملفوظ وسین
مهمله ساکن درترکی قوم و طایفه
را گویند واین مخفف اولوس است
انگلیزان (انگریزان) : انگلیسیها
اولجه (الجه) : بالفتح به ترکی جنسی و
مال‌وبندی‌که در تاخت ملک‌بیگانه
گیرند .
اولنگ : بالضم و واو مجهول وفتح لام و
سکون ونون به غنه وکاف فارسی
به معنی سبزه‌زار ومرغزار
اولنگ‌یورت چالاک : سبزه زار
ایل : به‌زبان‌ترکی به‌معنی دوست وموافق
و رام باشد که نقیض‌وحشی است .
درترکی ایل به‌معنی‌دست ،مردم ،
ملت ،گروه ،سال ،مطیع وتابع است
وایلات‌جمع معمول این کلمه است
ایلغار (نمودن) : تاخت، راه پیمائی
سریع ، حرکت با سواران سبک
اسلحه وتندرو
ایماق : قبیله وتبار (جمع‌آن‌ایماقات)

ب
بارود : بر وزن و معنی باروت باشد که
داروی تفنگ است و به‌لغت‌سریانی
شوره را گویندکه جزو اعظم باروت
باشد وآن را نمک چینی‌هم گویند
بازطویغون : باز سفید
بازوبند : آنچه به‌بازومی‌بندند از زینت
آلات وسنگهای قیمتی و پارچه‌ای
که برآن علامتی نقش شده باشد
یا دعاهایی که‌برکاغذنوشته‌باشند
باشه: قرقی، قوش، پرنده ای است
شکاری و زردچشم کوچکتر از باز
بسیار چالاک و تیز پر، به عربی
باشق می‌گویند
بخشی :نویسنده، منشی (کاتبان‌ترک‌نژاد
که برای مغولان وترکان به زبان و
خط ایغوری می‌نوشتند
برکها ، برکه ها : حوضچه‌ها
بزبانیان: قبیله‌ای از افغانان که مردم
دارای بز بودند مانند قره قویونلو
وآق‌قویونلو درآذربایجان که‌دارای
گوسفندان سیاه وسفید بودند
بکاول بیگی : خوان‌سالار ، داروغه مطبخ
وکسی‌که اطعمه را پیش‌امراوسلاطین
قسمت کند
بگتر :به‌فتح‌اول وثالث)زره، جامه‌جنگ
که از تکه های فولاد درست کنند
بلارک (پلارک) : فولادجوهردار ، شمشیر
جوهردار
بندوق : تفنگ ،اصلش بندق‌که لفظ عربی
است به‌معنی غلوله است وفارسیان
در آن تصرف به اشباع واو به‌معنی
تفنگ استعمال نموده اند .

چون شاه جهانگیر بگیرد بندوق
از هیبت او لرزه فتد بر عیوق
بندوق اندازی: تفنگ اندازی، تیری از تفنگ انداختن
بندوقچیان: تفنگچیان، تفنگ داران
بندی‌خانه: زندان
بنگش: به فتح اول وکسر ثالث بروزن رنجش، نام ولایتی ازماوراءالنهر وساکنان‌آن ملک را نیز بنگش‌گویند
بوزه: شرابی‌که از برنج یا ارزن درست کنند. درعربی بوز، و بوزه‌خوراکی را می‌گویند که از شیر وشکر درست کنند وبگذارند سرد ومنجمد شود.
بی‌دردی: بی‌سلیقگی، بی‌تربیتی

پ

پالیز (فالیز): بوستان، کشتزار، زمینی که در آن خیار وانگور وخربزه و امثال‌آنها کاشته باشند. جالیزهم گفته شده
پرچه: به فتح پ و چ فارسی وسکون ها پاره و ریزه
پشته: تپه زمین
پلارک (پلارک): بروزن تبارک جنسی از فولاد جوهر دار باشد وشمشیر و جوهر شمشیر را نیز گویند
پودنه: حلوان، نام جانوری است
پولک‌دار: دارای فلس
پولک: فلس ماهی باشد
پیشخانه: لوازم آبدارخانه واسباب سفر پادشاهانه مثل خیمه وغیره که جلوتر فرستاده شود
پیش طاق: صحن خانه ودروازه بلند امرا و ملوک
پیش قراول: پیشرو لشکر، سربازی که جلوتر از سایر سربازان به سرزمین دشمن برود

ت

تابینان: جمع تابین، زیر دست، فرمانبردار، سربازی‌که درجه‌ندارد
ترخان، ترخانی: لقبی‌است که در قدیم از طرف پادشاهان ترک به یکی از رجال ودرباریان داده می‌شده و او را از ادای باج وخراج‌معاف‌می‌کرده واختیاراتی به او می‌داده اند و هر وقت می‌خواسته می‌توانسته بی‌اجازه به‌حضور شاه برود و هر تقصیری وگناهی که کند مؤاخذه نکنند
ترد نمودن: حرکت نمودن، آمد و شد کردن
تسبیح: سبحان‌الله گفتن، خدا را به پاکی یادکردن، نیایش کردن، ذکر خدا ومناجات. در فارسی به معنی سبحه هم می‌گویند و آن‌دانه های به نخ کشیده است که هنگام ذکر وتسبیح دردست می‌گیرند
تعلق آباد کثرت: دنیا
تغدری (توغدری): هوبره پرنده ای‌است وحشی وحلال‌گوشت، بزرگترازمرغ خانگی ودارای گردن دراز و بال های زرد رنگ وخالدار، به عربی حباری می‌گویند ودرفارسی ابره،

تودره وجرز و چرز و جرد هم گفته شده .اورا برای‌گوشتش‌شکارمی‌کنند
تکه : بز نر ، پیشرو گله
تکه‌مارخوار :با خای نقطه دار وواومعدوله بروزن کارزار ، گاو کوهی باشد که آن را گوزن خوانند ، گویند مار را می‌گیرد ومی‌خورد وبعضی گویند نوعی از گوسفند کوهی است چون سوراخ مار را ببیند بینی و دهان خود برآن نهد ودم در دمد مار به مجرد شنیدن بوی نفس او بی‌تحاشی از سوراخ برآید و آن گوسفند او را می‌خورد . اگرپوست این گوسفند را بر در سوراخ مار بسوزانند همینکه بوی دود به مار برسد شوریده‌شده ازسوراخ برآید . گویندکف‌دهن‌این‌گوسفند پادزهر است
تمغا : نشان ، داغ ، مهر ، علامت ، مهری که در قدیم به‌فرمانها می‌زده‌اند ، علامتی‌که روی‌چیزی می‌گذاشتند
تواجي :سپه‌سالار ، سردار ، تواجیان‌جمع
توره : به ضم اول بر وزن غوره ، به‌ترکی قاعده وقانون وطرز و روش‌می‌باشد ونام شریعتی‌که چنگیزخان از خود وضع کرده بود .
توره جهانگیری : نظام وقانون‌جهانگیری
توره‌وقانون‌چنگیزی : نظام و قانون‌چنگیز خانی
توزک : ترکی است به معنای انتظام و ترتیب لشکر ومجلس ودربار
توغ : پرچم وبیرق با نشان دم اسب. چیزی‌است از عالم علم‌شکل پنجه برسر آن نصب کنند
توغلي : قوچ وحشی
توقوز(تقوز) : نه ، نیز هدایه وپیشکشی که‌نزد پادشاهان می‌بردند و عدد نه عدد مقدس به‌شمار می‌رفت
تیول : جاگیر مدد معاش، (راج) ، در اصطلاح سلاطین هند پرگناتی (جمع پرگنه‌به‌معنای‌بلوک ،منطقه) که به سلاطین عالی‌مقداروشاهزاده های نامدار تنخواه می‌گردد آن را تیول گویند وآنچه به بیگمات (شاهزاده خانمها و زنان مشخص) به این صیغه مرحمت می‌شود "برگ بهار" است وآنچه به امرای عظام ومنصبداران گرام تنخواه می‌شود نامش"جاگیر" است (مرات‌اصطلاح به‌نقل از جلد۲ ، مطلع السعدین ، جزء۴ ، ص۱۵۳۶)

ج

جرگه : صف وحلقه ، دسته ، گروه ، عده‌ای از مردم که دورهم جمع شوند . عده ای سپاهي یا شکارچي که در صحرا شکار را محاصره کنند جرگه هم گفته شده
جشن‌بوریاکوبی : کنایه ازجشنی‌وضیافتی باشد که درخانه نو کنند
جشن شب برات : جشن شب پانزدهم شعبان ماه اسلامی
جشن‌طوی : جشن عروسی
جل (سخنگوی) : به فتح اول وسکون‌ثانی نام پرنده ای است به قدرگنجشک ومانند بلبل خوش‌آواز است .جلک

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بر وزن فلک تصغیر جل است و آن مرغکی باشد کوچک وخوش خوان

جلدوی: بالفتح با ضم اول انعام یاهدیه که از طرف پادشاهان یا بزرگان به خاطر کار نمایانی می‌گیرند، جلدو ـ جولدو

جلوانه :اجرت لگام اسب گرفتن، انعامی که اسب‌سوار به‌لگام گیرنده‌می‌دهد

جلودار: نوکری که سواره یا پیاده جلو اسب‌ارباب‌خود حرکت‌کند، پیشرو، ،جلوداران، سوارانی‌که جلوتر از سواران دیگر به سوی مقصدحرکت کنند (طلایه)

جلوس: برتخت نشستن، تاج‌گذاری

جهاز: کشتی بزرگ بحری

جیبه (جبه): لباس جنگی

چ

چارقب :زربفت یاطلادوزی (قب درعربی به معنی سوراخ میان چرخ و پاره گریبان پیراهن‌است وچارقب‌نوعی ازجامه بوده که در قدیم‌پادشاهان ایران‌وتوران‌وهندوستان‌می‌پوشیدند

چاپقلشی: دست دادن، برخورد کردن فوجی با فوج دیگر، چپقلشی نیز آمده است

چغتائی (الوس): اسم‌قبیله(ترک) تورانی

چلته: جبه ضخیم جنگی، یعنی دارای چهل‌ته (چلته: چهل‌ته) زره‌نیم‌تنه

چنبیلی: یاسمین، از اقسام گل

چنداول: به ضم واو گروهی و جماعتی‌را گویند که از پس لشکر براه روند و فرود آیند و راننده لشکر باشند. گویند ترکی‌است، چنداول‌جعدل، جعدول هم آمده

چنگره وشخ‌جلو :شغ ازشخشیدن‌وشخیدن لغزیدن، افتادن‌ازجایی. شخ‌جلو: یعنی‌افتاده‌وناهموار رونده

چیره: بر وزن خیره به هندی دستاری که بر سر پیچند

چیره زردوزی: دستار زردوزی، دستاری که از نخ طلائی دوخته شده یاروی آن نقاشی شده

چینی‌خطایی: چینی، ظرفهایی که از خاک مخصوص موسوم به کائولن ساخته می‌شود چون‌این خاک‌ابتدا در چین بدست آمده به این اسم نامیده شد

ح

حضرت نیر اعظم: آفتاب

حلال‌خواران: مردم طبقه پائین

حویلی: خانه، زمین دولتی

خ

خاروه: کشتی‌ران

خاصه: کنیزکی جهت تمتع، جز از زنان عقدی، خاصان جمع

خاصگان: بنده‌ها، غلامان

خالصه: ملکی که متعلق به دولت باشد. خالصات جمع

خالصه شریفه: ملکی‌که متعلق به دولت باشد

خاوندی کردن: تصرف کردن به تصرف درآوردن

خزانه عامره: خزانه شاهی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

خط ابراء : خط رهائی ، نوشته بری‌الذمه ، از تقاضای خود دست بردار شدن
خمول : گمنام شدن ، بی‌سر وصداشدن ، گمنامی
خواجه : صاحب ، بزرگ ، آقا ونیز مردی را هم گویند که خایه اورا کشیده باشند
خواجه سرا : مرد خایه کشیده که درقدیم در حرمسرا واندرون خانه بزرگان‌و پادشاهان خدمت می‌کرده
خون گرفتها : واجب قتل

د

داءالثعلب : مرض ریزش موی سر
دایره‌ها : اردوی‌سربازان ، چادرسربازان
دمدمه و وسوسه : افسون وفریب
دم سیجه : پرنده کوچکی است به رنگ خاکستری وبه‌اندازه گنجشگ بیشتر در کنار آب می‌نشیند وپشه ومگس صید می‌کند . غالبا دم خود را تکان می‌دهد . دم سیچه وسریچه وسریخه هم گفته شده
دوپیازه : نوعی‌از غذا که پیاز زیاد دارد
دودامنی : کتان گلدوزی وملیله‌کاری‌شده

ر

رصد (نجوم‌هند) : به چیزی نظر دوختن ومراقب‌آن بودن ، درجایی‌نشستن وچیزی را زیر نظر قرار دادن و جایی که ستاره شناسان برای‌خود درست می‌کنند و از آنجا با آلات وادوات مخصوص ستارگان را زیر نظر قرار می‌دهند ، در فارسی رصدگاه ورصدخانه‌هم می‌گویند
رقص ارغشتک : رک . ارغشتک
رنگ : بزکوهی ،گاو دشتی .در سانسکریت یکنوع بزکوهی است
روزشرف : روز نوزدهم از جشن نوروز
ریواج : بروزن و معنی ریواس است که رستنی می‌خوش نازک خودرو باشد

س

ساچق : اصلا هدایائی که داماد به خانه عروس فرستد . این‌کلمه به همین صورت به همین معنی اکنون در اصفهان معمول است
ساعت نجومی : ۲/۵ گهری وهر گهری مساوی ۲۴ دقیقه می‌باشد
سال : به‌عربی کشتی‌وجهاز (کشتی‌بزرگ) آمده است وبه عربی‌سفینه گویند
سرادق :بارگاه پادشاهان را گویند وپرده بلندی را نیز می‌گویند که به منزله دیواری باشد که بر دور خیمه‌گاه کشند
سرشف : گل (سرسوه) ، گل خردل
سرکار : بخش ، حوزه
سرکار خالصه شریفه : حوزه دولتی
سنگ ماهی : به عربی حجرالحوت گویند و آن را در سر ماهی یابند و آن سفید و سخت می‌باشد .خوردن‌آن سنگ گرده را بریزاند و در علم یده (سحر ، جادو) بکار آید
سنیاسی : عابدان ومرتاضان هنود را سرب‌ناسی می‌گویند ومعنی سرب ناسی تارک همه چیز وبه کثرت

استعمال سنیاسی شده
سوداگران، تاجران: بازرگانان
سورن انداختن: تاخت وتاز کردن

ش

شاتسی: طایفه افغانان
شاگردپیشه: اهل‌کار خانه امراوسلاطین
شاه آلو: گیلاس
شب‌برات: شب پانزدهم شعبان ماه‌قمری
که مردم آن‌شب چراغان‌می‌کنند
شجرالحیاء (شجرالحیوان): گیاهی‌است
که از دست رسیدن مردم خودش
راجمع می‌کند یعنی‌خجالت‌می‌کشد
در هندی لجوری گویند
شش پرچه: شش‌گوشه‌ای
شکره: به کسر اول وفتح ثانی و ثالث
پرنده‌ایست شکاری از جنس‌باشه
لیکن از او کوچکتر باشد
شنقار: به ضم اول و قاف بر وزن گلزار
به معنی شنعار است که جانورسیاه
چشم شبیه به چرغ باشد وسلاطین
شکار کنند، شنقارشدن: مردن
شنواری: جماعتی از افغانان
شوایب (جمع شائبه مونث شائب): عیب،
شک وگمان، آلودگی.
شوربای بوغان: شوربای غلیظ

ص

صاحب حالت: ولی‌الله بزرگ
صاحبقران: امیرتیمور، کسی که در وقت
انعقاد نطفه یا هنگام تولد او در
بعضی سیارات مانند زحل ومشتری
قران‌باشد ولقب بعضی‌ازپادشاهان
ایران وتوران وهندوستان است.

صحت خانه: مستراح
صحن‌خاص‌وعام: قسمتی‌ازکاخ پادشاهان
که برای مردم خاص‌وعام مخصوص
باشد
صوبه: مملکت وکشور و ولایت
صوبه دار: حاکم، فرماندار
صوبداری (صوبه‌داری): فرمانداری،
حکومت

ط

طرعی: رک.جل
طریق شدن: ناراحت شدن
طسو: اندازه، پیمانه
طومار: نامه، دفتر، مکتوب دراز، در
فارسی تومار نیز گفته شده
طوی: جشن
طویغان: سفید رنگ
طویغون: سفید رنگ

ع

عربیت: نوعی از ماهی
علم خلع بدن: علمی که بوسیله آن‌روح
را از جسم بیرون می‌کشد
علوفه: مخارج، حقوق ارتش
عورات: اهل حرم
عیاذ بالله: پناه بردن به خدا
عین‌الهره (لعل): مثل چشم گربه

غ

غرچه: یکی از قبایل بدخشان
غلورخانه: بنگاه خیریه
غلوله: توپ، ساچمه
غوغائی: اسم پرنده‌ای

ف

فبها : پس بسیار خوب است . الا فلا ، وگرنه نه .
فترت وآشوب : بی‌نظمی‌وفتنه که به علت نبودن یک‌حکومت مرکزی به‌وجود می‌آید .
فدویان : نوکران ، غلامان ، خدمتکاران . باخلوص
فر ایزدی : پرتو ایزدی
فرجی‌شال :فرجی ، خرقه ، جامه‌ردامانند که روی جامه های دیگر برتن کنند
فرملیان : قبیله ای از افغانان
فغفوری : چینی
فلونیا : معجونی که از افیون و بنگ درست می‌کنند .

ق

قبچاق : به‌کسر اول نام دشتی وصحرائی است از ترکستان ، وطایفه ای از ترکان همان نواحی‌را قبچاق‌گویند
قبل داشتن : محاصره کردن ، جلوگیری کردن
قچقار : قوچ کوهی ، اصل وی قجنکاراست (کاشمری)
قراقلماق : یکی از قبایل ترک
قراقوروغ : نوعی آهوی سیاه رنگ
قراول : نگاهبان ، ماخوذ از ترکی‌سربازی که در جائی برای کشیک ونگهبانی گماشته شود .
قره قویروغ : آهو یا قوچ دارای دم‌سیاه . در هندی چکاره می‌گویند .
قشقلداغ : پرنده آبی در زبان ترکی . ماغ و زاغ آب هم می‌گویند . در هندی جل‌کوا (پن‌کوا) می‌گویند
قشقه : نشانی که هندوان روی پیشانی می‌کشند و مقدس می‌دانند .
قطاس : حیوان دریائی بزرگ مانند بال و دلفین و امثال آنها
قلبه : مقداری زمین که برای یک [illegible] گاو کافی باشد .
قلق : ماخوذ از ترکی ، رشوه ، پولی که مامور دولت از کسی در [illegible]انجام دادن کاری بگیرد .
قور : ماخوذ از ترکی جبه ، سلاح
قوربیگی : قورچی ، رئیس زرادخانه
قورخانه : کارخانه اسلحه سازی
قول (غول) : وسط لشکر در میدان‌جنگ

ک

کافر ، قوم : مردم کافرستان (درپاکستان غربی)
کجک : چوب سرکجی را گویند که بدا کوس ونقاره نوازند
کربزی : حیله ، تنبل
کرکراقخانه : خانه پشم بافی
کلابتون : نخ طلائی که برای گلدوزی و کارهای زربفت بکار می‌برند
کوتل وگریوه : (کتل) : دره تنگ
کورنش(کرنش) : ماخوذ ازترکی ،سرفرود آوردن در برابرپادشاهان وبزرگان
کوشه : کنجکاوی ، تلاش
کوک ، کوکه : برادر همشیر
کوکبانی :از اقسام آتش‌بازی که درمیدان جنگ بکار می‌برند .
کوکبه : دسته ای سواران ، در فارسی به معنی فر و شکوه نیز می‌گویند

کولی‌طبیعتان: کورطبیعتان، ساده‌لوحان
کونت: از اقسام اسب
کهتر و زله زاک: جماعتی‌فرومایه‌وولگرد

گ

گریوه های دشوار: دره تنگ و دشوار

ل

لاذله: عزیز
لغمانی (لقمانی): یکی‌ازقبایل افغانستان

م

مبارک‌شنبه: بنا به‌اتفاقات خوب‌پنجشنبه را مبارک‌شنبه می‌گفتند
مجالس‌کتخدائی: جشن‌های عروسی
محمودی: سکه ای در جنوب هندوستان
مشنگ: بر وزن تفنگ نوعی از غله باشد که آن را به‌هندی کلاو و کراوگویند نخود فرنگی
معبد جوگیان: عبادتگاه مرتاضان
مقصوره: محلی از مسجد که خاص‌خلیفه یا امام می‌ساختند که در حال‌نماز گذاردن بایستد واز دسترس بد خواهان دور باشد
مکیفات (جمع مکیف): آنچه که کیفیت وحالتی پدید بیاورد یعنی‌شراب وغیره
مگه: قبیله‌ای درنزدیکی‌کوه هیمالیا
مورچلها: مورچال، گودالی را گویندکه به‌جهت گرفتن قلعه در اطراف آن کنند
میرعدل: رئیس دادگاه، مدیرامورعدلیه

ن

نجمد: اشکن را در بدخشان نجمد یا جمد می‌گویند
نقش: تصنیف
نورگج: نورفیل
نول: گرداگرد دهان به معنی منقار مرغ

ی

یاقش: نگهبان‌کاخ، گارد پادشاهی

فهرست اسامی رجال

پ

غ

فهرست اسامی اماکن

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ا

فهرست منابع و مآخذ

آجکل (مجله) ، اردو ، موسیقی نمبر دهلی ، اوت ۱۹۵۶م .

آنندراج (فرهنگ) ، تالیف محمد پادشاه شاد ، زیر نظر دبیر سیاقی ، تهران ، ۱۳۳۵ش.

آئین اکبری ، تالیف شیخ ابوالفضل‌بن مبارک ، لکهنو ، ۱۸۸۲م .

احسن‌التواریخ ، تالیف‌حسن روملو ، به‌اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی ، تهران، ۱۳۴۹ش.

اقبال نامه جهانگیری ، تالیف معتمدخان بخشی به تصحیح مولوی عبدالحی و مولوی احمدعلی ، کلکته ، ۱۸۶۵م .

برهان قاطع ، به اهتمام دکتر معین ، طهران ، ۱۳۳۰ — ۱۳۳۵ش.

تاریخ ادبیات در ایران ، تالیف دکتر ذبیح‌الله صفا .

تاریخ ادبیات‌ایران ، تالیف دکتر رضازاده شفق ، چاپ دوم ، تهران، ۱۳۵۲ش.

تاریخ ادبیات براون ، ج ۴ ، ترجمه رشید یاسمی ، طهران ، ۱۳۱۶ش.

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند (اردو) ، ج۴ ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۷۱م .

تاریخ زبان وادبیات ایران ، در خارج ازایران ، تالیف عباس مهرین شوشتری ، تهران ، ۱۳۵۲ش.

تاریخ مختصر ایران ، تالیف پاول هرن ، ترجمه دکتر رضازاده شفق ، تهران ، ۱۳۴۹ش.

تحول شعر فارسی ، تالیف زین‌العابدین موتمن ، چاپ دوم ، ۱۳۵۲ش.
تذکره شعری پنجاب ، گردآورنده سرهنگ خواجه عبدالرشید ، کراچی ،۱۳۴۶ش.
تذکره میخانه ، تالیف ملاعبدالنبی فخرالزمانی ، تهران ، ۱۳۴۰ش.
تزوکات تیموری ، باترجمه انگلیسی آقای دیوی ، اکسفورد ، ۱۷۸۲م ، چاپ‌افست ، تهران ، ۱۳۵۲ش.
ترکتازان هند ، تالیف نواب نصرالله خان فدائی اسپهانی ، تهران ، ۱۳۴۱ش.
توزک بابری (اردو) ، ترجمه بابرنامه به زبان اردو از رشید اختر ندوی ، لاهور ، ۱۹۶۶م .
تورک لغتی ، تالیف حسین کاظم قدری (به خط عثمانی) ، ج ۱ و ۲ ، استانبول ، ۱۹۲۵ و ۱۹۲۸م .
توزک بابری یا بابرنامه ، تالیف بابر پادشاه ، ترجمه عبدالرحیم خانخانان ، بمبئی ، ۱۳۰۸ق .
توزک‌جهانگیری ، تالیف نورالدین محمدجهانگیر پادشاه . چاپ کانپور ،۱۹۷۳م .
چهارتقویم از دوسال ودریک شهر ، تالیف علی‌اکبرجعفری ، راولپندی(پاکستان) ، ۱۹۷۳م .
دایرةالمعارف فارسی‌آ به سرپرستی غلامحسین مصاحب ، ج۱ ، تهران ، ۱۳۴۵ش.
دیوان حافظ‌لسان‌الغیب ، چاپ قدس رضوی ، مشهد ، ۱۳۵۰ش.
روابطادبی ایران وهند ، علی‌اکبر شهابی ، تهران .
زندگانی شاه عباس اول ، تالیف نصرالله فلسفی ، دانشگاه تهران .
سبک شناسی ، تالیف ملک‌الشعرای بهار ، ج۳ ، تهران ، ۱۳۱۶ش.
سرزمین هند ، تالیف علی‌اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۳۷ش.
سفینه الاولیاء ، تالیف شاهزاده دارالشکوه ، لکهنو ، ۱۸۷۸م .
سلسله های اسلامی ، ترجمه فریدون بدره‌ای ، تهران .
شاهان شاعر ، تالیف ابوالقاسم حالت ، تهران ، ۱۳۴۶ش.
شعر العجم ، تالیف شبلی نعمانی ، ترجمه فخر داعی گیلانی ، تهران .
طبقات‌اکبری ، تالیف‌خواجه نظام‌الدین احمد هروی ، کلکته ، ۱۹۲۷ — ۱۹۳۵م .
عالم آرای شاه اسمعیل صفوی ، به کوشش منتظر صاحب ، تهران .

عالم آرای صفوی ، به کوشش یدالله شکری ، تهران ، ۱۳۵۰ش .
عالم آرای عباسی ، تالیف اسکندر بیگ منشی ، تهران ، ۱۳۳۵ش .
فرهنگ جهانگیری ، تالیف میرجمال‌الدین حسین انجو ویراسته ، دکتر رحیم عفیفی ، مشهد ، ۱۳۵۱ش .
فرهنگ عمید ، تالیف حسن عمید ، تهران ، ۱۳۴۶
فرهنگ فارسی ، تالیف دکتر معین ، تهران ، ۴۵-۱۳۴۲ش .
فرهنگ نفیسی ، تالیف دکتر علی‌اکبر نفیسی ناظم‌الاطباء ، تهران ، ۱۳۱۷ — ۱۳۴۳ش .
کلمات الشعرا ، تالیف محمد افضل سرخوش ، لاهور ، ۱۹۴۲م .
لغت نامه دهخدا ، تالیف علامه دهخدا قزوینی ، تهران .
مآثرالامرا ، تالیف میرعبدالرزاق خوافی صمصام‌الدوله شاهنوازخان ، کلکته ، ۱۸۸۸ — ۱۸۹۱م .
مآثر رحیمی ، تالیف ملاعبدالباقی نهاوندی ، کلکته ، ۱۹۲۴ — ۱۹۳۱م .
مقالات الشعرا ، تالیف میرعلی شیر قانع تتوی ، کراچی ، ۱۹۵۷م .
مقالات شبلی ، تالیف علامه شبلی نعمانی (اردو) ، ج۴ (اعظم‌گر ، هندوستان) ۱۹۵۶م .
منتخب‌التواریخ ، تالیف ملاعبدالقادر بدایونی ، کلکته ، ۱۸۶۹م .
نتایج الافکار (تذکره) ، تالیف محمد قدرت آلله گوپاموی ، بمبئی ، ۱۳۳۶ش .
هفت اقلیم (تذکره) تالیف امین احمد رازی ، کلکته ، ۱۹۳۹م .
همایون نامه ، تالیف گلبدن بانو بیگم دختر بابرشاه وباترجمه اردو از رشیداختر ندوی ، لاهور ، ۱۹۶۶م .
هند ، سرزمین عجایب ، تالیف مهرداد مهرین ، تهران ، ۱۳۴۷ش .
هند یا سرزمین اشراق ، تالیف ع . وحید مازندرانی ، تهران .